[illegible] 46

21. 11. 1936

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

از افادات صدر العلماء الراسخین مولانا السید صدر الدین احمد العلوی المعروف بالعلوی کتابیست اتما

ولایۃ المصطفیٰ
انتہاء المرتضیٰ

باہتمام نیاز مند بارگاہ رب غفور محمد عبد الصمد نبیرہ جناب محمد مصطفیٰ خان صاحب مغفور

در مطبع احمدی واقع لکھنؤ محلہ [illegible] ۱۳ [illegible] مطبوع گردید



الحمد لله على السراء والضراء والشكر لله على اعطاء النعماء والالاء والصلوة والسلام على صاحب الشريعة الغراء الذى
كان فى جمع الانبياء وضياء ملته كالبيضاء وعلى اصحابه كالنجوم واله كالبدر بين الكواكب فى السماء
اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجى الى رحمة ربه القوى السيد **صدر الدين احمد** بن سيد كريم الدين احمد العلوى
الموسوى الحنفى القادرى البوهارى البردوانى عفا الله عنه كه چون درين زمان افساد توامان بعضے از اهل
اين زمان را ديديم كه از طريق مستقيم اهل سنت وجماعت عدول نموده ميل بمذهب باطله نواصب پيدا ساخته
اعتراضات ركيكه وهذيان سرائى بيهوده درحق حضرت مرتضى وسيد الشهداء كربلا ميكنند وخود را بظاهر اهل
سنت ميگويانند ودر حقيقت سنى نيستند در مذهب اهل سنت كجا جائز است كه حضرت مرتضىؓ را نا قابل خلافت
وحضرت حسينؓ را باغى پندارند معاذ الله من ذلك وسينه ايشان از محبت بنى اميه اينقدر مملو ست كه
فسق يزيد پليد وعلم وفضل ائمه اهلبيت مينمايند وميگويند از ائمه اهلبيت بغير حضرت مرتضىؓ وحسنؓ مجتبىؓ ديگرى
امام نبودند وديگران را امام گفتن ناجائز ست چراكه خلافت بايشان نرسيده وايشان اهل علم نبودند كه ايشان را عالم
هم گفته شود ايشان مجرد صاحبزادگان بودند ظرفه تر انيست كه نواصب نيز ايشان را اهل علم مى دانسته اند
جاے اهل سنت كه مقتدايان اهل سنت از ايشان اخذ علم نموده اند چنانچه بالتفصيل در مقام خود مذكور خواهد
شد بعضى را سبب اينچنين هذيان سرائى طلب جاه ست تا در نظر جهال بزرگ نمايند ومردم ايشان را حق
گو پندارند وعجب ست كه اينقدر نمى فهمند كه نزد علما باعث مضحكه ميشوند چه امر حق را برخلاف آن بيان نمودن

الهٰا جهالت و حماقت خود ست و در دنیا موجب رسوائی و فضیحت و باعث خسران عاقبت ست پس نتیجهٔ این عقیدهٔ منحوس و تقریر شوم خسران الدنیا والآخرة است خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ نصیب ایشان ست کسانیکه از احوال خیر مآل اهلبیت واقف نیستند اگر بر قول باطل این نواصب سنی نما اعتماد نمایند و چیزے بگویند فی الجمله معذور اند طرفه تر آنست که بعض کسان اینچنین نیز هستند که با احوال اهلبیت دانا تر اند و محبت نیز میدارند مگر از راه تعصب یا حب جاه بر خلاف عقیدهٔ خود تقریر بیجا کنند لاجرم حسبةً لله این کتاب تالیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ائمهٔ اثنا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح و تقوی اند نموده شده و احوال علم و فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بتشریح مذکور نموده شد تا بالتفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث چه قدر اعتبار ست و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از رواة حدیث دیگر علماے این طائفهٔ عالیه چگونه و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر کوشش بکار برده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل اقتدا هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوای اهلبیت مخصوص درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضل و رتبت مخصوص اند دیگر بسیار کسان ازین جماعت چه در طبقات اولین چه در متاخرین علما و اتقیا گذشته اند براے نمونه قطرهٔ از زخاری و اندکے از بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر احوال شان جواب بعض اعتراضات نواصب سنی نما نیز حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از ائمه اثنا عشر در هیچ کتابی مشروحاً بنظر نمی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر راقم حروف نگذشته و نیز تواریخیکه درین دیار شائع است در اکثرے آنها فقط بر ذکر کرامات و خوارق عادات اکتفا نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمرے محض کمتر تحریر در آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده از علم و فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواستم که کتابی مشتمل بر احوال علم و فضل این طائفهٔ علیه جمع نموده شود تا دیگران در حق این گروه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای تمسک از ایشان در امر دین امر فرموده حیث قال انی تارک فیکم الثقلین احدهما اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی ما ان تمسکوا بهما لن تضلوا بعدی بدگمان نباشند و بموجب فرمان قرآنی فَاجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ اکنون اجتناب نمایند چون خواهش این امر خطیر در خاطر فاتر این هیچمدان جای گیر شد از قلت بضاعت خود ترسیده مدتی در شروع این امر توقف نمودم که شاید بتقاضاے من صنّف فقد استهدف هدف شده مضحکهٔ علما شوم و در حق من گویند که

ناصبیم

	کلاغے تگ کبک را گوش کرد	تگ خویشتن را فراموش کرد	
	سخن گفتن و بکر جان سفتن ست	نه هرکس سزای سخن گفتن ست	
	ز انجیر شد نام هر میوهٔ	نه مثل هم بعید ست هر میوهٔ	
	گر انجیر خور مرغ بودے فراخ	نماندے یک انجیر بر هیچ شاخ	

باین تشویش این خواهش بامضار سانیدن نمیتوانستم تا آنکه برادرم و لخت جگرم سید سراج الدین احمد سلمه الله تعالی
بزاین اندیشه واقف شده گفت که چون این کتاب تالیف ست نه تصنیف خوف معرکه چه باشد و شما نباشید مگر ناقل و ناقل
باوصف درستی نقل اعتراض نمودن کار جاهلان ست بالجمله برای تالیف این کتاب نهایت وا گیرم نمود و پیوسته استدعای آن
میکرد و من این کار را برامروز و فردای انداختم تا آنکه جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی
خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم این مدرسه جلالیه بوهار مؤید خواهش برادرم شده متفق
شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعای جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از هر جانب استدعا
مرار مزید دیدم و خاطر این اعزه بر من عزیز بود خاطر از اندیشه فارغ ساخته متوکلا علی الله درین امر عظیم شروع نمودم

	چو بازار تمنا گرم تر گشت	دلم ز اندیشه بے آزرم تر گشت	
	توکل کردم و جستم بزارے	ز بازوی توکل ست یارے	

و از مشاهیر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل مضامین
نمودم و چون کچکول گدایان از هر دستے لقمه اندوختم و چون مرقع صوفیان از هر جائے پاره بردوختم و برشته
مناسبت بریکدیگر کشیدم

	تمتع ز هر گوشهٔ یافتم	ز هر خرمنے خوشهٔ یافتم	

و التماس از ناظرین آنکه هر نوعے که در مذاق شان خوشگوار آید ذائقه و چاشنی بردارند و آنچه تلخ نماید بیندازند
و شروع این تالیف در سلخ شعبان سنه اثنین و ثلثمائة بعد الالف ۱۳۰۲ و اتمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرین ۲۳
من ذی الحجه سنه ثلث و ثلثمائة و الف ۱۳۰۳ من الهجرة اتفاق افتاد الحمد لله علی ذلک و کتب هائیکه وقت تالیف
این کتاب پیش نظر بود چندے را ذکر کنم تا ناظرین معلوم نمایند که ماخذان کیست که درین فائده هست که بعد
معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند که قابل مطالعه هست برغبت تامه بمطالعه مشغول شوند و الا چیزے
مفت ضیع اوقات نمایند بگر۔

زانصاف شانش چشم دارم یکے — که بینند درین داستان اندکے
گر افسانہ بینند از کار دور — نہ سایہ بر و گسترانند نہ نور
وگر بینند از گوهر درج موج — سرش را بگردون رسانند باوج

از کتب تفاسیر معالم التنزیل للامام محی السنته البغوی وکشاف زمخشری و در منثور جلال الدین سیوطی واکلیل
فی استنباط التنزیل للسیوطی واتقان فی علوم القرآن للسیوطی وجامع البیان فی تفسیر القرآن للسید معین الدین و
روح البیان للشیخ اسمٰعیل حقی وغرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور بتفسیر نیشاپوری وتفسیر ابن عباسؓ
وتفسیر کبیر فخر الدین رازی وتفسیر محی الدین محمد ابن عربی وتفسیر ملا حسین کاشفی وتفسیر فتح العزیز از شاه عبد العزیز
دہلوی وتفسیر ابو سعود واز کتب احادیث صحیح بخاری وشروح آن فتح الباری لابن حجر العسقلانی وارشاد الساری
للقسطلانی وتیسیر القاری للشیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق الدہلوی وصحیح مسلم وشرح آن نوادی وخصائص نسائی
وشرح شفای قاضی عیاض لملا علی قاری وجامع ترمذی واشعة اللمعات فی شرح المشکات
للشیخ عبد الحق الدہلوی وشرح سفر السعادت للشیخ عبد الحق الدہلوی وما ثبت من السنته فی ایام السنته
للشیخ عبد الحق الدہلوی وتعقبات علی الموضوعات للسیوطی وغیرہم واز کتب اسماء الرجال تاریخ صغیر بخاری
واستیعاب لابن عبد البر المالکی واسد الغابة فی معرفة الصحابه لابن اثیر الجزری وتهذیب الاسماء للنوادی
وتقریب التهذیب لابن حجر العسقلانی واصابه فی تمیز الصحابه ایضاً للعسقلانی ومیزان الاعتدال للذہبی و
خلاصة التذہیب تهذیب الکمال للحافظ صفی الدین وکشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدراسی واز
کتب سیر وتواریخ الکامل لابن اثیر الجزری ومروج الذہب للمسعودی وترجمهٔ فتوح اعثم کوفی وترجمهٔ تاریخ محمد بن
جریر طبری وکتاب المعارف لابن قتیبه ووفیات الاعیان لابن خلکان وترجمهٔ صواعق محرقه فی الرد علی الرفضه
لابن حجر الہیثمی وتاریخ دول الاسلام للحافظ الذہبی واخبار الدول للقرمانی وکتاب العبر فی تاریخ العرب والعجم والبربر
لابن خلدون وترجمهٔ فتوح عجم للواقدی وفتوح شام للواقدی وکتاب السیرة لابن ہشام ومواہب لدنیه
للقسطلانی وروضة الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب للسید جمال الدین محدث وروضة الصفا
خاوندشاہی وروضة الشهداء الحسین لواعظ الکاشفی ومعارج النبوة لمعین الدین الہروی ومدارج النبوة للشیخ
عبد الحق الدہلوی واخبار الاخیار فی اسرار الابرار ایضاً منه وجذب القلوب الی دیار المحبوب ایضاً منه وتاریخ الخلفا
للسیوطی وازالة الخفاء عن خلافة الخلفا للشاه ولی الله محدث الدہلوی وشواہد النبوة لملا عبد الرحمن الجامی

ونفحات الانس من حضرات القدس ایضاً للجامی و روض الریاحین فی حکایات الصالحین للامام عبد اللہ الیافعی وتکملۂ آن وخلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر ایضاً للیافعی وتذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار النیشاپوری وکتاب الطبقات للشعرانی وکتاب الطبقات حنابلہ للحافظ ابن رجب وکتاب طبقات الحنفیہ لملا علی قاری و ینابیع المودۃ لسلیمان الحسینی البلخی القندوزی وعلام الاخبار لمحمود الکفوی واعراس و منتخب السیر و رشحات عین الحیات لعلی بن الحسین الواعظ الکاشفی وجواہر البحور فی تاریخ مصر للعینی و منتخب التواریخ لیوسف الانکی وخزینۃ الاصفیا لمفتی غلام سرور لاہوری وتاریخ فرشتہ لملا محمد قاسم و آئین اکبری و اکبر نامہ لابی الفضل العلامی و مرآت الخیال لشیر لودی وغیرہا واز کتاب تصوف غنیۃ الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی وکیمیای سعادت للامام محمد الغزالی واحیاء العلوم ایضاً منہ وکشف المحجوب لعلی الغزنوی الہجویری وعوارف المعارف للشیخ شہاب الدین السہروردی وفتوحات مکیہ لابن العربی واز کتب عقائد اہل سنت وجماعت تمہید ابو شکور سالمی وشرح فقہ اکبر لملا علی قاری وشرح عقائد نسفی للعلامۃ سعد الدین التفتازانی واتمام الدرایۃ بقراءۃ النقایۃ للسیوطی وعقاید جلالی لملا جلال الدین الدوانی وتکمیل الایمان للشیخ عبد الحق الدہلوی وتحفۂ اثنا عشریہ للشاہ عبد العزیز الدہلوی واز کتب ادب الکامل للمبرد وقلیوبی ومستطرف واز کتب امامیہ کشف الغمہ فی معرفۃ الائمۃ لعیسیٰ اربلی وارشاد شیخ مفید و حقائق المصیبۃ لمحمد جعفر الحزر موجی الشیعی چون ارشاد شیخ مفید وکشف الغمہ دیگر متقدمین اہل سنت اخذ روایت نمودہ اند وحقائق کتابے ست کہ مؤلف آن اگرچہ شیعی ست مگر اکثر ماخذان کتب اہل سنت وجماعت ست ومولف تعصب مذہبی را راہ نداد لاجرم در بعضے مقام مضامینکہ مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سہ کتاب نقل نمودہ شد وچون این کتاب فقط در ذکر احوال اولاد مرتضوی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند بودہ است لاجرم این کتاب را **روائح المصطفیٰ** من آثار المرتضیٰ نامیدہ شد وباللہ التوفیق التماس از ناظرین تمکین آنکہ بر قلت بضاعت این ہیچمدان نظر نمودہ این کتاب را از پایۂ اعتبار ساقط نسازند بلکہ بدان نظر کنند کہ ماخذان کیست ونقل صحیح شدہ یا نہ انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال

نشاید بدین قدر گوہر شکست	کہ از دست بیقدری آید بدست		
کہ افتد باعجاز قرآن شکے	اگر خواندش بے خرد کودکے		

ہرچند کہ این کتاب مدلل از کتب معتبرین اہل سنت وجماعت ست وخلاف عقیدۂ این مذہب چیزی نیست امید چنان ست کہ کسانیکہ با اہل بیت نبوی عقیدۂ صافی دارند بمطالعۂ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر کسانیکہ

سینه شان ازولای بنی امیه مملو است ناخوش خواهند شد و جاهلان تا طبیعة تا پسند خواهند گردید پس درین مقام سخن حکیم ثنائی نقل کنم۔

نخورم غم گر آل بوسفیان	نشنوند از حدیث من شادان
چون ز من شد خدای من خوشنود	مصطفی را روان ز من آسود
مالک و دوزخ ار بود غضبان	غضب او بگو مرا چه زیان
جاهلان جمله ناپسند کنند	وز سر جهل ریشخند کنند
آنکه باشد سخن شناس حکیم	همچو قرآن نهد ور العظیم
خواند کافر ز جدول پر ریم	مصحف مجد را با فک قدیم

مقدمة الکتاب باید دانست که امام هرچند معنی استعمال میشود **اول** خلافت که آنرا امامت کبری گویند چون امامت خلفای راشدین **دوم** امام فی العلم مانند امام **ابوحنیفه** و **شافعی** و **احمد حنبل** و **مالک** و **محمد بن اسمعیل بخاری** و **نسائی** وغیرهم **سوم** امام فی الصلوة که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از ایمه اثنا عشر کدام امام است بدانکه نزد امامیه امامت کبرے مراد ست و نزد اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسنین با وصف استحقاق و قابلیت **خلافت امامت فی العلم و التقوے** مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبد الله که ملقب بنفس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخ اهل سنت متوقف اند در کتب اهل سنت تصریح بان دیده نشد مگر از عبارت متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند گو امر ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نمودند و ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باغی بودند و بحث این طول و طویل ست و آن خارج از وضع این کتاب ست باز آمدیم در حق ایمه اثنا عشر بعد از حسنین نه تن که ماندند اول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکرے ست اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان در کدام طبقات ست جوابش این ست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و امثال ایشان را امام فی الفن گویند چنانچه شاه عبد العزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده بالجمله اهل سنت بدان قائل اند که این نه تن بعد از صحابه کبار افضل بشر اند در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجه اتم واکمل حاصل بود مگر ایشان دعوی امامت نکردند و بیعت ایشان نیز واقع نشده و تا هفته تر دا مامیه و
وبعض اهلسنت ایشان امام بودند مگر از تصرف ممنوع بودند چنانچه ابن صباغ مالکی کتابی درین امر تالیف نموده و آنرا
فصول المهمه فی معرفة الائمه نام نهاده وآن کتابرا دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامت ومناقب یکی
از ائمه دوازده گانه که اول آن مرتضی وآخر آن محمد بن الحسن العسکری است مقرر داشته انتهی و امام شافعی را بمیل تشیع
متهم ساخته اند وهمچنین ابن خلکان برای امام ابوعبدالرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع وسبب این اتهام تکثیر مناقب
اهلبیت است والا ایشان ازین اعتقاد مبرا اند ودرین زمانه نیز هر کسی که زبان بمناقب اهلبیت می کشاید یا کتابی که
دران مناقب ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز بتشیع متهم می سازند بالجمله راقم حروف از اعتقادات شیعه ونواصب
که مخالف مذهب اهلسنت ست تبرا مینماید و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدق و سداد موصوف و دومین بعدل
وداد معروف وسومین بحلم وحیا مذکور وچارمین بعلم وشجاعت مشهور است واز اولین هر دو ان عرب براه راست باز آمدند
واز دومین کفار عجم اسلام یافتند واز سومین مسلمانان مرفه الحال شدند واز چارمین مشرکان عرب وخوارج نهروان منکوب
شدند وبدست یکی فتح یمامه واز دیگری استیصال کیاسره واز دیگری جمع قرآن واز دیگری فتح خیبر بسر آمد اعتقاد
نیک دارد وهر یکی را مقتدای خود می پندارد والحمد لله والمنة باز باید دانست که چون بحکم پیغمبر تمسک باهلبیت نمودن
واجب ست چرا مقتدایان اهلسنت در فقه وعلوم دینی از ایشان کم تمسک نموده اند وحال آنکه ایشان اعلم الناس بودند
جواب آنست که به سبب تسلط بنی امیه وبنی العباس از ایشان کماینبغی تمسک نمودن نتوانستند چنانچه حسن بصری را
پرسیدند که در حدیث اینقدر ارسال چرا میکنی ونام راوی را چرا نمی بری گفت این سخنیست که هیچکس تا این زمان از من
نپرسیده بدانکه احادیثی که ارسال میکنم همه از حضرت مرتضی روایت دارم جمله مراسیل من مرویات وست مگر از خوف بنی امیه
اظهار آن کردن نمیتوانم کذا فی الخلاصه وامام مالک در زمان بنی امیه از امام جعفر صادق روایت نمینمود تا آنکه زمانه بنی العباس رسید
دران وقت ازوی روایت کرد مگر دیگری را هم باو ضم مینمود کذا فی میزان الذهبی واوزاعی وزهری فقط یک یک حدیث در مناقب
اهلبیت روایت نموده اند چرا که از بنی امیه میترسیدند کذا فی اسد الغابه وبنی امیه وبنی العباس در تقلیل مناقب وتنقیص اهلبیت
میکوشیدند وآن امر رفته رفته باعث رفعت شان ایشان گردید کذا فی الاستیعاب ازین روایات معلوم شد که واقعی مناقب
اهلبیت هم بسیاری محو ومندرس شده بما نرسیده وحال تمسک نیز ازینجا معلوم میتوان کرد وهر قدر که موجود ست غنیمت ست مثلا غور باید کرد که امام شافعی
وامام احمد حنبل چه قدر اعتقاد در حق اهلبیت میداشتند وایشان در زمانه ائمه در یک شهر سکونت نموده اند مگر کتب تواریخ انچه پیش نظر ست دران [illegible]
نشد که با ایشان ملاقات اتفاقی افتاده باشد ومیان شان صحبت چگونه گذشت این چه معنی دارد بغیر این نیست که چون فی زمانه امام ابوحنیفه بسبب محبت

اعتقاد ایشان هلاک شده و امام مالک نیز متاذی گردید ایشان هم ترسیده غالباً بملاقات نرفتند و اگر مخفی رفته باشند تاب اظهار آن نداشتند گویا علما آنجا نسبت سلطنت صراحتاً یا کنایتاً از ملاقات و آمد و شد نزد ائمهٔ اهلبیت ممنوع بودند امام ابوحنیفه و مالک بالنفس زکیه بیعت نموده بودند و دیگر بسی اکابر بیعت نموده بودند منصور همه را متاذی کرد و ابوحنیفه را چون پرسید که اخذ علم از که نمودی گفت از علیؑ و اصحابش و این باعث غضب منصور گشته در ایذای او کوشید لهذا مقتدیان اهلسنت هر کسیکه از ایشان مخفی اخذ علم نمودند و از خوف اظهار آن کردن نتوانسته بعض مانند حسن بصری ارسال نمودند و بدانست مولف شاید همچنین نیز باشد که مثلاً یک امر که از اهلبیت شنیدند و همون امر از دیگر ثقات نیز شنیدند وقت روایت نام اهلبیت ترک نمودند و سنه باید فهمید که از حسینؑ فقط هشت حدیث ابجد خود مروی ست و معدودی چند از دیگر صحابه مروی ست باوصفیکه چندین مدت زندگانی کرد اینقدر قلیل روایت از وبودن چه معنی دارد همانا بسبب مذکور مرویات او قلیل شده و نیز باید دانست که علویانیکه درین کتاب مذکور اند بعد از ائمهٔ اثناعشر و پنج فریق اند یکی فرقهٔ تابعین و تبع تابعین است دوم فرقه که روایت حدیث نموده اند در کتب اسماء الرجال مذکور اند سوم فرقهٔ که بعلم ظاهر شهرت داشتند چون میر سید شریف علامه و سید حسام الدین صاحب نهایه شرح هدایه چهارم فرقهٔ صوفیه که فقط شهرت ایشان با وصف علم ظاهری در صوفیه بود چون معین الدین چشتی و ابوالحسن شاذلی و غیرهما پنجم جماعتی اند که جامع اند بعلم ظاهر و باطن شهرت ایشان بهر دو فن است چون سید عبدالقادر الجیلانی و فرزندان کرام او و سید علی همدانی و غیرهم و بعضی تابعین این فرقه کامل اند مگر اولاد در تصوف هر یکی را رنگ و بوئی دیگر است و باید دانست که درین کتاب هر جا که تهذیب مذکور است مراد ازان تهذیب الاسماء امام نووی است و از تقریب مراد تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و از خلاصه مراد خلاصة التهذیب تهذیب الکمال فی اسماء الرجال للحافظ صفی الدین و از میزان مراد میزان الاعتدال ذهبی و از روضه روضة الاحباب از رشحات رشحات عین الحیات و از نفحات نفحات الانس است و از ریاض ثلثه روضة الشهدا مراد و از سیر سیر الاولیا و روضه ریاض الرياحين فی حکایات الصالحین الیافعی را ضم کنند و از صواعق ترجمهٔ صواعق محرقه مراد است و هر جا که ذکر یک کتاب نیست در مقدمه تمام و یکی کتاب نیایه همه ازان منقول است و ترتیب این کتاب بر مقدمه و چند باب و فصل و خاتمه افتاده و در ذکر احوال علما و صوفیه تقدیم ما حقه التاخیر و تاخیر ما حقه التقدیم بسیار گردیده باعث عدم الفرصتی بترتیب کما ینبغی پرداختن نتوانسته و درین حرجی هم نیست

	ز تقدیم و تاخیر برمن مگیر		که باشد گذارنده را ناگزیر

باب اول در ذکر حضرت مرتضی و فاطمة الزهرا و سبطین مصطفی باب دوم در ذکر بقیهٔ ائمهٔ اثناعشر که اول ایشان امام زین العابدین است و آخر ایشان محمد بن حسن عسکری است باب سیوم در ذکر فرزندان علی حضرت مرتضی و دیگر اولاد کرام شان که بعضے ازان تابعی بودند و بعضے روات حدیث بودند در کتب اسماء الرجال مذکور اند و درین باب چند فصل است باب چهارم در ذکر اکابر علویان که در شهر علما و فقها و صوفیه معدود اند و این باب جامع است مرتبی بر ما قدم و دیگر بر تربیت فاطمیه چون محمد بن حنیفه و عباس بن علی رضی الله عنهما و خاتمه در ذکر ابجد اقم حروف و نسبی از احوال این افضل بن رسول و بالله التوفیق ۰

جلد اول سوانح المصطفی من ازهار المرتضی

باب اول

امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ وی امام اول ست از ائمہ اثنا عشر نام وی در اسلام و جاہلیت
علی ست و کنیت او ابو الحسن و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو تراب ست و القاب او بسیار ست بجملہ
آن ہادی و مہتدی و امین و مرتضی و شریف و ذی الاذن الواعیہ و یعسوب الامۃ و الدین وحید و بیضۃ البلد و
صدیق الاکبر و فاروق و امیر النحل و کرار غیر فرار و سید العرب و اسد اللہ الغالب ست و غیر ذالک و سیوطی در تفسیر
آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم او را صدیق نام نہاد و در خصائص نسائی آمدہ کہ آنجناب فرمود کہ انا الصدیق الاکبر
لا یقولہا غیری او بعدی الا ہو کاذب و مفسر سیوطی در تاریخ الخلفا گفتہ کہ بخاری در ادب از سہل بن سعد
روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را بابو تراب کنی کردہ بود و ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی
بابو تراب خواندے شادمان شدے احب شیء نزدیک او ابو تراب بود و پسر ابو طالب و ابن عم و داماد حضرت
رسالت است و برادر او ست از راہ مواخات و دو بار حضرت رسول درمیان اصحاب مواخات نمود
و ہر دو بار حضرت مرتضی را گفت کہ تو برادر منی در دنیا و آخرت ع

دو رونده چو اختر و گردون		دو برادر چو موسیٰ و ہارون	

شوہر فاطمہ زہرا سیدۃ النساء العالمین است مادر وی فاطمہ بنت اسد ست و او اول کسی است کہ از دو ہاشمی
متولد شدہ چنانچہ در اولیات او بیاید ولادت او در جوف کعبہ بود بعد از عام الفیل بسی سال روز جمعہ سیزدہم
ماہ رجب شہادت او ہفدہم رمضان شب جمعہ سنہ اربعین من الہجرت وقت الصبح و عمر شریف او وقت شہادت
و سہ سال بود و اقوال دیگر نیز گفتہ اند و او سالہ فرزندہ کنیز بودند مناقب آنجناب بسیار است چون خدا و رسول
مدح کسی گوید و از وے راضی باشد دیگران را چہ حد آن باشد کہ در ان میدان گیست قلم دوانند ع مرآت
آفتاب چہ محتاج صیقل است و علمائے کبار غیر از نواصب در ہر فریق کتب و رسائل ساختہ و پرداختہ
اند و کتب سیر و تواریخ آنکہ باشر و سے مملو و مشحون ست کسانیکہ از کبار اہلسنت در مناقب او تصانیف دارند

بسیارانذ براے نمونه نام چندی بنویسیم امام ابو عبد الرحمن نسائی وابن اثیر ومسعودی وحافظ ذهبی
وقاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر بحر مواج وغیرهم انچه نویسیم بجز تکرار هیچ مقصود نخواهد
شد لهذا قلم را از اطالت آن منصرف گردانیدند براه اختصار شافیه تیمنا وتبرکا قدرے از ذکر خیر او یاد نمایم وبالله التوفیق

اولیات حضرت مرتضی اول کسی است که از دو هاشمی متولد شد واول خلیفه است از بنی هاشم واول کسی است که اسلام آورد
بر قول مرجح بعد خدیجه واول کسی است که تیغ کشید بر کفار در برو رسول خدا صلعم واول کسی است که کافر کشت در بدر
اول کسی است که نکث بیعت او نموده شد واول کسی است که محاربه با بغات نموده واول کسی است که زندان
بنا کرد واول کسی است که گفت سلونی عما دون العرش واول کسی است که استخراج مسئله عائله نموده واول کسی است
که در میراث خنثی مشکل فتوی داد واول کسی است که قضا کرد در برو رسول خدا صلی الله علیه وسلم وآنحضرت قضاے
او را مسلم داشت واول کسی است که پسر او خلیفه شد بعد از پدر واول کسی است که در خلافت او تحکیم نموده شد
واول کسی است که در کلام عرب اصول قواعد عربیه بنا کرد واول کسی است که طرق وصول الی الله از وی جاری شد که
سلاسل اولیاء الله بوی منتهی میشود واول کسی است که دار الامارت مدینه ترک نموده کوفه را دار الامارت ساخت واول
کسی است که نفس خود را در راه خدا بفروخت واول کسی است که بنی هاشم را ایالت داد واول کسی است که بعد از قوم در آمده
لند پیش خدا در روز قیامت واول کسی است که بر حوض وارد خواهد شد واول کسی است که با رسول خدا مصافحه خواهد نمود
در قیامت واول کسی است که نعش او از قبرے بقبری دیگر نقل نموده شد واول کسی است که در قیامت بر خیزد از زمین است

فصل فی الآیات المنزلة فی شانه وما یتعلق بها

سورة البقرة وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ جماعتی از علمای کبار بر آن رفته اند
که در حق حضرت مرتضی در قصه هجرت نازل شد چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه از ثعلبی در تفسیر مشهور و در تفسیر کبیر از روایت
ابن عباس رض هد وروضة الاحباب ومعارج النبوة آمده که آیه کریمه در حق آنجناب نازل گشته ودر مواهب لدنیه آمده اول من شری
نفسه الله علی رضی الله عنه وفی الینابیع عن موفق بن احمد بسنده عن حکیم بن جبیر عن علی بن الحسین قال اول من شری نفسه
ابتغاء مرضات الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه والحموینی اخرجه بعینه وثعلبی وابو نعیم بسنده عن ابن عباس انها نزلت
فی علی وذکر القصة وقصه اش آنست که چون سید کائنات برای هجرت مامور شد مرتضی حسب فرموده بجوابگاه مصطفی
بخفت وحضرت مصطفی صلعم راه هجرت پیش گرفت وکفار قریش گرداگرد خانه شمشیرها کشیده بقصد حضرت مصطفی صلعم ایستاده
بودند حضرت مرتضی را دیدند که بجاے مصطفی قرار گرفته است چون مرتضی در چنین مهلکه ثبات قدمی نموده

ونفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در مدح او این آیۃ نازل کرد و نیز بجبرئیل ومیکائیل فرمود
تا بمحافظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند بخ بخ ای پسر ابو طالب کیست مثل تو که حق تعالی تو بمباهات
کرد بر ملائکہ وتفصیل این قصہ در کتب مذکوره مذکورست و این قصہ را چنانچہ ثعلبی در تفسیر خود اورده بہچنان
ابن عقبہ در ملحمہ وابو السعادات فی فضائل العشرة والغزالی فی الاحیا باسناد هم ایراد نموده اند کذا فی الینابیع
در سوره بقره رکوع سی ہفتم پاره سوم الذین ینفقون اموالہم الایۃ در اسد الغابہ لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ایہ کریمہ الذین ینفقون اموالہم باللیل والنہار سراً وعلانیۃ فلہم اجرہم عند ربہم ولا خوف علیہم ولا ہم یحزنون نزلت
فی علی و در روضۃ الاحباب گفتہ که باتفاق جمہورست که ایہ در شان حضرت مرتضی نازل گشتہ و سببش آنکہ
وے از متاع خود چہار درم بازگرفتہ یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیہ تصدق نمود چون
صورت صدقہ بیرون ازین چہار صورت ندید ہر چہار طریق اختیار نمود بتمنای آنکہ یکی ہم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول ان صدقہ بوے رسانید و سبب نزول ایہ مذکوره گشتہ و موفق
بن احمد الحموینی والثعلبی والمالکی وابو نعیم الحافظ بسندہم عن مجاهد اخرجوا انہا نزلت لعلی رض کذا فی الینابیع آیۃ
کریمہ ویطعمون الطعام علی حبہ مسکیناً ویتیماً واسیراً در سوره دہر کہ او را ہل اتی والانسان نیز گویند و جزء بست
ونہم است و در روضۃ الاحباب گفتہ که بسبب اطعام سہ روز متواتر مسکین ویتیم و اسیر را ایۃ در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی واز دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشتہ وقصہ ان بتفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پے سائلی بیک دو رغیف سوره ہل اتی ادرا
تشریف و فی الکشاف وتفسیر الکبیر انہا نزلت فی علی ابن ابی طالب فی المعالم عن مجاهد وعطا عن ابن عباس
انہا نزلت فی علی ابن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم اللہ ورسولہ الایۃ در روضۃ الاحباب گفتہ که این ایۃ
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بروایت ابو ذر می ارد که در حق مرتضی نازل گشتہ در معنی
این ایۃ شیعہ وسنی باہم اختلاف بسیار دارند در تفسیر کبیر و صواعق محرقہ تحقیق ان بوده است اگرچہ در
معنی ان اختلاف دارند مگر در نزول ان در حق وی رضی اللہ عنہ قول مرجح است انتہی۔

دہم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وہم راکعون در روضۃ الاحباب گفتہ که بسبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم را در حالت صلوة این ایۃ نازل شده و در تفسیر معالم گفتہ اراد بہ علی بن ابی
طالب مر بہ سائل وہو راکع فی المسجد فاعطاه خاتمہ در کشاف وتفسیر کبیر والاکلیل للسیوطی ونیشاپوری وجامع البیان

للسید معین الدین بروایت ابن عباس و ابو ذر و عبد اللہ بن سلام آمدہ کہ انہا نزلت علی رضی اللہ عنہ للسبب المذکور
درمیان بود نبود او کرد و در سورہ حج برکوع دوم پارہ ہفتدہم ایہ کریمہ ہذان خصمان اختصموا فی ربہم باتفاق مفسرین
درشان وی و رفقای وی نازل شد یوم بدر در ازالۃ الخفا اوردہ کہ قال قیس فیہم انزلت ہذان خصمان
قال ہم الذین تبارزوا یوم بدر حمزہ و علی و عبیدہ او ابو عبیدہ بن الحارث و شیبہ بن ربیعہ و عتبہ و الولید بن
عتبۃ واخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ انہ قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومۃ
یوم القیمۃ در تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشاپوری ہمون روایت مذکور است و در سورہ رعد آخر
رکوع اول جزو سیزدہم ایہ کریمہ انما انت منذر و لکل قوم ہاد و ر[ا] ازالۃ الخفا آوردہ کہ قال علی رسول اللہ المنذر
وانا الہادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الہادی علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ والقیا فی ذلک حدیث
لکن قیل فیہ نکارۃ شدیدۃ و فی الاکلیل للسیوطی عن ابن الحنفیۃ ہو علی بن ابی طالب و ذکر ابن جریر عن ابن عباس قال
لما نزلت ہذہ الایۃ وضع علیہ الصلوٰۃ والسلام یدہ علی صدرہ فقال انا المنذر و اوما بیدہ الی منکب علی فقال
انت الہادی یا علی بک یہتدی المہتدون من بعدی در سورہ مجادلہ جزو بست و ہشتم ایہ کریمہ یا ایہا الذین
امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجوٰیکم صدقہ در ازالۃ الخفا اوردہ عن علی بن علقمہ عن علی رضی اللہ
عنہ قال لما نزلت یا ایہا الذین امنوا الایۃ قال رسول اللہ صلی اللہ عنہ وسلم لعلی رضی اللہ عنہ مرہم ان یتصدقوا
قال بکم یا رسول اللہ قال بدینار قال لا یطیقون قال فبکم قال بشعیرۃ فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انک لزہید فانزل اللہ تعالی ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجوٰیکم صدقۃ الایۃ کان علی رضی
اللہ عنہ یقول خفف بی عن ہذہ الایۃ فی جامع البیان عن علی رضی اللہ عنہ ہذہ ایۃ لم یعمل بہا احد قبلی ولا احد یعمل
بہا بعدی کان عندی دینار فصرفتہ بعشرۃ دراہم فکنت اذا جئت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصدقت
بدرہم فنسخت فلم یعمل بہا غیری و فی المعالم عن مجاہد قال نہوا عن المناجات حتی یتصدقوا فلم یناجہ الا علی رضی اللہ عنہ
ثم نزلت الرخصۃ فکان علی رضی اللہ عنہ یقول ایۃ فی کتاب اللہ لم یعمل بہا احد قبلی ولا یعمل احد بعدی وہی
ایۃ المناجات و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایۃ المذکور قال القاضی والاکثر فی الروایات انہ علیہ السلام انفرد بالتصدق
قبل مناجاتہ ثم ورد النسخ و فی تفسیر ابی سعود و روح البیان و کشاف مثلہ در سورہ سجدہ جزو بست و یکم
رکوع اول ایۃ کریمہ افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون در روضۃ الاحباب اوردہ کہ مابین علی رضی
اللہ عنہ و ولید بن ابی معیط سخنے بود پس گفت ولید کہ تو داخل صبیانی زبان من از زبان تو فصیح تر و سنان

من از نسان تو تیز ترست حضرت امیر گفت که خاموش باش که تو فاسقی پس حق تعالی تصدیق قول حضرت مرتضی نموده
این آیه فرستاد افمن کان مومنا الآیه فالمومن علی رضی الله عنه والفاسق الولید و ولید در زمان عثمان رضی الله عنه خمر
خورده بامامت نماز بامداد در کوفه قیام نموده بود فسق او بالغ وجهی ظاهر شد و فی المعالم وجامع البیان وروح البیان
انها نزلت فی علی والولید بن ابی معیط للسبب المذکور و فی درمنثور للسیوطی بطرق متعدده ثابت گشته که اینکه مذکور شد
حق مرتضی و ولید بن ابی معیط نازل گشته و بیان طرق بانموده و در سوره حاقه رکوع اول جزو بست و نهم آیه کریمه وتعیها
اذن واعیه فی تفسیر الکبیر والکشاف وجامع البیان و روح البیان والعبارة للکشاف عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال لعلی رضی الله عنه عند نزول هذه الآیة سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی رضی الله عنه فما نسیت
شیئا بعد وما کان لی ان انسی و نحوه فی روح البیان و فی روایة اخذ باذن علی بن ابی طالب وقال هی هذه ذکره
الثعالبی و فی ازالة الخفاء نقلاً عن العوارف عن عبد الله بن الحسن قال حین نزلت هذه الآیة قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله تعالی الی آخر الحدیث المذکور و در سوره تحریم جزو بست هشتم آیه کریمه فان الله هو مولاه
وجبرئیل وصالح المومنین فی تفسیر درمنثور للسیوطی اخرج ابن ابی حاتم بسند ضعیف عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی قوله وصالح المومنین قال هو علی ابن ابیطالب واخرج ابن مردویه عن اسماء بنت عمیس قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول صالح المومنین علی ابن ابی طالب واخرج ابن مردویه وابن عساکر
عن ابن عباس فی قوله وصالح المومنین قال هو علی ابن ابیطالب و فی روح البیان عن مجاهد هو علی رضی الله عنه
یقول الفقیر یؤیده قوله علیه السلام یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی فان الصالحین هم الانبیاء علیهم السلام
کما قال الله تعالی وکلا جعلنا صالحین و قال حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الحقنی بالصالحین فاذا کان
علی بمنزلة هارون فهو صالح مثله انتهی کلام صاحب روح البیان و فی الینابیع عن ابی نعیم والثعلبی عن اسماء بنت عمیس عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لعلی لا ابالیک انک قرنت بجبرئیل ثم قرأ هذه الآیة فقال فانت والمومنون من اهل بیتک
الصالحون در سوره مریم رکوع ششم پاره شانزدهم آیه کریمه سیجعل لهم الرحمن ودا فی الکشاف روی ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال لعلی رضی الله عنه یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهداً واجعل لی فی صدور المومنین
مودة فانزل الله هذه الآیة در سوره احزاب پاره بست ویکم رکوع سیزدهم آیه کریمه کفی الله المومنین القتال کان الله
قویا عزیزاً فی تفسیر درمنثور للسیوطی اخرج ابن ابی حاتم وابن عساکر وابن مردویه عن ابن مسعود کان یقرأ هذا الحرف
کفی الله المومنین القتال بعلی بن ابیطالب در معارج النبوة آورده که در روز خندق چون حضرت مرتضی عمرو بن عبدود را

اگر بادر استعاب ہر کس عاقل پیدا شتند و سر اشجاعان عرب بود قتل او در جعفرت مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم در بارہ مرتضی عنر مود ضربۃ
علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمۃ و ابو بکر و عمر سر مبارک مرتضے را بوسہ زدند و ابن
مسعود برخواند کفی اللہ المومنین القتال بعلی کان اللہ قویا عزیزا و فی الینابیع نقلا عن المناقب عن ابن مسعود قال لما برز علی الی عمر بن عبدود قال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم برز الایمان کلہ الی الشرک کلہ فلما قتلہ قال لہ ابشر یا علی فلو وزن عملک الیوم بعمل امتی لرجح عملک بعملہم
وعن حذیفۃ بن الیمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضربۃ علی فی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمۃ
در سورہ احزاب رکوع چہارم پارہ بست و یکم ایہ کریمہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا فی العالم ذہب
ابو سعید الخدری و جماعۃ من التابعین منہم مجاہد و قتادہ و غیرہما الے انہم علی و فاطمۃ والحسن والحسین رضی اللہ تعالے
عنہم وعن عایشہ ام المومنین قالت خرج رسول اللہ صلعم ذات غداۃ و علیہ مرط مرحل من شعر اسود فجلس فاتت فاطمۃ فادخلہا
فیہ ثم جاء علی فادخلہ فیہ ثم جاء حسن فادخلہ فیہ ثم جاء حسین فادخلہ فیہ ثم قال انما یرید اللہ الایۃ وعن ام سلمۃ قالت فی بیتی
نزلت انما یرید اللہ الایۃ قالت فارسل رسول اللہ صلعم الی فاطمۃ و علی و حسن و حسین فقال ہولاء اہل بیتی قالت قلت یا رسول
اللہ ما انا من اہل البیت قال نعم ان شاء اللہ قال زید بن ارقم اہل بیتہ من حرم الصدقۃ علیہ بعدہ ال علی وال عقیل
وال جعفر وال عباس رضی اللہ عنہم در شان نزول این ایہ اختلاف است در صواعق محرقہ مبسوطا و
مفصلا بیان نمودہ ترجیح قول مذکور نمودہ میگوید کہ امام احمد حنبل از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کردہ
کہ ایہ در شان پنج کس نازل شدہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم و علی و فاطمہ و حسن و حسین علیہم السلام در ازالۃ الخفا اوردہ
کہ احادیث بایت تطہیر متواتر ست و در سورہ ص ایہ کریمہ والذی جاء بالصدق و صدق بہ فی تفسیر
در منثور للسیوطے اخرج ابن عساکر عن مجاہد فی قولہ والذی جاء بالصدق قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم و صدق بہ قال علی بن ابی طالب در سورہ مائدہ رکوع چہاردہم پارہ ششم ایہ کریمہ یا ایہا الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس ان اللہ لا یہدی القوم
الکافرین فی تفسیر الکبیر فی الوجہ العاشر و تفسیر النیشاپوری عن ابی سعید الخدری و الثعلبی فی الکبیر نزلت الایۃ فی فضل علی بن ابی
طالب رضی اللہ عنہ و لما نزلت ہذہ الایۃ اخذ و بیدہ و قال من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ و عاد من عاداہ فلقیہ عمر
رضی اللہ عنہ فقال ہنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنۃ وہو قول ابن عباس والبراء بن
عازب و محمد بن علی و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سعید الخدری قال نزلت ہذہ الایۃ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب و عن ابن مسعود قال
کنا نقرأ علی عہد رسول اللہ صلعم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین وان لم تفعل فما

بلغت رسالته آیه کریمه کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب بسند صحیح از ثعلبی وابن المغازلی آورده
که بقول امام محمد باقر مراد از من عنده علم الکتاب علی مرتضی است وثعلبی وابونعیم از محمد حنیفه روایت نموده که مراد از ان علی
ابن ابی طالب است وفضیل بن یسار از باقر روایت نموده که انها نزلت فی علی انه عالم هذه الامة ودر روایتی مروی
از علی مرتضی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من عنده علم الکتاب هو علی بن ابی طالب وعن ابی سعید الخدری
عن النبی صلی الله علیه وسلم کفی بالله شهیدا الآیه هو اخی علی ابن ابی طالب وبقول امام موسی کاظم زید بن علی ومحمد حنیفه و
سلمان فارسی وابی سعید الخدری واسماعیل میگفتند که مراد ازو علی مرتضی است ودر سوره آل عمران رکوع پنجم پاره
سوم آیه کریمه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم الآیه فی المعالم وجامع البیان المراد
بابناءنا الحسن والحسین وبنساءنا فاطمة وانفسنا اعنی نفسه وعلیاً رضی الله عنه والعرب یسمی ابن عم الرجل نفسه سیوطی در تاریخ الخلفا
آورده اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیه ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیاً وفاطمة وحسناً وحسیناً فقال اللهم هؤلاء اهلی در باب این آیه در صواعق مفصلا ومبسوطاً مسطور است ودر سوره
واقعه السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم در معالم ودیگر تفاسیر گفته که مراد از سابقون سابقان
اسلام اند یا سابق الهجرت یا سابق در صلوات الخمس یا کسانیکه در قبلتین نماز گزارده اند بالجمله آیه کریمه در شان هر جماعتی
که باشد حضرت مرتضی را دران نصیبی کامل وحصه اوفر است وسیوطی در تاریخ الخلفا بروایت طبرانی وابن ابی حاتم از
ابن عباس آورده که گفت ما انزل الله یا ایها الذین امنوا الا وعلی امیرها وشریفها ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر
مکان وما ذکر علیاً الا بخیر یعنی نازل نکرد خدا یا ایها الذین امنوا مگر که علی امیر وشریف این جماعت است وهر آینه عتاب
کرده است خدای تعالی اصحاب محمد را بجای دیگر ونذکر کرده است علی را مگر بخیر وابن عساکر از ابن عباس روایت
نموده که گفت نازل نشده است در حق هیچکس از کتاب الله آنچه در حق علی نازل شده است وگفت ابن عباس که
نازل شده است در حق علی سه صد آیه در روضة الاحباب از مجاهد نقل نموده که هفتاد آیه در شان حضرت مرتضی نازل
گشته تنبیه بدانکه آیات مذکوره اگرچه بروایتی در حق مرتضی نازل گشته مگر دران اختلاف است بالجمله در حق حضرت
مرتضی بخصوصه آیتی اگر گویا نتوان یافت که دران اختلاف نیست بدانست مولف سبب آن غلبه بنی امیه وبنی عباس
بوده که علمای وقت مغلوب شان بوده بعضی کلمه حق بر زبان آوردن نتوانسته روایات مخالفه که از حق دور است قبول
نموده اند لاجرم ترک آن همه تاویل لاطائل نموده روایتیکه موافق حضرت مرتضی است نقل نموده شد والله اعلم بحقیقة
الحال در سوره فتح رکوع چهارم پاره بست وششم آیه کریمه محمد رسول الله الی قوله تعالی تراهم رکعا سجدا ... فی

بروح البیان عن الحسن تراهم رکعاً سجداً علی بن ابی طالب تا حدیکہ ہر شب اداز ہزار تکبیر احرام از خلوت با سماع خادمان غنیتہ علیہ اشمی بیر رسید:

فصل فی الاحادیث الواردة فی فضلہ وخلافتہ فی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام

احمد بن حنبل ما ورد لاحد من اصحاب رسول اللہ صلعم من الفضائل ما ورد لعلی رضی اللہ عنہ اخرجہ الحاکم واخرج الشیخان عن سعد بن ابی وقاص ان رسول اللہ صلعم خلف علی بن ابی طالب فی غزوة تبوک فقال یا رسول اللہ تخلفنی فی النساء والصبیان فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی واخرجا من سہل بن سعد ان رسول اللہ صلعم قال یوم خیبر لاعطین الرایة غداً رجلاً یفتح اللہ علی یدیہ یحبہ اللہ ورسولہ ویحبہ اللہ ورسولہ فاعطی الرایة علی بن ابی طالب فی روایة قال رجل کرار غیر فرار یفتح اللہ علی یدیہ الی اخر الحدیث ولاحمد عن ابی الطفیل قال قال جمع علی الناس فی الرحبة ثم قال لہم انشد اللہ کل امرء مسلم سمع رسول اللہ صلعم یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام فقام الیہ ثلثون من الناس فشہدوا ان رسول اللہ صلعم قال من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ انتہم ما قیل

بہر او گفت مصطفی با آلہ   کای خداوند وال من والاہ   دشمنی وے افگند در چاہ   ہم بہ برہان عاد من عاداہ

واخرج مسلم عن علی قال والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انہ لعہد النبی الامی الی انہ لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق واخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین ببغضہم علیاً اخرجہ البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ واخرج ابو یعلی والبزار عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلعم من اذی علیاً فقد اذانی واخرج الطبرانی بسند صحیح عن ام سلمة عن رسول اللہ صلعم قال من احب علیاً فقد احبنی ومن احبنی فقد احب اللہ ومن ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض اللہ واخرج احمد والحاکم وصححہ عن ام سلمة سمعت رسول اللہ صلعم یقول من سب علیاً فقد سبنی واخرج احمد والحاکم بسند صحیح عن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلعم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیلہ وفی اسد الغابة لابن اثیر عن انس قال اہدی الی النبی صلعم طیر فقال اللہم ائتنی باحب خلقک الیک فجاء علی فاکل معہ وعن زید بن یثیع عن علی قال قیل یا رسول اللہ من یومر بعدک قال ان تومروا ابا بکر تجدوہ امیناً زاہداً فی الدنیا راغباً فی الاخرة وان تومروا عمر تجدوہ قویاً امیناً لا یخاف فی اللہ لومة لائم وان تومروا علیاً ولا اراکم فاعلین تجدوہ ہادیاً مہدیاً یاخذ بکم الصراط المستقیم وعن علی قال قال رسول اللہ صلعم انت بمنزلة الکعبة توتی ولا تاتی فان اتاک ہولاء القوم فسلموا الیک یعنی الخلافة فاقبل منہم وان لم یاتوک فلا تاتہم حتی یاتوک وعن ابی سعید قال کنا مع رسول اللہ صلعم

فانقطع شسع نعله فتناولها علي يصلحها فمضى رسول الله صلعم فقال ان منكم رجلا يقاتل على تاويل القرآن كما قاتلت على تنزيله
فاستشرف لها القوم فقال رسول الله صلعم لكنه خاصف النعل فجاء فبشرناه بذلك فلم يرفع به راسا كانه شيء قد سمعه
من النبي صلعم وعن ابي سعيد الخدري قال امرنا رسول الله صلعم بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين فقلنا
يا رسول الله امرتنا بقتال هؤلاء فمع من فقال مع علي بن ابي طالب ومعه يقتل عمار بن ياسر وعن مخنف بن سليم
قال اتينا ابا ايوب الانصاري فقلنا قاتلت بسيفك المشركين مع رسول الله صلعم ثم جئت تقاتل المسلمين
قال امرني رسول الله صلعم بقتل الناكثين والقاسطين والمارقين وعن علي يقول على المنبر عهد الي رسول الله صلعم
ان اقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين وعن ابن عمر حين حضره الموت ما اجد في نفسي من الدنيا الا اني
لم اقاتل الفئة الباغية وفي اسد الغابة والاستيعاب عن ابن عمر انه قال ما آسى على شيء الا اني لم اقاتل مع علي بن ابي
طالب الفئة الباغية وما مات مسروق حتى تاب الى الله عن تخلفه عن القتال مع علي رض وبهذه الاخبار طرق
صحاح وفي الاستيعاب وعن عبد الله بن عمرو العاصي انه كان يقول ما لي ولصفين ما لي ولقتال المسلمين والله
لوددت اني مت قبل هذا بعشر سنين ثم يقول والله ما ضربت فيها بسيف ولا طعنت برمح ولا رميت بسهم ولوددت
اني لم احضر شيئا منها واستغفر الله عز وجل من ذلك واتوب اليه الا انه ذكر انه كانت بيده الراية يومئذ فندم
ندامة شديدة على قتاله مع معوية وجعل يستغفر الله من ذلك ويتوب اليه واعتذر من شهوده صفين واقسم انه لم يرم
فيها بسهم ولا رمح وانه انما شهدها لعزمة ابيه وفي اسد الغابة في ذكر العمار بن ياسر عن ابي هريرة ابشر عمار تقتلك الفئة الباغية
وروى عمارة بن خزيمة بن ثابت قال شهد خزيمة بن ثابت الجمل وهو لا يسل سيفا وشهد صفين ولم يقاتل وقال
لا اقاتل حتى يقتل عمار فانظر من يقتله فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتله الفئة الباغية فلما قتل
عمار قال خزيمة ظهرت لي الضلالة ثم تقدم فقاتل حتى قتل ولما قتل عمار احتز راسه واقبلا يختصمان كل منهما يقول انا
قتلته فقال عمرو بن العاصي والله ان يختصمان الا في النار والله لوددت اني مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة
وفي الينابيع من فارق عليا فارقني ومن فارقني فارق الله ابي داود ومن قاتل عليا على الخلافة فاقتلوه كائنا
من كان للديلمي علي امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله للحاكم وفي جامع الصغير للسيوطي قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ويح عمار تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار رواه البخاري
في النسخة الاسماعيلي والبرقاني وفي الاستيعاب تواترت الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تقتل عمار الفئة
الباغية وهو من اخباره بالغيب اعلام النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصح الاحاديث وقال النووي في تهذيبه ثبت

في الصحيحين هذا الحديث فكانت الصحابة تتبعونه حيث توجه لعلمهم بانه مع الفئة العادلة وشهد الحديث وفي اسد الغابة مثله
وفي ازالة الخفاء اخرج ابو بكر وابو يعلى واحمد وغيرهم وهذا اللفظ لابي يعلى عن قيس بن حازم قال مرت عائشة بماء لبني
عامر يقال له الحوأب فنبحت عليه الكلاب فقالت ما هذا فقالوا ماء لبني عامر فقالت ردوني ردوني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كيف باحداكن اذا نبحت عليها كلاب الحوأب وفي الكامل لابن اثير مثله ودر روضة
الاحباب آورده كه چون ام المومنين عائشه استدعاى مرافقت براى سفر بصره از ام المومنين ام سلمه نموده ام
سلمه گفت اى عائشه گواهى ميدهى كه از حضرت رسالت شنيده كه علي خليفتي عليكم في حيوتي ومماتي فمن عصاه
فقد عصاني گفت عائشه آرى بعد از ان ام سلمه گفت كه اى عائشه آيا از حضرت نشنيده كه فرموده بسى نگذرد
از شب ها و روزها كه سگان حوأب بر يكى از ازواج من صياح و نباح كنند و ان زن كه او را اين واقعه پيش آيد درميان
اهل بغى و فساد باشد از شنيدن اين واقعه از غايت اضطراب اناى آب كه در دست داشتم بيفتاد وانسرور
سبب ان از من معلوم نموده تبسمى فرموده بجانب تو نگاهى كرده و گفت گمان مى برم كه اين زن تو باشى اى
حميرا عائشه تصديق اين حديث نموده از عزيمت خود متقاعد شد بعد از ان حسب اصرار عبد الله بن الزبير بطوريكه
دران كتاب مسطور است متوجه بصره شد و در شواهد النبوة مذكور است كه آنحضرت روزى بازواج طاهرات
گفت كدام از شما باشد خداوند جملى كه پيشانى وى پرشم باشد بيرون آيد تا آنجا كه سگان حوأب بروى بانگ كنند
بسيارى بر دست راست وى كشته شوند و بسيارى بر دست چپ وى و وى هم نزديك بان رسد اما
نجات يابد و از انجمله انست كه اشارت بهمين قصه فرموده است صلى الله عليه وسلم كه بيرون آيند قومى هلاك
شوندگان فلاح نيابند پيشواى ايشان زنى باشد و پيشواى ايشان در بهشت باشد و از انجمله انست كه حضرت
رسالت فرموده كاى علي زود باشد كه ميان تو و عائشه چيزى واقع شود و ان بشارت بحرب يوم الجمل بود و امير المومنين علي رضي الله عنه گفت
يا رسول الله با من چنين امرى واقع شود از ميان اصحاب رسول صلعم فرمود كه آرى گفت كه پس من بدبخت ترين اصحاب باشم رسول صلعم فرمود
نه چنين است وليكن چون ان واقع شود بروى مسلط شوى بايد كه امن وى باز گردانى لاجرم چون
امير المومنين علي رضي الله عنه در يوم الجمل ظفر يافت ويرا با احترام تمام بمدينه مراجعت فرمود وفي الكامل لابن اثير
ومروج الذهب للمسعودي والعبارت للمسعودي وقال علي للزبير يوم الجمل اما تذكر يوم لقيت رسول الله صلى الله عليه
وسلم في بني بياضة وهو راكب حماره فضحك الي رسول الله صلى الله عليه وسلم وضحكت انت معه فقلت انت
يا رسول الله ما يدع علي زهوه فقال لك ليس به زهو اتحبه يا زبير فقلت اني والله لاحبه فقال لك انك والله

ستقاتله وانت له ظالم فقال الزبير استغفر الله لو ذکرتها ما خرجت (فرجع عن المخالفة) و در روضة الاحباب آورده
که حضرت مرتضی زبیر را گفت ایا یاد داری که حضرت مصطفی صلعم با تو گفت ای زبیر علی را دوست میداری در جواب
گفتی یا رسول الله چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه پسر خال منست آنسرور فرمود روزی بیاید که این دوستی
را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون آئی و ابواب فتنه و تحریش و ستم و تشویش بر روی وی بگشائی زبیر
گفت آری ولیکن فراموش کرده بودم بیاد من آوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد زبیر را که بخاطر داری که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فلان محله از محلات بنی هاشم با تو فرمود که من بنور نبوت می بینم که شیوه ستم
را پیشه خود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی درآئی زبیر ساعتی سر در پیش انداخت
بعد ازان گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم بیاد من دادی که اگر پیش ازین ساعتی آنرا متذکر می بودم هرگز باین
معرکه حاضر نمیشدم و سوگند یاد کردم که محاربه دیگر با تو ننمایم و انس رضی الله عنه را فرمود که بطلحه و زبیر حدیث مسموعه
مسموعه خود را برساند و آن است که انکما مقاتلان علیا و انکما ظالمان و در ترجمه صواعق آورده که بصحت
رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج امهات المومنین
کرد آنگاه عائشه رضی الله تعالی عنها تبسمی نمود بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انظری یا حمیرا ان
لا تکونی انت یعنی ای حمیرا نظر کن که آن زن تو نباشی باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
ولیت من امرها شیئا فارفق بها اگر در چیزی والی امر عائشه گردی با او رفق کن و ابویعلی و بیهقی نیز
از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در یوم الجمل) که زبیر بیرون آمد علی را رضی الله عنه
بجست آنگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر بخدا سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم نشنیده
که گفت تقاتله و انت له ظالم ای زبیر ترا با علی مقاتله خواهد افتاد و در آنوقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این
سخن شنید باز گردید و در روایت ابویعلی و بیهقی آنکه زبیر گفت بلی شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم و بزار و ابو
نعیم از ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا روایت کرده اند که آنحضرت بازواج مطهرات خطاب فرموده گفت کدام یک از
شما که صاحب جمل احمر باشد خروج کند و در موضع حواب سگان الموضع بر وی بانگ زنند و در حوالی او بسیاری
از مردم کشته گردند و در باب محاربه صفین و محاربه نهروان نیز احادیث آمده جامی در شواهد النبوة آورده که امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقداری زر از زمین پیش رسول صلی الله علیه وسلم فرستاده بود و آنجناب تقسیم آن پرداخته
بود که ناگاه شخصی چشمها بمغاک فرو برده رخسارها بر آمده با ریش کثیف بر موی آمد و گفت ای محمد ...

خدای تعالی چیز ہیز رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرمان خدای تعالی کہ بردہ اگر من عاصی شوم خالد بن الولید رضی اللہ عنہ حاضر بود اجازت قتل وی خواست نیافت پس آن شخص روی بگردانید و برفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ از اصل این شخص مرقومی پیدا شوند کہ قران خوانند اما از گلوہای ایشان در نگذرد اہل اسلام را بقتل ارند و عابدان اصنام را بگذارند یمرقون من الاسلام کما یمرق السہم من الرمیۃ یعنی از دین اسلام بیرون رود اینہ ہمچون بیرون آمدن تیر از شکاری و خوارج از اصل وی بودند لاجرم ایشانرا مارقین گویند و فی الکامل لابن اثیر و مروج الذہب للمسعودی و شواہد النبوۃ للجامی عن جندب بن عبد اللہ الازدی و در روضۃ الاحباب عن عبیدہ سلیمانی والعبارت للروضۃ عبیدہ سلیمانی گوید کہ من در رکاب نصرت انتساب علی بودم کہ نزدیک نہروان رسیدہ ودران حین شخصی خبر آورد کہ خوارج از آب گذشتہ اند و آنحضرت نماز میگذارد و چون از نماز فارغ گشت فرمود این خبر غیر واقع ست قوم از آب نگذشتہ اند و مشارع ایشان درین طرف آب ست باز جمعی از لشکریان کہ پیش رفتہ بودند بعرض رسانیدند کہ مخالفان از آب عبور نمودند آنحضرت فرمود کہ واللہ ایشان از آب نخواہند گذشت من ہرگز دروغ نگفتہ ام و با من دروغ نگفتہ اند محلہاے قتل ایشان درینجانب نہر است و از شما از دہ کس نکشند و ایشان ہم زیادہ از دہ کس نمانند چون دیدند مخالفان را بانطرف یافتند چنانچہ حضرت مرتضی فرمودہ بود و در شواہد آوردہ کہ جندب بن عبد اللہ میگوید کہ در جمل و صفین من با علی بودم و مرا شک نبود کہ حق بجانب او است لیکن در نہروان شکی بخاطر من افتاد چون این تکرارمش آمد با خود گفتم کہ الحمد للہ کہ نیزہ ای بدست من افتاد یا آنکہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم خبرے شنیدہ است با کذا بے است و لیر اگر مخالفان از نہر گذشتہ باشند اول کسیکہ با وے مقاتلہ کند من باشم چون دیدم کہ مخالفان بانطرف اند دانستم کہ حق بجانب او ست و حضرت مرتضی دست بہ پشت من رسانیدہ گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو معلوم شد گفتم آرے ای امیر المومنین گفت بر نکل ثابت باش و در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بصحت پیوستہ کہ امیر المومنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان ہمایون گذرانید کہ درین معرکہ کشتگان مردم ما از درجہ احاد بمرتبہ عشرات نرسد از مخالفان دہ تن جان بسلامت بیرون نبرند ہمچنان شد کہ از مخالفان نہ تن زندہ ماندند و از لشکر حضرت امیر نہ تن کشتہ شدند) و فی الکامل و مروج الذہب مثلہ و در روضۃ الاحباب مذکور است کہ حضرت مرتضی پیش از حرب نہروان فرمود کہ قومی از دین گریزند چنانچہ تیر از کمان اگرچہ قران خوانند اما قران از حلق انجماعت درنگذرد و دل ایشانرا بر احکام فرقانی نشانی نبود بان خدای کہ دانہ را بشگافت

وادم را از خزانه کرم خود لباس وجود داده که رسول خدا با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان محاربه خواهی کرد و این طایفه از بادیه ضلالت بمنهج هدایت باز نیایند همچون تیر رفته که بشست باز نگردد و علامت آنکه در میان آنجماعت مردی باشد که بیک دست منکب او گوشت پاره بود مانند پستان زنان که بر سر آن موی ها باشد مانند سبلت گربه عبیده گوید که چون حضرت مرتضی حدیث ذو الثدیه را بیان فرمود من سه نوبت آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلعم شنیدی حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد که شنیدم و در مروج الذهب و الکامل و روضة الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خوارج در مکانیکه شاه ولایت اشاره بدان کرده بود بقتل رسیدند فرمود که ذو الثدیه را در میان کشتگان طلب کنند و جمعی هر چند در مقام تجسس او بر آمدند نیافتند و معروض نمودند که شخص مذکور در میان قتیلان نیست فرمود بخدا سوگند که ذو الثدیه در میان ایشان است بار دیگر بتجسس او مشغول گشتند تا او را از تحت جبل قتیل بیرون آوردند و امیر المومنین علی رضی الله عنه بعد از وجدان آن ملعون سجده شکر بجا آورد و در ترجمه صواعق آورده که ذو الثدیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود در میان کشتگان پیدا آمد و فیروزآبادی در سفر السعادت آورده علی مرتضی بعد از وجدان نعش ذو الثدیه سر بسجده نهاد و در ازالة الخفا آورده اخرج احمد عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علی الی الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال انه سیخرج قوم یتکلمون بالحق لا یجوز حلقهم یخرجون من الحق کما یخرج السهم من الرمیة سیماهم ان فیهم رجلا اسود مخدج الید فی یده شعرات سود ان کان هو فقد قتلتم شر الناس وان لم یکن هو فقد قتلتم خیر الناس فبکینا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررنا سجودا وخر علی معنا ساجدا و فی اسد الغابه لابن اثیر عن عمار بن یاسر بحدیث طویل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا علی طوبی لمن احبک وصدق فیک وویل لمن ابغضک وکذب علیک اما الذین احبوک وصدقوا فیک فهم جیرانک فی دارک ورفقاءک فی قصرک واما الذین ابغضوک وکذبوا علیک فحق علی الله ان یوقفهم موقف الکذابین یوم القیمة و در صواعق از طبرانی از ام سلمه نقل نموده که چون آیه طهارت نازل شد حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و عبا بر این چهار کس انداخت و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم الحدیث

فصل فی علمه باید دانست که حضرت مرتضی جرعه از سرچشمه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چشیده چنانچه خود بارها فرموده که هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله زقا زقا و بعد وفات سید کائنات قدری آب از چشم مبارک او بر خانه چشم خود در بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد ابواب علم از برکت آن

برری بکشوند وچون در وقت ولادت حضرت مرتضی رسول صلی الله علیه وسلم اول لعاب دهن مبارک خود در دهان او نهاده حق تعالی به برکت ان علم وشجاعت وقوت باد ارزانی داشته وحافظ او انقدر درست بوده که هرچه شنید بے فراموش نکردی چنانچه در تفسیر اپه وتعیها اذن واعیه گذشت حکیم سنائی در مدح او چه خوش گفته

مهتر انگشت بر دهان آورد
داد مردی وعلم وحفظ سخن
سر انگشت به شگاف امد
بود تیغی زبان گوهر پاش

قطره اب بر زبان آورد
سر انگشتنش از بن ناخن
نطق حیدر چو کوه قاف آمد
که بد و کرد علم عالم فاش

سر انگشت خویش را تر کرد
بود از بهر سود و سرمایش
بد و تیغ آن هزبر بے هیج
دیگری ذو الفقار بران بود

وانگهی در دهان حیدر کرد
سر انگشت مصطفی وایش
کرده اسلام را همه یک تیغ
کافت جان شیر غران بود

فی اسد الغابة لابن اثیر وتهذیب النوادی روی علی عن النبی صلی الله علیه وسلم وعنه ابو الحسن والحسین ومحمد بن الحنیفة وعمرو ابن مسعود وابن عمر وابن عباس وابن الزبیر وعبد الله بن جعفر وزید بن ارقم وجابر بن عبد الله وجابر بن سمرة وصهیب وحذیفة بن الاسید وسفینة وعمرو بن حریث والبراء بن عازب وجریر بن عبد الله وعمارة بن رویبة وعبد الرحمن بن ابزی وطارق بن شهاب وطارق بن اشیم وعبد الرحمن بن اشیم وعبد الله بن ثعلبة وابو موسی الاشعری وابو سعید الخدری وابو ثمامة وابو رافع وابو هریرة وابو لیلی وابو الطفیل وابو جحیفة وابو سریحة صحابیون الا ابناه محمد وعمر فانهما من التابعین ومن التابعین سعید بن المسیب ومسعود بن الحکم الزاقی وقیس بن ابی حازم وعبیدة السلمانی وعلقمة بن قیس وابو الاسود الدئلی وزر بن حبیش وشریح بن هانی والشعبی وشقیق وخلق من الصحابة والتابعین عن علی رضی الله تعالی عنه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فقلت یا رسول الله تبعثنی الی الیمن ویسالون عن القضاء ولا علم لی به قال ادن فدنوت فضرب بیده علی صدری ثم قال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فلا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ما شککت فی قضاء بین اثنین کما فی اسد الغابة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب قال السیوطی هذا حدیث حسن علی الصواب قد بینت حاله فی التعقبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النوادی وابن الجوزی ولا صحیح کما قال الحاکم وفی اسد الغابة عن سعید بن المسیب ما کان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب وعن عبد الملک بن سلیمان قال قلت لعطاء اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا والله لا اعلمه وقال ابن عباس لقد اعطی علی تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر فی الینابیع اخرجا

ابن المغازلی و موفق الخوارزمی وموفق بن احمد باسانیدہم عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فسئل عن علم علی فقال قسمت الحکمۃ عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ اجزاء والناس جزءً واحدًا وہو اعلم بالعشر
الباقی واخرج موفق بن احمد بسندہ عن سلمان رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اعلم امتی
علی وفی الینابیع کانت الصحابۃ یرجعون الیہ فی احکام الکتاب ویاخذون عنہ الفتاوی کما قال عمر
بن الخطاب رضی اللہ عنہ فی عدۃ مواطن لولا علی لہلک عمر وعن عیاش بن ربیعۃ ان علیا کان لہ ما شئت
من ضرس قاطع فی العلم وکان لہ البسطۃ فی العشیرۃ والقدم فی الاسلام والصہر لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
والفقہ فی السنۃ والنجدۃ فی الحرب والجود بالمال وعن ابن عباس قال اذا ثبت لنا الشئ عن علی لم
نعدل الی غیرہ واخرج السیوطی فی تاریخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقۃ عن علی
الفتیا لا نعدوہا وعن سعید بن المسیب قال کان عمر بن الخطاب یتعوذ باللہ من معضلۃ لیس لہا ابو حسن
وعن علی قال واللہ ما نزلت اٰیۃ الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت وعلی من نزلت ان ربی وہب
لی قلبا عقولا ولسانا طلقا وعن ابی الطفیل قال قال علی سلونی عن کتاب اللہ فانہ لیس من اٰیۃ الا وقد عرفت
بلیل نزلت ام بنہار ام فی سہل ام فی جبل وعن محمد بن سیرین انتہی القراٰن علی وکتبہ علی تنزیلہ واصیب
ذلک الکتاب کان فیہ العلم وفی الصواعق فیہ علم طویل وفی الینابیع ذکر علی رضی اللہ عنہ عند عائشۃ فقالت
ہو اعلم بالسنۃ من بقی من الصحابۃ وفی الاستیعاب عن جسرۃ قالت قالت عائشۃ من افتاکم بصوم
عاشوراء قالوا علی بن ابی طالب قالت اما انہ اعلم الناس بالسنۃ وعن سعید بن وہب قال قال
عبد اللہ اعلم اہل المدینۃ بالفرائض علی بن ابی طالب وعن مغیرۃ قال لیس احد منہم اقوی قولا فی الفرائض من
علی وکان مغیرۃ صاحب الفرض وعن اذینۃ العبدی قال اتیت عمر بن الخطاب فسألتہ من این اعتمر فقال ائت
علیا فاسئلہ وذکر الحدیث وفیہ قال عمر ما اجد لک الا ما قال علی وعن شریح بن ہانی سالت عائشۃ ام المؤمنین
عن المسح علی الخفین فقالت ائت علیا فاسئلہ وعن عبد اللہ بن ابی الطفیل قال شہدت علیا یخطب وہو یقول سلونی فواللہ
لا تسئلونی عن شئ الا اخبرتکم وفیہ ایضا کان معٰویۃ یکتب فیما ینزل بہ لیسال لہ علی بن ابی طالب رض ذلک فلما بلغہ قتلہ قال
ذہب الفقہ والعلم بموت ابن ابی طالب فقال لہ عتبۃ اخوہ لا یسمع ہذا منک اہل الشام فقال لہ دعنی عنک وسئل ابن عباس
عن الخلفاء الراشدین فقال للثلثۃ الاول کان رحمہم ثم قال لعلی کان واللہ قد ملی علما وحلما و در ازالۃ الخفاء و رد نصیب
و ازاحیاء علوم دہنۃ انسعت کہ جمیع قرآن را بحضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترتیب دادہ بود انا لیسکن

تقدیم مسابقت شیوع ان تشد اخرجه ابو عمر عن محمد بن کعب القرظی قال کان ممن جمع القران علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو حی عثمان و علی وغیرهما وجمعی از تابعین قران را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمع تا حال باقی
است قال البغوی فی شرح السنة والقراء المعروفون اسندوا قراءتهم الی الصحابة فاسند عاصم وحمزة الی علی وغیره
وهولاء قرؤوا علی النبی صلی الله علیه وسلم اما زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت او معروف و مشهور است که هیچکس
از ابنای روزگار بغیر حضرت مصطفی از وی مسابقت نمیتوانست نمود حضرت مصطفی لوای خود در مواطن کثیره باو
عطا فرموده در احد و حنین ثبات قدمی نمود و جمعی کثیر از مشرکان را بجهنم فرستاد و فتح خیبر بر دست او بوقوع پیوست
وقد ثبت فی الصحیحین انه اعطاه الرایة فی یوم خیبر واخبر ان الفتح یکون علی یدیه ویحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله الی اخر
الحدیث ونصف فتح بدر گویا از دست حضرت مرتضی واقع شد در سیرت ابن هشام مسطور است که در بدر هفتاد
مشرک بقتل امدند بجمله ان سی و سه کس را خاصه حضرت مرتضی بلا شرکت احدی بقتل اورد و دو کس را بشرکت دیگر
بقتل اورد قال الکفوی کان علی رضی الله عنه سریع الجواب بدیهی الخطاب وکان معجزة من معجزات النبی صلی
الله علیه وسلم تبحره فی العلوم وشجاعته فی الحروب کان سطیعا وسنقاوا ومقر اله صلی الله علیه وسلم وفی
تهذیب النووی اما علمه فکان من العلوم بالمحل العالی روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خمسمائة حدیث
وستة وثمانین حدیثا اتفق البخاری ومسلم منها علی عشرین وانفرد البخاری بتسعة ومسلم بخمسة عشر وسؤال
کبار الصحابة له ورجوعهم الی فتاویه واقواله فی المواطن الکثیرة والمسائل المعضلات مشهور واما زهده فهو من الامور
المشهورة التی اشترک فی معرفتها الخاص والعام وفی الصواعق واستیعاب و ازالة الخفا قال معاویة لضرار
بن حمزة السدی او الصدای رضی الله عنه یا ضرار صف لی علیا قال اعفنی یا امیر المؤمنین قال لتصفنه قال اذ لا بد
من وصفه فکان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا ویحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه وتنطق الحکمة من نواحیه
یستوحش من الدنیا وزهرتها فی نسخة زینتها ویانس باللیل ووحشته وکان غزیر العبرة طویل الفکرة یعجبه من الطعام ما خشن ومن اللباس
ما خشن وکان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سالناه ویاتینا اذا دعوناه ونحن والله مع تقریبه ایانا وقربه منا لا نکاد نکلمه
هیبة له یعظم اهل الدین ویقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله ولا ییاس الضعیف من عدله واشهد لقد رایته
فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول
یا دنیا غری غیری الی تعرضت ام الی تشوفت هیهات هیهات قد باینتک ثلثا لا رجعة فیها فعمرک قصیر وخطرک
حقیر اه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق فبکی معاویة وقال رحم الله ابا حسن کان والله کذلک

قال فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح واحدها فی حجرها یعنے معاویه ضرار راکه یکی از صحابه بود گفت کہ
علی را وصف کن ضرار گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آیینه ترا وصف باید کرد گفت اگر بالضرور باید گفت
پس بود والله عالی همت توتمند قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی منفجر میشد و بحکمت لسان
وے ناطق میگشت متوحش و متنفر بود از دنیا و تازگی و زینت آن و انس میگرفت در شب و وحشت تنهائی
آن و اشک بسیار از چشم او مریخت بود و دراز فکر کننده بلباس تنگ و طعام بقدر قناعت و اکتفا میکرد بود در میان
ما مانند یکی از ما هرگاه میخواندیم اجابت میکرد و هرگاه درخواست انتظار کشی میکردیم انتظار ما میکشید و ما والله
با وجود قربیکه بوے میداشتیم نزدیک بان بود که از هیبت بوی تکلم نکنیم اهل دین را تعظیم مینمود و مساکین
نزدیک میشد و قول باطل مرد قوی را طاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیگشت و من گواهی
میدهم که هر آیینه دیدم او را در بعض مقام که فرو هشته بود شب دامان خود را و پنهان شده بود ستاره های
او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب میکرد مانند اضطراب مار گزیده و گریه میکرد گریه اندوهگین و
میگفت ای دنیا فریب ده دیگری را ابسوی من پیش آمدی یا من مشتاق هیهات هیهات ترا سه طلاق دادم
بطلاق باین که هیچ رجعت ندارد عمر تو کوتاه ست و خطره تو بسیار است اه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت
طریق پس بگریست معاویه و گفت رحمت کند خدا برابو الحسن بود همچنان پس گفت معاویه مر ضرار را که پس
چگونه است حزن تو برا و گفت حزن مادریکه که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش ذبح کنند و فی الاستیعاب
سئل الحسن بن ابی الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی والله سهماً صایباً من مرامی الله
عزوجل علی عدوه و ربانی هذه الامة و ذا فضلها و ذا سابقتها و ذا قرابتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم لم
یکن بالنؤمة عن امر الله ولا بالملومة فی دین الله ولا بالسروق لمال الله اعطی القرآن عزائمه ففاز منه بریاض
مونقة ذلک علی ابن ابی طالب یا لکع و عن عبد الله بن ابی الهذیل قال رایت علیا خرج و علیه قمیص
ابری اذا مد کم قمیصه بلغ الی الظفر واذا ارسله صار الی نصف الساعد و عن ابن جرموز عن ابیه قال رایت
علی بن ابی طالب یخرج من مسجد الکوفة و علیه قطریتان متزراً بالواحدة مرتدیاً بالاخری و ازاره الی نصف الساق
و هو یطوف بالاسواق و معه درة یامرهم بتقوی الله و صدق الحدیث و حسن البیع و الوفاء بالکیل و المیزان و عن
عطاء قال رایت علی علی قمیص کرابیس غیر غسیل و عن ابی الهذیل قال رایت علی علی قمیصاً رازیاً اذا ارخی بلغ
اطراف اصابعه واذا اطلقه صار الی الرسغ و فضائله لا یحیط بها

فصل فی خلافته انصه خلافت او بس طول طویل است کتب سیر و تواریخ ازان مملو و مشحون است ابن اثیر در الکامل و مسعودی در مروج الذهب و اعثم کوفی در فتوح و سید جمال الدین محدث در کتاب روضة الاحباب و خاوندشاه در روضة الصفا و ذهبی در کتاب دول و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود و غیره مورخین کتب های طویله و دفاتر عریضه ساخته و پرداخته اند و مشروحا و مبسوطا احوال خیر مال و باستقلال حال خلافت با کمال او تحریر در آورده اند هر کرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نماید این مختصر تحمل ان شدن نمیتواند و نیز از تحریر مشاجرات صحابه میترسد لاجرم عنان قلم از تفصیل ان منحرف ساخته اجمالا چند سطر بر روے کاغذ مے ارم ؎

همه کرده شاه مینو خرام　　درین یک ورق کاغذ ارم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله عنه را کاره بودند بعد از انکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بمکه امدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در مکه بود او را بر داشته بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان رض کردند چون این خبر بسمع علی رضی الله عنه رسید عنان عزیمت بجانب عراق صوب معطوف ساخت و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شد در جمادی الاخر سنة ست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکی از انجمله طلحه و دیگر زبیر بود دران واقعه که مشهور است بواقعة الجمل کشته شدند و علی رض پانزده روز در بصره اقامت فرمود انگاه بتوجه کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب او توجه نمود در ماه صفر سنة سبع و ثلثین در صفین تلاقی دست داد و در انموضع ایام قتال متمادی شد خلقی کثیر بقتل امدند انگاه اهل شام باستصواب و کید عمرو بن العاص رفع مصاحف کردند تقرر چنین شد که عمرو بن العاص از طرف معاویه و ابو موسی اشعری از طرف علی رض حکم باشند و در سال اینده فریقین در موضع اذرح مجتمع شده در حال امت نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام و مرتضی بجانب کوفه مراجعت نمود و بعد ازان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوارج مشهور اند بروی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله و در حرورا که قریه است از قریات کوفه لشکر کشی نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد ایشان بجماعت فرستاد و مباحثه و مخاصمه با جماعت نموده ایشانرا ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر ازان عقیده

رجوع نمودند و قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندہ و بنہروان رفتند آنگاہ حضرت مرتضی بر سر انجاعت رفتہ ایشانرا بقتل رسانیدند و اشدیہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ازان خبر دادہ بود در میان کشتگان پدید آمد و این واقعہ در سنہ ثمان و ثلاثین بود و در شعبان ہمین سال بموجب وعدہ مردم در اذرح مجتمع شدند و سعد وقاص و عبد اللہ عمر و غیرہما از اصحاب در انجا حاضر شدند آنگاہ عمرو عاص مکری نمودہ با ابو موسے گفت تو از من افضلی و بزرگتری باید کہ در تکلم درین امر تقدم نمائی ابو موسے فریب خوردہ پیش دستی نمودہ مرتضے را از امارت خلع نمود و چون نوبت عمرو عاص رسید معاویہ را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین نہج متفرق شدند و حضرت مرتضے از غایت غضب انگشتان مبارک خود میگزید و میگفت اعصے و یطاع معاویۃ مردم ہمین عصیان میورزند و اطاعت معاویہ میکنند در صواعق و تاریخ الخلفا للسیوطی و تہذیب النوادر و اسد الغابۃ لابن اثیر از سعید بن المسیب آوردہ کہ چون عثمان رض مقتول شد آمدند صحابہ نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو میکنیم کہ تو احق بان پس گفت این اختیار اہل بدر است پس ہر کسیکہ ایشان برا و راضی باشند او خلیفہ است پس نہ باقی ماند از اہل بدر کسے مگر کہ آمد نزد و مرتضے پس چون دید مرتضی این امر رفت بسوے مسجد و بر منبر شد و اول کسیکہ بیعت او نمود طلحہ بود بعد از ان زبیر بعد از ان دیگران انتہی۔

فصل فے شہادتہ وکیفیت شہادت حضرت مرتضوے بدینگونہ است کہ سیوطی در تاریخ الخلفا از مستدرک حاکم از سدے نقل نمودہ کہ عبد الرحمن ابن ملجم المرادی بر زنے قطامہ نام عاشق شد و از ان سہ ہزار دینار و قتل علی رض کابین خود مقرر نمود و آن شقی قبول اینمعنے نمودہ و در تہذیب نوادر و دیگر تواریخ آوردہ کہ در تاریخ ہفدہم رمضان وقت سحر کہ آنجناب براے نماز برآمدہ بود آن شقی شمشیر مسموم بر پیشانی ہمایون او زد و بدان غش رسید و آنجناب بشب یکشنبہ متوجہ فردوس اعلی شد و زخم آنجناب در شب جمعہ ہفدہم رمضان وقت صبح سنۃ اربعین بود و حسن و حسین و عبد اللہ بن جعفر غسل و تکفین او نمودند در سہ پارچہ کہ دران پیراہن و عمامہ نبود و امام حسن علیہ السلام بر وی نماز گذارد و وقت صبح دفن نمودند و گویند کہ ترمش بقیہ از حنوط رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بود وصیت نمود کہ او را بان محنوط سازند و چون از وصیت فارغ شد گفت السلام علیکم رحمۃ اللہ و برکاتہ و بعد از ان تکلم نکرد مگر بلا الہ الا اللہ تا آنکہ وفات یافت

قال الفرزدق

فلم ار مہرا ساقہ ذو سماحۃ　　کمہر قطام بین غیر معجم

ثلثة الاف وعبد وقينة | وضرب علی بالحسام المسمم
فلا مهر اعلی من علی وان غلی | ولا فتک دون فتک ابن ملجم

وبعد از شہادت حضرت مرتضےٰ آن شقی را شعلہ نمودند و در توبرہ ساختہ بسوختند و ازینجا باتش جہنم رسید وحدیث الشقی الاخرین بروی صادق آمد حکیم سنائی میگوید۔

مردمد بر زبہر عشق زنے | اندر افگند در جہان فتنے
رفت زی کوفہ از پے انکار | انجنان خاکسار بے مقدار
انجنان اہل جہل معتبلے | خیرہ بگزید خون چون علے
شلہ کردند مر ورا پس ازان | رفت سوی جہنم او راجان

وفی الاستیعاب قالت عائشہ رض لما بلغہا قتل علی رضی اللہ عنہ تقتنع العرب ماشاءت فلیس لہا احد ینہا ہا وعن ابی قیس الازدی قال ادرکت الناس وہم ثلث طبقات اہل الدین یحبون علیاً واہل الدنیا یحبون معاویۃ وخوارج۔

فصل فی کونہ لقبہ الصدیق الاکبر والفاروق

بدانکہ لقب انجناب صدیق اکبر ہست وفاروق است فی خصائص النسائی عن عباد بن عبد اللہ قال قال علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ واخو رسولہ وانا الصدیق الاکبر لا یقولہا بعدی (وفی نسخۃ غیری) الا کاذب صلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب گفتہ کہ مراد از قبل ناس انکسانی اند کہ داخل سیاق نیستند چہ درمیان اسلام حضرت مرتضےٰ و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود وفی الینابیع نقلا عن الحموینی بسندہ من ابی رافع عن ابی ذر قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول لعلی انت اول من امن بی وانت اول من یصافحنی یوم القیامۃ وانت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی یفرق بین الحق والباطل وانت یعسوب المسلمین والمال یعسوب الکفار در روضۃ الاحباب اوردہ کہ ارباب سیر رحمہم اللہ بروایت ابوذر غفاری وسلمان الفارسی رضی اللہ عنہما ایراد فرمودہ اند کہ حضرت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم دست امیر المومنین علے گرفتہ گفت اول المومنین وفاروق الامۃ ویعسوب المومنین واول من یصافحنی یوم القیامۃ ہذا الصدیق الاکبر وہم در روضۃ الاحباب از مسند امام احمد حنبل روایت کردہ کہ گفت ابن عباس یقول علی رض انا عبد اللہ واخو رسولہ وانا صدیق الاکبر لا یقولہا بعدی الا کاذب مفتر

ولقد صلیت قبل الناس سبع سنین و فی الینابیع روی ہذا الحدیث ابن ماجۃ القزوینے واحمد فی مسندہ وابو نعیم الحافظ والثعلبی
والجوینے اخرجوا جمیعاً باسانیدہم عن عباد بن عبد اللہ حدیث المذکور در صواعق در حدیث سی وسیوم بروایت ابن
نجار از ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ آوردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الصدیقون ثلاثۃ
حزقیل مومن ال فرعون وحبیب نجار صاحب آل یسین وعلی ابن ابیطالب وشیخ عبد الحق در مدارج النبوۃ
از ریاض المنفرۃ نقل نمودہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم اورا صدیق نام نہادہ و فی الینابیع نقلا عن الاصابۃ
عن ابے لیلے الغفاری قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ستکون من بعدی فتنۃ فاذا کان
ذلک فالزموا علی ابن ابی طالب فانہ اول من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیامۃ وہو الصدیق الاکبر وہو
فاروق ہذہ الامۃ وہو یعسوب المومنین والمال یعسوب المنافقین واحمد فی مسندہ وابو نعیم وابن المغازلے
وموفق الخوارزمی اخرجوا بالاسناد عن ابی لیلے وعن ابی ایوب الانصاری رضی اللہ عنہما قالا قال رسول
اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الصدیقون ثلثۃ حبیب النجار ہو المومن الذی قال یا قومی اتبعوا المرسلین
وحزقیل مومن ال فرعون الذی قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ وعلی ابن ابیطالب وہو افضلہم حضرت
مرتضے یکے از عشرۂ مبشرہ است ویکے از خلفاے راشدین است ویکی ازان شش کس ست کہ عمر
براے خلافت مقرر داشتہ ویکے از خطباے معروف ویکی از زہاد مشہور است ویکے از سابقان
اسلام ست کہ بغیر خدیجہ ہیچ کس بروے سابق نیست بقول صحیح مختار ویکی از منتظران خلافت است
کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بادی معاملہ منتظر الخلافۃ نمودہ رضی اللہ تعالے عنہ وسلام اللہ علیہ

فصل فی کراماتہ واقدی در فتوح شام از عرفجہ ابن مازن روایت نمودہ کہ عمر رضی اللہ عنہ اورا
نامہ داد کہ این را بوالے شام برسان وچون انوقت عمر رضی اللہ عنہ بکار دیگر مشغول بود گفت
کہ باید کہ جواب این درمیان سہ روز بیارے ابن مازن از ہیبت گفتن نتوانست کہ درین عرصۂ قلیل
چگونہ قطع این مسافت بعیدہ نمایم نزد عباس بن عبد المطلب رفت تا با عمر رض درین باب سخن گوید انوقت
عباس وحضرت مرتضے وحسنین در مسجد نبوی بتلاوت قران مشغول بودند چون عباس این سخن شنید با
مرتضے بگفت کہ عمر در حالت غفلت این حکم داد باید کہ تو با عمر درین باب سخن گوئی ومہلتے مناسب بگیرے
حضرت مرتضے گفت نمیخواہم کہ ممنون عمر شوم مگر از خدا در خواہم کہ اورا باین عرصہ تا بشام رساند وباز آرد
کہ او بر ہمہ امور قادر است باید کہ چون من مناجات کنم شما وحسنین آمین بگوئید ہمچنان کردند بعد ازان مرتضے

با ابن مازن گفت که بر و خدا سے تعالے دعاے علی و عباس و حسنین را رو نخواهد کرد پس ابن مازن روز سیوم سحرگاه از شام مراجعت نموده نزد عمر رضه رفت و جواب نامه باد داو گفت عمر رضی الله عنه کیست این مرد گفت ابن مازن گفت عمر است فرستاده ور است بشام فرستاده بودم گفت آری گفت پس این جواب از کجا اوردی او تمامه قصه بیان نمود بعد از تفتیش معلوم شد که او صادق است

کرامات حضرت علی رضه بسیار است

فی تاریخ الخلفا للسیوطی روایت کرده است عبد الرزاق از حجر مدری که گفت حجر که گفت مرا علی بن ابیطالب چه خواهی کرد وقتیکه ما مور شوی برا سے لعنت من گفتم آیا این چنین خواهد شد گفت اسے گفتم پس چکنم انوقت گفت لعنت کن مرا و نه بیزار شوی از من (یعنی بزبان لعنت کن و از دل بیزار کن) گفت حجر که پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر حجاج که امیر یمن بود که لعنت کنم علی مرتضے را پس گفتم که امیر امر کرد مرا که لعنت کنم علی را پس لعنت کنید او را که لعنت کرده است خدای تعالی او را پس نه دریافت مگر این سخن مگر مردی در روایت کرده است طبرانی در اوسط و ابو نعیم در دلایل از زادان که علی رضی الله عنه سخنی گفت پس تکذیب کرد او را مردے پس گفت علی رضه که دعا کنم براسے تو اگر کاذب باشی گفت که دعا کن پس دعا کرد بروے پس برنخواست از جای خود تا انکه رفت بصارت او و نابینا شد در شواهد النبوة آورده که بروایت صحیحه ثابت شده است که علی رضی الله عنه چون پاسے مبارک بر رکاب مے نهاد افتتاح تلاوت قران میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بر داشتے بر بالاے ستور راست مے نشست ختم تمام میکرد میگوید مولف که این از قبیل قبض و بسیط زمان است که نسبت به بعض اولیا الله واقع میشود چنانچه در نفحات الانس در ذکر شیخ موسے سدرانی ابن را از شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بالتفصیل بیان نموده روزے در کوفه بعد نماز صبح شخصے را فرمود که بفلان موضع رو و انجا مسجد بیست در پهلوی مسجد خانه است انجا زن و مردے باهم نزاعے دارند هر دو را نزدم حاضر کن چون ان هر دو را اورد گفت امشب نزاع شما در ان شد جوان گفت اے امیر المومنین این زن را نکاح کردم چون پیش وے رفتم مرا از وے نفرتے امد از و دورے جستم با من اغاز جنگ و نزاع کرد تا ازیان که فرمان تو رسید پس امیر کرم الله وجهه روبسوے حاضران مجلس کرد و گفت که بسیار سخنان هست که انکس که بان مخاطب

میشود و نخواهد که دیگران بشنوند همه برفتند وانجوان و زن بماندند روی بان زن کرد و گفت اینجوان را میشناسی گفت
نه فرمود که من ترا بگویم اما باید که منکر نشوی تو فلان بنت فلان هستی و این عمی داشتی با وی جمع شدی
و از ان آبستن گشتی و این خبر با مادر خود گفتی و از پدر نهان داشتی چون وقت وضع حمل رسید شب بود
مادر تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند آمد در خرقه پیچیدی و در بیرون دیوارها که محل قضاء حاجت مردمان
بود بینداختی سگی آمد و بوی میکرد سنگی بسوی آن سگ انداختی و بر سر آن کودک خورد و بشکست مادر تو پاره
ازار از خود بدرید و بر سر وی بست پس وی را بگذاشتید و برفتید و دیگر احوال وی ندانستید آن زن گفت
حال چنین است ای امیرالمومنین بعد از آن گفت پس فلان قبیله آن کودک را بپروردند تا بزرگ شد و بکوفه آمد
و ترا از ان کرد و این جوان همان کودک است پس انجوان را گفت سر خود برهنه کن اثر شکستگی بر آن ظاهر بود گفت
پسر خود را بگیر و برو خدای تعالی آنچه بر وی حرام بود از آن محفوظ داشت بارسی اهل کوفه از طغیان آب فرات
پیش وی رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضی جبه حضرت مصطفی بر دوش و برد وی در بر و عمامه
وی بر سر و عصای وی در دست گرفته اسپ سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
آنجناب دو رکعت نماز مخفف گذارد و بالای پل برآمد و حسنین با وی بودند پس با عصا بجانب آب اشارت کرد
یک گز آب کم شد پرسید که اینقدر بس است گفتند که نی باز عصا بجانب آب دوبار اشارت کرد آب دو
گز دیگر کم شد چون سه گز کم شد مردمان آواز برداشتند که همینقدر بس است ای امیرالمومنین شخصی را از احوال
وی خبر داد که ترا بفلان موضع بر فلان درخت خرما صلب خواهند کرد همچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
یکی از یاران وی رضی الله عنه چون حجاج ثقفی برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضی مرا خبر داده بود که قاتل
من تو خواهی بود بعد از آن حجاج گردن وی بزد همچنین چون حجاج قنبر مولای حضرت مرتضی را گرفت
و حکم بقتل وی نمود گفت که حضرت مرتضی مرا خبر داده بود که مظلوم کشته شوم در سفر بصره قبل از درود لشکر
کوفه گفت که دوازده هزار و یک مرد می آیند چون شمردند بعینه بود بی کم و بیش در وقت توجه بصفین اصحاب
وی محتاج آب شدند در قرب آن آب نبود از آنجا تا آب دو فرسنگ بود بعد از آن چون قدری برفت دیری
ظاهر شد حضرت مرتضی نزدیک دیر بجائی اشارت کرد که آنرا بکاوید چون قدری خاک برداشتند سنگی
بزرگ پیدا آمد که هیچ آلتی بر آن کار نمیکرد و کسی را طاقت برداشتن آن نشد حضرت مرتضی آنسنگ را دور
انداخت آبی بغایت صافی و شیرین و خنک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و آنقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت مرتضی آن سنگ را بالای چشمه نهاد و بعز نمود تا خاک بر وا فگند راهب از دیر از دیر فرود آمد و پرسید که تو پیغمبر مرسلی فرمود که نے گفت تو فرشتہ مقرب گفت که نے پس گفت که تو چه کسے فرمود من وصی پیغمبر مرسلم محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم راهب گفت دست بیار که مسلمان شوم او بر دست حضرت امیر اسلام آورد و گواهی بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضے بداد بعد ازان از وی پرسید که سبب اسلام آوردن تو چه بود گفت ای امیرالمومنین بنائے این دیر از برائے کننده این سنگ ست پیش از من بسیارے درین دیر بوده اند زیرا که در کتب خود دیده ایم و از علمائے خود شنیده ایم که در موضع چشمه است که ظاهر نکنند آنرا مگر پیغمبر یا وصی او پس چون من این را دیدم بآرزوے خود رسیدم حضرت مرتضے از شنیدن این قصه بسیار گریست و گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیاً و کنت فی کتبه مذکوراً بعد ازان راهب ملازمت حضرت مرتضوے اختیار نمود تا بصفین شهید گشت و حضرت مرتضے در حق وے بگفت که وے مولاے منست در شواهد آورده که خداے تعالی دو بار برائے او رد شمس کرد یکے در عهد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدرے رض روایت کرده اند که وحی بران حضرت آمده بود و آنسرور آن وقت تکیه بر ران مرتضے رض کرده بود و سر برنداشت تا که آفتاب غروب کرد مرتضے رض نماز عصر را نشسته گذارد باشاره چون رسول صلعم این حال معلوم نمود بمرتضے فرمود که دعا کن تا خداے تعالے آفتاب را برگرداند تا تو نماز دیگر بر وقت بگذاری مرتضے دعا کرد و آفتاب بامو ضع که نماز دیگری باشد باز گشت و مرتضے نماز خود را در وقت بگذارد و اسما بنت عمیس گوید که از آفتاب در وقت غروب آوازے می آمد همچون آواز اره و در جاے دیگر شواهد گفته که آفتاب برای مرتضے بدعائے حضرت مصطفی صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در قصیده نعتیه میگوید۔

چون فوت شد عصر از علی از بهر حق از کاهلی		گشت از دعائش منجلی از حرب شمس خاوران	

و حافظ ابن حجر هیثمی در صواعق آورده که رسول صلعم دعا کرد که اللهم انه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت علی وے و قاضی در شفا گوید که حدیث رد شمس صحیح است و شیخ الاسلام ابو زرعه گوید حدیثی حسن است و غیر او از علما متابعت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفتند این حدیث موضوع است و در ازالة الخفا آورده که سیوطی در جزء کشف اللبس فی حدیث رد الشمس گفته که حدیث رد شمس معجزه پیغمبر صلے الله علیه وسلم است و تصحیح کرده است این را طحاوی وے و غیر او و افراط کرده است ابن جوزی

واین حدیث تا آنکه آورده است اورا در کتاب الموضوعات و گفته است شاگرد او محمد دمشقی فی جزء فی اللبس
عن حدیث رد الشمس بدانکه این حدیث را طحاوی در شرح مشکل الآثار از اسما بنت عمیس از دو طریق روایت
نموده و گفته است که این هر دو طریق ثابت است و رواة آن جمله ثقات اند و نقل نموده است اورا قاضی عیاض
در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری اللبیب و حافظ علاء الدین مغلطائی در کتاب زهر الباسم و تصحیح کرده است
اورا ابو الفتح ازدی و تحسین کرده است ابو زرعه عراقی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة و طبرانی
در کبیر و گفته است حافظ احمد بن صالح سزاوار نیست آنکس را که اهل علم باشد که مخالفت کند از حدیث اسماء بنت
عمیس چرا که این از اجله علامات نبوت است و تحقیق که انکار نموده اند حفاظ بر ابن جوزی بسبب ایراد او
این حدیث را در موضوعات انتهی و برای این حدیث علما بحث و تکرار بسیار پیش آورده اند در ازالة الخفا
و صواعق و تحفه اثنا عشریه تفصیل آن بوده است من از اطالت اندیشیدم بدانست مولف حدیث
رد شمس صحیح نیست چرا که برای این وقوع عظیم فقط دو چهار کس راوی بودند چه معنی دارد و می بایست
که یهود و نصاری نیز در کتاب های خود می نوشتند که در فلان تاریخ این واقعه شد اگرچه ایشان معجزه نگویند مگر
از واقعه انکار کردن نتوانند والله اعلم بحقیقة الحال و بار دوم در شواهد آورده که در وقت توجه بصفین قریب
بابل چون خواست که از فرات بگذرد نماز عصر از اصحاب وی فوت شد بدعای حضرت مرتضی باز عود نمود
تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام بازدادند آوازی هولناک میکرد این قصه نیز مانند قصه اول است
در تحفه اثنا عشریه از آن انکار نموده والله اعلم در شواهد آورده که روزی از روزهای صفین ندا فرمود که
یا با مسلماه یعنی ابو مسلم کجا است محمد حنیفه رضی الله عنه گفت که وی در آخر صفوف است فرمود که ای
فرزند مراد من از ابو مسلم خولانی نیست مقصود من از صاحب جیش است که از جانب شرق با رایات
سیاه پدید آید چندان محاربه کند که خدای تعالی بواسطهٔ وی حق در مرکز قرار دهد خوش وقت
آنانکه با وی موافقت کنند در اعلاء دین و نگونساری ظالمان جد و جهد نمایند در روضه نیز این حکایت
آورده بالاخر همچنان شد که ابو مسلم مروزی از جانب خراسان با رایات سیاه برآمد و دنیا را از نحوست
شامت بنی امیه پاک ساخت و انتقام خون حسین ع و زید شهید از ظالمان بوجه احسن گرفت)
اهل کوفه تائید محمد بن ابی بکر در مصر نرفتند و فرمان حضرت مرتضوی را اطاعت نکردند در حق ایشان
دعا کرد که بارخدایا کسی را برین طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان ترحم نکنند یا گفت غلامی از ثقیف

بر ایشان گمار همان شب حجاج متولد شد و باهل کوفه رسید از وی آنچه رسید کذا فی الشواهد سیوطی
در تاریخ الخلفا و جامی در شواهد اورده و عبارت للجامی است که روزی گفت که دوش حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله چه محنتها و خصومتها که از امت
تو بمن رسید فرمود که بر ایشان دعا کن گفتم خداوندا مرا بهتر از ایشان عوض ده و بدتر از من بر ایشان گمار
در همان ایام شهید شد انتهی همچنین کرامات و خوارق عادت بسیار از وی سر زد شده برین
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمة الزهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم

سیدة نساء العالمین مادر وی خدیجه بنت خویلد ست و شوهر وی علی مرتضی و وی
اصغر بنات واجب اولاد حضرت سید کائنات ست و مادر حسنین سید اشباب اهل الجنة است
نکاح وی با حضرت مرتضی حسب فرمان وحی بوده در روضة الاحباب اورده که انس رضی الله عنه
روایت میکند که نزد حضرت رسالت نشسته بودم که اثار وحی بران سرورم ظاهر شد بعد
از انجلای ان فرمود که جبرئیل بمن گفت که ان الله تعالی یامرک ان تزوج فاطمة من علی این حدیث
در مسند امام حنبل نیز ایراد نموده و قبل از ورود وحی ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و روسای
قریش خطبه فاطمه نموده بودند آن سرور گفته بود که در باب فاطمه انتظار وحی میکشم و بعد
از نکاح دعای حق وی و شوهر وی دعاهای خیر نموده منجمله این دعا نموده که جمع الله شملکما
و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا و شرح تزویج او طول طویل ست در روضة الاحباب
و معارج النبوة و دیگر کتب بالتفصیل مسطور ست افضل زنان و اهل بهشت است بقول صحیح
و احادیث افضلیت متعارض آمده از امام مالک پرسیدند که عایشه افضل ست یا فاطمه گفت فاطمه بضعه رسول
است و لا افضل علی بضعة النبی صلی الله علیه وسلم احدا و فی اتمام الدرایة للسیوطی روی الطبرانی عن علی مرفوعا
اذا کان یوم القیامة قیل یا اهل الجنة غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمة بنت محمد و فی هذه الاحادیث دلالة علی تفضیلها
علی مریم خصوصا اذا قلنا بالاصح انها لم تکن نبیة وقد تقرر ان هذه الامة افضل من غیرها و فی روضة الاحباب عن جابر
بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاهتدوا

بالقمر واذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة واذا غاب الزهرة فاهتدوا بالفرقدان فقال الشمس انا والقمر علی والزهرة فاطمة والفرقدان الحسن والحسین وشیخ عبد الحق دہلوی در تکمیل الایمان از کتاب خصایص للسیوطی نقل نموده که از امام علیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر وے ابراہیم باتفاق افضل اند از خلفاے اربعه وفی الینابیع اخرج احمد والحاکم عن المسور بن مخرمة مرفوعاً فاطمة بضعة منی یغضبنی ما یغضبها ویبسطنی ما یبسطها وان الانساب تنقطع یوم القیامة غیر نسبی وسببی وصهری واخرج البزاز وابو یعلی والطبرانی والحاکم عن ابن مسعود مرفوعاً ان فاطمة احصنت نفسها وفی الصواعق فرجها فحرمها الله ذریتها علی النار واخرج احمد والشیخان وابو داؤد والترمذی عن المسور بن مخرمة مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی یریبنی ما یریبها ویؤذینی ما یؤذیها واخرج احمد والترمذی والحاکم عن ابن الزبیر مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما اذاها وینصبنی ما انصبها واخرج الشیخان عن فاطمة مرفوعاً یا فاطمة الا ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة واخرج الترمذی والحاکم عن اسامة بن زید مرفوعاً احب اهلی فاطمة در روضة الاحباب از امام حسین بن علی المرتضیٰ روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب جمعه در محراب مسجد خانه خود نماز میگذارد تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مومنین و مومنات را بسیار دعاے خیر کرد و مر نفس خود را ہیچ دعا نکرد گفتم ای مادر مهربان چگونه است که براے نفس خود ہیچ دعا نکرد گفت یا بنی الجار ثم الدار کنیت او ام محمد والقاب او مبارکه و طاہره و زاکیه و راضیه و مرضیه بود و در کشف الغمه آورده که صدیقة الکبریٰ لقب او ست انتہی ولادت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه فیل پنج سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضیٰ در سال دوم از ہجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت از بدر و زفاف در ذی الحجه و آنوقت فاطمه پانزده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب سه شنبه سنه احدی عشر و عمر او آنوقت بست و ہشت سال بود و بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه در غایت حزن و ملال زندگی کرده در ینمدت ہیچکس او را شادمان و خندان ندیده الا در روز وفات خود متبسم شده بود و دفن او حسب وصیت او در شب نموده و ہیچکس از نامحرمان در تدفین او شریک نبودند روز دیگر ابو بکر و عمر و سائر اشراف صحابه حضرت مرتضیٰ را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز بر وی دریابیم آنجناب معذرت نمود که حسب وصیت او چنین کردم کذا فی روضة الاحباب جذب القلوب الی دیار المحبوب بدانکه در تواریخ ولادت و تزویج و وفات او اختلافات است آنچه مختار راقم الحروف افتاد ثبت نموده و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقط شدن حمل او و تهدید نمودن عمر خطاب ہاشمیان

که در خانه حضرت زهرا اجتماع نموده بوند و ناله و شیون نمودن حضرت زهرا پیش انصار طوے وارد و ذکرش ناکردن
او وے ترا نیست وصیت نمودن حضرت زہرا که ہیچکس بر جنازه او حاضر نشود دلیل صریح ست برانکه حضرت زہرا
ارزده و ملول از دنیا رفت اکنون تا ویل ہرچہ خواہند بکنند الغرض ما از مشاجرات صحابه عنان قلم منصرف نمودیم
واحادیث در فضیلت وے رضی الله عنها واقوال علما در تفضیل او برسائر زنان بسیار است ما براو اختصار
ونیم بنذے از تحقیقات این امر رفتاده اے سید ملی تکمیل الایمان شیخ عبد الحق دہلوی بوده است و در قبر
او اختلاف است بالقطع ہیچکس را معلوم نیست ارجح اقوال در جنت البقیع نزد قبر امام حسن علیه السلام بوده است
و تفصیل و تحقیق ان در جذب القلوب الے دیار المحبوب که تاریخ مدینه منوره از شیخ عبد الحق دہلوی است بوده
است والله اعلم بحقیقة الحال سلام الله علیها در روضة الاحباب آورده که مرویات وی در کتب معتبره متداوله
ہیجده حدیث است ازانجمله یک حدیث متفق علیه است وتتمه در سائر کتب مرویست انتہی و حضرت
زہرا بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانه در جنت البقیع گرفته ازا بیت الحزن مقرر نموده اکثر ایام در انجا بسر بردی
و مرثیه براے پیغمبر صلے الله علیه وسلم انشا نموده یک بیت از اول - ان قصیده این است

صبت علی مصائب لو انها		صبت علے الایام صرن لیالیا	

وحضرت مرتضے بعد از وفات حضرت زہرا رقت بسیار نموده واین دو بیت انشا کرد -

لکل اجتماع من خلیلین فرقة وان افتقادے فاطمة بعد احمد		وکل الذی دون الفراق قلیل دلیل علی ان لا یدوم خلیل	

و نماز جنازه وی حضرت مرتضیٰ گزارده و بقولے عباس کذا فی روضة الاحباب

الحسن بن علی المرتضیٰ رضی الله تعالے عنهما

امیر المومنین سبط رسول الله صلے الله علیه وسلم وریحانه وآخر الخلفا از جنبه صلے الله علیه وسلم مادر وے
فاطمه است بنت رسول الله صلے الله علیه وسلم سیدة نساء العالمین وجدا او خدیجة الکبرے افضل زنان اہل بہشت
است مناقب وفضایل او بیشتر ازان است که استقصای ان توان کرد کنیت او ابو محمد است ولقب او

مجتبی و سید و تقی و یکی از خلفاے راشدین است و امام دویم است از ائمه اثنا عشر شش ماه و چند
روز خلافت کرد سیوطی در تاریخ الخلفا آورده که بعد از شهادت حضرت مرتضے حسن رضی الله عنه بمبایعت اهل
عراق خلیفه شد بعد از ان خروج کرد بروے معاویه پس تسلیم امر نمود حسن معاویه را بشرطیکه خلافت بعد از معاویه
حسن را باشد و مطالبه نکنند کسے را از اهل مدینه و اهل حجاز و عراق آنچه بود در زمان پدرش و آنکه دیون او
ادا نماید پس قبول نمود معاویه پس صلح شد بران قرار داد و ظاهر شد معجزهٔ نبویه صلے الله علیه وسلم در
روضة الاحباب گفته که حسن رضی الله عنه براے خلافت این شرط نمود که خلافت بعد از معاویه بشوری
گذارد و هیچکس را وے عهد نکند و گفت حسن رض امرا اگر خواهش خلافت بودے اکنون ترک آن نکردمے و باید که
معاویه در بارهٔ حسن و برادرش حسین در سر و علانیه بدی نیندیشد و کسے را نگوید و مسلمانان از دست و زبان
او سالم باشند و شیعه علی از او مامون باشند و خراج فارس را سال بسال بدو رسانند و حضرت مرتضے
را سب نکنند معاویه جمله شروط را قبول نمود الا سب و لعن بموالاے مومنین مگر گفت که در مجلسے که حسنین
باشند دران مجلس سب نکنند ظاهرا که خبر من سب علیا فقد سبنی باو نرسیده چنانکه حدیث من اذی علیا
فقد اذانی باو نرسیده والا چه مجال که در ایذاے حضرت مرتضے باقصی الغایت میکوشید آرے حدیث عمار
یا سرکه تقتلک الفئة الباغیة باو رسید چون مجتهد بود تاویل نمود که اورا علی کشت ۱۲ در اسد الغابة آورده که دفات
او در نصف رمضان سنه ثلاث من الهجرت بوده و توفی بالمدینه سنه تسع و اربعین و در روضة الاحباب سنه خمسین
شب پنجشنبه بست و نهم صفر گفته و اقوال دیگر نیز هست ابن اثیر و سیوطی و دیگر مورخین میگویند که از سم مرد
زوجه او جعده بنت اشعث بن قیس او را زهر داد سیوطی میگوید که بفرموده یزید بن معاویه زهر داد و جامی در
شواهد النبوة و سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب میگوید که بفرموده معاویه زهر داد و جامے میگوید که همین
مشهور است و ابن عبد البر در استیعاب گفته که جماعتے بران رفته اند که معاویه جعده را بفریفت تا او زهر داد
والله اعلم و مروان اغواے این امر نموده حسب فرموده پدر باشد یا پسر او را با این امر شنیع تحریص نموده جهال
از خاندان بنی امیه بیرون نیست حکیم سنائی میگوید۔

ان که بوده که یافت این وحشت		که براو باد تا ابد لعنت	

حق بگویم من از کہ اندیشم	آنچہ باشد یقین شد و پیشم
بو نوی ہند دعقد بر دارید	کز میراث ہاے ہند رسید
لیکن نسکو عقد مر ترا دادم	بتو بخشیدم و فرستادم
گر تو این شغل را تمام کنے	خویشتن را تو نیک نام کنے
بہ پسر مر ترا دہم بزنے	مر مرا دختر ے و جان و تنے

ازین ابیات مستفاد میشود کہ بفرمودہ معاویہ زہر داوہ انکہ روا کہ حدیث از انجناب بسیار اند ہمچنان انچہ در تہذیب نوادی و اسد الغابہ بن اثیر و اصابہ ابن حجر اوردہ اینست کہ روے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث وعن ابیہ واخیہ الحسین وخالہ ہند بن ابی ہالہ وعنہ عائشہ وجماعۃ من التابعین منہم ابنہ الحسن بن الحسن وابن اخیہ علی بن الحسین وابناہ عبداللہ والباقر وابو الحوارے ربیعہ بن سنان والشعبی وابو وائل ومحمد بن سیرین وعکرمہ وجبیر بن نفیر وابو مجلز وہبیرہ وابن مریم وسفیان ابن اللیل وسوید بن غفلہ وشفیق ابن سلمہ والمسیب بن نخبۃ والاصبغ بن نباتہ ومعاویہ بن خدیج واسحاق بن بشار وغیرہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شبیہاً بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن وعق عنہ یوم سابعہ وحلق شعرہ وامران یتصدق بزنتہ شعرہ فضیۃ وہو خامس اہل الکساء قال ابو احمد العسکری سماہ النبی صلعم الحسن وکناہ ابا محمد قال لم یکن ہذا الاسم یعرف فی الجاہلیۃ روی عن ابن الاعرابی عن المفضل قال ان اللہ تعالی حجب اسم الحسن والحسین حتی سمی بہما النبی صلعم ابنیہ الحسن والحسین وان الحسن رضی اللہ عنہ حج حجات ماشیاً وکان یقول انی استحی من اللہ تعالے ان القاہ ولم امش الے بیتہ (قال السیوطی اخرج الحاکم عن عبداللہ بن عبید بن عمیر قال لقد حج الحسن خمسا وعشرین حجۃ ماشیاً وان النجایب تتقاد معہ واخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جدعان قال اخرج الحسن من مالہ مرتین وقاسم للہ مالہ ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلا ویمسک نعلا ویعطی خفا ویمسک خفا قال النوادی کان الحسن حلیماً کریماً ورعا دعاہ ورعہ وحلمہ الے ان ترک الدنیا والخلافۃ للہ تعالے وکان من المبادرین الی نصرۃ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالے عنہ وولے الخلافۃ بعد قتل ابیہ علی رض وکان قتل علی لثلاث عشرۃ بقیت من شہر رمضان سنۃ اربعین وبایعہ اکثر من اربعین الفا کانوا بایعوا اباہ

وبقی نحو سبعة اشهر خلیفة بالحجاز والیمن والعراق وخراسان وغیر ذلک وکان وصی الی اخیه الحسین رض
رونیا فی صحیح البخاری ومسلم عن البراء قال رایت النبی صلعم والحسن علی عاتقه وهو یقول اللهم انی احبه
فاحبه وفی صحیح البخاری عن اسامة قال کان النبی صلعم یاخذنی فیقعدنی علی فخذه ویقعد الحسن علی فخذه
الاخری ثم یضمهما ثم یقول اللهم انی ارحمهما فارحمهما وفی البخاری ایضا عن ابی بکرة قال سمعت النبی صلعم علی المنبر
والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة والیه مرة ویقول ان ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین
عظیمتین من المسلمین وفی البخاری عن انس رضی الله عنه قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلعم من الحسن
بن علی وفی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلعم هما ریحانتای من الدنیا یعنی الحسن والحسین وفی البخاری عن
ابن عمر قال قال ابو بکر ارقبوا محمداً فی اهل بیته وفی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلعم وانا تارک
فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله
ورغب ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة رواه الترمذی وقال حدیث حسن صحیح وعن اسامة بن زید قال طرقت النبی
صلعم ذات لیلة فخرج وهو مشتمل علی شئ قلت ما هذا فکشفه فاذا حسن وحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی
احبهما فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن فی تاریخ الخلفا للسیوطی اخرج الحاکم عن ابن عباس
قال اقبل النبی صلعم وقد حمل الحسن علی رقبته فلقیه رجل فقال نعم المرکب رکبت یا غلام فقال رسول الله صلعم ونعم الراکب هو ومناقبه کثیرة ومشهور

فصل در کرامت امام حسن ع

در شواهد النبوة اورده که در بعضے از مواسم حج پائے مبارک او بسبب پیاده رفتن ورم کرده بود یکے از
موالے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی که ورم پائے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد وگفت چون
بمنزل برسے ترا سیاهی پیش خواهد امد که مقداری روغن داشته باشد از وی بخر ومکاس مکن مولای وی گفت
پدر ومادر من فدائے تو باد در هیچ منزلے کسے را ندیدیم که ویرا این دوا باشد درین منزل از کجا خواهد بود فرمود
که خواهد بود چون بمنزل رسیدند سیاهی پدید امد فرمود که انکه ان سیاهی که میگفتم برو واز وی روغن بخر دشمن
بود چون ان مولی پیش ان سیاه امد روغن طلبید گفت ای غلام این را از برائے که میخواهی گفت
از برای حسن بن علی ع گفت مرا پیش وے ببر که من مولای ویم چون پیش وے رسید گفت که من مولائے

توام دشمن نمیگیرم لیکن خاتون مراد روزه گرفته است دعا کن که خدای تعالی مرا پسرے تمام اندام روزی کند فرمود که بمنزل خود باز گرد که خدای تعالی ترا چنان پسرے که خواستے داد چون آن سیاه بخانه خود رسید حال را چنان دید که فرموده بود و آز انجمله است که روزے با یکے از اولاد زبیر رضی الله عنه در سفری بود و بنخلستانی که خشک شده بود فرود آمدند برای امیر المومنین حسن ع در پاے یک نخله فرش انداختند و برای زبیرے در پاے نخله دیگر زبیری گفت کاش برین نخله خرماے تر بودی تا بخوردمی امیر المومنین حسن ع فرمود که خرماے تر میخواهی زبیرے گفت آرے دست بدعا برداشت و در زیر لب چیزے بگفت که کس ندانست فی الحال یک نخل سبز شد و برگ براورد و بخرماے تربار در شد شتربانے که با ایشان بود گفت که این سحر است والله امیر المومنین حسن ع فرمود که این سحر نیست لیکن دعائیست مستجاب که از فرزند پیغمبرے واقع شده است و چون مردم او را بسبب صلح با معاویه ملامت کردند گفت که بر رسول صلی الله علیه وسلم منکشف شد که بنی امیه بر منبر او برمے آیند یکے بعد از دیگرے این بر وے دشوار آمد حق تعالی بوی فرو فرستاد که انا اعطیناک الکوثر یعنی فی الجنة و انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر مراد از الف شهر مدت ملک بنی امیه است راوے گوید که مدتیکه ملک ایشان را حساب نمودیم هزار ماه بود حسین بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما سبط رسول الله صلعم و ریحانه امیر المومنین در شواهد النبوة آورده که وے ابو الائمه است و کنیت آو ابو عبد الله و لقب او شهید و سید و ولادت او در مدینه بوده روز سه شنبه چهارم شعبان سنة اربع من الهجرت انتهی و آین اثیر از ابن سعد روایت نموده که ولادت او پنجم شعبان بوده و شهادت او روز جمعه عاشر محرم سنة احدے و ستین بکربلا تاریخ شهادت او صاحب مراة الخیال چه خوب گفته -

سال تاریخ گفت غم گینے — سر دین را برید بے دینی

مولانا عبد الرحمن جامی گفته

چون از میانه رفت سر سالکان امام — گو خرقه ها کبود کنند اهل خانقاه

سر سالک سین و الف است و عدد آن شصت و یک است سر سالک رفت یعنی سنه شصت و یک شهید شد و وی یکے از مشهود بالجنة است و یکے از اهل کسا است و امام مظلوم نیز لقب او است برین تقدیر عمر او وقت شهادت او پنجاه و شش سال و پنجاه و هفت

روز بوده مگر بقول امام جعفر صادق عمر او شصت و سه سال بود چنانچه ابن اثیر در الکامل گفته که چون منصور عباسی امام جعفر را تهدید
بقتل نمود گفت تعجیل مکن که عمر من بشصت و سه سال رسیده و درین عمر پدر من باقر و پدر او علی و پدر او حسین و پدر او علی مرتضی وفات یافته
در شواهد آورده که گویند که مدت حمل وی شش ماه بوده است هیچ فرزند شش ماهه نیامده است که زنده مانده مگر وی و یحیی بن زکریا علیه السلام
و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با میر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه و
پنج روز بوده است و فی الاصابة قال جعفر بن محمد لم یکن بین الحمل بالحسین بعد ولادت الحسن الا طهر واحد قلت فاذا کان الحسن ولد فی رمضان و
ولد الحسین فی شعبان یحتمل ان یکون ولدته لتسعة اشهر و لم تطهر من النفاس الا بعد شهرین و فی اسد الغابة
لابن اثیر و الاستیعاب لابن عبد البر قال قتادة ولد الحسین بعد الحسن بسنة و عشرة اشهر فولدته لست
سنین و خمسة اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عق عنه رسول الله صلعم کما عق عن
اخیه و فی اسد الغابة عن علی رض قال الحسن اشبه برسول الله ما بین الصدر الی الراس و الحسین اشبه
برسول الله ما کان اسفل من ذلک و سماه النبی صلی الله علیه و سلم الحسین و لما ولد اذن النبی صلعم فی اذنه و هو
سید شباب اهل الجنة و خامس اهل الکساء در شواهد آورده که وی را جمالی بود که چون در تاریکی بنشستی
از بیاض جبین و بریق رخساره وی بوی راه بردندی و وی را از سینه تا پا مشابهت بود با رسول الله صلعم
چنانکه امیر المومنین حسن ع از سینه تا فرق در شواهد از ام الحارث آورده که گفت پیش رسول صلعم آمدم
و گفتم یا رسول الله خوابی دیده ام که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلعم فرمود نکو دیدی فاطمه
پسری آرد و در کنار تو باشد بعد از آن حسین ع در وجود آمد در اسد الغابة آورده که ام الفضل همین خواب
دیده قبل از تولد حسین ع چون با رسول صلعم گفت همین تعبیر نمود و گفت تو مرضعه او خواهی بود انتهی و در اصابه
آورده که ابن سیرین گفت که حسن و حسین شبیه ترین مردمان بودند برسول صلعم و عمر بن الخطاب بر منبر خطبه میخواند
حسین رضی الله عنه بر منبر رفت و گفت فرود آی از منبر پدر من و برو بسوی منبر پدر خود پس گفت عمر که پدر
مرا منبر نبود پس نشانید او را نزد خود پس چون از منبر فرود آمد و رفت بمکان خود گفت او را که آموخت ترا
گفت حسین ع بخدا که هیچکس نیاموخت در تحفه اثنا عشریه گفته که وقتیکه ابو بکر بر منبر رفته بود حسین رضی الله عنه
گفته بود که این منبر پدر منست نه پدر تو گفت ابو بکر راست گفتی این منبر پدر تست نه منبر پدر من که فرمود ترا
با این سخن پس علی رضی الله عنه برخاست و گفت نیاموختم او را گفت ترا متهم نمیکنم و فی الاصابة گفت
حسین ع که آمدم روزی نزد عمر و او تخلیه داشت بمعویه و ابن عمر بر در دروازه بود پس برگشت ابن عمر و برگشتم

من پس بملاقات نمود بامن روزے پس گفت عمر مراکہ ندیدم ترا گفتم ای امیرالمومنین آمده بودم وتو به معویه
خلوت نموده داشتے پس برگشتم با ابن عمر گفت تو احق از ابن عمر رستہ است موے بر سر من مگر بسبب
شما بعد خدا یعنے رفعت نیافتم مگر بسبب شما و سند این صحیح است نزد خطیب و مرویست از ابن حریث
کہ ابن عمر نشستہ بود در سایہ کعبہ چون دید حسین را کہ پیش می آید گفت این مرد امروز احب اہل زمین
است نزد اہل آسمان و در اسد الغابہ آورده کہ یکی از اہل عراق ابن عمر را از خون پشہ سوال کرد پس
گفت ابن عمر بہ بینید بسوے اینکس می پرسد از خون پشہ و بکشتند پسر رسول اللہ صلعم را شنیدم
از رسول صلعم کہ میگفت حسن و حسین دو ریحان منند در دنیا و مثل این روایت ست از ابو ہریره وعن یعلی
بن مرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حسین منے وانا من حسین احب اللہ من احب حسینا حسین
سبط من الاسباط ہذا الحدیث ایضا اورد فی تہذیب النواوی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن وعن انس
بن مالک قال اتی عبید اللہ بن زیاد براس الحسین بن علی ع فجعل فی طست فجعل ینکت علیہ وقال فی
حسنہ شیا قال انس کان اشبہہم برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان مخضوبا بالوسمة ہذا حدیث متفق
علیہ وعن الاوزاعی عن ابی عمار قال واللہ لا ازال احب علیا والحسن والحسین وفاطمة بعد ان سمعت رسول اللہ صلعم
یقول فیہم ما قال لقد رایتنے ذات یوم وقد جئت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بیت ام سلمة فجاء الحسن
فاجلسہ علی فخذہ الیمنی وقبلہ ثم جاء الحسین فاجلسہ علی فخذہ الیسری وقبلہ ثم جاءت فاطمة فاجلسہا
بین یدیہ ثم دعا بعلی ثم قال انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا قلت لو ثلمة ما الحسن
قال الشک فی اللہ عز وجل قال العسکری یقال ان الاوزاعی لم یرو فی الفضائل حدیثا غیر ہذا وکذا الزہری
لم یرو فیہما الا حدیثا واحدا کانا یخافان بنی امیة و فی الاستیعاب عن ابی ہریرة قال ابصرت
عیناے ہاتان وسمعت اذناے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو آخذ بکفی حسین وقدماه علی قدم
رسول اللہ صلعم وہو یقول ترق عین بقة قال فرقی الغلام حتے وضع قدمیہ علی صدر رسول اللہ صلعم
ثم قال لہ رسول اللہ صلعم افتح فاک ثم قبلہ ثم قال اللہم احبہ فانی احبہ وقال مصعب الزبیری حج الحسین بن علی
رضی اللہ عنہما خمسا وعشرین حجا ماشیا وفی الاستیعاب کان الحسین فاضلا دینا کثیر الصیام والصلوٰة
والحج وفی اسد الغابة وتہذیب النواوی کان الحسین فاضلا کثیر الصوم والصلوٰة والحج والصدقة
وافعال الخیر جمیعہا وفی اسد الغابة کان الحسین کارہا لما فعلہ اخوہ الحسن من تسلیم الامر الی معاویة وقال

انشدک اللہ ان تصدق احدوثۃ معاویہ وتکذب احدوثۃ ابیک فقال لہ الحسن اسکت انا اعلم بہذا الامر منک
و در تحفہ اثنا عشریہ اوردہ کہ انجناب بعد صلح حسن رضی اللہ عنہ گفت لو جز انفی لکان احب الی مما فعل اخی و
در سورہ رحمن آیہ کریمہ مرج البحرین یلتقیان بینہما برزخ لا یبغیان یخرج منہما اللؤلؤ والمرجان فی تفسیر در منثور
للسیوطی مرج البحرین یلتقیان علی وفاطمہ بینہما برزخ لا یبغیان رسول اللہ صلعم یخرج منہما اللؤلؤ والمرجان حسن وحسین
وفی معارج النبوۃ در ذکر اسماعیل علیہ السلام قولہ تعالے فدیناہ بذبح عظیم یقول امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ
مراد ازان حسین ابن علی است ورنہ کبشے چہ قدر انداز دکہ حق تعالی اورا ذبح عظیم گوید وتفصیل این در کتاب مذکور است
وآیہ کریمہ حملہ وفصالہ ثلثون شہرا در حقائق اوردہ کہ نزلت فی الحسین بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہما در شواہد
اسد الغابہ واصابہ اوردہ کہ حسن وحسین پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند حسین را میگفت رسول صلعم بگیر حسن را پس گفت فاطمہ
کہ یا رسول اللہ چرا میگوئی کہ بگیر حسن را گفت اینکہ جبرئیل حسن را میگوید کہ بگیر حسین را روی الحسین عن النبی صلے اللہ
علیہ وسلم وعن ابیہ وامہ وخالہ ہند بن ابی ہالہ وعن عمر وعنہ اخوہ الحسن وبنوہ علی زین العابدین وفاطمہ و
سکینہ وحفیدہ الباقر والشعبے وعکرمہ وشیبان الدولے وکرز التیمی واخرون میگوید مولف این اوراق کہ
در اسد الغابہ حدیثے از طلحہ بن عبید اللہ از حسین بن علی مرویست ودر استیعاب از سنان بن ابی سنان
از حسین بن علی حدیثے مرویست ازینجا معلوم شد کہ طلحہ بن عبید اللہ وسنان بن ابی سنان ازوی روایت
دارند وفی الخلاصۃ روی عن جدہ ثمانیۃ احادیث وعن ابیہ وامہ وعمر وعنہ ابنہ علی وابن ابنہ زید وبنتاہ سکینہ
وفاطمہ پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبے وامام زین العابدین وامام باقر وزید شہید وشعبے وعکرمہ
وشیبان دولے وکرز تیمیے وطلحہ بن عبید اللہ وسنان بن ابی سنان وفاطمہ وسکینہ نمودہ اند احادیث در
مناقب او ودعاے سید کائنات درحق این دو برادر بسیار آمدہ قدرے در ذکر برادرش گذشتہ وقدرے
درینجا مذکور شد وقدرے در ضمن احوال او ودر اخر فصل مسطور خواہد شد وباقی بسبب اطالت متروک
نمودہ شد ودر قصہ مقتل او اختلاف بسیار است وطول وطویل است اعثم کوفی در تاریخ خود وابن اثیر در
الکامل ومسعودی در مروج الذہب ومحمد بن جریر طبرے در تاریخ خود وسید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب
مشرح وحاببیان نمودہ ازہمہ جامع تر روضۃ الاحباب ہست انقدر تفصیل ہیچ کتاب دیدہ نشد ہر کرا میل مطالعہ
ان قصہ باشد باید کہ دران کتب نظر کند اینجا مختصر ابیان نمودہ میشود وباللہ التوفیق فی الاصابہ للحافظ ابن حجر العسقلانی
بود اقامت حسین در مدینہ تا انکہ بیرون رفت با پدر بزرگوار خود بسوے کوفہ حاضر شد در ہر سہ محاربہ

جمل و صفین و نهروان و ماند با او تا آنکه شهادت یافت علی بعد از آن بماند با برادر خود حسن ع تا آنکه تسلیم امر نمود بمعاویه پس
باز آمد با برادر خود بمدینه و اقامت نمود در آنجا تا آنکه بمرد معاویه پس بیرون رفت بسوی مکه پس آمد نامه های اهل عراق باین مضمون
که بیعت نموده اند او را و بعد موت معاویه پس فرستاد بسوی ایشان پسر عم خود مسلم عقیل را پس گرفت بیعت
ایشان و فرستاد خبر بسوی وی پس متوجه عراق شد پس بود قصه او آنچه بود گفت عمار ذهبی که گفتم امام محمد باقر
را که جزده مرا از مقتل حسین چنانکه حاضر بودم در آنجا گفت امام باقر که مرد معاویه و ولید بن عتبه بن ابی سفیان
والی مدینه بود پس طلب کرد حسین را تا بگیرد بیعت او در شب پس گفت حسین از راه رفق که تاخیر کن مرا پس
تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکه و آمدند رسولان اهل کوفه که ما متوقفیم بیعت برای تو و ما برای جمعه
حاضر نمیشویم با والی بیا بسوی ما و نعمان بن بشیر انصاری والی کوفه بود پس فرستاد حسین مسلم عقیل را و گفت
به بین چه نوشته اند بمن اگر راست باشد بیرون آیم بسوی ایشان پس رفت مسلم و آمد بمدینه و گرفت از آنجا دو دلیل
یعنی راه دان و رفت در خشکی و تشنه شدند ایشان و یکی از راه دانان بمرد و قدوم آورد بکوفه و وارد شد
بر عوسجه و چون اهل کوفه بآمدن مسلم خبر یافتند رفتند نزد وی و بیعت نمودند با وی دوازده هزار کس پس
برخاست مردی که محبت یزید داشت بسوی نعمان و گفت که تو ضعیفی و تحقیق فساد شده در شهر گفت
نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست تر است نزد من که قوی باشم در معصیت او و افشای
راز نمیکنم پس نوشت آن مرد به یزید پس بخواند یزید مولای خود سرجون را و طلب مشورت نمود از و در این امر گفت
که برای کوفه سزاوار تر از عبید الله بن زیاد هیچکس نیست و یزید بر وی خشمناک بود و معزول نموده بود او را
از بصره پس نوشت با ابن زیاد که راضیم از تو و اضافه نمود کوفه را و بفرمود او را که مسلم را طلب کند اگر دستیاب
شود بکشد او را و ابن زیاد با اعیان بصره بکوفه رسید پس نگذشت بر کسی مگر که سلام کرد او را اهل مجلس که
علیک السلام یا ابن رسول الله گمان برده بودند که حسین ع رسیده است و چون ابن زیاد بقصر امارت کوفه
منزل گرفت غلام خود را سه هزار درم داد و گفت برو و بپرس از شخصیکه اهل کوفه با و بیعت مینمایند پس داخل
شو بر وی و بگوی او را که از اهل حمص هستم و بده مال او را و بیعت کن با وی پس بود غلام که تلطف و لبق
میکرد با مردم تا اینکه نشان دادند او را بشخصیکه دوست میداشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
خدا هدایت کرد ترا و خشنود شدم و حال آنیست که امر ما هنوز مستحکم نشده و داخل کرد او را بر مسلم پس
بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و آمد نزد ابن زیاد و خبر داد او را از مسلم و حال آنکه مسلم بعد رسیدن

ابن زیاد از مکانیکه بود بمکان دیگر نقل نموده بود و وارد شده در مکان هانی بن عروه مرادی و عبید الله با اهل کوفه گفت که چه حال است که هانی نزد من نمی آید پس محمد اشعث با رؤسای کوفه نزد هانی رفت و او بر در نشسته بود گفتند او را که امیر یاد تو میکند و از تو شکوه دارد که نمیروی بسوی او پس برو نزد او پس سوار شد با ایشان تا آنکه آمد نزد ابن زیاد و نزدیک او شریح قاضی بود چون سلام کرد برو گفت ای هانی مسلم عقیل کجا است گفت نمیدانم پس بیرون آمد غلام او که مال مسلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را نخوانده بودم لیکن آمد نزد من و انداخت خود را بر من گفت بیارید او را نزد من چون هانی را نزد او آوردند بزد او را بعصا و محبوس کرد او را چون این خبر فاش شد بقوم هانی رسید مجتمع شدند قوم هانی بر دروازه قصر چون شنید ابن زیاد آواز ایشانرا گفت قاضی شریح را بیرون رو بسوی ایشان و واقف گردان قوم را که من هانی را بجهت استخبار مسلم محبوس داشته ام و برای او هیچ خوف نیست چون این خبر بایشان رسید همه متفرق شدند مسلم عقیل بشعار خود ندا داد چون شعار مسلم شنیدند مجتمع شدند نزد او چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شد و خبر فرستاد ابن زیاد نزد رؤسای کوفه پس مجتمع شدند نزد او در قصر امر کرد ابن زیاد ایشانرا که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند مردم تا وقت شام نزد مسلم شرذمه قلیل ماندند چون تاریکی دریافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم تنها و منفرد و شد در راه بشب آمد بدروازه زنی و گفت آب ده مرا چون آب آشامید ایستاده بماند آن زن گفت ای بنده خدا چه حالت است ترا که نمیروی گفت من مسلم عقیلم آیا نزد تو جای سکونت من خواهد شد گفت آری و داخل کرد او را بخانه خود و بود او را پسری از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد او را پس نیا سوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این بدید بیرون آمد با تیغ خود و دفع مینمود ایشانرا از خود پس امان داد محمد او را و برد نزد ابن زیاد پس حکم کرد تا بالای قصر بکشتند مسلم را و هانی را و برداشتند ایشانرا گفت شاعری در حق ایشان

	فان کنت لاتدرین ما الموت فانظری		الی هانی فی السوق وابن عقیل

یعنی اگر نمیدانی که موت چه چیز است پس ببین در بازار بطرف هانی و مسلم عقیل و این خبر بحسین نرسیده تا آنکه از قادسیه سه میل فاصله بود که حر بن یزید باو ملاقی شد گفت بازگرد و خبر کوفه بگفت پس اراده باز گشتن نمود برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نمیگردیم تا انتقام خود نگیریم یا کشته شویم و روان شدند و ابن زیاد که لشکر فرستاده بود ملاقی شدند بکربلا و همانجا فرود آمد و بود با حسین ع چهل و پنج اسپ

سوار و قریب صد کس پیاده و امیر لشکر ابن زیاد عمر بن سعد وقاص بود و او را ابن زیاد والی ری ساخته بود و برای
او عهدنامه نوشته شده که چون از محاربه حسین برگردد بعهد خود رود پس چون با حسین ملاقات نمود با عمر گفت حسین
که اختیار کن از من یکی از سه امر را یا آنکه بشهری از شهرهای مسلمانان بروم یا آنکه بمدینه بازگردم یا آنکه دست
خود بر دست یزید نهم پس عمر قبول نمود و نوشت این خبر با ابن زیاد و گفت قبول نمیکنم تا آنکه دست خود بر دست
من نهد و انکار نمود حسین این را پس مقابله نمودند با او و کشته شد اصحاب او و هفده کس از جوانان اهلبیت او و آخر
کسیکه شهادت یافت حسین ع بود و سر او نزد ابن زیاد آوردند پس سر او با اهلبیت او که یکی از آن علی بن الحسین المرتضیٰ
بود و عمه او زینب بنت علی رض بود نزد یزید فرستاد یزید ایشان را بر عیال خود داخل نمود بعد از آن تجهیز
نموده بمدینه فرستاد انتهی کلام الاصابه باید دانست که آنچه بیان نموده شد نهایت مختصر بود و واقعات دیگر بسیار
بود که از ذکر نکرده مثلاً منع آب نمودن و اسپان سایه بر نعش انجناب دوانیدن و بستن اهلبیت را مانند
اسیران و بر نیزه نمودن سرهای شهدا و کوچه بکوچه گردانیدن آن سرها و چوب زدن ابن زیاد بر لب حسین ع
و زید بن ارقم که صحابی مشهور بود در مجلس حاضر بود بگریست و گفت دور دار این چوب را از ثنایای حسین بخدا که
شمار نمیتوانم کرد که چند بار دیده ام که رسول خدا بر این لب و دندان بوسه داده بود گفت ابن زیاد که همیشه چشم تو
گریان باد اگر تو پیر خرف نمیگشتی گردنت میزدم پس زید از مجلس برخاست و گفت ای معشر عرب بخدا از شما
خشنود نباشد که پسر فاطمه را بکشید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید والله که نیکان شما را بکشد و بدان را باقی
دارد و همچنین در مجلس یزید بر نیزه چون از چوب خیزران بر لب حسین میزد و میگفت حسین چه لب و دندان خوب
داشت سمرة بن جندب که صحابی مشهور است از حاضران مجلس بود همین نوع گفتگو پیش آمد الی غیر ذلک
من قبایح الاعمال این همه واقعات اعثم کوفی و طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل و مسعودی در مروج
الذهب آورده اند از همه جامع تر روضة الاحباب است و فی دول الاسلام للذهبی امتنع من بیعة الیزید اثنان
عظیمان الحسین بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم و عبد الله بن الزبیر ابن عمة رسول الله ثم نقض
بیعته اکابر اهل المدینة لسوء سیرته وقیل کان یشرب الخمر و ابغضوه لما جری من قتل الحسین رض فان الحسین کاتبه
اهل الکوفة یحثونه علی القدوم فسار فی سبعین فارسا من المدینة الی الکوفة فلم یتم له امر و سار لقتاله [illegible]
فما طوا به فلم یفعل تقیا ولم ولا یسلم لنفسه بل قاتل حتی جاءه سهم فی حلقه فسقط و احتز راسه فانا لله و انا
الیه راجعون ذلک فی یوم عاشورا سنة احدی وستین بارض کربلا و تفدوا اولاده وحرمه الی

یزید بدمشق فاکرم اہلہ و نساءہ و بعثہم الی المدینہ وفی تاریخ الخلفا للسیوطی لما قتل الحسین و بنوا بیہ بعث ابن زیاد برؤسہم الی یزید فسر بقتلہم اولا ثم ندم لما مقتہ المسلمین علی ذلک و ابغضوہ و حق لہم ان یبغضوہ انتہی در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بشیر بن مالک نزد یزید مباہات نمود و این رجز بگفت

املأ رکابی فضۃ و ذہبا	انی قتلت الملک المحجبا
ومن یصلی القبلتین فی الصبا	وخیرہم اذ یذکرون النسبا
قتلت خیر الناس اما و ابا	فی الارض نجدا و حرا و یثربا

و چند بیت دیگر کہ مشتمل بر شرف نسب و حسب حسین ع بود بخواند یزید در خشم شد و گفت اگر میدانستی کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا کشتی از من تو ہیچ نرسد مگر آنکہ نزا باد بر سانم پس بفرمود تا گردنش زدند و ابن اثیر در الکامل گفتہ کہ سنان بن انس نخعی بنبین اولین در کربلا گفتہ بود و در اسد الغابہ و استیعاب اوردہ کہ خولے این ابیات نزد ابن زیاد گفت واللہ اعلم وفی الاصابہ قد صح عن ابراہیم النخعی انہ کان یقول لو کنت فیمن قاتل الحسین ثم دخلت الجنۃ لاستحییت ان انظر الی وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن ابن عباس رایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النائم نصف النہار اشعث اغبر بیدہ قارورۃ فیہا دم فقلت بابی و امی یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا دم الحسین و اصحابہ لم ازل التقطہ منذ الیوم فکان ذلک الیوم الذی قتل فیہ وعن ام سلمہ انہا سمعت الجن ینوح علی الحسین بن علی وفی الصواعق عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگریید و سر و لحیہ مبارکش خاک الودہ است پرسیدم کہ سبب این گریہ چیست گفت الحال حسین را کشتند رواہ الترمذی وفی تاریخ الخلفا للسیوطی اخرج ثعلب فی امالیہ عن ابی جناب الکلبی قال اتیت کربلا فقلت لرجل من اشراف العرب اخبرنی بما بلغنی انکم تسمعون نوح الجن فقال ما تلقی احدا الا اخبرک انہ سمع ذلک قلت فاخبرنی بما سمعت انت قال سمعتہم یقولون -

مسح الرسول جبینہ	فلہ بریق فی الخدود
ابواہ من علیا قریش	وجدہ خیر الجدود

در روضۃ الاحباب آوردہ کہ چون اہل تعزیہ بغاضریہ بدفن شہدا مشغول شدند آواز نوحہ شنیدند و کسی را نمیدیدند از انجملہ یک بیت این است

نساء الجن اسعدن مع نساء الہاشمیات	نبات المصطفےٰ احمد امام الکبریات

وفی الکامل لابن اثیر قیل و سمع بعض اہل المدینۃ لیلۃ قتل الحسین منادیا ینادی)۔

ایها القاتلون جهلا حسینا	ابشروا بالعذاب والتنکیل
کل اهل السماء یدعو علیکم	من نبی و ملائک و قبیل
قد لعنتم علی لسان ابن داود	و موسی صاحب الانجیل

در شواهد و روضة الاحباب اورده که در یکی از کنایس روم نوشته یافتند که

اترجو امة قتلت حسینا	شفاعة جده یوم المعاد

چون پرسیده که که نوشته و کی نوشته گفتند نمیدانم و در روضة الاحباب گفته که در بعض کتب سیر هست که قبل از مبعث محمد مصطفی بسه صد سال نوشته بودند تاریخ نوشتن ان در تحت این بیت بوده و فی الاستیعاب زعموا هذا البیت یعنی اترجوا قدیما لا یدری قائله و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام جمعی که سر حسین ع را میبردند در مرحله اول که نزول کردند از دیوار دستی بیرون امد و قلمی از اهن بر اندست بود انگاه بخون بیت مذکور را نوشت اعنی اترجو و مرویست که بسیصد سال قبل از مبعث رسول صلی الله علیه وسلم در کنیسه ارض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب ان معلوم نیست و در ینابیع اورده که طبرانی در کبیر نسبت بیت هذا یعنی اترجو آمدن دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتیکه سر حسین ع را میبردند از هوا اوازی شنیدند که کسی میگوید اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم المعاد و قائل را ندیدند و طریق جمع انیست که این همه بوقوع امده یعنی میتواند که در کنیسه روم نوشته یافتند و از دیوار دستی هم برامده بقلم آهنی بخون نوشته و از هوا نیز صدای شنیدند که این بیت میخواندند و فی اسد الغابه عن سلمی قال دخلت علی ام سلمة وهی تبکی فقلت ما یبکیک قالت رایت رسول الله صلعم فی المنام و علی راسه و لحیته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انفا و عن الاعمش عن عمارة بن عمیر قال لما جیء براس ابن زیاد و اصحابه نضدت فی المسجد فانتهیت الیهم وهم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذا حیة قد جاءت تتخلل الرؤس حتی دخلت فی منخر عبید الله بن زیاد فمکثت هنیهة ثم خرجت فذهبت حتی تغیبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلک مرتین او ثلاثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخرجه الثلاثة و در روضة الاحباب اورده که امام شافعی در کتاب مرات الجنان اورده که این مکافات ان فعل بود که با سر امام حسین نموده بود و این نشانهای عذاب اشکاره اواست و بلاشک این عبرت است از برای اولی الابصار و عجیبه است از عجائب این دار و غیره است نسبت بانچه اماده کرده خدای تعالی

برین ظلمه از عذاب نار۔

فصل فی علامات الشهادة

والاحادیث الواردة فیها فی الینابیع نقلا عن المشکاة عن ام
الفضل دخلت یوما علی النبی صلی الله علیه وسلم و وضعت الحسین فی حجره ثم حانت منی التفاتة فاذا عینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم تهریقان الدموع فقلت یا رسول الله بابی وامی مالک قال اتانی جبرئیل
فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا قال نعم واتانی تربة حمراء رواه البیهقی وفی جمع الفوائد عن عائشة
رفعته ان جبرائیل اخبرنی ان ابنی حسینا مقتول فی ارض الطف وان امتی ستفتتن بعدی وفی الاصابة عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال
لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین وفی الصواعق
احمد روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فرشته نزد من امد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت
که این پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی از خاک ان زمین که مقتل ویست بشما نمایم را وی گوید
بعد ازان خاک سرخ بیرون اورد و بغوی در معجم از حدیث انس رضی الله عنه روایت کرده که فرشته که موکل است
باران از خدای تبارک وتعالی اذن خواست که بزیارت پیغمبر اید و دران روز نوبت ام سلمه بود انحضرت صلعم
ام سلمه را گفت که دروازه خانه را محافظت کند که هیچکس نیاید درین اثنا حسین رضه خود را نزد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم انداخت وان حضرت ویرا نشانید و بر سر وروی او بوسه میداد انگاه انفرشته گفت او را دوست
میداری فرمود بلی گفت زود اکه امت تو او را خواهند کشت واگر میخواهی مکان قتل او را تو بنمایم و بعد از انکه
مکان را نمود مشتی رمل با خاک سرخ اورد وام سلمه انرا درجامه بست ثابت گوید دران وقت میگفتیم ان زمین
کربلا است وابو حاتم در صحیح خود واحمد مانند این نیز روایت کرده و عبد ابن حمید وابن احمد نیز این حدیث
روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور هست که انفرشته جبرائیل بوده در روایت ثانی مذکورست که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ان خاک را بوئید و گفت ریح کرب وبلا ؁ بوی محنت وبلا ازین خاک می اید ودر
روایت ملا وابن احمد در زیادت المسند چنین امده که ام سلمه گفت بعد ازان کفی از تراب احمر بمن داد که این
خاک ازان زمین است که دران کشته خواهد شد وهرگاه این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده
است ام سلمه گوید که ان خاک را در قاروره کردم ونزد خود نگاه داشتم وباخود گفتم که روزیکه این خاک
بخون منقلب شود روزی عظیم خواهد بود ودر یک روایت انکه ام سلمه گفت که بعد قتل حسین را دریافتم که

کر آن خاک مکنون منقلب شده بود و ابن سعد از شعبی روایت نموده که وقتیکه مرتضی بصفین میرفت بزمین کربلا
گذشت گریه بسیار کرد و بعد از ان گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که انحضرت گریه میکند
گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بمن خبر داد که ولد من حسین در حوالی فرات که انرا کربلا گویند
کشته خواهد شد و قدری خاک از انجا بمن داد چون بوئیدم بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد
و احمد مختصراً از حضرت مرتضی همین روایت کرده و ملا روایت کرده که حضرت مرتضی بموضع قبر حسین رض گذشت
و گفت لشکری از ال محمد درین عرصه کشته خواهند شد که آسمان و زمین بر ایشان گریه
کنند و اصحاب خود را نمود که این موضع جای خوابیدن شتران ایشان خواهد بود و این مقام جای
رحال ایشان است و این مکان جای ریختن خون ایشان است در شواهد اورده که امیر المومنین علی
مرتضی براء بن عازب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تو زنده باشی و دیر انصرت نکنی و پشیمان شد
که گفته بود براء ازین سبب اظهار ندامت میکرد و از انجمله انست که در بعض سفرهای خود بکربلا رسید و براست
و چپ نگریست و گریان گریان از انجا بگذشت پس گفت و السلام اینست محل خوابیدن شتران ایشان و
موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بی حساب به بهشت در ایند هیچ کس تاویل ان ندانست تا انکه
واقع حسین ع واقع شد و در روضة الاحباب از فتوح اعثم کوفی مثل این نقل نموده و زیاده کرده است در ان
که بعد از ان حضرت مرتضی فرمود چه افتاده است مرا با ال ابو سفیان و حسین ع را طلبید و گفت ای
پسر ترا ابر بلا صبر باید کرد که پدرت از ال ابو سفیان چه دیده است و میبیند و تو نیز خواهی دید و ایضاً ملا
و امام احمد حنبل از عایشه روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده بود پیغمبر را خبر دادند که حسین در کربلا
شهید خواهد شد و قبضه خاک از مقتل وی بانسرور دادند ابو نعیم حافظ در کتاب دلایل النبوة از
نصرت ازدیه روایت کرده که گفت در وقت شهادت حسین بن علی رض اسمان خون بارید چون وقت
صبح رسید دیدم که جاها و سبوها و کوزه های اب پر از خون بود و همچنین درین باب احادیث دیگر غیر
این حدیث مرویست و از جمله علاماتی که در روز شهادت وی رض ظاهر شده ان بود که در اسمان سیاهی
عظیم پیدا امد چنانچه بروز ستاره ها پدید امدند و هیچ سنگ بر نداشتند مگر انکه در زیر ان سنگ خون تازه پدید
امد و فی تاریخ الخلفا للسیوطی و صار الورس الذی فی عسکرهم رماداً و نحروا ناقة فی عسکرهم فکانوا یرون
فی لحمها مثل النیران طبخوها فصارت مثل العلقم و فی الصواعق ابو الشیخ روایت کرده که تا ملغلا از زمین در انوقت

بجانب عراق میرفت و چون لشکر یزید نیز بدان جانب میرفت با ایشان موافقت نمودند بجز دو تن رفاقت بعضی
از دختران اهل قافله که در سی چهار داشت تمام ازانجا گستر منقلب شد و ابن عیینه از جدهٔ خود نقل کرده که
بعضی از شترداران که در سی ایشان و مال قافله خاکستر شده بود و بیرا خبر داد و دران لشکر شتری
کشتند و گوشت تغیر یافته بود بعد ازانکه بختند تلخ بود مثل علقم که گیاهے است در غایت تلخی و اسمان دران
روز سرخ شده بود و افتاب منکسف گشته بود چنانچه در روز ستاره ها میدیدند مردم ظن ان کردند که قیامت
قایم شده و در شام هیچ سنگی برنداشتند مگر انکه در زیر ان خون تازه بود و عثمان ابن ابی شیبه روایت
کرده که اسمان بعد از قتل حسین ع هفت روز گریه کرد و گریه او سرخی او بوده بمرتبه که از شدت سرخی اسمان
دیوارهای عمارت در زمین شبیه بملحفهای معصفر شده بود و شهب و کواکب از اسمان چندان نازل
میشد که بر یکدیگر می افتادند و ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود و بعد
ازان سرخی در اسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید که خبر بما چنین رسیده است که سرخی اسمان قبل ازین
نبود تا وقتیکه حسین ع را شهید کردند بعد ازان ظاهر شد و ابن سعد گفته که این سرخی قبل از قتل او نبوده و
ابن جوزی گوید حکمت درین انست که اثر غضب ما از سرخی روی ظاهر میشود و چون خداے تعالے
منزه است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین ع در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار انکه ارتکاب
این امر جنایتی عظیم و گناهی بزرگ است ابونعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از اسمان خون بارید وقت صبح
دیدیم که ظروف و چاهها پر از خون است و فی تاریخ الخلفا للسیوطی لما قتل الحسین مکثت الدنیا سبعة ایام
الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة والکواکب یضرب بعضها بعضاً و کان قتله یوم عاشوراء و
کسفت الشمس ذلک الیوم واحمرت افاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری فیها بعد ذلک
ولم تکن تری فیها قبله و قیل انه لم یقلب حجر ببیت المقدس یومئذ الا وجد تحته دم عبیط وصار الورس
الذی فی عسکرهم رماداً ونحروا ناقة فی عسکرهم فکانوا یرون فی لحمها مثل النیران وطبخوها فصارت مثل
العلقم وتکلم رجل فی الحسین بکلمة فرماه الله بکوکبین من السماء فطمس بصره وفی الصواعق از زهری مرویست
که گفت از قاتلان حسین هیچکس باقی نماند مگر انکه در دنیا خداے تعالے ایشانرا عقاب کرد قبل عقاب اخرت
بالقتل یا بعمی یا به سیاهی روی یا بزوال ملک در اندک زمانی و ابو الشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر میگفتند
که هیچکس بر قتل حسین ع اعانت نکرد مگر انکه خداے تعالے او را ابتلای مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقا

پیری گفت که من اعانت کردم و هیچ بلائی مبتلا نشدم و بین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند در حال
آتش در وی افتاد هر چند فریاد کرد که آتش آتش سودی نداد انگاه خود را در آب فرات انداخت و مع ذلک
از ان بلا خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سدی نقل نموده که شخصی مرد برا در کربلا ضیافت
کرد جمعی که دران خانه بودند میگفتند که هیچکس در خون حسین ع شریک نشد مگر انکه بقبح وجهی بمرد انشخص مهمان
انکار اینمعنی نموده تکذیب الجماعت نمود و گفت که من از انجمله بودم انگاه اخر شب برخاست که اصلاح چراغ
کند فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخت سدی رحمة الله علیه گوید که والله که جسد او را دیدم مثل فحم شده
بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاونان قتل حسین ع بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که اگر یک
مراویه آب بیخوردند سیر نمیشدند و بعضی ذکر ایشان دراز شد بطریقی که در وقت سواری مثل ریسمانی بر گرد ران
خود می بست و سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین ع حاضر شده
بود بی انکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی دران داشته باشد بمجرد همین حضور دران ایام نابینا
شد انگاه مردم از سبب ان پرسیدند گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که دست های مبارک
خود بالا برده بود و شمشیری داشت و نزدیک انحضرت نطعی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین ع
مذبوح ساخته نزد انحضرت افتاده بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسطه انکه سیاهی لشکر
قاتلان حسین ع شده بودم میلی از خون حسین ع در چشم من کشید چون روز شد اعمی برخاستم و ایضا روایت
کرده که شخصی از قتله حسین سر مبارک و برادرش که بزین خود اویخته بود و بعد از چندی روی او سیاه
شد اقربای وی گفتند که تو در میان عرب تازه روی و نیکو منظر بودی ترا چه واقع شد گفت
از ان روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر انکه دو کس امده مرا میگیرند و سرنگون در میان
آتش افروخته انداختند باز بیرون می ایم بر این حالی که می بینید بعد از ان انشخص بقبح وجهی
برد و ایضا روایت کرد که مردی پیر انحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که طشتی پر از خون نزد انحضرت
نهاده بود مردم را بر انحضرت عرض میکردند و ایشانرا بان خون الوده می ساخت تا وقتیکه نوبت
من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین ع حاضر نبودم گفت بلی ان داشتی و انرا دوست میداشتی
انگاه بانگشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
گفته بود که خدای تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت انگاه خدای تعالی از اسمان دو کوکب

انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصی رسول صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که حسین ع بدو دادنوشته با تفصیل حال ان ظالمان بیان میکنند و یک یک از فرزندان خود را مینماید که بچه طور مقتول کشته و انسرور م میگوید که امر بوهم بالسیف واحرقوهم بالنار و در صواعق اورده که حاکم بطرق متعدده روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی می فرماید که من بعوض خون یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی هفتاد هزار کس را خواهم کشت و ابن جوزی که حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده درین حکم مصیب نیست و قتل این عدد بسبب قتل حسین ع مستلزم انیست که بقدر عدد قاتلان وی باشد زیرا که فتنه قتل وی منجر شد به تعصبات و مقاتلاتی که وفا باین عدد میکرد و در روضة الاحباب گفته که حق تعالی گفت که بعوض خون حسین دو بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت۔

اما کرامات و خوارق عادات انجناب بسیار است منجمله انیست حافظ ابن حجر هیتمی در صواعق اورده که روز منع اب از حسین رضی الله عنه و اصحاب او کردند دران ایام شخصی از لشکر اعدا و برا گفت ببین که خود را چنان می داند که گویا جگرگوشهٔ اسمان است و قطرهٔ اب از اسمان نمی بارد که بخشند تا به تشنگی نخواهند مرد حسین ع گفت اللهم امته عطشا بار خدایا اورا تشنه بمیران بعد ازان انشخص هرچند اب میخورد از اب سیر نمیشد تا وقتیکه مرد و ایضا مرویست که حسین ع ابی طلبید که بیاشامد انگاه مردی حائل شد میان او و خوردن اب به تیری که انداخت و بر حنک وی زد حسین ع در حق انمرد نیز دعا کرد که بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز که از اب هرگز سیر نشود انگاه حرارت در شکم او پدید امد و برودت در پشت او بمرتبه که برف و باد بزن از پیش روی او نهاده همیشه تبرید میکردند و از عقب او تنور اتش بود و فریاد العطش میزد و سویق و اب شیرین این مقدار نزد وی اوردند که اگر پنج کس میخوردند کافی بودی انشخص تمام انها را میخورد و فریاد العطش میزد تا وقتیکه شکمش منشق شد بمرد و در روضة الاحباب اورده که حسین ع در شب تاسوعا باواز بلند گفت چنانچه هردو لشکر بشنیدند که خدایا ما اهلبیت و ذریه رسول توایم داد ما از ظالمان بستان ابن اشعث اواز داد و گفت که ترا چه خویشی است به پیغمبر که هر ساعت لاف میزنی حسین ع از روی غیرت برآشفت و از سر نیاز با حضرت بی نیاز مناجات کرد که خدایا پسر اشعث قطع نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نمیداند فارنه فی الیوم ذلا عاجلا یعنی بار خدایا بنما تو مرا امروز

ذلت و خواری او بشتابی دعای وی مستجاب شد و علی الفور باطن آن ناپاک تقاضای حاجت ظاهر
شد از مرکب فرود آمده بحاجت انسانی مشغول شد کثر دمی سیاه بامر حضرت الهی بر آلت او زد بان
سبب مکشوف العورت در میان نجاست میگردید و آتش چنان ورم نشد که کسی شرح دهد تا در آن
نجاست جان از تن او جدا شد دیگر عبدالله مرثد پیش آمده آواز داد که ای حسین این آب فرات
را می بینی که چگونه موج میزند بخدا سوگند که از و قطرهٔ نچشی تا از تشنگی هلاک شوی حضرت حسین عم این
سخن شنید آب در دیده بگردانید و گفت اللهم امته عطشا بار خدایا او را تشنه بمیران فی الحال اسپش بی
سببی در رمید و او برخاسته در پی اسپش میدوید تا تشنگی بر او غالب شد و العطش العطش
میگفت و هر چند آب بلب او میرسید نمیتوانست که بنوشد تا از تشنگی بمرد و فی الکامل لابن اثیر
اشتد عطش الحسین فدنا من الفرات لیشرب فرماه حصین بن نمیر بسهم فوقع فی فمه فجعل یتلقی الدم بیده و رمی
به الی السماء ثم حمد الله و اثنی علیه ثم قال اللهم انی اشکو الیک ما یصنع بابن بنت نبیک اللهم احصهم عددا
واقتلهم بددا و لا تبق منهم احدا و قیل الذی رماه رجل من بنی ابان بن دارم فمکث ذلک الرجل یسیرا ثم
صب الله علیه الظماء فجعل لا یروی فکان یروح عنه و یبرد له الماء فیه السکر و عساس فیها اللبن و یقول
اسقونی فیعطی القلة او العس فیشربه فاذا شربه اضطجع هنیهة ثم یقول اسقونی قتلنی الظماء فما لبث الا یسیرا
حتی انقدت بطنه انقداد بطن البعیر و نادی عبد الله بن ابی الحصین الازدی و عداده فی بجیلة یا حسین
اما تنظر الی الماء لا تذوق منه قطرة حتی تموت عطشا فقال الحسین اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا قال حمید بن مسلم
فعدته فکان یشرب الماء القلة ثم یقی ثم یعود فیشرب حتی یتغرغر ثم یقی ثم یشرب فما یروی فما زال کذلک
حتی مات و خرج ابن جوزه فقال افیکم الحسین فلم یجبه احد فقالها ثلاثا فقالوا نعم فما حاجتک قال یا حسین
ابشر بالنار قال له کذبت بل اقدم علی رب رحیم و شفیع مطاع فمن انت قال ابن جوزه فرفع الحسین یدیه
فقال اللهم حزه الی النار فغضب ابن جوزه فاقحم فرسه فی نهر بینهما فتعلقت قدمه بالرکاب و جالت
به الفرس فسقط عنها فانقطعت فخذه و ساقه و قدمه و بقی جنبه الاخر معلقا بالرکاب یضرب به کل حجر و شجر
حتی مات در روضة الاحباب آورده که چون بفرمان حسین عم خندق در گرد خیمه کنده هیزم در آن ساخته
و در وقت محاربه آتش در آن زدند تا اهل حرم از تعرض بیگانه امین باشند در این حالت مالک بن عروه
بحالت سواری اسپ را پیش رانده گفت ای حسین پیش از آتش آن سرا این آتش بخود زدی

امام مظلوم گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا گمان داری که من بدوزخ روم و تو در بهشت پس روی بقبله دعا آورده گفت اللهم اجره الی النار فی الحال بحکم آنکه دعوة المظلوم مستجاب دعای او مستجاب شد پای اسپش بسوراخی فرو رفت او بجانب اسفل میل کرده متمایل شد و عنانش از دست رها شد و پای او در رکاب بمانده اسپ بهر سو میدوید تا بکناره خندق آتش رسیده در آتش افگند و خود جانبی دیگر گریخت در روضة الاحباب آورده که جابر بن یزید جامه حسین ع بعد از قتل برداشته بر سر نهاد مجنون شد تا آنکه او را بسلاسل مقید ساختند و حمران قید برد و اسود بن حنظله شمشیر او را گرفته مجذوم شد و خوره در تمام اعضای وی افتاده سقط گشت و ملک بن یسار جوشن او گرفته از عقل بیگانه شد و یاوه گوی گشت مردم با وی سخره میکردند سنگ ها بر وی میزدند عاقبت کسی به بازی سنگی بروی انداخت که بدان سبب مغز سرش پریشان گشت و بمرد و فی الکامل لابن اثیر مالک بن النسیر ضرب الحسین علی راسه بالسیف قطع البرنس و ادمی راسه امتلا البرنس دما فقال له الحسین لا اکلت بها و لاشربت و حشرک الله مع الظالمین والقی البرنس ولبس القلنسوة واخذ الکندی البرنس فلما قدم علی اهله اخذ البرنس یغسل الدم عنه فقالت له امراته اسلب ابن رسول الله تدخل بیتی اخرجه عنی قال فلم یزل ذلک الرجل فقیرا بشر حتی مات ولما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوة الحضرمی فبرص بعد در شواهد النبوة و دیگر تواریخ آورده که چون سر حسین ع نزد ابن زیاد رسید آن ملعون سر مبارک را بر زانوی خود نهاد قطره خون از و بچکید قبا و جبه وازار را سوراخ نموده بگوشت ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمده بر تخت رسید و تخت را سوراخ نموده بزمین افتاده غائب شد بموضع سوراخ ران او جراحتی پدید آمد که اصلا علاج پذیر نشد و بوی بد بر وی آمد بحدیکه هیچکس را طاقت تحمل آن نبود وی لهذا پیوسته بموضع جراحت مشک و زعفران مالید چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین علامت او را شناخته بقتل آورد و در شواهد النبوة آورده که چون حسب فرموده ابن زیاد سر امام حسین ع را بر نیزه کرده در کوچه های کوفه میگردانیدند من در غرفه خانه خود بودم و سوره کهف میخواندم چون برابر من رسید از سر وی شنیدم که میخواندام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا از هیبت موی براندام من برخاست ندا کردم که والله ابن سر تست یا ابن رسول الله و امر تو عجب تر است صاحب روضة الاحباب میگوید که اکثری ارباب سیر این حدیث را از زید ارقم روایت

کرده اند و در روضة الاحباب آورده که چون سرها را بدر کوشک ابن زیاد رسانیدند عزیزی دید که لب مبارک حسین علیه السلام میجنبند چون گوش فرا داشت این آیة تلاوت میکرد لاتحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و چون سرها بحران رسید بجے حرانی که یهودی بود بدید در لشکر آمد دید که لب مبارک حسین علیه السلام میجنبند نزدیک رفته گوش فرا داشت این آیت بشنید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و قدرے زر در بار ہائے حسین علیه السلام یافتند چون خواستند که باہم تقسیم نمایند آنها خزف شده بود و یک طرف آن نوشته بود که لاتحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بدیگر طرف نوشته بود سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون۔

من اخبارہ و اخلاقہ در روضة الاحباب امام نجم الدین نسفی نقل نموده که در تفسیر تنزیل آورده که روزی حسین علیه السلام مجتبی اشراف عرب را ضیافت نموده بود و ہمه بر خوان نشسته بودند که خادمش کاسه آش گرم در مجلس آورده از غایت دہشت پایش بحاشیه بساط بلغزید و کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر سر و روے مبارکش فرو ریخت حسین علیه السلام از روے تادیب در روے نگریست خادم بترسید ناگاه از زبانش برآمد الکاظمین الغیظ حسین علیه السلام فرمود فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین علیه السلام جواب داد عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین حسین علیه السلام گفت از مال خود ترا آزاد کردم و مؤنت و معیشت تو بر ذمه کرم خود لازم گردانیدم حضار مجلس متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته علامه شهاب الدین قلیوبی حکایت کرده است که زوجه عدی بن حاتم ام خالد نام داشت زنی بود جمیله یزید بن معاویه او را بدید و بروے عاشق شد و مرض عشق چنان دامنش گرفت که ذے فراش شد مردمان عیادت او مے نمودند و مرض او شناخته نمیشد۔

؎	علت عاشق ز علتها جدا است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است	

بعد از تفتیش بمشوره عمرو عاص مادرش آمده پرسیده حال را معلوم نموده معاویه را اطلاع داد و معاویه عمرو گفت که چه حیله است برائے حصول این امر گفت بذل اموال و خلعت تا عدی از مدینه بدمشق بیاید

	زر خرد را واله و شیدا کند	خاصه مفلس را که خوش رسوا کند	

پس معاویه برطبق فرموده عمرو عمل نمود تا عدی بدمشق رسید بعد از آن باز معاویه از عمرو پرسید که اکنون چه حیله است گفت چون فردا بیاید بر تو بپرس از وے که آیا زن داری چون بگوید که آری طلاق بده اورا و زن دیگر بیع گو چون معاویه همچنان کرد و عدی بیرون رفت عمرو عاص را دید که بر در ملازم

ایستاده است عدی پرسید که این چه معامله بود که خلیفه با من چنین برد گفت ای عدی اورا اراده بود
که دختر خود با مال فراوان بتو دهد تو میدانی که دختران ملوک برضا پدر با بناغ داخل نمیشوند گفت عدی که
پس چه باید کردم گفت عمرو که چون فردا نزد او بروی و اگر از تو باز پرسد بگوئی که ای امیر المومنین
زن ندارم پس روز دیگر باز معاویه پرسید که ای عدی زن داری گفت نه گفت معاویه که بگوی
اگر زن داشته باشم او بطلاق باین مطلقه است عدی گفت آری پس گفت معاویه بکتاب خود
که بنویسید این سخن عدی را پس نوشتند انرا بعد ازان چون عدت منقضی شد معاویه ابو هریره را
با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح یزید نماید چون ابو هریره در مدینه رسید نخست عبد الله بن عمر خطاب
برین ماجرا واقف شده با ابو هریره گفت که پیغام نکاح من هم برسان بعد ازان عبد الله بن زبیر نیز واقف
شده با ابو هریره گفت که پیغام نکاح من هم رسان بعد ازان حسین بن علی مرتضی علیه السلام نیز پیغام نکاح
خود بذریعه ابو هریره فرستاد و چون ابو هریره نزد ام خالد رفت قصه طلاق دادن شوهر او عدی بیان نمود
هر چهار پیغام برسانید گفت ام خالد که احوال این چهار کس بیان نما گفت که یزید دنیا دارد بلا دین و ابن
عمر و ابن زبیر دین و دنیا هر دو دارد و حسین دین دارد و دنیا ندارد گفت که تزویج کن مرا بیکی ازین چهار
با هر که خواهی گفت این اختیار تست گفت ام خالد که اگر تو نزد من آمدی ترا برای مشورت طلب نمیداشتیم
چه جای آنکه خود امری طریق صواب بمن بنمائی پس گفت ابو هریره والله که تقدیم و ترجیح نمیدهم بر دهنی
که رسول خدا او را بوسیده باشد و آن حسین ع است پس تزویج کرد او را با حسین ع و مال نیز بحسین
داد و نزد معاویه مراجعت نمود و از قصه ام خالد خبر داد گفت معاویه صرف مال برای غیر خود نمودم پس گفت
ابو هریره که این اموال از پدر خود میراث نیافتی مال از آن خدا و رسول او بوده پس از برای پسر
او صرف نمودی بعد ازان عدی نیز از وجدان دختر معاویه مایوس شده بمدینه باز آمد و نزد حسین ع
نشست و آه سرد از دل بر درد برآورد پس گفت حسین ع مگر ام خالد را یاد نمودی گفت آری پس
حسین ع ام خالد را بخواند و گفت آیا ترا مس نموده ام گفت نه پس گفت حسین ع که تو مطلقه اکنون نکاح
کن عدی را و بدان ای عدی که مرا درین غرضی نبود نکردم این مگر فقط جهت تحریم بر تو مطلقه را و او نیز
این قصه را آورده اند که اختلاف کرده اند که رسول ابو موسی اشعری بود و نه ابو هریره
و ابو موسی خود اراده نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام ذکر خطبه خود نیز نمود ام خالد

گفت ای ابو موسی تو پاره طمع از میان بردکن و شیرین را تو که ازین چهار کدام را اختیار کنم پس ملیح موسی
احوال هر یک بطوریکه مذکور شد بیان نموده گفت دیگر هیچ نمیگویم اکنون تو اختیار داری ام خالد
گفت من با بضعه رسول دیگری را برابر نمیکنم و برادیگری برنگزینم پس با حسین ع نکاح نمود بعد ازان چون
عدی از معاویه استدعای دختر نمود گفت این امر بی مرضی یزید شدن نتواند چون نزد یزید استدعا
نمود گفت که تو با ام خالد که مراتب خواهرم جمیله بود وفا نکردی با خواهرم کی وفا کنی تو لایق دامادی نیستی
و بعد ازان چون حسین ع از زن عدی بعد علی بازخواد نایره غضب یزید مشتعل شد و گفت اگر بر حسین دست
یابم بعوض این کار بکشم او را عداوت حسین ع در دل خود جای داد و عداوت یزید بر حسین ع نه فقط
جهت خروج بود بلکه وجوهات دیگر نیز بود منجمله ان یکی این بود دیگر گرفتن تار بدر و احد نیز بود چنانچه
تفصیل در فصلی علحده بیان نموده خواهد شد میگوید مولف که قصه عدی نهایت ضعیف و از عقل
بنهایت بعید است چراکه مراد ازین عدی کدام کس است عدی بن حاتم طائی ست یا دیگری
اگر عدی بن حاتم طائی باشد غالبا قصه غلط است چراکه عدی بن حاتم طائی سکن در قبیله طی
داشت از تواریخیکه اینک پیش نظر است معلوم نمیشود که مسکن در مدینه داشتی دیگر آنکه او از کبار اصحاب
رسول صلی الله علیه وسلم است و از ارباب کیاست و فراست بود و از مخصوصان حضرت مرتضوی بوده و در هر محاربه
جمل و صفین و نهروان با حضرت مرتضی بوده و یکی از ارکین انجناب بوده چه جای اندازد که با فسون عمرو عاص فریفته شود
و بغیر از دو کتاب مذکورین که محض غیر معتمد ست در هیچ تواریخ که اینک پیش نظر است دیده نمیشود و اگر دیگر کدامی عدی بن
حاتم باشد که مسکن در مدینه داشت احوال او معلوم نمیشود والله اعلم بحقیقة الحال و فی القلیوبی که حسین بن علی علیهما السلام
شنید که مردی بر کرسی نشسته میگفت که بر سید از من از ما تحت عرش پس گفت حسین ع یا نهاموی های
ریش تو جفت است یا فرد پس او خاموش و متحیر ماند بستر گفت آن شخص که خبر ده مرا ای پسر دختر رسول خدا
ازان پس گفت حسین ع که او جفت است بقوله تعالی و من کل شی خلقنا زوجین در روضة الاحباب آورده
که شهربانو را کنیزکی بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روزی حسین ع با شهربانو گفت که
شیرین چه جمال نیکو دارد شهربانو گمان برد که شاید انجناب را بدو میلی بوده است گفت که شیرین را تو بخشیدم
حسین ع دانست که او چه گمان کرده است گفت من بدو را لیدا زاد نمودم و فیه ایضا که چون معاویه
خواست که خلف ناخلف خود یزید بد را ولیعهد گرداند با حسین ع گفت که من اگر دیگر را شایسته این

ابن ام میدانستم اورا بولی عهدے میگزیدم حسین ع گفت آهسته باش اے معاویه که مردم هستند که سزاوار
این کار اند هم بحسب خویش وهم بمادر وهم بپدر بر پسر تو رجحانی دارند معاویه گفت مگر این سخن خود را میخواهی
حسین ع گفت اگر خود را خواهم دور نیست معاویه گفت آنچه گفتی که مادر و پدر تو بهتر از مادر و پدر یزید است
درین شکے نیست اما بخدا سوگند که در لیاقت لوازم سلطنت و قواعد خلافت نیز یزید از تو بهتر است حسین ع
گفت طرفه حالتے است که خمار و فاسق و فاجر امت از من به باشد معاویه گفت آهسته باش اے
حسین اگر تو نزد یزید مذکور گردی بغیر نیکوئی درباره تو نگوید حسین ع گفت من آنچه درباب او میدانستم گفتم او نیز
آنچه از من بداند بگوید الے آخر القصه در روضة الصفا آورده که بعد از وفات معاویه ولید بن عتبه چون
حسین ع را برای بیعت یزید بگفت آنجناب آنرا موقوف بر وقت دیگر گذاشته بیرون رفت روز
دیگر مروان بن الحکم با حسین ع ملاقات نموده گفت یا ابا عبدالله صلاح حال تو در آنست که با یزید بیعت
کنی تا ضررے بتو نرسد و از وی احسان و انعام بیشمار بتو رسد حسین ع فرمود ویلک یا مروان مرا بتابعت
و با بیعت کسے دعوت مینمائی که ظلم و فسق و فساد او را میدانی و از تو چه توقع توان داشت که پیش از آنکه
تو متولد شوے رسول صلی الله علیه وسلم تو را لعنت کرده است و بنسبت معاویه و یزید سخنهاے خشونت
آمیز گفت تا مروان گفت تا با یزید بیعت نکنی دست از تو باز ندارم حسین ع فرمود که دور شو از نزد من اے پلید که ما از اهلبیت
طهارتیم و در شان ما این آیه نازل شده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
مروان هیچ جواب نداد بعد از آن حسین ع فرمود اے پسر زرقا خداے تعالے ترا و یزید را مواخذه
خواهد نمود که چرا میان حسین و حق او حائل شده و فیه ایضا بعد از کشته شدن حجر بن عدے چند کس از
اهل عراق بمدینه بخدمت حسین ع بسر میبردند والی مدینه صورت حال را بمعاویه نوشت که من از فتنه ایشان
اندیشناکم معاویه در جواب نوشت که بهیچ حال متعرض حسین ع مشو که او با ما بیعت نموده و غالب ظن آنکه
در نقض عهد نخواهد کوشید و مکتوبے بحسین ع نوشت باین مضمون که از تو خبرها بمن رسانیده اند که لائق بحال
و طور تو نیست و هر که دست بیعت بکسے داد سزاوار چنان است که بآن وفا کند متوقع و مامول از تو چنین
است که مادام که مکروهے ازین جانب بتو نرسد از تو امرے که موجب تنفر من باشد صادر نگردد و وظیفه
آنکه بقول جمعے سفها که طالب فتنه اند عمل ننمائے والسلام حسین ع در جواب نوشت که من هیچ نوع میل محاربه
و مخالفت تو ندارم باید که خاطر جمع داری و در تحفه اثنا عشریه آورده که زیاد بن ابیه که از قبل معاویه اے

عراق بود در پی ایذای سعید بن سرح که از مخصوصان حضرت مرتضوی بوده افتاد سعید بمدینه گریخت و بخدمت
سید الشهداء رسیده پناه گیر شد زیاد خانه او و نقد و جنس او ضبط نمود بعد از ان حکم داد که خانه او بشکنند و بسوزند چون
این ماجرا بگوش حضرت امام حسین ع رسید مکتوبی در سفارش سعید باین عبارت نزد زیاد قلمی فرمود من الحسین
بن علی الی زیاد اما بعد فقد عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم وعلیه ما علیهم فهدمت داره واخذت ماله وعیاله
فاذا اتاک کتابی هذا فابن داره واردد الیه ماله وعیاله فانی قد اجرته فشفعنی فیه یعنی از حسین ابن علی بسوی زیاد اما بعد
پس قصد کردی تو بسوی مردی از مسلمانان که او را ثابت است حقی که ثابت است همه مسلمانان را و بر ذمه او است
آنچه بر ذمه همه است پس ویران کردی خانه او و گرفتی مال و عیال او پس چون رسد ترا این خط من پس
واگذار خانه او را و باز ده بسوی او مال و عیال او پس بدرستیکه من پناه داده ام او را پس سفارش من قبول
کن در حق او ان شقی در جواب نوشت من زیاد ابن ابی سفیان الی الحسین بن فاطمة اما بعد فقد اتانی کتابک
تبدا فیه باسمک قبل اسمی وانت طالب للحاجة وانا سلطان وانت سوقة وکتابک الی فی فاسق لا یؤویه الا فاسق شر
وشر من ذلک اذا ناک وقد اویته اقامة منک علی سوء الرای ورضی بذلک وایم الله لا یسبقنی سابق ود
لو کان بین جلدک ولحمک فان احب لحم الی ان آکله اللحم انت فیه فاسلمه بجریرته الی من هو اولی به منک
فان عفوت عنه لم اکن شفعتک فیه وان قتلته لم اقتله الا بحبه اباک یعنی از زیاد ابن ابی سفیان بسوی حسین
ابن فاطمه اما بعد رسید نامه تو بمن که ابتدا کردی در وی بنام خود پیش از نام من در حال آنکه تو طلب دار می
مطلب را و من حاکمم و تو رعیتی و نوشتن تو مرا در مقدمه فاسقی که امان ندهد او را مگر فاسقی همچنان و بدتر ازین
آنکه پیش تو جای دادی او را ایستاده از تو بر تدبیر زشت خود و راضی شده باین کار قسم بخدا است کسی
نخواهد رسید بروی پیش از من اگرچه باشد در میان گوشت و پوست تو پس بدرستیکه خوشترین گوشتی
مر آنکه بخورم آنرا همانا گوشتی است که تو در میان آنی پس بسپار او را باگناه او بسوی کسیکه او بدرن زیاده
دارد بر وی از تو پس اگر عفو کردم از وی نخواهم بود شفاعت تو قبول کرده در حق وی و اگر بکشم او را
نکشته باشم او را مگر بسبب محبت او پدر ترا چون مکتوب نامرغوب ان ناپاک بان پاک رسید بغایت
برآشفت و آنرا بجنس نزد معاویه فرستاد و نوشت که من زیاد را چنان نوشتم او جواب هم
چنین داد معاویه این نامه را دیده برآشفت و بدست خود به زیاد نوشت من معاویة ابن ابی سفیان
الی زیاد اما بعد فان الحسین بن علی بعث الی بکتابک الیه جواب کتابه الیک فی ابن سرح فعلمت انک

بين الحسين رای من ابی سفيان ورای من سميه اما رايک من ابی سفيان فحلم وحزم واما الذی من سميه فلما يكون
رای قتلها ومن ذلك كتابك الى الحسين تشتم اباه وتعرض له بالفسق ولعمری ابنت اولی بالفسق من الحسين
ولا ابوك اذ كنت تنسب الى عبيد اولی بالفسق من ابيه وان كان الحسين بدء باسمه ارتفاعا منك فان
ذلك لم يضعك واما تشفيعه فيما تشفع فيه فقد دفعته عن نفسك الى من هو اولی به منك فاذا اتاك كتابی
هذا فخل ما فی يدك لسعيد بن سرح وابن له داره ولا تعرض له واردد عليه ماله وعياله فقد كتبت الى الحسين ان
يخبر صاحبه بذلك فان شاء اقام عنده وان شاء رجع الى بلده فليس لك عليه سلطان بيد ولسان واما كتابك
الى الحسين باسمه ولا تنسبه الى ابيه بل الى امه فان الحسين ويلك من لا يرمی به الرجوان افاستصغرت اباه
وهو علی بن ابی طالب ام الی امه وكلتها وهی فاطمه بنت الرسول فتلك افخر له ان كنت تعقل والسلام يعنی
از معاويه بن ابی سفيان بسوی زياد امابعد پس تحقيق رسيد نامه حسين بن علی نزد من با نامه تو كه فرستادی
بسوی او در جواب خط او كه بسوی تو بود در مقدمه اين شريح پس دانستم كه تو كشاكش داری درميان
دو عقل يك عقل از طرف ابی سفيان عقل ديگر از طرف سميه اما عقليكه داری از طرف ابی سفيان پس بردباری وهمت است
اما عقلی كه از سميه داری پس همچنان ست كه می باشد عقل همچنين كسانی از انجمله است خط تو بسوی حسين شتم ميكنی پدر اورا
وتعريض ميكنی بروی بنام فسق وقسم بجان من تو اولی تری بفسق از حسين وهر آينه پدر تو وقتيكه نسبت داده شدی او را بسوی علای
است بنام فسق از پدر او واگر حسين ابتدا كرده باشد بنام خود بلند شمرده خود را بر تو پس هر آينه از اين سبب
پست نشوی اما قبول سفارش او در انمقدمه كه سفارش كرد پس اين نيكی را دفع كردی از خود وحواله
كردی بسوی كسيكه اولی تر است بانكار نيك از تو پس چون رسد اين نامه من نزد تو بگذار هرچه هست
در دست تو از ملك سعيد بن شريح ورها كن خانه او را ومتعرض مشو او را وباز ده مال وعيال او پس
بدرستيكه من نوشتم حسين را كه خبر دهد آشنای خود را باين نوشته من كه اگر خواهد اقامت كند نزد او واگر
خواهد باز آيد بسوی شهر خود پس نيست ترا بروی تعرفی نه بدست نه بزبان واما خط نوشتن تو بسوی حسين
محض بنام او وانكه نسبت نميكنی او را بسوی پدر او بلكه بسوی مادر او پس هر آينه حسين وای بر تو ياد
انكسی است انگنده نميشود او را در بديها آيا كم شمردی پدر او را كه او علی ابن ابی طالب است تا بسوی
مادر او حواله كردی او را كه ان فاطمه دختر رسول الله است پس اين زياده فخر اوست اگر ترا عقل باشد
والسلام وفی الكامل للمبرد وقدری مال از زمين نزد معاويه بدمشق ميرفت چون گذر حمالان بر مدينا فتاد

حسین ابن علی گرفت اموال را و تقسیم نمود بر اہل بیت خود و نوشت معاویہ را که من الحسین بن علی الی معاویة
بن ابی سفیان اما بعد فان عیرا مرت بنا تحمل مالا و حللا و عنبرا و طیبا الیک لتودعها خزاین دمشق و تعل بها بعد
النهل بنی ابیک و انی احتجت الیها فاخذتها والسلام یعنی از حسین بن علی بسوے معاویہ بن ابی سفیان
اما بعد بدرستیکه شتران چند میگذشت بر ما که بار داشت مال و زیور و عنبر و بوے ہاے خوش بیرفت
نزد تو تا که تو ودیعت کنے بخزانه دمشق و بیکار گذارے انرا و من محتاج بودم بان پس گرفتم من اورا والسلام
پس نوشت بسوی او معاویہ بجواب او من عبد الله معاویہ امیر المومنین الی الحسین بن علی سلام علیک
اما بعد فان کتابک ورد علی تذکر ان عیرا مرت بک من الیمن تحمل مالا و حللا و عنبرا و طیبا الی لاودعها خزاین
دمشق و اعل بها بعد النهل بنی ابی و انک احتجت الیها فاخذتها ولم تکن جدیرا باخذها اذ نسبتها الی لان
الوالی احق بالمال ثم علیه المخرج منه و ایم الله لو ترکت ذلک حتی صار الی لم ابخسک حظک منه ولکنی قد ظننت
یا ابن اخی ان فی راسک نزوة و بودی ان یکون ذلک فی زمانی فاعرف لک قدرک و اتجاوز عن ذلک
ولکنی والله اتخوف ان تبلی بمن لا ینظرک فواق ناقة و کتب فی اسفل کتابه یا حسین بن علی لیس ما جئت
بالسائغ یوما فی "العل" اخذک المال ولم تومر به ان هذا من حسین تحمل قد اجزناها ولم نغضب لها واحتملنا من حسین
ما فعل یا حسین بن علی ذا الامل لک بعدی وثبة لا تحمل و بودی انی شاهدها فالیها منک بالخلق الاجمل
انی ارهب ان تصلی بمن عنده قد سبق السیف العذل یعنی از معاویہ امیر المومنین بسوی حسین بن علی
اما بعد بدرستیکه نامه تو بمن رسید که نوشته بودے تو در ان که شتران بگذشت بر تو از یمن که بار کرده شده
بود بر ان مال و زیور و عنبر و بوی خوش مے امد بسوے من تا که ودیعت نہم بخزانه دمشق و بیکار گذارم انرا
بعد بخشیدن پسران پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتی تو انرا و نبودے تو مستحق ان چون نسبت
کردنے اموال را بسوے من چرا که والے سزاوار است بمال بعد از ان بر وے است صرف ان و
سوگند بخدا اگر میگذاشتے انرا تا که رسیدے بمن نہ باز داشتمے نصیب ترا از ان لیکن گمان کردم ای پسر برادر من که در سر تو
جنونیست و میخواہم که باشد این چنین در زمان من چرا که میشناسم قدر ترا و تجاوز نمودم از ان عمل مگر سوگند بخدا که میترسم که مبتلا شوے
بکسیکه نه بیند بسوے تو و نوشت در زیر نامه اے حسین پسر علی نیست انچه اوردے
تحقیق که اجازت دادم انرا و غضب نکردم براے ان و تحمل نمودم از حسین انچه کرد اے حسین بن علی
ایمن ایسد تو بعد از من تحمل کرده نشود و دوا کرده شود من شاہد انم

ویتیر سم که باکسیله نخود اوست شمشیر بران وفی الحقایق چون حجر بن عدی واصحاب او کشته شدند پس انفاق ملاقات افتاد درانسال از حسین ع با معاویه پس گفت معاویه یا ابا عبد الله ایا نرسید ترا انچه کردم با حجر و یاران او از شیعه پدر تو گفت نه گفت که کشتم ایشان را و کفن دادم ایشانرا و نماز گذاردم بر ایشان پس بخندید حسین ع و گفت خصومت کنند انقوم ترا در قیامت اے معاویه سوگند بخدا اگر من وا ے میکشتم بر شیعه تو نه کفن میدادم و نه نماز میگذارم بر ایشان وتحقیق رسیده است بمن افتادن تو در پی علی مرتضی وایستادن تو دران واعتراض تو بر بنی هاشم در عیوب و سوگند بخدا که کشیدی کمان بی زه وتیر انداختی بے نشان و رسیدے بعداوت بمکان فریب واطاعت نمودے مردیرا که نه سبقت در اسلام دارد و نه از نفاق مبرا ست و نه دید بسوے تو پس ببین براے خود و بعت تعرض نمودن این سخن عمرو عاص را و من خطبته فی مجلس معاویه صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجل یقول من هذا الذی یخطب فقال الحسین بن علی نحن حزب الله الغالبون وعترة رسول الله ص الاقربون واهل بیته الطیبون واحد الثقلین اللذین جعلنا رسول الله ثانی کتاب الله تبارک وتعالی الذی فیه تفصیل کل شی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والمعول علینا فی تفسیره ولا یبطانا تاویله نتبع حقایقه فاطیعونا فان طاعتنا مفروضة اذ کانت بطاعة الله ورسوله مقرونة قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله والی الرسول ولو ردوه الی الرسول واولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا واحذرکم الاصغار الی هتوف الشیطان بکم فانه لکم عدو مبین فتکونوا کاولیائه الذین قال لهم لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بری منکم فتلقون للسیوف ضربا وللرماح وردا وللعمد حطما وللسهام غرضا ثم لا یقبل من نفس ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قال معاویه حسبک یا ابا عبد الله فقد ابلغت

من کلامه علیه السلام

یا دهر اف لک من خلیل خلیلی ... کم لک بالاشراق والاصیل
من صاحب وطالب قتیل ... والدهر لا یقنع بالبدیل
انما الامر الی الجلیل ... وکل حی سالک سبیل

ناقیل کان [illegible] بینه وبین الحسن علیه السلام کلام فقیل للحسین ادخل علی اخیک فهو اکبر منک فقال سمعت جدی

بقول ایما اثنين جری بينهما كلام فطلب احدهما رضی الآخر كان سابقهما الى الجنة وانا اكره ان اسبق اخی الاكبر فبلغ
قول الحسن فاتاه عاجلا يعنی بود درميان او و برادرش حسن ع سخنی پس گفتند حسين را كه برو نزد برادر خود كه او از تو
بزرگتر است پس گفت حسين ع كه شنيده ام از جد خود كه ميگفت هرجا كه درميان دو كس سخنی درميان ايد كسيكه
اول طلب رضای ديگری نمايد او اول در بهشت داخل خواهد شد پس من مكروه دارم كه سبقت كنم بر برادر
خود پس چون اين سخن بحسن ع رسيد امد نزد حسين بتعجيل كننده وكتب اليه الحسن يلومه على اعطائه الشعراء فكتب اليه
انت اعلم منی بان خير المال ما وقی العرض واز كتاب انس المجالس نقل نموده كه چون فرزدق شاعر را مروان
حاكم كه امير مدينه بود حكم باخراج از بلد نمود با سيه خرج راه بخدمت او حاضر شد انجناب چهار صد اشرفی
باكمال عذرخواهی بوی انعام فرمود بعضی از حضار مجلس گفت اين قدر دينار برای يك شاعر فاسق و ماجن
سزاوار نيست حسين ع فرمود كه بهترين اموال انست كه مردم عرض خود را از سوء مقال محفوظ دارد همچنانكه جد بزرگوارم
درباره عباس بن مرداس شاعر فرمود كه زبان او را از من قطع كنيد وفی المناقب لابن شهرآشوب درميان
حسين ع و وليد بن عتبه برای زمينی منازعه بود پس بكشيد حسين ع عمامه وليد را از سر او و پيچيد در گردن او
وانوقت وليد امير مدينه بود پس گفت مروان نديدم مثل امروز جرأت مردی بر امير خود پس گفت وليد
كه نگفتی تو اين سخن از راه شفقت بلكه حسد بردی تو بر حلم من و بدرستيكه زمين از ان حسين است پس
گفت حسين ع كه زمين از ان تست ای وليد و برخاست واز اخطب خوارزمی نقل نموده كه در كتاب
مقتل ال رسول اورده كه اعرابی نزد حسين ع و گفت ای پسر رسول خدا من ضامن ديه تامه شده ام وازادای آن
عاجزم با خود گفتم كه سوال كنم از سخی ترين ادميان ونديدم از اهلبيت رسول سخی تر كسی را پس گفت حسين
ع ای برادر عرب بپرسم از تو ۳ مسئله پس اگر جواب دهی يك مسئله را عطا كنم ثلث دين تو و اگر از
دو مسئله جواب دهی عطا كنم دو ثلث دين تو و اگر از كل جواب دهی عطا كنم كل دين تو پس گفت اعرابی
ای پسر رسول خدا تو از من مسئله ميپرسی در حال انكه تو از اهل علم و شرف هستی پس گفت حسين ع كه
من شنيدم از جد خود كه معروف بقدر معرفت است پس گفت اعرابی بپرس انچه خواهی يا جواب دهم يا
بياموزم از تو پس گفت حسين ع كدام اعمال بهتر است گفت اعرابی ايمان بالله پس گفت حسين پس چه
چيز باعث نجات است از مهلكه گفت اعرابی خوف خدا پس گفت حسين ع پس كدام چيز زينت مرد است
گفت علم با حلم گفت اگر نباشد گفت پس مال با مروت گفت حسين ع اگر اين هم نباشد گفت پس

فقر با صبر گفت حسین ع اگر نباشد این گفت اعرابی که از آسمان صاعقه بباید بسوزد او را که او لایق آنست پس
بخندید حسین ع و انداخت کیسه هزار دینار بسوی او و داد انگشتری که قیمت آن دو صد درهم باشد و گفت
حسین ع که دینار بدائنان خود ده و انگشتری بصرف خود کن پس گرفت اعرابی و گفت الله اعلم حیث
یجعل رسالته و از عمرو بن دینار منقول است که اسامه بن زید رض که از مشاهیر صحابه است مریض شد و حسین
ع بعیادت او رفت اسامه اظهار غم و الم نموده گفت یا ابن رسول الله شصت هزار درم مدیونم و از ادای
آن عاجزم و میترسم که درین مرض مدیون بمیرم حسین ع گفت ادای دین تو قبل از موت تو بر من است پس
از آن مجلس برنخاست مگر آنکه دین او تمام ادا نمود امام غزالی در کیمیای سعادت آورده و در حقایق از تفسیر عیاشی
نقل نموده که حسین ع بر جماعتی از مساکین بگذشت و حال آنکه ایشان گلیم خود را انداخته نانها
انداخته بودند پس گفتند یا ابن رسول الله اینجا بیا پس رفت نزد ایشان و بخورد با ایشان بعد از آن این آیه
تلاوت نمود که ان الله لا یحب المستکبرین یعنی خدا دوست نمیدارد متکبرین را پس گفت شما دعوت نمودید من
اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمائید دعوت مرا گفتند بلی یا ابن رسول الله پس برخاستند با او تا آنکه آمدند
بمنزل وی پس گفت حسین ع بکنیز خود که بیار آنچه داری و از ابو الحسن مداینی روایت نموده که در سالی
از سالها حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم عزیمت سفر حج نمودند و در اثنای راه
در احمال و اثقال خود جدا گشته تشنه و گرسنه بخانه عجوزه رسیدند و در کمال بیتابی آبی طلب نمودند
عجوزه گوسفند شیردار آورد تا ایشان بدوشیدند و نوشیدند و گفتند دیگر از ماکولات چه داری گفت که بجز
این گوسفند چیزی ندارم او را ذبح کنید و پوست کنید تا من طبخ کنم و مهیا سازم چون طعام مهیا شد [illegible]
نمودند زمانی در خانه عجوزه بسر بردند وقت عصر از خانه او برآمدند و باو گفتند که ما از قریشیم اگر خداوند سالما
ما را باوطان خود که مدینه است برساند و تو اگر آنجا بیائی پاداش جمیل خواهی یافت چون شوهر او بخانه آمد
گوسفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که ما بجز همین یک گوسفند نداشتیم آنرا هم باشخاص غیر معروف
تلف نمودی بعد از آن پس از مدتی بسبب ضیق معیشت ناقه و جملی که داشت زن و شوی بعزم [illegible]
آن بمدینه رفتند و در کوچه های مدینه میگردیدند که گذرش بر در خانه حسن ع افتاد چون چشم آنجناب بر آن
زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشته پرسید که مرا میشناسی گفت لا والله نمیشناسم فرمود که یکی از
مهمانان تو هستم زن گفت پدر و مادرم فدای تو باد پس آنجناب هزار اشرفی و هزار گوسفند باو عطا فرمود

نزد حسین ع فرستاد وانجناب نیز همون قدر عطا فرمود وتند عبد الله فرستاد وانجناب دو برابران براد دهر وایتے دیگر حسن عهد شتر وحسین هزار گوسفند و عبد الله یکصد هزار درهم باو عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست که گفت در روز کربلا یافته شد داغ بر پشت حسین ع پس پرسیدند امام زین العابدین ع ازان گفت این بسبب انست که او محتاج بیوه گان ویتیمان ومساکین را بر پشت خود بمکان شان میرسایند و عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حسین ع را سوره فاتحه تعلیم نموده بود ان پسر چون انرا بر پدر خود خواند حسین ع هزار دینار و هزار حله و عقد مروارید بمعلم انعام فرمود پس گفتند مردمان او را ازان امر سخنان گفت حسین ع کجا میرسد انعام من بمقابله تعلیم او بعد ازان این شعر بگفت ۔

اذا جادت الدنیا فجد بها	علی الناس طرا قبل ان تتفلت		
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت	ولا البخل یبقیها اذا ما تولت		

و فی المناقب روایت کرده است صوری از صادق ع که فیما بین محمد بن الحنیفه و حسین ع سخنی ناخوشی واقع شد پس نوشت محمد حنیفه بسوی حسین ع که ای برادر بدرستیکه پدر من و پدر تو یکی ست در ان نه تو فضیلت جوئی بر من و نه من بر تو مگر مادر تو فاطمه بنت رسول الله است اگر بودی تمام دنیا پر زر ملک مادر من اینه برابری نیکردم با مادر تو پس چون بخوانی نامه من بیا بسوی من تا راضی کنی مرا چراکه تو اوی بالفضل هستی از من والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته پس عمل نمود حسین ع بر انچه که نوشت محمد حنیفه و بعد ازان درمیان این هر دو برادر چیزی واقع نشده و فی کشف الغمه قال انس بن مالک کنت عند الحسین فدخلت علیه جاریة فحیته بطاقة ریحان فقال لها انت حرة لوجه الله فقلت تجئیک بطاقة ریحان لاخطر لها فتعتقها قال کذا ادبنا الله اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها وکان احسن منها عتقها و فی المناقب روایت کرده است از حسین ابن علی ع که گفت حسین ع که صحیح شده است نزد من قول نبی صلی الله علیه وسلم که افضل اعمال بعد نماز داخل کردن سرور راست در قلب مومن بانچیزیکه گناه دران نباشد پس بدرستیکه دیدم غلامی را که میخورانید سگی را پس گفتم او را چه میکنی پس گفت ای پسر رسول خدا من غمناکم میطلبم خوشی بالخوشی سگ چراکه مالک من یهودی هست از وی مفارقت میخواهم پس امر حسین ع بر صاحب او باو دو صد دینار برای قیمت غلام پس گفت یهودی که غلام فدای مقدم شریف تو باد واین بستان نیز بغلام بخشیدم ومال انگرفت پس گفت حسین ع که این مال را بتو بخشیدم گفت یهودی که قبول نمودم و بغلام بخشیدم پس

گفت حسین علیه السلام که من غلام را آزاد نمودم و این مال و بستان جمله بغلام بخشیدم پس گفت زن آن یهودی بتحقیق اسلام آوردم و دین خود و شوهر خود بخشیدم پس گفت یهودی من هم اسلام آوردم و این مکان خود بزن بخشیدم و در اغانی ابو الفرج اصفهانی از ابن کلبی منقول است که قیس بن ذریح بن طریف اللیثی که معروف بمجنون است برادر رضاعی حسین علیه السلام بود و مادر قیس آنجناب را شیر داده بود و بعد از انکه بدرد عشق لیلی بنت حباب کلبی مبتلا گردید و اشعار آن در این باب شایع شد ماجرا به پدر قیس رسید پسر را طلبیده گفت ای پسر دختر عمت در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بجهت تو خطبه کنم قیس از شنیدن این مقال پریشان خاطر و بصحرا نهاده در فکر وصال محبوب خود برآمد و چاره کار خود بدان منحصر دانست که توسل بحسین علیه السلام نماید او بمدینه آمده احوال خود پیش آن مقتدای زمانه عرض نمود آنجناب بلا توقف بخانه پدر لیلی رفت و در مقام خواهش قیس برآمد پدر لیلی عرض کرد که جان پدر و مادرم و خودم و دخترم فدای مقدم شریف تو باد ولی از آن میترسم که پدر قیس از آن انکار نماید و ما را ننگ و عاری بود

	وای که عرب چه عیب جویند		اگر این چنین کنم مرا چگویند	

اگر رای مبارک بران قرار یابد که پدرش را بجهت خواستگاری امر فرماید ولی وانسب است آنجناب متوجه خانه ذریح که پدر قیس است شد و در مقام خواهش برآمد تا پدر قیس امتثالا للامر اطاعت نموده بخانه پدر لیلی شتافته دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عبادت او سابق بر [illegible] شد که ابن عبد البر در استیعاب و نوادی در تهذیب گفته که حسین علیه السلام بست و پنج حج پیاده گذارده و در اسد الغابه مذکور است که مصعب میگوید که حسین بست و پنج حج پیاده گذارده وقتیکه در مدینه بود قبل از انکه چیزی گذارده باشد چرا که از عراق بحج نیامد و بعد از انکه از عراق بمدینه آمد نوزده سال و چند ماه زندگانی کرد چرا که در سنه چهل و یک از عراق بمدینه مراجعت نمود و باول سنه شصت و یک شهادت یافت وکان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم والصلوٰة والحج والصدقه وافعال الخیر جمیعا و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد ربه و در ملهوف از سید بن طاوس روایت نموده که از علی زین العابدین علیه السلام از قلت اولاد پدر بزرگوارش سوال نمودند گفت کسیکه شبانه روزی هزار رکعت نماز گذارد جای تعجب است که کثیر الاولاد باشد در کتاب جامع الاخبار نقل نموده که چون حسین علیه السلام وضو نمودی چهره او متغیر شدی و رعشه بر مفاصل او افتادی پس گفتند او را که این چه حالت است گفت حق است بر مومن که چون در پیش جبار بایستد رنگ او زرد شود و رعشه

برانام وے بعد و از مناقب مازندرانی نقل نموده که پرسیده شد حسین ع که چرا اینقدر خوف خدا داری گفت
در قیامت امن نیابد کسیکه در دنیا از خدا نترسد و در روضة الاحباب آورده که حسین ع در کربلا گفت ایها
الناس حق سبحانه تعالی کذاب را حرام گردانیده و من هرگز دروغ نگفته ام و نمیگویم و وعده خلاف نکرده ام
و هیچ مسلمانی را نیازرده ام و تا قلم تکلیف برمن جارے گشته فرایض الهی را ترک نکرده ام و آن نسب
عالی که من دارم امروز کسے ندارد و من مردی بودم از دنیا احتراز کرده ملازم روضه جد بزرگوار خود گشته مرا انجا را
نگذاشتید بضرورت ترک مدینه کرده پناه بحرم کعبه بردم و بعبادت پروردگار خود مشغول بودم تا رسولان شما نامه ها
شما بمن رسیدا الی آخر الخطبه بعد از اتمام خطبه عمر سعد تیرے بسوی حسین ع انداخت و گفت گواه باشید که اول
تیر بجانب حسین من انداختم حسین ع محاسن مبارک خود بدست گرفت و گفت که غضب خدا بر یهود وقتی متوجه
شد که گفتند عزیر پسر خدا است و بر نصاری وقتے متوجه شد که گفتند عیسے ابن الله است و غضب الهی بر این
برای شما معد و مهیا است که قصد قتل فرزند پیغمبر خود میدارید انتهی لشکر مخالفان بقول صحیح بست و دو هزار
و لشکر حسین ع بقول اکثر و اشهر هفتاد و دو تن سوای آنجناب بودند از ینجانب جماعه کسان شربت شهادت
نوشیدند و ابن اثیر گوید که از لشکر مخالفان هشتاد و هشت تن مقتول شد سوای مجروحان که علاوه آن
بودند رضی الله تعالی عنه و عن اهل بیته بعد دیدن قصه پر غصه او بردن دیدن قصه مختار ثقفی دل دوستان
اهلبیت گاهے آرام نپذیرد و آنکه مختار را متهم سازند که دعوی نبوت نموده بدانست مولف سخنی است
دروغ بے فروغ و سبب این افترا آنست که چون حق تعالی او را بر ان ظلمه فتح و فیروزی داد و جابران
کربلا هر که دست یافت بنوعی آن ملاعین را بدوزخ فرستاد که باعث عبرت عالمیان گشت دشمنان
او بسیار شدند و آنچه توانستند در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم بیفتند و چون محمد حنیفه را امام میدانست
شیعیان غیر کیسانیه بنابر مخالفت او شدند و اهلسنت بسبب این دو فریق در ورطه غلط افتاده سخنان
دشمن او را باور نمودند و او را لعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنفیه را چگونه امام خود میدانست
و طلب خون حسین ع چرا نمودے دروغ گو را حافظه نباشد بهرحال حق تعالی بر دو کس رحمت کند یکی مختار
ثقفی که بطالبان انتقام حسین ع کشیده و دیگر ابو مسلم مروزی که دنیا را از نوبت حکومت بنی امیه پاک نمود رحمهما الله تعالی

فصل باید دانست که بسیار کسان از راه تعصب و عناد بعضی از راه جهالت میگویند که خروج حسین ع
ناجایز بود و قتل آنجناب مباح بود معاذ الله من هذا القول و من هذا الاعتقاد لهذا اقوال متعصبان اهلسنت

چندی درین مقام نقل نمودم تا دیگران در ورطه ضلالت نیفتند و بالله التوفیق فی شرح فقه اکبر للشیخ ملا علی قاری
قتل غیر الانبیاء کبیرة عند اهل السنة والجماعة الا ان یکون مستحلا و هو غیر متحقق بالحسین و نحوه مع ان هذا الاجلال
امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال و انما کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر اما بالنفو و بعض الجملة من ان الحسین کان
باغیا فباطل عند اهل السنة والجماعة و لعل هذا من هذیانات الخوارج عن الجادة ثم قال و اتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به فبقیه بحث لان مع کونه بظاهره مناقضا لما قدمه من بیان
الخلاف من اراد و جواز اللعن الاجمالی بان یقال لعنة الله علی قاتل الحسین او الراضی به فالکلام فیه لقوله تعالی
الا لعنة الله علی الظالمین و فی شرح عقاید النسفی للعلامة سعد الدین التفتازانی اتفقوا علی جواز اللعن علی
من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رض واستبشاره بذلک واهانة اهل بیت النبی م مما تواتر
معناه وان کان تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه
و فی تمهید ابی شکور السالمی قال اهل السنة والجماعة بان الحسین رض کان الحق فی یده و قد قتل ظلما و قال الشقشقة
بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامه ثم قال خلاصة هذا کانت الخلافة بعد الحسن لمعاویة و استخلف معاویة ابنه
یزید فکان خلافته باستخلاف معاویة و اعلم ان استخلاف معاویة فی یزید لم یصح بدلیل انه طلب البیعة عمرو بن العاص و لو کان استخلافه کافیا
لا یحتاج الی البیعة ثم الصحابة و المسلمون لم یتفق علی یزید مثل عبد الله بن زبیر و محمد الحنیفة و الحسین بن علی رضی الله
عنهم و کثیر من اهل البیعة لم یتفقوا علیه فلم یکن امام عادلا فصح بهذا ان حسینا رضی الله عنه لم یکن باغیا و لم
یخرج علی امام الحق والدلیل علی ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یبکی حین ولد الحسین فقیل له
ما یبکیک یا رسول الله فقال تقتله الفئة الباغیة فالنبی صلی الله علیه وسلم سماهم باغیین و دل ان الحسین رض
کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یزید قال بعضهم یجوز لانه کفر بالله تعالی حیث اجاز قتل الحسین رض و رضی
بذلک و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین ع و انما یامرهم بطلب البیعة او باخذه و حمله الیه و هم قتلوه
من غیر امره و ما رضی بذلک والاصح ان نقول بان یزید لو امر بقتل الحسین رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
رضی بذلک او جوز اللعن علی اهل البیت فانه یجوز اللعن علیه والا فلا و در صواعق انچه اورده خلاصه آن اینست
که علما بعد از اختلاف در کفر یزید و اتفاق بر فسق او اختلاف کرده اند در جواز لعن بر او بخصوص اسمش بعضی تجویز لعن او
کرده اند از انجمله ابن جوزیست که از امام احمد حنبل و غیر او نقل کرده چنانچه در کتاب مسمی به الرد علی المتعصب العنید المانع
من ذم الیزید عنید آورده که سایلی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویه گفتم بس کافیست او را چیزی که با وست از عمل

وقبایح اعمال گفت آیا لعن بر وی جائز است گفتم علمای متورع تجویز کرده اند از انجمله احمد بن حنبل است که در حق
یزید چیزے گفته که زیاده بر لعن است بآنکه ابن جوزی از قاضی ابو یعلی نقل نموده که او در کتاب معتمد والاصول
از صالح بن احمد حنبل روایت کرده گفت به پدر خود گفتم که قومی نسبت میدهند ما را بتولای یزید
ازین جهت پدرم گفت ای پسر آیا تولای یزید میکند کسیکه ایمان بخدا داشته باشد و چرا لعن نکنیم کسیکه
خدای تعالی او را در کتاب خود لعن کرده گفتم کجا است در کتاب الله گفت در قوله تعالی فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم پس احمد گفت
آیا فسادی اعظم از قتل هست و بروایتی انکه ای پسر چگویم در شان کسیکه خدای تعالی او را لعن کرده
در کتاب خود و بعد از آن آیت مذکوره بخواند و قاضی ابو یعلی کتابی تصنیف کرده در آن کتاب ذکر کسانیکه
مستحق لعن اند نموده و یزید را از انجمله شمرده و این حدیث روایت نموده من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله
وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین رواه مسلم و هیچ خلافی نیست در اینکه یزید لشکر بمدینه فرستاده
اخافت اهل مدینه نمود بالجمله علما اتفاق کرده اند بر آنکه کسیکه قاتل حسین است یا امر بقتل وی نموده یا تجویز آن
کرده یا بآن راضی شده لعن بر او جائز است بی آنکه نام یزید بخصوصه بر زند شیخ عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان
آورده که بعضی در لعنت یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی
روند و گویند که وی بعد از آنکه باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب شد نعوذ
بالله من هذا القول ومن هذا الاعتقاد که با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد
جمعی از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه منکر و خارج از طاعت وی بودند و جماعتی از مدینه مطهره
بشام نزد وی کرها و جبرا رفتند و جایزه های سنی و مائده های هنی نزد ایشان نهاده بعد از انکه حال
قباحت مال او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شارب الخمر
و تارک صلوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت نکرده و بآن
راضی نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی مسرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه
عداوت آن بی سعادت با اهلبیت نبوی و استبشار وی بقتل ایشان و اذلال و اهانت او مر ایشان را
بدرجه تواتر معنوی رسیده و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره
است چه قتل نفس مومن بناحق گناه کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافر است و لیت شعری

ارباب این تاویل باحادیث نبوی که ناطق اند باکه بغض و عداوت و ایذا و اہانت فاطمہ و اولاد وی موجب بغض و ایذا و اہانت رسول اللہ است چہ میگویند وان سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جہنم است بلا شک
بموجب آیہ ان الذین یوذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والاخرۃ واعد لہم عذابا مہینا و بعضے دیگر گویند
که خاتمت وے معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب ان کفر و معصیت توبہ کردہ باشد و در نفس
آخر بتوبہ رفتہ باشد و میل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است مگر وے بعد از قتل امام حسین
و اہانت اہلبیت لشکر بتخریب مدینہ مطہرہ و قتل اہل انجا فرستادہ و بقیہ از صحابہ و تابعین را امر بقتل کردہ
و بعد از تخریب مدینہ امر بالحاح حرم مکہ معظمہ و قتل عبد اللہ بن زبیر کردہ و در اثنای این حال از دنیا بجہنم شتافتہ
دیگر احتمال توبہ و رجوع از اضداد او ند انتہی و در روضۃ الاحباب اوردہ که یزید روزی خمر خوردہ بیاد کشتگان کربلا
نمودہ رقص میکرد ہم دران حالت پایش بلغزید و برگیر گردید و بیفتاد و بمرد تا بدرک اسفل ہیچ جا قرار نگرفت
و بعضے گویند که وے بمرض ذات الجنب بجہنم رفت و طریق جمع باین دو روایت انست که گویند عارضہ
ذات الجنب که بحدیث نبوی از شیطان است بروے مستولی شدہ بعد ازان خمر خوردہ بیاد کشتگان
کربلا شادی نمودہ رقص نمود چون ضعف داشت پایش بلغزید و بیفتاد و بجہنم رفت پس حال توبہ او از ینجا
معلوم و شیخ جلال الدین سیوطی که از مشاہیر علمای شافعیہ است و از حفاظ حدیث بودہ نیز یزید را لعنت
نمودہ حیث قال فی تاریخ الخلفاء ولما قتل الحسین و بنو ابیہ بعث ابن زیاد برؤسہم الی یزید فسر بقتلہم اولاثم
ندم لما مقتہ المسلمون علی ذلک وابغضہ الناس وحق لہم ان یبغضوہ لعن اللہ قاتلہ وابن زیاد معہ و یزید ایضا
میگوید مولف عفی اللہ عنہ که چند چیز درین امت نہایت غریب ست و باعث استعجاب اول انکہ ابوطالب
را کافر گویند و ابو سفیان را مومن و حال انکہ در اصول مقرر نمودہ اند که اگر کسیکہ در حق وے دو روایت صادر
شود یکہ بطرف کفر و یکی بطرف اسلام تعداد او در اسلام باید نمود و نیز شخصے معین را کافر نتوان گفت اینجا بروایت
عباس بن عبد المطلب ثابت ست که ابوطالب در نفس اخیر ایمان اوردہ و تکلم بکلمہ لا الہ الا اللہ شدہ دوم
انکہ یزید و ابن زیاد و عمر سعد را لعنت نکنند و مختار ثقفی را لعنت کنند سیوم انکہ با وصف بودن علمای
اہلبیت تمسک باین ہا نکنند و از دیگران تمسک نمایند این ہا فقط بسبب شومی دولت بنی امیہ بودہ
اگر این اشتہار از دولت و شہرت نبودے کسے نام القوم زشت ہم نبردے انتہی بعضے درین زمان
اعتراض دیگر بر جناب سید الشہداء میکنند میگویند که اولویت او بخلافت مسلم نگر چون اورا منعت بنود بے

منفعت چرا انجا[ب] مخالفت و بمقتضای آیه کریمه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة عمل نموده خود را در تهلکه انداخت این
سخن نیز ناشی از غایت جهالت و حماقت است و مشعر است از قلت محبت اهلبیت نبوی و افراط مودت
بنی امیه چون دید که جواب های هذیانات دیگر علمای اهلسنت با حسن وجوه داده اند اعتراض دیگر بر او ذهنم
تا بهر نوعیکه میسر آید اعتراض بر حسین ع متوجه شود جواب این بچند وجه است اول آنکه آنجناب بقصد محاربه
بکربلا نرسیده چون اهالی عراق او را بامامت دعوت نمودند آنجناب ملتمس قوم را قبول نموده بطوریکه مذکور
شد روانه کوفه گشت تا آنجا رسیده احوال را معاینه نماید اگر مردم بروی مجتمع شوند او خلافت را قبول نماید و اگر
منفعت او را حاصل گردد بمحاربه اعدا پردازد و دربا تمنای راه انقوم غدر نموده او را بکشتند و آنجناب در همه
امور تسلیم نمود چنانچه سیوطی و دیگر مورخین ایراد نموده اند که عرض علیهم الاستسلام والرجوع والمضی الی
یزید حتی یضع یده فی یده فابوا الا قتله پس چون آنجناب هیچ چاره ندید مجبوراً جنگ دافعه نمود و برای محافظت
جان و مال و اولاد و ناموس خود تا توانست کوشش نمود و باتفاق مذاهب حرب دافعه جایز است
بل ضرور در روضة الاحباب آورده که وقتیکه حسین ع تنها شد پیش صف مخالف بایستاد و گفت ای
قوم بترسید از خدائیکه شب بر روز و روز را زنده گرداند و بمیراند اگر باین خدا اقرار دارید و برسول او محمد مصطفی صلعم
که جد من است تصدیق میکنید بر من ستم نکنید و بیاد آرید و رحامدارید و بیاندیشید که در قیامت جد و پدر
و مادر من بر شما خصمی کنند و شما را از حوض کوثر آب ندهند اینک هفتاد و دو تن از برادران و خویشان و اصحاب
و اولاد من کشتید و اکنون قصد ما دارید اگر نزاع شما از برای مملکت است پس راه مرا بگذارید تا
بیشلیم یا ترکستان روم و اگر راه ندهید مرا قدری آب دهید که عیال مرا تشنگی بیحال خراب است
تا فردای قیامت بشما خصمی نکنم و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیائید فالحکم لله و رضینا بقضاء الله بانکه
آنجناب میدانست که مال این چه باشد و بارها پیش ازین گفته بود باز هم اعاده آن نمود برای اتمام
حجت پس چون حسین ع دانست که قوم از عداوت باز نخواهند آمد در میان دو صف آمده ندای هل من
مبارز در داد تمیم بن قحطبه که یکی از امرای شام بود پیش آمد و گفت ای پسر علی تا کی خصومت کنی
فرزندان و برادران و یاران تو زهر هلاک نوشیدند و تو تنها مانده هنوز خیال جنگ داری تو یک تن تنها
با بیست هزار کس جنگ نتوانی کرد حسین ع فرمود ای شامی من بجنگ شما نیامده ام بلکه شما بجنگ من
آمده اید من سر راه شما نگرفته ام بلکه شما سر راه من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیده اید

اکنون میان ما و شما جز شمشیر چیزی نمانده بو، سخن بسیار مگو چون بجنگ آمده بیا تا چه داری و سخنی را اهل لابن اثیر
حسین ع با لشکر مخالفان خطبه بلیغه خواند که خلاصه اش اینست که این قوم نسبت کنند و ببینید که من کیستم و
بانفس خود مراجعت کنید که آیا حلال است شما را قتل من و هتک حرمت من آیا نیستم من پسر دختر پیغمبر شما
و پسر وصی او و ابن عم او و اول المومنین بالله و تصدیق کننده برسول او آیا نیست حمزه سید الشهدا عم
پدر من و یا نیست جعفر طیار در بهشت عم من آیا نرسیده است شما را قول پیغمبر که گفته بود برای من و برادر
من که شما هر دو سید جوانان اهل بهشت هستید و باعث خنکی چشم اهلسنت هستید پس اگر تصدیق می
کنید آنچه گفتم بدان این راست است سوگند بخدا عمداً دروغ نگفتم تا که دانستم که خدای تعالی
خشم میگیرد بسبب دروغ و اگر تکذیب من کنید پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بپرسید از آن خبر
دهد شما را فبها و الا بپرسید از جابر بن عبد الله ابو سعید یا سهل بن سعد یا زید بن ارقم یا انس را تا خبر
دهند ایشان شما را که شنیده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس اگر شما شک دارید بر آنچه گفتم که پسر دختر پیغمبر شما هستم
پس سوگند بخدا که از شرق تا غرب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
چیز از من طلب میکنید آیا کسی را کشته ام که قصاص با تاوان از من میخواهید یا مال کسی گرفته ام که از
من طلب دارید یا کسی را زخمی کرده تا بدله آن از من بگیرید پس هیچکس جواب نداد بعد از آن گفت
ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن الاشعث و ای زید بن الحرث آیا نامه کرده اید
شما بمن برای قدوم من گفتند که نکرده ایم گفت حسین ع که البته کرده اید و فیه ایضا گفت حسین ع
مخالفان را که اختیار کنید از من یکی از سه کار را یا آنکه برگردم من بمکانیکه از آنجا آمده ام یا آنکه دست
بر دست یزید نهم (یعنی مرا نزد یزید برید تا بیعت او کنم) یا در شهرهای مسلمانان مرا برید بهر شهر که خواهید
پس باشم من یکی از اهل آن شهر آنچه برای اهل آن شهر است برای من نیز باشد و از عقبه بن
سمعان مروی است که جمیع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از مکه تا آنکه شهید شد پس سوگند
بخدا که نگفته بود که دست خود بر دست یزید نهم بلکه همینقدر میگفت که بگذارید مرا تا از مکانیکه آمده ام بآنجا باز گردم
یا بگذارید مرا تا سیر در این زمین عریض نهم و ببینیم که امر مردمان بر چه قرار میگیرد پس نکردند مخالفان پس از این روایات
صاف ظاهر شد که قرة العین رسول بقصد محاربه بکربلا نرفته و اصلا میل محاربه نداشت چون ملاعین
بهیچ نوع دست بردار نشدند و عازم قتل او و اولاد او شدند ناچار در حالت اضطرار از نا توانست

مخالف رانمانع نمود واین بالاتفاق جائز است واما آنچه گویند که آیه کریمه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ازین
فعل منع میکند جواب آن اول اینکه خود را قصداً در تهلکه نمیفگند دوم آنکه معنی آیه کریمه غلط فهمیده اند معنی آیه آنست
که امام غزالی در کیمیای سعادت گفته ابن عباس رض میگوید که مال نفقه کنید در راه خدای عزوجل تا هلاک
نشوید و براء بن العازب گوید که معنی آنست که گناه کند آنگاه گوید که توبه من نپذیرند و ابو عبیده میگوید که معنی آنست
که گناه کند بعد از آن هیچ خیر نکند و در جمله روا بود که مسلمانی خود را بر صف کافران زند و جنگ کند تا او را بکشند
اگرچه این خود را در تهلکه افگندنست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را بکشد تا دل کفار شکسته
شود که گویند مسلمانان همه چنین دلیر ند در بن ثواب بود اگر نابینائی یا عاجزی خود را بر صف زند روا نبود که این
بی فائده خود را هلاک کردن است انتهی وفی المعالم انفقوا فی سبیل الله اراد به الجهاد وکل خیر هو فی سبیل الله
لکن اطلاقه ینصرف الی الجهاد ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ای نفسکم الی التهلکة ای لا تلقوا انفسکم
الی التهلکة الی الهلاک وقیل التهلکة کل شی یصیر عاقبته الی الهلاک وقیل التهلکة ما یمکن الاحتراز عنه والهلاک
ما لا یمکن الاحتراز عنه اختلفوا فی تاویل هذه الایة فقال بعضهم هذا فی البخل وترک الانفاق یقول ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة بترک الانفاق فی سبیل الله وهو قول حذیفه والحسن وقتاده وعکرمه وعطاء وقال ابن عباس
فی هذه الایة انفق فی سبیل الله وان لم یکن لک الا سهم او مشقص ولا یقولن احدکم انی لا اجد شیئاً
ولا تقل لیس عندی شی .هو قال سعید بن المسیب ومقاتل بن حیان لما امر الله تعالی بالانفاق قال رجل
امرنا بالنفقة فی سبیل الله ولو انفقنا اموالنا بقینا فقراء فانزل الله هذه الایة وقال مجاهد فیها لا یمنعکم من
نفقة فی حق خیفة العیلة وقال زید بن اسلم کان رجال یخرجون فی البعوث بغیر نفقة فاما ان یقطع بهم
واما ان یکونوا عیالا فامرهم الله تعالی بالانفاق علی انفسهم فی سبیل الله ومن لم یکن عنده شی ینفقه
فلا یخرج بغیر نفقة ولا قوة فیلقی بیده الی التهلکة فالتهلکة ان یهلک من الجوع والعطش او المشی وقیل
نزلت الایة فی ترک الجهاد قال ابو ایوب الانصاری نزلت فینا یا معشر الانصار وذلک ان الله تعالی
لما اعز دینه ونصر رسوله قلنا فیما بیننا انا قد ترکنا اهلنا واموالنا حتی فشی الاسلام ونصر الله نبیه فلو رجعنا الی اهلینا
واموالنا فاقمنا فیها فاصلحنا ما ضاع منها فانزل الله تعالی وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة فالتهلکة الاقامة فی الاهل والمال وترک الجهاد فما زال ابو ایوب یجاهد فی سبیل الله وقال محمد بن سیرین
وعبیدة السلمانی الالقاء الی التهلکة هو القنوط من رحمة الله تعالی قال ابو قلابه هو الرجل یصیب الذنب فیقول

قد بلغت لیس لی قوۃ فیلیس من رحمۃ اللہ و نیمک فی المعاصی فیہا ہم اللہ تعالی الیٰ ذلک فانزل اللہ انہ لا یایٔس من روح اللہ الا القوم الکافرین و فی الکشاف المعنی النہی عن ترک الانفاق فی سبیل اللہ لانہ سبب الہلاک او عن الاسراف فی النفقۃ حتی یفقر نفسہ و یضیع عیالہ او عن الاستقلال و الاخطار بالنفس او عن ترک الغزو الذی ہو تقویۃ للعدو روی ان رجلا من المہاجرین حمل علی صف العدو فصاح بہ الناس القی بیدہ الی التہلکۃ فقال ابو ایوب الانصاری نحن اعلم بہذہ الایۃ و انما نزلت فینا صحبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنصرناہ و شہدنا معہ المشاہد و اثرناہ علی اہالینا و اموالنا و اولادنا فلما فشا الاسلام و کثر اہلہ و وضعت الحرب اوزارہا رجعنا الی اہالینا و اولادنا و اموالنا نصلحہا و نقیم فیہا فکانت التہلکۃ الاقامۃ فی الاہل و المال و ترک الجہاد پس از تفسیر این ایۃ صاف ظاہر شد کہ انچہ متعصبین از معنی این ایۃ فہمیدہ اند غلط است بلکہ مراد ایۃ برخلاف مدعای شان ست پس جناب سید الشہدا برخلاف فرمان قرانی عمل نکرد بلکہ موافق ان عمل نمود کہ ترک جہاد منہی عنہ است و جہاد عام ست خواہ با بغات باشد یا کفار و چون باتفاق علمای اہلسنت ثابت شد کہ انجناب برحق بود و لا محالہ مخالف او باغی باشند و قتال با باغی ضرور است بلکہ اگر ترک قتال نمودی عاصی شدی بعضی متعصبین این زمان اعتراض دیگر میکنند میگویند کہ چون بحدیث صحیح مشہور ثابت شدہ کہ خلافت راشدہ بعد نبی صلی اللہ علیہ وسلم تا سی سال باشد بعد ازان ملک و امارت ست لقولہ علیہ السلام الخلافۃ بعدی ثلثون سنۃ ثم یصیر بعد ملکا عضوضا پس چون زمانہ خلافت نبود حسین ع را طلب ان برخاست بالفرض اگر یابد و رسیدی از جملہ ملوک عضوض شدی دوم انکہ چون خلافت نبود سلطنت بود در سلطنت ارث جاری است پس یزید وارث ملک پدر خود بود حسین ع چرا در میراث او منازعت کرد جواب انیست کہ این اعتراض ہم از جہالت و تعصب معترض است میراث چنانچہ در خلافت جاری نیست ہمچنان در سلطنت ہم جاری نیست بہر چیزیکہ میراث جاری میشود ان ملک است بکسر میم دران بیع و ہبہ ہمہ جائز است اگر در سلطنت و حکومت میراث جاری شدی بیع و ہبہ نیز جائز بودی و ان باطل است بالاتفاق۔

	تا نزند تیغ دو دستی بسے		ملک بمیراث نیاید کسے	

وانچہ گویند کہ دورہ خلافت منقضی شدہ بود بمعنی ان ہم غلط فہمیدہ اند معنی ان ان نیست کہ اگر کسے قابل خلافت ہم باشد او ہم ملک عضوض است پس لازم خواہد آمد کہ مہدی اخر الزمان و عیسی علیہما السلام نیز ملک

مخصوص باشد و هو باطل بالاتفاق بلکه مضمون انیست که خلافت راشده تا سی سال باشد بعد ازان
دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک لما فی شرح عقائد النسفیه للتفتازانی المراد ان الخلافة
الکاملة التی لا یشوبها شیء من المخالفة و میل عن المتابعة تکون ثلثین سنة و بعدها قد تکون و قد لا تکون
دیگر گویند که چرا امام حسین ع در مکه اقامت نفرمود تا ازین بلاها رسته شدے و باعث قتل اهلبیت نشدی
جواب انست که خود حسین ع معذرت این امر بیان نموده و قتیکه ابن زبیر او را شورت داد که در مکه ساکن باش
گفت ان ابی حدثنی ان لها کبشا تستحل حرمتها فما احب ان اکون انا ذلک الکبش والله لان اقتل منها
بشبر احب الی من ان اقتل فیها ولان اقتل خارجا منها بشبرین احب الی من ان اقتل خارجا منها
بشبر وایم الله لو کنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقضوا فی حاجتهم والله لیعتدن کما
اعتدت الیهود فی السبت کذا فی الکامل لابن اثیر و همچنین چون عثمان رض وقت محاصرهٔ مغیره بن شعبه
مشورت داد که در مکه ساکن شو گفت نمیتوانم چرا که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که در مکه شخصی خون
شود که او را عذاب نصف عالم باشد کذا فی روضة الاحباب ازین سبب آنجناب اقامت در مکه قبول نفرمود رضی الله

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رض در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که وے امام
چهارم است از ائمه اثنا عشر کنیت او ابو محمد و ابو بکر و ابو الحسن و ابو القاسم نیز گفته اند القاب آنجناب زین العابدین و
سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات است و ابن حسام مرقوم ساخته که زکی و امین نیز از جملهٔ القاب او است
ابن خلکان گوید که یقال له علی الاصغر در شواهد آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاده سنهٔ ثلث و ثلثین و قیل سنة
ست و ثلثین و در روضة الاحباب آورده که ولادت او بروایت اصح نجم شعبان روز پنجشنبه ابن خلکان گوید در جمعه سنهٔ ثمان
و ثلثین و قیل سنة سبع و ثلثین و قیل ست و ثلثین و قیل ثلث و ثلثین در مدینه اتفاق افتاد و در روضة الصفا آورده
ولد یوم الجمعة و یقال یوم الخمیس فی النصف من جمادی الآخرة و قیل لتسع خلون من شعبان و فی روضة الاحباب و آن
جناب بروایت اول که مختار اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت امیر المومنین علی رض دو ساله بود

و در وقت وفات امام حسن رض ده ازده سال و در واقعهٔ کربلا بست و سه ساله و بعد ازان حادثه
سی و چهار سال دیگر عمر یافته در مدینه فی سنه خمس و تسعین انتقال نموده در بقیع بپهلوی عم خود امام حسن
مدفون گردید در قبه که عباس عم رسول صلی الله علیه وسلم مدفون است مدت عمر عزیزش بدین روایت
پنجاه و هفت سال باشد و وفات امامش سی و چهار سال بقول امام یافعی و دیگر مورخان انتقال
او در سنه اربع و تسعین اتفاق افتاد و به اخذ الذهبی در شواهد النبوه همین روایت ماخوذ است ابن
خلکان گوید توفی سنه اربع و تسعین و قیل تسع و تسعین و قیل اثنتین و تسعین حمد الله مستوفی گوید که باعتقاد علمای
شیعه ولید بن عبد الملک اورا زهر داد و ازان سبب انتقال یافت کذا فی الروضة و فی طبقات الشعرانی
لما قتل ابوه کان عمره ثلثة عشر سنة و توفی رض بالبقیع سنة تسع و تسعین و هو ابن ثمان و خمسین سنة
و حملت راسه الی المصر و دفنت بالقرب من مجراه الماء الی القلعة بمصر العتیقة رح این هر دو قول
محض ضعیف است چراکه کتب تواریخ انچه در وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است دران اصلا ذکر بردن
سر انحضرت مذکور نیست و علاوه ان در واقعه کربلا سن انجناب بروایت اصح و اکثر بست و سه ساله و پسر
امام محمد باقر دران وقت سه ساله بود پس سیزده سالگی صورت نه بندد غالبا ثلاثة و عشرین سنة بوده ست
از سهو کاتب حرفین اخیرین یا دو نون ساقط شده باشد والله اعلم و مادر وی شهربانو است دختر یزد
جرد اخر ملوک عجم که از اولاد نوشیروان عادل است کذا فی الشواهد و سایر الکتب علی الاتفاق و در روضة
الاحباب از مرأة الجنان و فصل الخطاب از ربیع الابرار زمخشری نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب رض
که سبایای فارس در مدینه رسیدند سه دختر یزدجرد دران میان بود امیر المومنین علی فرمود که بانات
ملوک ان معامله نتوان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم رض پرسید که طریق بیع و شرای ایشان
چگونه است امیر المومنین علی رض جواب داد که قیمت این هر سه دختر مقرر باید کرد تا مردم ثمن ایشانرا معلوم
نموده هر کس که خواهد باداء ان قیام نماید امیر المومنین عمر برین موجب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سه
دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگری بمحمد بن ابی بکر و سیومی بعبد الله بن عمر بخشید و حسین را از بطن
او علی بن الحسین و محمد را ازان مستوره قاسم و عبد الله را ازان عفیفه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پسران خاله یکدیگر میباشند و فی تاریخ ابن خلکان نحو هذه الروایت و مادر علی
بن الحسین بروایت مشهور شهربانو نام داشت و قیل شهربانو و قیل شاه زنان و قیل سلافه و قیل غزاله

و نیز ابن حسام مروی است که نام او خوله هی التی سماها امیرالمومنین علی شاه زنان و در ترجمه فتوح عجم للواقدی
آمده که چون شهربانو در میان سبایا بحضور عمر رض رسید در انوقت کبرای صحابه از مهاجر
و انصار در ان محفل حاضر بودند و شهربانو با حلی و حلل شاهانه روبروی امیرالمومنین عمر بایستاد و آنجناب
فرمود که زیورهای وی از وی باز گیرند و او در بیع من یزید رسانند شخصی از حاضران مجلس نزد وی
رفت تا زیورها از وی باز گیرد شهربانو مشتی بروی زد که آن شخص بر و افتاد امیرالمومنین در غضب شد و
گفت که قصاص این ازین دختر باید گرفت امیرالمومنین علی که از حضار مجلس بود بر خاست و گفت که من
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که ارحموا ثلاثا عزیز قوم ذل وغنی قوم افتقر وعالما یلعب به الجهال
و شک نیست که این دختر از اعز قوم خود و غنی ایشان است این زمان ذلیل و فقیر گشته پس بموجب
فرمان نبوی مورد مراحم است امیرالمومنین عمر را این تقریر خوش آمد از سر انتقام او درگذشت بعد ازان
گفت این دختر را بگو در همه سان آشنا نگاهی بجانب دختر نمود دید که پوشیده نگاهی بحسین ابن علی رض
دارد امیرالمومنین بخندید و گفت این دختر صفت خود خود پسند نموده که دیدم که پوشیده نگاهی بحسین میدارد
او را خوب پسند نموده که حسین درین محفل نسبت بهر کس حسن و ملاحتی دارد که دیگران ندارند و نسبی
عالی و سیرت پاکیزه دارد بس رو بحسین علیه السلام نمود و گفت این دختر مع زیورات و لباس و مع
کنیزکان همراهی او از جانب من هدیه است بسوی تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیرالمومنین
علی رض بر خاست شکرانه امیرالمومنین عمر ادا فرمود و آن دختر را انجا نمود برد و بحسین سپرد و فی تاریخ ابن خلکان
وهی عمة ام یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص وکان قتیبة بن مسلم الباهلی امیر خراسان لما فتح
ودولة الفرس وقتل فیروز بن یزدجرد المذکور بعث بابنتیه الی حجاج بن یوسف الثقفی وکان یومئذ
امیر العراق وخراسان وقتیبة نائبه بخراسان فامسک الحجاج احدی البنتین لنفسه وارسل الاخری
الی الولید بن عبدالملک فاولدها یزید الناقص واسمها شاه فرید وحکی المبرد فی کتاب الکامل انه قال
یروی عن رجل من قریش لم یسم لنا قال کنت اجالس سعید بن المسیب فقال لی یوما من اخوالک
فقلت امی فتاة فکانی نقصت فی عینیه فامهلت حتی دخل سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب فلما
خرج من عنده قلت یا عم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم اتجهل مثل هذا من قومک هذا سالم بن عبدالله
بن عمر قلت فمن امه فقال فتاة قال ثم اتاه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق فجلس عنده ثم نهض

قلت یا عم من ہذا قال العجب من اہلک مثلہ ما اعجب ہذا ہذا القاسم بن محمد بن ابی بکر قلت لمن امہ قال فتاۃ
فامہلت شیئاً حتے جاء علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فسلم علیہ ثم نہض قلت یا عم
من ہذا فقال ہذا الذی لا یسع مسلماً ان یجہلہ ہذا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام فقلت
من امہ فقال فتاۃ فقلت یا عم رأیتنی نقصت من عینک حین قلت لک امی فتاۃ افما لے بہولاء اسوۃ
قال فجللت فی عینیہ جداً یعنے شہربانو مادر یزید ناقص است بو قتیبہ بن مسلم الباہلی امیر خراسان
ہرگاہ آخر شد دولت فرس وکشتہ شد فیروز بن یزدجرد فرستاد دو دختر ش را بسوے حجاج بن
یوسف الثقفے کہ بود انوقت امیر عراق وخراسان بو قتیبہ نائب او در خراسان پس نگاہ داشت حجاج
دخترے را برای خود وفرستاد دیگرے را بسوے ولید بن عبد الملک پس زائید یزید ناقص را ونام ان
دختر شاہ فرید بود وحکایت کردہ است مبرد نیست مثل ان از مردے از قریش ونہ نام بردا ورا گفت
بودم من ہمنشین سعید بن المسیب پس گفت سعید مرا وزے بمن کیست اخوال تو پس گفتم مادر من جاریہ
است پس گویا ناقص شدم در چشم او پس مہلت دادم حتے کہ داخل شد سالم بن عبد اللہ بن
عمر بن الخطاب پس ہرگاہ بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را اے عم کیست این شخص گفت سبحان اللہ
ایا نمیدانی مثل انکس را این کس از قوم تست این سالم بن عبد اللہ بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
گفت مادر او جاریہ است گفت قرشی کہ پس آمد قاسم بن محمد بن ابے بکر صدیق پس نشست نزد سعید
بعد ازان رخصت شد گفتم اے عم این کیست گفت ایا نمیدانی خویشاوندان خود را مانند این مقام عجب
است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریہ است بعد ازان مہلت
دادم زمانے تا آنکہ آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام پس سلام کرد بروے بعد ازان
رخصت شد گفتم اے عم این کیست گفت این آنکس است کہ مسلمان را گنجایش نکند نادانستن او این
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیہم السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریہ است پس
گفتم یا عم دیدم کہ ناقص شدم در چشم تو وقتیکہ گفتم ترا کہ مادر من جاریہ است ایا نیست مرا بایشان
اقتدا گفت پس بزرگ شدم در چشم او ہر اینہ وفی کتاب المعارف لابن قتیبۃ ان ام زین العابدین سندیۃ
سبیۃ یقال لہا سلافۃ ویقال لہا غزالۃ خلف لہا بعد الحسین زبید مولے الحسین ابن علی فولدت لہ عبد اللہ
بن زبید فہو اخو علی بن الحسین الامہ وروی علی بن محمد عن عثمان بن عثمان قال زوج علی ابن الحسین امہ من مولاہ

و اعتق جاریۃ لہ تزوجہا فکتب الیہ عبد الملک ابن مروان یعیرہ بذلک فکتب الیہ زین العابدین لقد کان لکم فی رسول الله اسوۃ حسنۃ وقد اعتق رسول الله صلی الله علیہ وسلم صفیۃ بنت حی بن اخطب وتزوجہا واعتق زید بن حارثہ وزوجہ بنت عمتہ زینب بنت جحش یعنے حکایت کردہ است ابن قتیبہ در معارف کہ مادر زین العابدین سندیہ بود نامش سلامہ وگویند غزالہ ونکاح داد او را بعد از پدرش حسین بانیہ مولی حسین بن علی نزد وی عبد الله بن زبید پس بعبد الله برادر مادر علی بن الحسین آورد روایت کردہ است علی بن محمد از عثمان بن عثمان کہ نکاح داد علی بن الحسین مادر خود را باغلام خود و آزاد کردہ جاریہ خود را و نکاح کرد او را زین العابدین پس نوشت عبد الملک ابن مروان غیرت داہنید او را پس نوشت زین العابدین بسوی وی کہ بود شمارا اقتدائے نیک برسول الله بدرستیکہ آزاد کرد رسول الله صفیہ بنت حی بن اخطب را و نکاح کرد او را و آزاد کرد زید بن حارثہ را و نکاح کرد با او دختر عمہ خود زینب بنت جحش را میگوید مولف کہ ابن قتیبہ درین روایت متفرد است و در ہیچ کتاب دیگر دیدہ نشد انتہی و در حقایق المصیبتا آوردہ کہ امام زین العابدین را مادری رضاعی بود از جواری پدرش و او را بعد واقعہ کربلا بنکاح زید دادہ بود انتہی میگوید مولف کہ دل گواہی میدہد برراستے این روایت در شہر بانو نوقت عمر او از پنجاہ تجاوز نمودہ قریب بشصت رسیدہ و صاحب اولاد بود ضرورت نکاح و موقع آن نداشت والله اعلم بحقیقۃ الحال و فی روضۃ الصفا نقلا عن ربیع الابرار کہ امیر المومنین علی حریث ابن جابر حنفی را بحکومت بعضے از بلاد مشرق فرستاد حریث دو دختر یزدجرد را بدست آوردہ بخدمت آنحضرت آورد و حضرت مقدس امیر المومنین علی شہر بانو را بقرۃ العین خود حسین داد و دیگری را کہ مسماۃ بکیہان بانو بود بہ محمد بن ابی بکر ارزانی داشت تا بدانی است از یک خواہر امام زین العابدین متولد شدہ و از خواہر دیگر قاسم ابن محمد تمامی اولاد حسین رضوان الله علیہم از علی بن الحسین است از فرزندان دیگر عقب نماندہ قال ابن خلکان لیس للحسین عقب الامن ولد زین العابدین ہذا وہو احد الائمۃ اثنا عشر و در روضۃ الاحباب مذکور است کہ باتفاق جمیع مورخین نسبت سایر ائمہ معصومین و جمیع سادات حسینی بعلی بن الحسین کہ ملقب است بزین العابدین ملحق میشود و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نماندہ پس امام زین العابدین جامع است درمیان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان کان یقال لزین العابدین ابن الخیرتین لقولہ صلی الله علیہ وسلم لله تعالے من عبادہ خیرتان فخیرتہ من العرب قریش ومن العجم فارس یعنے گفت ابن خلکان و بود کہ گفتہ میشد برائے زین العابدین پسر دو نیک است بقول نبی علیہ السلام کہ خدا را از بندگان دو نیک است خیریت عرب قریش است و خیریت عجم فارس است۔

اما مناقبہ

قال ابن خلکان مناقبہ اکثر من ان تحصر وکان اہل المدینۃ یکرہون اتخاذ امہات الاولاد حتی نشا فیہم علی بن الحسین رض وقاسم بن محمد وسالم بن عبد اللہ ففاقوا الناس فقہا ورعا فرغب الناس فی السراری یعنی مناقب او بیش تر ازان است کہ حصر کردہ شود وبودند اہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا انکہ پیدا شد درمیان ایشان علی بن الحسین وقاسم بن محمد وسالم بن عبد اللہ پس فائق شدند بر مردمان از راہ فقہ وورع پس راغب شدند بگرفتن جاریہ در صواعق اوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رض خلف صدق اباواجداد خود بود از روے حلم وعلم وزہد وعبادت در روضۃ الاحباب اوردہ کہ علماے امم وفضلای سبے اوم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رض بمحاسن ذات ومکارم صفات ووفور دانش وبزرگواری وکثرت طاعت وپرہیزگاری از کافہ سادات عالم ومنتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت وہموارہ ہمت عالی نہمت بر تشیید قواعد شرع شریف وتمہید شمائل ملت حنیف واشاعت جود وسخاوت واضافہ لطف ومرحمت میگماشت امارات فضل وسیادت وعلامات علم وسعادت از ناصیہ ہمایونش ساطع وانوار سروری وامامت آثار دین پروری وکرامت از جبین مبینش لامع سنت سنیہ مصطفویہ از حرکات وسکناتش ظاہر وسیر مرضیہ مرتضویہ از افعال واقوالش باہر حسن اخلاق امام حسن از احسان فراوانش پیدا ولطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش ہویدا

سرو گلزار دین امام علے	باطنش پر ز فیض لم یزلے
ذات او مظہر صفات رسول	بر ورد معجزہ علے وبتول
بود ہمچون حسین عرفانش	شاد جان حسن ز احسانش

اما جلوس آن سپہر کرامت بر مسند مشید امامت بموجب وصیت اباے بزرگوار مقرر بود ودر روضۃ الاحباب از مستقصے ودر روضۃ الصفا نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رض درمیان آمد گفت صادق کہ ہیچکس را طاقت عمل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگرچہ آنکس عمل مروی کند کہ روی او درمیان بہشت ودوزخ باشد یعنی از ثواب او امیدوار وز عذاب او خائف باشد وہیچکس از فرزندان واہلبیت انحضرت باو انقدر مشابہت نداشت در لباس وعلم وتقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق محرقہ وتاریخ ابن خلکان ودر روضۃ الاحباب وغیرہ ودر بسیارے از کتب معتبرہ مع گفتن فرزدق شاعر روبروی ہشام

بن عبد الملک مشهور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه او مع ترجمه قصیده نظم نموده اولا قصیده فرزدق نقل کنم بعد ازان ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جامی که در سلسلة الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط ان ظاهر شود اصل قصیده از ابن خلکان نقل افتاد

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته — والبیت یعرفه والحل والحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا راته قریش قال قائلها — الی المکارم هذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروة العز التی قصرت — عن نیلها عرب الاسلام والعجم
یکاد یمسکه عرفان راحته — رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
فی کفه خیزران ریحه عبق — من کف اروع فی عرنینه شمم
یغضی حیاء و یغضی من مهابته — فما یکلم الا حین یبتسم
ینشق نور الهدی عن نور غرته — کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم
مشتقة من رسول الله نبعته — طابت عناصره والخیم والشیم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله — بجده انبیاء الله قد ختموا
الله شرفه قدما و عظمه — جری بذاک له فی لوحه القلم
فلیس قولک من هذا بضائره — العرب تعرف من انکرت والعجم
کلتا یدیه غیاث عم نفعهما — تستوکفان ولا یعروهما عدم
سهل الخلیقة لا تخشی بوادره — یزینه اثنان حسن الخلق والشیم
حمال اثقال اقوام اذا فدحوا — حلو الشمائل تحلو عنده نعم
ما قال لا قط الا فی تشهده — لولا التشهد کانت لاءه نعم
لا یخلف الوعد میمون نقیبته — رحب الفناء اریب حین یعتزم
عم البریة بالاحسان فانقشعت — عنها الغیاهب والاملاق والعدم
من معشر حبهم دین و بغضهم — کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم — او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

ولستطیع جواد بعد غایتهم
هم الغیوث اذا ما ازمة ازمت
لا ینقص العسر بسطا من اکفهم
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
یابی لهم ان یحل الذم ساحتهم
ای الخلائق لیست فی رقابهم
من یعرف الله یعرف اولیته

جامی

پور عبد الملک بنام هشام
میزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر نداد دستش دست
ناگهان نخبه نبی و ولی
در کساء بها و حله نور
هر طرف میگذشت بهر طواف
زد قدم بهر استلام حجر
شامی کرد از هشام سوال
از جهالت دران تعلل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست
بو فراس ان سخن ور نادر
گفت من می‌شناسمش نیکو
آنکس است اینکه مکه و بطحا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم
مروه مسعی صفا حجر عرفات
هر یک آمد بقدر او عارف

ولا یدانیهم قوم وان کرموا
والاسد اسد الشری والباس محتدم
سیان ذلک ان اثروا وان عدموا
فی کل بدء ومختوم به الکلم
حتی کریم واید بالندی ویم
لاولیته هذا او له نعم
والدین من بیت هذا ناله الامم
در حرم بود با اهالی شام
لیکن از ازدحام اهل حرم
بهر نظاره گوشه نشست
زین عباد بن حسین علی
بر حریم حرم فگند عبور
در صف خلق می‌فتاد شکاف
گشت خالی ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جمال و جلال
ورشناسائیش تجاهل کرد
مدنی یا یمانی یا مکی است
بود در جمع شامیان حاضر
زد چو پرسی بسوی من کن رو
زمزم و بو قبیس و خیف و منا
نادوان و مقام ابراهیم
طیبه و کوفه کربلا و فرات
بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهدا است   زهرهٔ شاخ دوحهٔ زهرا است
میوهٔ باغ احمد مختار   لاله راغ حیدر کرار +
چون کند جای در بیان ثنایش   رود از فخر بر زبان قریش +
که برین سر درستوده شیم   بنهایت رسید فضل و کرم
ذروهٔ عزت است منزل او   حامل دولت است محمل او
از چنین عز و دولت ظاهر   هم عرب هم عجم بود قاصر
جد او را بسند تمکین ++   خاتم الانبیا است نقش نگین
لایح از روی وی فروغ هدی   فایح از خوی وی شمیم وفا
طلعتش افتاب روز افروز   روشنائی فزای و ظلمت سوز
جد او مصدر هدایت حق   از چنان مصدری شده مشتق
ز حیا نا ید سش پسندیده   که کشاید بروی کس دیده
خلق از و نیز دیده خوابانند   کز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی سبقت تبسم او   خلق را طاقت تکلم او
در عرب در عجم بود مشهور   کور دانش ز نقل و مغرور
همه عالم گرفت پرتو خور +   گر ضریری ندید ازان چه ضرر
شد بلند افتاب بر افلاک   بوم هذان گر نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران   دست او ابر موهبت باران
فیض ان ابر بر همه عالم   گر بریزد نی نگردد کم +
هست از ان معشر بلند آئین   که گذشتند ز اوج علیین +
حب ایشان دلیل صدق و وفاق   بغض ایشان سبیل کفر و نفاق
قرب شان پایه علو و جلال   بعد شان مایه عتو و ضلال
گر شمارند اهل تقوی را +   طالبان رضای مولی را
اندر ان قوم مقتدا باشند +   واندر ان خیل پیشوا باشند

گر به پرسند ز اسمان بالغرض / سایلی من خیار اهل الارض
بزبان کواکب وانجم / هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا ههبوا / هم لیوث الشری اذا نهبوا
ذکر شان سابق است در افواه / بر همه خلق بعد ذکر الله
سر هر نامه را رواج افزاے / نام ایشان است بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق / باشد از یمن نام شان رونق
چون هشام ان قصیده غرا / کرد فرزدق همین نمود انشا
کرد از اغاز تا باخر گوشش / خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت جاے دق / هجو بر مرغ خوشش نوا عقعق
ساخت در چشم شامیان خوارش / حبس فرمود بهران کارش
گرش چشم راست بین بودے / راست کردار و راست دین بودے
دست بیداد و ظلم نکشادی / جاے ان حبس خلعتش دادی
ز اسمان مه همی دهد پرتو / بر زمین سگ همین زند عوعو
ز اسمان شمس مے درخشد فاش / بر زمین کور مے شود خفاش
قصه مدح بو فراس رشید / چون بدان شاه حق شناس رسید
از درم بهران نیکو گفتار / کرد جاے روان ده و دو هزار
بو فراس ان درم نکرد قبول / گفت مقصود من خدا و رسول
بود از ان مدح بے نوال و عطا / زانکه عمر شریف را ز خطا
همه جا از براے هر هجے / کرده ام صرف در مدیح و هجی
تا فتم سوے این مدیح عنان / بهر کفارت چنان سخنان
قلته خالصا لوجه الله / لا لان استفیض ما اعطاه
قال زین العباد و العباد / ما نودیه عوض لا نرتاد
زانکه ما اهل بیت اهیانیم / هرچه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز	قطرهٔ از ما بما نگردد باز
آفتابیم بر سپهر علا	نفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق بیان و فاد کرم	گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدای بود و رسول	هر چه آمد از و چه رد چه قبول
بود ازان هر دو قصدش الحق حق	میکنم من هم از فرزدق و ق
رشحه زان سحاب لطف و نوال	که رسیدش ازان خجسته مال
زان حریفیم اگر رسد خرفی	پندم از دولت ابد طرفی
صادقی از مشایخ حرمین	چون شنید ان نشید در از شین
گفت نیل مراسفی حق را	بس بود این عمل فرزدق را
گر خزانیش ز دفتر حسنات	بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضای رحمن را	مستحق شد ریاض رضوانرا
زانکه نزدیک حاکم جایر	کرد حق را برای حق ظاهر

و در صواعق آورده که فرزدق در ایام حبس هشام را هجو کرد چون واقف شد بامنی کسی فرستاد تا او را بیرون کردند

اما حلم و زهد و عبادت و سخاوت او رحمه ابن حجر در صواعق آورده که امام زین العابدین عفو بسیار فرمود از کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد و او تغافل نموده او را ابروی خود نیاورد از وی اعراض نمود آنشخص بنا بر آزار وی گفت که ترا سب کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و از سخنان وی است که گفت اگر مذلت و خواری یابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است ازانکه شتر سرخ مو بیابم و در روضة الصفا درده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که شخصی از اهل بیت نزد علی بن الحسین رض آمده با وی سفاهت بسیار کرد و او را بمعائب منسوب گردانید اما علی بن الحسین رض با او هیچ نوع سخن نگفت و بجواب وی قیام ننمود و بعد ازان جماعت آنشخص با جمعی که در مجلس بود گفت میخواهم که با من بیائید تا جواب او را بگویم همه قبول کردند امام نعلین در پای کرد و پیاده میرفت و میگفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یاران او این سخن دانستند که هیچ امری

از انجناب ظاهر نخواهد گشت که موجب آزار موذی باشد چون بدو تاق او رسید زار گردید اے فلان
انشخص باخاطر پریشان بیرون آمد چه تصور کرد که امام جهت انتقام آمده امام زین العابدین فرمود ای برادر
در شان من انچه گفتی اگر در نفس من موجود باشد از ان استغفار میکنم و دست در دامن توبه و انابت
میزنم و اگر موجود نیست خدای تعالی ترا بیامرزاد و از تو عفو کناد مرد موذی چون این سخن شنید در میان
هر دو چشم او بوسه داد و زبان ثنای او کشاد و گفت بل قلت فیک ما لیس فیک انا احق به
در باره تو گفتم چیزیکه در تو موجود نیست و من بدان سزاوار ترم آدمی گوید کاین شخص یکی از اولاد حسن بن علی بود
اما سخاوت انجناب که شمه از ان در قصه فرزدق گذشت که برای قصیده که در مدح انجناب
گفته بود دوازده هزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخیار للکفوی کان رضی الله عنه کثیر الصدقات و فی تاریخ
دول الاخبار الدول آورده علی بن الحسین یتصدق سرًا و یقول صدقة السر تطفی غضب الرب و قال محمد بن
اسحاق کانوا ناس من اهل المدینة یعیشون لا یدرون من این معاشهم فلما مات علی بن الحسین رضی
الله تعالی عنه فقدوا ما کانوا یؤتون لیلا الی منازلهم فعلموا ان معایشهم کانت من علی بن الحسین رضی الله
عنه یعنی علی بن الحسین رح صدقه میداد مخفی و میگفت صدقه خفی فرو می نشاند غضب پروردگار را و
گفت محمد بن اسحاق که بودند مردمان از اهل مدینه که زندگی میکردند و نمیدانستند که از کجا معاش ایشان
بهم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی الله عنه گم کردند انچه مییافتند شب در منازل خویش دانستند
که بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی الله عنه —
اما عبادت انجناب بحدی بود که هیچکس از ابنای روزگار از و مسابقت نتوانست نمود در صواعق آورده که ابن مدنی از جابر روایت
کرده که نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم و حسین در کنار انحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین
را پسرے خواهد شد که نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین برخیزد
پسر حسین که نام او علی است برخیزد الی آخر الحدیث و در منتخب السیر و روضة الصفا آورده که ذو الثفنات
او را بجهت آن گویند که از کثرت عبادت موضع سجود وے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواهد النبوة و منتخب السیر
و روضة الاحباب آورده که سبب آنکه ویرا زین العابدین لقب کردند که یکشب در نماز تهجد بود و شیطان
بصورت اژدها متمثل شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد وی هیچ التفات نکرد آمد و انگشت پاے
ویرا بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد که دردناک شد هنوز نماز خود را قطع نکرد پس خدای تعالی

وامتی جاریته فتزوجها فکتب الیه عبدالملک ابن مروان یعیره بذلک فکتب الیه زین العابدین لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة وقد اعتق رسول الله صلی الله علیه وسلم صفیة بنت حی بن اخطب وتزوجها واعتق زید بن حارثة وزوجه بنت عمته زینب بنت جحش یعنی حکایت کرده است ابن قتیبه در معارف که مادر زین العابدین سندیه بود نامش سلامه وگویند غزاله وبعد از پدرش حسین بازید مولی حسین نکاح کرد وزنده وی عبدالله بن زبید پس عبدالله برادر مادری علی بن الحسین است وروایت کرده است علی بن محمد از عثمان ابن عثمان که نکاح کرد علی بن الحسین مادر خود را با غلام خود وآزاد کرده جاریه خود را ونکاح کرد او را زین العابدین پس نوشت عبدالملک ابن مروان غیرت داینده او را پس نوشت زین العابدین بسوی وی که بود شما را اقتدای نیک برسول الله بدرستیکه آزاد کرد رسول الله صفیه بنت حی بن اخطب را ونکاح کرد او را وآزاد کرد زید بن حارثه را ونکاح کرد با و دختر عمه خود زینب بنت جحش را میگوید مولف کتاب قتیبه درین روایت متفرد است در ربیع کتاب میگوید وفی انتهی آورده حقایق المصیبة آورده که امام زین العابدین را مادری رضاعی بود از جواری پدرش او را بعد از واقعه کربلا بنکاح زید داده بود انتهی میگوید مولف که دل گواهی میدهد بر راستی این روایت در شهربانو نوقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب بشصت رسیده وصاحب اولاد بود ضرورت نکاح موقع نداشت والله اعلم بحقیقة الحال وفی روضة الصفا نقلا عن ربیع الابرار که امیرالمومنین علی حریث ابن جابر حنفی را حکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد حریث دو دختر یزدجرد را بدست آورده بخدمت آنحضرت آورد حضرت مقدس امیرالمومنین علی شهربانو را بقرة العین نور حسین داد ودیگری را که مسماة بگیهان بانو بود به محمد بن ابی بکر ارزانی داشت تا بجو است از یک خواهر امام زین العابدین متولد شده واز خواهر دیگر قاسم ابن محمد تمامی اولاد حسین رضواز علی بن الحسین است از فرزندان دیگر عقب نمانده قال ابن خلکان لیس للحسین عقب الا من ولد زین العابدین هذا وهو احد الایمة اثنا عشر ودر روضة الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع مورخین نسبت سایر ائمه معصومین وجمیع سادات حسینی بعلی بن الحسین که ملقب است بزین العابدین ملحق میشود واز دیگر اولاد امام حسین اولاد نمانده پس امام زین العابدین جامع است درمیان نبوت وسلطنت وولایت وامامت وقال ابن خلکان کان یقال لزین العابدین ابن الخیرتین لقوله صلی الله علیه وسلم لله تعالی من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش ومن العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان وبود که گفته میشد برای زین العابدین پسر دو نیک است بقول نبی علیه السلام که خدا را از بندگان دو نیک است خیریت عرب قریش است وخیریت عجم فارس است

اما مناقبہ

قال ابن خلکان مناقبہ اکثرمن ان تحصروکان اہل المدینۃ یکرھون اتخاذ امہات الاولاد حتی نشا فیہم علی بن الحسین ع و قاسم بن محمد و سالم بن عبداللہ ففاقوا الناس فقہا و ورعاً فرغب الناس فی السراری یعنی مناقب او بیش تر از ان است کہ حصر کردہ شود و بودند اہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا انکہ پیدا شد درمیان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبداللہ پس فائق شدند بر مردمان از راہ فقہ و ورع پس راغب شدند بگرفتن جاریہ در صواعق اوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رض خلف صدق اباؤ اجداد خود بود از روے حلم و علم و زہد و عبادت در روضۃ الاحباب اوردہ کہ علماے امم و فضلای سنے اوم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رض بمحاسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافہ سادات اہل و منتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و ہموارہ ہمت عالی نہمت بر تشیید قواعد شرع شریف و تمہید شال ملت حنیف و اشاعت جود و سخاوت و اضافہ لطف و رحمت میگماشت امارات فضل و سیادت علامات علم و سعادت از ناصیہ ہمایونش ساطع و انوار سروری و امامت آثار دین پروری و کرامت از جبین مبینش لامع سنت سنیہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاہر و سیر مرضیہ مرتضویہ از افعال و اقوالش باہر حسن اخلاق امام حسن از احسان فراوانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش ہویدا

سرو گلزار دین امام علی	باطنش پر ز فیض لم یزلی		
ذات او مظہر صفات رسول	بر ورد معجزہ علی و بتول		
بود ہمچون حسین عرفانش	شاد جان حسن ز احسانش		

اما جلوس ان سپہر کرامت بر مسند مشید امامت بموجب وصیت اباے بزرگوار مقرر بود و در روضۃ الاحباب از مستقصے و در روضۃ الصفا نقل کردہ کہ ابوعلی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رض درمیان آمد گفت صادق کہ ہیچکس را طاقت عمل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگرچہ انکس عمل مروی کند کہ روی او درمیان بہشت و دوزخ باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و ہیچکس از فرزندان و اہلبیت انحضرت باو انقدر مشابہت نداشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق محرقہ و تاریخ ابن خلکان و در روضۃ الاحباب وغیرہ در بسیارے از کتب معتبرہ مدح گفتن فرزدق شاعر روبروی ہشام

بن عبد الملک مشهور ست و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه را مع ترجمه قصیده بنظم آورده و لا قصیده فرزدق نقل کنم بعد ازان ترجمه او و تتمه او از نظم مولانا جامی که در سلسلة الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط ان ظاهر شود اصل قصیده از ابن خلکان نقل افتاد

ہذا الذی تعرف البطحاء وطأته	والبیت یعرفه والحل والحرم
ہذا ابن خیر عباد الله کلهم	ہذا التقی النقی الطاہر العلم
اذا رأته قریش قال قائلها	الی المکارم ہذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروة العز التی قصرت	عن نیلها عرب الاسلام والعجم
یکاد یمسکه عرفان راحته	رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
فی کفه خیزران ریحه عبق	من کف اروع فی عرنینه شمم
یغضی حیاءً و یغضی من مهابته	فما یکلم الا حین یبتسم
ینشق نور الهدی عن نور غرته	کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم
مشتقة من رسول الله نبعته	طابت عناصره والخیم والشیم
ہذا ابن فاطمة ان کنت جاهله	بجده انبیاء الله قد ختموا
الله شرفه قدماً و عظمه	جری بذاک له فی لوحه القلم
فلیس قولک من ہذا بضائره	العرب تعرف من انکرت والعجم
کلتا یدیه غیاث عم نفعهما	تستوکفان ولا یعروهما عدم
سهل الخلیقة لا تخشی بوادره	یزینه اثنان حسن الخلق والشیم
حمال اثقال اقوام اذا فدحوا	حلو الشمایل تحلو عنده نعم
ما قال لا قط الا فی تشهده	لولا التشهد کانت لاؤه نعم
لا یخلف الوعد میمون نقیبته	رحب الفناء اریب حین یعتزم
عم البریة بالاحسان فانقشعت	عنها الغیاهب والاملاق والعدم
من معشر حبهم دین و بغضهم	کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم	او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

لایستطیع جواد بعد غایتهم ... ولا یدانیهم قوم وان کرموا
هم الغیوث اذا ما ازمة ازمت ... والاسد اسد الشری والباس محتدم
لاینقص العسر بسطا من اکفهم ... سیان ذلک ان اثروا وان عدموا
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم ... فی کل بدء ومختوم به الکلم
یابی لهم ان یحل الذم ساحتهم ... خیم کریم واید بالندی دیم
ای الخلایق لیست فی رقابهم ... لاولیة هذا اوله نعم
من یعرف الله یعرف اولیته ... والدین من بیت هذا ناله الامم

جامی

پور عبد الملک بنام هشام ... در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم ... لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست ... بهر نظاره گوشه بنشست
ناگهان نخبهٔ نبی و ولی ... زین عباد بن حسین علی
در کسا و بها و حلهٔ نور ... بر حریم حرم فگند عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف ... در صف خلق فی فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر ... گشت خالی ز خلق راه گذر
شامی کرد از هشام سوال ... کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در ان تعلل کرد ... وز شناسائیش تجاهل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست ... مدنی یا یمانی یا مکی است
بو فراس ان سخن ور نادر ... بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می شناسمش نیکو ... ز وچه پرسی بسوی من کن رو
انکس است اینکه مکه و بطحا ... زمزم و بو قبیس و خیف و منا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ... ناودان و مقام ابراهیم
مروه و مسعی صفا حجر عرفات ... طیبه و کوفه کربلا و فرات
هر یک امد بقدر او عارف ... بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست   زهرهٔ شاخ دوحهٔ زهراست
میوهٔ باغ احمد مختار   لالهٔ راغ حیدر کرار
چون کند جای در میان قریش   رود از فخر بر زبان قریش
که برین سرو در ستوده شیم   بنهایت رسید فضل و کرم
ذروهٔ عزت است منزل او   حامل دولت است محمل او
از چنین عز و دولت ظاهر   هم عرب هم عجم بود قاصر
جد او را بسند تمکین   خاتم الانبیا است نقش نگین
لایح از روی وی فروغ هدی   فایح از خوی وی شمیم وفا
طلعتش آفتاب روز افروز   روشنائی فزای و ظلمت سوز
جد او مصدر هدایت حق   از چنان مصدری شده مشتق
ز حیا نایدش پسندیده   که کشاید بروی کس دیده
خلق ازو نیز دیده خوابانند   کز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی سبقت تبسم او   خلق را طاقت تکلم او
در عرب در عجم بود مشهور   کو بدانش مغفل و مغرور
همه عالم گرفت پرتو خور   گر ضریری ندید از آن چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک   بوم هذان گر نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران   دست او ابر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم   گر بریزد نه نگردد کم
هست از آن معشر بلند آیین   که گذشتند ز اوج علیین
حب ایشان دلیل صدق و وفاق   بغض ایشان سبیل کفر و نفاق
قرب شان پایهٔ علو و جلال   بعد شان مایهٔ عتو و ضلال
گر شمارند اهل تقوی را   طالبان رضای مولی را
اندر آن قوم مقتدا باشند   واندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپرسند ز اسمان بالفرض
سایلی من خیار اهل الارض

بزبان کواکب وانجم
هیچ لفظی نیاید الا هم

هم غیوث الندی اذا وهبوا
هم لیوث الشری اذا نهبوا

ذکر شان سابق است در افواه
بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه را رواج افزاے
نام ایشان است بعد نام خدای

ختم هر نظم و نشر را الحق
باشد از زین نام شان رونق

چون هشام ان قصیده غرا
که فرزدق همین نمود انشا

کرد از اغاز تا باخر گوشش
خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزدق گرفت حالے دق
هجو بر مرغ خوشش نواعقق

ساخت در چشم شامیان خوارش
حبس فرمود بهران کارش

اگرش چشم راست بین بودے
راست کردار و راست دین بودے

دست بیداد و ظلم نکشادی
جاے ان حبس خلعتش دادی

زاسمان مه همی دهد پرتو
بر زمین سگ همین زند عوعو

زاسمان شمس مے درخشد فاش
بر زمین کور مے شود خفاش

قصه مدح بو فراس رشید
چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهران نیکو گفتار
کرد حالے روان ده و دو هزار

بو فراس ان درم نکرد قبول
گفت مقصود من خدا و رسول

بود از ان مدح بے نوال و عطا
زانکه عمر شریف را ز خطا

همه جا از براے هر هجے
کرده ام صرف در مدیح و هجی

تا فتم سوے این مدیح عنان
بهر کفارت چنان سخنان

قلته خالصا لوجه الله
لا لان استفیض ما اعطاه

قال زین العباد والعباد
ما نود یه عوض لا نرتاد

زانکه ما اهل بیت احسانیم
هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز ؛ قطره از ما بما نگردد باز

آفتابیم بر سپهر صفا ؛ نفتد عکس ما دگر سوی ما

چون فرزدق بان وفا دگر طمع ؛ گشت بینا قبول کرد درم

از برای خدای بود رسول ؛ هر چه آمد از وجه رد چه قبول

بود ازان هردو قصدش الحق حق ؛ میکنم من هم از فرزدق دق

رشحه زان سحاب لطف و نوال ؛ که رسیدش ازان خجسته مال

زان حریم اگر رسد خزفی ؛ بندم از دولت ابد طرفی

صادقی از مشایخ حرمین ؛ چون شنید آن نشید دراز شین

گفت نیل مراسم حق را ؛ بس بود این عمل فرزدق را

گر نجز انیش ز وفر حسنات ؛ بر نیاید نجات یافت نجات

مستعد شد رضای رحمن را ؛ مستحق شد ریاض رضوان را

زانکه نزدیک حاکم جایر ؛ کرد حق را برای حق ظاهر

و در صواعق آورده که فرزدق در ایام حبس هشام را هجو کرد چون واقف شد بانمنی کسی فرستاد تا او را بیرون کردند

اما حلم و زهد و عبادت و سخاوت او ابن حجر در صواعق آورده که امام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانیکه با وی خصومت و بے ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی و برا سب کرد او تغافل نموده او را بروی خود نیاورد از وی اعراض نمود آنشخص بنابر آزار وی گفت که ترا سب کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین و از سخنان وی است که گفت اگر مذلت و خواری یابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از انکه شتر سرخ مو بیابم در روضة الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که شخصی از اهل بیت نزد علی بن الحسین رض آمده با وی سفاهت بسیار کرد و او را بمعائب منسوب گردانید اما علی بن الحسین رض با او هیچ نوع سخن نگفت و بجواب وی قیام ننمود و بعد از مراجعت آنشخص باجمعی که در خدمت او بود گفت میخواهم که با من بیائید تا جواب آنمرد بگویم همه قبول کردند امام نعلین در پای کرده پیاده میرفت و میگفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یاران ازین سخن دانستند که هیچ امری

از انجناب ظاہر نخواہد گشت کہ موجب آزار موذی باشد چون بند وثاق او رسید آگرو کرد اے فلان شخص باخاطر پریشان بیرون آمد چہ تصور کرد کہ امام جہت انتقام آمدہ امام زین العابدین فرمود ای برادر درشان من انچہ گفتے اگر در نفس من موجود باشد از ان استغفار میکنم و دست وز دامن توبہ وانابت میزنم واگر موجود نیست خداے تعالے ترا بیامرزاد و از تو عفو کناد مرد موذی چون این سخن شنید در میان ہر دو چشم او بوسہ داد و زبان ثناے او کشاد و گفت بل قلت فیک بالیس فیک انا احق بہ در بارہ تو گفتم چیزیکہ در تو موجود نیست و من بدان سزاوار ترم آدمی گوید کہ این شخص یکی از اولاد حسن بن علی بود اما سخاوت انجناب کہ شمہ از ان در قصہ فرزدق گذشت کہ براے قصیدہ کہ در مدح انجناب گفتہ بود دوازدہ ہزار درم عطا فرمود وفی اعلام الاخیار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات وقرمانی در اخبار الدول اوردہ علی بن الحسین یتصدق سرًا ویقول صدقۃ السر یطفی غضب الرب وقال محمد بن اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ یعیشون لا یدرون من این معاشہم فلما مات علی بن الحسین رضی اللہ تعالی عنہ فقدوا ما کانوا یوتون لیلا اے مناز لہم فعلموا ان معاشہم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ عنہ یعنے علی بن الحسین رض صدقہ میداد مخفی ومیگفت صدقہ خفیہ فرو مے نشاند غضب پروردگار را و گفت محمد بن اسحاق کہ بودند مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ از کجا معاش ایشان بہم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ گم کردند انچہ میافتند شب در منازل خود پس دانستند کہ بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ ــ

اما عبادت انجناب بحدی بود کہ ہیچکس از ابناے روزگار از و مسابقت نتوانست نمود در صواعق اوردہ کہ ابن مدنی از جابر رضہ روایت کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار انحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین را پسرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در اید منادی ندا کند باید کہ سید عابدین برخیزد پسر حسین کہ نام او علی است برخیزد اے اخر الحدیث در منتخب السیر و روضۃ الصفا اوردہ کہ ذوالثفنات او را بجہتہ انگویند کہ از کثرت عبادت موضع سجود وے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواہد النبوۃ و منتخب السیر و روضۃ الاحباب اوردہ کہ سبب انکہ وے را بزین العابدین لقب کردند کہ یکشب در نماز تہجد بود و شیطان بصورت اژدہا متمثل شد تا وی را از عبادت مشغول سازد وی ہیچ التفات نکرد اژدہا انگشت پاے وی را بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالے

بروی منکشف گردانند که ان شیطان است بدو دشنام داد و طپانچه زد و گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد برخاست تا ورد خود را ساز دو تمام کند اوازے شنید و قایلی را ندید که میگفت انت زین
العابدین سه بار در شواهد النبوة اورده که درمیانه شب سایلی میگفت این الزاهدون فی الدنیا والراغبون
فی الاخرة از جانب بقیع هاتفی اواز داد که اواز ویرا نے شنیدند و ویرا نمیدیدند که وهو علی بن الحسین در صواعق
و شواهد وغیره آمده که هرگاه وضو ساختے گونه وے زرد شدے و لرزه براندام وے افتادی چون ویرا
ازان پرسیدندے فرمودے که میدانید که پیش که خواهیم ایستاد و در شواهد گفته وقتی در خانه نماز میگذارد
اتش افتاد و وے در سجده بود هرچند فریاد کردند که یا ابن رسول الله النار النار سر خود از سجده برنداشت
چون اتش بنشست ازوے پرسیدند که چه چیز ترا غافل گردانید ازین اتش گفت اتش اخرت و
فی اخبار الدول للقرمانی و سقط ابن له فی بیر ففزع اهل المدینة لذلک حتی اخرجوه و
کان قائما یصلی فی المحراب فما زال عن مکانه فقیل له فی ذلک فقال ما شعرت
انی کنت اناجی ربا عظیما یعنی قرمانی در اخبار الدول اورده که افتاد پسر وے در چاه پس جزع و فزع
نمودند اهل مدینه براے او تا که بر آوردند او را و بود که ایستاده نماز میگذارد در محراب پس نجنبید از مکان خود
پس گفته شد برای او دران امر گفت مرا خبر نشد چرا که بودم من که مناجات میکردم رب عظیم را و فی
دول القرمانی و روضة الصفا کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة یعنی در هر شبانه روزی هزار رکعت
نماز گذاردی در خلاصه للحافظ صفی الدین در روضة الصفا از سفیان بن عیینه منقول است حج علی
بن الحسین فلما احرم اصفر و انتفض و ارتعد و لم یستطع ان یلبی فقیل ما لک لا تلبی فقال اخشی ان اقول
لبیک فیقول لا لبیک فقیل له لابد من هذا فلما لبی غشی علیه و سقط من راحلته فلم یزل یعتریه ذلک حتی قضی
حجه یعنی که گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون هنگام احرام خواست که تلبیه کند رنگ او زرد
گشت لرزه بر اعضاے او افتاد و لبیک گفتن دست نداد پرسیدند که چرا لبیک نمیگوئی فرمود از خوف
انکه لبیک گویم و جواب لا لبیک آید این سخن گفته بگریه درافتاد گفتند از تلبیه گفتن چاره نیست چون یکبار
زبان به لبیک بگشاد بیخود گشته بیفتاد تا قضاے جمیع ارکان حج و طواف این حال از وے کم نشد و فی
تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البر بامه حتی قیل له انک من ابر الناس بامک و لسنا نراک
تاکل معها فی صحفة فقال اخاف ان تسبق یدی الے ما سبقت الیه عینها فاکون قد عققتها یعنی بود

زین العابدین اکثر نیکی کنندہ با مادر خود حتی کہ گفتند او را کہ تو از نیکوکار ترین مرد ملبی با مادر خود و ندیدیم
ما کہ دیدیم ترا کہ بخوری با مادر خود در یک خوان گفت میترسم بانکہ پیشی کند دست من بچیزی کہ پیشتر
گرفتہ است چشم او پس شوم من کناہگار اوردم اورا فی طبقات الشعرانی وکان رضی اللہ عنہ یقول
اذا نصح العبد للہ تعالی فی سرہ اطلعہ اللہ تعالی علی مساوی عملہ فتشاغل بذنوبہ عن معائب الناس
وکان یقول کانت المصاحف لا تباع انما یاتی الرجل بورقۃ عند المنبر فیقوم الرجل المحتسب فیکتب لہ من
اول البقرۃ ثم یجی غیرہ حتی یتم المصحف وکان اذا مشی لا تجاوز یدہ فخذہ ولا یخطر بیدہ وکان اذا بلغہ عن احد
انہ ینتقصہ یقع یذہب الیہ فی منزلہ ویتلطف بہ ویقول یا ہذا ان کان ما قلتہ فی حقا فیغفر اللہ لی وان کان
باطلا فیغفر اللہ لک والسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی راسہ فی المسجد فما ترک
شیئا الا ویقولہ فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ رحمہ فلما انصرف یقوم الرجل وراءہ ویلزمہ من خلفہ ویبکی فیقول
لا عدت تسمع منی شیئا تکرہہ وکان ینشد ما شئے احب اللئیم اذا شتم الکریم من الجواب وکان رح یقول
فقد الاحبۃ غربۃ وکان یقول عبادۃ الاحرار لا یکون الا شکرا للہ لا خوفا ولا رغبۃ وکان یقول
کیف یکون صاحبکم من اذا فتحتم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم ینشرح لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول لاصحابہ
احبونا حب الاسلام للہ عز وجل فانہ ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یعینہ
علی طہورہ احد وکان یستقی الماء لطہورہ ویخمرہ قبل ان ینام وکان لا یترک قیام اللیل لا سفرا ولا حضرا و
کان یقول ان اللہ یحب المومن المذنب التائب وکان یثنی علی ابی بکر وعمر وعثمان ویترحم علیہم وکان
یصلی فی کل یوم ولیلۃ الف رکعۃ وکانت الریح تمیلہ فیخر مغشیا علیہ ولما حج قال لبیک فوقع مغشیا
علیہ وشتم واستطال علیہ رجل فتطاول فتغافل عنہ فقال لہ الرجل ایاک اعنی فقال لہ علی زین العابدین
وعنک اغضی وخرج یوما من المسجد فلقیہ رجل فسبہ وبالغ فی سبہ فبادرت الیہ العبید والموالی
فکفہم عنہ وقال مہلا علی الرجل ثم اقبل علیہ فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ نعینک علیہا فاستحی
الرجل فالقی الیہ خمیصۃ التی علیہ وامر لہ بعطاء فوق الف درہم فقال الرجل اشہد انک من اولاد الرسول علیہ
الصلوۃ والسلام اما علم آن جناب سرامد علماء زمان خود بود وحق سبحانہ وتعالی اورا علم
کسبی ولدنی ہر دو عطا فرمودہ ود ے از اکابر تابعین است ورد در وفقۃ الاحباب اوردہ کہ وقتیکہ
امام حسین ابن علی رض در کربلا تنہا ماندہ بود و دران وقت بغیر زین العابدین کسی نبود چون بعد آنہا دید خواست

که بصاف رو؛ از غایت بیماری و رنجوری که متواتر میکشید و از ضعف به نهایت و ناتوانی بغایت
بدن مبارکش میلرزید با چنین حالے روے بمصاف نهاد پدرش او را مانع آمد و گفت ای جان
پدر باز گرد دیگر بر حرب شتابے مکن که از جد و پدر خود شنیده ام که نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی ائمه اهلبیت
خواهی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواهد شد اکنون من ترا وصی خود کرده ام و بر اهلبیت میگذارم
و عورات را و اماناتے که از جد و پدر بمن رسیده است بتو می سپارم و آن محافظت قرآن که کلام الهی و مجمع
حقایق نامتناهی است و دیگر احادیث رسول صلی الله علیه وسلم است و علم اولین و آخرین و مصحف فاطمه
و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و علم قیافه و زبور و باقی علوم که غیر ائمه اهلبیت کسے را بران اطلاع
نیست بدو سپرد و بتقوی و طلب رضاے مولے وصیت کرد و فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سعد کان
زین العابدین ثقة ماموناً کثیر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم عالماً لم یکن من اهل البیت
مثله روی الحدیث عن ابیه و عمه و جابر و ابن عباس والمسور بن مخرمة و ابی هریره و صفیه و عایشه
و ام سلمه امهات المومنین رضی یعنے روایت است از محمد بن سعد که بود زین العابدین ثقه و
و مامون و بسیار حدیث کننده از نبی علیه السلام و عالم بود یعنے در زمان او از اهلبیت مانند
او نه و روایت حدیث کرده زید و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمه و ابی هریره و صفیه
و عایشه و ام سلمه امهات المومنین و در منتخب السیر آورده که از اعیان سادات اهل
بیت و علماے تابعین است و ابن المسیب و غیره از وے روایت کرده اند و آیات
و علامات شرف و بزرگوارے او از حیز تعداد بیرون است و فی تهذیب النواوی علی
بن الحسین رضی الله تعالے عنهما مذکور فی المختصر فی باب امامة المرأة هو ابو الحسن و قیل ابو الحسین و قیل
ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی الله
عنه سمع اباه و ابن عباس والمسور و ابا رافع و عائشة و ام سلمة و صفیة ازواج النبی صلی الله علیه وسلم
و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنه ابو سلمه بن عبد الرحمن و یحیی الانصاری
والزهری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن جبیر و ابنه ابو جعفر محمد بن علی و غیرهم و اجمعوا علی جلالته فی کل
شیء قال یحیی الانصاری هو افضل هاشمی رایته بالمدینة و قال الزهری لم ادرک بالمدینة افضل منه و قال
حماد بن زید کان افضل هاشمی ادرکته و قال ابو بکر بن ابی شیبة اصح الاسانید کلها الزهری عن علی

زین العابدین گشته نیکی کننده با مادر خود حتی که گفتند او را که تو از نیکوکارترین مردمانی با مادر خود و نمی بینیم
ما که دیدیم ترا که بخوری با مادر خود در یک خوان گفت میترسم بانیکه پیشی گیرد دست من بچیزیکه پیشی
گرفته است بچشم او پس شوم من کنانانیکردم او را و فی طبقات الشعرانی وکان رضی الله عنه یقول
اذا نصح العبد لله تعالی فی سره اطلعه الله تعالی علی مساوی عمله فتشاغل بذنوبه عن معائب الناس
وکان یقول کانت المصاحف لا تباع انما یاتی الرجل بورقة عند المنبر فیقوم الرجل المحتسب فیکتب له من
اول البقرة ثم یجی غیره حتی یتم المصحف وکان اذا مشی لا تجاوز یده فخذه ولا یخطر بیده وکان اذا بلغه عن احد
انه یتنقصه یذهب الیه فی منزله ویتلطف به ویقول یا هذا ان کان ما قلته فیّ حقا فیغفر الله لی وان کان
باطلا فیغفر الله لک والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته وکان الرجل یقف علی راسه فی المسجد فما یترک
شیئا الا ویقوله فیه وهو ساکت لا یرد علیه رح فلما انصرف یقوم الرجل وراءه ویلزمه من خلفه ویبکی فیقول
لا بدرت تسمع منی شیئا تکرهه وکان ینشد ما شیء احب اللئیم اذا شتم الکریم من الجواب وکان رح یقول
فقد الاحبة غربة وکان یقول عبادة الاحرار لا یکون الا شکرا لله لا خوفا ولا رغبة وکان یقول
کیف یکون صاحبکم من اذا فتحتم کیسه فاخذتم منه حاجتکم فلم ینشرح لذلک وکان رضی الله عنه یقول لاصحابه
احبونا حب الاسلام لله عز وجل فانه ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا وکان رضی الله عنه یحب ان لا یعینه
علی طهوره احد وکان یستقی الماء لطهوره ویخمره قبل ان ینام وکان لا یترک قیام اللیل لا سفرا ولا حضرا و
کان یقول ان الله یحب المومن المذنب التائب وکان رضی علی ابی بکر وعمر وعثمان ویترحم علیهم وکان
یصلی فی کل یوم ولیلة الف رکعة وکانت الریح تمیل فخر مغشیا علیه ولما حج قال لبیک فوقع مغشیا
علیه ثم واستطال علیه رجل فتطاول فتغافل عنه فقال له الرجل ایاک اعنی فقال له علی زین العابدین
وعنک اغضی وخرج یوما من المسجد فلقیه رجل فسبه وبالغ فی سبه فبادرت الیه العبید والموالی
فکفهم عنه وقال مهلا علی الرجل ثم اقبل علیه فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجة نعینک علیها فاستحی
الرجل فالقی الیه خمیصة التی علیه وامر له باعطاء الف درهم فقال الرجل اشهد انک من اولاد الرسول علیه
الصلوة والسلام اما علم آن جناب سرآمد علمای زمان خود بود وحق سبحانه وتعالی او را علم
کسبی ولدنی بهره وعطا فرموده و وی از کبار تابعین است ودر روضة الاحباب آورده که وقتیکه
امام حسین ابن علی رض در کربلا تنها ماند با او دران وقت بغیر زین العابدین کسی نبود چون بهمه آنها دید خواست

بمصاف روی از غایت بیماری ورنجوری کہ متواتر میکشید واز ضعف بے نہایت وناتوانی بغایت
بدن مبارکش میلرزید باچنین حالے روے بمصاف نہاد پدرش او را مانع آمد وگفت لعل اللہ ای جان
پدر بازگرد دیگر بے شتابی مکن کہ از جد وپدر خود شنیدہ ام کہ نسل من از تو باقی ماند ونوید باقی ائمہ اہلبیت
خواہی شد ونسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وصی خود کردہ ام وبر اہلبیت میگذارم
ودعوات راو امانتے کہ از جد وپدر بمن رسیدہ است بتومی سپارم وان محافظت قرآن کہ کلام الہی ومجمع
حقایق نامتناہی است ودیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است وعلم اولین وآخرین ومصحف فاطمہ
وجفر ابیض وجامع وجفر احمر وعلم قیافہ ومذبور وباقی علوم کہ غیر از ائمہ اہلبیت کسے را بران اطلاعے
نیست بدو سپرد وبتقویٰ وطلب رضاے مولے وصیت کرد وفی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سعد کان
زین العابدین ثقۃ مامونا کثیر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالما لم یکن من اہل البیت
مثلہ روے الحدیث عن ابیہ وعمہ وجابر وابن عباس والمسور بن مخرمۃ وابے ہریرہ وصفیہ وعایشہ
وام سلمہ امہات المومنین یعنے روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین ثقہ و
ومامون وبسیار حدیث کنندہ از نبی علیہ السلام وعالم بود یعنے در زمان او از اہلبیت مانند
او روایت حدیث کردہ اند وعم خود وجابر وابن عباس ومسور بن مخرمہ وابے ہریرہ وصفیہ
وعایشہ وام سلمہ امہات المومنین ودر منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل
بیت وعلماے تابعین است وابن المسیب وغیرہ از وے روایت کردہ اند آیات
وعلامات شرف وبزرگوارے او از حیز تعداد بیرون است وفی تہذیب النواوی علی
بن الحسین رضی اللہ تعالے عنہما مذکور فی المختصر فی باب امامۃ المراۃ ہو ابو الحسین وقیل ابو الحسن وقیل
ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الہاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی اللہ
عنہ سمع اباہ وابن عباس والمسور وابا رافع وعایشۃ وام سلمۃ وصفیۃ ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم
ومروان بن الحکم وسعید بن المسیب واخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن ویحیے الانصاری
والزہری وابو الزناد وزید بن اسلم وحکیم بن جبیر وابنہ ابو جعفر محمد بن علی وغیرہم اجمعوا علی جلالتہ فی کل
شئ قال یحیی الانصاری ہو افضل ہاشمی رایتہ بالمدینۃ وقال الزہری لم ادرک بالمدینۃ افضل منہ وقال
حماد بن زید کان افضل ہاشمی ادرکتہ وقال ابو بکر بن ابی شیبۃ اصح الاسانید کلہا الزہری عن علی

بن الحسین عن ابیہ عن علی وفی ہذہ المسئلہ خلاف وقال احمد بن صالح ولد الزہری وعلی بن الحسین سنے
سنۃ واحدۃ سنۃ خمسین وقال یعقوب بن سفیان ولد سنۃ ثلاث وثلاثین ورونیا عن محمد بن
سعد قال کان ثقۃ مامونا کثیرالحدیث عالیا رفیعا ورونیا عن شیبہ بن نعامہ قال لما توفی علی
بن الحسین وجدوہ یقوت مائۃ اہل بیت بالمدینۃ بالسر توفی بالمدینۃ سنۃ اربع وتسعین وفی تقریب
التعقدیۃ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین ثقۃ ثبت عابد فقیہ فاضل
مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری ما رایت قرشیا افضل منہ یعنی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
زین العابدین بود ثقہ ثبت، عابد فقیہ فاضل مشہور وروایت است از زہری ندیدم من قرشے
افضل از دو واخرج الشیخ ملا علی قارے فے شرح الشفا للقاضی عیاض فے حدیث الشمایل علے بن الحسین
ہذا زین العابدین روے عن ابیہ وعائشہ رضی اللہ تعالےٰ عنہما وابے ہریرۃ وجمع وعنہ بنوہ محمد و
زید وعمر والزہرے وابو الزناد وخلق قال الزہری ما رایت قرشیا افضل منہ اخرج لہ الائمۃ الستہ
قال المسعودے کل عقب الحسین ہو من علی بن الحسین واوردہ است شیخ ملا علی قاری در شرح
شفاے قاضی عیاض در حدیث شمایل علی بن الحسین ہمین است زین العابدین روایت کرد از پدر خود
وعائشہ رضی وابے ہریرہ ودیگران واز وے پسران او محمد وزید وعمر وزہرے وابو الزناد وخلقے گفت
زہرے ندیدم من قرشے بہتر ازو. روایت کردہ اند ازوی صاحبان صحاح ششگانہ گفتہ است
مسعودی جمیع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است وفے خلاصۃ التہذیب للحافظ صفی الدین
علے بن الحسین ابن علے ابن ابے طالب الہاشمے ابو الحسین زین العابدین المدنے
عن جدہ مرسلا وعن ابیہ وعائشہ وصفیہ بنت حی وابی ہریرہ وابن عباس وطایفۃ وعنہ بنوہ محمد
وعمر وعبد اللہ وزید والزہری والحکم بن عتیبۃ قال الزہری ما رایت قرشیا افضل منہ وما رایت
افقہ منہ وقال ابن المسیب ما رایت اورع منہ وقال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم للہ تعالیٰ
در شواہد النبوۃ آوردہ کہ وقتیکہ زہرے علی بن الحسین را دید میگرد میگریست ومیگفت وے زین العابدین است در
صواعق آوردہ کہ وقتیکہ از زہرے گناہے سرزد از ہول ان ترک اہل وعیال گفتہ آوارہ شد علے
بن الحسین رضی اللہ عنہ او را گفت ناامید بشدن تو از رحمۃ واسعہ الٰہی گناہے ازان بزرگتر است
زہرے گفت اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ وبجانب خود بازگشت پس وے رضی اللہ عنہ روایت کردہ است

از پدر و عم خود و جابر و اہل عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ امہات المومنین
و جماعتے و از وے پسرانش محمد و زید و عمر و ابن المسیب و زہری و ابو الزناد و خلائق دیگر و امام مالک در موطا
اخراج حدیث از وی کردہ است و شاہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا در تفسیر قولہ تعالیٰ فما اوتیتم من
شئے الی قولہ تعالیٰ ولمن صبر و غفر گفتہ اشارہ است بجمعے از علمائے اخیار کہ رئیس ایشان امام علی
بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن آبائہ الکرام

و در صواعق آوردہ کہ طبرانی از امام
زین العابدین روایت کردہ کہ چون بعد از واقعہ پدرش حسین رضہ و یرا اسیر کردہ بجانب شام بردند شخصے
از اجلاف شام در شہر با وے ملاقات کردہ گفت الحمد للہ کہ خدائے تعالیٰ شمارا مقتول و مستاصل
گردانید و قطع فتنہ شد امام زین العابدین مر آن شخص را گفت آیا نخواندہ قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ
فی القربیٰ آن شخص گفت قربیٰ درین آیۃ شمائید گفت بلے مراد ازین قربیٰ مائیم و در روضۃ الاحباب
آوردہ کہ چون اہلبیت در شہر دمشق آمدند گذر ایشان بمسجد جامع افتاد و بر در مسجد پیرے بود با محاسن
سفید چون چشمش بر امام زین العابدین افتاد و آن عورات را در ہودج بدید گفت شکر مر خدای را کہ اکابر
شما را ہلاک گردانید و مردمان را از فتنہ شما آسایش داد و یزید را بر شما مستولی ساخت امام زین العابدین
روے بوے کرد و گفت ای پیر قرآن خواندہ گفت آرے گفت این آیت را از قرآن دیدہ کہ قل لا
اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود نحن ذوی القربیٰ
یعنی مائیم آن خویشاوندان رسول کہ دوستے ما بر مسلمانان لازم است شاہزادہ بار دیگر گفت ای
شیخ این آیت را نیز خواندہ کہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا پیر گفت آری
خواندہ ام شاہزادہ گفت مائیم آن اہل بیت کہ بآیت طہارت اختصاص یافتہ ایم پیر چون این
سخن بشنید زمانے از شرمندگی سر در پیش افگند و گریہ بر او غلبہ کرد و گفت اے فرزند رسول خدا
معذورم دار کہ ندانستہ بودم کہ شما چہ کسانید از گفتہ خود پشیمان شدم و از آن گفتار بیہودہ توبہ
کردم پس روے بقبلہ آوردہ گفت الہی از دشمنی اینقوم توبہ کردم و بیزار شدم از دشمنان ایشان
و تولا دارم بدوستان ایشان پس برخاست و خود را در پاے شتر امام زین العابدین انداخت

و در حال بنعلیه و میگفت خدایا اگر تو ‌بمن قبول کرده و از من خوشنود گشته جانم بگیر و از جانم بر وارد عاے
پیر بتقضاے ملک تقدیر موافق افتاد و نعرهٔ زد و در دم جان بداد خروش از اہلبیت بر آمد و امام
زین العابدین بر حال وے بگریست و فے دول الاسلام للذہبے مات الامام زین العابدین علے
بن الحسین بن علے بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سنة اربع وتسعین و اما عنایت ایزدی
وے بسیار بود چنانچہ چند بار وی را از شر ظلمہ نگاه داشت فے اعلام الاخبار للکفوے کان زین العابدین
مع ابیه بکربلا فاستبقی لصغر سنه لانہم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل الله فاعل ذلک
واجزاه ولعنه واقدم عبید الله بن زیاد بقتله ثم صرفه الله عنه واشار بعض الفجرة علی یزید بن معاویة
بقتله ایضاً فحماه الله منه ثم ان یزید بن معاویه صار یکرمه ویعظمه ویجلسه معه ولا یاکل الا وهو عنده ثم بعثه
الی المدینة وکان معظماً محترماً و تفصیل این اجمال آنکه او لا در کربلا محفوظ ماند در روضة الاحباب آورده
که بعد از شہادت حسین رض شمر ذی الجوشن علیه اللعنة دست بغارت اصحاب امام حسین برکشود و خواست
که امام زین العابدین را بقتل رساند ان بے دین نعره میزد که اقتلوه علے فراشه یعنی بکشید
این پسر را بر ہمین فراش که تکیه دارد و حمید بن مسلم نگذاشت و گفت دست ازین کودک بیمار باز دار
که او خود نزدیک موت است امام زین العابدین او را دعاے خیر گفت که خیر یت با حمید خیراً و
بعضے گویند که عمر بن سعد مانع شد و گفت که منادی کنند تا بخیمه زنان ہیچ احدے از سپاه مخالف
در نیاید و متعرض این صبی نشود دوست از غارت باز دارند و آنچه برده باشند باز دهند این سخن
کسے نشنید و غارت برده باز ندادا ما دست از غارت باز کشیدند دوم چون بمجلس ابن
زیاد رسیدند و آن شقی متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این کیست گفتند علی بن الحسین
است گفت که شنیده ام که خداے تعالے بکشت علے بن الحسین را گفتند آن علے اکبر بود که بقتل
رسیده امام زین العابدین فرمود آن له مطالبا یوم القیامة اے آن برادر بزرگ من بود که کشته
شد بجز از کس او را خواهر بود که مطالبه خواهد کرد خون وی را ابن زیاد در غضب شده گفت که این
را ببرد و گردن زنید و سرش نزدیک من آرید موکلان قصد او کردند زینب بر خاست
و بر وی چسپید و گفت اے پسر زیاد هنوز سیر نگشته از کشتن اہلبیت رسول صلی الله علیه وسلم و بس
نبود آن خون هاے ناحق که ریختے که این کودک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواهی کشت مرا بر چنین خون

ناحق اقدام خواهی نمود نخست مرا بقتل رسان، امام زین العابدین گفت ای عمه تو زمانی خاموش باش
تا جواب او من بدهم پس روی با ابن زیاد کرده گفت تو ما را از کشتن میترسانی و بقتل تهدید میکنی و
نمیدانی که ما زیستن و مردن را از تقدیر حق قدیر میدانیم و برنج و راحت سر بر ارادت او می‌شناسیم
قتل و قتال از عادات ما است و دریافتن شهادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون این
سخن از زین العابدین بشنید زمانی در تفکر شده ملازمان خود را گفت که مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
و ایشان را از فلان سر فرود آرید کذا فی الروضه در روضة الصفا آورده که ابن زیاد از زین العابدین پرسید که تو کیستی
جواب داد که علی بن الحسین ابن زیاد گفت چه نیست که خدای تعالی ترا نکشت، امام زین العابدین جواب نداد
ابن زیاد گفت چرا هیچ سخن نمیکنی امام زین العابدین فرمود برادری داشتم از خود بزرگتر که بر دست شما
بقتل رسیده و من فردای قیامت خون او را از شما طلب خواهم کرد عبید الله گفت او را حضرت باری تعالی
کشته نه ما امام زین العابدین فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
عبید الله بن زیاد گفت انت والله منهم آنگاه گفت احتیاط کنید که این پسر بسن بلوغ رسیده است یا نی
از حاضران مجلس مروان بن معاذ الاحمری شرط تفحص بجای آورده معروض داشت که بالغ شده است
ابن زیاد گفت او را بقتل رسان بعد از آن بطوریکه مذکور شد از سر خون او درگذشت سیوم در روضة
الاحباب آورده چون اهلبیت در محفل یزید رسیدند وی متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این
کیست گفتند که همین را علی بن الحسین گویند گفت شنیده‌ام که علی بن الحسین کشته شده گفتند او برادر است
پسر بودند علی اکبر و علی اصغر این هر دو شهید شدند و این علی اوسط بیمار بود او را گرفته آورده‌ایم یزید گفت
ای پسرک تو میدانی که پدر تو میخواست که بر منابر ما خطبه بنام او خوانند و مسند خلافت مقام
او باشد شکر مر خدای را که بمقصود نرسید امام زین العابدین گفت ای یزید این منبرها پدران ما نهاده‌اند
با پدران تو خلافت از پدران ما زیباتر بود که نبی و ولی خدا بودند و در راه خدا جهاد و اجتهاد میکردند یا از
پدران تو که بدرگاه الهی شرک می‌آوردند اما خاطر جمع دار که مهم ما و تو در قیامت پرسیده خواهد شد
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یزید از این سخن در غضب شده سرهنگی را گفت که این
کودک را بیرون برده سرش بردار و سرهنگی دست امام زین العابدین را گرفته خواست که برخیزاند و
بیرون برد ام کلثوم فریاد برآورد و گفت ای پسر زاده هند دست از این کودک بدار که دلتنگی کس

نماند است که دختران اہل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوحه برباشد الا ابن کودک پس عمر یاد بر داشت

انا دیک یا جداه خیر مرسل | حسینک مقتول ونسلک ضائع

چون یزید علیه اللعنة این نوحه بشنید لرزه برا عضاے او افتاد بغر مود تا دست ازو باز داشتند و نزدیک خودش بخواندند و بپهلوے پسر خود نشاندند وفی الکامل لابن اثیر که چون ابن زیاد اہلبیت را بدمشق فرستاد نمی بر دستهای وگردن امام زین العابدین نہاد وانجناب در اثنائے راه چیزی نگفت چون بمحفل یزید رسید گفت که اگر رسول خدا مرا مغلول دیدے هر اینه میکشاد این را از من گفت یزید که راست گفتے بس امر نمود که بند ہاے او بکشایند بعد ازان زین العابدین گفت که اگر رسول خدا مرا بدور دیدی هر اینه دوست میداشت که مرا نزدیک کرد سے پس یزید اورا نزدیک خود طلبید چہارم در واقعہ حرہ در روضۃ الصفا آورده که چون مسلم بن عقبه از قتل ونهب اہل مدینه فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد آنحضرت حاضر گشته مسلم او را تعظیم وتجبیل نمود وباوے در یکفراش نشست گفت امیر ترا سلام میرساند ومیگوید که نیکو کردے که از اہل فتنه اجتناب واحتراز نمودے ویقین بدان که جزاے عمل تونزد من ضائع نخواهد شد امام زین العابدین فرمود که اے کنت لافعل بالمدینة کارها وچون انجناب عزم رفتن کرد مسلم رکاب استراو را گرفته تا سوار شد وفی مروج الذهب للمسعودے بایع الناس انهم عبید لیزید ومن ابی ذلک امره مسرف علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب السجاد وعلی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب ونظر الناس الی علی بن الحسین السجاد وقد لاذ بالقبر وهو یدعو فاتی به الی مسرف وهو مغتاظ علیه فتبرأ منه ومن آبائه فلما راٰه وقد اشرف علیه ارتعد وقام له واقعده الی جنبه وقال له سلنی حوائجک فلم یسأل فی احد الا ممن قدم الی السیف فشفعه فیه ثم انصرف عنه فقیل لعلی رایناک تحرک شفتیک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب السموات السبع وما اظللن والارضین السبع وما اقللن رب العرش العظیم رب محمد واله الطاهرین اعوذ بک من شره وادرأ بک فی نحره اسألک ان تؤتینی خیره وتکفینی شره وقیل لمسرف رایناک تسب هذا الغلام وسلفه فلما اتی به الیک رفعت منزلته فقال ماکان ذلک لرأی منی لقد ملئ قلبی منه رعباً یعنی بیعت نمودند مردمان برآنکه ایشان غلامان یزیدند وکسیکه انکار کرد ازان حکم کرد مسرف بر شمشیر سوای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب وعلی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ودیدند

مروان بسوی علی بن الحسین بجا و بتحقیق که پناه گرفته بود نزد قبرے و دعا میکرد پس اورده شد او را بسوے مسرف و او غلظت میکرد بروے و تبرا میکرد از وے و از پدرانش پس چونکه دید او را رعشه گرفت او را و برخاست براے او و نشاند او را بپهلوے خود و گفت او را سوال کن حاجت خود را پس نه سوال کرد در حق کسے مگر از کسانیکه پیش کرده شده بودند بسوے شمشیر تا شفاعت کرد او را در حق او پس بازگشت از وے پس گفته شد علی را دیدیم که میجنبید لبان تو آیا چه میگفتے گفت گفتم اللهم رب السموات الی اخر الدعاء المذکور و گفته شد مسلم را دیدیم ترا که دشنام میدادی این پسر را و پدرانش را پس چون امر بسوی تو بلند ساخته منزلت او را پس گفت نبود آن از رائے من بتحقیق که پر شده بود دل من از رعب او و تمم در الصواعق ... و صواعق از ابن احمد از زهرے اورده که زهرے گفته است که علی بن حسین رضی الله عنه را دیدم که عبدالملک بن مروان فرموده بود که بند هاے گران بر پاے وے نهاده بودند و غل بر دست و گردن وے نگاهبانان بروے گماشته از ایشان اجازت خواستیم که بروے سلام کنم و وداع کنم بروے درآمدم و وے در خیمه بود چون وی را بدان حال دیدم بگریستم و گفتم چه بودے که بجاے تو من بودمی تو بسلامت بودی فرمود که اے زهرے تو پنداری که ازین که بر دست پای برگردن منست من در رنجم بدانکه اگر من بخواهم این دور شود و مے باید که اگر تو و امثال تو اند و هے برسد عذاب خدای تعالیٰ را یاد کنی تا آن بر تو آسان شود بعد از آن دست خود را از غل بیرون کرد و پاے خود را از بند و گفت ای زهری دو منزل بیش با ایشان همچنان نخواهم رفت چون چهار روز ازین برآمد گماشتگان که بروی بودند بمدینه بازگشتند و ویرا در مدینه مے طلبیدند نیافتند بعضے از ایشان گفتند که در منزلے فرود آمده بودیم و ما همه گرد بر گرد وے بیدار بودیم و ویرا نگاه میداشتیم چون بامداد کردیم در میان محل وے غیر از قید وی هیچ نیافتیم زهرے رحمه الله گفته است که بعد از انکه پیش عبدالملک بن مروان رفتم مرا از حال علی بن الحسین پرسید گفتم آنچه دانستم گفت همانوقت که گماشتگان من او را گم کرده بودند بر من درآمد و گفت میان من و تو چه افتاده است و ویرا گفتم پیش من اقامت نمای گفت نمیخواهم پس بیرون رفت و والله که من از خوف و هیبت وے پر بوده بودم

من اخباره رضی الله تعالیٰ عنه

از انجمله آنست چنانکه در روضة الاحباب اورده که چون نیزه از سر خون امام زین العابدین بطور یکه

نوازش یافت درگذشت به پسران پسر خود نشان با و گفت که یا علی وسط میتوانی که با این مرد دست تو نزدیک است کشتی گیرسه امام زین العابدین گفت کشتی گرفتن سهل کار است هر یکی را خنجری بدهند تا در نظر تو محاربه کنیم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا بکن یزید از این سخن فرو ماند و بدانست این سخن با مر الحسین که برادر خورد امام زین العابدین بود واقع گشت درین محل نقاره شام فرو کوفتند پسر یزید گفت ای پسر حسین این نوبت پدر منست که می نوازند نوبت پدر تو کجا است امام زین العابدین فرمود زمانی تامل کن تا جواب تو باز دهم ناگاه آواز نقاره فرو نشست موذن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت ای پسر یزید بدان و آگاه باش که نوبت جد و پدر من است که پنج وقت همین نواخته می نوازند و تو نوبت پنجروزه فنا غروری از سر دور کن و غره مشو که درین سرای فانی هر کسی پنجروزه نوبت او اما نوبت ما تا قیام قیامت باقیست و در دار الضرب ما است سکه سعادت بنام ما خواهند زد و بر منابر عزت و کرامت خطبه فضیلت بنام ما خواهند خواند

تا دور روزگار بود دور دور ما است	تا نام کاینات بود نام نام ما است

پسر یزید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاهزاده زین زمان متعجب ماندند و در روضة الاحباب آورده که میان امام زین العابدین علیه السلام و یزید پلید بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القصه سخن بجای رسید که علی بن الحسین گفت که ای یزید در خانه ما جبرئیل فرود آمده یا در خانه شما و آیت تطهیر کم تطهیرا در حق ما نازل شده یا در حق شما و نوازشنا مه ذوی القربی درباره ما است یا درباره شما همچنین میگفت تا رعشه بر یزید افتاد و سستی بر اعضای او طاری گشت گفت یا ابن الحسین ازین سخنان درگذر و از من حاجتی بخواه تا روا کنم امام زین العابدین گفت قاتل پدر مرا بمن ده تا انتقام پدر از و بکشم یزید سرداران کوفه را طلب نموده دران امر گفتگوها کرد که تفصیل آن در روضة الاحباب است عاقبت خود منفعل شده روی بزین العابدین کرده گفت حاجتی دیگر بخواه گفت حاجتی دیگر آنست که سر پدرم را با سرهای برادران و خویشان بمن ده تا ببرم و با تن های ایشان ملحق سازم گفت این حاجت روا است حاجتی دیگر بخواه امام زین العابدین گفت مرا با اهل من اجازت فرمای تا بمدینه رویم و بر سر روضه جد بزرگوار خود باشیم و خود را بعبادت و طاعت حق سبحانه تعالی مشغول سازیم یزید گفت این مرادهم

حاصل است از ناسزا گفتن خشم آمده وی دیگر چیست گفت فردا روز آدینه است مرا اجازت فرمای تا بر منبر جد بزرگوار خطبه مشتمل بر حمد و ثنای باری تعالی جل و علا و مدح و نعت رسول صلی الله علیه وسلم باسعار رسانم یزید گفت این آرزوی تو نیز برآرم و امر خطابت فردا تو بگذارم چون روز دیگر شد یزید از وعده خطابت امام زین العابدین پشیمان گشت و خطیب فصیح شافی را امر کرد که خطبه بخواند و منادی کردند که مردمان در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان بنماز حاضر شدند خطیب بر منبر رفت زبان بستایش آل ابوسفیان بگشود و در مذمت آل ابوطالب علیهم السلام بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیت و اولویت یزید را عیان کرد امام زین العابدین بیطاقت شد و خود را آنگاه نتوانست داشت آواز داد که بئس الخطیب انت لقوم یعنی ای مرد شناسای تو بد خطیب هستی مر این قوم را که رضای مخلوق را اختیار کردی بر غضب خالق و دین بدنیای دون از دست دادی۔

پیروی نفس و هوا میکنی	راه حق از بیست خطا میکنی
درحق اخیار نگوئی سخن	مدحت اشرار ادا میکنی
آل عبا از همه فاضل ترند	ذم چنین قوم چرا میکنی

پس امام زین العابدین روی بیزید کرده گفت وعده کرده بودی وی روز مرا بفرمودی و لیکن و دام عهدی که یزید خود بسته از ذمه خود ادا کن اجازت ده تا بر منبر آیم و چنان خطبه که رضای خدا و رسول بران بازبسته باشد بخوانم و کلماتی که مستمعان مست معانی آن گشته مثاب و ماجور شوند اداکنم اول یزید گفت که بر منبر رفتن حاجت نیست هم اینجا بر پا ایستاده سخنی که خواهی بگوی بعد از آن حسب استدعای اهل دمشق و اشراف شام اجازت داد امام زین العابدین بالای منبر برآمد و خطبه مشتمل بر حمد الٰهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ادا فرمود بروجهی که سهام اوهام فصحای شیرین زبان بهدف تعریف آن نرسد و بصار بصائر بلغای زیبا بیان باسرار توصیف آن راه نیابد بدائع الفاظ دلکش پیش چون ودایع مسائل اهل دین بر غوامض بلاغت محتوی و حقائق معانی جان فزایش مانند دقایق دلائل ارباب یقین بر لطایف براعت و فصاحت مشتمل و منطوی۔

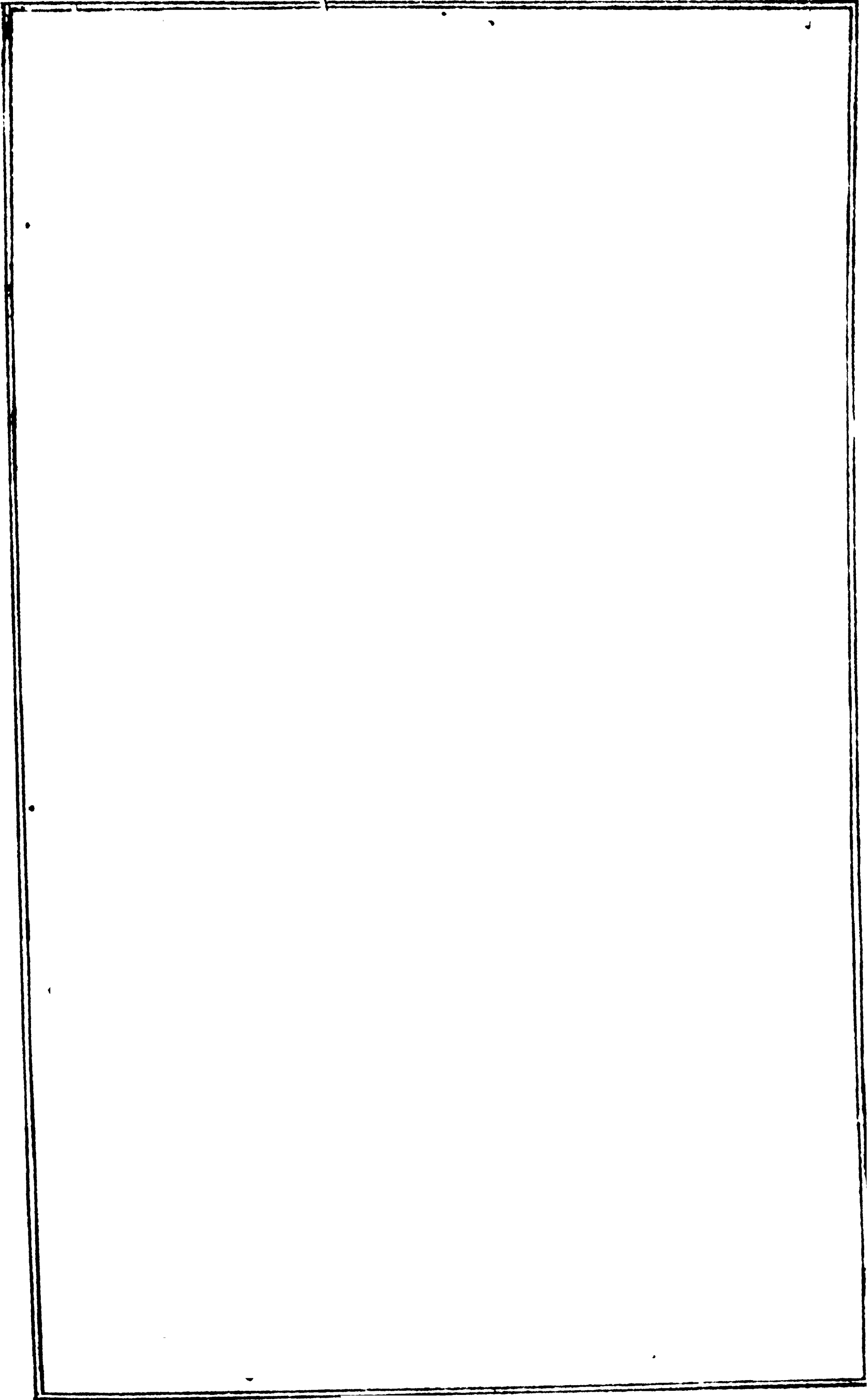
لوامع کلماتش چو مهر عالمگیر	طرائف سخنانش چو ماه نورافزای
بدین لطافت و خوبی ادا نکرده کسی	سپاس ایزد و اوصاف خواجه دوسرای

بعد از حمد و صلوٰة موعظتے فرمود کہ ہمہ را دماغ از تاثیر آن نرم و مجموع سینہا از شعلہ تعارف وے گرم شد پس از آنکہ دیدہا اشکبار و دلہا بے قرار و بے آرام گشت فرمود کہ اے اہل شام ہر کہ مرا داند داند و آنکہ نداند بداند ۔

انا ابن رسول اللہ مختار		انا ابن المصطفیٰ سید اخیار	۔

منم پسر صاحب معراج و خداوند تاج و دواج منم فرزند راکب البراق و افضل ہمہ پیغمبران بالاتفاق و منم پسر مسافر سبحان الذی اسریٰ و پسر مجاور حرم قاب قوسین او ادنیٰ و منم پسر خطیب فاوحی الی عبدہ ما اوحی و منم پسر عندلیب گلشن علمہ شدید القویٰ و منم پسر خواجہ یثرب و بطحا منم پسر صدر مسند اصطفا و منم پسر حبیب اللہ یعنے محمد رسول اللہ و منم پسر شہسوار مضمار ہل اتی و شہریار تخت گاہ لافتے و منم پسر صاحب مناصب و مظہر غرائب علی ابن ابی طالب و منم پسر وصی و ولی بہا و مفتاح خزانہ انا مدینۃ العلم و علی بابہا ہر گاہ کہ این شاہزادہ زین العابدین گفتے انا ابن حسین غریو از خلق بر آمدے و بعد از تعریف جد و پدر فرمود منم پسر دختر خیر المرسلین سیدۃ نساء العالمین منم پسر گوہر درج فاطمۃ بضعۃ منی و اختر برج من اذاہا فقد اذانی منم پسر مادر سادات و شفیع عرصہ عرصات بتول عذرا یعنے فاطمہ زہرا و منم برادرزادہ سبط رسول و قرۃ العین بتول امام ممتحن یعنے امام حسن و منم پسر شہید مظلوم و غریب مہموم نور دیدہ مصطفیٰ و سرور سینہ مرتضےٰ مبتلاے کرب و بلا یعنے کربلا در تحمل خروش و فغان از اہل مجلس برخاست و آواز گریستن مردمان غریو در شہر دمشق افتاد ازین غلغلہ یزید بترسید و از بیم غوغا بر خود بلرزید موذن را اشارہ کرد تا بانگ نماز گوید و سخن را بر امام زین العابدین منقطع گرداند موذن برخاست و گفت اللہ اکبر اللہ اکبر امام زین العابدین گفت نعم لاشئ اکبر منہ موذن گفت اشہد ان لا الٰہ الا اللہ امام گفت نعم [illegible] در بعض روایت گفت شہد بہا لحمی و دمی موذن گفت اشہد ان محمد رسول اللہ امام زین العابدین گفت نعم محمد رسول اللہ و عمامہ از سر برداشت و نزد موذن افگند و گیسو ہاے مشکین پراگندہ کردہ گفت اے موذن بحق این محمد بر تو سوگند کہ یکزمان توقف کن موذن خاموش شد شاہزادہ روی بہ یزید کردہ فرمود کہ اے پسر معاویہ این رسول صلی اللہ علیہ وسلم جد تو بود یا جد من اگر گوی جد تو بود دروغ صریح است و تمام عالم میداند کہ دروغ گفتہ باشے و اگر گوئی کہ جد من بود پس تراچہ چیز بران داشت کہ پدرم را کہ بہترین عترت رسول بود صلی اللہ علیہ وسلم بفرمودی تا شہید کردند و مخدرات سرادقات عصمت

وطهارت ساحون اسناسے بلند بلده بگردانیدند و مراتیم بساختے و رخنه و رهین جدم انداختے با این همه کلمه میگوئی و روی بقبله من ار سے نماز میگذاریدے پس دست دراز کرد و گریبان جامه بدرید و گفت ای مردمان خدا مارا ست گویند که هیچکس از شما هست که جد او پیغمبر و حبیب خدا بوده باشد غیر از من فریاد از مردمان برآمد و گریستن بر اهل شام افتاد اسے آخره و در روضة الاحباب آورده که آنجناب را یزید بتعظیم و توقیر کرده با سرهاے شهدا و اهلبیت روانه مدینه ساخت آنجناب سرهاے شهدا را گرفته بتاریخ بستم صفر بکربلا رسیده سرهاے شهدا را با بدان ایشان ملحق ساخته مدفون ساخت مولف میگوید که از واقعه کربلا تا بستم صفر چهل روز است درین عرصه قلیل از کربلا بکوفه و از آنجا بدمشق رفتن و سکونت نموده باز آمدن صورت نه بندد غالباً سهو قلم کاتب باشد والله اعلم و در بعض از کتب تواریخ مسطور است که روزے امام زین العابدین از بازار مدینه میگذشت بر دکان قصابے گوسپندے بسته دید از قصاب پرسید این گوسپند را چه میکنے گفت ذبح خواهم کرد گفت چند روز خریده گفت سه روز گفت درین سه روز او را از آب و دانه وگاه سیر داشته گفت آرے امام زین العابدین بگریست و گفت اهل شام پدرم را از این گوسپند هم کمتر داشته اند که او را تا سه روز تشنه و گرسنه داشته مع اولاد و اقربا و احبا بکشتند و اکثرے اهل سیر آورده اند که امام زین العابدین کثیر البکا بوده و دایم الفکر چنانچه منقول است که شش کس گریندگان شده اند که ایشان را بهفتم نبوده اند اول آدم علیه السلام که از فراق جنت سه صد سال بگریست که از آب چشمان او گیاه و درختان روئید دوم یعقوب علیه السلام که از فراق یوسف علیه السلام چهل سال بگریست که ابیضت عیناه من الحزن سیوم یوسف علیه السلام نیز از فراق پدر چهل سال بگریست از آن میان هفت سال در زندان بود که زندانیان از گریه او تنگ آمدند چهارم یحیی بن زکریا علیهما السلام که از خوف دوزخ دائم بگریستے و زمانے نیاسوے پنجم حضرت فاطمه زهرا که از فراق پدر بعد وفات آن سرور شب و روز بگریستے تا آنکه بود از گریه با نیامد و کسی او را خندان ندید الا روز وفات خود خندان شد ششم امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا دایم گریستے چنانچه اهل مدینه باو گفتند یا ابن رسول الله چندین گریه چرا میکنے گفت یعقوب را دوازده پسر بود یکے از آن میان گم شد و یقینا موت او معلوم نبود با این همه چقدر گریه واقع است پس کسیکه هفتاد و دو تن از اقربا و احبا در پیش وے ناحق کشته باشند چقدر گریه مناسب است ۔



سے ۵ و در عمدۃ الحق آوردہ کہ امام زین العابدین علی بن الحسین رض فرمود ایہا الناس احبونا حب الاسلام فواللہ ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عاراً وفی روایۃ حتی بغضتمونا الی الناس یعنی اے مردمان دوست دارید ما را مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ما کہ خدا و رسول خدا بان امر کردہ اند و از حد شرع نگذرانید اسلام را پس بخدا سوگند کہ این دوستی باافراط شما بمرتبہ رسید کہ عیب و عار شد بر ما و در روایتی دیگر آنکہ دوستی بحدی رسانیدید کہ بغض قوم ما گردید تا مردم یعنی نسبت دادید باہل بیت چیزے چند کہ ایشان ازان بری و عری بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواہد النبوۃ از بعضے ثقات آوردہ کہ روزے بدرخانہ علی بن الحسین رض رفتم خواستم کہ او از دہم بنشستم تا برون آمد بروے سلام کردم و دعا گفتم جواب من باز داد پس بپاے دیوارے آمد و گفت اے فلان این دیوار را می بینی گفتم بلے یا ابن رسول اللہ گفت روزے تکیہ برین دیوار کردہ بودم و اندوہگین بودم ناگاہ دیدم کہ مردے خوب منظر با جامہاے نیکو در پیش روے من ایستادہ و در من نظر میکند بعد ازان گفت یا علی بن الحسین چرا ترا اندوہگین مے بینم اگر اندوہ تو از براے دنیا است دنیا طرقے است حاضر کہ میخورد ازان بر و فاجر گفتم اندوہ من از براے دنیا نیست و دنیا چنانست کہ تو میگوئی پس گفت اگر اندوہ تو از براے آخرت است آن وعدہ ایست صادق و حکم خواہد کرد دران پادشاہی قاہر گفتم اندوہ من نہ از براے اینست و در آخرت چنان خواہد بود کہ تو میگوئی پس گفت اے علی اندوہ تو از

برای چیست گفتم میترسم از فتنه ابن زبیر گفت ای علی هیچکس را دیدی که از خدای تعالی
چیزی خواست که بوی نداد گفتم نی گفت هیچکس را دیدی که از خدای تعالی ترسید و کفایت
کار وی نکرد گفتم نی بعد از آن غایب شد مرا گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود علیه السلام که
با تو راز میگفت این قصه را ابن حجر عسقلانی نیز در اصابه آورده و از انجمله آنست که همین راوی گفته است که روزی پیش علی بن الحسین بودم رضی
الله عنه جوقی از عصافیر گرد وی میگشتند و بانگ می کردند فرمود که ای فلان هیچ میدانی
که این عصافیر چه میگویند گفتم نی گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امروز خود می طلبند و
از انجمله آنست که روزی با جمعی از اولاد و موالی و غیر ایشان بصحرا بیرون آمده بود سفره نهاده بودند تا
چاشت خورند آهوی آمد و نزدیک ایشان بایستاد روی بوی کرد که من علی بن حسین بن علی بن
ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت رسول الله است بیا و با ما چاشت بخور آن آهو آمد و با ایشان چیزی
خورد چندان که خواست پس بیکسو رفت بعضی از غلامان وی گفتند که باز ویرا بخوان فرمود که ویرا امان
خواهم داد زنهار مرا باندازند گفتند نیاندازیم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمه بنت
رسول الله است بیا و با ما چاشت بخور آن آهو باز آمد تا بر مایده بایستاد و با ایشان چیزی خوردن
آغاز کرد یکی از آن جماعت دست بر پشت وی نهاد وی برمید علی بن الحسین رضی الله تعالی
عنهما با وی گفت برانداختی زنهار مرا هرگز دیگر با تو سخن نخواهم گفت و از انجمله آنست که روزی ناقه
وی در راه کاهلی میکرد وی فرود آمد و ویرا بخوابانید و تازیانه و عصا بوی نمود و گفت تیز تر برو و اگر نه
ترا بدین تازیانه و عصا بزنم آن شتر تیز رفتن گرفت و بعد از آن دیگر کاهلی نکرد و از انجمله آنست
که روزی با اصحاب خود در صحرا نشسته بود ناگاه آهوی آمد و در برابر وی بایستاد دست خود بر زمین
میزد و بانگی میکرد حاضران گفتند یا ابن رسول الله این آهو چه میگوید فرمود میگوید که فلان قرشی
دیروز بچه مرا گرفته است و من از وی باز ویرا شیر نداده ام در دل بعضی حاضران انکاری در آمد
کسی را بفرستاد تا آن قرشی را آوردند فرمود که این آهو از تو شکایت میکند که دیروز بچه ویرا گرفته
و از آن وقت ویرا شیر نداده اکنون از من درخواست میکند که از تو درخواهم تا بچه ویرا بوی بازدهی تا شیر دهد
و چون شیر دهد تو باز گردانی آن قرشی بچه ویرا حاضر کرد و ویرا شیر داد علی بن الحسین رضی الله تعالی
عنهما از آن قرشی سوال کرد که آن آهو بچه بوی بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز ویرا با مادرش بخشید

او با بچه خود روان شد و با ملکی میکرد گفتند یا ابن رسول الله چه میگوید فرمود که شما را دعا میکند و میگوید جزا
کم الله خیراً و از انجمله انست که در شبیکه وفات میکرد فرزند خود محمد باقر را گفت ای پسر برای من آب
وضو بیار او را ورد گفت آب دیگر بیار که درین آب جانوری مرده است شب تاریک بود چراغ اوردند دیدند
که موشی دران آب مرده بود آب دیگر اورد و وضو ساخت و گفت ای فرزند امشب وعده من رسیده
است و ویرا وصیت کرد و از انجمله انست که ویرا ناقه بود که چون بمکه میرفت تازیانه از پیش پالان وی
می اویخت هیچ حاجت بان نمی شد که ویرا بزند تا انوقت که باز بمدینه میرسید چون وی وفات
کرد ان ناقه بر سر قبر وی آمد و سینه بر زمین نهاد و ناله میکرد امام محمد باقر رضی الله عنه آمد و گفت برخیز
که خدای تعالی برکت دهاد ترا برخاست گفت ویرا بگذارید که میرود و سه روز انجا بود بعده بمرد و از انجمله
انست که در طواف دست زنی و مردی بر حجر الاسود چسپیده بود هرچند جهد کردند از انجا باز نشد مردم
گفتند دستهای ایشانرا می باید برید ناگاه دران میانه علی بن الحسین رضی الله تعالی عنه بجا
رسید وانرا دید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید دستهای ایشان کشاده شد و برفتند
و از انجمله انست که منهال بن عمر گوید که بحج رفته بودم بر علی بن الحسین رح در آمدم از من پرسید که حال حرمله
بن کاهل الاسدی چیست گفتم که ویرا در کوفه زنده گذاشته ام دست بدعا برآورد و گفت اللهم اذقه حر الحدید
اللهم اذقه حر النار یعنی بار خدایا بچشان او را گرمی آهن و ای خدای من بچشان او را گرمی آتش
چون بکوفه بازگشتم مختار بن ابی عبید خروج کرده بود با وی سابقه دوستی داشتم سوار شدم
تا با وی ملاقات کنم چون بوی رسیدم سوار میشد با وی همراه شدم بموضعی رسید و بایستاد
و انتظار کسی میبرد ناگاه حرمله را حاضر کردند مختار گفت الحمد لله که خدای تعالی مرا بر تو دست
داد و جلاد را طلب کرد بفرمود تا دستهای ویرا ببرید و پاهای ویرا ببرید بعد ازان گفت
آتش بیارید آتش اوردند و حرمله را درمیان ان کردند و آتش درانجا زدند تا وی بسوخت چون انرا
مشاهده کردم گفتم سبحان الله مختار از من پرسید که چرا سبحان الله گفتی قصه دعای علی بن الحسین را
رض با وی گفتم مرا سوگند داد که تو خود شنیدی از وی گفتم بلی فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد
و بعد ازان ساعتی درنگ کرده سر بسجده نهاد و طویلی در سجده بود پس سر برداشت و روان شد
و من بخانه خود روان شدم تا که وی بر در خانه من افتاد و ویرا مراعات کردم که فرود ای که طعامی حاضر کنم گفت ای

منہال مرا خبر داد کہ خداے تعالے دعاے علی بن الحسین رضی اللہ عنہ را اجابت کرد پس بگوئی کہ بیا تا
چیزے نخوریم امروز روزہ نست کہ روزہ داریم شکرانہ آنرا کہ خداے تعالے مرا این توفیق داد و در
روضة الاحباب وشواہد النبوة و بسیارے از تواریخ آوردہ کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ محمد
بن الحنیفہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم توام و سن از تو بزرگ ترم و با مامت سزاوار
ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمن دہ علی بن الحسین رضی اللہ عنہ گفت اے عم از خداے تعالے
بترس و دعوے آنچہ حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن الحنیفہ مبالغہ کرد فرمود کہ اے عم بیا تا پیش حاکمی
رویم کہ میان ما حکم کند گفت آن حاکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش وے آمدند فرمود کہ اے عم سخن
گوی سخن گفت ہیچ جواب نیامد بعد ازان امام دست بدعا برداشت و در بعضے روایت دو رکعت
نماز گذارد و خداے تعالے را باسماے عظام بخواند و طلب آن کرد کہ حجر الاسود را بسخن آورد پس
روے بحجر الاسود کرد و گفت بحق الخدائیکہ مواثیق بندگان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ امامت
و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بر خود بجنبید چنانکہ نزدیک بود کہ از جاے خود بیفتید
و بزبان عربی فصیح گفت کہ ای محمد مسلم دار کہ امامت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
و در صواعق محرقہ وشواہد النبوة آوردہ کہ عبد الملک بن مروان بحجاج نوشت کہ از قتل نبی عبد المطلب
اجتناب نمای کہ آل ابو سفیان در آن مبالغہ نمودند مدت ملک ایشان زود منقطع شد و آن نوشتہ
را پنہان بحجاج فرستاد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ ازان آگاہ شد بعبد الملک نوشت کہ فلان روز
فلان ساعت بحجاج مکتوبے چنان و چنین نوشتے رسول صلے اللہ علیہ وسلم مرا خبر
داد و آن نوشتہ را بغلامے داد و بر بار جمل خود سوار کرد و بوے فرستاد چون عبد الملک
تاریخ آنرا موافق کتابت خود یافت دانست کہ آن حق است بسیار شادمان شد و آن راحلہ
را انقدر دراہم کہ طاقت داشت بار کردہ بوے فرستاد در صواعق گفتہ کہ چون کتاب بعبد الملک رسید
دید کہ تاریخ آن موافق تاریخ کتابتے است کہ او بحجاج نوشتہ و ہمان وقتے کہ رسول خود را نزد حجاج
روانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
رضی اللہ عنہ صاحب کشف است و این معنے برو منکشف شدہ آنگاہ وے را خوشحالی دست داد و یکبار ملو از قماش و غیرہ
ہمراہ غلام امام کردہ جہت وے فرستاد و التماس نمود کہ از دعاے خیر او را فراموش نکند رضی اللہ تعالے عنہ۔

لا اطلب الاجناب نقش خاتم وی ومیت او وے سے فے اخبار الاول للقرمانی کان اسمہ تو تیا قصیراً ونقش
خاتمہ وما توفیقی الا باللہ وفی روضۃ الاحباب نعم القائل الخیر وفے دول القرمانی کان رضی اللہ عنہ یقول
لاولادہ یا بنی اذا اصابتکم مصیبۃ من الدنیا او نزل بکم فاقۃ او امر فادح فلیتوضأ الرجل منکم وضوۂ للصلوٰۃ ولیصل
اربع رکعات او رکعتین فاذا فرغ من صلوٰتہ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سامع کل نجوی یا شافی
کل بلوے یا عالم کل خفیۃ یا کاشف ما یشاء من کل بلیۃ ادعوک دعاء من اشتدت فاقتہ وضعفت قوتہ
وقلت حیلتہ دعاء الغریب الغریق الفقیر الذی لا یجد لکشف ما ہو فیہ الا انت یا ارحم الراحمین لا الہ الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین قال رضی اللہ عنہ لا یدعو بہ احد اصابہ بلاء الا فرج اللہ عنہ۔
ومن دعائہ رضی اللہ عنہ اللہم کما اسأت فاحسنت الی فاذا عدت فعد علیّ اما اولاد آنجناب
ارباب اخبار دران اختلاف بسیار کردہ اند بعضے را عقیدہ آنکہ آنجناب را پانزدہ فرزند بود ہشت
پسر و ہفت دختر و کمال الدین محمد بن طلحہ و عبد اللہ بن خشاب اعتقاد کردہ اند کہ امام زین العابدین را اصلا دختر
نبودہ در تاریخ گزیدہ مسطور است کہ بروایتے آن امام عالی گہر یازدہ پسر و نہ دختر داشت و از اسامی
اولاد ذکور آنجناب ہشت اسم در اکثر کتب اہل خبر است بر نموجب کہ مذکور میگردد محمد الباقر کہ از ام عبد اللہ
فاطمہ بنت الحسن تولد شدہ بود و زید کہ در کوفہ بسعادت شہادت رسید و عمر و عبد اللہ و حسن و حسین
و علی کہ بقول گزیدہ افطس لقب داشت و نام مادر این ہفت الم نزاد خجستہ ... انچہ شیخ مفید اوردہ
اینست کہ نوشتہ میشود خدیجہ و فاطمہ و ام کلثوم و از تاریخ گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام ام الحسن
علایہ نیز از جملہ اسامے بنات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا فی روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث۔

محمد بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہ

در شواہد النبوۃ آوردہ کہ وے امام پنجم است کنیت آو ابو جعفر است و لقب وے باقر و سمہ بذلک
لتبحرہ فی العلم وہو توسعہ فیہ، فی تاریخ ابن خلکان انما قیل لہ الباقر لانہ تبقر فی العلم ای توسع والتبقر
التوسع وفیہ یقول الشاعر۔

یا باقر العلم لاہل التقی	وخیر من لبی علی الاجبل

و در اخبار الدول قرمانی آمدہ کہ این شعر قرطبی گفتہ وہو احد الائمۃ الاثنی عشر فی اعتقاد الامامیۃ نبہ ابصواعق باقر در لغت از بقر الارض

گرفته اند یعنی شگافت زمین را و مخفیات از ابرون آورده ظاهر ساخت و او را باقر ازان جهت میگفتند
که اظهار خفیات کنوز معارف و حقایق احکام و لطایف علم میفرمود چنانچه مخفی نیست مگر بر کسیکه بصیرت
وے منطمس و سریرت وے فاسد گشته باشد و ازان جهت در شان او گفتند که وے باقر
و جامع و شاهر و رافع علم بود و صفائی قلب و ذکاے علم و طهارت نفس و شرافت خلقت داشت
عمر شریف خود را در طاعت خداے تعالے صرف مے نمود —

و فی روضة الاحباب بقیش باقر لقب بذلک لتبقره اے توسعه فی العلم و بقول کمال الدین بن طلحه
هادی تیز از جمله القاب انجناب است و فی الشواهد و اخبار الدول للقرمانی و روضة الاحباب مادر وے
فاطمه بود بنت الحسن بن علی بن ابی طالب رض و ابن خلکان گفته ام ام عبد الله بنت الحسن
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و در منتخب السیر آورده که مادرش ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی
طالب رض بالجمله امام محمد باقر هاشمے است از دو هاشمے تولد نموده و علوی است از دو علوے بوجود
آمده کذا فی روضة الاحباب در شواهد و روضة الاحباب آورده که ولادت او
روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسین من الهجرة در مدینه
اتفاق افتاد و پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بسه سال و وفات وی در سنه اربع
عشر و مائة و فی تاریخ ابن خلکان توفی فی شهر ربیع الاول سنه ثلاث عشرة و مائة و قیل فی الثالث و العشرین
من صفر سنه اربع عشرة و قیل سبع عشرة و قیل ثمان عشرة بالحمیمة و نقل الی المدینه و دفن
بالبقیع فی القبر الذی فیه ابوه و عم ابیه الحسن بن علی صلوات الله و سلامه علیهم فی القبة التی فیها
قبر العباس رضی الله عنه و فی دول الاسلام للذهبی فی سنه اربع عشرة مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباقر الفقیه و له ثمان و خمسون سنه و فی روضة الاحباب و شواهد
ابو جعفر در وقت شهادت امام حسین ۳ ساله و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین سی و هشت
ساله بود و در سنه اربع عشر و مائة فوت شد بدین روایت که اصح اقوال است مدت عمر عزیزش پنجاه
و هفت سال باشد و غیر این نیز گفته اند و در منتخب السیر آورده که وفات وے در ذی الحجه سنه اربع عشر و مائة
و مدت عمرش پنجاه و نه سال بود و در ترجمه صواعق گفته سن او پنجاه و هشت سال بود و فی روضة الاحباب
زمان امامتش نوزده سال در تاریخ گزیده مسطور است که بروایت علماے شیعه هشام بن عبد الملک

بن مروان ان امام عالی مقام را زہر داد مدفن ہمایونش باتفاق علماے ملت گورستان بقیع است
نزدیک مرقد بہشت آئین امام زین العابدین سلام اللہ علیہ الی یوم الدین و رقبہ کہ عباس ابن
عبد المطلب مدفون گشت و وفات وے در زمان ابراہیم بن الولید واقع شد کذا فی اخبار الدول
للقرمانی و در سنہ وے سہ قول است پنجاہ ہفت و پنجاہ و ہشت و پنجاہ نہ الاول ہو الاصح

فی مناقبہ

فی روضۃ الاحباب علو شان این امام ستودہ انجام نہ دران مرتبہ است کہ قلم دو زبان شرح
ان تواند کرد و سمو مکان این قدوہ اوایل و اواخر زمان نہ بشابہ ایست کہ زبان قلم تفصیل ان را
تحریر تواند کرد و فور فضل و کمالش در اکثر کتب مطول سیر مسطور است و غزارت مجد و جلالش در بطون
صحائف مذکور حقیت امامتش بموجب نص ابای عالیشانش متعین و کثرت کراماتش در منشات
محبان خاندانش مبین و فی تہذیب النواوی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب القرشی
الہاشمی المدنی ابو جعفر المعروف بالباقر سمی بذلک لانہ بقر العلم ای شقہ فعرف اصلہ و علم خفیہ و امہ ام
عبد اللہ بنت الحسن بن علی بن ابی طالب و ہو تابعی جلیل امام بارع مجمع علی جلالتہ معدود فی فقہاء
المدینۃ وائمتہم سمع جابرا و انسا و سمع جماعات من کبار التابعین کابن المسیب و ابن الحنفیۃ و غیرہما
روی عنہ ابو اسحاق السبیعی و عطاء بن ابی رباح و عمرو بن دینار والاعرج و ہو اسن منہ والزہری
و ربیعۃ و خلایق اخرون من التابعین و کبار الائمۃ روی لہ البخاری و مسلم قال الزہری توفی
سنۃ اربع عشرۃ و مائۃ و قال یحیی ابن معین سنۃ ثمان عشرۃ و قال المدائنی سنۃ سبع عشرۃ و ہو
ابن ثلاث و ستین سنۃ و قال ابو نعیم ابن ثلاث و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابنہ جعفر انہ
توفی و ہو ابن ثمان و خمسین سنۃ رحمہ اللہ و فی اخبار الدول للقرمانی لم یظہر عن احد من ولد الحسن
والحسین من علم الدین والسنن و علم القران والسیر و فنون الادب ما ظہر عن ابی جعفر الباقر روی
عنہ فی معالم الدین بقایا الصحابۃ و وجوہ التابعین یعنی نہ ظاہر شدہ است از احدی از اولاد حسنین
از علم دین و سنت و علم قران و سیر و فنون ادب آنچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر روایت
کردہ اند از وے بقایاے صحابہ و اعیان تابعین و ملا علی قاری در شرح شفاے قاضی عیاض

درحدیث شمایل گفته محمد بن علی هو ابو جعفر الباقر سمے بلتبقره فی العلم اے تـوسعه فیه روے عن ابویه و
جابر و ابن عمر و طایفته وعنه ابنه جعفر الصادق والزهرے و ابن جریج والاوزاعی و اخرون اخرج له الائمة
الستة یعنے محمد بن علی ہمین است ابو جعفر باقر نامیده شد بان بسبب تبقر او در علم یعنے توسع دران
روایت کرده است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہے و از وے روایت کرده اند پسر او جعفر صادق
و زہرے و ابن جریج و اوزاعے و دیگران و روایت کرده اند براے وے صاحبان صحاح ششگانه پس
امام باقر از جابر و انس و ابن عمر و ابے سعید خدرے و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد الله
بنت الحسن و عم پدر خود محمد بن الحنیفه و سعید ابن المسیب وغیرہم روایت دارد و از وے پسرش جعفر صادق
و ابو اسحاق سبیعے و عطاء بن رباح و عمرو بن دینار و اعرج و زہرے و ربیعه و ابن جریج و اوزاعے و مکحول ابن
راشد وغیرہم روایت دارند و در ترجمه صواعق گفته که باقر رضی الله عنه در مقامات عارفین چندان
رسوخ داشت که السنه واصفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
دارد و ہمین شرف وبرا کافی است که ابن مدینے از جابر روایت کرده که ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکه
صغیر بود که پیغامبر ترا سلام میرساند حضار مجلس گفتند اے جابر کیفیت از براے ما واضح کن جابر گفت
نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم و حسین در کنار انحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین را پسرے
خواهد شد که نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادے ندا کند باید که سید عابدین برخیزد
پسر حسین که نام او علی است برخیزد باز فرمود که ابن علی را پسرے خواهد شد نام او محمد خواهد بود اگر
زمان او را دریابے سلام من با و برسانے در شواهد النبوة در روضة الاحباب منقول است العبارة للروضة که محمود
قداح که روایت میکند از جعفر صادق رضی الله عنه و او از پدر خویش باقر رضی الله عنه نقل میفرماید که گفت
روزے پیش جابر بن عبد الله انصارے در آمدم و او مکفوف البصر بود سلام کردم به جواب مبادرت
نموده پرسید که تو کیستے گفتم محمد بن علی بن الحسین ام گفت نزدیک امے پیش او رفتم سر و دست مرا بوسید
و چون خواست که پاے مرا ببوسد دور تر شدم گفت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ترا سلام میرساند
گفتم علے رسول الله السلام و رحمة الله و برکاته اینصورت چگونه بود یا جابر و چه کیفیت انحضرت مرا یاد
کرده گفت روزے در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بودم فرمود که یا جابر لعلك تبقی حتے تلقى رجلا من
ولدی یقال له محمد بن علے بن الحسین یهب الله له النور والحکمة فاقراه منی السلام یعنے اے جابر شاید

باشی اے تا آن زمان که ملاقات کنی با یکے از اولاد من که او را محمد بن علی بن الحسین
گویند خدائے تعالیٰ ویرا نور حکمت دہد پس او را سلام از من برسانے و در بعضے
از نقله اخبار چنین روایت کرده اند که جابر بن عبد الله گفت که رسول الله صلی الله
علیه وسلم با من گفت اوشک تبقی حتی تلقی ولداً من الحسین یقال له محمد
یبقر علم الدین بقراً فاذا لقیته فاقرأه منی السلام یعنی اے جابر شاید
که تو باشے تا با فرزند من که از نسل حسین باشد ملاقات کنی که او را محمد گویند علم
دین را بکشاید وقتے که ملاقات کنے او را پس برسانے او را از من سلامے و در
روضة الاحباب که احمد بن محمد بن عیسے روایت کرد که جابر بن عبد الله
انصاری در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود و عمامه سیاه بر بسته
و گاہے ندا میکرد که یا باقر و مردم مدینه میگفتند که جابر سخن بیہوده میگوید و اسمے
که مسمے ندارد بر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند که این سخن بیہوده نیست
زیرا که از رسول خدا شنیده ام که با من میگفت ستدرک رجلا منی اسمه اسمی
و شمائله شمائلی یبقر العلم بقراً یعنی در یابے مردی را از من نام من نام اوست
و خصلت او خصلت من است شگافد علم را شگافتنے و در شواہد آورده که در بعض روایات چنین
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم جابر را گفت که بقاے تو بعد از ملاقات
ولدم اندکے خواہد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی الله عنه این حدیث
را بسیارے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچه صاحب
روضة الصفا و اخبار الدول للقرمانی و منتخب السیر وغیره انتہی و فی تقریب
العسقلانی محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر الباقر ثقة
فاضل من الرابعة مات سنة بضع وعشرة و فی خلاصة التذہیب للحافظ صفی الدین
محمد بن علی ابو جعفر المدنی الامام المعروف بالباقر عن ابیه و ابی سعید
و جابر و ابن عمر و طائفة و عنه ابنه جعفر و الزہری و مخول ابن راشد و خلق قال
ابن سعد ثقة کثیر الحدیث و وثقه العجلی قال ابو نعیم توفی سنة اربع عشرة ومائة۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نبذی از کلمات او فی مطالب السؤل

للامام کمال الدین الشافعی عن جابر الجعفی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر من
مشغول القلبم گفتم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسیکه داخل شده در قلب او خالص
دین خدا مشغول نگردانده او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
آن مگر مرکبی که سواری می کند بر و و پارچه که می پوشد آنرا و زنی که عاشق او شده است
ای جابر مومن بر بقاء دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار فتنه و نابینا نگردد از نور خدا
آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند بثواب بزرگ بدرستیکه اهل تقوی
سبکترین مردمانند از راه مونت و اکثر اند برای شما از راه معونت اگر فراموش کنی
تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند برای حق خدا
بسکه قائم کنندگانند امر خدا را پس ببازدنیا را که وارد شده تو در انجا و رفتی
از انجا یا مانند مالی که رسید بتو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی
از ان نگاه دار خدای تعالی را در چیزیکه طلب رعایت تو کند در دین خدا و حکمت او
و گفت علیه السلام که غنا و عزت جولان می کند در قلب مومن پس چون رسیدند
در مکان توکل وطن گرفت در انجا و گفت زیاد دین خشیه که گفت امام باقر که صاعقه
میرسد مومن و غیر مومن را و نمی رسد ذاکر را و روایت کرد اصمعی از امام باقر
گفت که شنیدم که می گفت پسر خود را که دو رباشی از سستی و تنگدلی
که اینها کلید هر شر اند اگر تو سستی کنی ادای حق باز مانی و اگر تنگدل
شوی بر حق صبر نتوانی کرد گفت افلح مولی ابی جعفر که بر آمدم با امام باقر
برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
شد آواز گریه او پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد مردمان می بینند بسوی تو

کاش اگر انده کے نرم میکرد سے آواز گریۂ خود را گفت داسے بہ تو اسے املح
چرا نگریم شاید که خداے تعالے بسوے من نظر رحمتی بکند و برسم بآن سبب
فردا نزد او پس طواف کرد خانۂ کعبہ را و رکوع کرد نزدیک مقام و برداشت
سر خود از سجده و سجده گاه او از آب چشم او تر شده بود و گفت عبدالله بن عطا
که ندیدم علما را نزد هیچکس کم علم تر از نزد ابو جعفر تحقیق که دیدم علما را نزد او
مانند شاگردان گفت سلمی کنیزک امام باقر که مے آمدند اصحاب و نزد او و
نمی رفتند از نزد او تا اینکه مے خورانید ایشانرا طعام خوش و مے پوشانید ایشانرا
پارچۂ خوب و میداد ایشان را درہم پس مے گفتم او را که تقلیل کند دران
پس مے گفت اے سلمی نیست خوبے دنیا مگر پیوستن با برادران داعیان و
بود که میداد پانصد و شش صد تا هزار درم و ملول نمی شد از همنشینی او
یاران او و گفت اسود بن کثیر که شکایت کردم نزد امام باقر حاجت خود را
و جفاے برادران را پس گفت که بد برادر است برادریکه در حال غنا
رعایت تو کند و در حالت فقر ترا بگذارد پس امر کرد غلام خود را
تا بر آورد کیسه که دران هفت صد درم بود و گفت این را صرف کن
چون فارغ شوے ازان باز مرا خبر کن ——— فقط

عہ فی طبقات الشعرانی

وکان رضی اللہ عنہ یقول ان الصواعق تصیب المومن وغیر المومن ولا تصیب الذاکر للہ عزوجل وکان رضی اللہ عنہ یقول ما دخل قلب امرء شیء من الکبر الا نقص من عقلہ مثل ما دخلہ من ذلک الکبر او اکثر وکان رضی اللہ عنہ یقول ما من عبادة افضل من عفة بطن او فرج وکان اذا ضحک قال اللھم لا تمقتنی وکان یقول لیس فی الدنیا شیء اعون من الاحسان الی الاخوان وکان لا یمیل قط من مجالستہم وکان رم یقول بئس الاخ یرعاک غنیا ویقطعک فقیرا وکان رم یقول اعرف المودة فی القلب اخیک بمالہ من قلبک واوصی رم ان یکفن فی قمیصہ الذی کان یصلی فیہ وفی اخبار الدول للقرمانی قال رضی اللہ عنہ ما اغرورقت عین من خشیة اللہ الا وحرم اللہ عزوجل وجہ صاحبہا علی النار یعنی پر آب شد چشم از خوف خدا مگر حرام گرداند اللہ تعالیٰ عزوجل چہرۂ صاحب او را بر آتش فان سالت علی الخدین دموعہ لم یرہق وجہہ قتر ولا ذلة پس اگر سیلان کند اشک دو رخسارہ لاحق نشود چہرہ او را سیاہی و نہ ذلت وما من شیء الا لہ جزاء الا الدمعة فان اللہ تعالیٰ یکفر بہا بحور الخطایا و نیست چیزے مگر کہ برائے ان جزا نیست الا اشک کہ خدائے تعالیٰ کفارہ کند بان دریا ہائے خطاہا و لو ان باکیا بکی فی امة لحرم اللہ تلک الامة علی النار و اگر گرنیدہ بگرید برائے امتے ہر اینہ حرام گرداند اللہ تعالیٰ ان امتہ را بر آتش در روضة الاحباب و روضة الصفا آوردہ کہ از سخنان باقر علیہ السلام است کہ مردم بجہت ان کینہ و عداوت ما میورزند کہ ما اہل بیت رحمتیم و شجرہ نبوة و معدن حکمت و جائے نزول فرشتگان و محل فرود آمدن وحی و از کلمات اوست کہ بلائے مردم بر ما عظیم است و از خلایق در بلیتیم اگر ایشانرا میخوانیم اجابت نمیکنند و اگر ترک ایشان میگیریم از غیر ما راہ بجای نمے برند و فرمود کہ ما خازنان علم خداوندیم و ما والیان امر حقیم و خدا اسلام بما فتح کرد و بما ختم خواہد نمود پس از ما بیاموزید کہ بخدا ایکہ نبات را از دانہ رویانید و آدمی را بیافرید کہ علم خدا کسے را نیست الا ما را و از الفاظ گوہر بار اوست کہ سخن ما دشوار باشد و مردم آنرا اسان فہم نکنند احتمال ان نکنند مگر فرشتہ مقرب یا نبی مرسل یا بندہ کہ باری سبحانہ تعالیٰ دل او را امتحان کردہ باشد برائے ایمان و اخلاص ہو دانستہ و از کلمات اوست کہ بخدا سوگند کہ ما خازنان خدائیم در آسمان و زمین نہ بر زر و نقرہ بل بر علم او خازنیم کہ علم حق ما دائیم در صواعق و تکمیل الایمان

عبارت صفحہ ۱۱۲ منقولہ از معنی مجمل ... بیانی ... ۱۲

اورده که امام باقر را از حال شیخین رضی الله تعالی عنهما سوال کردند گفت انی اتولاهما من ایشانرا محبت
و یاری خود میدانم گرفته ام انگاه تخصیص انحضار مجلس گفت شیعه زعم کرده اند که مدح و تولای شیخین از شما
بسبیل تقیه صادر میشود فرمود انما یخاف الاحیاء ولا یخاف الاموات فعل الله بهشام بن عبد الملک
کذا وکذا مردم از زندگان می ترسند نه از مردگان خدای تبارک وتعالی بهشام بن عبد الملک
چنین و چنین کند رواه الدارقطنی وفی الصواعق عن ابن سفیان بروایتی صحیح وارد شده که وقتیکه عمر رضی الله عنه بثوب پوشیده
شده بود علی رض گفت صلی الله علیک یا عمر و دعا کرد بروی بعد ازان از امام باقر پرسیدند که اما چنین نیست
که صلوة بر غیر انبیا منهی عنه است گفت این چنین شنیده ام درین کلام قابل اعتراض دارد است پس
توجیه ان باین طریق است که محتمل است علی رض قایل بعدم کراهت باشد و یا بقول رسول صلی الله
علیه وسلم که فرمود اللهم صل علی ال ابی اوفی عمل کرده باشد

اما کرامات وخوارق عادات ازوی بسیار شده در شواهد النبوة و روضة الاحباب و روضة الصفا
اورده که ابو بصیر که مکفوف البصر بود گفته که روزی مر باقر را رضی الله عنه گفتم که شما ذریت رسول اید فرمود
که اری پرسیدم که رسول صلی الله علیه وسلم وارث علم جمیع انبیا بوده جواب داد که اری گفتم که شما
نیز میراث گرفته اید علم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت اری گفتم شمارا قدرت ان است که مرده را
زنده گردانید و کور مادرزاد و ابرص را مبرا کنید انکوری و برص و خبر کنید مردم را از انچه در خانهای خود
بخورند و ذخیره می نهند فرمود که اری باذن الله تعالی بعد ازان فرمود که پیش نشین پیش نشستم دست
مبارک برروی من فرود اورد وگفت یا شافی چشم من بینا شد چنانکه کوه و دشت و اسمان و زمین
را دیدم بعد ازان دست برروی من فرود اورد بحال خود بازگشتم فرمود که ازین دو حال کدام را
میخواهی انرا که چشم تو بینا باشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواهی که چشم تو نابینا باشد و بیحساب
در بهشت و رای گفتم ان میخواهم که چند روز نابینا باشم و بیحساب در بهشت روم در شواهد اورده که
فیض بن مطر گوید که برابو جعفر محمد بن علی رضی الله عنهما در امدم و میخواستم که در باره نماز شب در محمل سوال
کنم چون در امدم بی انکه سخن گویم فرمود که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی علی الراحلة حیثما
توجهت یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که نماز میگذارد بر راحله بهر سو که متوجه میشد وازانجمله
انست که جعفر بن محمد رضی الله عنهما گفته است که روزی پدر من فرمود که از مدت عمر من پنج سال بیش

نمانده است چون وے وفات یافت حساب کردیم راست آمد بے زیادت و نقصان و ازانجمله انست
که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه مرا بر هشام بن عبد الملک بگذشت دران وقت که تباسے آن میکردند
فرمود که والله این دار خراب کرده شود والله که خاک این دار ازینجا نقل کنند و والله که هر اینه سنگهاے
بناے ان ظاهر شود چون هشام وفات یافت بفرموده ولید بن هشام آنرا خراب کردند و خاک آنرا بیرون بردند
چنانکه سنگهاے آن نماینده شد چون برادر زید رضی الله عنه برا بگذشت فرمود که والله این در کوفه خروج کند و ویرا بکشند
و سر ویرا بگردانند و بانجا ارند و بر سر قصبه کنند مردمان تعجب کردند که در مدینه قصبه نبود مگر چون
سر ویرا اوردند قصبه نیز اوردند و ازانجمله انست که جعفر بن محمد گفت رح که پدر من وصیت کرد که چون من
بمیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را بجز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
امامت کند و مردم را بخود خواند ویرا بگذار که عمر وے کوتاه خواهد بود چون پدر من وفات کرد برادرم
عبد الله دعوے امامت کرد و چندان نزیست چنانکه پدرم گفته بود و ازانجمله انست که دیگرے
گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه درایم گفتند تعجیل مکن که نزدیک وے
جماعتے اند از اخوان تو چندان برنیامد که دوازده مرد بیرون آمدند قباها تنگ در بر و موزه با در پا
سلام کردند و بگذشتند بعد ازان من بر وے در آمدم و گفتم آن جماعت را که از پیش تو بیرون آمدند
نیشناسم ایشان چه کسانند فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پرسیدم که ایشان
بر شما ظاهر میشوند فرمود که ارے همچنانکه شما پیش ما مے آیید و از حلال و حرام میپرسید ایشان
نیز مے آیند و مے پرسند و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که با محمد بن علی رح میان مکه و مدینه
میرفتم وے بر بغله سوار بود من بر دراز گوشے ناگاه دیدم که گرگے از بالاے کوه فرود آمد تا نزدیک
محمد بن علی رح رسید وے بغله خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بغله نهاد و تا دیرے
با وے سخن گفت و وے گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواستے گرگ برفت
و با من گفت میدانے که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم یعنے خدا و رسول او و
پسر رسول او دانا ترند فرمود که وے میگفت که جفت مرا درین کوه درد زه سخت شده است دعا
کن تا خداے تعالے ویرا خلاصی دهد و هیچ تن را از نسل من بر شیعه تو مسلط نگرداند من گفتم که دعا
کردم و ازانجمله انست که یکے از سلف گوید که در مکه بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنهم

برمن غالب شد خاصه از برای وے بمدینه رفتم دران شبیکه بمدینه رسیدم مرا باران و سرما سخت گرفت نیم شب بود که بدر سرای وے رسیده بودم فکر بودم که همان ساعت در کوبم یا صبر کنم تا بامداد بیرون آید ناگاه آوازے آمد که گفت اے جاریه از برای فلان در را بگشاے که دیر امشب سرما و باران رسیده است جاریه امد در را بگشاد من در آمدم و ازانجمله انست که دیگرے گوید بدر سرای وے رفتم مرا دستورے نداد و غیر مرا دستورے داد بسیار اندوهگین بخانه خود رفتم و مرا خواب نے امد در فکر شدم و با خود گفتم بکه باز گردم اگر بجماعت مرجیه باز گردم ایشان چنین میگویند واگر بقدریه باز گردم ایشان چنین میگویند اگر بحروریه چنین واگر بزیدیه چنین سخن هیچ یکے بے فسادی نیست درین فکر بودم تا بانگ نماز بامداد گفتند ناگاه آواز آمد که کسے در میکوبد گفتم کیست گفت رسول محمد بن علی بن الحسین برون رفتم گفت اجابت کن که ترا میخواند جامه پوشیدم و برفتم چون بروے در آمدم گفت اے فلان نه بمرجیه بازگرد نه بقدریه و نه بزیدیه نه بحروریه بما بازگرد و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که از باقر رض پرسیدم که ما حق المومن علی الله یعنی چیست حق مومن بر خدا روے خود را از من بگردانید سه بار مکرر ازان سوال کردم بار سیوم گفت حق مومن بر خدای تعالی انست که اگر آن نخله را گوید که بیا باید چون دران نخله اشاره کرد نظر کردم دیدم در حرکت آمد تا بیاید بسوے وے اشاره کرد که بجاے خود قرار گیر که باین سخن آمدن ترا نخواستم و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که بدر خانه باقر رضی الله عنه رفتم و در بکوفتم کنیزکے بیرون آمد که پستان وے در آغاز خاستن بود دست بر سر پستان وے زدم و گفتم که مولاے خود را بگوے که فلان بر در است از درون خانه آواز داد که در درون آی که مادر مباد ترا درون رفتم و گفتم که من بان بدے نیندیشیده بودم فرمود که راست میگوی اما اگر شما گمان مے برید که این دیوار که پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکه پیش ابصار شماست پس میان ما و شما چه فرق باشد زنهار که دیگر چنین نکنی و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که حبابه والبیه بر باقر رض درآمد فرمود که چرا پیش ما دیر آمدی ای حبابه گفت که بر سر من سفیدے پیدا شده است که خاطر مرا مشغول میدارد باقر رض فرمود که انرا بمن نمای بوی نمود دست مبارک بان فرود آورد سیاه شد پس فرمود که آئینه بوی دهید داد دید که موے وی سیاه شده است و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که قریب پنجاه تن بودیم در حضور باقر

رفت ناگاه شخصی از کوفه در آمد که کار وی آن بوده است که دانه خرما میفروخته است، وی باقر رض
کرد که فلان کس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته ایست که کافر را از مومن و شیعه ترا از اعدای
تو جدا میسازد و ترا بان شناسا میگرداند باقر رض از وی پرسید که حرفه تو چیست گفت گندم میفروشم
فرمود که دروغ میگوئی گفت گاه گاه جو نیز میفروشم فرمود که چنین نیست که میگوئی بلکه حرفه تو آنست
که دانه خرما میفروشی آن شخص گفت که ترا باین که خبر کرد فرمود که فرشته ایست زمانی که مرا شناسا
میگرداند بشیعه من و عدو من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت آن وی میگوید که چون بکوفه باز گشتم
از احوال آن شخص پرسیدم گفتند سه روز است که وی مرده است بهمان علت مرده بود که باقر رض
فرموده بود و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که روزی باقر رض سوار شد و من نیز با وی سوار
شدم چون آمدیم بر شهر دو شخص پیش آمدند باقر رض فرمود که اینها دزدان اند اینها را بگیرید و محکم
بندید غلامان وی هر دو شخص را محکم بستند یکی از معتمدان خود را گفت باین کوه برای و بر بالای
آن غاریست بآنجا در آ هر چه یابی بیار آن معتمد برفت و دو جامه دان پر از رخت آورد و یک
جامه دان دیگر از موضعی دیگر بیرون آورد باقر رض فرمود که از صاحبان این جامه دانها یکی حاضر است
و یکی غائب چون بمدینه باز گشتیم صاحب آن دو جامه دان نخستین جماعتی را تهمت کرده بود و آن
ایشانرا عقاب میکرد باقر رض فرمود که اینها را عقاب مکنید و آن دو جامه دان را بصاحب آنها داد و
فرمود تا دزدان را قطع ید کردند یکی از ایشان گفت الحمد لله که قطع ید و توبه من بر دست فرزند رسول
صلی الله علیه وسلم واقع شد باقر رض فرمود که دست بریده تو به بیست سال پیش از تو به بهشت
رفت و آن شخص بیست سال دیگر بزیست و بعد از سه روز صاحب آن جامه دان دیگر آمد باقر رض فرمود
که در جامه دان تو هزار دینار است از آن تو و هزار دینار هزان دیگری و از جامه ها چنین و چنین وی
گفت اگر بدانی که نام صاحب آن چیست راست باشد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن و وی
مردی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است در انتظار تو آن شخص نصرانی
بود گفت آمنت بالله الذی لا اله الا هو و ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از آنجمله آنست که
که ابو بصیر روایت کند که باقر رض فرمود که من مردی را میشناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دواب
بحر امهات و عمات و خالات ایشانرا بدو اظهار که از آن مراد نفس خود گرفته والله اعلم و از آنجمله آنست

که دیگرے گفت که با جماعتی بدهلیز خانه باقر رضه در آمدیم و شنیدیم که کسے بلغت سریانی چیزے میخواند
باواز خوش و میگریه گمان بردیم که مگر از اهل کتاب چیزے میخواند چون در آمدیم هیچکس نبود گفتم شنیدیم
که کسے بلغت سریانی چیزے میخواند باواز خوش گفت مناجات فلان نبی را یاد کردم و خواندم
مرا گریانید و از انجمله انست که دیگرے گفته است که ابن عکاشه اسدی بر باقر رضه در آمد و فرزند
وے جعفر رضه پیش وے ایستاده بود ابن عکاشه با باقر رضه گفت جعفر بان سن رسیده است
که ویرا زن دهی چرا ویرا زن نمیدهے و پیش باقر رضه صره زر سربمهر نهاده بود فرمود که درین زودی
از بربر نخاسے خواهد آمد و در فلان موضع نزول خواهد کرد چون دیگر بار بروے در آمدیم فرمود که شمارا نگفته
بودم که نخاسی خواهد آمد آمده است بروید و باین صره جاریه را بخرید چون پیش نخاس رفتیم گفت هرچه داشتم
فروختم مگر دو کنیزک که هر یکے از دیگرے بهتر است گفتم بیرون آر تا ببینیم هر دو را بیرون آورد یکے را
اختیار کردیم و گفتم که بچند میفروشے گفت که بهفتاد دینار گفتم که چیزے کم کن گفت که هیچ کم نکنم پس
ما گفتیم که هرچه درین صره باشد مے خریم و نمیدانیم که درینجا چندست و نزدیک نخاس مردے بود
ابیض الراس واللحیه گفت که صره را بکشائید و وزن کنید نخاس گفت بکشائید که اگر یک حبه
از هفتاد دینار کم باشد نخواهم فروخت دیگر بار آن پیر مبالغه کرد که وزن کنید صره را بکشادیم
و وزن کردیم هفتاد دینار بود بے زیادت و نقصان پس جاریه را گرفتیم و بر باقر رضه در آوردیم و جعفر
پیش وے ایستاده بود باقر رضه را از آنچه گذشته بود خبر کردیم شکر خداے تعالے گفت پس ازان
جاریه پرسید که نام تو چیست گفت حمیده فرمود که حمیدة فی الدنیا و محمودة فی الآخرة یعنے در دنیا و
آخرت ستوده پس گفت مرا خبر ده که بکرے یا ثیب گفت بکرم فرمود که این چون بوده است
که هیچ جاریه از دست نخاسان سلامت نمے جهد گفت هرگاه که این نخاس پیش من مے آمد و قصد
من میکرد پیرے ابیض الراس واللحیه مے آمد و ویرا طپانچه میزد و از پیش من دور میکرد و این صورت
تکرار واقع شد پس باقر رضه جعفر را گفت بگیر این کنیزک را از وی متولد شود خیر اهل الارض موسی بن جعفر رضه
و از انجمله انست که روزے در مدینه با جماعتے نشسته بود که ناگاه سر خود در پیش افگند بعد ازان
سر بر آورد و گفت حال شما چون خواهد بود وقتے که مردے بمدینه شما آید با چهار هزار مرد سه
روز قتل کنند مقاتلان شمارا و از وے بلاے عظیم بینید که نتوانید که دفع آن کنید و این در سال

اینده خواهد بود ازین حذر کنید. و یقین بدانید که آنچه گفتم بیاست است البته اهل مدینه سخن وے التفات
نکردند و گفتند این هرگز نخواهد شد مگر بغیرے اندک و بنو هاشم خاصة زیرا که ایشان میدانستند که هرچه
وے میگوید حق است چون سال دیگر آمد باقر رض و سایر بنو هاشم عیال خود را گرفتند و از مدینه بیرون رفتند
و نافع بن الازرق آمد و کرد آنچه فرموده بود پس اهل مدینه گفتند بعد ازین هرچه باقر رض گوید ازان تجاوز
نمایم که اینان اهل بیت نبوة اند هرگز هیچ نگویند مگر حق و صدق و از انجمله انست که دیگرے گفته است
که با باقر رض در مسجد رسول صلعم بودم و را نروزها که علی بن الحسین رض وفات کرده بود ناگاه داود بن سلیمان
و منصور دوانقی در آمدند داود پیش باقر رض آمد و دوانقی جاے دیگر بنشست باقر رض گفت که
که دوانقی چون پیش ما نیامد داود عذر وے گفت فرمود چندان بر نیاید که دوانقی والے
امر خلق شود مالک شرق و غرب گردد و عمر دراز یابد و چندان کنوز جمع کند که پیش از وے کسے نکرده باشد
داود بر خاست و انرا باد دوانقی گفت و دوانقی پیش وے آمد و گفت مرا هیچ از آمدن پیش
تو باز نداشت مگر تعظیم و اجلال تو پس پرسید که آن چه سخن بود که داود گفت فرمود که راست است
و چنان خواهد شد دیگر پرسید که ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود که آرے دیگر پرسید
که بعد از من هیچ یکے از فرزندان من رسد فرمود آرے دیگر پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد
یا مدت ملک بنی امیه فرمود که مدت ملک شما درازتر باشد و هر آینه بگیرند ملک را کودکان شما
و بان بازے کنند چنانکه بگوی کنند اینست که آنچه از پدر من بمن رسیده است و چون ملک به دوانقی
رسید از قول باقر رض تعجب مے نمود و این قصه در صواعق نیز مذکور است و قربانے در اخبار الدول و
جامے در شواهد النبوة آورده و حدث بعضهم قال کنت بین مکة و مدینة فاذا انا بشبح یلوح تارة و یختفی
اخرے حتے قرب منا ملته فاذا هو غلام سباعی او ثمانی فسلم علے فرددت علیه السلام فقلت
من انت قال رجل عربے قلت من اے قال قرشے قلت من اے قال علوی ثم انشا
و جامے گفته است که اول پرسیدم من این قال من الله فقلت الى این قال الى
الله فقلت ما زادک قال التقوے فقلت من انت قال انا رجل عربے فقلت من اے
قال انا رجل قرشے فقلت من اے قال انا رجل هاشمے فقلت من اے قال انا رجل
علوے ثم انشد

فنحن علی الحوض زواده	نذود ونسعد وراده
فما فاز من فاز الا بنا	وما خاب من حبنا زاده
ودیگر اینکه دو شعر دیگر اورده	
فمن سرنا نال منا السرور	ومن ساءنا ساء میلاده
ومن کان غاصبا حقنا	فیوم القیمة میعاده

ثم قال انا محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ثم التفت فلم اره فلا دری انزل فی الارض ام صعد فی السماء یعنی که در میان مکه و مدینه بودم که ناگاه از دور سیاهی بنمود گاهی ظاهر میشد و گاهی پنهان میگشت چون نزدیک رسیدم دیدم که کودکی هفت ساله یا هشت ساله بر من سلام گفت جواب دادم بعد ازان گفتم از کجای گفت از جانب خدا گفتم کجا میروی گفت بسوی خدا گفت توشه تو چیست گفت ترس خدا پس گفتم کیستی تو گفت من مردی عربی ام گفتم بیان کن گفت من مردی قرشی ام گفتم بیان کن گفت من مردی هاشمی ام گفتم بیان کن گفت من مردی علوی ام بعد ازان اشعار مذکوره گفت بعد ازان گفت که من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم چون بسوی او التفات نمودم ندیدم من او را نمیدانم که باسمان بالا شد یا بزمین فرو رفت۔

اما حلیه جناب قال القرمانی فی اخبار الدول کان معتدل القامة اسمر اللون نقش خاتمه رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین شبیه بالحسن والحسین المومن و بالوجهی ذی المین بالحسین والحسن و فی روضة الاحباب نقش خاتم وی العزة لله جمیعا بود رضی الله تعالی عنہ۔

جعفر بن محمد الصادق

در شواهد النبوة اورده که وی امام ششم است و کنیت وی ابو عبد الله است و قیل ابو اسمعیل وله القاب اشهرها الصادق و فی تاریخ ابن خلکان لقب بالصادق لصدقه فی مقالته و فی تذکرة الاولیا للعطار کنیته ابو محمد انتهی و در ما ام فروه است بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی و مادر ام فروه اسما است بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق ولذلک قال الصادق لقد ولدنی ابو بکر مرتین ولادت وی در مدینه بوده است در سنه ثمانین من الهجرة وقیل ثلث وثمانین

فے یوم الاثنین ثلث عشر لیلۃ بقیت من شہر ربیع الاول وفات وے نیز در مدینہ بودہ است
یوم الاثنین للنصف من رجب سنہ ثمان واربعین ومائۃ و فے روضۃ الاحباب شوال سنہ
مذکور گفتہ مدت حیات آنجناب شصت و پنجسال و بقولے اظہر شصت و ہشت بودہ مدفن ہایونش
گورستان بقیع است نزدیک قبور پرنور آباے بزرگوار آن امام عالے مقام و در تاریخ گزیدہ مسطور است
که جمعے از علماے شیعہ آنجناب را منصور عباسے زہر داد واللہ اعلم و آنچہ دانسته که در جنۃ البقیع
قبہ ایست مشہور بقبہ عباس که دران قبہ قبر عباس عم نبی صلی اللہ علیہ وسلم و بقولی فاطمہ بنت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و
سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علے و حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون اند اللہ درہ من قبر ما اکرمہ و اشرفہ اعلے قدرہ عند اللہ تعالے ۔
اما مناقبہ فے الشواہد وے از عظماے اہلبیت است و علماے ایشان حتے ان من کثرۃ علومہ المفاضۃ
علے قلبہ صارت العلوم تقصر الافہام من الاحاطۃ بما اتصاف الیہ یروے عنہ و قد قیل ان کتاب
الجفر الذی بالمغرب تتوارثہ بنو عبد المومن ہو من کلامہ رضہ این کتاب جفر مشہور و مشتمل است بر علوم
و اسرار ایشان و ذکر آن در کلام امام علی بن موسے الرضا رضہ صریح است انجاکہ گفت چون مامون پیرا دے
عہد خویش ساخت الجفر والجامعۃ بر آن علے خلاف ذلک و کان الصادق رضہ یقول علمنا غابر و
مزبور و نکت فے القلوب و نقر فے الاسماع وان عندنا الجفر الاحمر والجفر الابیض و مصحف فاطمہ علیہا
السلام وان عندنا الجامعۃ فیہا جمیع ما یحتاج الناس الیہ فسئل عن تعبیر ہذا الکلام فقال اما الغابر فعلم
ما یکون واما المزبور فالعلم بما کان واما النکت فے القلوب فہو الالہام واما النقر فے الاسماع فہو حدیث الملائکۃ
علیہم السلام نسمع کلامہم ولا نری اشخاصہم واما الجفر الاحمر فوعاء فیہ سلاح رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
ولن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت واما الجفر الابیض فوعاء فیہ توریۃ موسے وانجیل عیسے و زبور داؤد
و کتب اللہ الاولے واما مصحف فاطمہ علیہا السلام ففیہ ما یکون من احادیث و اسماء کل من یملک الے
یوم القیمۃ واما الجامعۃ فہو کتاب طولہ سبعون ذراعا املاہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فلق فیہ
وخطہ علے ابن طالب رضی اللہ عنہ بیدہ فیہ واللہ جمیع ما یحتاج الناس الیہ الے یوم القیمۃ حتے ان
فیہ ارش الخدش والجلد و نصف الجلد و از بعض ثقات آمدہ گفتہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رضہ
کہ میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فانہ لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی و در روضۃ الاحباب

آورده از امام جعفر رض روایت است که میفرمود حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث
جدی حدیث ابیه الحسین و حدیثه حدیث امیر المومنین علی ابن طالب و حدیث امیر المومنین علی حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم قول الله عز وجل و فی الصواعق
از اولاد امام محمد باقر شش کس که مانند افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود و از آنجهت ویرا خلیفه و وصی خود ساخت
در علوم ظاهر و باطن مکمل بود علم او در جمیع بلاد انتشار یافت و اکابر علما مثل یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک
و سفیانین و ابو حنیفه و شعبه و ایوب سجستانی رحمهم الله تعالی تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
رض نموده اند و فی اخبار الدول کان راسا فی الحدیث روی عنه یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک ابن
انس والثوری و ابن عیینه و ابو حنیفه و شعبه و ابو ایوب السجستانی و غیرهم و فی روضة الاحباب
طایفه از مشاهیر علمای ملت احمدی از وی روایت میکنند چون یحیی بن سعید انصاری و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعبه و یحیی بن سعید القطان و غیرهم از ائمه اسلام و بر نباهت ذکر و فخامت
قدر او اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام باقر و جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر و عطاء و نافع و محمد بن المنکدر و زهری
و عروه و غیرهم روایت میدارد و از وی جمعی پسرانش موسی کاظم و علی و یحیی بن سعید انصاری
و یحیی بن سعید قطان و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و شعبه و امام مالک و امام ابو حنیفه و ابن
جریج و ایوب سجستانی و محمد بن اسحاق و غیرهم روایت میدارند و فی تاریخ ابن خلکان کان من سادات اهل البیت
لقب بالصادق لصدقه فی مقالته و فضله اشهر من ان یذکر له کلام فی صنعة الکیمیا والزجر والفال و کان
تلمیذه ابو موسی جابر بن حیان الصوفی الطرسوسی قد الف کتابا یشتمل علی الف ورقة یتضمن رسائل
جعفر الصادق و هی خمسمائة رسالة یعنی شاگرد او ابن حیان الصوفی کتابی تالیف کرده است محتوی
و مشتمل بر رسایل آن بزرگوار عالیمقدار رض و منطوی بر پانصد رساله او رحمه الله و فی روضة الاحباب
و ایضا فیه عبارتی در تاریخ خویش آورده که کلام نفیس در علم توحید و تحقیق در علم از وی صادر گشته و در کتاب
کشف المحجوب مسطور است که امام جعفر صادق عالیقدر و بلند مرتبه و نیکو سیرت و صافی سریرت بوده
و او را اشارات دقیق است در جمله علوم و مشهور است در میان مشایخ بدقت کلام و متانت معنی و ویرا
کتب معروف است در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و فی تقریب
العسقلانی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو عبد الله المعروف

بالصادق صدوق فقیہ امام من السادسۃ مات سنۃ ثمان واربعین وفی میزان الذہبی

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الہاشمی ابو عبد اللہ احد الائمۃ الاعلام بر صادق کبیر الشان
لم یحتج بہ البخاری قال یحیی بن سعید مجالد احب الی منہ فی نفسی منہ شیء وقال مصعب عن الدراوردی
قال لم یرو مالک عن جعفر حتی ظہر امر بنی العباس من مصعب بن عباس کان مالک
لا یروی عن جعفر حتی یضمہ الی احد وقال احمد بن سعید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت لا
اسأل یحیی بن سعید عن جعفر بن محمد فقال لی لم تسألنی عن حدیث جعفر قلت لا ارید فقال لی
ان کان یحفظ فحدیث ابیہ المسند وقال ابن معین ہو ثقۃ ثم قال خرج حفص بن غیاث الی
عبادان وہو موضع رباط فاجتمع الیہ البصریون فقالوا لا تحدثنا عن ثلثۃ اشعث ابن عبد الملک وعمر بن
عبید وجعفر بن محمد فقال اما اشعث فہو لکم انا اترکہ لکم واما عمر فانتم اعلم واما جعفر فلو کنتم بالکوفۃ لاخذتکم
النعال المطرقۃ در وی عباس عن یحیی قال جعفر ثقۃ مامون قال ابو حاتم ثقۃ لا یسأل عن مثلہ
فی تہذیب النواوی جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور فی المختصر فی قسم الصدقات
وفی الشہادات وفی المہذب فی اخر صدقۃ التطوع وفی باب تضمین الاجیر ہو الامام ابو عبد اللہ
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الہاشمی المدنی الصادق
امہ ام فروۃ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم روی عن ابیہ والقاسم
بن محمد ونافع وعطاء ومحمد بن المنکدر والزہری وغیرہم وروی عنہ محمد بن اسحاق ویحیی الانصاری
ومالک والسفیانان وابن جریج وشعبہ ویحیی القطان واخرون واتفقوا علی امامتہ وجلالتہ
وسیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمد علمت انہ من سلالۃ النبیین
قال البخاری فی تاریخہ ولد جعفر سنۃ ثمانین وتوفی سنۃ ثمان واربعین ومائۃ وفی خلاصۃ
التہذیب للحافظ صفی الدین فی ذکر جعفر بن محمد ہو الامام الصادق المدنی احد الاعلام عن ابیہ وجدہ
ابی امہ القاسم بن محمد وعروہ وعنہ خلق لا یحصون منہم ابنہ موسی وشعبہ والسفیانان ومالک
قال الشافعی وابن معین وابو حاتم ثقۃ در تذکرۃ الاولیا فرید الدین عطار اوردہ است کہ اگر
صفت او تنہا گویم بزبان وعبارت من راست نیاید کہ در جمیع علوم واشارات بے تکلف
بکمال بود قدوہ جملہ مشایخ بود واعتماد ہمہ بروے بود ومقتدائے مطلق بود وہم الہیان را شیخ

بود و هم محمد باقر را امام و هم اهل ذوق را رہبر و پیر بود و هم اهل عشق را پیشوا هم عباد را مقدم بود و هم زهاد را
مکرم هم صاحب تصنیف حقایق بود و در لطائف تفسیر و اسرار تنزیل بے نظیر بود۔

من اخباره وکلماته ووصیته

فی طبقات الشعرانی کان رض یقول اربع لا ینبغی لشریف ان یانف منها قیامه من مجلسه لابیه وخدمته لضیفه
وقیامه علی دابته ولو ان له مائة عبد وخدمته لمن یتعلم منه وکان رضی الله عنه یقول لا یتم المعروف الا بثلاث
خصال ان تصغره اذا صنعته وتستره وتعجله وذلک لانک اذا صغرته عظم واذا سترته اتممته واذا عجلته هنأته وکان
رض یقول اذا اقبلت الدنیا علی الانسان اعطته محاسن غیره واذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه
وکان یقول اذا بلغک عن اخیک ما تکرهه فاطلب له من عذر واحد الی سبعین عذرا فان لم تجد له عذرا
فقل لعل له عذرا لا اعرفه ودخل علیه الثوری رض فرای علیه جبة من خز فقال له انکم من بیت نبوة تلبسون هذا فقال
ما تدری ادخل یدک فاذا تحته مسح من شعر خشن ثم قال یا ثوری ارنی ما تحت جبتک فوجد تحتها قمیصا ارق
من بیاض البیض فخجل سفیان ثم قال یا ثوری لا تکثر الدخول علینا تضرنا ونضرک ودخل علیه ابو حنیفة رض
فقال یا ابا حنیفة بلغنی انک تقیس لا تفعل فان اول من قاس ابلیس وکان رض یقول اذا سمعتم من
مسلم کلمة فاحملوها علی احسن ما تجدون حتی لا تجدوا لها محملا فلوموا انفسکم وکان رض یقول لا تاکلوا من ید جاعت
ثم شبعت وقال لرجل من قبیلة من سید هذه القبیلة فقال الرجل انا فقال لو کنت سیدهم ما قلت انا وکان
یقول اذا اذنبت فاستغفر فانما هی خطایا مطوقة فی اعناق الرجال قبل ان یخلقوا وان الهلاک کل
الهلاک الاصرار علیها وکان رضی الله عنه اذا احتاج الی شی قال ربا انا محتاج الی کذا فما یستتم دعاءه
الا وذلک الشی بجنبه موضوعا وکان رض یقول من استبطا رزقه فلیکثر من الاستغفار وکان رض
یقول من اعجبه شی من امواله واراد بقاءه فلیقل ما شاء الله لا قوة الا بالله وکان یلبس الجبة الغلیظة
القصیرة من الصوف علی جسده والحلة من الخز علی ظاهره ویقول نلبس الجبة لله والخز لکم فما کان لله
اخفیناه وما کان لکم ابدیناه وکان رضی الله عنه یقول اوحی الله الی الدنیا ان اخدمی من خدمنی
واتعبی من خدمک وکان یقول الفقهاء امناء الرسل ما لم یاتوا ابواب السلاطین وکان یقول اللهم
ارزقنی مواساة من قترت علیه رزقک وکل ما انا فیه من فضلک رضی الله تعالی عنه
در روضة الصفا و روضة الاحباب آورده که سفیان ثوری گوید که از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق

التماس کردم کہ مرا وصیتے کن تا بجا فظت ان قیام نمایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الٰہی منتفع گردم گفت اے سفیان دروغ گوی را مروت نیست و حسود را راحت نے و بدخوے را بزرگے و سیاست نے و ملوک و سلاطین را اخوت نے گفتم اے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس خود را از محارم حضرت الٰہی باز دار تا عابد باشے و بانچہ خدا عزوجل ذکرہ نصیب تو کند راضی باشی تا بصفت غنا متصف باشی و بحسن مجاورت خلق اقدام نمائے تا درین زینت اسلام گروے و با ہیچ فاجرے مصاحبت مکن تا بارتکاب گناہ مبتلا نگردے گفتم زیادہ کن اے نور دیدہ رسول خدا و اے مقتدائے رہنما فرمود اے سفیان ہر کہ عزتے خواہد بے عشرت و ہیبتے جوید بے سلطنت باید کہ بیرون آید از ذلت معصیت گفتم زیادہ ازین میخواہم گفت مصاحبت نمودن با ہمنشین بد خروج از جادہ سلامت است و مجالست نمودن با بے باکان مستلزم تہمت و ملامت و عدم محافظت لسان موجب شامت و ندامت باشد و در روضۃ الصفا آوردہ کہ روزے امام بحق ناطق جعفر صادق نشستہ بود بر مین دیسار خویش دو فقیر راجائے دادہ در اثنائے این حال از توانگران یکی بمجلس وے در آمد شخص را در مقابل بنشاند و رعونت توانگرے نمود سا بران نداشت کہ از انجہت کلماتے شکایت امیز بنیاد کرد امام فرمود کہ اے فلان این فقیران سرداران و لشکرکشان حضرت بادشاہ علی الاطلاق اند و ہیچ عیبے نباشد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امرائے خویش بزانوے ادب بنشینند و نے اخبار الدول للقرمانی من کلام سفیان الثورے یا سفیان اذا انعم اللہ علیک نعمۃ و احببت بقاءہا فاکثر من الحمد والشکر علیہا فان اللہ عزوجل قال فی کتابہ العزیز لئن شکرتم لازیدنکم واذا استبطات الرزق فاکثر من الاستغفار فان اللہ تعالے یقول استغفروا ربکم انہ کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا الآیہ واذا حزنک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لاحول ولا قوۃ الا باللہ فانہا مفتاح الفرج وکنز من کنوز الجنۃ یعنی ای سفیان ہرگاہ انعام کند ترا خداے تعالے نعمتے و دوست داری بقاء انرا پس بسیار کن ثنا و شکر برا و چراکہ اللہ تعالے فرمودہ اگر شکر کنید ہرآئینہ زیادہ کنم مر شمارا و ہرگاہ درنگے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چراکہ اللہ تعالے گفتہ طلب امرزش کنید از پروردگار خود بدرستیکہ او بسیار امرزندہ است میفرستد آسمان بر شما بازندہ الے آخرہ و ہرگاہ غمگین شوے براے امرے از جانب سلطان یا غیران پس بسیار بگو لاحول ولا قوۃ الا باللہ

چراکہ این کلید کشادگی است وجوہر نیست از جواہر جنت وکان رضی اللہ عنہ یقول لاتتم المعروف
الا بثلاث تعجیلہ وتصغیرہ وسترہ یعنی امر بالمعروف تمام نیشود مگر بسہ چیز جلدی بان خورد شمردن ان را
و مخفی داشتن انرا وفی اخبار الدول للقرمانی وروی انہ وقع الذباب علی وجہ المنصور مرارًا
کلما ذبہ عاد حتی اضجرہ فدخل علیہ تلک الساعۃ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالی عنہ فقال یا
اباعبداللہ لم خلق اللہ الذباب فقال لیذل بہ الجبابرۃ فسکت المنصور یعنی واقع شد مگس بر روئے
منصور عباسی بار بار و ہر بار کہ میزند باز اعادہ میکرد تا انکہ برہم شد منصور پس ورا مد بروے در انوقت
امام جعفر صادق رض پس گفت اے ابوعبداللہ چرا پیدا کرد خداے تعالے مگس را پس گفت صادق
رض تا اینکہ ذلیل کند بان ظالمان را پس خاموش شد منصور وروی انہ قال لمولاہ نافد اذا کتبت
رقعۃ او کتابا فی حاجۃ واردت ان ینجح اللہ حاجتک فاکتب فی راس الرقعۃ بقلم غیر مدید
بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الصابرین المخرج مما یکرہون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا اللہ
وایاکم من الذین لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون قال نافد فکنت افعل ذلک فتقضی حوائجی یعنی گفت امام جعفر
بغلام خود کہ نافد نام داشت کہ ہرگاہ کہ بنویسی رقعہ یا خطے در حاجت خواہی کہ روا کند خداے تعالی حاجت ترا پس
بنویس در سر رقعہ بقلم بے سیاہی۔
بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الے یحزنون گفت نافد بودم من کہ میکردم از ان پس روا میشد حاجت
من وفی تاریخ ابن خلکان وکان المنصور اراد اشخاصہ الی العراق معہ عند مسیرہ من المدینۃ
فاستعفاہ من ذلک فلم یعفہ فاستاذنہ فی المقام بعدہ ایاما یصلح امور محلہ فابی علیہ فقال لہ
جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابی یحدث عن ابیہ عن جدہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ان الرجل لیبقی اکلہ وینقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزداد فی عمرہ قال تا اللہ لقد سمعت ذلک عن ابیک
عن جدک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہم نعم فاعفاہ من الشخوص واقرہ بالمدینۃ واجازہ
ووصلہ یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن از ان
مدینہ پس استعفا نمود از ان پس عفو نکرد او را پس طلب اذن کرد کہ بگذارد او را در انمقام چند روز
بعد ان تا اصلاح کارہاے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جد خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرستیکہ مرد باقی کند

خورش خود را او شقصی کند اجل خود را پس کو که صلہ رحم نماید خود را پس زیادہ کند در عمر خود گفت منصور سوگند
به پروردگار هر اینہ تو شنیدے انرا از پدر تو انجد تو جد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم گفت بلی بخدا یا
امیرے پس معاف کرد او را از حاضرے و برقرار داشت در مدینہ و اجازت داد او را و صلہ رحم کرد او را

وحکی کشاجم فی کتاب المصاید والمطارد ان جعفر المذکور سال ابا حنیفہ فقال علیہ السلام ما تقول فی
محرم کسر رباعیۃ ظبی فقال یا ابن رسول اللہ ما اعلم ما فیہ فقال لہ انت تتباہی ولا تعلم ان الظبی لا یکون لہا
رباعیۃ وهو ثنی ابدا یعنی حکایت کرد کشاجم در کتاب مصاید بدرستیکہ امام جعفر صادق سوال کرد ابا
حنیفہ را پس گفت علیہ السلام چہ میگوئی در محرمیکہ بشکست دندان رباعیہ آهو را پس گفت ابو حنیفہ
یا ابن رسول اللہ نمیدانم پس گفت جعفر تفاخر میکنے و نمیدانے کہ آهو را دندان رباعی نمیباشد و
ثنی میباشد حکی القاضی ابو علی المحسن بن ابی القاسم التنوخی فی کتاب الفرج بعد الشدۃ عن
یونس بن ابی یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد من فیہ الی اذنی قال لما قتل ابراہیم قال عبد اللہ بن حمزہ
اسرنا المنصور من المدینۃ فلم یترک احد منا محمد حتی قدمنا الکوفۃ فمکثت شہرا نتوقع القتل ثم خرج الینا
الربیع الحاجب فقال این ہولاء العلویۃ ادخلوا علی امیر المومنین رجلین منکم قد حلت انا والحسن
بن زید فلما صرت بین یدیہ قال لی انت الذی تعلم الغیب فقلت لا یعلم الغیب الا اللہ جل ثناؤہ قال
انت الذی یجی الیک ہذا الخراج قلت الیک یجی یا امیر المومنین الخراج قال اتدرون لما دعوتکم قلت لا قال
انما دعوتکم لان اہدم رباعکم اغور قلیکم واقتل نخیلکم وانزلکم البراۃ لا یجیکم احد من اہل الحجاز واہل العراق فقلت
یا امیر المومنین سلیمان اعطی فشکر وان ایوب ابتلی فصبر وان یوسف ظلم فعفی وانت من ذلک النسل قال
فتبسم قال اعد علی فاعدت فقال مثلک فلیکن زعیم القوم قد عفوت عنکم ووہبت لکم جرم اہل البصرۃ حدثنی
الحدیث الذی حدثنی عن ابیک عن ابائک عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فقلت حدثنی ابی عن
ابایہ عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انہ قال صلۃ الرحم تعمر الدیار وتطیل الاعمار وتکثر الاعمار وان کانوا
کفارا فقال لیس ہذا فقلت حدثنی ابی عن ابایہ عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال الرحم معلقۃ
بالعرش ینادی اللہم صل من وصلنی قال لیس ہذا قلت حدثنی ابی عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال الرحم شجنۃ من الرحمن قال اللہ تعالے خلقت الرحم وشققت لہا اسما من اسمائی
فمن وصلہا وصلتہ ومن قطعہا قطعتہ او تبتہ قال لیس ہذا قلت حدثنی ابی عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال ان ملکا من ملوک الارض یبقی من عمره ثلاث سنین وصل رحمه فجعلها الله ثلثین سنه قال هذا الحدیث الذی اردت ابن البلاد احب الیکم قال الله المسلمین رحمی الیوم قلت المدینه فرجعنا الی المدینه وکفانا الله مؤنته وکان من دعائه علیه السلام حین دخل علی المنصور اللهم بک استفتح وبک استنجح وبمحمد عبدک ورسولک اتوجه واعوذ بخیرک من شره اللهم سهل احزونته وذلل لی صعوبته واعطنی من الخیر اکثر مما ارجو واکفنی من الشر اکثر مما اخاف ومیشه حکایت کرد قاضی ابوعلی حسن بن ابی القاسم تنوخی در کتاب فرج بعد الشدة از یونس از ابی یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از دهن خود بسوی گوش من گفت هرگاه قتل شد ابراهیم گفت عبدالله بن حمزه قید کرد ما را منصور از مدینه پس نگذاشت کسی از فرزندان محمد را مر تا آنکه داخل شدیم بکوفه پس توقف کردم با هشت برس قتل داشتم پس بیرون آمد بسوی ما ربیع حاجب گفت کجا بند آن علویان داخل شوید بر امیرالمومنین دو کس   پس داخل شدم من وحسن بن زید هرگاه شدیم روبروی او گفت مرا تو ئی که میدانی غیب را گفتم هیچکس نمیداند غیب مگر الله تعالی جل جلاله گفت تو ئی که خواهد آمد بسوی تو این خراج گفتم بسوی تو خواهد آمد یا امیرالمومنین گفت میدانید برای چه شما را خواندم گفتم نه گفت بخواندم شما را اگر منهدم کنم رباع شما را غارت کنم شما را   و فرود آرم شما را + نه دوست دارد شما را بعد ازین از اهل حجاز و از اهل عراق پس ضم کنم   پس گفتم ای امیرالمومنین سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ایوب را مبتلا ساختند پس صبر کرد و بر یوسف ظلم کردند عفو نمود ونسل تو با ایشان می پیوندد پس تبسم کرد و گفت اعاده کن بر من پس اعاده نمودم پس گفت مثل تو پس شو ضامن قوم تحقیق عفو کردم از شما و بخشیدم شما را اخراج اکنون حدیث کن مرا آنحدیثی که حدیث کرد تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول الله که گفت رسول خدا صله رحم معمور میکند دیار را و دراز میکند عمر را و کثرت میکند عمارات را اگرچه باشند کفار گفت این نیست گفتم حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول الله رحم معلق است بعرش ندا میکند بار خدایا بپیوند با کسیکه می پیوند د بمن گفت این نیست گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت رسول خدا رحم جای در خدا است گفت الله تعالی پیدا کردم من رحم را و شفیق گردانیدم برای نامی از نامهای خود پس کسیکه با و پیوند د من با و پیوندم و کسیکه قطع کرد او را من قطع میکنم او را گفت این حدیث نیست

گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت رسول خدا بدرستیکه پادشاهی
بود از پادشاهان که باقی بود از عمر او سه سال پس او صلهٔ رحم نمود پس گردانید الله سبحانه سی سال عمر او گفت همین حدیث
است که میجستم از اکرام ملک دوست تراست نزد شما پس سوگند بخدا که هر اینه صلهٔ رحم کنم امروز گفتم مدینه
پس مراجعت کردیم ما و کفایت کرد مارا الله تعالی محنت او و بود بعض دعای او علیه السلام وقتیکه
داخل شد بر منصور اللهم بک استفتح الی آخره ومن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بین
یدیه هو یوصیه بهذه الوصیة وکان مما حفظت منها قال یا بنی احفظ وصیتی واحفظ مقالتی فانک ان
حفظتها تعیش سعیدًا و تموت سعیدًا یا بنی انه من قنع بما قسم الله له استغنی ومن مد عینه الی ید غیره مات
فقیرًا ومن لم یرض بما قسم الله له اتهم الله فی قضائه ومن استصغر زلة نفسه استعظم قیمة غیره ومن کان
کذلک هالک ومن کشف حجاب غیره انکشف عورات بیته ومن سل سیف البغی قتل به ومن احتفر لاخیه
بیرًا وقع فیها ومن دخل السفهاء حقر ومن خالط العلماء وقر ومن دخل مداخل السوء اتهم یا بنی قل الحق
لک وعلیک وایاک والنمیمة فانها تزرع الشحناء فی قلوب الرجال یا بنی اذا طلبت الجود فعلیک بمعادنه
اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شدم بر جعفر و موسی روبروی او بود و او وصیت
میکرد او را این وصیت و بود از من که یاد داشتم بعضی از آن گفت ای پسر من یاد کن وصیت مرا و
قبول کن سخن مرا اگر تو یاد داری از آن زندگی کنی سعید و بمیری سعید ای پسر من آنکسیکه قناعت کرد بآنچه
قسمت کرده است او را خدا غنی شد و آنکسیکه بگشاد چشم خود بر دست غیر خود بمیرد فقیر و هرکسیکه راضی
نیست بآنچه قسمت کرده است الله تعالی برای او تهمت نهاد بر خدا در قضای او و هرکسیکه حقیر
و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمودند غیر او را و کسیکه اینچنان کرد هالک شد و کسیکه کشف کرد پرده دیگری را
منکشف شود پرده خانه او و کسیکه تیغ بغاوت کشید آخر کشته شد بآن و کسیکه چاهی
کند برای برادر خود آخر خود بیفتد بدان چاه و کسیکه داخل شد با احمقان یعنی دوستی
نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کسیکه دوستی نماید با علما عزیز شود و کسیکه بمداخل
بد دارد متهم شود ای پسر گفتن حق برای تو واجب است بر تو باید که دور باشی از
غمازی چرا که میکند تقسیم عداوت در دل مردمان ای پسر من هرگاه طلب
کنی جود را پس مضر شود ترا و عطار در تذکرة الاولیا آورده که داود طائی علیه الرحمة در پیش صادق رض

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا پندے بده که دلم سیاه شده است گفت یا با سلیمان تو زاهد زمانه ترا
به پند من چه حاجت است گفت ای فرزند پیغمبر خدا شما را بر همه فضل است و پند دادن تو بر همه واجب است
گفت یا با سلیمان من ازین میترسم که بقیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من نگذاردے
اینکار به نسب صحیح نیست اینکار بمعامله شایسته است در حضرت حق تعالے داؤد بگریست و گفت بار
خدایا آنکه معجون طینت او از آب نبوت است و ترکیب طبیعت او از اہل برہان و حجت و جدش رسول
خدا است و مادرش بتول او بدین حیران است داؤد که باشد که بمعامله خود معجب شود روزے
نشسته بود یا مولا یا خود گفت بیائید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هرکه از ما بقیامت رستگارے یابد
همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا بشفاعت ما چه احتیاج است که جد تو شفیع جملهٔ خلائق
است صادق گفت من بدین افعال خود شرم دارم که بقیامت در روے جد خود بنگرم و نقلست که
چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمة الله علیه در پیش وے آمد و گفت یا ابن
رسول الله مردمان از نفایس تو محروم مانده اند چرا عزلت گرفته صادق گفت که اکنون روا چنین دارم
واین دو بیت برخواند

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب	والناس بین مخایل ومارب
یتغشون بینهم المودة والوفا	وقلوبهم محشوة بعقارب

نقل است که جعفر صادق را دیدند که جامهٔ زرین گرانمایه پوشیده بود گفتند یا ابن رسول الله لیس هذا من
بثیاب یعنی این پوشاک خاندان تو نیست دست آنکس را بگرفت و در آستین کشید پلاسی پوشیده بود
که دست را میخراشید گفت هذا للخلق و هذا للحق یعنی زرین بزاے خلق است و پلاس برای خدا است
نقلست که صادق از ابو حنیفه رحمة الله علیه پرسید که عاقل کیست گفت آنکه تمیز کند میان خیر و شر صادق
گفت بهایم نیز تواند کرد میان آنکه او را بزنند یا بنوازند ابو حنیفه گفت نزدیک شما عاقل کیست گفت آنکه تمیز
کند در میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر خیر الخیرین اختیار کند و از دو شر خیر الشرین برگزیند نقلست که صادق را
گفتند همه هنرها داری زهادت و کرم باطن و قرة العین خاندانے اما بس متکبرے گفت من متکبر نیم
لیکن هر کبریائی هست که چون از سر کبر خود برخاستم کبریائی او بیامد بجاے کبر من بنشست بکبر خود کبر نشاید
کردن از کبریائی او کبر شاید کردن نقلست که همیان زر از کسے برده بودند آنکس در صادق آویخت که تو

برده داد او نشناخت صادق گفت چند بود گفت هزار دینار او را بخانه برد و هزار دینارش داد بعد از آن مرد
زر خود را جاے دیگر بیافت زر صادق را باز برد و گفت من غلط کرده بودم صادق گفت ما هرچه دادیم باز نگیریم
بعد از آن از یکے پرسید که او کیست گفتند جعفر صادق رضی الله عنه مرد از آن خجل شد و برفت گویند پیش
صادق آمد و گفت خدا بمن نماے گفت آخر تو نشنیدۂ که موسے را گفتند لن ترانی یعنی هر آینه نبینی
مرا گفت آرے اما این ملت محمد است که یکے فریاد میکند که رای قلبی ربی یعنی دید دل
من رب مرا دیگرے نعره میزند که اعبد ربا لم اره یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را که نه بینم او را صادق
گفت او را ببندید و در دجله اندازید ببستند و در دجله انداختند آب او را فرو برد باز برانداخت گفت
یا ابن رسول الله الغیاث الغیاث صادق گفت اے آب فرو برش فرو برد و دیگر برآورد چند کرت
همچنین فرو مے برد و برمے آورد و پناه بصادق مے آورد تا از همه درماند چون در دجله غرق شد
امید از خلق منقطع کرد این نوبت که آب او را برانداخت گفت الهی الغیاث الغیاث صادق گفت
او را بیارید برآوردند ساعتے بگذاشتند تا بقرار آمد پس گفت حق تعالے را دیدے گفت تا دست
در خلق میزدم حجاب میبود چون بکلی پناه بدو بردم و مضطر شدم روزنه در درون دلم کشاده شد آنجا
فرو نگریستم بدیدم تا اضطرار نبود آن نبود که امن یجیب المضطر اذا دعاه صادق گفت تا صادق را میخواندی
کاذب بودی اکنون آن روزنه را نگاه مے دار و گفت هر که گوید خداے بر خیر است یا از خیر است او کافر
بود و گفت هر آن معصیت که اول او ترس بود و آخر او عذر بنده را بحق نزدیک گرداند و هر آن طاعت
که اول آن امن بود و آخر عجب آن طاعت بنده را از خدا باز دارد مطیع با عجب عاصی است و عاصی
با عذر مطیع از وے پرسیدند که درویش صابر فاضلتر یا توانگر شاکر گفت درویش صابر که توانگر را دل
با کیسه بود و درویش را با خداے تعالے و گفت عبادت جز بتوبه راست نیاید که خداے تعالے
توبه را مقدم گردانیده بر عبادت کما قال الله تعالے التائبون العابدون و گفت ذکر توبه در وقت ذکر
خداے تعالے غافل ماندنست از ذکر خداے تعالے و خدا را بحقیقت یاد کردن آن بود که فراموش
کند در جنب خداے تعالے جمله اشیا را از جهت آنکه خدا او را عوض بود از جمله اشیا و گفت در معنی
آیه یختص برحمته من یشاء خاص گرداند برحمت خویش هر کرا خواهد واسطه و علل و اسباب از میان
برداشته است تا بدانند که عطا محض است و گفت مومن آنست که ایستاده است با نفس خویش و عارف

انست کہ او ایستادہ با خداوند خویش وگفت ہر کہ مجاہدہ کند نفس برای نفس برسد بکرامات خداوند و
ہر کہ مجاہدہ کند نفس برای خدای تعالی برسد بخدا وگفت الہام از اوصاف مقبولانست و
استدلال ساختن کہ بے الہام بود از علامت زندگانست وگفت کار خدای تعالی
در بندہ نہان تر است از رفتن مورچہ بر سنگ سیاہ در شب تاریک وگفت عشق الٰہی نہ
استعمال بہ محمود وگفت سر معاینہ مرا آنگاہ مسلم شد کہ رقم دیوانگی بر من کشیدند و
وگفت از نیکبختی مرد یکی انست کہ خصم او خردمند است وگفت از صحبت پنج کس حذر کن یکی
از دروغ گوی کہ ہمیشہ با وے در غرور باشی و دوم احمق کہ ہر چند سود تو خواہد زیان تو بود
و ندانسد سیوم بخیل کہ بہترین وقتے از تو ببرد چہارم بد دل کہ در وقت حاجت ترا ضایع گذارد پنجم
فاسق کہ ترا بیک لقمہ بفروشد و بکمتر لقمہ طمع کند وگفت حق تعالی را در دنیا بہشت است
و دوزخ بہشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بہشت انست کہ کار خود بخدا
بگذاری و دوزخ آنکہ کار خود بنفس خویش باز گذارے وگفت من لم یکن بستر فرد مفرد
وگفت اگر صحبت اعدا مضر بودے اولیا را آسیہ را ضرر بودے از فرعون واگر صحبت
اولیا نافع بودے اعدا را منفعتے بودے زن لوط را وزن نوح را ولیکن بیش از قبض وبسط
نبود در تحفہ اثنا عشریہ آوردہ کہ از رئیس الفقہاے اہل سنت بوحنیفہ کوفی مرویست
کہ گفت قلت لابی عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول اللہ ہل فوض اللہ الامر الی
العباد فقال اللہ اجل من ان یفوض الربوبیۃ الی العباد فقلت ہل جبرہم علی ذلک
فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا اکراہ ولا تسلیط یعنی آیا حوالہ کردہ است خدا کار بسوی بندگان
پس گفت خدا بزرگتر است از آنکہ حوالہ کند ربوبیت بسوے بندگان پس گفتم آیا مجبور کردہ است ایشان را
بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکہ مجبور کند ایشان را بران کار پس گفتم این چگونہ است گفت
بین بین است نہ زبردستے است و نہ حوالہ نہ اختیار است و نہ خواستہ است و نہ برانگیختہ
مذہب اہل سنت وجماعت برین قول است فی قلبوبی وفی حیاۃ الحیوان الکبریٰ للقاضی ومیرے فی ذکر النبی قال ابو تمیرۃ
دخلت انا وابو حنیفۃ علی جعفر الصادق فقلت لہ ہذا رجل من فقہاء العراق فقال لعلہ الذی یقیس الدین برایہ
اہو النعمان بن ثابت وکنت لا اعرف اسمہ فسکت انا فقال ابو حنیفۃ نعم ہو انا ذاک اعزک اللہ

اللہ فقال اتق اللہ ولا تقس الدین بنفسک فان اول من قاس ابلیس حیث قال انا خیر منہ فاخطاء
فی قیاسہ وضل فقال اتحسن ان تقیس راسک من جسدک قال لا ثم قال لہ یا ہذا اخبرنی لم جعل اللہ الملوحۃ
فی العینین والمرارۃ فی الاذنین والماء فی الانف والعذوبۃ فی الشفتین فقال لا ادری فقال جعفر
ان اللہ جعل ذلک منا علی عبادہ لان العینین شحمتان ولولم ملحتا لذابتا ومرارۃ الاذنین للهوام فلولم تمر الاکلتهما والتمیز
لاستنشاق الریح الطیب والردی فلولا الماء فیهما لم یشما والشفتین للطعوم فلولا العذوبۃ فیهما لما
حصل الذوق بہما ثم قال لہ یا ہذا اخبرنی عن کلمۃ اولہا شرک واخرہا ایمان فقال لا ادری فقال ہی
لا الہ الا اللہ ثم قال لہ اخبرنی ای الامرین اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنیفۃ القتل فقال لہ فلم ان اللہ قبل
فی القتل شاہدین ولم یقبل فی الزنا اقل من اربعۃ فسکت فقال لہ جعفر ای الامرین افضل الصوم او
الصلوۃ فقال ابو حنیفۃ الصلوۃ افضل قال فلم ذا ان اللہ اوجب علی الحائض قضاء الصوم واسقط عنها قضاء
الصلوۃ فسکت ثم قال یا ہذا اتق اللہ ولا تقل فی الدین برایک فانا نقف غدا بین یدی اللہ ونقول
قال اللہ وقال رسولہ وتقول انت واصحابک سمعنا ورأینا فیفعل اللہ بنا وبکم ما یشاء یعنی گفت این
شبرمہ داخل شدم من وابو حنیفہ بر جعفر صادق رض پس گفتم این شخص یکے از فقہاء عراق است
پس گفت شاید آنکس است این کہ قیاس میکند دین را برای خود آیا این نعمان بن ثابت است
وبودم من کہ نمیدانستم نام او را پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفہ آرے منم نعمان صلاحیت دہد اللہ تعالی
تو را پس گفت بترس از خدا و قیاس مکن دین را برای خود بدرستیکہ اول کسیکہ قیاس کرد برائے
خود ابلیس بود کہ گفت من بہترم پس خطا کرد در قیاس خود و گمراہ شد پس گفت او را آیا نیک میکنی
باینکہ قیاس کنی سر خود را از جسد خود گفت نہ پس گفت او را مرا خبر دہ چرا اللہ تعالی ساخت ملوحۃ را در
چشم و تلخی در گوش و آب در بینی و شیرینے در دو لب پس گفت نمیدانم پس گفت جعفر بدرستیکہ
اللہ تعالی نہادہ است منت بر بندگان خود چراکہ دو چشم از گوشت نرم است اگر نبودی ملوحۃ در ان
گداختہ شدے و دو گوش برائے حشرات الارض پس اگر نبودے تلخی در ان بخوردندی و دو بینی
برای شمیدن بوسے خوش و بوسے بد پس اگر نبودے آب در ان نہ شمیدہ شدے و دو لب برای
طعام پس اگر نبودے شیرینی در میان انہا ہر اینہ حاصل نمیشد لذت بانہا پس گفت خبر دہ مرا از کلمہ
کہ اول ان شرک است و آخر ان ایمان پس گفت ابو حنیفہ نمیدانم پس گفت آن لا الہ الا اللہ است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دو امر کدام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابوحنیفه که قتل عظیم است
پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد در قتل دو شاهد و برای زنا قبول نمیکند کمتر
از چهار پس خاموش شد ابوحنیفه پس گفت امام جعفر از دو امر کدام افضل است صوم یا صلواة پس
گفت ابوحنیفه که صلوة افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت بر بعض
قضاء صوم و ساقط کرد قضاء صلوة پس خاموش شد ابوحنیفه پس گفت صادق بنوای مرد
بترس از خدای تعالی و مگو در دین برای خود پس هر رستیکه من ایستاده شوم فردا پیش خدای تعالی
و گوییم گفته است خدای تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو همچنین دیدیم و فهمیدیم
و بکند الله تعالی با شما بانچه که خواهد و صاحب کتاب التردید فی مسائل التقلید از مضرات نقل نموده
که امام محمد باقر از ابوحنیفه پرسید که شنیده‌ام تو در مسائل دینیه بقیاس عمل میکنی گفت
ابوحنیفه که یا ابن رسول الله از تو سه سوال دارم گفت آن کدام ست گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت که مرد بعد از آن گفت منی زیاده ناپاک ست یا بول گفت بول
گفت صوم افضل ست یا صلواة گفت صلواة گفت اگر من بقیاس عمل نمودمی بایست
که زن را دو حصه دادمی و بعد بول غسل کردمی و زنا را بقضاء صلواة فرمودمی حال
آنکه این چنین نمیکنم پس مذهب من مبنی بر کتاب و سنت است بعد از آن باقر رضی الله عنه
از وی معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگوید مؤلف که این قصه بصحت
نرسیده و سندان مجهول است و قصه امام جعفر با ابوحنیفه صحیح است بعضی از حنفیان
متعصب برای دفع عیب از ابوحنیفه این قصه را وضع نموده اند و الله اعلم بحقیقة الحال در تحفه اثنا
عشریه آورده که روی ابوالمحاسن الحسن بن علی باسناده الی ابی البختری الشیعی قال دخل ابوحنیفة علی ابی
عبدالله علیه السلام فلما نظر الیه الصادق قال کانی انظر الیک و انت تحیی سنة جدی بعد ما اندرست و
تکون مفزعا لکل ملهوف و غیاثا لکل مهموم بک یسلک المتحیرون اذا وقفوا و تهدیهم الی واضح الطریق
اذا تحیروا فلک من الله العون و التوفیق حتی یسلک الربانیون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابوالمحاسن
شیعی که گفت داخل شد ابوحنیفه برابی عبدالله جعفر صادق پس چون نگاه کرد بسوی او امام گفت چنان می بینم
ترا که تو زنده خواهی کرد سنت جد مرا بعد از آنکه محو شده باشد و خواهی بود گریزگاه هر مضطر و فریادرس هر محزون بسوی

تو نخواهند رفت حیرت زدگان چون ایستاده بمانند و راه نمائی ایشانرا بطریق واضح چون متحیر شوند پس ترا

از طرف خدا... دو توفیق باد تا برند خدا طلبان بسلیب تو در راه والعیاذ فیه نقلا عن کتب الامامیه ان

ابا حنیفة کان جالسا فی المسجد الحرام وحوله زحام کثیر من کل الآفاق قد اجتمعوا لیسألونه من کل جانب

تجیبهم وکانت المسائل فی کمه تنحز جها فیناولها توقف علیه الامام ابو عبد الله فقطن به ابو حنیفة فقام ثم

قال یا ابن رسول الله لو شعرت بک اولا ما وقفت لا رانی الله جالسا وانت قائم فقال له ابو عبد الله

اجلس یا ابا حنیفة واجب الناس فعلی هذا ادرکت آبائی یعنی بود ابو حنیفه نشسته در مسجد حرام وگرد او ازدحام

بسیار بود تمام مردم اطراف جمع بودند که مے پرسیدند او را از هر طرف پس جواب میداد او شانرا

بود هر سوالات در آستین او پس بیرون میکرد آنرا و میداد بمردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق

پس آگاه شد بروے ابو حنیفه پس ایستاده باز گفت اے پسر رسول خدا اگر خبرے یافتم بایستادن

تو پیشتر تو ایستاده نمے ماندے نه بیند مرا خداے تعالے نشسته و تو ایستاده باشے پس گفت

امام جعفر بنشین اے ابو حنیفه و جواب ده مردم را بس همین شغل یافته ام پدران خود را مے گوید مولف

این هر دو قصه غلط و موضوع است چراکه با قصه عبد الله ابن شبرمه مطابقت ندارد و عبد الله را در کتب

اسماء الرجال صدوق و ثقه گفته اند و راوی این قصه شیعی مجهول الاحوال است فقد بینی در کتاب الترقید فی مسایل التقلید

آورده که صاحب بحر السعادت در کیفیت وضع مذهب و تهذیب و ترتیب اقوال ابو حنیفه گفته که

اول کسیکه قرع باب ارشاد نمود و مهر از سر گنج اجتهاد برداشت و راه دین بر روی خلایق کشود و تدوین

کتب فقه کرد و بنای مذهب و درس و فتوے نهاده و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفه کوفی

بود رحمة الله علیه و او شاگرد امام ائمة المسلمین زبده اهل بیت الطیبین الطاهرین سرکرده مومنان

صادق و موحدان سابق امام بحق ناطق جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رض بود و آنحضرت

بنور علم و هدایت از ابناے عصر مستثنے و یگانه دوران ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانه بود همه اولیا التجا بآنحضرت

آورده مهتدی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات با ارباب جلال بسر میبردند و وقتش از آن عزیزتر بود که

بتصنیف و وضع مذهب پردازد۔

	انکه او بود جعفر صادق فاضل و افضل زمان بوده		لقب او است ثابت و واثق کامل و اکمل جهان بوده	

	عالم علم باطن وظاهر		برسر دشمنان دین قاهر	

وابوحنیفه رح از طفلی ملازم انجناب بوده از و اخذ علم میکرد و امام باوے نظرے خاص داشت و همیشه توجه بتبلیغ علم نظر داشته از سرچشمه علم خود دل عطشان اورا سیراب میساخت چون علم و فضل ان امام بحق ناطق در عالم اشتهار گرفت جمعے از علماے یهود و نصارے باهم شوری نمودند که دین محمد صلعم روز بروز قوت میگیرد بمکرے و غدرے این دین بهم بزنیم و اختلاف فاحش میان اهل اسلام درانگیزیم باشد که دین ایشان بهم براید اخرالامر این مجمع فتنه آرا برین انعقاد یافت که کتابے ترتیب داده چیزی از ادیان زائغه و مذاهب باطله با دلایل چند از قران و حدیث دران درج کردند و ان کتاب در کیسه نموده دو کس از انجماعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیامدند تا انکه ان امام همام را وقت وداع فرا رسید فرزندان را وصیت کرد که دست از قران و حدیث باز ندارید بعده ازین عالم فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و از ترکه غیر از کتابے چند چیزے نگذاشت فرزندان انحضرت که خود هم اهل علم و عالم بودند احتیاطاً کتب میکردند و ان کتاب امانت بدست افتاد و دران چند سخنان غریب دیدند که گاهے مثل ان از پدر بزرگوار خود نشنیده بودند ابوحنیفه رح گفت که من تمام عمر در خدمت انحضرت بودم هرگز کلمه ازین کلمات نشنیدم و نمیدانم که این کتاب از کجاست جمعے از مبتدیان که بخدمت و صحبت امام نو رسیده هنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نکرده بودند تصور کردند که مگر مذهب خاص او چنین بوده است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابوحنیفه انکار انکتاب کردند اخر کار بشامت انکتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و قومی از محبان عزیمت مدینه کردند و بآئینیکه از پدر بزرگوار دیده و شنیده بودند بعبادت و ریاضت اشتغال گرفتند و جماعت مذکوره کتاب مسطوره را درمیان اورده دران بحث و جدال و قیل و قال شروع کردند جمعے از نادانان جاهل و کوردلان غافل را دین امر باخود یار ساخته خاک ادبار بر فرق روزگار خویش بیختند بشنیدن این اخبار که خلاف دین و شریعت بود امام ابوحنیفه بسیار برنجید چون دید که اکثرے از جاهلان فریفته این سخنان میشوند عزیمت دین دامن دل او محکم بگرفت درس قران و حدیث و تفسیر بنیاد نهاد و مؤلف انکتاب در بعض کتب تواریخ معتبر دیده است مگر وقت تالیف انکتاب نام انکتاب از خاطر بکلی رفته که منصور عباسے چون خواست که امام ابوحنیفه را قاضی کند

واو ازین امرابا نمود وگفت کہ من قابل این امر نیستم اگر درین قول صادقم نالایق را قضا نباید داد واگر کاذبم کاذب را قاضی نبایست کرد انوقت منصور او را رہا نمود وبعد از روزے چند حیلہ نمودہ زنے را تعلیم نمودہ نزد ابوحنیفہ فرستاد وان زن نزد ابوحنیفہ رفتہ گفت شوہر من مردہ است واملاک فراوان گذاشتہ وبمن وصیت نمودہ کہ اسپی بہتر وشمشیرے لاثانی وہزار دینار بکسے دہی کہ افضل زمانہ باشد پس از تو مشورت میکنم کہ ان اموال بکہ دہم گفت بامام جعفر صادق بدہ کہ افضل زمانہ خود است انتہی وداخل شد ابوحنیفہ برامام جعفر صادق وگفت یا ابن رسول اللہ تو ازابوبکر وعمر تبرا نمودہ دیروز سے حسبتہ گفت معاذ اللہ گفت ابوحنیفہ کہ اہل کوفہ این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر با یشان از معتقد خود در حق شیخین چیزے نویسے شاید ایشان براہ راست بازایند گفت اے ابوحنیفہ اگر نبویسم ایشان ہرانیہ قبول نخواہند گردانستے وامام ابوحنیفہ ہمیشہ مدح وثنائے امام صادق نمودی وگفتے لولا السنتان لہلک النعمان ودر تحفہ اثنا عشریہ اوردہ کہ این قول ازوے مشہور است مگر راقم حروف گوید کہ ازین قول چگونہ مدح حضرت صادق صادق امد چراکہ لفظ اگر سنتان بضم سین وتشدید نون باشد معنے ان دوسنت باشد واگر بکسر سین وفتح نون باشد مراد دو سال باشد پس معنے این سخن انست کہ اگر نبودے دوسنت یا دو سال ہرانیہ ہلاک شدے نعمان مگر چیزے تصہ بالاے ان بودہ باشد کہ دلالت کند بر مدح صادق رض واین قصہ بنظر راقم حروف نیامدہ تنبیہ۔ بدانکہ در ملاقات نمودن ابوحنیفہ باصادق رح روایات متنوعہ وارد گشتہ بقول صاحب بحر السعادت ابوحنیفہ از طفلے ملازم امام صادق بودہ اخذ علم نمود وبقول ابن شبرمہ وقتے ملاقات ابوحنیفہ باصادق رح اتفاق افتاد کہ انوقت ابوحنیفہ بفتوی واجتہاد اشتغال مینمود ودر تحفہ اثنا عشریہ اوردہ کہ ابوحنیفہ تلمیذ امام باقر بود واجازت فتوی واجتہاد ازان جناب گرفتہ واززید شہید نیز اخذ علم نمودہ وبقول صاحب مضمرات وقتے ابوحنیفہ را باباقر رح اتفاق ملاقات افتاد کہ ابوحنیفہ انوقت بفتوی واجتہاد مشغول بود انکہ ابوحنیفہ تلمیذ امام صادق بود وازوے روایت حدیث نمودہ واخذ علم کردہ درین شکے نیست چراکہ مورخین وعلماے شیعہ وسنے ہردو متفق اند برین وممکن تواند کہ بصحبت امام باقر وبرادراو زید شہید وپسراو جعفر صادق رسیدہ از ہمہ اخذ علم نمودہ باشد مگر از طفلے ملازم صادق رح بودن قول ضعیف است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نمودہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

و نیز باید دانست کہ آنچہ صاحب بحر السعادت گفتہ کہ بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بردن امران کتاب اختلاف وراثت پدید آمد پسر او امام موسے کاظم با برادران خود عزیمت مدینہ نمود این قول نیز صحیح معلوم نمیشود چراکہ این قول مقتضی آن میشود کہ وفات آنجناب در شہر دیگر بودہ باشد تا کتب خانہ او در آنجا بودو فرزندان او از آنجا بمدینہ آمدند و حال آنکہ خود صاحب بحر السعادت گفتہ و باتفاق مورخین ثابت است کہ وفات آنجناب در مدینہ و قبر او در بقیع اتفاق افتاد لاجرم عزیمت مدینہ از مدینہ صورتے بندد شاید در اصل کتاب عبارت چنان بودہ کہ امام موسے بعد دیدن اختلاف سکونت مدینہ اختیار فرمود و از سہو قلم کاتب بجاے سکونت لفظ عزیمت بر آمدہ علاوہ ازین این قصہ خود غلط فاحش است وثوق و اعتماد را نشاید چراکہ سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلا ثبوت نرسیدہ فرزندان امام جعفر و ابوحنیفہ ہیچکس واقف نبودند اگر واقف بودندے بمردم اعلام نمودندے و اختلاف پدید نیامدی پس صاحب بحر السعادت از کجا دانست کہ این حادثہ پیش آمدہ تا این قصہ را بیان نمود واللہ اعلم انتہے در معارج النبوۃ آوردہ کہ آیہ کریمہ وفدیناہ بذبح عظیم در قصہ حضرت اسماعیل مراد از ذبح عظیم چہ باشد گوسپند یرا چہ محل کہ حق تعالی او را ذبح عظیم گوید بقول امام جعفر صادق کہ تفصیل آن در معارج مذکور است مراد از ذبح حضرت حسین است علیہ السلام انتہے و آنجناب چنانچہ مرجع علماے شریعت بود ہمچنان مقتداے اہل طریقت بود ہمہ صوفیہ نسبت خود باآنجناب میرسانند میگویند کہ ابوالحسن خرقانی از روح ابی یزید بسطامی تربیت شدہ و ابویزید نیز از روح پر فتوح امام جعفر صادق فیضیاب گشتہ و امام جعفر را دو نسبت است یکے از پدر خود و او از پدر خود ہمچنین تا علی رضم و او از رسول صلے اللہ علیہ وسلم و دیگرے از جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسے عن ابی بکر الصدیق رضم عن النبے صلے اللہ علیہ وسلم کذا فی الرشحات و قوت القلوب و قول الجمیل بالجملہ در ہر فن ید طولے داشت و ہمیشہ اوقات خود را در استحکام شریعت مصروف ساخت و عمر گرانمایہ را از اول تا آخر بقناعت و تقوے و عزلت و انزوا گذرانید و ہرگز منقول نشدہ کہ از آنجناب گاہے امرے صادر شدہ کہ موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمۃ اللہ علیہ۔

اما کرامات و خوارق عادات او بیشمار است

در شواهد النبوة و روضة الاحباب از کتاب صفة الصفوة لابن الجوزی و در صواعق انه ابو القاسم طبری از
طریق ابی وهب روایت کرده از لیث بن سعد که گفت در موسم حج در مکه بودم نماز دیگر گذاردم و بکوه
ابو قبیس بالا رفتم دیدم که مردی نشسته دعا میکند گفت یا رب یا رب چندانکه نفس وی منقطع شد
پس گفت یا رباه یا رباه چندانکه نفس وی منقطع شد پس گفت یا الله یا الله چندانکه نفس وی منقطع
شد پس گفت یا حی یا حی تا نفس وی منقطع شد پس گفت یا رحیم یا رحیم تا نفس وی منقطع
شد پس گفت یا ارحم الراحمین تا نفس وی منقطع شد هفت بار چنین کرد پس گفت اللهم انی
اشتهی من هذا العنب فاطعمنیه اللهم ان بردی قد اخلقا فالبسنیهما یعنی الهی اشتهای انگور دارم
بخوران مرا و این دو برد که پوشیده ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا هنوز دعای خود تمام نکرده بود
که دیدم که سبدی پر انگور و دو برد نو بر انجا نهاده و ان وقتی بود که بر روی زمین انگور نبود چون خواست
که ازان انگور بخورد گفتم من نیز شریک توام فرمود که بچه سبب گفتم زیرا که تو دعا کردی و من امین گفتم فرمود
که پیش ای و هیچ ذخیره مکن انگوری بود که دانه نداشت و هرگز مثل ان نخورده بودم چندان خوردم
که سیر شدم و هیچ ازان سبد کم نشد بعد ازان فرمود که هر کدام ازین دو برد را که میخواهی بگیر گفتم که بدان
حاجت ندارم فرمود که پنهان شو تا انرا بپوشم پنهان شدم یکی را ازار ساخت و یکی را رداء ان
دو برد کهنه را که در بر داشت بدست گرفت و روان شد من نیز با وی بر اثر وی روان شدم
چون بشعبی رسید مردی وی را پیش آمد و گفت اکسنی کساک الله یا ابن رسول الله یعنی
بپوشان مرا که بپوشاند ترا خدای تعالی یا ابن رسول الله ان دو برد کهنه را بوی داد در عقب
ان مرد برفتم و پرسیدم که این کیست گفت این جعفر بن محمد است بعد ازان هر چند طلب کردم که ازوی
سماع حدیث کنم نیافتم در روضة الاحباب گفته که در کتب متداوله مسطور است که این حکایت را جماعتی
از رواة و نقلهٔ حدیث روایت کرده اند و نوبت اول من این قصه را در کتاب مستغیثین که تالیف ابو القاسم
بن عبد الملک بن مسعود است دیدم و این کتاب را قراءت کردم نزد شیخ رشید الدین ابی عبد الله
[illegible] و شیخ رشید انرا قراءت کرده بود نزد عالم محی الدین

ابی محمد یوسف بن الشیخ ابی الفرج بن جوزی وهو یرویہ من مولفہ اجازة کانت قراتی فی شعبان من سنہ ستتہ وثلاثین وسبعمائیۃ بدار الملطقہ فی بغداد عمرہا اللہ تعالیٰ غرض اینکہ این حدیث از جملہ صحاح و در کتب سیر سلف منقول است از علمائے بزرگوار واللہ اعلم عنداللہ الغفار در شواہد النبوۃ و روضۃ الاحباب از مفضل بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزے با صادق رضہ در مکہ میرفتم ناگاہ بزنے بگذشتیم کہ پیش وے گاوے مردہ افتادہ وان زن با جمعے از کودکان خود میگریستند صادق رضہ از وی پرسید کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گاو و شیر وے معاش میگذرانیدیم و وے بمرد و من در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ خداے تعالیٰ او را زندہ گرداند گفت با من سخریہ میکنی باین مصیبتے کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخریہ نمیکنم بعد از ان دعا کرد گاو را پائے زد او از داد و روانہ برخاست تندرست صادق رضہ بمیان مردم در آمد وان زن ندانست کہ وے کہ بود در شواہد النبوۃ و روضۃ الاحباب از علی بن حمزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رضہ بجے میرفتم در پائے نخلے خشک فرود آمدیم صادق ال محمد علیہ السلام لب مے جنبانید و من نمیدانستم کہ او چہ میگوید ناگاہ روے بان خرما بن آورد و گفت مرا طعام کن از انچہ ایزد تعالیٰ در تو ودیعت نہادہ است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خرما بن بسوے وے میل کردہ و از وے خوشہا آویختہ بود از خرمائے تر مرا گفت بپیش آے و بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرمودہ عمل نمودم ہرگز خرمائی ازین شیرین تر و خوبتر نخوردہ بودم اعرابے انجا حاضر بود گفت من ہرگز سحرے کہ امروز دیدم ندیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ما وارثان پیغمبرانیم در میان ما ساحر وکاہنے نمیباشد ما دعا میکنیم کہ خداے تعالیٰ اجابت میکند اگر خواہی دعا کنم تا حق تعالیٰ ترا مسخ گرداند و سگ سازد اعرابے از جہلے کہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دعا کرد فے الحال ان اعرابے سگے شد و روے بخانہ خود نہاد و امام صادق رضہ مرا فرمود کہ در عقب وے برو من برفتم دیدم بخانہ خود در آمدہ و پیش اہلیہ و اولاد خود دم مے جنبانید چوبے برداشتند و او را بیرون کردند من بازگشتم و انچہ دیدم بعرض امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز بازآمد و در پیش امام رضی اللہ عنہ در خاک میغلطید و آب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ بر وے ترحم فرمودہ دعا کرد تا بصورت خود دعود کرد انگاہ گفت اے اعرابے بانچہ تو گفتم ایمان آوردے جواب داد کہ آری ہزار بار

بلکه دو هزار بار در شواهد النبوة و روضة الاحباب از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت با جماعتی در ملازمت صادق رضی الله عنه بودیم پرسیدیم که چون خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را گفت که خذ اربعة من الطیر فصرهن الیک آن مرغان از یک جنس بودند یا از اجناس مختلفه پس فرمود که میخواهید که مثل آن شما را بنمایم گفتیم آری فرمود ای طاؤس فی الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود که ای غراب غرابی حاضر شد پس فرمود که ای بازا بازی حاضر شد پس فرمود که ای کبوتر کبوتری حاضر شد پس فرمود تا همه را بکشتند و ریزه ریزه کردند و با یکدیگر آمیختند و سرهای ایشان نزد آنگاه داشتند بعد از آن سر طاؤس را برداشت و فرمود که ای طاؤس دیدم که گوشت و استخوان و پرهای وی از یکدیگر جدا شد و بسر وی چسپید و بدن وی راست شد و زنده گشت و بان سه مرغ دیگر همین معامله کرد همه زنده شدند در شواهد النبوة و روضة الاحباب و صواعق آورده که منصور خلیفه ربیع را فرمود که جعفر بن محمد را حاضر گردان چون ربیع وی را حاضر ساخت منصور گفت قتلنی الله ان لم اقتلک یعنی بکشد مرا خدای تعالی اگر بکشم ترا چند بحیله فتنه می انگیزی و میخواهی که خون مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه گفت والله من هیچ نکرده ام و نخواسته ام اگر ترا چیزی رسیده است از زبان دروغگوئی رسیده است و اگر عیاذاً بالله آنچه گفته کرده باشم یوسف برادران علیه السلام ظلم کردند عفو کرد و ایوب علیه السلام ببلا مبتلا شد صبر پیش آورد و سلیمان را عطا دادند شکرگذاری نمود و ایشان پیغمبرانند و نسب تو بایشان باز میگردد منصور گفت راست میگوئی و وی را بالا خواند و بر پهلوی خود بنشاند پس گفت فلان بن فلان این سخن از تو بمن رسانیده است پس فرمود تا وی را حاضر کردند از وی پرسید که تو خود شنیدی این سخن را از وی گفت آری گفت سوگند میتوانی خورد گفت بلی پس آغاز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة صادق رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من وی را سوگند میدهم گفت تو سوگند ده بان شخص گفت بگوی برئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل کذا وکذا جعفر وقال کذا وکذا جعفر اول امتناع نمود و آخر سوگند خورد هم در مجلس بیفتاد و بمرد منصور گفت پای وی را بگیرید و از مجلس بیرون برید لعنة الله علیه با صادق رض گفت تو مبرا و منزهی از آنچه در حق تو گفته اند و عذرخواهی تمام کرد و در وقت رفتن ربیع که خادم خلیفه بود خلعتی فاخر و جایزه نیکو برداشته همراه صادق رض آمد و سالماً و غانماً بمنزل تشریف آورد و ربیع گوید که چون صادق رض بر منصور در آمد لب خود بجنبانید و هر چند لب خود بجنبانید غضب منصور فرو می نشست تا وی را نزدیک خود نشاند و از وی

خشنود شد چون از پیش وے بیرون آمد از وے پرسیدم که این مرد خشمناک تر از همه کس بود بر تو چون تو ورا آمدے لب ے جنبانیدے چه میخواندے که دم بدم غضب وے فرونشست گفت دعاے جد خود حسین بن علی را رضی الله عنهما میخواندم که یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی لا یرام ربیع گوید که این دعا را یاد گرفتم هرگز مرا شدتے پیش نیامد مگر که این دعا را خواندم و از ان شدت فرج یافتم و هم ربیع گوید که از صادق رح پرسیدم که چرا نگذاشتے که ان شخص سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند داد وے فرمود که چون بنده خداے تعالی را بیگانگی و بزرگوارے یاد میکند باوے حلم ورزد و تاخیر عقوبت وے میکند و ویرا سوگند دادم بانچه شنیدے خدای تعالی ویرا زود گرفت در صواعق و شواهد اورده که داود بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یکے از موالے صادق را رضی الله عنه قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی الله عنه بر وے درامد و ردائے خود در زمین میکشید و فرمود که موالے مرا کشتے و مال ویرا گرفتے والله که بر تو دعاے بد خواهم کرد داود بر سبیل استهزا گفت مرا از دعاے خود مے ترسانے صادق رضی الله عنه بخانه بازگشت و همه شب تا بصبح بیدار بود در قیام و قعود چون وقت سحر شد شنیدند که بر داود دعاے بد کرد ساعتے بنا مرگ ویرا بکشتند و از انجمله انست که در شواهد و اصابه فی تمیز الصحابه اورده که چون زید را رضی الله عنه کشتند و بر دار کردند حکیم ابن عباش کلبے این دو بیت گفت :

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة	ولم ار مهدیا علی الجذع یصلب
تقیتم بعثمان علیا سفاهة	وعثمان خیر من علی واطیب

چون این دو بیت بصادق رضی الله عنه رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک کاذبا فسلط علیه کلبا من کلابک بار خدایا اگر بنده تو کاذب است پس مسلط گردان بر وے سگے از سگان خود را بنے امیه ویرا بکوفه فرستادند شیر ویرا در راه بدرید چون این خبر بصادق رضی الله عنه رسید در سجده افتاد و گفت الحمد لله الذی انجزنا با وعدنا یعنے شکر مر خدا یرا که وفا کرد مارا بانچه وعده کرده بود در صواعق اورده که از جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه انکه ابن عم وے عبد الله محض که شیخ بنی هاشم بود پسرے داشت ملقب بنفس زکیه و در آخر دولت بنے امیه وضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که به محمد و برادر وے بیعت کنند صادق رضی الله عنه از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تهمت بوے کردند

که از وے حسد بیعت نیکنند صادق رضی الله عنه گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید و نه با ایشان
بلکه خلافت از صاحب قباے زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بدان بازے میکرده باشند
و منصور عباسے دران روز حاضر بود و قباے زرد پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید همیشه
این معنے در خاطر او بود تا وقتیکه خلافت باو رسید و والد جعفر محمد باقر رض قبل از وے از این معنے خبر داده
بود که منصور عباسے مالک شرق و غرب روے زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید ایے
اخره کار چون خلافت بمنصور رسید از قول باقر و جعفر رض تعجب کرد جامے در شواهد آورده که روزی منصور
با حاجب خود گفت وقتے که جعفر بن محمد بر من درآید پیش از انکه بمن رسد ویرا بکش روزے صادق
رضی الله عنه بر وے درآمد و پیش وے بنشست منصور حاجب را طلبید آمد دید که صادق رضی الله
عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
سوگند خورد که من ویرا ندیدم مگر پیش تو نشسته نه در وقت درآمدن ویرا دیدم نه در وقت بیرون رفتن
و از انجمله انست که یکے از مقربان منصور گوید که روزے پیش وے درآمدم ویرا متفکر یافتم گفتم یا امیر المومنین
موجب تفکر تو چیست گفت اے فلان جمعے کثیر را از علویان فانے ساختم و پیشواے ایشانرا گذاشتم
گفتم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفتم وے مردیست مشغول بعبادت خداے تعالی و اصلا نظر بر دنیا ندارد
گفت من دانسته ام که تو بامامت وے اعتقاد داری اما ملک عقیم است من سوگند خورده ام که
شب در نیابم تا خاطر خود را از وے فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
هرگاه که من دست خود بر سر خود نهم باید که ویرا قتل کنے پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
کنند در وقت درآمدن بوے پیوستم دیدم که لب مے جنبانید ندانستم که چه میخواند لیکن قصر منصور
را دیدم که بجنبش درآمدن گشته از تلاطم امواج بحر و منصور را دیدم سر و پاے برهنه و لرزه بر اندامهای
وے افتاده استقبال وے کرد و بازوے ویرا گرفت و بر وساده خود نشاند و گفت یا ابن رسول
الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواندے آمدم گفت حاجتے که داری بخواه فرمود حاجت
من انست که مرا نخوانے تا من باختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم انگاه برخاست چون بیرون
رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخسپید و نمازها از وے فوت شد چون بیدار شد نمازها
را قضا کرد مرا پیش خواند و گفت در انوقت که جعفر بن محمد حاضر شد اژدهائی دیدم که یک لب وے

برزمین ویک بر بالاے قصر من بزبان فصیح با من گفت که مرا خداے تعالے فرستاده است که اگر
بصادق رضی الله عنه گزندے رسانے ترا وقصر ترا فرو برم حال بر من متغیر شد چنانکه دیده من گفتم
که این سحر است گفت مگو که این سحر است که این خاصیت اسم اعظم است که برسول صلی الله علیه وسلم
آمده بود که هرچه میخواست چنان میشد واز انجمله انست که ابو نصیر گوید که بمدینه در آمدم وکنیزکے همراه بود با کے
جمع بشدم چون بیرون آمدم که بحمام روم دیدم که جماعتے از اصحاب بزیارت صادق رضی الله عنه توجه
نموده اند با ایشان همراه شدم چون بخانه صادق رضی الله عنه در آمدیم وچشم وے بر من افتاد
فرمود که اے ابو نصیر مگر ندانسته که درخانه پیغمبران وفرزندان ایشان بجنبت در نمے باید آمد گفتم یا
ابن رسول الله اصحاب را دیدم که مے آمدند ترسیدم که این دولت از من فوت شود توبه کردم که دیگر
هرگز چنین نکنم وبیرون آمدم واز انجمله انست که دیگرے گفته است که دوستے داشتم که منصور وے را
حبس کرده بود صادق را رضی الله عنه در موسم حج در عرفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید که حال
دوست تو که در حبس منصور بود چه شد گفتم همچنان در حبس وے است دست بدعا برداشت چون ساعتے
برآمد گفت والله که دوست ترا بگذاشتند راوے گوید که چون از حج بازگشتم از دوست خود پرسیدم
که ترا کے گذاشتند گفت روز عرفه بعد از نماز عصر واز انجمله انست که دیگرے گفته است که در مکه بردے
خریدم وبان جزم کردم که انرا از دست ندهم تا بعد وفات کفن من باشد چون از عرفات بمزدلفه باز
گشتم از من غائب شد بسیار مغموم شدم چون بامداد از مزدلفه بمنے امدم در مسجد خیف نشستم ناگاه
کسے از پیش صادق رضی الله عنه آمد که ترا میطلبد زود پیش وے رفتم وسلام گفتم ونشستم روے
بمن کرد وفرمود که میخواهی که ترا بردے دهیم که بعد از وفات کفن تو باشد گفتم ارے که برد من ضایع
شده است غلام خود را آواز داد وغلام وے آمد برد وے اورد چون دیدم همان برد من بود بعینه
فرمود که این را بگیر وخداے تعالے را سپاس گوے واز انجمله انست که شخصے پیش وے ده هزار درم
اورد وگفت که من بحج میروم ازین براے من سراے بخر که چون از حج بازگردیم با اهل عیال خود
در انجا متوطن شویم چون از حج بازگشت وپیش صادق رض آمد فرمود که براے تو سراے خریدم در بهشت
که حد اول ان منتهی برسول صلے الله علیه وسلم مے شود وثانے به علی وثالث بحسن ورابع بحسین
رضی الله تعالے عنهم واینک صک نوشته چون ان شخص انرا بشنید گفت راضی شدم باین چک را

بسعد چون بمنزل خود رسید بیمار شد وصیت کرد که آن صک را با وے در قبر نهند چون وفات
کرد وآن صک را با وی در قبر نهادند دیگر روز بامداد دیدند که صک بر روے قبر وے است و بر پشت وے
نوشته که جعفر بن محمد وفا نمود بانچه وعده کرده بود و از آنجمله است که شخصے از وے التماس دعا کرد که خدایتعالی
وی را چندان چیزے دهد که بسیار حج گذارد فرمود که خداوندا وی را چندان بده که پنجاه حج گذارد و آن شخص پنجاه
حج گذارد در بست و پنجاه و یکم بجحفه رسید و خواست که غسل کند سیل وی را در ربود و در آن بمرد اما نقش
خاتم امام جعفر این است انت ثقتی من الناس کذا فی روضة الاحباب والله اعلم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضة الاحباب و در شواهد النبوة و تاریخ ابن خلکان گفته که وے امام هفتم است از ائمه اثنے
عشر در روضة الاحباب گفته که کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و گفته اند که ابو اسمعیل
و ابو علی نیز از جمله کنیتهاے او ست و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضة الاحباب آورده
که صالح و صابر نیز لقب او ست و قال ابن خلکان نقلا عن تاریخ خطیب البغدادی و کان موسے یدعی العبد
الصالح پس نام وے موسے و کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسمعیل و ابو علی و
لقب او کاظم و عبد الصالح و صابر و صالح و زین المجتهدین است در روضة الصفا آورده که او را زین المجتهدین
میگفتند در مدینه و مادر وے ام ولد بوده حمیده بربریه نام و ولادت وی در ابوا بود میان مکه و مدینه
یوم الاحد سبع خلون من صفر سنة ثمان وعشرین ومایة ومات فی حبس هارون الرشید ببغداد
یوم الجمعة لخمس خلون من رجب سنة ست وثمانین ومایة کذا فی الشواهد و در روضة الاحباب آورده
که امام موسے در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بر روایت اصح و اکثر در رجب سنة ثلث و
ثمانین ومایة در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت امامتش سی و پنج سال باشد و زمان
حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضة الصفا آورده که بقول صاحب ربیع الابرار مدت حیاتش چهل و
پنج سال بود و قال الشیخ ملا علی قاری نقلا عن المسعودی مات سنة ست وثمانین وهو ابن اربع
وخمسین و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع وعشرین ومایة
وقال الخطیب سنة ثمان وعشرین بالمدینة وتوفی لخمس بقین من رجب سنة ثلث وثمانین

وبابه وقیل سنة ست وثمانین ببغداد وقیل انه توفی مسموما وقال الخطیب توفی فی الحبس ودفن فی مقابر الشونیزیة خارج القبة وقبره هناک مشهور یزار وعلیه مشهد عظیم فیه قنادیل الذهب والفضة وانواع الالات والفرش لا یعد وهو فی الجانب الغربی ودر روضة الاحباب آورده که بقول اکثر ارباب اخبار کاظم رضی الله عنه بفرموده هارون الرشید سندی بن شاهک با یحیی بن خالد برمکی زهر داد وبدان واسطه آن جناب روی بفردوس اعلی نهاد وفیه ایضا نقلا عن تاریخ گزیده که بعقیده بعضی از علمای شیعه سرب در حلقوم آن امام ریختند و بدست بی شرمی رشتهٔ عمر عزیزش را بگسستند مدفن پر نور امام کاظم رضی الله عنه در خطه بغداد مشهور است مطاف طوایف جمهور خلایق نزدیک ودور وفی اخبار الدول للقرمانی کانت وفاته سنة ثلث وثمانین ومائة فلما توفی امر الرشید بوضع نعشه علی الجسر ببغداد ونادی علیه هذا موسی بن جعفر الذی یزعم الشیعة انه لا یموت فانظروا الیه میتا ثم دفن فی مقابر قریش وله من العمر خمس وخمسون سنة وشیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکات آورده که امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را۔

اما مناقب آن جناب تمام العمر پابند شریعت بود و هیچ روایت نه بطریق صحیح نه بطریق ضعیف مروی نشده که از آنجناب امری که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد صادر شده ودر شواهد النبوة آورده که عابدترین اهل زمان خود بود وفقیه ترین ایشان وسخی ترین وکریم ترین ایشان وقال ابن خلکان نقلا عن خطیب البغدادی کان موسی یدعی عبدا صالحا لعبادته واجتهاده وانما لقب بالکاظم لفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدین ودر روضة الاحباب آورده که نسیم مکارم اخلاق این امام عالیشان اطراف جهان را ومشام جهانیان را معطر گردانیده بود واشعهٔ محاسن آداب آن مقتدای بلند مکان شام ظلمت اندوز طوایف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده ووفور زهد وعبادتش افزون از قوت وطاقت بشر وکمال علم وفضیلتش بیرون از احاطه استطاعت علمای دانش پرور وعجائب کراماتش مخبر از معجزات رسول وغرایب خوارق عاداتش معجز طباع عقول وتقویت ملت برای عالم آرایش مخصوص ومآثرش فضل آبای او منصوص بود وفی اخبار الدول للقرمانی هو الامام الکبیر القدر الاوحد الحجة الساهر لیله قائما القاطع نهاره صائما المسمی لفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدین کاظما وهو المعروف عند اهل العراق بباب الحوائج لانه ما خاب المتوسل به فی قضاء حاجة قط وکان له کرامات ظاهرة ومناقب باهرة

انتزع محمد الشرف وعلا بارسمائے اوج المزایا فبلغ اعلاہا ودرصواعق آوردہ کہ موسےٰ کاظم بن وارث علوم فضل وکمالات پدر خود گشت و ویرا کاظم ازین جہت گفتند کہ حلم بسیار داشت وخشم فرو مے بردواز مردم تجاوز وعفو مے نمود ونزد اہل عراق مشہور بود بباب قضائے حوائج نزد خدائے تعالےٰ عبد واعلم اہل زمان خود بود وسخاوت وے نیز از ہمہ ایشان زیادت بود وفی تاریخ ابن خلکان روی انہ دخل مسجد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فسجد سجدۃ فے اول اللیل وسمع وہو یقول فی سجودہ عظم الذنب عندی فلیحسن العفو من عندک یا اہل التقوی یا اہل غافر المغفرۃ فجعل یردد ہا حتی اصبح وکان سخیا کریما ولہ اخبار ونوادر کثیرۃ وفے اخبار الدول للقرمانی وقد اکثر الادباء فے مدایحہ فمن ذلک قول ابی الفتح ۔

اناللسید الشریف غلام	حیثما کان فلیبلغ سلامی
واذا کنت للشریف غلاما	فانا الحر والزمان غلامی

ودر روضۃ الصفا ، وردہ کہ امام موسےٰ قرآن را بغایت نیکو خواندے ودر قرآن خواندن بگریستے وسامعان نیز بگریستندے ودران زمان بتجوید وترتیل او ہیچکس کلام الٰہی را قراءت نمیکرد ودر مدینہ او را زین المجتہدین میگفتند واز امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ باولاد خود کردہ گفت اینہا فرزندان منند موسےٰ سید ایشان است وہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دربارہ امام موسےٰ فرمودہ کہ موسےٰ بابے است از ابواب الٰہی واز وے بیرون خواہد آمد کسیکہ غوث این امت ونور ہمہ ملت باشد وبہترین کل مولود وفاضل ترین جمیع موجود بود ومامون از پدر خود روایت کند کہ درشان امام موسےٰ کاظم با پسران خود گفت کہ این مرد امام مردم است وحجت حق بر خلق وخلیفہ بر کافہ عباد ومن امام جماعتی ام بحسب ظاہر از روے قہر وغلبہ وبخدا سوگند کہ امام موسےٰ سزاوار تراست از من واز سایر خلق بجاے رسول ومن این سخن نہ بجہت آن میگویم کہ حکم ملک وکار خلافت را سہل می انگارم واسان مے شمارم واللہ کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت ورزد چشم او را از حدقہ بیرون کنم کہ ملک عقیم است لیکن اے مامون این موسےٰ وارث جمیع انبیا است اگر علم صحیح خواہی از وے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پدر خود شنیدم نہال محبت اہلبیت در دل وجان نشاندم وجان شیرین از براے طلب مرضات ایشان فشاندم وفے طبقات الشعرانی کان رضی اللہ عنہ یقول اذا صحبت رجلا وکان موافقا لک ثم غاب عنک فلقیتہ فاضطرب قلبک علیہ

فارجع الی نفسک فانظر فان کنت اعوججت فتب وان کنت مستقیما فاعلم انه ترک الطریق وقف
عند ذلک ولا تقطع منه حتی یستبین لک ان شاء اللہ تعالی وکان یکنی بالعبد الصالح لکثرۃ عبادۃ
واجتهاده وقیامه باللیل وکان اذا بلغه عن احد انه یؤذیه یبعث الیه بمال وفی تقریب
العسقلانی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابو الحسن الهاشمی المعروف بالکاظم
صدوق عابد من السابعة مات سنة ثلث وثمانین وقال الشیخ ملا علی القاری فی شرح الشفا
للقاضی عیاض موسی بن جعفر ابن محمد العلوی الکاظم روی عن ابیه وعبد اللہ بن دینار ولم یدرک
وعنه ابنه علی الرضا واخواه علی ومحمد وبنوه ابراهیم واسماعیل وحسین قال ابو صالح حاتم ثقة امام مات
فی حبس الرشید اخرج له الترمذی وابن ماجه وفی میزان الذهبی موسی بن جعفر بن
محمد بن علی العلوی الملقب بالکاظم عن ابیه قال ابن ابی حاتم صدوق امام وقال ابوه ابو حاتم
ثقة امام قلت روی عنه بنوه علی الرضا وابراهیم واسماعیل وحسین واخواه علی ومحمد وانما اوردته
لان العقیلی ذکره فی کتابه وقال حدیثه غیر محفوظ یعنی فی الایمان قال الحمل فیه علی ابی الصلت
الهروی قلت فاذا کان الحمل علی ابی الصلت فما ذنب موسی حتی تذکره وفی مسند الشهاب
باسناد مظلم الی سهل بن ابراهیم عن موسی عن جعفر عن ابیه عن جده متصلا قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر وبعده ینفی اللمم ویصح البصر وجاء عن موسی عن
ابائه مرفوعا نعم المال النخل الراسخات فی الوحل المطعمات فی المحل وقد کان موسی من اجود الحکماء
ومن عباد اللہ الاتقیاء وله مشهد معروف ببغداد مات سنة ثلث وثمانین ومائة وله خمس وخمسون
سنة وحدیثه قلیل جدا وفی خلاصة التذهیب للحافظ صفی الدین موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو الحسن الکاظم المدنی عن ابیه وعنه ابنه علی الرضا واخواه
ومحمد ابنا جعفر بن محمد وطائفة قال ابو حاتم ثقة صدوق امام من ائمة المسلمین قال یحیی بن الحسین
العلوی بلغه عن رجل یؤذیه فبعث الیه بصرة فیها الف دینار۔

اما سخاوت وحلم آنجناب

در صواعق آورده که سخاوت او از اهل زمان او زیاده بود وفی تاریخ ابن خلکان کان سخیا کریما وکان

بلغه عن الرجل انه یوذیه فبعث الیه بصرة فیها الف دینار وکان یصر الصرر بثلثمائة دینار واربعمائة دینار ثم یقسمها بالمدینة در روضة الصفا در ذکر کاظم رض آورده که اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باوصاف حمیده آراسته و باخلاق پسندیده پیراسته بجود و احسان مشهور به بر و امتنان مذکور نوبتے بسمع شریف وے رسانیدند که فلانکس پیوسته بغیبت تو مشغول است فی الحال هزار دینار برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیے علوے روایت میکند که شخصے از اولاد عمر بن الخطاب رض امام موسے را رنجانیدے و امیر المومنین علے را دشنام دادے بعضے از منتسبان اہل بیت باو گفتند که ما را رخصت فرمائے تا این شخص را بکشیم و انتقام اہل بیت از وے بکشیم جناب امام بمبالغه تمام و الحاح مالا کلام ایشانرا ازین حرکت منع فرمود و پرسید که آنمرد کجا است گفتند بر سر ضیعت خود رفته است امام بمبالغه تمام بجانب آن ضیعت روان شد و چون بدانجا رسید مرکب در مزرعه او راند ابن عمر از دور فریاد برآورد و تشنیع آغاز کرد که مرکب در کشت زار مردمان مران امام موسی التفات بسخن او نکرده همچنان میراند تا بدو رسید و از مرکب فرود آمده پیش او نشست و در روے او متبسم گشته پرسید که ترا درین زراعت چند خرج شده باشد گفت دویست دینار باز امام استفسار نمود که چند امید میدارے که ازین مزرعه بتو رسد جواب داد که دویست دینار امام بر فور صره مشتمل بر سیصد دینار بیرون آورده پیش او نهاده فرمود که این سیصد دینار را بستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان آنمرد بر خاست و سر امام را بوسید و از گناهان گذشته عفو و اغماض طلب نمود و گفت هیچکس در فضیلت و کرم بر اولاد نبی دو سبے مسابقت نتواند جست و امام موسے کاظم چون بمنزل خود باز گشت با مخصوصان خویش که قصد آن شخص داشتند صورت حال را بیان کرده فرمود که این فعل که از من صادر گشت به بود یا آنچه شما تصور کرده بودید۔

اما ابتلاء ده سه بار در محبوس نمودند اول آنکه در شواهد النبوة و اخبار الدول للقرمانی و روضة الصفا و صواعق محرقه و تاریخ ابن خلکان ورده فی ذکر الکاظم رض کان یسکن المدینة فاقدمه المهدی بغداد فحبسه فرای فی النوم علی بن ابی طالب رض و هو یقول یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم قال الربیع فارسل الی لیلا فراعنی ذلک فجئته فاذا هو یقرأ هذه الآیة وکان احسن الناس صوتا وقال علی

بموسے بن جعفر فجئتہ بہ فعانقہ واجلسہ الے جنبہ وقال یا ابا الحسن انے رایت امیر المومنین علی
بن ابی طالب رضہ فی النوم یقرأ علی کذا فتوسے ان تخرج علی او علی احد من اولادے فقال واللہ
لا فعلت ذلک ولا ہو من شانے قال صدقت اعطہ ثلثۃ الاف دینار وردہ الے المدینۃ قال الربیع
فاحکمت امرہ لیلا فما اصبح الا وہو فے الطریق خوف العوائق یعنے مہدے بن منصور ویرا از مدینہ
بہ بغداد آورد و حبس کرد شبے امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در خواب دید کہ فرمود یا محمد فہل عسیتم الآیۃ
یعنے آیا شاید و توقع انست از شما اگر بخود دگیرید امور مردمان یعنی حاکم خلق شوید آنکہ فساد کنید در زمین
از روئے تکبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنا بر تجبر و تظلم ربیع گوید در شب بود کہ مرا طلبید چون پیش وے رفتم
شنیدم کہ این آیت را میخواند با آواز خوش گفت حالے برو موسے بن جعفر را بیار رفتم و آوردم
ویرا معانقہ کرد و بنشاند و خواب را باوے بگفت پس گفت ہیچ توانے کہ مرا ایمن گردانے از آنکہ
بر من و فرزندان من خروج کنے فرمود کہ واللہ ہرگز نکردہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت راست
میگوئی پس ربیع را گفت کہ ویرا سہ ہزار دبر واپسے دہ ہزار دینار بدہ و ساختگی وے کن تا
بمدینہ رود ربیع گوید کہ ہم در شب کار وے بساختم و ویرا روان کردم پس از صبح کرد مگر او در راہ
از خوف آنکہ مبادا مانعے پیدا شود انتہی دوم فے مروج الذہب للمسعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
الخزاعی وکان علی دار الرشید وشرطتہ قال اتانے رسول الرشید فے وقت ما جاءنی فیہ قط
فانتزعنے من موضعی ومنعنی من تغییر ثیابے فراعنے ذلک فلما صرت الے الدار سبقنی الخادم فعرف الرشید
خبرے فاذن لے فے الدخول فدخلت فوجدتہ قاعداً علے فراشہ فسلمت فسکت ساعۃ فطار
عقلی وتضاعف الجزع ثم قال لے یا عبد اللہ اتدرے لم طلبتک فے ہذا الوقت قلت لا واللہ یا
امیر المومنین قال انے رایت الساعۃ فے منامے کان حبشیا قد اتانے ومعہ حربۃ فقال ان
لم تخل عن موسے بن جعفر الساعۃ والا نحرتک بہذہ الحربۃ فاذہب فخل عنہ فقلت یا امیر المومنین
اطلق موسے بن جعفر ثلاثا قال نعم امض الساعۃ حتے تطلق موسے بن جعفر واعطہ ثلاثین الف
درہم وقل لہ ان احببت المقام قبلنا فلک عندے ما تحب وان احببت المضی الے المدینۃ
فالاذن فے ذلک الیک قال فمضیت الے الحبس لاخرجہ فلما رآنے موسے وثب الی قائما
وظن انے قد امرت فیہ بمکروہ فقلت لا تخف قد امرنے امیر المومنین باطلاقک وان ادفع الیک

ثلاثین الف درہم وہو یقول لک ان احببت المقام قبلنا فلک ما تحب وان احببت الانصراف فالامر
فی ذلک مطلق الیک واعطیتہ الثلاثین الف درہم وخلیت سبیلہ وقلت لہ لقد رایت من امرک عجبا
قال فانی اخبرک بینا انا نائم اذ اتانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا موسی حبست مظلوما فقل ہذہ الکلمات
فانک لا تبیت ہذہ اللیلۃ فی الحبس فقلت بابی وامی ما اقول فقال قل یا سامع کل صوت ویا
سابق الفوت ویا کاسی العظام لحما ومنشرہا بعد الموت اسالک باسمائک الحسنی وباسمک الاعظم
الاکبر المخزون المکنون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حلیما ذا اناۃ لا یقوی علی اناتہ یا ذا المعروف
الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصی عددا فرج عنی فکان ما تری یعنی ذکر کرد عبد اللہ بن مالک الخزاعی وبود دربان
رشید وصاحب شرطہ وے گفت آمد مرا فرستادہ رشید در وقتیکہ نیامدہ مرا در انوقت گاہی پس
بکشید مرا از جاے من ومنع کرد مرا از تغیر لباس پس رعایت کرد مرا دران پس ہرگاہ شدم بسوے
خانہ سبقت کرد مرا خادمے پس دانست رشید خبر من پس اذن داد مرا در دخول پس داخل شدم
یافتم او را نشستہ بر فراش خود پس سلام کردم پس ساکت ماند ساعتے پس بپرید عقل من ودو
گونہ شد جزع پس ترگفت مرا اے عبد اللہ آیا میدانی کہ ترا براے چہ درینوقت طلب کردم گفتم نہ
بخدا یا امیر المومنین گفت دیدم درین ساعت در خواب کہ حبشی آمد مرا وبا او حربہ است پس گفت
اگر نمیگذارے موسے بن جعفر را درینوقت آگاہ باش کہ ترا ذبح میکنم باین حربہ پس برو وبگذار او را پس
گفتم یا امیر المومنین آیا بگذارم موسے بن جعفر را سہ بار یعنی مکرر سہ بار پرسیدم گفت آری بگذار
درانوقت دیدہ او را سے ہزار درہم وبگو او را اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ براے تست
نزد ما آنچہ تو دوست داری واگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا دران امر گفت
عبد اللہ پس رفتم بسوے زندان تا آنکہ بیرون کنم او را پس چون دید مرا موسے برجست بسوے من
ایستادہ وگمان کرد کہ مگر من مامور شدم بادیگر وہے پس گفتم کہ مترس تحقیق کہ امر کرد مرا امیر المومنین
باطلاق تو وآنکہ بدہم ترا سے ہزار درہم ومیگوید ترا امیر المومنین کہ اگر خواہی مقام کنے نزد من قبول کردم
کہ براے تست آنچہ تو دوست داری واگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوی مدینہ اختیار ترا ست ودادم
او را سے ہزار درہم بگذاشتم او را وگفتم او را کہ تحقیق دیدم دربارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر کنم
ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ آمد مرا پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم پس گفت موسے محبوس شدے

مظلوم پس بگو این کلمات را بدرستیکه نباشے تو امشب در زندان پس گفتم پدر و مادرم فدای تو
باد چه بگویم گفت بگو یا سامع کل صوت الی آخر الدعاء المذکور پس بود آنچه دیدے سیوم در صواعق
آورده که چون هارون الرشید بحج آمد بعضے از مردم سعایت و بدگوئی امام موسے کاظم نزد وی کردند
که از هر جانب اموال از جهت وے مے آورند چنانچه کالاے سے هزار دینار طلا خرید نموده بنابرین
هارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسے بن جعفر بن منصور که والے بصره بود فرستاد و مدت
یکسال ویرا حبس نمود آنگاه هارون الرشید درباب قتل وے کتابے بوالے بصره نوشت او
از ینمعنے ابا کرد و گفت او ادعاے ندارد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسے را
بفرستند تا امام موسے را تسلیم وے کنم و اگر کسے را نفرستد او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
برود هارون الرشید چون کتاب وے برا دید سندی بن شاهک را فرستاده تا امام موسے را تسلیم
نماید و سفارش وے کرده بود که با وے چکنند بعد از ان سم در طعام کرد و بعضے میگویند که سم در رطب کرد
و تب کرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنجسال بود و فی تاریخ ابن خلکان اقام الکوفة

بالمدینة الے ایام هارون الرشید غزوے رمضان سنة تسع وسبعین ومائة محمل معه الے بغداد

و حبس بها الے ان توفے فی حبسه یعنے اقامت کرد موسے در مدینه تا زمان هارون الرشید عمره
کرده شد در رمضان سنه یکصد و هفتاد و نه پس برد او را همراه خود در بغداد و حبس کرد او را
تا آنکه وفات کرد در زندان و درین دو روایت منافات دارد از عبارت صواعق متبادر میشود
که در زندان بصره وفات یافت و از روایت ابن خلکان وغیره مورخین بالاتفاق معلوم میشود که در زندان
بغداد وفات یافت پس شاید جمع باین طریق میشود که سندی بن شاهک از زندان بصره گرفته در بغداد برده
باشد اگرچه صاحب صواعق تصریح بیان نکرده و نیز اختلاف است در آنکه صاحب صواعق میگوید که
او را گرفته در بصره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که همراه خود گرفته در بغداد برده شاید
اینطور بوده باشد که همراه خود گرفته از مدینه روان شده از اثنای راه در بصره فرستاد و بعد از یک سال از آنجا بذریعه سندی
بن شاهک در بغداد طلب کرد درینصورت لا منافات والله اعلم عبارت ابن خلکان نیز اندکے
غیر مربوط واقع شده شاید از سهو قلم کاتب دو یک لفظ فرو گذاشت شده باشد و فی مروج

الذهب للمسعودی قبض موسے بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ببغداد

سموما لخمس عشرة سنة خلت من ملک الرشید سنة ست وثمانین ومائة وهو ابن اربع وخمسین سنة وقد ذکرنا فی رسالة بیان اسماء الائمة القطعیة من الشیعة اسماءهم واسماء امهاتهم ومواضع قبورهم ومقادیر اعمارهم وکم عاش کل واحد منهم من بنی امیة ومن ادرک اجداده علیهم السلام ولکلثوم العتابی فی الرشید من ابیات۔

امام لکف بعضم نبا نہا		عصا الدین الممنوع من البرعودہا	
وعین نحیط بالبریة طرفہا		سواء علیہ قربہا وبعیدہا	
واسمع یقظانا یبیت مہاجہا		لہ فی الحشا مستودعا بکیدہا	

مولف گوید باعث محبوسیت امام کاظم بار سیوم فقط ہمین یک سعایت نبود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود وان انیست کہ در صواعق اوردہ کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشستہ با وگفت کہ توئی کہ در سرا از مردم بیعت میگیری کاظم رضؓ گفت تو امام جسمہای و من امام قلوبہم دیگر اینکہ۔

فی تاریخ ابن خلکان وصواعق محرقہ ان ہارون الرشید حج فاتی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم زایرا وحولہ من قریش وافنی القبایل ومعہ موسی بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن العم فقال موسی السلام علیک یا ابت فتغیر وجہ ہارون الرشید وقال ہذا ہو الفخر یا ابا الحسن حقاً یعنے حج کرد ہارون الرشید پس آمد نزد قبر نبی صلی اللہ علیہ وسلم وگرد او قومے از قریش بودند وہلاک کردہ بود قبایل را وبود ہمراہ او موسی بن جعفر پس گفت ہارون السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن العم وکاظم رضؓ گفت السلام علیک اے پدر من پس متغیر شد چہرہ ہارون وگفت این فخر است اے ابو الحسن ودر صواعق اوردہ کہ ازین معنے در ہم شد وباین سبب اورا ہمراہ خود بیغداد بردہ ودر انجا محبوس ساخت وبیرون نیاورد تا وقتیکہ وفات یافت مولف گوید کہ در قصہ حبس سیوم امام کاظم مورخین را طرفہ خبط بے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ بسبب سعایت بدگوی از نکہ اورا بسوے بصرہ فرستادہ وانجا تا یکسال محبوس ماند بعد ازان سندی بن شاہک اورا مسموم گردانید ودیجا میگوید کہ از مدینہ اورا بیغداد بردہ ومحبوس کردہ بیرون نیاورد تا وفات یافت علی ہذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز درین مقام اندکے غیر مربوط است بر ناظر مخفی نخواہد بود ابن خلکان یکبار گفت کہ در زمان مہدی محبوس شدہ بسبب دیدن خواب امیر المومنین علی رضؓ ومہدی اورا رہا کردہ بعد

ازان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون وی را باز محبوس کرده در زندان بمرد ازین سبب معلوم میشود که قید دو بار اتفاق افتاد باز خودشان از مسعودی نقل میکنند که هارون وی را قید کرد و مهدی خواب حبشی او را رها کرد چنانچه بالا گذشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از خطیب که امام کاظم در حبس بغداد بمرد پس بالضرور قید سه بار باشد یکبار در زمان مهدی و دو بار در زمان هارون الرشید که یکبار بدیدن خواب او را رها کرد بار دیگر رها کرد و در باب حبس سیوم نزد موافق اقرب بصواب چنان مے نماید که اینطور گفته شود که هارون برای گذاردن حج یا عمره بمکه آمده بود و بسبب غمازی بدگوئی کرا در اگفت کاظم رضی الله عنه مال فراوان جمع نموده کالای سی هزار دینار طلا خریده ازین سبب هارون متوهم شد بعد از ان چون کاظم رضی الله عنه را نزدیک کعبه دید گفت که توئی که در سر از مردم بیعت میگیری کاظم رضی الله عنه گفت تو امام جسدی و من امام قلوبم ازین سبب هارون در خشم شد و او را همراه خود گرفته بمدینه رفت و در انجا چون بمقابل قبر شریف نبوی صلی الله علیه وسلم رسید هارون گفت السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم کاظم رضی الله عنه گفت السلام علیک یا ابت چهره هارون متغیر شد و گفت این فخر است ای ابو الحسن و خشم او زیاده شده بحبس او فرمان داده همراه خود گرفته روانه بغداد شد از اثنای راه او را در زندان بصره فرستاد و در انجا یکسال محبوس داشته بذریعه سندی بن شاهک در بغداد طلب کرده محبوس ساخت و در انجا بسبب مسموم شدن امام موسی روی بفردوس اعلی نهاد و در ینصورت جمع بین الاقاویل هم میشود و سیاق عبارت هم بریخیزد والله اعلم بحقیقة الحال -

من اخباره در صواعق آورده که هارون الرشید کاظم را رضی الله عنه گفت چگونه شما میگوئید که ما ذریت رسول صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالب [illegible] امام موسی این ایت برخواند و من ذریته داود و سلیمان الی قوله و عیسی چون بنام عیسی علیه السلام رسید گفت [illegible] علی نبینا و علیه السلام پدر نبود و حال انکه خدای تعالی او را از ذریت ابراهیم خواند و نیز خدای تبارک و تعالی فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الایة یعنی وقتیکه خدای تعالی امر فرمود که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه با نصاری مباهله کند انحضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم بمباهله نخواند پس حسن و حسین رضی الله تعالی

عنہا لیسران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندبہ لابن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم رقم دنفے اخبار
الدول للقرمانے سالہ الرشید یوما فقال یا موسے لم قلتم انکم اقرب الیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منا فقال یا امیر المومنین لوان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب الیک کریمتک ہل کنت تجیبہ
فقال سبحان اللہ وکنت افتخر بذلک علی العرب والعجم فقال لکنہ لایخطب الیے ولا ازوجہ لانہ والدنا
لا والدکم فلذلک نحن اقرب الیہ منکم ثم قال وہل کان یجوزلہ ان یدخل علی حرمک وہن منکشفات
فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرمی ویجوز لہ ذلک فلذلک نحن اقرب الیہ منکم یعنے پرسید درے
ہارون از وسے کہ اے موسے چرا میگوید کہ شما قریب ترید بسوے رسول خدا صلی اللہ وعلیہ وسلم
از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمود بسوے تو دختر ترا را یا میداد وے واجابت
میکردے تو در اگفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب وعجم بدان گفت موسے مگر خطبہ
نکند رسول خدا بسوے ما. ونہ ہم ما او را چرا کہ او پدر ماست پدر شما پس بدین سبب با قریب تریم بسوے
آواز شما باز گفت کہ ایا جایز بود رسول خدا را کہ د. اید بحرم شما وزنان شما منکشف باشند گفت نہ
گفت موسے لیکن داخل شدن بر حرم ما جایز بود دو را بدان حالت پس باین سبب ما قریبیم باو از شما و
نے روضۃ الصفا ایوب بن حسین الہاشمے روایت میکند کہ نفیع انصارے کہ مردے بدنفس
ہرزہ گوے بود متعرض مردم شدے روزے با عبد العزیز بن العمر بن عبد العزیز و جمعے دیگر بروز قصر
ہارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسے بر مرکبے سوار طالع گشت و حاجب رشید بتقدیم اعزاز
واجلال پیش آمدہ باستقبال او رفت وسایر مردم نیز شرایط تعظیم وتجیل بجاے آوردند و حاجب
بے توقف رخصت ملاقات حاصل نمودہ امام موسے بمجلس رشید در آمد نفیع با عبد العزیز گفت
کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشخصے کہ دشمن ایشان است وبیم آن دارند کہ ملک ایشان را
بزیان آورد اینہمہ تملق وفروتنے مینمایند وہمین لحظہ کہ امام موسے از نزد رشید بیرون آید من او را
بخطابے نالایق مخاطب ساختہ خاطرش را غمگین گردانم عبد العزیز نفیع را نصیحت کردہ گفت
متعرض او مشو وادب را نگاہ دار کہ انبطابقہ از اہل بیت پیغمبر اند دگاہ باشد کہ در جواب کسی
کہ بایشان تعرض نماید سخنی گویند کہ تا قیام قیامت عار آن بر صفحات روزگار بماند وچون امام موسیٰ
از پیش ہارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفیع از جای خود برجستہ لجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم با او فرمود که اگر مقصود تو انست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد حبیب الله بن اسماعیل ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله ام و اگر از شهر من میپرسی
شهر من انست که حق سبحانه تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمرهٔ ایشانی بشرطی که بیدانم که
میدانی واجب گردانیده که بزیارت و طواف انجا روند تا در اخرت با حراز مثوبات اختصاص یابند
و اگر اظهار اهانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بخدا سوگند که مشرکان دیار ما راضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در آیند تا گفتند که ای محمد اکفاء ما را بیرون فرست و این سخن
امام موسی اشاره بان بود در روز بدر که عتبه و شیبه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و سه کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از انکه مشرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند انچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما انکسانی هستیم که بموجب
فرمان اهل ایمان و ایقان بر ما صلواة میفرستند و اگر تو مسلمانی میگوئی اللهم صل علی محمد و ال محمد
اکنون دست از مرکب من بازدار تا بر دو لرزه بر اعضای تقیع النصاری افتاده رسوا و فضیحت
بازگشت در روضة الصفا و در ذکر عزیز پیغمبر نقل نموده که امام موسی کاظم رح در وقتیکه از
اعدا گریخته پوشیده و نهان در اطراف جهان میگشت گذار او بر قریه از قرای شام افتاد در ان
محل کوهی دید بغایت عالی که جمعی انبوه از نصاری متوجه قلة الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میروید گفتند برین کوه دیری است و در انجا راهبی هست که
هر سال یکبار بیرون می آید و ما را از حلال و حرام شریعت عیسی ع اگاه میکند و مشکلی که باشد حل سازد
امام موسی ع با ایشان مرافقت نموده بر بالای کوه رفت و چون بدر دیر رسیدند پیری معمری
بیرون امد و بر موضعی مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نوری دید که
از فرق همایون تا اسمان مرتفع شده و از نیصورت متعجب شده پرسید که اشنائی یا بیگانه
گفت از شما نیستم گفت مگر از امت مرحومه گفت بلی راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسی جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسالک ام تسالنی یعنی من پرسم از
تو یا تو بپرسی از من موسی گفت ذاک الیک اختیار تراست راهب گفت من بپرسم
امام فرمود هر چه خواهی بپرس راهب گفت ما و شما میگوئیم که در بهشت درختی هست که انرا طوبی گویند

وما نگوییم که اصل آن درختی که عیسی است و زعم شما آنکه در منزل محمد است و علی کلا التقدیرین
در بهشت بقعه ای خالی نیست که شاخی از آن درخت نیست اکنون بگوی که مثال آن در دنیا چیست
امام گفت مثال آن در دنیا آفتاب است که چون بوسط السما رسد هیچ بقعه نباشد که شعاعی
از شعاع آن در آنجا نیفتد راهب گفت راست گفتی و درست فرمودی نیکو سفتی و از هر جانب آواز تحسین
برآمد باز پیر دیر پرسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب
میخورند و از مطعومات و مشروبات کم نمیشود اگر میدانی بگو که مثال آن در دنیا چیست امام گفت
مثال آن در دنیا کتاب خدا است عز و جل که هر چند اهل تفسیر و تاویل در بطون آن سخن گویند و در
دقایق آن نکتها پردازند با تمام نمیرسد همچنان بر حیثیت خود باشد راهب امتحان نمود
و گفت ما و شما میگوییم که اهل بهشت طعام و شراب میخورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال
آن در دنیا چیست امام جواب داد که مثال آن در دنیا جنین است که در شکم مادر از طعام و شراب
که مادر میخورد و در غذا میباشد و بول و غایط از وی جدا نگردد راهب گفت راست بیان کردی
اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است یا سیم امام گفت از هیچ کدام بلکه زبان بنده مومن است
که در دهن بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر بپرسم که در
جواب آن فرو مانی امام گفت اگر جواب با صواب بگوییم بدین ما درآیی گفت بلی و بر این عهد کردم
آنگاه راهب گفت مرا خبر ده از آن دو برادر که در یکشب از مادر متولد شدند بیکروز بجوار رحمت ایزد
پیوستند و در حین موت آن دو برادر یکی دویست سال عمر داشت و دیگری صد سال امام در جواب
گفت آن دو برادر یکی عزیر بود و دیگری عزره بودند پسران شرخیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
پنجاه سال که با هم بسر بردند عزیر روزی بهیمی میرفت و با وی قدری انجیر و انگور و عصیر بود گذارش
بر قریه از قرای شام افتاد که خدای تعالی اهل آن را هلاک کرده و قریه را ویران ساخته بود و عزیر
در ویرانه آن نظر کرد و گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها پس در آنجا بخواب رفت و باری تعالی روح
او را قبض نمود و جسد او را از چشم مردمان پنهان داشته و گذاشت او را به سباع و وحوش
همراه گردانید و آن طعام و شراب همچنان تازه ماند که هیچگونه تغیری بدان راه نیافت و در کمین
آن خانه هلاک شده و بعد از وفات عزیر بچند سال حق عز و علا بتمام یکی از ملوک آن قریه را آباد ساخت و بعد صد سال از

عزیر را زنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم لبثت یعنی چقدر روز درنگ نمودی جواب داد
که لبثت یوما او بعض یوم یعنی توقف نمودم روزی یا بعض روز زیرا که تردید در جواب بواسطه آن بود که اول
پنداشت که آفتاب غروب کرده است بنابران گفت که یکروز متوقف بودم و چون ملاحظه نمود که خورشید
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز درنگ کردم آن فرشته گفت که بل لبثت مائة عام فانظر
الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک یعنی بلکه توقف نمودی صد سال ببین بسوی
طعام و شراب خود که نپوسیده و بنگر بسوی خر تو و چون عزیر نظر بر استخوانهای پوسیده مرکب خود
انداخت دید که عظام آن باهم متصل شده و اعصاب و عروق و لحم بر وی رستن گرفت بعد از آن
قادر مختار پوست در وی پوشانید قال الله تعالی وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر آنگاه عزیر بر حمار سوار شده بخانه آمد … با برادر خویش
عزیر پنجاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یک روز … و بیست … دیگر در یک …
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن باتمام رسانید راهب گفت هر چه گفتی راست گفتی من
گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد بنده و رسول … است و حضار مجلس نیز موافقت راهب ایمان
آوردند در تحفه اثنا عشریه در کید هشتاد و دوم آورده و حکم بصحت برین قصه نموده که لما دخل ابوحنیفة المدینة
زار قبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم اتی دار الصادق فبینا ینتظر خروجه خرج ابنه موسی وهو غیر مقام له
دو قره ثم قال این یضع الغریب حاجته من بلدکم فاجاب یتوارى خلف الجدار و یتوقی اعین الجار
و شطوط الانهار و مساقط الثمار ولا یستقبل القبلة ولا یستدبرها فحینئذ یضع حیث شاء فقال ابوحنیفة
الله اعلم حیث یجعل رسالته ترجمه این باشد وقتیکه داخل شد ابوحنیفه در مدینه زیارت کرد قبر نبی صلی الله
علیه وسلم باز آمد بخانه صادق رض پس نشست منتظر برامدن او پس برامد پسر … … سال
بود پیش ایستاد و تعظیم … باز او گفت کجا قضا کند غریب حاجت خود … جواب داد …
پس دیوار و پرهیز از چشم همسایه و از کنار نهرها و از جای افتادن میوه … قبله … پشت کند قبله …
قضای حاجت کند هر جا که خواهد پس گفت ابوحنیفه خدا بهتر میداند جائیکه مقرر کند رسالت نمود را .

اما کرامات و خوارق عادات او

در شواهد النبوة و روضة الاحباب از کتب معتبره در صواعق و اخبار الدول القرمانی آورده که ابن جوزی از شقیق بلخی … روایت میکند

کہ گفت در تاریخ تسع و اربعین و مائۃ از ہجرت بداعیہ حج بیرون آمدم چون بقادسیہ رسیدم جوانے
دیدم خوب روے گندم گون بالای جامہای خود پشمینہ پوشیدہ و شملہ بر کتف زدہ و نعلین در پا کردہ و از
میان مردمان بیرون آمدہ و تنہا نشستہ با خود گفتم این جوان از صوفیہ مینماید ہمانا کہ میخواہد کہ درین راہ
برگردن مسلمانان بار باشد بروم و ویرا سرزنش کنم تا ازین باز ایستد چون نزدیک وی رسیدم
فرمود کہ یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم پس مرا بگذاشت و برفت با خود گفتم این عجب کارے
شد نام مرا و مافی الضمیر مرا بگفت ہر آئینہ بندہ ایست صالح بوی رسم و از وے بحلی خواہم ہر چند تیز برفتم بوے
نرسیدم چون بمنزل دیگر رسیدم دیدم کہ در نماز است لرزہ بر اعضاے وے افتادہ و اشک
از چشمہای وی روان شدہ گفتم بروم و از وے بحلی خواہم صبر کردم تا فارغ شد چون روی بوی
نہادم گفت اے شقیق بخوان این آیت را و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اہتدے
پس مرا بگذاشت و برفت گفتم این جوان از ابدال است دو بار شد کہ از سر باطن من خبر مے دہد
چون بمنزل دیگر کہ انرا زبالہ میگفتند رسیدم دیدم کہ بر سر چاہے ایستادہ و در دست وے
رکوہ ایست میخواہد کہ اب بگیرد ان رکوہ از دست وے در چاہ افتاد باسمان نگریست و گفت۔

انت ربی اذ ظمئت الماء   وقوتے اذا اردت الطعاما

اللہم سیدی مالے غیرہا فلا تعدمنہا واللہ دیدم کہ اب چاہ بالا آمد دست دراز کرد و رکوہ را پر اب گرفت
و وضو ساخت و چہار رکعت نماز گذارد بعد ازان بجانب تودہ از ریگ میل کرد و بدست خود ریگ
میگرفت و در رکوہ میریخت و مے جنبانید و مے اشامید پیش وے رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم
مرا طعام کن از زیادتے انچہ خداے تعالے ترا انعام کردہ است گفت اے شقیق ہمہ نعمتہاے
خدای تعالے چہ ظاہر و چہ باطن بما میرسد ظن خود را با خداے تعالی نیکو گردان بعد ازان رکوہ را
بمن داد بیاشامیدم سویق و شکر بود واللہ کہ ہرگز ازان خوشتر و لذیذ تر چیزے نیاشامیدہ بودم
سیر شدم و سیراب گشتم چنانکہ چند روز مرا بطعام و شراب حاجت نیفتاد بعد ازان ویرا ندیدم
تا انکہ چون بمکہ رسیدم دیدم کہ در نیمہ شب در نماز ایستادہ بود بخشوع تمام و زارے و گریہ میکرد ہمہ
شب چنین بود چون صبح دمید نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت در پے وے برفتم دیدم کہ
برخلاف انکہ در راہ بود ویرا موالے و خدم بودند و مردمان گرد وے در آمدند و بر وے سلام

پرسیدم که کیست گفتند موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین گفتم
این عجائب و غرائب از مثل این سید عجیب و غریب نیست و نیز مخفی نماند که هر شب تا ده نماز تسبیح دو تمام شب گریه و زاری
کرد را شنیدن این قدر مضمون در شواهد و روضة الاحباب زیاده است در دیگر کتب مذکوره نیست و نام منزل گرگر
گر بالا است در صواعق مذکور است و در دیگر کتب مذکوره مذکور نیست فقط و در روضة الاحباب است که غلام علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه بود نقل کرده که گفت روزی اسحاق بن عمار در آمد و نزد موسی بن جعفر نشست
و دران وقت شخصی از مردم خراسان نیز اذن دخول طلبید و بمجلس شریف رسیده با آنجناب بلغتی
تکلم نمود که بکلام طیور مشابهت داشت و مثل آن مسموع نشده بود امام کاظم رضی الله عنه بهمان زبان او را
جواب داد اسحاق آنجناب را گفت من هرگز تا امروز این کلام نشنیده بودم امام فرمود که این کلام
اهالی چین و تبت است پس گفت ای اسحاق تعجب نمودی ازین اسحاق گفت محل تعجب است
فرمود که ترا خبر دهم از آنچه ازین عجیب تر باشد بدرستیکه امام میداند منطق الطیر و نطق هر ذی
روح را که ایزد تعالی او را خلق کرده است و مخفی نیست بر امام چیزی و فیه اینما عن مفضل بن
عمر که چون صادق رضی الله تعالی عنه وفات یافت و عبد الله بن جعفر بخلاف وصیت پدر دعوی
امامت کرد کاظم رضی الله عنه هیزم بسیار در ساحت سرای خویش جمع ساخته عبد الله را طلب
داشت و فرمود تا آتش دران هیزم زدند تا همه هیزم سوخته شده لخت گشت آنگاه موسی برخاست
با اثواب خویش در میان آتش در آمده بنشست و بجانب حاضران متوجه شده آغاز تکلم نمود
و بعد از ساعتی ازانجا بیرون آمده جامه خود را بیفشاند و بمجلس رجوع کرده عبد الله را گفت اگر تو گمان
می بری که امامت بعد از پدر تو رسیده بنشین درین آتش چنانکه من نشستم نا وی گویند که رنگ عبد الله
از شنیدن این سخن متغیر گشته برخاست و از مجلس کاظم رضی الله عنه بیرون رفت و در شواهد النبوة
که هارون الرشید علی بن یقطین را جامهای فاخر داد و از آنجمله دراعه بود از خز سیاه زربفت علی بن
یقطین بنا بر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی الله عنه داشت چیزی از اموال خود با جامها فرزند و همه
را پیش وی فرستاد همه را قبول کرد جز دراعه را که رد کرد و گفت که این را نگاه دار که ترا بکار آید بعد از
چند روز علی بن یقطین بر یکی از غلامان خود غضب کرد و از پیش خود براند غلام پیش رشید آمد و گفت
سید من موسی بن جعفر را امام میدارد و برای وی مال بسیار میفرستد و از آنجمله دراعه است

که امیر المومنین وی را بانواع اکرام و احترام کرده است چون رشید اینرا شنید غضب بروی مستولی شد فی الحال گماشته بطلب وی فرستاد چون حاضر شد از وی پرسید آن دراعه را که ترا پوشانیده بودم چه کردی گفت نزدیک منست یا امیر المومنین فرمود که وی را حاضر کن غلامی را طلبید و گفت بفلان خانه رو و از سرای من کلید آنرا از فلان کنیزک بطلب و در آن خانه صندوقچه است و سر آنرا بگشای و در آن صندوق ظرفی است سر مهر آنرا بیار غلام زود آن ظرف را حاضر کرد رشید فرمود تا مهر آنرا برداشتند آن دراعه را دید بوی بهای خوش مطیب ساخته غضب وی فرو نشست و گفت این را بجای وی باز فرست و خوش باش که من بعد سخن هیچکس را در حق تو نخواهم شنید و از آنجمله آنست که شخصی گفته است که در کرت اول که مهدی کاظم را رضی الله عنه ببغداد طلبید مرا فرمود که بعضی از حوائج را از بازار بخرم چون بمن نظر کرد مرا بسیار مغموم و محزون دید گفت ای فلان چیست که ترا مغموم می بینم گفتم چون مغموم نباشم که پیش این ظالم میروی و معلوم نیست که سرانجام چه خواهد بود فرمود که هیچ باکی نیست که در فلان ماه و فلان روز باز خواهم آمد تو در اول شب منتظر من می باش دایم ماه و روز می شمردم تا آن روز که موعود بود رسید انتظار میبردم تا نزدیک غروب هیچکس را ندیدم شیطان وسوسه در خاطر من انداخت ترسیدم که شکی در دل من راه یابد اضطرابی عظیم در من افتاد ناگاه دیدم که از جانب عراق سیاهی پیدا آمد و کاظم رضی الله عنه در پیش آن سیاه بر بغله سوار آواز داد که ای فلان گفتم لبیک یا ابن رسول الله فرمود که نزدیک بود که شکی در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم الحمد لله که از این ظالم بسلامتی خلاص شدی فرمود که یکبار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیابم و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که در مدینه مجاور بودم و خانه بکرایه گرفته بودم ملازمت مجلس کاظم رضی الله عنه می کردم روزی باران عظیم می آمد احرام ملازمت وی بستم چون بروی در آمدم و سلام کردم جواب داد فرمود که ای فلان بخانه خود باز گرد که خانه تو بر بالای متاع تو فرود آمده است باز گشتم و دیدم که خانه فرود آمده است جمعی بکرایه گرفتم تا متاع مرا از زیر خاک بیرون کردند هیچ چیزی گم نشد مگر مطهره چون بامداد پیش وی آمدم فرمود که هیچ چیز از خانه تو گم نشد گفتم مگر مطهره که بآن وضو میساختم زمانی سر در پیش افگند پس سر بر آورد و گفت که گمان می برم که تو آنرا جائی فراموش کرده برو و از کنیزک صاحب سرای سوال کن و بگوی که مطهره را تو برداشته بمن باز ده که تو باز خواهد داد چون باز گشتم پیش کنیزک صاحب

سرا آمدم و گفتم مطلبی فلان جای فراموش کرده بودم تو در آمده و برداشته بن بازده که مطلبم
که وضو سازم سفر الحال برخیت و بیاورد و از آنجمله آنست که دیگری گفته که در آن وقت که وی را ببصره می بردند
نزدیک بغداد این با وی در کشتی نشسته م و در عقب با کشتی بود که در وی زنی بود که با شوهر خود زفاف
کرده بود و در آنجا شور و غوغای بود فرمود که اینچه شور است گفتیم که عروس را می برند چون ساعتی برآمد
شنیدیم که فریادی برآمد پرسید که این فریاد چیست گفتند که آن عروس خواسته است تا از کشتی
آب بردارد و دستوانه زرین از دست او در آب افتاده است فریاد کرده است فرمود که کشتی
را نگاه دارید نگاه داشتند دیگر فرمود که ملاح ایشان را نیز بگوئید کشتی ایشان نیز نگاه دارند نگاه داشتند
بکنار کشتی آمد در زیر لب چیزی بخواند پس فرمود که ملاح ایشان را بگوئید تا غوطه بزند و باب در آید در آن
دستوانه بگیرد چون نظر کردیم آن دستوانه بر روی زمین نمود و اندک آبی بر بالاست آن ملاح در آمد آن را
بگرفت و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که یکی از اصحاب صد دینار با من همراه کرد که بیش کاظم رضی الله عنه
برم و مرا نیز چیزی بود چون بمدینه رسیدیم آب بر خود ریختم و بضاعت خود را شستیم و از آن انزا نیز
شستیم سود و برانجا پاشیدم چون بضاعت او را شمردم نود و نه دینار بود دیگر باشمردم همان بود یک دینار
دیگر از خود بشستم و بآن ضم کردم و در بسره کردم چنانکه در شب بر وی آمدم گفتم جان من فدای تو باد
بضاعتی دارم که بآن تقرب میجوئیم بخدای تعالی گفت بیار و آنچه نیز خود داری پیش وی بردم پس گفتم مولا
تو فلان کس چیزی با من همراه کرده است گفت بیار صره و دینار را پیش وی بردم فرمود که بر زمین
بریختم بدست خود آنرا پراگنده ساخت آن دینار مرا جدا کرد فرمود که وی آن را اعتبار کرده است نه عدد
را و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که علی بن یقطین و کس دیگر مرا گفتند که بگذر و فلانی را با خود همراه
کن و در رحله بخرید و نیمال را و این مکتوبات را بموسی بن جعفر برسانید من بگو زرنتم و بار و کس و راحله
خریدم چون بمدینه نزدیک رسیدیم جائی فرود آمدیم و چیزی میخوردیم ناگاه دیدیم که موسی بن جعفر بغله
سوار ظاهر شد برخاستیم و بر وی سلام کردیم فرمود که بیارید آنچه با شما است هرچه داشتیم پیش وی
بردیم پس مکتوبات را بوی دادیم مکتوبی چند از آستین خود بیرون کرد فرمود این جوابهای
مکتوبات شما است باز گردید در حفظ خدای تعالی گفتیم که زاد ما تمام شده است و مدینه نزدیک
است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی الله علیه وسلم بکنیم و توشه نیز برداریم فرمود که با شما

هیچ زاد باقی مانده است گفتیم ... فرمود که پیش آرید پیش آوردیم آنرا بدست مبارک خود گرفت فرمود که این
زاد شما تا بکوفه بسنده است ... بازگردید در حفظ خداے تعالے باز گشتیم و آن زاد تا بکوفه مارا بسنده بود والله اعلم
و از انجمله انست که وے را چون زهر داد فرمود که مرا امروز زهر داده اند فردا بدن من زرد خواهد شد پس نصفے
از وے سرخ خواهد شد و پس فردا سیاه خواهد شد انگاه خواهم مرد و چنان شد که فرموده بود و یحیے
بن خالد برمکی در رطب زهر داد و فرموده هارون الرشید و در صواعق آورده که سندی بن شاهک
بفرموده هارون سم در طعام او کرد بعضے برانند که سم در رطب کرد و تب کرده بعد از سه روز وفات
یافت و مدت عمرش شصت و پنجسال بود و فی مروج الذهب بعض موسے مسموماً ببغداد و باعتقاد بعضے
شیعه سرب در حلق او ریختند بدان سبب وفات یافت شاید همه بوقوع آمده باشد والله اعلم
بحقیقة الحال اما نقش خاتم وے علی حیدر بوده است کذا فی روضة الاحباب۔

علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنه در شواهد النبوة آورده که وے امام هشتم است و فی تاریخ
ابن خلکان هو احد الائمة الاثنا عشر علی اعتقاد الامامیة و کنیت او ابوالحسن است و لقب او رضا
است و فی اخبار الدول للقرمانی صابر و زکی نیز از القاب او است و در روضة الصفا آورده که
که مرتضے نیز لقب او است و فی روضة الاحباب وفا نیز لقب او است پس نام او علی و کنیت
او ابوالحسن و لقب او رضا و صابر و زکی و مرتضے و وفا تا نام و رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر المؤمنین
علی مرتضے است رضا در شواهد آورده از کاظم رضی الله عنه آورده که فرموده است که او را اعطا داده کنیت
خود و فی الشواهد و الروضة الاحباب نقلا عن فصل الخطاب قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی
الله عنه ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه بولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله
عزوجل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه و حض من بین ابائه الماضین بذلک
لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون و کان ابوه موسے الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا
واذا خاطبه قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادة علی الرضا یوم الجمعة فی بعض
شهور سنة ثلث و خمسین و مائة بالمدینة و قیل بل ولد سابع شوال و قیل ثامنه و قیل سادسه
سنة احدے و خمسین و مائة و فی روضة الاحباب بروایت اکثر علما ولادت او در ذی الحجه
سنة ثلث و خمسین و مائة بمدینه اتفاق افتاد و فی روضة الصفا ولادت او در سنة ثمان و اربعین

و مائة و بقولی یازدهم احدی عشر لیلة خلت من ذی القعده یوم الجمعه سنة ثلث وخمسین ومائة وفی الشوال
ولادت او در مدینه بود روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاخر سنة ثلث وخمسین ومائة بعد وفات جد او صادق
بخمس سنین وقیل غیر ذلک و در منتخب السیر آورده که ولادت علی رضا روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده
سنة احدی وخمسین ومائة بمدینه بوده و وفات او روز دوشنبه هفتم شوال سنة ثلث ومائتین
بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه ویکسال و دو ماه وبیست وهفت یا شش روز باشد چنانچه خود
صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس در تاریخ وسن ولادت او چند قول آمد جمعه یا پنجشنبه یا سه سنة
اربع روز جمعه است شهر ذی الحجه یا ذی القعده یا ربیع الاخر یا شوال اربع یازدهم ذی الحجه است سنة
ثلث وخمسین او احدی وخمسین او ثمان واربعین ومائة الاول هو الاصح اما وفات او در شواهد
آورده که وفات وی در ولایت طوس بوده است در قریه سناباد از روستاق نوقان و قبر وی
در قبله قبر هارون الرشید است در قبه که سرای حمید بن قحطبة الطائی است ذلک فی شهر رمضان
لتسع بقین منه یوم الجمعة سنة ثمان ومائتین وفی روضة الاحباب سنة ثلث ومائتین وقیل سنة
ثمان ومائتین وفی منتخب السیر یوم الاثنین سابع شوال سنة ثلث ومائتین در طوس بوده وفی تاریخ
ابن خلکان توفی فی آخر صفر سنة اثنین ومائتین وقیل بل توفی خامس ذی الحجه وقیل ثالث
عشر ذی القعده سنة ثلث ومائتین بمدینه طوس وصلی علیه المامون ودفنه ملاصق قبر ابیه الرشید
مختار راقم حروف روز جمعه بستم یا بیست ویکم رمضان سنة ثلاث ومائتین بود برین تقدیر عمر شریفش
چهل ونه سال ونه ماه ودیگر کم وبیش باشد علی اصح الاقوال گر در روضة الاحباب گفته که عمرش
چهل وهشت سال وبقول اصح قریب پنجاه سال وفی اخبار الدول عمره خمس وخمسون سنة والله اعلم
در روضة الاحباب گفته که علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج ساله و در وقت وفات امام کاظم سی ساله بود
والله اعلم و در سبب وفات وی اختلاف است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل عنبا
فاکثر منه وقیل بل کان مسموما فاعتل منه ومات رحمه الله تعالی ما بقیه قصه وفات او در فصل ولی عهدی
او نموده آمد انشاء الله تعالی و در شواهد و روضة الاحباب آورده که مادر وی باتفاق مورخین ام ولد
بوده است ولها اسماء منها اروی ونجمه وسمانه وام البنین واستقر اسمها علی تکتم وفی روضة الاحباب
نقلا عن حافظ عبد العزیز که نامش سکینه نوبیه بوده وبعضی خیزران مرسیه گفته اند ولقبش شقرا است

وقیل غیر ذلک وفی الشواهد و روضة الاحباب گویند که وی کنیزک حمیده بود مادر کاظم رضی الله عنه شبی حمیده مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخواب دید فرمود که نجمه را به پسر خود موسی بخش که زود باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنه روایت کنند که گفت چون بنجمه حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل در نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم هول و هیبت بر من غلبه نمیکرد چون بیدار میشدم هیچ آواز نمی آمد و در زمان ولادت دستها بر زمین نهاد و روی باسمان کرد و لب مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و هشام بن احمد که از خواص کاظم رضی الله عنه بود روایت کرده که مرا گفت که هیچ دانسته که از تاجران مغرب کسی آمده است گفتم ندانسته ام فرمود که آمده است با وی سوار شدیم و برفتیم تا بان مغربی رسیدیم هفت کنیزک بر ما عرض کرد هیچ کدام را قبول نکرد فرمود که دیگر عرض کن گفت دیگر نمانده است مگر کنیزک بیمار است فرمود چه شود که ویرا عرض کنی قبول نکرد پس بازگشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگوی که غایت ثمن وی چیست هر چه بگوید بان بخر پیش وی رفتم گفت از چنین و چنین کم نمیکنم گفتم که بآنچه گفتی خریدم گفت که بتو فروختم اما بگوی که آن مرد که دی با وی همراه بود کیست گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام قبیله بنی هاشم گفتم بیش از این نمیدانم ظاهرا اراده اخفا داشته گفت ترا خبری بگویم چون این کنیزک را از اقصای بلاد عرب خریدم زنی از اهل کتاب مرا دید گفت این کنیزک چیست گفتم کنیزکی است که از برای خود خریده ام گفت این کنیزک از آن جنس نیست که از آن تو باشد میباید که این نزدیک بهترین اهل ارض باشد که از وی در اندک وقتی فرزندی پیدا آید که از شرق تا غرب مثل وی نباشد راوی گوید که چون ویرا آوردم اندک روزگاری پیش وی بود که رضا رضی الله عنه متولد شد میگوید مولف که توفیق باین دو روایت باین صورت میشود که گوییم که امام موسی کاظم رضی الله عنه اولا آن جاریه حسب فرموده مادر خود برای خدمت مادر خود حمیده خریده بود بعد از آن حمیده حسب فرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن جاریه را به پسر خود موسی بخشید بعد از آن امام رضا متولد شد والله اعلم بحقیقة الحال

اما مناقبه فی الشواهد و فی روضة الاحباب عن موسی الکاظم رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام و امیر المومنین علی معه فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنک ینظر بنور الله عز وجل ینطق بالحکمة یصیب ولا یخطی و یعلم ولا یجهل قد ملی حکما و علما یعنی روایت است

از موسی کاظم که گفت دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خواب امیر المؤمنین علی رضا با وی بود پس گفت من رسول الله
صلعم علی پسر تست نظر کند بنور خدای عز وجل و بگوید از حکمت او تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
جهالت نکند تحقیق پر کرده شده است از حکمت و علم و فی روضة الاحباب که اقارب و اجانب
از مشرق تا مغرب بر وفور علو شان و سمو مکان ان امام والا افراد احسان اتفاق داشته اند و از
اقاصی و ادانی بلکه جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخر ان حمیده ماثر بر صحائف ضمائر نگاشته
اند و می نگارند کرامتش از هر چه تصور توان کرد زیاده بود مخفی نماند که مراد از جمیع افراد انسان معتقدان خاندان
نبوت باشند ذکر الکل ارادة البعض گرفته باشند و فی اخبار الدول للقرمانی کان رضی الله عنه
قلیل النوم کثیر الصوم وکان جلوسه فی الصیف علی حصیر فی الشتاء علی جلد شاة و بود رضی الله عنه
اندک خواب و بیشتر روزه دارنده و بود در روز گرما نشست او بر بوریا و در سرما بر پوست گوسپند
و در صواعق اورده که علی رضا رضی الله عنه اعلم و اکمل و اجل قدر بود و ازین جهت بود که مامون خلیفه
تعظیم و اجلال او بسیار می نمود و او را دوست می داشت و دختر خود را در نکاح او داده او را در
مملکت خود شریک ساخت چنانچه تفصیل این خواهد آمد و معروف کرخی که او استاد سری سقطی بود
بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و فی میزان الذهبی علی بن موسی بن جعفر
بن محمد الهاشمی العلوی الرضا عن ابیه عن جده قال ابن طاهر یاتی عن ابیه بعجائب قلت انما
الشان فی ثبوت السند الیه والا فالرجل قد کذب علیه ووضع علیه نسخة سائرة کما کذب علی جده الصادق فروی عنه ابو الصلت
الهروی احد المتهمین ولعلی بن مهدی القاضی عنه نسخة ولابی احمد عامر بن سلیمان الطائی عنه نسخة کبیرة ولداود بن سلیمان
القزوینی عنه نسخة مات سنة ثلث ومائتین قال ابو الحسن الدارقطنی انا ابن حبان فی کتابه
قال علی بن موسی الرضا یروی عن ابیه عجائب یهم ویخطی و فی تقریب العسقلانی
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الهاشمی یلقب بالرضا بکسر الراء وفتح المعجمة صدوق
والخلل ممن روی عنه من کبار العاشرة مات سنة ثلث ومائتین ولم یکمل الخمسین۔
و فی الخلاصة علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو الحسن الرضا
عن ابیه وعنه عبد السلام بن صالح وجماعة عدة نسخ وکان سید بنی هاشم وکان المامون یعظمه ویجله
وعهد له بالخلافة واخذ له العهد مات مسموما بطوس ومشهده بها معروف۔

در صواعق و اخبار الدول للقرمانی نقلا من تاریخ نیشاپور آورده که امام علی بن موسی الرضا رضه چون به نیشاپور
آمد بازار نیشاپور شکسته شد و جمیع خلایق جهت زیارت وے بیرون آمدند و امام جهت دفع آفتاب
پرده بر سر کشیده بود که هیچکس وے را نمیدید و از جمله اکابر علما و محدثین همین شیخ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی
دران شهر بودند ایشان با خلقے بے نهایت از طلبه علوم و اهل حدیث بملازمت آنحضرت شتافته التماس
نمودند که روی مبارک خود را بایشان نماید و حدیث از آبا و اجداد خود جهت ایشان روایت کند بعد از تضرع
بسیار امام قبول این معنی نموده استری شهبا که بران سوار بود باز داشت و غلامان را امر فرمود تا پرده
از روے مبارکش برداشتند و چشم خلایق را بروئیت طلعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
چون بدو گیسوے وے که بر دوشهای خود انداخته بود افتاد تضرع و زاری در آمدند بعضے گریه و فریاد مینمودند و بعضے
خود را در خاک انداخته بودند و بعضے سم استرش را بوسه میدادند آنگاه علما فریاد بر آورده گفتند اے معاشر
الناس زمانے ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم که هر دو حافظ حدیث بودند
باز اعاده التماس خود نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر من موسی کاظم از پدر خود جعفر صادق و از پدر خود محمد باقر از پدر خود
زین العابدین علی بن الحسین از پدر خود حسین و از پدر خود امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی یعنے لا اله الا الله که
کلمه توحید است بمنزله حصار منیست از جانب من هر کسیکه این کلمه خالصاً لله گفت در حصار من داخل شد
و هر کسیکه در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد ازان امر فرمود تا پرده انداختند و روان
شد مروی است که عدد جمعے که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند قریب به بست
هزار میشد و در روایتے آنکه حدیثے که دران وقت روایت کرد این حدیث بود که الایمان معرفة بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد میگوید فقیر که شاید هر دو حدیث بیکوقت
گفته باشد هر یکے حدیثے نقل نمودند از امام احمد حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد بر مجنونے
میخواندم هر آینه ازان مرض خلاص میشد در رسالة المنتقد و فی اخبار الدول للقرمانی قال الثعلبی فی تفسیره
اتصل هذا الحدیث بهذا السند ببعض امراء السامانیه فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فرؤی
بعد موته فقیل ما فعل الله بک قال غفرلی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی بان محمد رسول الله انتهی

و مثل این حدیث که مروی است مسلسل بسند ائمه اہل بیت علیہم التحیۃ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و
فی صفۃ الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم لہٰذا شیخ ملا علی قاری در شرح شفاء قاضی عیاض آورده
قال التلمسانی فی ہذا اسناد شریف لانہ مروی عن اہل البیت ومثلہ الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی قال فیہ الائمۃ الاسناد لو ذکر علی ذی علۃ او حمی لبری او علی مصاب
لافاق ولو رقی بہ ما سوع لبری یعنی این اسناد شریف است که مروی است از اہل بیت ائمه
اسناد گفته اند اگر یاد کرده شود بر مریضے ہر آئینه شفا یابد یا اگر بر صاحب تب زده ہر آئینه افاقه میسر یابد
و اگر تعویذ نویسند بر آفت زده ہر آئینه نجات یابد بعد در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضا رضی اللہ عنہ
از پدر خود موسے کاظم روایت دارد و از وے ابو الصلت الہروی و یعلی بن مہدی القاضی
و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی و داؤد بن سلیمان القزوینی والحافظ ابو زرعۃ الرازی والحافظ
محمد بن اسلم الطوسی و عبد السلام و جمع کثیر و میگوید فقیر احتمال دارد که پسران و برادران آنجناب نیز از وی
روایت دارند و آنجناب نیز از اعمام خود و دیگر مشایخ روایت دارد اگرچه کتبی ہا نیکه درین وقت پیش نظر
است دران تصریحے بدان نکرده واللہ اعلم در شواہد النبوۃ در روضۃ الاحباب از مولف راوندی نقل
کرده که ابو اسمٰعیل سندی گفت که شنیدم و مرا رسید که خدای تعالی را حجتے است در میان عرب
از سند بقدم طلب بیرون آمدم مرا بعلی الرضا رضی اللہ عنہ دلالت کردند پس بملازمتش رفته بزبان سندی بروی
سلام کردم زیرا که عربی نمیدانستم و امام بہمین زبان جواب فرموده ہرچه بلغت سندی بروی عرض
کردم بہمان لغت جواب شنیدم دران اثنا عرض کردم که من در سند استماع نمودم که حضرت ایزد را
حجتے است در عرب و بطلب او از وطن بیرون آمده ام فرمود که رسیدی بمطلوب و منم آنکس بپرس
ہرچه میخواہی پس من ہرچه اراده داشتم از وے سوال کردم و در وقت برخاستن گفتم که من بلغت عرب
دانا نیستم میخواہم که دعا کنی تا خدای تعالی بدان زبان ملہم گرداند تا با اعراب بعربی سخن توانم گفت پس
دست خود را بر ہر دو لب من مالید از ان وقت بلغت عربی متکلم شدم و نیز در روضۃ الاحباب من ابی
الصلت نیاز الہروی که گفت علی الرضا رضی اللہ عنہ با مردم سخن میکرد بلغات ایشان و واللہ که امام رضا
فصیح ترین مردم بود و دانا ترین ایشان بہر زبانے و لغتے و من روزے او را گفتم که یا ابن رسول اللہ من
تعجب میکنم از معرفت تو بلغات مختلف پس گفت یا ابا الصلت انا حجۃ اللہ علی خلقہ وما کان اللہ لیتخذ حجۃ علی قوم وہو لا یعرف لغاتہم

کسے را بر خلق خود حجت سازد کہ عارف بلغات ایشان نباشد یا تبو رسیدہ است کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت اوتینا فصل الخطاب دہل فصل الخطاب الا معرفۃ اللغات و در شواہد النبوۃ آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ عزیمت حج کردم جاربہ من براسے من دو توب ملحم ترتیب کردہ بود کہ دران احرام بندم چون وقت احرام رسید مرا در خاطر دغدغہ پیدا شد کہ احرام در ثوب ملحم جائز است یا نہ ترک ان کردم و جامہ دیگر پوشیدم چون بمکہ رسیدم بسوسے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کردم وہمراہ ان چیز با بوسے فرستادم وفراموش کردم کہ دران جا ازوسے سوال کنم کہ احرام در ثوب ملحم جائز ہست یا نہ با وجود انکہ در خاطر داشتم چندان برنیامد کہ قاصد آمد وجواب مکتوب من اوردہ ودر آخران نوشتہ کہ ہیچ باکے نیست اگر محرم جامہ ملحم بپوشد انتہی وانجناب مدت العمر برجادہ شریعت مستقیم بود وچیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز ازانجناب منقول نشدہ وسلاسل جمیع طرق اولیاء اللہ بغیر چشتیہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن بصری بامیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ میرسانند بانجناب منتہی میشود وکرامات انجناب بسیار است بعضے ازان مذکور شد وما بقے در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالےٰ۔

اما ولی عہدی انجناب در زمان مامون عباسے دراتیعلق بہا نفے تواریخ الخلفاء للعلامہ جلال الدین الاسیوطی فے سنۃ احدے دماتین خلع المامون اخاہ المؤتمن من العہد وجعل ولی العہد من بعدہ علی الرضا بن موسے الکاظم بن جعفر الصادق حملہ علی ذلک افراطہ فی التشیع حتے قیل انہ ہم ان یخلع نفسہ ویفوض الامر الیہ وہو الذی لقبہ الرضا وضرب الدراہم باسمہ وزوجہ ابنتہ وکتب الے الافاق بذلک وامر بترک السواد ولبس الخضر فاشتد ذلک علی بنی العباس جداً وخرجوا علیہ وبایعوا ابراہیم بن المہدے ولقب المبارک فجہز المامون لقتالہ وجرت امور وحروب وسار المامون الی نحو العراق فلم یتب علے الرضا ان مات فے سنۃ ثلث سیعنے در سنہ دو صد ویک خلع کرد مامون برادر خود مومن را از ولے عہدے ونمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسے کاظم پسر جعفر صادق را اورد ا ورا برین افراط او در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ ارادہ داشت کہ خلع نماید خود را وتفویض نماید امر بسوسے وسے واوست کہ لقب کرد اورا رضا وبزد دراہم بنام اووتزویج کرد دختر خود را باد و نوشت بسوسے افاق بدان وامر کرد بترک شعار سیاہ وپوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمد این

امر بنی عباس و خروج کردند برا و و بیعت کردند ابراہیم بن مہدی را و لقب کردند مبارک پس تجہیز قتال کرد
ماموں و جارے شد امور و حروب و سیر کرد مامون بسوے عراق پس باندک فرصتے علی رضا
وفات کرد در سنہ دو صد و سہ و سشہ تاریخ ابن خلکان وکان المامون وجای علی الرضا
ابنتہ ام حبیبہ سنے سنہ اثنتین و مائتین و جعلہ ولی عہدہ و ضرب اسمہ علی الدنیار و الدرہم وکان
السبب فی ذلک انہ استحضر اولاد العباس الرجال منہم والنساء وہو بمدینۃ مرو وکان عددہم
ثلثۃ و ثلاثین الفا مابین الکبار والصغار واستدعی علیا المذکور فانزلہ احسن منزلۃ وجمع خواص
الاولیاء واخبرہم انہ نظر فی اولاد العباس واولاد علی ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام فلم یجد فی
وقتہ احدا افضل ولا احق بالامر من علی الرضا فبایعہ لہ بولایۃ عہدہ وامر بازالۃ السواد من اللباس و
الاعلام ولبس الخضرۃ و نے الجزاء من بالعراق من اولاد العباس فعلموا ان فی ذلک خروج الامر عنہم فخلعوا
المامون الی اخرہ یعنے مامون تزویج کرد دختر خود ام حبیبہ را در سنہ دو صد و دو و ساخت او را ولی
عہد و زد نام او را بر دینار و درم و بود سبب ان کہ حاضر کرد اولاد عباس را مردان ایشان و زنان
ایشان در شہر مرو بود عدد ایشان از خورد و کلان سی و سہ ہزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود آورد بمقامی
نیکو و جمع کرد برائے او خواص اولیاء و خبر کرد ایشانرا بدرستیکہ او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام پس نیافت در وقت او ہیچکس افضل و احق در امر خلافت از علی رضا پس
بیعت کرد برائے او بولایت عہد خود و امر کرد بترک سواد از لباس اعلام و استعمال سبز و سعایت نمود
شد این خبر نزد کسانیکہ از اولاد عباس بودند در عراق پس دانستند کہ دران خروج امارت از ایشان
پس خلع نمودند مامون را الی اخرہ و نے روضۃ الصفا کہ خلاصہ ان اینست چون از استیلاے
حسن بن سہل اطراف یمن و حجاز پراشوب شد و در ہر کنجے علویان خروج کردند فضل بن سہل اخبارے
کہ تعلق ببرادرش داشت با مامون نمیگفت اما میگفت کہ در ہر شہرے شخصے از اولاد علی دعوی
خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کردہ ہیچ مجال براعرب راہ یافتہ تدبیر این فتنہ باید کرد پیش
از انکہ کار از دست رود و بعد از تقدیم امر مشاورت ما بہا بران قرار گرفت کہ مامون شخصے را از
اجلہ سادات کہ بعلم و دانش و زہد و ورع سرامد افرنیش باشد ولیعہد گرداند تا علویان بقدم تسلیم
واذعان پیش آمدہ دیگر تیغ فتنہ نکشند و بعد از تامل و تدبر قرعہ اختیار بر امام عالیمقدار علی بن موسے

الرضا افتاد که او انسب و اقاصی بفضیلت و تقدم او اعتراف داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی و سیادت او سخن نداشتند و در سنه ماتین مامون فضل خود رجاء بن ضحاک و دیگرے از مخصوصان خود را که هر دو بفصاحت بیان و طلاقت لسان از نوادر دوران بودند بطلب امام رضا بمدینه فرستاد و درین سال هم کسان باطراف و اقطار دیار اسلام روان کرد تا اکثر اولاد عباس را از صغیر و کبیر بمرو آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب در ظل رایت مامون مجتمع گشتند و امام رضا در کنف صحت و سلامت و عزت و حرمت بمرو رسید بعد ازان مامون با اولیاے دولت گفت که هر چند در اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علے بن ابی طالب نظر کردم هیچکس را سزاوار تر بخلافت از علی بن موسے الرضا رضہ نیافتم و چون سخن مامون در دل خلایق جاے گیر آمد او را ولے عهد گردانید و دختر خود ام الفضل را به پسر وے محمد داد و فرمود تا حاضران موقف خلافت اعلام و اثواب اسود را برایات و لباسهاے سبز مبدل گردانیدند و امثله و احکام بتمامت دیار اسلام فرستاد و حکم کرد تا تغیر لباس کرده بجاے رایات سیاه علمهاے سبز نصب فرمایند و دست مبایعت در دامن متابعت علے بن موسے الرضا زنند تا روز محشر در سایه علم حضرت خیر البشر جاے داشته باشند مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدم رضا پیش آمدند مگر جمعے از بنی عباس و بعضے از غلات شیعه ایشان که در بغداد استیلا داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عهد امام رضا شنیدند بر مامون برآشفتند و با براهیم بیعت نمودند و واقعه ها در پیش آوردند که تفصیل ان در روضة الصفا مذکور است مگر فضل از مامون این اخبارات را مخفی میداشت و کسے را یاراے ان نبود که بمامون بگوید تا روزی امام رضا با مامون خلوت کرده هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سهل تا این غایت در بغداد روے نموده بود بشرح و بسط در حیز تقریر آورد و مامون گفت که فضل با من چنین گفت که ابراهیم باتفاق حسن بن سهل در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل با تو دروغ گفته و خیانت کرده سخن اینست که من میگویم مامون پرسید که هیچکس غیر تو برین قضایا وقوف دارد امام جواب داد که یحیے بن معاذ و عبد العزیز بن عمران و خلف مصرے و فلان و فلان از ثقات و معتمدان تو برین وقایع اطلاع دارند و مامون ان جماعت را در سر طلب داشته از ایشان استکشاف احوال نمود همه متفق الکلمه تصدیق امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون انرا کما هی

حالات واقف گشت عزیمت بغداد نمود و فضل از سعایت اعیان آگاه شده بتادیب ایشان مشغول گشت و امام رضا شمہ از جرأت فضل بسمع مامون رسانید مامون گفت ہمت من بعد ازین بتدارک مافات مصروف خواہد بود و بعد ازان مامون بسرخس آمد و ازانجا بعد واقعہ فضل بطوس آمد و درانجا امام رضا از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود در شواہد النبوۃ آوردہ کہ چون مامون بروسے عرض خلافت نمود وسے قبول نکرد و این استدعا و با مدت دو ماہ برداشت آخرالامر چون مبالغہ از حد گذشت و بوعید و تہدید انجامید قبول کرد و دران باب فصلے نوشت و در آخر آن ثبت کرد کہ الجفر والجامعہ یدلان علی ضد ذلک وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم الا للہ یقضی بالحق وھو خیر الفاصلین لکنی امتثلت امر امیر المومنین واثرت رضاہ واللہ یعصمنی وایاہ و در روضۃ الصفا آوردہ کہ خلاصہ آن اینست کہ چون بیعت رضا رضہ برین نہج قرار یافت کہ بعد از مامون او خلیفہ خواہد شد و ہلال عید روی نمود مامون بر رضا رضہ پیغام فرستاد کہ بعیدگاہ رود و نماز عید و خطبہ رضا رضہ بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از اصرار مامون قبول نمودہ گفت چنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرفت اگر اجازت شود بہمون طریق روم مامون رخصت داد و حکم کرد کہ ارکان دولت و اعیان مملکت بر در سراے رضا رضہ صبح حاضر شوند بر طبق فرمودہ او جمع کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر بامہا و رواقہا قرار گرفتہ انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا غسل کردہ جامہاے مطیب پوشیدہ دستار بر سر مبارک بستہ علاقہ در پیش و دیگرے درمیان دو کتف ہمایون خود بگذاشت و عصائی بدست گرفتہ فرمود تا جمیع موالے او بدین ساز عمل نمودند و فرمود تا موالے پیش پیش وی روان شدند و خود با پاے برہنہ در حرکت آمدہ دامن ازار سابق بر کشید و خود را چست کردہ اندکے برفت و روے سوے آسمان کردہ تکبیر گفت و موالی با وسے موافقت کردند و باین ہیات بر در سراے خود آمدہ بایستاد مرا چون ویرا باینصورت دیدند ہمہ از مراکب بر زمین آمدند و موزہ و کفش از پاے بیرون کردہ برہنہ پا ایستادند امام تکبیر گفت خلق موافقت نمودند و غلغلہ در شہر مرو افتاد و مامون را ازین حال خبر شدہ متوہم شد و امام را از رفتن بمصلا منع نمود امام رضا باز آمد و نماز نیز از انتظام نیافت نے مروج الذہب للمسعودی و فی سنۃ ثنتین بعث المامون برجاء بن ابی الضحاک و یاسر الخادم الی علی بن موسے بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الرضا لاشخاصہ فحمل الیہ مکرما و فیہا امر المامون باحصاء ولد العباس من رجالہم ونسائہم صغیرہم وکبیرہم فکان

عددهم ثلاثة وثلاثين الفاً ووصل الى المامون علي بن موسى الرضا وهو بمدينة مرو فانزله المامون احسن انزال
وامر المامون بجمع خواص الاولياء واخبرهم انه نظر في ولد العباس وولد علي رضه فلم يجد في وقته احداً افضل
ولا احق بالامر من علي بن موسى الرضا فبايع له بولاية العهد وضرب اسمه على الدنانير والدراهم وزوج محمد بن
علي بن موسى الرضا بابنته ام الفضل وامر بازالة السواد من اللباس والاعلام ونمى ذلك الى من بالعراق
من ولد العباس فاعظموه اذ علموا ان في ذلك خروج الامر عنهم وحج بالناس ابراهيم بن موسى بن جعفر
اخو الرضا بامر المامون واجتمع من بمدينة السلام من ولد العباس على خلع المامون ومبايعة ابراهيم بن المهدي
المعروف بابن شكلة فبويع له يوم الخميس لخمس خلون من المحرم سنة اثنتين ومائتين وقيل ان ذلك في سنة
ثلاث ومائتين وفي سنة اثنتين ومائتين قتل الفضل بن سهل في حمام غيلة وذلك بمدينة سرخس
من بلاد خراسان وذلك في دار المامون في مسيره الى العراق وقبض علي بن موسى الرضا بطوس
لعنب اكله واكثر منه وقيل انه كان مسموماً وذلك في صفر سنة ثلاث ومائتين وصلى عليه المامون
وهو ابن ثلاث وخمسين سنة وقيل سبع واربعين سنة وستة اشهر وكان مولده بالمدينة سنة
ثلاث وخمسين ومائة للهجرة وكان المامون زوج ابنته ام حبيبه بعلي بن موسى الرضا فكانت احدى
الاختين تحت محمد بن علي بن موسى والاخرى تحت ابيه اما تغیر مامون از امام علی رضا رضه در روضة الصفا
و روضة الاحباب اورده که بعضی گفته اند که سبب تغیر مامون با امام رضا ع ان بود که چون مقرر کرد که بعد از
وفات او امام رضا خلیفه باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند که مامون بی آہنگی
بمجرد توهمی اولاد عباس و اهلبیت خود را از نعمت حکومت محروم گردانید و کار بجائی رسید که طایفه از
هوا خواهان خاندان عباسی سلوک طریق بغی و عناد نموده با عم مامون ابراهیم بن مهدی بیعت کردند
و نام مامون را از خطبه و سکه بیفگندند و مامون این واقعه را از فضل بن سهل میدانست چه او در استخلاف
امام رضا مبالغه و الحاح تمام نموده در حین توجه بغداد باشاره مامون فضل ابن سهل در سرخس بقتل
آمد و بعد از انهم تغیر نموده او امام رضا مسموم گشت و برخی از مورخان چنین گویند که امام رضا ع بمقتضای
قل الحق وان کان مرا در نصیحت مامون مبالغه نمودی و مداهنه جایز نداشتی چنانچه روزی امام رضا
بخانه مامون در آمد دید که وضو میساخت و غلامی آب بر دست و پای او میریخت فرمود که یا امیر المومنین
در عبادت خدای عز و علا هیچکس را با خود شریک مگردان مامون بجهت انکار امام رضا غلام را از ان کار باز داشته

وضو را باتمام رسانید و نماز گذارد و هرچند مامون بحسب ظاهر در متابعت و مطاوعت امام می‌نمود اما غبار ملال
و نقار بر حاشیه ضمیر او می‌نشست تا بعد از تراکم آن این حرکت شنیع از وی در وجود آمد دیگر آنکه
اگرچه بواسطه تحریک فضل بن سهل مامون علی بن موسی الرضا را ولی عهد گردانید اما هرگاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کردی امام از کمال دیانت و نیک اندیشی فضایح اعمال و قبایح افعال ایشانرا
بمامون گفتی و او را منع کردی که سخن آن دو برادر در امور ملک و ملت نشنود ایشان برین معنی اطلاع پیدا
کرده بواسطه وی و اسطه بغض امام مشغول شدند تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بد بخاطر مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون باهم طعامی خوردند و امام رنجور شد مامون نیز اظهار مرض
کرده عبدالله بشیر را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا دراز شود عبدالله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چیزی مانند تمر هندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود خمیر کن و بمال
من چنان کردم بعد از آن تا توقف من در آن مکان امر فرموده برخاست و پیش امام رضا رفته از حال او
پرسید امام رضا فرمود امید دارم که بهتر شوم مامون گفت الحمد لله که من امروز بهتر شده ام و اکنون
کسی پیش تو خواهد آمد که بمعالجه قیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون در خشم شد و گفت امروز
آب انار باید آشامید آنگاه مرا طلب داشته گفت مقداری انار بیاور و من با خود انار را آوردم
گفت که دانهای این انار را بهر دو دست بفشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست خویش
آن انار را با امام داد تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضة الصفا و روضة الاحباب و شواهد النبوة
آورده که ابو الصلت هروی گفته که روزی پیش رضا رضی الله عنه ایستاده بودم با من گفت درین
قبه رو که قبر هارون الرشید در آنجا است از چهار جانب آن خاک بیار رفتم و خاک آوردم بوئید
گفت زود باشد که اینجا برای من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کلندی که در خراسانست بیارند
آنرا نتوانند کند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار آوردم فرمود که از برای من درین موضع حفر
کنند و بگوی تا هفت درجه فرو برند و در میان قبر شق کنند و اگر نگذارند بفرمای تا لحد کنند و آنرا دو ذراع و
شبری سازند که انشاء الله فراخ گردانند چند آنکه خواهد در وقت حفر از بالای سر من تری پیدا خواهد شد
بکلامیکه ترا تعلیم میکنم تکلم کن که آب بجوش شده و لحد پر آید و در آب ماهیان خورد بینی این نانرا که بتو میدهم خرد کن
و در آب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نماند پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد را بر چیند

چنانکه هیچ نماند انگاه غائب شود چون غائب شود دست بر آب نه و بانچه گفتم تکلم کن تا آب کم شود و هیچ نماند و انچه گفتم نکنی مگر در حضور مامون بعد ازان فرمود که اے ابو الصلت فردا بر مامون در خواهم آمد اگر چنانچه بر آیم و چیزے بر سر خود نپوشیده باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداخته باشم با من سخن نگوئی ابو الصلت گوید که چون رضا رضی الله عنه بامداد کرد جامها بپوشید و منتظر نشست تا غلام مامون بطلب او آمد چون بر مامون در آمد در پیش مامون طبقهاے میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت و میخورد چون ویرا دید از جاے خود بر جست و ویرا معانقه کرد و بر میان دو چشم وے بوسه داد و ویرا بنشاند و انخوشه انگور را بوے داد و گفت یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده رضا رضی الله عنه فرمود که انگور نیکو در بهشت باشد پس مامون گفت که ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمود مرا معاف دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و انخوشه را بستد و بعضی ازان بخورد و دیگر بار برضا رضی الله عنه داد رضا رضی الله عنه دو سه دانه ازان بخورد و بانداخت و برخاست مامون گفت کجا میروے فرمود بانجا که فرستادے و چیزے بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمد با وی سخن نگفتم بسراے خود در آمد و بفرمود تا در سراے به بندند و بر فراش خود بخفت و من در میان سراے ایستادم غمگین ناگاه دیدم که جوانے در آمد خوب روے و مشک بوے بسیار شبیه برضا رض پیش وے دویدم و گفتم از کجا در آمدے که در بسته بود فرمود که انکس مرا در اورد که بیک ساعت از مدینه اورد پرسیدم که تو کیستے فرمود که منم حجة الله محمد بن علی و پیش پدر در آمد و مرا نیز گفت در آے چون رضا رضی الله عنه ویرا دید برخاست و معانقه کرد و بسینه خود کشید و میان دو چشم وے بوسید و ویرا در بستر خود ببرد و وے نیز روے بر روی پدر خود نهاد و با وے سخنان پنهانی گفت که من ندانستم بعد ازان بر دو لب رضا رضی الله عنه کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی الله عنه انرا بلیسید بزبان خود پس دست در میان جامه پدر و سینه او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون اورد و فرو برد و رضا رضی الله عنه در گذشت محمد بن علی رض گفت ای ابو الصلت برخیز و از خزانه آب و تخته بیار گفتم در خزانه نه آبست و نه تخته فرمود هر چه میگویم بجا آر در خزانه رفتم و تخته یافتم بیرون اوردم و خواستم که ویرا مدد دهم فرمود ای ابو الصلت با من کسے دیگر هست که مدد میدهد و ویرا غسل کرد فرمود که در خزانه جامه دانی هست و در وی کفن و حنوط بیرون ار رفتم و انجا جامه دانی دیدم که هرگز ندیده بودم بیرون اوردم و ویرا تکفین کرد و نماز گذارد پس گفت تابوت بیار

گفتم بردم و نجار را بگویم تا تابوت تراشد گفت در خزانه رو رفتم تابوتے دیدم که هرگز ندیده بودم اوردم وی را در تابوت کرد و دو رکعت نماز آغاز کرد هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جاے خود برخاست و سقف خانه بشگافت و تابوت از انجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول الله مامون هم درین ساعت بیاید و وی را طلب دارد ما چه گوییم فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت پس فرمود کاے ابو الصلت هیچ پیغمبرے نیست که در مشرق مرده باشد و وصی وے در مغرب باشد و بمیرد مگر که خدای تعالے میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام نشده بود که باز سقف خانه بشگافت و تابوت فرود آمد وی را از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود بجوابانید چنانکه گویا وی را نا شسته اند و کفن نکرده پس فرمود که برخیز در بکشاے بکشادم مامون و غلامان بر در بودند در آمدند گریان و اندوهگین گریبان میدریدند و طپانچه بر سر میزدند مامون میگفت یا سیداه بعد از ان بتکفین و تجهیز وے مشغول شدند بفرمود تا بجفر قبر وے اشتغال نمایند من دران موضع حاضر شدم هرچه رضا رضی الله عنه گفته بود همه ظاهر شد چون مامون آن آب و ماهیان بدید گفت رضا رضم چنانچه در حیات خود ما را عجائب مے نمود در ممات خود هم مے نماید یکی از مقربان مامون گفت میدانی که این اشارت بچیست اشارت بانست که ملک شماے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماهیانست چون وقت اجل باے شما در آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خداے تعالے مردے از ما بر شما مسلط گرداند تا شما را افنا سازد مامون گفت که راست میگوئی دیگر ابو الصلت گوید که چون مامون از دفن رضا رضے الله عنه فارغ شد گفت آن کلام که گفتے مرا تعلیم کن گفتم که از همان ساعت فراموش کردم و راست گفتم فرمود تا مرا حبس کردند مدت یکسال در حبس ماندم عیش بر من تنگ شد گفتم بار خدایا بحق محمد و آل محمد که مرا فرجی رسانے کن هنوز دعا را تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم در آمد و گفت تنگ دل شدهٔ اے ابو الصلت گفتم آرے والله گفت برخیز و بیرون رو و دست بر بندهاے که بر من بود زد همه بکشاد دست مرا گرفت و از ان سرا بیرون آورد و حارسان و غلامان مرا میدیدند و نتوانستند که با من سخن گویند پس گفت برو در ضمان خداے تعالے و دو بعد از که دیگر تو با وے و او بتو نرسید اختلاف است در آنکه آنجناب بموت طبعے وفات یافت یا مسموم و نیز باید دانست که اگر مسموم بود بفرموده مامون مسموم شد یا بسبب عداوت دیگری

اکثری از شیعه و بعضی از اهل سنت قایل آنند که بفرموده مامون مسموم شده وفات یافت و قول صحیح
نزد اهل سنت موت طبعی است که سبب آن ابن خلکان نوشته که انگور زیاد خورده مریض شده
مرد نزد مولف اینکتاب مسموم نمودن مامون آنجناب را بغایت بعید مے نماید چه مامون نهایت
عقیدت و محبت بانجناب داشت و دختر خود ام حبیبه را بوے داد و ولی عهد خود گردانید پس اینچنین
داماد عزیز خود را که او را بجاے پسر و ولی عهد خود ساخته بلا وجه معتد به بقتل ارد باور نمیشود و آنچه گویند
که بسبب امر بالمعروف نمودن آنجناب مامون آزرده شده بر تقدیر صحت آن ادنی ممانعت
دران کافی بود و بر تقدیر صحت مسمومیت آنجناب شاید دیگرے بے اطلاع مامون این فعل بعمل
آورده باشد والله اعلم بحقیقة الحال ـ

اما اخباره

در صواعق آورده که زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفاے بنی عباس بود خروج کرد مامون
بروے ظفر یافته او را گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنهما فرستاد علی بن
موسی ویرا توبیخ و سرزنش بسیار کرد از انجمله این بود که گفت آیا اگر تو خون مردم بریزی و راهها را
مخوف سازی و مال مردم بگیری بناحق فردا جواب رسول الله صلی الله علیه وسلم چه خواهی
داد مگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساختند دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را رضی الله تعالی
عنها گفت ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه پاکدامنی فاطمه رضی الله تعالی
عنها خداے تبارک و تعالی حرام گردانید ذریت ویرا بر آتش دوزخ و این در باب حسن و حسین رضی الله تعالی
عنهما است که از بطن وی بیرون آمدند و مخصوص بایشان تنهاست نه از براے من و تو بخدا سوگند
که ایشان این مرتبه نیافتند مگر بطاعت خداے تعالی و اگر تو خواهی که بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید که تو نزد خداے تعالی از ایشان گرامے تر باشی و فی تاریخ ابن
خلکان وکان قد خرج اخوه زید بن موسی علیه السلام بالبصرة علی المامون وفتک باهلها فارسل المامون
الیه اخاه علیا المذکور یرده عن ذلک فجاء به وقال له ویلک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرة ما فعلت و
تزعم انک ابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لاشد الناس علیک رسول الله صلی
الله علیه وسلم یا زید ینبغی لمن اخذ برسول الله ان یعطی به فبلغ کلامه المامون فبکی وقال هکذا ینبغی ان یکون اهل بیت رسول الله

در روضة الصفا از یاسر روایت میکند که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با ما بحمام باید رفت امام از رفتن
حمام ابا و امتناع نمود بار دیگر مامون رقعه نوشت والتماس خود را مکرر کرد امام رضا جواب داد که دوش
رسول خدا را در خواب دیدم که مرا از رفتن گرمابه درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و فضل تو را نیز نمی باید رفت
مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن وصدق رسول الله من نیز نخواهم رفت اما فضل در کار خود دانا
تر است یاسر گفت که در شب پیش امام رضا حاضر گشتیم فرمود بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل هذه اللیلة
و چند نوبت این کلمه را بزبان بگذرانید چون نماز بامداد بگذاردم مرا گفت بر بام رود معلوم کن که چه واقع
است من بموجب فرموده عمل نمودم که ناگاه آواز گریه بگوش من رسید که هر لحظه زیاده تر میشد درین اثنا
مامون از راهی که میان منزل او و امام مفتوح بود درآمد و گفت یا سیدی یا ابا الحسن خبر داری که جمعی
فضل بن سهل را در حمام کشته اند و سه کس را گرفته اند که یکی از انها پسر خال او است و نقل است
که مردی با امام رضا گفت که تو بهترین مردمی فرمود که خلاف واقع میگوئی هر که از من پرهیزگارتر باشد
از من بهتر است و این آیه منسوخ نشده که ان اکرمکم عند الله اتقاکم دیگری باو گفت که هیچ کس
از روی آبا شریف تر از تو نیست جواب داد که شرف پدران ما بواسطه تقوی بود فی تاریخ ابن خلکان
قال المامون یوما لعلی بن موسی المذکور ما یقول بنو ابیک فی جدنا العباس بن عبد المطلب فقال ما یقولون
فی رجل فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعته علی نبیه فامر له بالف الف درهم یعنی روزی
مامون از علی بن موسی الرضا رض پرسید که ابنای پدر تو در شان جد ما عباس چه میگویند فرمود
چه گویند در شان کسیکه خدای تعالی بر همه خلایق اطاعت رسول خود را فرض ساخته و آنحضرت
را با طاعت او امر کرده مامون که این سخن شنید مقدار هزار هزار درهم تحفه نزد امام فرستاد امام یافعی
در قول خود تعمیه نموده که فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعته علی نبیه لکن ضمیر طاعته بدو وجه
راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدای تعالی طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
آن مرد را بر پیغمبر فتدبر و در روضة الصفا آورده که مامون برادر امام را که بجهة خروج محبوس داشت
مطلق العنان گردانیده بخدمت او روان کرد و گفت یا ابا الحسن بگوئید که جرم او را بجهة خاطر شریف تو
بخشیدم در روضة الاحباب از ابو الصلت هروی مرویست که گفت از دعبل شنیدم که گفت
چون این دو بیت را بر امام رضا رضی الله عنه خواندم

خروج الامام لامحالة خارج	یقوم علی اسم اللہ والبرکات
یمیز فینا کل حق وباطل	وتجری علی النعماء والنعمات

بگریست گریستنے سخت بعد ازان سر بالا کردہ گفت با خزاعی نطق روح القدس علی لسانک بہذین البیتین ایا میدانی کہ کیست این امام و کی بیرون خواہد آمد گفتم نمیدانم مگر انکہ شنیدہ ام کہ امامی ظہور خواہد نمود از شما کہ زمین را از عدل پر کند پس گفت ای دعبل ان امام بعد از من محمد است پسر من و باز پس از محمد پسر او است علی و بعد از علی ولد او است حسن و بعد از حسن ابنہ الحجۃ القائم المنتظر فی غیبتہ المطاع فی ظہورہ لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم حتی یخرج فیملأ الارض عدلا کما ملئت جورا و ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ مروے از خراسان امام رضا رضی اللہ عنہ را گفت کہ یا ابن رسول اللہ دیدم رسول خدا را در خواب گگویا مرا میگوید کہ یعنی انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی واستحفظکم ودیعتی وغیب فی ثراکم نجمی پس امام رضا رض او را گفت منم کہ مدفون خواہم شد در زمین شما و منم بضعہ از پیغمبر شما و منم ان ودیعت و نجم پس انکس کہ قبر مرا زیارت کند در حالیکہ بداند انچہ واجب گرداینده خداے تعالے از حق من و طاعت من پس من و پدران من شفیعان او خواہیم بود در روز قیامت انکس کہ باشیم ما شفیع او در روز قیامت نجات یابد اگرچہ باشد بر وگناہان بقدر جن و انس و لقد حدثنی ابے عن جدی عن ابیہ سلام ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل فے صورتی ولا فے صورۃ احد من اوصیائی ولا فی صورۃ احد من شیعتہم وان الرؤیا الصادقۃ جزء من سبعین جزء من النبوۃ پوشیدہ نماند کہ این روایات بر اصول اہلسنت مطلق قابل اعتماد نیست اول انکہ ابو الصلت ہروے متہم ست روایت او اعتماد را نشاید دیگر انکہ خروج امام مہدے اگرچہ مقبول فریقین یعنے شیعہ و سنے است مگر اہلسنت بحدیث امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ متمسک شدہ میگویند کہ ان امام از نسل امام حسن مجتبے رضی اللہ عنہ پیدا خواہد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچہ نبذی ازان در ذکر امام دوازدہم محمد بن حسن عسکری رضی اللہ عنہ خواہد آمد اما روایت خراسانی کہ حدیثے از امام رضا رض نقل نمودہ کہ من رانی فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بے او فی صورتی اینقدر نزد اہلسنت مقبول است بعد ازان ان الرؤیا الصادقۃ جزء من سبعین جزء من النبوۃ این نیز مقبول است مگر ولا فے صورۃ احد من اوصیای ولا فی صورۃ احد من شیعتہم نزد اہلسنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رض

غالباً بمقدار احاق شیعہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال وفی اخبار الدول للقرمانی کان رضی اللہ عنہ اسود اللون لان امہ کانت سوداء فدخل یوماً حماماً بنیسابور فی مکان من الحمام اذ دخل علیہ جندی فازالہ عن موضعہ وقال صب علی راسی یا اسود فصب علی راسہ فدخل من عرفہ فصاح یا جندی ہلکت واہلکت استخدم ابن بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وامام المسلمین فانشئی الجندی یقبل رجلیہ یقول ہلا عصیتنی اذا امرتک فقال انہا المثوبۃ وما اردت ان اعصیک فیما اثاب علیہ ثم انشاء یقول

ليس لي ذنب ولا ذنب لمن قال لي يا عبد او يا اسود
انما الذنب لمن البسني ظلمة وهو الذي لا يحمد +

وامام غزالی در کیمیای سعادت ہمین حکایت را مع تبدیل بتفرقہ اوردہ وان اینکہ علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ را رنگ سیاہ بردہ بود برادر خانہ او در نیشاپور گرمابہ بود چون او بگرمابہ شدے خالے کردندے یک روز خالی کردند واو در گرمابہ رفت وحمامی غافل ماند روستائی در گرمابہ امد او را دید پنداشت کہ ہندوی است از خادمان گرمابہ گفت برخیز وآب بیاور بیاورد گفت برخیز گل بیاور بیاورد ہمچنین او را کار میفرمود واو میکرد چون حمامی بیامد آواز روستائی شنید کہ با وحدیث میکرد بترسید وبگریخت چون بیرون آمد گفتند حمامی گریخت از بیم این واقعہ گفت بگو مگریز کہ جرم ان را ست کہ تخم فرزند نیز د کنیزکے سیاہ بنہاد وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب للشیخ عبد الحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ المدینۃ قیل لعلی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قولاً بلیغاً کاملاً اذا زرت واحداً منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف واشہد الشہادتین وانت علی غسل واذا دخلت ورایت القبر فقف وقل اللہ اکبر ثلثین مرۃ ثم امش قلیلاً وعلیک السکینۃ والوقار وقارب بین خطاک ثم قف وکبر اللہ ثلثین مرۃ ثم ادن من القبر وکبر اللہ اربعین مرۃ تمام مایۃ مرۃ ثم قل السلام علیکم یا اہل بیت الرسالۃ ومختلف الملائکۃ ومہبط الوحی وخزان العلم ومنتہی الحلم ومعدن الرحمۃ واصول الکرم وقادۃ الامم وعناصر الابرار ودعائم الاخیار وابواب الایمان وامناء الرحمن وسلالۃ خاتم النبیین وعترۃ صفوۃ المرسلین ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علی ائمۃ الہدی ومصابیح الدجی واعلام التقی وذوی الحجی والنہی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علی محال رحمۃ اللہ ومساکن برکۃ اللہ ومعادن حکمۃ اللہ وحفظۃ سر اللہ وحملۃ کتاب اللہ وذریۃ رسول اللہ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علی الدعاۃ الی حکم اللہ والادلاء علی مرضاۃ اللہ والمظہرین لامر اللہ

ونہیہ والمخلصین فی توحید اللہ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ انی مستشفع بکم ومقدمکم امام طلبی وارادتی ومسئلتی و حاجتی اشہد اللہ انی مومن بسرکم وعلانیتکم وانی ابرأ الی اللہ تعالی من عدو محمد وال محمد من الجن والانس صلی اللہ علی محمد وال الطیبین الطاہرین وسلم تسلیماً کثیراً کثیرا۔ فی تاریخ ابن خلکان ان بعض اصحاب ابونواس قال لہ ما رایت اوقح منک ماترکت خمراً ولا طرداً ولا معنی الا نمت فیہ شیئا وہذا علی بن موسی الرضا فی عصرک لم تقل فیہ شیئاً فقال واللہ ماترکت ذلک الا اعظاما لہ ولیس قدر مثلی ان یقول فی مثلہ ثم انشد بعد ساعتہ ہذہ الابیات۔

قیل لی انت احسن الناس طرا	فی فنون من المقال النبیہ
لک من جید القریض مدیح	یثمر الدر فی یدی مجتنیہ
فعلی ماترکت مدح ابن موسی	والخصال التی تجمعن فیہ
قلت لا استطیع مدح امام	کان جبرئیل خادماً لابیہ

وفیہ یقول ایضا

مطہرون نقیات جیوبہم	تجری الصلوٰۃ علیہم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبہ	فمالہ فی قدیم الدہر مفتخر
اللہ لما برا خلقا فاتقنہم	صفاکم واصطفاکم ایہا البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم	علم الکتاب وما جاءت بہ السور

اما کراماتہ فی اخبار الدول للقرمانی روی الحاکم باسنادہ عن ابی حبیب قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فی مسجد ومین بدیہ طبق فیہ تمر صیحانی فوقفت بین بدیہ فقبض بی قبضۃ من التمر وناولنیہا فعددتہا فوجدتہا ثمانی عشرۃ تمرۃ فتاولت الی اعیش عددتہا ثم بعد ایام جاء علی الرضا من المدینۃ فمضیت الیہ فاذا ہو فی الموضع الذی رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جالس والطبق والتمر بین یدیہ فناولنی قبضۃ عددتہا کقبضۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت زدنی فقال لو زادک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیئاً لزدناک در صواعق این عبارت است یعنی حاکم روایت کردہ از محمد بن عیسی از ابی حبیب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم در منزلے کہ در بلدہ

ما حاج درانجا نزول میکردند انگاه با انحضرت سلام کردم طبقی دیدم که از نخل مدینه ساخته بودند پیش
انحضرت نهاده خرماے صیحانی دارد وانحضرت مشتے خرما ازان بمن داد ومن انرا تاویل کردم که
بعدد این خرما زنده خواهم بود بیست روز ازین حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در
همان منزل نزول فرمود ومردم مسارعت نمودند بسلام وے آمدند من بخدمت وی رفتم دیدم که
در همان موضع که رسول الله صلی الله علیه وسلم بخواب دیده بودم نشسته و از طبقی که بر ان همان
نوع از خرما دارد نزد وے نهاده چون سلام کردم مشتے ازان خرما بمن داد چون شمار کردم همان مقدار
بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر رسول
الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بودے من نیز زیاده میکردم در شواهد النبوة این قصه را اورده
باین طریق که یکی از اهالی تباج گفته ست که رسول را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که به تباج آمده
ست در مسجد یکه حاجیان فرود مے آیند فرود آمده است اے اخرده و در صد احق اورده عالم روایت
کرده که با مردے گفت اے بنده خدا بے تعالے راضی شو به انچه اراده خدا ے تعالے هست
و مستعد چیزے شو که ازان ناچار است وبعد از سه روز ان مرد وفات یافت و فی اخبار الدول
للقرمانی مر علیه جعفر بن عمر العلوی وهو رث الهیئة فضحک منه بعض من حضره فقال رضی الله عنه سترونه
عن قریب بخدم وحشم فلم یمض شهر الا وقد ولے المدینة فحسنت حاله یعنے بگذشت بروے
جعفر بن عمر علوی و بود او شکسته حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا رضی الله
عنه زود به بینید او را با خدم وحشم پس نگذشت ماهے مگر که والے مدینه شد پس حالش خوب شد
جامے در شواهد النبوة و قرمانے در اخبار الدول اورده که چون مامون ویرا ولے عهد خود ساخت
هرگاه که قصد ملاقات مامون کردے خادمان وحاجیان استقبال وے کردندے و پرده را
که بر دربارگاه مامون اویخته بودے بالا داشتندے تا وے در امدی و اخر الامر بنابر تقابل که
میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق وصفا میباشد ایشان را نفرتے از رضا رضی الله عنه واقع
شد با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد بقاعده معهود استقبال وی نکنند و پرده را بالا نه دارند چون دیگر بار رضا رضی الله عنه امد و
ایشان نشسته بودند بی اختیار برخاستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند چون وی درون رفت با یکدیگر گفتند
انچه بود که ما کردیم دیگر بار اتفاق کردند که کرت دیگر این نکنیم چون کرت دیگر امد برخاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدای تعالی بادی برانگیخت که آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان بربسته استند چون وی در آمد آن باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز آن باد برخاست و آن پرده را بالا داشت آن جماعت چون آنرا دیدند گفتند هر که را خدای تعالی عزیز گرداند هیچکس خوارش نتواند کرد و بعاد معهود خود کردند و فی الشواهد که یکی از کوفیان گفته است که از کوفه بعزیمت خراسان بیرون آمدم دختر من حله بمن داد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر چون بمرو رسیدم غلامان رضا رضی الله عنه آمدند که یکی از خادمان وی فوت شده است حله که داری بما بفروش تا کفن وی سازیم گفتم هیچ جامه ندارم برفتند و دیگر باز باز آمدند که مولای ما ترا سلام میرسانند و میگوید که با تو حله هست که دختر تو بتو داده است که بفروشی و فیروزه خری اینک بهای آنرا آورده ایم حله را بایشان دادم و با خود گفتم که از وی مسئله چند بپرسم ببینم که چه جواب میدهد چند مسئله بر جای نوشتم و بامداد بدر خانه وی رفتم از ازدحام مردمان مجال آن نشد که وی را ببینم چه جای آنکه بپرسم متحیر ایستاده بودم ناگاه غلامی بیرون آمد نام من برد و نوشته بمن داد که ای فلان این جواب مسائل تست چون نگاه کردم جواب مسائل من بود و از انجمله آنست که دیگری گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخواهم از رضا رضی الله عنه دستوری خواهم که بروی در آیم و امید میدارم که مرا جامه پوشاند از جامهای خود و درمی چند از آنها که بنام وی زده اند عطا فرماید راوی گوید که چون پیش رضا رضی الله عنه در آمدم هنوز هیچ نگفته بودم که فرمود که ریان بن ابو الصلت میخواهد که در آید و امید میدارد که ویرا جامه بپوشانم و از درمهای که بنام من زده اند چیزی بوی دهم ویرا در آرید ریان در آمد ویرا دو جامه و سی درهم عطا فرمود و از انجمله آنست که قطاع الطریق تاجری را در راه کرمان در برف گرفتند و دهان ویرا پر برف کردند زبان وی از کار رفت چنانکه باسانی سخن نمیتوانست گفت چون بخراسان رسید شنید که رضا رضی الله عنه در نیشاپور است با خود گفت که وی از اهل بیت نبوت است پیش وی روم شاید که این را علاجی تواند کرد شب در خواب دید که پیش رضا رضی الله عنه آمد و طلب شفا کرد فرمود که بستان کمونی و سعتر و ملح و آنرا باب ترکن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی از خواب در آمد و از آن خواب اعتباری نگرفت چون بنیشاپور رسید رضا رضی الله عنه بیرون رفته بود و بعض رباطها نزول کرده آن تاجر بخدمت وی رفت و قصه خود را باز گفت و ذکر خواب نکرد رضا رضی الله عنه فرموده که

دوای تو همان است که در خواب با تو گفته ام گفت یا ابن رسول الله میخواهم که دیگر بار بشنوم فرمود که بشتابان
کمونی و سعتر و ملح و باب ترکن و دو وسه بار بر دهان گیر که شفا یابی آن شخص همچنان کرد و شفا یافت
و از آنجمله آنکه دیگری گفته است که روزی با رضا رضی الله عنه در حایطی بودم و با وی سخن میگفتم ناگاه
عصفوری آمد خود را پیش وی بر زمین انداخت و بانگ میکرد و اضطراب مینمود رضا رضی الله عنه
فرمود که میدانی که این عصفور چه میگوید گفتم الله و رسوله و ابن رسوله اعلم فرمود که در بیتخانه ماری در آمده است
و میخواهد که فرزندان مرا بخورد پس فرمود که برخیز و با بیتخانه در آی و آن مار را بکش برخاستم و با بیتخانه در آمدم دیدم
که ماری بگرد آنخانه میگردد وی را بکشتم و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که خاتون من حامله بود پیش
رضا رضی الله عنه در آمدم و گفتم دعا کن که خدای تعالی وی را پسری گرداند فرمود که خاتون تو بدو فرزند حامله
است چون برگشتم در خاطر من افتاد که یکی را محمد نام نهم و یکی را علی مرا وا خواند که یکی را علی نام کن و یکی
را ام عمرو چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پسر بود و دیگری دختر علی و ام عمر نام کردم روزی از مادر
خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام عمر بوده است و از آنجمله آنست
که دیگری گفته است که در خراسان از رضا رضی الله عنه شنیدم که می فرمود که چون مرا از مدینه
طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریند تا بشنوم بعد ایشان دوازده هزار
درهم قسمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسوی شما معاودت نخواهم کرد و از آنجمله آنست که دعبل بن علی الخزاعی
رحمة الله علیه که از شعرای فصیح آن عصر بود گوید که چون من این قصیده را گفتم که مدارس آیات خلت
من تلاوة از آن پیش رضا رضی الله عنه بردم در خراسان در آن وقت که وی عهد مامون بود چون آنرا
بخواندم استحسان کرد و فرمود که این را پیش هیچکس دیگر مخوان مگر آنکه من گویم و خبر من بمامون رسید
مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس آیات را بخوان من تعلل کردم فرمود که رضا
را رضی الله عنه حاضر کردند گفت یا ابا الحسن دعبل را از قصیده مدارس آیات پرسیدم نخواند رضا رضی
الله عنه فرمود که ای دعبل آنرا بخوان بخواندم استحسان نمود پنجاه هزار دینار و بروایت روضة الاحباب
پنجاه هزار درهم داد و رضا نیز رضی الله عنه بهمین قدر عطا داد من گفتم یا سیدی میخواهم که مرا از جامهای
خود چیزی بخشی تا کفن من باشد مرا پیراهن داد که پوشیده بود و منشفه داد و بغایت لطیف و فرمود
که اینها را نگاه دار که بآن از آفات نگاه داشته خواهی شد بعد از آن قصد مراجعت بعراق کردم

در راه بعضی از گردان بیرون آمدند و قافله را غارت کردند چنانکه با من پیراهن کهنه ماند و بس و پیچ چیز دیگر چندان تاسف نداشتم که بران پیراهن و منشفه و دران سخن که رضا رضی الله عنه فرموده بود که این را نگاه دار بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسپ من سوار و جامه بارانی من در بر آمد و نزدیک من بایستاده و منتظر آنکه اصحاب وی جمع شوند و این بیت را خواندن گرفت که مدارس آیات خلت من تلاوة و گریه آغاز کرد با خود گفتم عجب است این که در دزدی از گردان طریق محبت اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم بینی در دزد پس طمع کردم که شاید پیراهن رضا رضی الله عنه و منشفه وی بدست من آید وی را گفتم یا سید این قصیده را که گفته است گفت ترا باین چکار گفتم مرا درین سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این از آن مشهور است که کس نداند گفتم کیست آنکس گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد صلی الله علیه وسلم گفتم ای سید والله که دعبل منم و این قصیده را من گفتم استبعاد بسیار کرد اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند که این دعبل است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و هیچ نگاه نداشت و ما را بدرقه شد و از محل خطر در گذرانید پس من و قافله ببرکت آن پیراهن و منشفه از آن بلا برستیم و نگاه داشته شدیم آن قصیده در بعض روایات از پنجاه بیت زیادت است و در انجا ذکر قبور اهل بیت کرده است چنین روایت است که دران قصیده چون باین بیت رسید

و قبر ببغداد لنفس زکیة	تضمنها الرحمن فی الغرفات

رضا رضی الله عنه فرمود که ای دعبل بدین موضع بیتی دیگر الحاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی یا ابن رسول الله فرمود که

و قبر بطوس یالها من مصیبة	الحت علی الاحشاء بالزفرات

دعبل پرسید که این قبر کرا خواهد بود یا ابن رسول الله فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و محبان اهل بیت شود هر که مرا زیارت کند درین غربت با من باشد در درجه من در روز قیامت امرزیده و چند بیت از قصیده دعبل اینست

ذکرت محل الربع من عرفات	فاسبلت دمع العین بالعبرات
و فل عری صبری و زادت صبابتی	رسوم دیار اقفرت و عرات

مدارس آیات خلت من تلاوة … ومنزل وحی مقفر العرصات

لآل رسول اللّٰہ بالخیف بالمنٰی … وبالبیت والتعریف والجمرات

دیار علی والحسین وجعفر … وحمزة والسجاد ذی الثفنات

دیار عفاها جور کل معاند … ولم تعف بالایام والسنوات

دیار بعبد اللّٰہ والفضل صنوه … سلیل رسول اللّٰہ ذی الدعوات

منازل کانت للصلوات وللتقٰی … وللصوم والتطهیر والحسنات ص

منازل وحی اللّٰہ معدن علمه … سبیل رشاد واضح الطرقات

منازل وحی اللّٰہ ینزل حولها … علی احمد الروحات والغدوات

فاین الاولٰی شطت بهم غربة النوٰی … افانین فی الاقطار مختلفات

هم آل میراث النبی اذا انتموا … وهم خیر سادات وخیر حماة

مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد … لقد شرفوا بالفضل والبرکات

اذا لم نناج اللّٰہ فی صلواتنا … بذکرهم لم یقبل الصلوات

ائمة عدل یقتدٰی بفعالهم … وتؤمن منهم زلة العثرات

فیا رب زد قلبی هدًی وبصیرةً … وزد حبهم یا رب فی حسنات

ودار رسول اللّٰہ اصبحن بلقعا … ودار زیاد اصبحت عامرات

وآل رسول اللّٰہ حلت رقابهم … وآل زیاد غلظ القصرات

وآل رسول اللّٰہ تسبٰی حریمهم … وآل زیاد آمنوا السربات

وآل زیاد فی القصور مصونة … وآل رسول اللّٰہ فی الفلوات

فیا وارثی علم النبی وآله … علیکم السلام دائم النفحات

لقد امنت نفسی بکم فی حیاتها … وانی لارجو الامن من بعد مماتی

در روضة الاحباب ابن چند بیت زیادت ست

خروج امام لا محالة خارج … یقوم علی اسم اللّٰہ والبرکات

یمیز فینا کل حق وباطل … تجری علی النعماء والنقمات

ص [illegible]

وقبر ببغداد لنفس زکیة	تضمنها الرحمن في الغرفات
الی الحشر حتی یبعث الله قائماً	یفرج عنا الهم والکربات
وقبر بطوس یا لها من مصیبة	الحت علی الاحشاء بالزفرات

اما نفس خاتم وی انا الی الله فقط مولانا عبد الرحمن جامی در منقبت او گفته

سلام علی آل طه و یاسین	سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها	امام یباهی به الملک والدین
علی ابن موسی رضا کز رضایش	رضا شد لقب چون رضا بودش آیین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان	در درج امکان مه برج تمکین
ز فضل و شرف بینی او را جهانی	اگر نبودت تیره چشم جهان بین
پی عطر روبند حوران بهشتی	غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری بکف دامن یار	برو دامن از هرچه غیر اوست درچین
چو جامی چشند لذت تیغ مهرش	چه غم از کسی گر کشد خنجر کین

قدسی که از شعرای مشهور است در منقبت امام علی رضا قصاید و غزل بسیار گفته چنانکه نصف دیوان او بدان مشحون است

محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله تعالی عنهم در شواهد دیده که وی امام نهم است و کنیت و نام موافق باقر است رضی الله عنه او را ابو جعفر ثانی گفته اند لقب او تقی و جواد است وفی روضة الاحباب مرتضی و منتخب نیز گفته اند وفی مطالب السئول قانع نیز لقب اوست و مادر او باتفاق مورخین ام ولد بوده فی الشواهد نام وی خیزران و قیل ریحانه و قیل کانت من اهل ماریة القبطیة و فی روضة الاحباب قیل سکینه و قیل مکینه قبطیه ولادت وی در مدینه بوده روز جمعه ده روز از رجب گذشته سنه خمس و تسعین و مایه کذا فی الشواهد و فی روضة الاحباب ولادت او در هفدهم رمضان سنه خمس و تسعین و مایه و بعضی برانند که در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه خمس و تسعین و مایه و بعضی در دهم رجب سنه مذکور گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلثاء خامس شهر رمضان و قیل منتصفه سنة خمس و تسعین و مایة و وفات وی بقول صاحب شواهد و روضة الاحباب در شب شش روز از ذی الحجه گذشته سنه عشرین در عهد خلافت معتصم و قیل مات

مسموما و کفته باسم وفی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلثاء لخمس خلون من ذی الحجه سنه عشرین و مائتین و
قیل تسع و عشر و مائتین ببغداد و نزد راقم صحیح آنست که ولادت او روز جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
سنه خمس و تسعین و مایه و وفات وی روز سه شنبه ششم ذی الحجه سنه عشرین و مائتین
و عمر عزیزش برین تقدیر بست و پنجسال و دو ماه و شانزده یا هیجده روز باشد و باتفاق مورخین قبر
وی در بغداد است در قفای جد او امام کاظم رضه در مقابر قریش بعد از پدر هفده سال سه ماه و ده
روز زندگی کرد شیعه همین زمان را زمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چون وی در گذشت
واثق بن معتصم عباسی بر وی نماز گذارد وقتیکه پدرش رضا رضه در گذشت جواد رضی الله عنه نه سال
عمر داشت مگر صاحب روضة الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود و این قول هرگز صحیح شدن
نمی تواند چراکه وفات امام رضا در بستم رمضان سنه ثلث و مائتین و ولادت امام جواد در نوزدهم
رمضان سنه خمس و تسعین و مایه هشت سال در میان باشد و الله اعلم حق سبحانه تعالی او را در صغر
سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده در شواهد النبوة آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صغر سن مامون مشغوف وی شد و دختر خود ام الفضل را بزنی بوی داد و همراه وی بمدینه روان
کرد و هر سال هزار هزار درهم بوی میفرستاد در شواهد و صواعق و روضة الاحباب و اخبار الدول
للقرمانی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا رضه در سن یازده سالگی در بعض کوچهای بغداد با جمعی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذر وی بر انجا افتاد همه کودکان از
سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه بر جای ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید و برا دید خدایتعالی
وی را در دلها قبول عظیم داده بود و بارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سر راه نرفتی بر فور جواب داد که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن خود آنرا بر تو کشاده گردانم
و مرا جریمه نیز نبود که از ان ترس بگریزیم و حسن ظن من بتو آنست که بی جریمه آزار بهیچکس نرسانی مامون
را صورت و تکلم او بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
رضا رضی الله عنه بر پدر وی ترحم و ترضی کرد و بانجانب که میرفت روان شد و با خود بازهای شکار
داشت چون از عمارات بیرون رفت بازی بر تذروی انداخت آن باز غائب شد و غیبت وی
دراز کشید بعد از ان از هوا فرود آمد و در منقار وی ماهی خورد نیم زنده مامون از ان تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته بازگشت چون بآن موضع رسید که جواد رضی الله عنه با کودکان ایستاده بود کودکان بدستور
پیشتر از راه بیکسو شدند و جواد رضی الله عنه بایستاد چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
لبیک یا امیر المومنین گفت اینچه چیز است در دست من فرمود که ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر
قدرته سمکا صغارا تصید بازات الملوک والخلفاء فیختبرون بها سلالة اهل النبوة یعنی خدای تبارک و تعالی
در بحر قدرت خود ماهیان کوچک آفریده که بازهای ملوک و خلفا از آن صید میکرده باشند و اهلبیت نبوة
را بآن امتحان مینموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر وی نگریست و گفت
انت ابن الرضا حقا و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعف ساخت در صواعق و اخبار الدول
للقرمانی و روضة الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در صغر سن بود که در علم و کمال
بمرتبه ترقی نمود که دران زمان با وی هیچکس برابری نمیتوانست کرد لاجرم مامون شیفته ان گل نوشگفته
گشته خاطر بران قرار داد که دختر خود ام الفضل را وی بحباله نکاح ان جناب در آرد و نزد عباسیان این
قضیه بوضوح پیوست نائره حقد و حسد در بواطن ایشان اشتعال یافت و ترسیدند که مبادا
مامون ولایت خود را بجواد رضا دهد و ملک از بنی عباس انتقال نماید بنابران نزد مامون رفته بنای التفهیم
خویش با وی نهادند و گفتند وصلت تو با آل ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت رای خلفاء
صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
مامون جواب داد که انچه میان شما و اولاد امیر المومنین علی رضی الله عنه از کدورت و نزاع واقع شده از جانب
شما بوده نه از ایشان و اگر انصاف در میان آرید آل مرتضوی بتکفل امر خلافت از ما سزاوار تر اند و تمهید
بساط عداوت که از خلفای سابق نسبت بدیشان وقوع یافته موجب قطع صله رحم است و پناه میبرم
بخدای تعالی از این کار و ابوجعفر محمد بن علی با وجود خرد سالی در علم و فضیلت بر جمیع فضلای عالم فائق
است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشم عباسیان گفتند
که تو غلط کرده او کودکی است که هنوز از رفق و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را داماد خواهی ساخت
چندگاهی صبر کن تا تحصیل نماید انگاه بمقتضای صواب دید خود عمل فرمای مامون گفت من بحال
این جوان داناترم از شما بدرستی که او از اهلبیت است و اگر میخواهید که این معنی بر شما ظاهر شود او را
بحضور شما امتحان نمایم عباسیان را این سخن مقبول افتاده گفتند مجلسی ترتیب کن و یکی از فقها را

بیاوریم که از محمد بن علی مسئله از علم شریعت سوال نماید اگر بر طبق صواب جواب گوید دانش او ظاهر شود
با وے وصلت نمای والا ازین کار اجتناب فرمای وسخن برین قرار یافته انجماعت نزد یحیی بن اکثم
که قاضی زمان و فقیه دوران بود رفتند و او را بر معارضه جواد رضی الله عنه تحریص نموده قبول کردند که
خلاصه خاندان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بدو دهند مامون مجلسے عظیم آراسته
امام محمد تقی را بر مسندے به پهلوے خود نشاند و هر یک از علما و فضلا را در موضعے مناسب بصفت جلوس
ارزانی داشت بعد از ان باشارت مامون و اجازت امام ربع مسکون یحیی بن اکثم از ان
امام مسئله چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد آخر پرسید که چیست حکم محرمے که بقتل صیدے
اقدام نموده باشد فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قتله فی حل او فی حرم عالماً کان المحرم ام جاهلاً قتله
عمداً او خطاءً حراً کان المحرم ام عبداً صغیراً کان او کبیراً مبتدیاً بالقتل ام معیداً من ذوات الطیر
کان الصید او من غیرها من صغار الصید او من کبیرها مصراً علی ما فعل او نادماً لیلاً کان قتله الصید
او نهاراً از شنیدن این کلمات فطنت البیان یحیی بن اکثم ابکم شده از غایت حیرت ندانست
که چه جواب گوید خلیفه ازین معنی بسے خوشحال شده گفت احسنت احسنت یا ابا جعفر اگر تو نیز سوال
از یحیی کنی اگر چه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود یحیی گفت بپرسد اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
وے استفاده کنم امام محمد رضی گفت ای یحیی چه میگوئی در حق مردے که نظر کند بشهوة در زنی نامحرم
و اول روز باشد این زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود باز نظر در ظهر در همان روز بروے
حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از ان وقت
عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و در وقت طلوع فجر حلال شود و در وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چرا حلال شد
و حرام شد گفت یحیی نمیدانم پس گفت ابو جعفر این کنیزے بود شخصے را نظر کرد بسوے وی مردے اجنبی در اول
روز بشهوة و بود حرام بروے پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد او را از مولاے او پس حلال شد
وقت ظهر آزاد کرد حرام شد باز وقت عصر نکاح کرد حلال شد پس وقت مغرب ظهار کرد پس حرام
شد پس وقت عشا کفاره داد حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعی داد حرام شد
و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد حرام گردید چنانکه در اول بود یحیی
متحیر شد عجز او بر اهل مجلس ظاهر گشته خلیفه را تقریر وے بسیار خوش آمد و اعتقادش زیاده شد و

و گفت الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق لی فی الرای یعنی شکر مر خدا را بر این نعمت و توفیق من در رای آنگاه بسوی ابی جعفر
نگریسته گفت نعم الآن ما کنتم تشکون یعنی تمام شد اکنون آنچه انکار آن میکردید چون او رضی الله عنه گفت اخطب جعلت فداک
یعنی خطبه کن ای امیر المومنین فدایت شوم فقال المامون رضیت لک یا ابن اخی ام الفضل ابنتی پس گفت مامون
راضی شدم با آنکه تزویج کنم دختر خود ام الفضل را با تو و ابو جعفر رضی الله عنه بزبان فصاحت بیان گذرانید که الحمد لله
اقرارا بنعمته لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله
علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا
فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المامون وقد بذل لها
من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وسلم وهو خمسمائة درهم جیادا فهل زوجته یا امیر المومنین بها علی هذا
الصداق المذکور پس مامون گفت آری بدرستی که من زن کنم ترا دادم ای ابوجعفر دختر خود ام الفضل را بر صداق مذکور
فهل قبلت النکاح امام گفت قد قبلت ذلک ورضیت به پس مامون خواص و عوام را علی قدر مراتبهم بجوایز و صلات کرامت
و نوازش فرمود و مامون بعد از طعام و انعام قوم بجواد علیه السلام گفت که فدایت شوم اگر مصلحت دانی بیان کن فقه را با تفصیل از
وجوه قتل محرم صید را تا بدانیم آنرا و مستفید شویم از آن پس گفت ابوجعفر علیه السلام نعم ان المحرم اذا قتل صیدا فی الحل و کان
الصید من ذوات الطیر و کان من کبارها فعلیه شاة فان اصابه فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا فاذا قتل فرخا فی الحل فعلیه
حمل قد فطم من اللبن واذا قتله فی الحرم فعلیه الحمل و قیمة الفرخ وان کان من الوحش و کان حمار وحش فعلیه بقرة وان کان نعامة فعلیه بدنة
وان کان ظبیا فعلیه شاة فان قتل شیئا من ذلک فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا هدیا بالغ الکعبة واذا اصاب المحرم
ما یجب علیه الهدی فیه و کان احرامه بالحج نحره بمنی وان کان احرامه بعمرة نحره بمکة وجزاء الصید علی العالم والجاهل سواء
وفی العمد له المأثم وهو موضوع عنه فی الخطاء والکفارة علی الحر فی نفسه وعلی السید فی عبده والصغیر لا کفارة علیه وهی
علی الکبیر واجبة والنادم یسقط بندمه عنه عقاب الآخرة والمصر یجب علیه العقاب فی الآخرة فقال له المامون احسنت
یا ابا جعفر احسن الله الیک نسبت با بوجعفر ما دام الحیات در مقام محبت و رعایت بود و بعد از چند گاه از بغداد
مامون آنجناب را با ام الفضل رخصت توجه بجانب مدینه ارزانی داشت و امام انام با اهل بیت بخدام منوره وطن گشت
انتهی مخفی نماند که کیفیت جواب و سوال امام جواد با یحیی و تزویج او با ام الفضل در یک کتاب مفصلا آمده که نوشته شد و در بعضی کتاب
فقط سوال یحیی مندرج ساخته و در بعضی فقط سوال امام جواد مرقوم ساخته علی هذا القیاس کیفیت تزویج او نیز اکثری با
اختصار رفته اند مگر مولف این کتاب برای ربط کلام از کتابهای مذکور یعنی روضة الاحباب و ترجمه صواعق محرقه

و اخبار الدول قرمانی و قلیوبی و ارشاد شیخ مفید انتخاب نموده و برشته مناسبت برکشیده در معرض بیان جلوه
داد تا بر ناظرین شرح و بسط این قصه کما ینبغی ظاهر شود انتهی کلامه و فی تاریخ ابن خلکان و کان یروی مسندا
عن ابائه الی علی بن ابی طالب علیهم السلام انه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فقال لی وهو
یوصینی یا علی ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یا علی علیک بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی
بالنهار یا علی اغد باسم الله فان الله بارک لامتی فی بکورها و کان یقول من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة
وقال جعفر بن محمد بن حمزة کنت ببغداد فقال لی محمد بن منده ابن مهریزد هل لک ادخلک علی محمد بن علی الرضا فقلت
نعم قال فادخلنی علیه فسلمنا وجلسنا فقال حدثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فاطمة علیها السلام احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی
النار قال ذلک بالحسن والحسین علیهما السلام و حکایات و اخبار کثیره جامی در شواهد و سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب
و در ترجمه صواعق ابن حجر هیثمی آورده که ام الفضل از مدینه به پدر خود مامون شکایت نوشت که جواد بر من سریه گرفته است من خواه مامون
در جواب وی نوشت که ترا برای آن بوی نداده ام که حلالی را بروی حرام گردانم میباید که بعد ازین مثل این سخنان نگوئی و من نویسی قدم
الجواد الی بغداد وافدا علی المعتصم ومعه امرأته ام الفضل بنت المامون فتوفی بها وحملت امرأته الی قصر عمها المعتصم فجعلت مع الحرم

من کلماته القدسیة قال رضی الله عنه العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی ظلم کنند و تایید سازنده
او و راضی بآن همه شریکند در ظلم وقال رضی الله عنه یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم یعنی گفت
جواد رضی الله عنه که روز انصاف بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم وقال رضی الله عنه العلماء غرباء لکثرة الجهال
بینهم یعنی گفت رضی الله عنه که غریب اند علما بسبب کثرت جهال است در میان ایشان وقال رضی الله عنه الصبر علی المصیبة
مصیبة علی الشامت بها یعنی صبر نمودن بر مصیبت مصیبت است بر شماتت کننده وقال رضی الله عنه من امل فاجرا کان ادنی عقوبته
الحرمان یعنی آنکس که امید از فاسق و فاجر نماید ادنی عقوبت او نا امید ست یعنی محروم ساختن او را از رتبه مقربین ست
وقال رضی الله عنه اثنان علیلان ابدا صحیح محتمی و علیل مخلط یعنی دو کس پیوسته مریض اند صحیح که احتمال مرض دارد
و مریض که صاحب خلطهای فاسده باشد کذا فی روضة الاحباب و تحفة الصفا و شواهد النبوة انتهی آنجناب عمر گرامی را به تقوی
و عبادت گذرانیده و باخلاق حمیده و صفات پسندیده شریعت موصوف بر جاده سنت مستقیم بود امری که موجب اعتراض از
جانب شریعت باشد از آنجناب منقول نشد و کرامات و خوارق عادات چنانکه اولیاء الله را می باشد از وی سر زده شده

اما کرامات وی رضی الله عنه در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که چون مامون دختر خود ام الفضل
را بوی نکاح کرد و همراه وی ساخت تا بمدینه برد چون بکوفه رسید آخر روز نزول فرمود و بمسجدی

در آمد که بصحن آن درخت سدر بود که هنوز بار نیاورده بود کوزه آب طلبید و در بیخ انداخت و وضو ساخت
بعد ازان با مردم نماز شام گذارد چون نماز شام گذارد بوقت بیرون آمدن بپای اندرخت
رسید انداخت میوهٔ تازه بار آورده بود میوهٔ شیرین بی دانه مردم آنرا به تبرک میگرفتند و
میخوردند و سنی الشواهد للجامی بسند مجهول که یکی از سلف گفته است که در عراق بودم شنیدم
که در شام کسی دعوی پیغمبری کرده است ویرا بند آهنین نهاده اند و آورده در فلان جای محبوس
است بانجا رفتم و دربانان را چیزی دادم و پیش وی رفتم ویرا با عقل و فهم تمام یافتم ازوی پرسیدم
که قصه تو چون بوده است گفت من مردی بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد که میگویند
که سر مبارک امیر المومنین حسین را رضی الله عنه انجا نصب کرده بودند یکشب روی در قبله نشسته
بودم و بذکر خدای تعالی مشغول ناگاه دیدم که شخصی از پیش روی من پیدا آمد و گفت برخیز برخاستم
مرا اندکی راه ببرد خود را در مسجد کوفه دیدم فرمود که میدانی که این کجا است گفتم بلی مسجد کوفه است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمد من نیز بیرون آمدم اندکی
برفت من نیز برفتم خود را در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم یافتم بر روضه رسول صلی الله علیه وسلم سلام
گفت و در نماز ایستاد من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمد من نیز با وی بیرون آمدم اندکی برفت
خود را در مکه یافتم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمد من نیز بیرون آمدم از من غائب شد
و من خود را در آن موضع یافتم از شام که بعبادت مشغول می بودم ازینحال در تعجب ماندم و هیچ ندانستم
که آن که بود چون سال آینده همانوقت رسید باز آنشخص پیدا شد و مرا همراه برد هرچه در سال
گذشته کرده بود بجای آورد چون وقت مفارقت رسید سوگند بر وی دادم که بانخدائیکه
ترا بر آنچه مشاهده کردم قدرت داده است مرا بگوی که تو کیستی فرمود که من محمد بن علی بن موسی بن
جعفرم چون بامداد شد انقصه را با آنان که بمن تردد می داشتند باز گفتم خبر بوالی شام رسید
مرا متهم داشتند بانکه دعوی نبوت میکنی مرا بند بر نهادند و همراه خود بانجا آوردند چنین که می بینی
بان والی رقعه نوشتم و عرض حال وی کردم بر پشت رقعه نوشت که آنکس را که در یکشب ویرا
از شام بکوفه و از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد بگوئید که ویرا از حبس خلاصی دهد آن بسیار
بر من گران آمد مغموم و محزون شدم چون بامداد کردم بجانب حبس روان شدم تا ویرا ازانحال آگاه

کنم لشکریان و نگاهبانان را در اضطراب تمام یافتم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوے نبوت کرده بود وی را حبس کرده بودند و وی غایب شده است نمیدانیم که وی را زمین فرو برده است یا مرغان اسمانی بر بوده اند و از انجمله آنست که چون مامون فوت شد فرمود که فوت ما بعد از سی ماه گذشتن او خواهد بود چون از فوت مامون سی ماه گذشت وی را وفات رسید و از انجمله آنست که شخصے گفته است که بر جواد رضی الله عنه در آمدم و گفتم فلان صالح دعا رسانیده است و از جامهاے شما جامه طلبیده است که کفن وے کنند فرمود که وے ازان مستغنی شده است من بیرون آمدم و هیچ ندانستم که معنے ان سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز مرده است و از انجمله آنست که دیگرے گفته است که با یکی از اصحاب قصد سفرے داشتیم بر جواد رضی الله عنه در امدیم که وداع کنیم فرمود که امروز بیرون مروید و تا فردا صبر کنید چون بیرون امدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که بار من بیرون رفته است من بایستادم و وے برفت شب در ان وادے که فرو آمده بود سیل آمد و در ان غرق شد و برد اما حلیه انجناب در اخبار الدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامة یعنے سفید رنگ و میانه قد و نقش خاتمه نعم القادر الله مخفے نماند که انجناب را علماے اهلسنت عالم و متقے و بجمیع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسماء الرجال که وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است اصلا ذکر انجناب نکرده ازین سبب معلوم نشد که انجناب روایت حدیث از که دارد و از انجناب کدام کدام کس روایت کرده اند ظاهر که انجناب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از وے پسران وے و دیگران روایت داشته باشند چون انجناب در عنفوان شباب انتقال فرمود لاجرم اشاعت علم کما ینبغی از انجناب سر زده نشده و شهرت او در علم حدیث کمتر بوده باشد اگرچه انجناب اعلم زمانه خود بود و بسبب کم عمری عدم اشتهار عیبے نباشد والله اعلم بحقیقة الحال۔

علی بن محمد بن علی بن موسیٰ بن جعفر رضی الله تعالیٰ عنهم در شواهد النبوة آورده که وی امام دهم است و قال ابن خلکان هو احد الایمة الاثنے عشر عند الامامیة و فی شواهد کنیت وے ابوالحسن است لهذا وی را ابوالحسن ثالث گفتندی و لقب وے هادی و بعسکرے مشهور است و نیز در روضة الاحباب انجناب در اسم و کنیت با علی مرتضیٰ و علی الرضا رح موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

وناصح ومتوکل وفتاح ومرتضے وفیہ ایضا نقلا عن اعلام الوری کہ ا علم وفقیہ وامین وطیب نیز از جملہ القاب اوست وفی روضۃ الصفا ذکی نیز لقب اوست پس نام وے علے کنیت او ابو الحسن ولقب او نقی وہادی وعسکری وناصح ومتوکل وفتاح ومرتضے واعلم وفقیہ وامین وطیب وزکی باشد مگر نقی وعسکری ہر دو مشہور است ودر مطالب السؤل گفتہ کہ اشہر القابش متوکل است وجہ تسمیہ او بعسکری آنست کہ در ترجمہ صواعق آوردہ کہ او را از مدینہ نبویہ بسر من رائے بردند بامر متوکل عباسی در انجا ساکن شد وآن شہر بعسکر معروف بود در شواہد النبوۃ وروضۃ الاحباب آوردہ کہ مادر وے ام ولد بودہ سمانہ نام وقیل ام الفضل بنت المامون ولادت وے در مدینہ بود سیزدہم رجب سنۃ اربع وعشرۃ ومایتین ودر روضۃ الاحباب اوسط رجب سنۃ مذکورہ را تصحیح نمودہ ووفات وی در زمان مستنصر بود در سر من رای از نواح بغداد روز دوشنبہ از اواخر ماہ جمادی الاخرے سنۃ اربع وخمسین ومائتین وقبر وی ہم در سرائے ویست کہ در سر من رائے داشت وفی تاریخ ابن خلکان توفے یوم الاثنین لخمس بقین من جمادی الاخرۃ وقیل لاربع بقین منہا وقیل فے رابعہا وقیل فی ثالث رجب سنۃ اربع وخمسین ومائتین ودفن فے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنے ولادت او سیزدہم رجب سنۃ اربع وعشرۃ ومائتین ووفات او آخر جمادی الاخری یعنے خمس وعشرین من جمادی الاخرے سنۃ اربع وخمسین ومائتین برین تقدیر عمر عزیزش چہل سال ویازدہ ماہ ودوازدہ روز باشد واللہ اعلم مدت اقامت آنجناب در سر من رائے بروایت روضۃ الاحباب دہ سال وبروایت ابن خلکان بیست سال ونہ ماہ وقبر آنجناب باتفاق مورخین در سر من رائے است چنانچہ بالا گذشت وفے الشواہد قیل ان مشہد علے الہادی رضی اللہ عنہم ولیس بصحیح وانما الصحیح ان مشہد فاطمۃ بنت موسے بن جعفر بن محمد رضی اللہ عنہم بلدۃ قم —

فی مناقبہ واخبارہ در صواعق آوردہ کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم وسخاوت پدر شد وفی میزان الذہبی فے ترجمۃ عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری انتہی قلت وعلی النقے روے عن ابیہ محمد بن علے الرضا ودر روضۃ الصفا آوردہ کہ وے از اکابر اہل بیت است ودر روضۃ الاحباب گفتہ کہ سیر حمیدہ وشیم پسندیدہ ومحاسن اطوار ومکارم آثار آن امام عالے مقدار بسیار است وشرف ذات ومجامد صفات وعلو مراتب وسمو مناقب

آن تعدوه صغار و کبار زیاده از حد انحصار انوار باطن خجسته بیانش منبر محراب عبادت بود و آثار محاسن
فضائلش مراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذہب للمسعودی حدث ابو عبد اللہ محمد بن عرفۃ النحوی
قال حدثنا محمد بن یزید المبرد قال قال المتوکل لابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم ما یقول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال
وما یقول ولد ابیک یا امیر المومنین فی رجل افترض اللہ طاعۃ نبیہ علی خلقہ و افترض طاعتہ علی نبیہ
فامر لہ بمائۃ الف درہم وانما اراد ابو الحسن طاعۃ اللہ علی نبیہ بعرض یعنی گفت متوکل بعسکری رض کہ چہ میگویند
اولاد پدر تو در حق جد من عباس رض بن عبد المطلب گفت اے امیر المومنین چہ گویند گفت اولاد پدر
من در حق شخصی کہ خدای تعالیٰ طاعت پیغمبر را بر ہمہ کس فرض ساختہ و اطاعت او را بر پیغمبر فرض ساخت
پس فرمود کہ صد ہزار درہم بعسکری رض دہند و ارادہ کرد امام رض مگر اطاعت خدا را بر پیغمبرش پس
تعریض کرد انتہی مخفی نماند کہ ہمین سوال و جواب از مامون عباسی با امام علی رضا بعینہ واقع شد
چنانچہ در ذکر امام علی رضا گذشت و فی مروج الذہب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان
کان قد سعی بابی الحسن علی بن محمد الی المتوکل و قیل لہ ان فی منزلہ سلاحاً و کتبا و غیرہا
من شیعتہ واوہموہ انہ یطلب الامر لنفسہ فوجہ الیہ لیلا من الاتراک و غیرہم من ہجم علیہ فی منزلہ
علی غفلۃ ممن فی دارہ فوجد فی بیت وحدہ مغلق علیہ و علیہ مدرعۃ من شعر ولا بساط فی البیت
الا الرمل والحصا و علی راسہ ملحفۃ من الصوف متوجہا الی ربہ یترنم بآیات من القرآن فی الوعد
والوعید فاخذ علی ما وجد علیہ وحمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیہ والمتوکل یشرب
وفی یدہ کاس فلما راہ عظمہ واجلسہ الی جنبہ ولم یکن فی منزلہ شیء مما قیل فیہ ولا حالۃ یتعلل علیہ
بہا فناولہ المتوکل الکاس الذی فی یدہ فقال یا امیر المومنین ما خامر لحمی ودمی فاعفنی منہ فعافاہ
وقال انشدنی شعراً استحسنہ فقال انی لقلیل الروایۃ للاشعار فقال لا بد ان تنشدنی فانشدہ

باتوا علی قلل الاجبال تحرسہم	غلب الرجال فما اغنتہم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلہم	فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداہم صارخ من بعد ما قبروا	این الاسرۃ والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت منعمۃ	من دونہا تضرب الاستار والکلل

فاصبح القبر منہم حین سائلہم	ملک الوجوہ علیہا الدود یقتتل
قد طال ما اکلوا دہراً ما شربوا	فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا
وطال ما عمروا دوراً لتحصنہم	ففارقوا الدور والاہلین وانتقلوا
وطال ما کنزوا الاموال وادخروا	فخلفوہا علی الاعداء وارتحلوا
اضحت منازلہم قفراً معطلۃ	وساکنوہا الی الاجداث قد رحلوا

قال فاشفق من حضر علی علی وظنوا ان بادرۃ تبدر منہ الیہ قال واللہ لقد بکی المتوکل بکاءً

طویلاً حتی بلت دموعہ لحیتہ وبکی من حضرہ ثم امر برفع الشراب ثم قال لہ یا ابا الحسن اعلیک دین

قال نعم اربعۃ الاف دینار فامر بدفعہا الیہ وردہ الی منزلہ من ساعتہ مکرماً یعنی سعایت نمودند نزد

متوکل خلیفہ کہ در منزل امام علی نقی سلاح وکتاب وغیرہ از شیعہ او بسیار است وور دوہم

انداختند اورا کہ امام رضہ طالب خلافت است براے خود پس فرستاد بسوے او ترکان را

بشب انکسانیکہ ہجوم نمودند بروے در منزلش بر غفلت او پس یافتہ شد در خانہ تنہا و راکہ دراوستہ

بود وبروے لباسے پشمینہ بود ونہ بود بساط در خانہ مگر بوریا وبر سر او لحافے بود واز پارچہ کرباس

شبیہ بود بسوے رب خود ترنم میکرد بآیات قرآنی در وعد ووعید پس گرفتہ شد آنچہ یافتہ شد

بروے واوردند اورا بسوے متوکل در نیمہ شب روبروے او ومتوکل آنوقت شرب خمر اقدام

مینمود ودر دست پیالہ بود پس چون دید اورا تعظیم نمود ونشاند بپہلوے خود ونبود در منزل او چیزے

آنچہ گفتہ شدہ دران ونحالت چنان بود کہ تعلل نماید براو پس رسانید متوکل اورا پیالہ کہ در دست

داشت پس گفت یا امیر المومنین ہرگز مخمور نشد گوشت وخون من مرا معاف دار پس معاف داشت

اورا وگفت براے من شعرے بگوے تا اینکہ استحسان کنم آنرا پس گفت کہ من قلیل الروایۃ از شعرم

یعنے شعر نمیگویم وشاعر نیستم گفت کہ البتہ باید گفت چیزے پس نے البدیہہ گفت اشعار مذکورہ

بالا پس تبر سید تند کسانیکہ حاضر محفل بودند بگریست متوکل گریستنے سخت تا آنکہ تر شد ریش او

از آب چشم او وبگریستند حاضران مجلس پس امر نمود بہ برداشتن شراب پس گفت ای ابوالحسن آیا دین

وارے گفت آرے چہار ہزار دینار پس بفرمود تا دادند ورا وباز گردانیدند اورا ہمون وقت بسوے

خانہ او معظم ومکرم انتہی وقریب ست باین آنچہ جاے در شواہد وسید جمال الدین در روضۃ الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و جراحتی بیرون آورده که اطبا از علاج آن عاجز آمدند و مشرف بر موت شد و
مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خاصهٔ خود بهادی رضی الله عنه فرستد و فتح بن خاقان که
از مقربان متوکل بود گفت که کسی پیش هادی رضی الله عنه باید فرستاد شاید که وی چیزی داند که این را
نفع رساند کسی پیش وی فرستادند هادی رضی الله عنه فرمود که فلان چیز بر آنجا نهید که نفع خواهد رسانید باذن
الله تعالی چون آن خبر بمجلس متوکل آوردند بعضی از حاضران استهزا کردند و بخندیدند فتح بن خاقان
گفت که تجربه کردن زیان ندارد آن چیز را حاضر کردند بر جریح او نهادند منفجر شد و آنچه در آن بود بیرون
آمد و خبر شفای متوکل بمادرش بردند ده هزار دینار در صره کرده مهر خود بر آن نهاد و بهادی رضی الله
عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون از این واقعه روزی چند برآمد کسی شکایت کرد و با
متوکل گفت که در خانهٔ هادی مال بسیار و سلاح بیشمار است متوکل سعید حاجب را گفت شب باید
که نیم شب بخانهٔ وی درآیی و آنچه از اموال و سلاح یابی بگیری و بر من بیاری سعید حاجب گفته است
که نردبانی با خود همراه بردم و نیم شب ببام وی بالا رفتم و بدریچهٔ سرای فرود آمدم تاریک بود
ندانستم که بکجا میباید رفت ناگاه از درون سرا آواز هادی رضی الله عنه برآمد که ای سعید بجای خود باش
تا شمعی بیاورند چندان بر نیامد که شمع آوردند فرود آمدم و پیش وی رفتم وی را یافتم جامهٔ پشمین بر و کلاه پشمین بر سر و سجاده
از حصیر زیر پای متوجه قبله نشسته فرمود که خانها پیش تست درآی بخانها درآمدم از آنچه گفته بودند هیچ نیافتم غیر از آن
صره که مادر متوکل بوی فرستاده بود و همچنان سر بمهر بود بعد از آن هادی رضی الله عنه فرمود که این مصلا نیز بنست
ببین آنرا بالا داشتم در زیر آن شمشیری بود در غلاف همه را گرفتم و پیش متوکل بردم چون متوکل آن
صره را بمهر مادر خود دید از کیفیت آن استفسار کرد گفتند که آنرا در وقت مرض تو مادر تو نذر وی کرده بود
متوکل فرمود که صرهٔ دیگر بآن ضم کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوی باز فرستاد سعید حاجب گفته است
آنها را پیش وی بردم شرمنده گفتم یا سیدی بر من بسیار دشوار بود که بی اذن بسرای تو درآمدم
ولیکن مامور بودم فرمود که سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انتهی در میان هر دو قصه آنچه فرق
است بر ناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبد الرحمن جامی این را در کرامت وی شمار نموده والله اعلم
در روضة الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نقل کرده که گفت فضل که در ابتدا آن
که پدرم کاتب مستنصر عباسی بود روزی با وی بمجلس مستنصر درآمدم دیدم که متوکل بر سریر

وزبان بہ ملامت ستنعمر کشادہ پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکہ متوکل پدرم را در مجلس خود بجلوس امر میکرد امادران روز کہ غضب بر واستیلا یافتہ بود نگفتہ کہ بنشین ومن میدیدم کہ ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این ان کس ست کہ میگوئی در شان او انچہ میگوئی و فتح در تسکین کوشیدہ میگفت کہ این دروغ بست کہ بشما گفتہ اند عاقبت اشتعال نائرہ غضب متوکل سمت از وباد گرفتہ گفت واللہ میکشم این مرائی زندیق را او آنکسے است کہ بدروغ دعوے امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد ازان چہار کس را طلبید و ہر یک را شمشیرے داد و گفت ہرگاہ علی ابن محمد ابن علی بر من در آید او را بکشید وگفت واللہ کہ او را خواہم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد لبہاے مبارکش میجنبید و آثار کرب و جزع در بشرۂ ہمایونش مرئی میگردید و متوکل بانبراے امام از سریر برخاستہ باستقبال آمدہ بجہت تقبیل دست بر آوردہ و درمیان دو چشمش بوسہ دادہ تعظیم و تکریم بسیار نمودہ گفت یا سیدی یا ابن رسول اللہ یا خیر خلق اللہ یا ابن عمی یا مولاے یا ابو الحسن دہادی رضی اللہ عنہ گفت اعیذک یا امیر المومنین باللہ متوکل از انجناب پرسید کہ درین وقت چرا تشریف آوردہ جواب دادہ کہ قاصد تو مرا طلب کرد متوکل گفت دروغ گفتہ ہمین ساعت بازگردای سید من آنگاہ فتح بن خاقان و عبید اللہ بن خاقان را بمشایعۃ بادے رضی اللہ عنہ مامور نمود و بعد از مراجعت امام رضی اللہ عنہ ان چہار شخص را طلبیدہ پرسید کہ شما چرا بانچہ امر کردہ بودم قیام نہ نمودید جواب دادند کہ شدت ہیبت ابو الحسن ما را از ان کار مانع آمد و در حوالے او بیشتر از صد شمشیر دیدیم ان گاہ متوکل متبسم شدہ فتح بن خاقان را گفت ہذا صاحبک قل الحمد للہ الذی بیض وجہہ و اثار حجتہ انتہے بعینہ ہمین کرامت از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ نسبت بمنصور عباسے واقع شدہ چنانچہ گذشت فقط فرق ہمین ست کہ ہمراہ انجناب اژدہائی بود کہ منصور ازان ترسیدہ و درینوقت کشندگان از ہیبت او ترسیدند و صد کس ہمراہ امام دیدند واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

در اخبار الدول قرمانی و شواہد النبوۃ وصواعق محرقہ آوردہ کہ روزے بیکے از دہہاے کہ در نواحی سر من رای بود رفتہ بود اعرابے ویرا طلب کرد گفتند کہ بفلان دہ رفتہ است در عقب وے برفت چون بوے رسید از اعرابے بپرسید کہ ترچہ حاجت آمدہ گفت من از انانم کہ بولاے جد تو علی

بن ابی طالب تمسک نموده اند مرا دینی عظیم است که از ادای آن عاجزم و بغیر از تو هیچکس را نمیدانم
که اورا از گردن من بردارد فرمود که خاطر خوش دار و دیرا فردا و سه چون بامداد کرد اعرابی را گفت با تو سخنی
خواهم گفت میباید که دران مخالفت من نکنی اعرابی گفت نکنم هادی رضی الله عنه بدست مبارک خود خطے
نوشت مضمون آنکه اعرابی را مبلغ کذا که زیادت اند دین وے بود در ذمه من دین است فرمود که این خط را
بستان و چون من بسر من رای مراجعت کنم پیش من آی و چون در میان جماعتے نشسته باشم طلب
دین خود کن و با من سخن درشت گوئی البته میباید درین امر که مخالفت نکنی اعرابی گفت نکنم و خط را گرفت
چون هادی رضی الله عنه بسر من رای باز آمد و جمعے کثیر از اصحاب خلیفه و غیرهم پیش وی حاضر آمدند آن
اعرابی حاضر شد و خط را بیرون آورد چنانکه هادی رضی الله عنه وصیت کرده بود مطالبه نمود و هادی رض
باوے نرم نرم سخن میگفت و اعتذار مینمود و وعده ادای آن میکرد خبر آن بمتوکل رسید فرمود که سی هزار درهم
پیش وی برند چون پیش وی بردند نگاه داشت تا آن اعرابی آمد فرمود که بگیر این زر را و دین خود را ادا کن و آنچه
زیادت آید بر عیال خود نفقه کن و ما را معذور دار اعرابی گفت یا ابن رسول الله آنچه امید میداشتم
از ثلث آنچه داد وے کمتر بود ولیکن الله اعلم حیث یجعل رسالته انتهی و آنجناب تمام عمر خود بر جاده شریعت
و حفظ سنت مستقیم بود و امریکه موجب اعتراض از جانب شریعت بر او باشد هرگز منقول نشده
و آنجناب از اکابر علما و اعاظم اولیاء الله وقت خود بود فریقین سنی و شیعه او را افضل زمان خود اعتقاد
مینمایند علماً و ورعاً و تقاوتاً و کرماً و سخاوتاً و خلقاً و تواضعاً و بسایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف میدانند والله اعلم
اما کراماتش پس برخے از آن بالا گذشت و بعضی مذکور میشود در روضة الاحباب آورده
که جمعے از اهل اصفهان که ابو العباس احمد بن النضر از ایشان است روایت کرده اند که شخصے متوطن
موضع مذکور که عبد الرحمن نام داشت شیعه مذهب بود از وے پرسیدند که سبب چیست که تو بامامت
علی الهادی اعتقاد داری و نسبت بدیگرے از سادات این عقیده نداری جواب داد که من
از وے چیزے مشاهده نموده ام که دلالت بر امامتش میکرد گفتند چه دیده گفت مردے فقیر بودم اما بصفت
جرات و طلاقت لسان اتصاف داشتم و یکے از مشهوران مردم اصفهان مرا و جمعے را جهت
دادخواهی بدرگاه متوکل خلیفه فرستاد و روزے بر در دار الخلافت ایستاده بودم که ناگاه حکم شد که
علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضے نزدیکان پرسیدم که کیست این شخص که خلیفه باحضار او

حکم فرموده گفتند مردیست علوی که رفضه او را امام میپندارند و بر زبان آورند که ظاهرا متوکل او را بقتل خواهد رسانید من با خود گفتم که از ینجا هیچ طرفی نمی روم تا ببینم که این شخص چگونه مردیست ناگاه جناب امامت پناه بر اسپی سوار پیدا شد و خلایق در یمین و یسار در طریق ایستاده وی را می نگریستند و چون چشم من بروی افتاد محبتش را در دل جا داده در نفس خود دعا کردم که این شخص عجب بزرگ است ایزد تعالی شر متوکل را از و مندفع سازد و با وی رضی الله عنه پس از انکه نزدیک رسید بجانب من نگه کرده و اقبال فرموده گفت استجاب الله دعائک وطول عمرک وکثر مالک وولدک و بعد از ظهور این سخن از الم لرزه بر من افتاد چنانچه بعضی از حضار بر تغیر حال من وقوف یافته پرسیدند که ترا چه شده است گفتم خیر است و چون باصفهان بازگشتم واهب بی منت ابواب رزق بر من گشاد و کثرت مال من بمرتبه رسید که انچه در خانه درم قیمت هزار هزار درم است سوای اسباب و املاک که در خارج سرای من است و خدای تعالی ده فرزند دلبند اندانی داشته و حالا هفتاد و چند سال از عمر من گذشته است و انا اقول بامامة هذا الذی علم ما فی قلبی واستجاب الله تعالی دعاءه در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که بثبوت پیوسته که در زمان متوکل عباسی والی مدینه عبد الله بن محمد بوسیلی بسبب عداوتی که میان اصحاب سعادت و ارباب شقاوت میباشد قاصد ایذای امام ابو الحسن علی النقی شده آغاز سعایت کرده و عریضه مشتمل بر غیبت و شکایت انسرور اهل هدایت به بغداد فرستاد بنابران متوکل یحیی بن حزمیه ابن امین را بمدینه ارسال داشت تا امام عالی مقام را بسر من رای رسانید و ابو الحسن رضی الله عنه مصحوب یحیی بسر من رای رفته ان جناب را در خان الصعالیک که موضعی ناخوش بود فرود آورد و صالح بن سعید که بسعادت محبت اهلبیت مستعد بود در خان الصعالیک بر امام علی نقی در آمده گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک این جماعت در همه امور جفا و عذر در اطفای نور تو میخواهند لاجرم ترا درین منزل موحش فرود آورده اند امام فرمود که ای ابن سعید تو هنوز درین مقامی پس بدست مبارک خویش اشاره کرده باغهای خرم و جویهای اب روان و قصور فیها خیرات حسان و ولدان کانهم اللؤلؤ المکنون ظاهر گشت صالح گوید که از مشاهده این حال حیرت بر من غلبه کرد امام فرمود ای ابن سعید هر جا که هستم این منزل با ما است و ما در خان الصعالیک نیستیم

در صواعق آورده که زنی نزد متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی میخواهم که
تحقیق این معنی از وی کنم آنگاه او را دلالت کردند بر امام علی نقی چون وی را در مجلس خلیفه حاضر
کردند خلیفه او را بر تخت نشانید بپهلوی خود والتماس نمود که از آن زن سوال فرماید امام گفت که
خدای تبارک و تعالی حرام ساخته است گوشت اولاد حسنین را بر سباع اگر راست میگوید باید
که ملاقات سبع کند چون این معنی بر آن زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود بعد از آن
بچند روز بخلیفه گفتند که تجربه این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن قصر وی رها کردند و
کسی بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف آورده در آن قصر داخل شده دروازه
قصر را بستند و قبل از آمدن امام سباع از نعره و فریاد دیگر میزدند گوش مردم را کر ساخته بودند
چون امام اندر نزدیک وی رفتند و خود را در وی میمالیدند و از آن نعره و فریاد ساکت شدند
و امام باستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و صحبتی داشت
و چون پایین آمد بهمان طریق اول بآن سباع عمل نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو از جهت
وی فرستاد آنگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند همچنانکه ابن عم تو نسبت باین سباع بفعل آورد باید
که تو نیز بفعل آوری متوکل بر آن امر جسارت ننمود و گفت مگر میخواهید مرا بقتل ارید و امر کرد که این راز
را بکسی نگویند صاحب صواعق میگوید که بعضی از حفاظ حدیث این قصه را با امام علی رضا نسبت میکنند
لیکن مسعودی گفته که صاحب این قصه نبیره علی رضا بود که علی عسکری باشد و علما قول او را صواب
دانسته اند چراکه امام علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل درنیافت و علامه
شیخ شهاب الدین قلیوبی این قصه را بحسن عسکری منسوب ساخته مگر راجح علی نقی است والله اعلم
مؤلف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی باشد عجب نیست
مگر صدور اینکلام که الله تعالی گوشت اولاد حسنین را بر سباع حرام ساخته مقام بسیار عجب است
ضعف و رکاکتی که درین قول بوده است بر ناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق این قول شاید
مقید بوقت یا مشروط بشرطی خواهد بود و الا درینوقت اگر صد سید فاطمی را پیش سباع اندازند یکی
را زنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آید پس باید تاویل نمایند یا انکار نمایند از آنکه این قول
امام است یا مقید یا مشروط نمایند یا بجمله خالی از صعوبتی نیست والله اعلم ـ

در شواهد النبوة آورده که شخصی گفته که مرا فرزندی در راه بود از وی استدعاء دعائی کردم که آن فرزند پسر باشد
فرمود که چون متولد شود وی را محمد نام کن چون متولد شد پسر بود وی را محمد نام کردم و از انجمله انست که دیگری گفته است
که مرا فرزندی در راه بود هادی التماس آن کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار دختر که از پسر
بهتر باشد چون متولد شد دختر بود و از انجمله انست که شخصی از قاضی کوفه پیش وی شکایت کرد
که مرا ایذا بسیار میرساند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون آن دو ماه بر آمد قاضی را عزل کردند و
از انجمله انست که متوکل را خانه بود در وی مرغان بسیار که هر کس که آنجا در آمدی از اختلاف آواز
های ایشان نه سخن کسی توانستی شنید و نه کسی سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه بآنخانه
در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون آمدی آغاز آواز کردندی و از انجمله انست
که مشعبدی از هند پیش متوکل آمده بود و شعبده های غریب می نمود روزی متوکل وی را گفت که اگر
شعبده پیش آری که علی بن محمد را خجل سازی ترا هزار دینار بدهم مشعبد گفت تا نانی چند تنک
سبک بر مائده نهید و مرا به پهلوی وی بنشانید چنان کردند هادی رضی الله عنه دست دراز کرد تا نانی
بردارد آن مشعبد عملی کرد که آن نان از پیش دست وی بپرید تا سه بار این عمل کرد مجلسیان بخندیدند و
در مجلس مسوره بود بر آن صورت شیری کشیده هادی رضی الله عنه اشارت بآن صورت کرد که بگیر
این را آن صورت شیری شد و بر جست مشعبد را فرو برد و باز بمسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
که مشعبد را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که والله بعد ازین هرگز وی را نه بینید دشمنان خدا را بر دوستان
وی مسلط میگردانید پس از مجلس بیرون آمد و آن مشعبد را بعد ازین هیچکس ندید و از انجمله انست که
روزی در ولیمه بعضی اولاد خلیفه بود و جمعی کثیر بتعظیم و توقیر وی نشسته بودند و در آن مجلس جوانی بود بی ادب
که حق تعظیم وی بجا نمی آورد و سخن بسیار میگفت و میخندید هادی رضی الله عنه روی بوی کرد و گفت یا هذا تضحک ملأ فیک و تذهل عن
ذکر الله و انت بعد ثلث من اهل القبور آن جوان از آن بی ادبیها باز ایستاد اما چون طعام خوردند و بیرون
آمدند روز دیگر بیمار شد و در روز سیوم وفات یافت و از انجمله انست که روزی دیگر در ولیمه یکی از
اهل سامرا بود شخصی بی ادب در مجلس سخنان بیهوده میگفت و حق تعظیم وی رعایت نمیکرد
فرمود که این شخص ازین طعام نخواهد خورد و از خانه وی خبری خواهد آمد که زندگانی را بر وی تلخ گرداند
چون طعام حاضر آوردند آن شخص دست بشست و خواست که از آن طعام تناول کند غلام وی

گریبان چاک وفریادکنان اندرون درآمد که مادر تو از بام افتاده است و بر شرف موت است زود تر خود را بآنجا رسان باشد که وی را زنده دریابی آنشخص طعام ناخورده برخاست و برفت اما حلیه آنجناب در اخبار الدول للقرمانی آورده کان اسمر ونقش خاتمه الله ربی هو عصمتی من خلقه و فی روضة الاحباب نقش خاتم وی المعتکف بالله بوده است ـ

حسن بن علی بن محمد رضی الله تعالی عنہم در شواہد النبوة آورده که وی امام یازدهم است و فی تاریخ ابن خلکان احد الائمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیة هو والد المنتظر صاحب السرداب ویعرف بالعسکری وابوه علی یعرف ایضا بهذه النسبة والعسکری بفتح العین المهملة وسکون السین المهملة وفتح الکاف بعدها راء هذه النسبة الی سر من رای ولما بناها المعتصم وانتقل الیها بعسکره قیل لها العسکر وانما نسب الحسن المذکور الیها لان المتوکل اشخص اباه علیاً الیها واقام بها عشرین سنة وتسعة اشهر فنسب هو وولده هذا الیها در شواهد آورده که کنیت وی ابو محمد است ولقب وی زکی است وخالص و سراج و وی نیز چون پدر خود بعسکری مشهور است و فی روضة الاحباب امام یازدهم در کنیت ونام با امام حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهما موافق بود و بلقبش زکی وعسکری وخالص و سراج نیز گفته اند و فی روضة الصفا آورده که چون پدر خود بعسکری مشهور است و وی را حدیث نیز میگویند پس نام او حسن ست و کنیت او ابو محمد ولقب وی زکی وخالص وسراج وعسکری وحدیث است باتفاق مورخین مادر وی ام ولد بوده مسماة بسوسن وقیل عفان وقیل حدیثه در روضة الاحباب شواهد آورده که ولادت او در سنه احدی وثلثین ومائتین وقیل سنة اثنتین وثلثین ومائتین وفات وی در سنه ستین ومائتین بوده و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الجمعة وقیل الاربعاء لثمانی لیال خلون من شهر ربیع الاول وقیل جمادی الاولی سنة ستین ومائتین بسر من رای ودفن بجنب قبر ابیه علیه السلام پس ولادت او بقول ارجح سنه احدی وثلثین ومائتین ووفات او روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول سنة ستین ومائتین وعمر او بقول صاحب روضة الاحباب سی سال یا بست ونه سال ارجح قول اخیر ست در ایام دولت معتمد علی الله وفات یافت ووقت وفات پدرش بست ودو ساله بود وذهب کثیر من اصحابنا الی انه علیه السلام مضی مسموماً وکذلک ابوه وجده وجمیع الائمة علیهم السلام والله اعلم بحقیقة الحال در صواعق آورده که امام علی نقی چهار پسر داشت

افضل و اعلم و اجل ایشان حسن خالص بود و فی التقلیوبی علی النقی خلف ابنین و ابنتین احسنهم و اجلهم الحسن
العسکری وصف بذلک لانه سکنه فی مدینة سرمن رای ویقال لها مدینة العسکر وکان فدورث اباه علما
و معرفتاً و شجاعتاً و فی میزان الذهبی فی ذکر عبد الله بن محمد بن جعفر بن شاذان روی الحسن
العسکری عن ابیه علی وعنه محمد بن مهران الرازی و فی روضة الاحباب صحائف لیل و نهار برقوم
محاسن اطوار و مفاخر آثار ان امام عالی مقدار پر است و لطایف گفتار فضلای بزرگوار از کرایم افعال
و محاسن اعمال مفید ستوده صفات مخبر است باطن خجسته اش مهبط انوار اشاعت علوم ربانی
بود و ظاهر فرخنده ماثرش منظر انوار کرامت اعجازیات نمود و اثر شدت خوف و خشیت حق تعالی
از زمان صغر سن و اوان طفولیت بر وی غالب بوده و حق تعالی علم و حکمت از صغر سن روزی او
نموده و اکابر علما از وی مستغط و بهره پذیر شده اند چنانچه در صواعق آورده که در سن طفولیت روزی
گریه میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند درین اثنا بهلول رسید و گمانش این بود که حسن خالص رضی الله عنه گریه از
جهت چیزیکه در دست باقی اطفال است میکند یا و گفت اگر خواهی مثل این بازی تو خرید کنم تا ترا ملعبه خود سازی حسن رضی
الله عنه گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا ای کم عقل ما را از جهت بازی کردن خلق نکرده اند بهلول گفت از چه
جهت ما را آفریده اند گفت للعلم و العبادة از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا این
سخن میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا
ترجعون آیا مینداشتید شما از طرف غفلت که شما را آفریده ایم ببازی یا از برای عبادت آفریده ایم
و مکافات شما را مقرر کرده ایم بهلول گفت مرا پندی ده حسن رضی الله عنه بیتی چند موعظه آمیز خواند
تا وقتیکه از پا در افتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد بهلول گفت تو در صغر سنی هنوز گناهی از تو صادر نشده
باعث این بیهوشی چیست حسن گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم که آتش
می افروخت هیزم بزرگ وا فروخته نمیشد مگر بهیزم کوچک و من میترسم که از هیزم کوچک جهنم باشم
در قلیوبی و صواعق محرقه آورده ان المتوکل حبس الحسن فحصل للناس قحط فاستسقوا ثلاثة ایام
ولم یسقوا فامر المتوکل بخروج الیهود و النصاری مع الناس فخرجوا و معهم راهب فرفع ذلک الراهب یده
الی السماء فهطلت ثم فی الیوم الثانی کذلک فشک بعض العامة فی دین الاسلام و ارتد بعضهم
وحصل للناس هرج عظیم وشق ذلک علی المتوکل و امر باحضار الحسن المحبوس وقال له ادرک امة جدک

رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يبلكوا فقال مرهم بالخروج غداً ويزول الاشكال ان شاء الله فكلم الناس الخليفة في اطلاقه من السجن فاطلقه وخرج مع الناس في الاستسقاء فلما رفع الراهب يده مع النصارى حصل الغيم في السماء فامر الحسن بقبض يد الراهب فقبضت فاذا فيها عظم ادمي فاخذه من يده ثم قال له ارفع يدك فرفعها فزال الغيم وطلعت الشمس فعجب الناس من ذلك ثم قال الخليفة للحسن ما هذا يا ابا محمد فقال له هذا عظم نبي من الانبياء ظفر به هذا الراهب وانه ما كشف عظيم نبي الى السماء الا هطلت بالمطر فامتحنوا ذلك فوجدوه كما قال فزالت الشبهة عن الناس وعاد من كان ارتد الى الاسلام ورجع الحسن الى داره عزيزاً مكرماً ووصله الخليفة حتى مات يعني حبس كرد متوکل حسن را اتفاقاً در سر من رای قحط افتاد پس مردم سه روز استسقا نمودند و باران نبارید پس امر کرد متوکل که خلیفه بود که بیرون روند یهود و نصاری با مردمان پس بیرون شدند و بود با ایشان راهبی که چون دست بجانب اسمان برداشتے باران فرو ریختے باز ور در روز دوم همین عمل نمود بنابرین شکے در دل بعضے جهله و عوام افتاد و بعضے از دین فرند شدند و این امر بر خلیفه دشوار آمد و کس بطلب حسن خالص فرستاد و باحضار او فرمان داد و گفت بعد حاضر آمدن او که دریاب امت جد خود را پیش از انکه هلاک شوند حسن گفت صباح بیرون خواهید رفت و انشاء الله تعالیٰ ازاله این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را مردمان گفتند که ویرا از حبس رهائی دهد پس . رهائی داد و در صواعق حسن رضی الله عنه گفت که اصحاب ویرا از حبس بیرون ار د خلیفه تمام ایشانرا از حبس ازاد کرد و از جهت استسقا بیرون رفت چون راهب بهمان طریق معمول دست بجانب اسمان برداشت ابر در اسمان پدید آمد درین اثنا حسن خالص رضی الله عنه گفت تا دست راهب را بگیرند و انچه در دست دارد از وے ستده بیارند چون انرا بیرون اوردند دیدند که استخوان ادمیست انگاه راهب را گفت دعا کن چون دست برداشت ابر از اسمان برطرف شد و افتاب طلوع کرده مردم را ازین حال تعجبی تمام دست داد خلیفه از حسن رضی الله عنه پرسید که کیفیت این قضیه چیست حسن گفت این استخوان پیغمبریست که بدست این راهب افتاده و مقرر است که هرگاه که استخوان یکے از پیغمبران در زیر اسمان بدارند باران می بارد چون امتحان این معنے کردند چنان شد که گفته بود و وسوسه مردم زایل گشت و مرتدین بدین اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی الله عنه عزیز و مکرم و محترم بخانه خود رفت و ازان تاریخ صلات

وعطایای خلیفه همه وقتی بوی میرسید تا زمانیکه وفات یافت و در روضة الاحباب از ابو هاشم جعفری روایت کرده که گفت ابو هاشم که یکی از موالی حسن عسکری رضی الله عنه رقعه بآنجناب نوشته التماس نمود که دعائی برای من تعلیم نماید امام این دعا تعلیم فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا ابصر المبصرین و یا اعز الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین

صل علی محمد و آله و اوسع لی رزقی و مد لی فی عمری و امنن برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا

تستبدل بی غیری ابو هاشم گوید چون این دعا را خواندم با خود گفتم اللهم اجعلنی فی حزبک و فی زمرتک پس امام رضی الله عنه بجانب من توجه فرموده گفت انت فی حزبه و فی زمرته زیرا که تو بخدا ایمان داری و رسول او را تصدیق مینمائی و اولیای او را میشناسی و متابعت میکنی فابشر ثم ابشر و در شواهد بسند مجهول و در روضة الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکند که گفت دو مسئله در خاطر من خلجان میکرد و میخواستم که دو مسئله با ابو محمد رضی الله عنه نویسم یکی آنکه هرگاه آل محمد ظهور نماید بچه چیز حکم خواهد کرد و چگونه خواهد بود طریقه حکم او در میان مردم کدام است دیگر آنکه بنویسم [illegible] تب ربع بپرسم و در محل کتابت از ذکر تب ربع غافل شدم و رقعه را بفرستادم در جواب نوشت که سوال کرده بودی از قائم بدانکه هرگاه او ظهور نماید حکم خواهد کرد در میان مردم بعلم خود بقضاء داود لا یسال البینة و بودی که میخواستی سوال از تپ ربع کنی و فراموش کردی از نوشتن باید که بر رقعه این آیت را که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم بنویسی و آن رقعه را بر گردن محموم بیاویزی تا شفا یابد من بموجب فرموده عمل نمودم آن بیمار صحت یافت انتهی۔

همچنین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاهر شده و در روضة الاحباب و شواهد النبوة آورده که محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق رضی الله تعالی عنهم گفته است که معیشت بر ما بغایت تنگ شد پدر من گفت بیا تا پیش این مرد یعنی ابو محمد عسکری رضی الله عنه رویم زیرا که وی را بجود و سماحت وصف میکنند گفتم تو وی را میشناسی گفت من وی را نمیشناسم و هرگز ندیده ام پس بقصد وی در راه ایستادیم پدر من در راه گفت پس حاجتمندیم بآنکه ما را پانصد درهم بدهد دویست درهم را جامه سازیم و دویست درهم را آرد خریم و صد درهم را در سایر اخراجات نفقه کنیم و من با خود گفتم چه باشد که مرا سیصد درهم بدهد صد درهم را جامه سازیم و صد درهم را نفقه کنیم و صد درهم را در از گوش

بخرم و بجانب کوهستان روم چون بدر خانه وی رسیدیم بی آنکه با کسی سخن گوییم غلام وی بیرون آمد و گفت علی بن ابراهیم و پسر وی محمد درون آیند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود که ای علی ترا از ما چه باز داشت که تا اینوقت پیش ما نیامدی پدرم گفت ای سیدی شرم میداشتم که با این حال پیش تو آیم چون از پیش وی بیرون آمدیم غلام وی در عقب ما آمد پدر من صرهٔ داد و گفت درینجا پانصد درهم است دویست درهم از برای کسوت دویست درهم از برای آرد و صد درهم از برای نفقه و صرهٔ دیگر بمن داد و گفت این سیصد درهم است صد درهم از برای کسوت و صد درهم از برای نفقه و صد درهم بهای دراز گوش اما مباد که بکوهستان نروی بفلان جای روی بانجا که اشارت کرد رفتم و کدخدا شدم و در همان روز دو هزار دینار بمن رسید و در شواهد النبوة آورده که دیگری گفته است که پدر من بیطار بود و چارپایان زنگی را رضی الله عنه بیطاری میکرد مستعین را بغله بود که هیچکس از آن کفان وی را رام نمیتوانست ساخت و زین و لگام نتوانست کرد تا بسواری خود چه رسد یکی از ندما او را گفت که چرا نمیگویی که حسن بن علی را رضی الله عنه حاضر کنند تا وی این بغله را سواری کند و رام گرداند یا این بغله وی را بکشد مستعین وی را طلبید چون بسرای وی در آمد آن بغله را در صحن سرای داشتند پیش وی رفت و دست بر کفل وی مالید عرق از وی روان شد بعد از آن پیش مستعین رفت مستعین وی را تعظیم و توقیر بجای آورد و وی را نزدیک خود نشاندند پس گفت یا ابا محمد این استر را لگام کن ابو محمد رضی الله عنه پدر مرا گفت که ای فلان آن استر را لگام کن مستعین با وی گفت که خود لگام کن ابو محمد رضی الله عنه طیلسان نهاد و برخاست و آنرا لگام کرد و باز آمد و بجای خود نشست باز مستعین گفت که وی را زین کن ابو محمد بپدر من اشارت کرد که ای فلان آن بغله را زین کن مستعین گفت خود زین کن دیگر باره برخاست و آن بغله را زین کرد و بجای خود باز گشت مستعین گفت چه باشد که سوار شوی سوار شد در صحن سرای وی را راهوار براند بی آنکه هیچ شر کشی کند پس فرود آمد مستعین پرسید که چون یافتی این بغله را فرمود که ازین خوبتر بغله ندیده ام مستعین آنرا پیش وی کشید زنگی رضی الله عنه پدر مرا گفت که آنرا بگیر و ببر و پدر من آنرا گرفت بی آنکه هیچ سر کشی کند ببرد و از آنجمله آنست که دیگری گفته است که پیش زنگی رضی الله عنه از فقر شکایت کردم تازیانه بدست داشت زمین را بان بکاوید و سکهٔ زر موازی پانصد دینار بیرون آورد و

وبمن دادو وازانجمله انست که دیگرے گفته است که در زندان بودم از تنگی زندان وگرانی قید بوے
رضی الله عنه شکایتے نوشتم ومیخواستم که از تنگدستی خود نیز چیزے بنویسم ازان شرم داشتم ننوشتم
درجواب من نوشت که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدے آمد و برائے من صد دینار آورد و همراه
آن کتابتے و در انجا نوشته که هر وقت ترا حاجتے باشد از ما طلب کن و شرم مدار که آنچه طلب
کنی بآن خواهی رسید انشاء الله تعالی و ازانجمله انست که دیگرے گفته است که پیش وی نشسته
بودم جوانے خوب روی در آمد باخود گفتم که این کیست زکی رضی الله عنه فرمود که این پسر ام غانم
است صاحب سنگ پاره که آبای من همه خاتم خود بران سنگ پاره نهاده اند و مهر برآمده است
پیش من نیز آمده است تا من نیز مهر خود بران نهم پس روی بآن جوان کرد وگفت سنگ پاره خود
را بده سنگ پاره را بیرون آورد و بوے داد خاتم خود را بر موضعے نهاد که ساده بود نقش نداشت
مهر برآورد گویا که حالا میخوانم آن نقش را والله که الحسن بن علی بود بعد ازان چون آن جوان بیرون آمد
از وے پرسیدم که تو هرگز ویرا دیده گفت نے والله و دیرگاه بود که آرزوے دیدار وی داشتم
درین ساعت جوانے آمد که ویرا ندیده بودم گفت برخیز و در آ در آمدم و ازانجمله انست که دیگری
گفته است که بوے کتابتے کردم و در انجا از معنی مشکوٰة پرسیدم و خاتون من حامله بود خواستم
که وے دعاے خیر کند و فرزند ویرا نام نهد در جواب آن نوشت که مشکوٰة قلب محمد است صلی الله علیه
وسلم و از حال خاتون و فرزند هیچ ننوشت و در آخر کتابت این بود که اعظم الله اجرک و اخلف علیک
خاتون من فرزندے زاد مرده و بعد ازان حامله شد و پسرے آورد فی اخبار الدول للقرمانی
عن الهيثم بن عدي قال لما امر معتز بحمل ابی محمد الحسن الى الكوفة كتب اليه ما هذا الخبر الذي بلغنا
فغمنا فكتب بعد ثلث يأتيكم الفرج انشاء الله تعالى فقتل معتز في اليوم الثالث يعني روايت است
از هيثم بن عدی گفت هرگاه امر کرد که برده شود ابی محمد حسن بسوے کوفه نوشته شد بسوے او چیست
این خبر که رسید ما را و غمناک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سه روز خبر کشادگی بیاید
شما را انشاء الله تعالی پس کشته شد معتز در روز سیوم وفيه ايضا سأله رجل ان يدعو له بغنى
نفقره فقال ابشر مات ابن عمك وخلف مائة الف درهم وعن قريب يأتيك الفوز والخبر عن

تقریب والمال معہ کان کا ذکر میضے اسست عالمنو دمرد ے ازوی کہ برائے وی دعای خیر کند کہ رسیدہ است مرا تقریس گفت بشارت باد ترا کہ ابن عم تو وفات یافت محمد ہزار درم میراث گذاشت دقریب است کہ میرسد فوز و فلاح وخیر کہ با دمال است بود چنانکہ گفتہ بود۔

اما حلیتہ ونیہ ایضا کان بین السمرۃ والبیاض و اما نقش خاتم وی نیز ایضا سبحان من لہ مقالید السموات والارض انتہی رضی اللہ تعالی عنہ ورحمہ و مخفے نماند کہ انجناب اعلم وافقہ اہل زمان خود بود ودر جمیع علوم معقول ومنقول وفروع واصول علوم دین یگانہ زمان و یکتای دوران بود خصوصا در علم حدیث وتفسیر وفقہ بہرہ وافر ونصیبے کامل داشت تفسیرے بوے منسوب است مگر بسبب کم عمرے ومحبوسی او اشاعۃ علوم کما ینبغیٰ ازوی نشدن نتوانست ہمچنین در زہد وعبادت وتقوی نیز ید طولے داشت و بر جادہ شریعت وعمل بکتاب وسنت بغایت مستقیم وراسخ بود و مانند آبای کرام خود در علم وعبادت وتقوی وتواضع وسخاوت وسایر صفات حمیدہ وسمات پسندیدہ موصوف ومعروف بود وصدور امریکہ موجب اعتراض از جانب شریعت باشد از انجناب منقول نشدہ اہل سنت وجماعت او را از کبار اولیا وعلمای صالح بیشمارند قال القرمانی فی اخبار الدول واما مناقبہ رضی اللہ عنہ فلم تطل ایامہ فی الدنیا لیظہر للناس مآثرہ وفرایا کتب اسماء الرجال کہ وقت تالیف اینکتاب پیش نظر است دران ذکر انجناب بالاستقلال دیدہ نشد وانجناب باتفاق مورخین بغیر از ابے القاسم محمد اولادی نداشت سیجی ذکرہ انشاء اللہ تعالی تنبیہ بدانکہ قصہ راہب کہ گفتہ شد جوابش آنست کہ در زمان معتمد گفتہ شود چرا کہ قحط در زمان متوکل نشدہ دوم آنکہ دران زمان امام علی نقی در حیات بود با وصف بودن پدر او را در صغر سن فید داشتن وازوے در دفع معضلات استمداد نمودن بعید است البتہ قحط در زمان معتمد در سنہ ستین ومائتین واقع شدہ باید کہ انقصہ را منسوب بسوے معتمد نمایند نہ متوکل شاید از سہو قلم کاتب بجاے معتمد متوکل برامدہ ودر قصہ نعلہ نیز ہمین شبہہ میشود چرا کہ درانوقت پدر او امام علی نقی بقید حیات بود واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالے عنہما

فی تاریخ ابن خلکان ہو ثانی عشر من الائمۃ الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیۃ المعروف بالحجۃ وہو الذی یزعم الشیعۃ انہ المنتظر والقائم والمہدی وہو صاحب السرداب عندہم واقاویلہم فیہ کثیرۃ وہم ینتظرون ظہورہ فی اخر الزمان من السرداب بسر من رای

وکانت ولادتہ یوم الجمعۃ منتصف شعبان سنۃ خمس وخمسین ومائتین ولما توفی ابوہ وقد سبق ذکرہ کان

عمرہ خمس سنین واسم امہ خمط وقیل نرجس والشیعۃ یقولون انہ دخل السرداب فی دار ابیہ وامہ تنظر الیہ فلم

یخرج بعد الیہا وذلک فی سنۃ خمس وستین ومائتین وعمرہ یومئذ تسع سنین وذکر ابن الازرق

فی تاریخ میافارقین ان الحجۃ المذکور ولد تاسع شہر ربیع الاول سنۃ ثمان وخمسین ومائتین وقیل فی

ثامن شعبان سنۃ ست وخمسین وہو الاصح وانہ لما دخل السرداب کان عمرہ اربع سنین وقیل خمس

سنین وقیل انہ دخل السرداب سنۃ خمس وسبعین ومائتین وعمرہ سبع عشر سنۃ واللہ اعلم ای

ذلک کان سلام اللہ ورحمتہ علیہ و فی شواہد النبوۃ وی امام دوازدہم است وکنیت وے ابو القاسم

است ولقبہ الامامیۃ بالحجۃ والقائم والمہدی والمنتظر وصاحب الزمان وہو عندہم خاتم الاثنی عشر

امامًا وانہم یزعمون انہ دخل السرداب الذی بسر من رای وامہ تنظر الیہ فلم یخرج الیہا وذلک فی سنۃ

خمس وستین ومائتین وقیل فی سنۃ ست وستین ومائتین وہو الاصح فاختفی الان علی زعمہم

مادر وی ام ولد بودہ است صیقل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وے در

سر من رای بودہ است فی الثالث والعشرین من رمضان سنۃ ثمان وخمسین ومائتین وقیل

فی لیلۃ النصف من الشعبان سنۃ خمس وخمسین ومائتین حکیمہ عمہ ابو محمد زکی رضی اللہ عنہ گفتہ است

کہ روزے پیش ابو محمد زکی رضی اللہ عنہ در آمدم فرمود کہ اے عمہ امشب در خانہ ما باش کہ خدا تعالیٰ

ما را خلفے خواہد داد من گفتم اے فرزند از کہ خواہد بود کہ در نرجس ہیچ اثر حمل نے بینم فرمود کہ ای عمہ مثل

نرجس مثل ام موسے است علیہ السلام کہ حمل وے جز وقت ولادت ظاہر نخواہد شد آن شب

انجا بودم چون شب بہ نیمہ رسید برخاستم وتہجد گذاردم ونرجس نیز تہجد گذارد بعد ازان با خود گفتم

کہ وقت فجر نزدیک رسید وانچہ ابو محمد گفت ظاہر نشد ابو محمد رضی اللہ عنہ از مقام خود آواز داد کہ تعجیل

مکن اے عمہ بانخانہ کہ نرجس انجا بود باز گشتم مرا در راہ پیش آمد لرزہ بروی افتادہ وی را بسینہ خود باز

گرفتم وقل ہو اللہ احد وانا انزلنا وآیۃ الکرسی بروے خواندم از شکم وے آواز آمد کہ ہرچہ من خواندم

فرزند وے نیز بخواند وبعد ازان دیدم کہ خانہ روشن شد نظر کردم فرزندے بر زمین آمدہ بود ودر سجدہ

افتادہ وی را بگرفتم ابو محمد رضی اللہ عنہ از حجرہ خود آواز داد کہ ای عمہ فرزند مرا پیش من آر پیش وے

بردم وی را برکنار خود نشاند وزبان در دہان وے کرد فرمود کہ سخن گوی ای فرزند من باذن اللہ تعالیٰ

گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
بعد از ان دیدم که مرغان سبز مارا فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی را از ان مرغان بخواند و گفت خذه فاحفظه
حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که این مرغ که بود و این مرغان کیانند فرمود
که ان جبرئیل بود و دیگر ملائک رحمت اند بعد از ان فرمود که یا عمه ویرا با مادر وی باز گردان کی تقر عینها ولا تحزن
و تعلم ان وعد الله حق ولکن اکثر الناس لا یعلمون ویرا پیش مادر وی بردم و چون متولد شد ناف زده
بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و محقق نماند موقف
که نزول جبرئیل و بر ذراع او مکتوب بودن جاء الحق الایة نفس بعید است و رکاکت ان ظاهر والله اعلم و از
دیگرے روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بدو زانو در امد و انگشت سبابه بجانب اسمان
برداشت پس عطسه زد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری رسیده که گفته است بر ابو محمد زکی رضی الله
در امدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در امد پس بیرون امد کودکے بر دوش
گرفته که گوئیا ماه شب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که یا فلان اگر نه تو پیش خدای تعالی گرامی
بودے این فرزند خود را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه و سلم و کنیت این کنیت وی
هو الذی یملا الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگرے رسیده که او گفته است روزے بر ابو محمد رضی الله
عنه در امدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد
از این که خواهد بود فرمود تا ان پرده را برداشتم کودکے بیرون امد در کمال طهارت و پاکیزگی و بر رخساره
راست وی خالی و گیسوان گذاشته امد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود که اینست
صاحب شما بعد از ان از زانوی وے برخاست ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم
بان خانه در امد و من بوی نظر میکردم پس ابو محمد رضی الله مرا گفت برخیز و ببین که درین خانه کیست
بخانه در امدم هیچکس را ندیدم و از انجمله انست که گفته است که مقمد مرا با دو کس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سر من راے فوت شده است زود بروید خانه ویرا فرو گیرید و هر که در خانه وے
بنشیند سر ویرا بمن آرید رفتیم و بسرای وے در آمدیم سرای دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
که گوئیا حالے از عمارت ان فارغ شده بودند انجا پرده دیدیم فرو گذاشته پرده را برداشتیم
سردابے دیدیم در انجا امدیم دریائی دیدیم در اقصای ان حصیری بر روی اب انداخته و مردی برخوب

ترین صورتے بربالای حصیر در نماز ایستاده بہ ہیچ التفات نکرد یکے ازان دو نفر کہ با من بود نزدیکے سبقت
گرفت وخواست کہ پیش وی رود در آب غرق شد واضطراب میکرد تا آنزمانیکہ من دست وی
گرفتم وخلاص گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست کہ پیش رود وی را نیز ہمان حال پیش آمد وی را نیز خلاص
کردم من حیران ماندم پس گفتم ای صاحب خانہ از خدای تعالے واز تو عذر میخواہم واللہ کہ من ندانستم
کہ حال چیست وبکجا آمدہ ایم از انچہ کردم بخدای تعالے باز گشتم ہرچند گفتم بمن ہیچ التفات نکرد باز
گشتم وپیش معتضد رفتم وقصہ را باز گفتم گفت این سر را پوشیدہ دارید والا بفرمایم کہ شمارا گردن زنند
چون بعضے احوال وی را دانستے بدانکہ شیعہ امامیہ مراد را دو غیبت اثبات میکنند یکے غیبت
قصری یعنے کوتاہ تر دوران از زمان ولادت وے تا انقطاع سفارت است ودیگر غیبت طولے یعنے
درازتر دوران از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکہ خدای تعالے ظہور وی را مقرر ساختہ است ودر غیبت
قصری وی را سفیران اثبات میکنند یکے بعد از دیگرے کہ واسطہ بودہ اند میان وے وسایر خلایق
کہ حاجات وسوالات ایشان را بوے رفع میکردہ اند وجواب ان ازوے می آوردہ اند ودوران سفارت بر
شخصے علے بن محمد نام ختم شدہ است ووفات وے در سنہ ست وعشرین وثلثمایۃ بودہ است
واز وے آوردہ اند کہ پیش از وفات خود بشش روز توقیعے بیرون آورد کہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ عنہما
نوشتہ است کہ نسخہ اش اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علے بن محمد عظم اللہ اجر اخوانک فیک فانک
میت ما بینک وبین ستۃ ایام فاجمع امرک ولاتوص الے احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد
وقعت الغیبۃ التامۃ فلا ظہور الا بعد اذن اللہ تعالے وذلک بعد طول الامل وقسوۃ القلب وامتلاء
الارض وسیاتے من شیعتے من یدعی المشاہدۃ الا فمن ادعی المشاہدۃ قبل خروج السفیانی والصیحۃ
فہو کذاب مفتر ولاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد وہیچکس وصیت
سفارت نکرد بعد ازان وقت غیبت طولے درامداے ما شاء اللہ تعالے واین طائفہ را در مدت غیبت
قصرے ازوے حکایات بسیار است فقط باید دانست کہ دربارہ محمد بن حسن عسکری رح ما بین شیعہ
وسنے اختلاف بسیار واقع است امامیہ انچہ اعتقاد دارند بالا گذارش یافت درمیان اہلسنت
نیز اختلاف است بعضے میگویند کہ حسن عسکرے اولاد نداشت ومحمد بن حسن بوجود نیامد وبعض میگویند
کہ حسن عسکری را پسرے محمد نام متولد شدہ مگر در زمان صغر سن درگذشت وبعض میگویند کہ چند روزے

غائب بوده در سن کهولت بدر گذشت بالجمله اهلسنت اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده نیست و مهدی که در اخبار و آثار خبر آمده او نیست مهدی آخر الزمان در آنوقت متولد خواهد شد دلیل عقلی آن اینست که اولاً اینقدر زنده ماندن خارق عادت ست و از محالات عادی ست اگر اینچنین میشد البته رسول صلی الله علیه وسلم خبرش میداد بلکه دیگر علامات مهدی که بیان نموده این را که ابین علامت است ضرور بیان میکرد دیگر اینکه از مختفی داشتن او چه فائده سیوم آنکه گونه عار باو لاحق میشود که امام زمان اینقدر جبان و بزدل است که باوجود استیلاء شیعه و سنی در ممالک هرگز او را اطمینان نمیشود و بیرون نمیاید علاوه برین جعفر برادر حسن عسکری میراث چگونه گرفت این میراث گرفتن او دلیل ست برآنکه محمد بن حسن بوجود نیامده یا فوت شده انتهی نقل از شواهد النبوة نقلا عن جامع الاصول فی اشراط الساعة و علاماتها عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجوراً وفیه ایضا عن ابی اسحاق قال علی رضی الله عنه نظر الی ابنه حسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله علیه وسلم وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه وسلم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق اخرجه ابو داود ولم یذکر القصة وفی الفتوحات یشبهه فی الخلق بالفتح ولا یشبهه فی الخلق بالضم ازین دو حدیث صاف ظاهر شد که مهدی آخر الزمان محمد بن حسن عسکری نیست چراکه باید که مهدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است دوم آنکه باید که نام پدر مهدی هم نام پدر رسول صلی الله علیه وسلم باشد و این چنین نیست نام پدر رسول صلعم عبد الله است و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری است و در صواعق آورده که قول علی رضی الله عنه که مولد المهدی بالمدینة این قول هم رد زعم شیعه میکند چراکه مولد محمد عسکری در سرمن رای بود بالجمله نزد اهلسنت و جماعت مهدی باید که فاطمی و حسنی و مدنی باشد و نام پدرش عبد الله باشد و این همه صفت در محمد عسکری جمع نمیشود سوای بنی فاطمه بودن و محمد نام بودن دیگر همه صفت مفقود ست چه محمد عسکری ابن حسن عسکری است و حسینی است و در سرمن رای متولد شده پس او مهدی موعود نباشد اما احوال او نزد اهلسنت چیست باید که نیک معلوم شود که او بوجود نیامده یا در صغر سن گذشته یا بسن رشد و بلوغ رسیده برآنکه احوال او محض مختلف است تحقیق و جزم و یقین بدان راه نیست اما باعتقاد مولف الجناب

در سن رشد و بلوغ رسیده بسبب مصلحتیکه خودش میدانست مفقود شد و روزے چند دران اختفا بسر
برده بموت طبعی ازین عالم درگذشت چنانچه ابن خلکان گفته که بروایتے وقت دخول سرداب عمرش
هفده سال بود و نے روضة الاحباب اگرچه اهلسنت بدان قایل نیستند که محمد بن حسن عسکری رضی الله تعالے
عنه صاحب زمانست اما بعظم شان و سمو مکان ان مقتدائے طوایف انسان اعتراف دارند و اورا
از جمله کبار اولیا میشمارند و نے شواهد النبوة و روضة الاحباب قال الشیخ علاء الدوله احمد بن محمد السمنانی قدس
سره فی ذکر الابدال واقطابهم وقد وصل الی الرتبة القطبیة محمد بن الحسن العسکری رضی الله تعالے عنه ومن
ابائه الکرام ایمة اهل بیت الطهارة وهو اذا اختفی دخل فے دائرة الابدال وترقی مستدرجا طبقة طبقة الی ان
صار سید الاوتاد وکان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسه ودفن فی شونیزیه صلی علیه م
بن الحسن العسکری رضی الله تعالے عنهما وجلس مجلسه وبقے فے الرتبة القطبیة تسع عشر سنة ثم توفاه
الله تعالے بروح وریحان واقام مقامه عثمان بن یعقوب الجوینے الخراسانے وصلے هو وجمیع اصحابه علیه و
دفنوه فے مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم الے قوله وقبورهم لاصقة بالارض غیر مشرفة ولا مبنیة لا یعرفها
غیرهم وهم یزورونها کل سنة انتهی و پر ظاهر ست که در صورت مفقود شدن در صغر سن این همه صورت
نه بندد علاوه ان اگر طفلے صغیر را سرداب یا سرداب بهبیند و مادرش به بنید کجا تحمل دارد که تماشا کند پس
بقیاس چنان معلوم میشود که در سن هفده سالگی مفقود شد بعد ازان پس از تکمیل و تزکیه نفس که بدرجه
رفیعه قطبیت رسید نوزده سال زندگی کرده بموت طبعی وفات یافت شیخ علاء الدوله از محققین علما و کبار اولیاء الله است
و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس وغیره کتب تواریخ مشروحاً مرقوم
است سلام الله علی محمد العسکری ای فرق لک کان و چند کرامات او از شیعه در شواهد وغیره نقل کرده چون
مولف را اعتماد وے نشد لهذا ترک ان نمود والله اعلم بحقیقة الحال۔

باب سیوم

محمد بن علے بن ابے طالب المعروف بابن الحنیفیه رضی الله عنه وے از مشاهیر اولاد امیر المومنین
علے است و از میان اخوان خود بعد از حسنین اعلم واعبد واشجع بود در احوال او اختلاف بسیار
واقع شده کیسانیه او را مهدے موعود اعتقاد میکنند و بعضے میگویند بعد از حسنین امامت حق او ست

وبعض میگویند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیہ واہلسنت بدین اعتقاد
ندارند و ایضاً کیسانیہ میگویند کہ او نمردہ در جبل رضوی مختفی است علی ہذا القیاس در حال او مختلف
شدہ اند اکنون ترک انہمہ اقاویل نمودہ آنچہ نزد اہلسنت ثبوت رسیدہ نقل کنم وباللہ التوفیق
فے تہذیب النواوے محمد بن علے بن ابے طالب المعروف بابن الحنیفہ واسم امہ خولہ من سبے بنی
حنیفہ وہی خولہ بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبہ بن یربوع بن ثعلبہ بن الدول بن حنیفہ کنیۃ محمد
ہذا ابو القاسم یقال ابو عبد اللہ ولد لسنتین بقیتا من خلافۃ عمر وقال ابن ابے حاتم ثلث
بقین وہو من کبار التابعین دخل علی عمر بن الخطاب وسمع عثمان واباہ رضی اللہ عنہم روی عنہ بنوہ
الحسن وعبد اللہ وابراہیم وعون وجماعات من التابعین روینا عنہ عن ابیہ قال قلت یا رسول
اللہ ان ولد لے مولود بعدک اسمیہ باسمک واکنیہ بکنیتک قال نعم قال احمد بن عبد اللہ العقیلے الامام
الحافظ ثلثۃ یسمون محمداً رخص لہم کنیتہم بابے القاسم محمد بن ابے بکر ومحمد بن علی ومحمد بن طلحۃ بن عبد اللہ
وقال ابراہیم بن عبد اللہ بن جنید الحافظ لا نعلم احداً اسند عن علی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر
ولا اصح مما اسند محمد بن الحنیفہ قال عمر بن علے وابو نعیم فے روایات عنہ مات محمد بن الحنیفہ سنۃ
اربع وعشر ومایتہ وقال البخاری قال ابو نعیم مات سنۃ ثلث وثمانین وقال یحیے بن بکر سنۃ
احدے وثمانین وقال المدائنی سنۃ ثلث وثمانین وفے طبقات الفقہاء للشیخ ابی اسحاق
عن الہیثم بن عدے سنۃ ثلث او اثنتین وسبعین وفے تاریخ البخاری عن ابے حمزۃ بالتاء
قال قتفینا انسکنا حین قتل ابن الزبیر ثم رجعنا الے المدینۃ مع محمد بن الحنیفہ فمکث ثلثۃ ایام ثم توفی
وہذا توفیق قول الہیثم فان ابن الزبیر قتل سنۃ ثلث وسبعین وقیل سنۃ اثنتین یقال
لمحمد ہذا ابن الحنیفہ ویقال محمد بن علے ویقال محمد بن علے ابن الحنیفہ فینسب الے ابیہ وامہ جمیعاً
فعلے ہذا یشترط ان ینون علے ویکتب ابن الحنیفہ بالالف ویکون اعرابہ اعراب محمد لانہ وصف
لمحمد لا لعلی ولہذا نظائر انتہی وفے تقریب العسقلانے محمد بن علے بن ابے طالب
الہاشمے ابو القاسم بن الحنفیہ المدنے ثقۃ عالم من الثانیۃ مات بعد الثمانین وفی الخلاصۃ للحافظ صفی الدین محمد بن علی
بن ابے طالب الہاشمے ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیہ امہ خولہ بنت جعفر الحنفیہ نسب الیہا وکانت
من سبے الیمامۃ الذین سباہم ابو بکر وقیل کانت امۃ لبنے حنیفۃ ولم تکن من انفسہم من ابیہ وعثمان

وغیرہما وعنہ بنوہ ابراہیم وعبداللہ والحسن وعمرو بن دینار وخلق وفی تاریخ ابن خلکان ابو القاسم
محمد بن علی بن ابی طالب علیہ السلام المعروف بابن الحنفیۃ امہ خولہ بنت جعفر بن قیس بن سلمۃ
بن ثعلبۃ بن یربوع بن ثعلبۃ بن الدول بن حنیفۃ بن لجیم ویقال بل کانت من سبی الیمامۃ و
صارت الی علی علیہ السلام وقیل بل کانت سندیۃ سوداء وکانت امۃ لبنی حنیفۃ ولم تکن منہم وانما صالحہم
خالد بن الولید علی الرقیق ولم یصالحہم علی انفسہم وذکر البغوی فی کتاب شرح السنۃ فی باب قتال
مانعی الزکوۃ ان طائفۃ ارتدوا وانکروا الشرائع وعادوا الی ما کانوا علیہ من الجاہلیۃ واتفقت
الصحابۃ علی قتالہم وقتلہم ورای ابوبکر بسبی ذراریہم ونسائہم وساعدہ علی ذلک اکثر الصحابۃ استولد
علی علیہ السلام جاریۃ من سبی بنی حنیفۃ فولدت لہ محمد بن علی الذی یدعی بمحمد ابن الحنفیۃ ثم لم ینقض
عصر الصحابۃ حتی اجمعوا علی ان المرتد لا یسبی واما کنیتہ بابی القاسم فیقال انہا رخصۃ من رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانہ قال لعلی سیولد لک بعدی غلام وقد نحلتہ اسمی وکنیتی لاتحل لاحد
من امتی بعدہ وممن سمی محمدا وکنی ابا القاسم محمد بن ابی بکر الصدیق ومحمد بن طلحۃ بن عبیداللہ
ومحمد بن سعد بن ابی وقاص ومحمد بن عبدالرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن ابی طالب ومحمد بن حاطب
بن ابی بلتعۃ ومحمد بن الاشعث بن قیس وکان محمد المذکور کثیر العلم والورع وقد ذکر الشیخ ابو اسحاق
الشیرازی فی طبقات الفقہاء وکان شدید القوۃ ولہ فی ذلک اخبار عجیبۃ منہا ما حکاہ المبرد فی
کتابہ الکامل ان اباہ علیا علیہ السلام استطال درعا کانت لہ فقال لینقص منہا کذا وکذا حلقۃ
فقبض محمد باحدی یدیہ علی ذیلہا وبالاخری علی فضلہا ثم جذبہا فقطع من الموضع الذی حدہ ابوہ
وکان عبداللہ بن الزبیر اذا حدث بہذا الحدیث غضب واعتراہ افکل وہو الرعدۃ لانہ کان یحسدہ
علی قوتہ وکان ابن الزبیر ایضا شدید القوی ومن قوتہ ایضا ما حکاہ المبرد فی کتابہ ان ملک الروم فی
ایام معاویۃ وجہ الیہ ان الملوک قبلک کانت تراسل الملوک منا ویجہد بعضہم ان یغرب علی بعض
افتأذن لی فی ذلک فاذن لہ فوجہ الیہ برجلین احدہما طویل جسیم والآخر اید فقال معویۃ لعمرو بن العاص
اما الطویل فقد اصبنا کفوہ وہو قیس بن سعد بن عبادۃ واما الاخر الاید فقد احتجنا الی رایک فیہ فقال
عمرو ہہنا رجلان کلاہما الیک بغیض محمد بن الحنفیۃ وعبداللہ بن الزبیر قال معویۃ محمد ہو اقرب الینا علی
کل حال فلما دخل الرجلان وجہ الی قیس بن سعد بن عبادۃ یعلمہ فدخل قیس فلما مثل بین یدی معاویۃ

ترع سراويله ورمى بها الى العلج فلبسها فبلغت ثديه فاطرق مغلوبا فقيل ان قيسا لاموه في ذلك وقيل له لم تبذلت هذا التبذل بحضرة المعاوية وهلا وجهت اليه غيرها فقال

اردت لكيما يعلم الناس انها سراويل قيس والوفود شهود
وان لا يقولوا غاب قيس وهذه سراويل عادي نمته ثمود
واني من القوم اليمانين سيد وما الناس الا سيد ومسود
وبذ جميع الخلق اصلي ومنصبي وجسم به اعلو الرجال مديد

ثم وجه معاوية الى محمد بن الحنفية فحضر فخبره بما دعي له فقال قولوا له ان شاء فليجلس وليعطني يده حتى اقيمه او يقعدني وان شاء فليكن هو القائم وانا القاعد فاختار الرومي الجلوس فاقامه محمد وعجز الرومي عن اقعاده ثم اختار ان يكون محمد القاعد فجذبه محمد فاقعده وعجز الرومي عن اقامته فانصرف مغلوبا وقد كانت راية ابيه يوم الجمل بيده ويحكى انه توقف اول يوم في حملها لكونه قتال المسلمين ولم يكن قبل ذلك شهد مثله فقال له علي عليه السلام هل عندك شك في جيش مقدمته ابوك فحملها وقيل لمحمد كيف كان ابوك يقحمك المهالك ويولجك المضايق دون اخويك الحسن والحسين فقال لانهما كانا عينيه وكنت يديه فكان يقي عينيه بيديه ومن كلامه ليس بحكيم من لم يعاشر بالمعروف من لا يجد من معاشرته بدا حتى يجعل الله له فرجا ولما دعا ابن الزبير الى نفسه وبايعه اهل الحجاز بالخلافة دعا عبد الله بن عباس ومحمد بن الحنفية الى البيعة فابيا ذلك وقالا لا نبايعك حتى يجتمع لك البلاد ويتفق الناس فاساء جوارهما وحصرهما وآذاهما وقال لهما لئن تبايعا احرقتكما بالنار والشرح في ذلك طويل وكانت ولادته لسنتين بقيتا من خلافة عمر وتوفي رحمه الله في اول المحرم سنة احدى وثمانين للهجرة وقيل سنة ثلاث وثمانين وقيل سنة اثنين او ثلاث وسبعين بالمدينة وصلى عليه ابان بن عثمان بن عفان وكان والي المدينة يومئذ ودفن بالبقيع وقيل انه خرج الى الطائف هاربا من ابن الزبير فمات هناك وقيل انه مات ببلاد ايلة والفرقة الكيسانية تعتقد امامته وانه مقيم بجبل رضوى والى هذا اشار كثير عزة بقوله من جملة ابياته وكان كيساني الاعتقاد

الا ان الائمة من قريش ولاة الحق اربعة سواء
وسبط لا يذوق الموت حتى يقود الخيل يقدمها اللواء
تغيب فلا يرى فيهم زمانا برضوى عنده عسل وماء

۴	علی و ثلاثة من بنیه ؎	هم الاسباط لیس بهم خفاء	
۵	فسبط سبط ایمان و بر	و سبط غیبته کربلاء ؎	

وکان المختار بن ابی عبید الثقفی یدعو الناس الی امامة محمد ابن الحنیفة و یزعم انه المهدی وقال الجوهری
فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذکور وقال غیره کیسان مولی علی علیه السلام والکیسانیة یزعمون انه مقیم
برضوی فی شعب منه ولم یمت دخل الیه مع اربعین من اصحابه ولم یوقف لهم علی خبر وهم احیاء
یرزقون ویقولون انه مقیم فی هذا الجبل بین اسد و نمر و عنده عینان نضاختان تجریان عسلا و ماء و
انه یرجع الی الدنیا فیملؤها عدلا وکان محمد یخضب بالحناء والکتم وکان یختم فی الیسار اخبار مشهورة رضی الله عنه
وانتقلت امامته الی ولده ابی هاشم عبد الله ومنه الی محمد بن علی والد السفاح والمنصور ورضوی
بفتح الراء وبعدها ضاد معجمة وبعد الواو الف قال ابن جریر الطبری فی تاریخ الکبیر فی وقائع سنة
اربع واربعین و مائة رضوی جبل جهینة فی عمل ینبع وقال غیره بینهما مسیرة یوم واحد وهو من المدینة علی سبع
مراحل میامنة طریق المدینة ومیاسرة طریق البریر لمن کان مصعدا الی مکة وهو علی لیلتین من البحر
والله اعلم ومن رضوی تحمل حجارة المسن الی سائر الامصار قاله ابن حوقل فی کتاب المسالک والممالک
وذکر ابو الیقظان فی کتاب النسب ان ابن الحنیفة له ابن اسمه الهیثم وکان موخذا عن مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یقدر ان یدخله والاخیذ فی اللغة الاسیر الاخذة بضم الهمزة رقیة کالسحر وکانه کان
مسحورا انتهی کلام ابن خلکان وفی طبقات الشعرانی کان رضی الله عنه یقول من کرمت علیه نفسه
لم یکن للدنیا عنده قدر ولما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مروان یتهدده و یتوعده ویحلف
لیحملن الیه مائة الف فی البر ومائة الف فی البحر او یودی الیه الجزیة کتب عبد الملک الی الحجاج
ان یکتب الی محمد بن الحنیفة یتهدده و یتوعده ثم اعلمنی بما یرد علیک فکتب الیه فارسل ابن الحنیفة
کتابه الی الحجاج یقول ان لله عز وجل ثلثمائة وستین نظرة الی خلقه وانا ارجو ان ینظر الله فی نظرة
یمنعنی بها منک فبعث الحجاج بذلک الکتاب الی عبد الملک فکتب بمثل ذلک الی ملک الروم
فقال ملک الروم ما خرج هذا منک ولا کتبت انت به ولا خرج الا من بیت النبوة رضی الله عنه انتهی
محاربه یعنی جمل و صفین و نهروان همراه پدر بزرگوار خود بوده با اعدای او مقاتله نموده اما در جمل در اول
توقف نموده باز قتال کرد مگر مورخین در قصه جمل اندک اختلافی نموده اند قال ابن خلکان وکانت

راٰیتہ ابیہ یوم الجمل بیدہ دیکھئے اثنا توقف اول الیوم نے حملھا الکوفۃ قتال المسلمین ولم یکن قبل ذلک تشہد
فقال لہ علے علیہ السلام ہل عندک شمک سے فی جیش مقدمہ لوگ حملہا کا مروقتی تاریخ الکامل لابن اثیر
الجزرے در حرضت القوم اسے قولہ حتی زحم علے قحش تقفا ابنہ محمد وکانت الرایتہ معہ وقال لہ احمل تقدم
حتے لم یجد متقدماً الا علے سنان رمح فاخذ علے الرایتہ من یدہ وقال یا بنی بین یدی وفی مروج الذہب
للمسعودے بعث اسے ولدہ محمد بن الحنیفہ وکان صاحب رایتہ احمل علے القوم فابطا محمد علیہ وکان
بازائہ قوم من الرماۃ ینتظر نفاذ سہامہم فاتاہ علے فقال ہلا حملت فقال لا اجد متقدماً الا علی سہم
او سنان وانے لمنتظر نفاذ سہامہم واحمل فقال احمل بین الاسنۃ فان الموت علیک جنۃ
فحمل محمد فشکن بین الرماح والنشاب فوقف فاتاہ علے فضربہ بقائم سیفہ وقال ادرکک عرق من
امک واخذ الرایتہ منہ وفی روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین لوائے ظفر سیمائے خود را بدست
قرۃ العین خویش محمد بن حنیفہ کہ مردم جو بسیار حدت وشجاعت وکل ہنجار شوکت ومناعت بود داد
وباوے فرمود تقدم پس نا مدار بموجب فرمودہ پدر بزرگوار لوار اگرفت ولحظہ پیش برد انگاہ در اثنای
راہ اتفاقاً تا بنے وتامل وتاخیر وتعلل منمود وروایتے انکہ گفت ہذہ واللہ الفتنۃ المظلمۃ العمیای
پس امیر المومنین بانگ بروے زدکہ اقدم لام لک اتکون فتنۃ ابیک قائدۃ۔

	الیقہا الطعین ابیک محمد	لاخیر فی الحرب اذا لم توقد

پس محمد بن حنیفہ لوا بردست گرفتہ حملہ بجانب دشمن برد وبطعن نیزہ خونخوار ومار از روزگار اہل خصار
برآورد چنانکہ دوست ودشمن مراورا تحسین وآفرین گفتند وجناب ولایت ماب ہدایت نصاب
دیر بروے او نگاہ میکرد وبرناصیہ ہمتش آثار جلالت وبسالت میدید ومضمون الشبل فی المخبر شبل
الاسد ور محیاے انورش مشاہدہ کردہ بشگفت سے اندر آوے گوید ساعتے محمد بن حنیفہ بطعن
سنان ونیزہ جان ستان جولان نمود آنگاہ تیغ از غلاف برکشید ودر میدان محاربت ومبارزت
داد مردے ودلاورے بداد وبسیار سے از مبارزان اصحاب جمل را بضرب جراز سر انداز وحسام
خون آشام بصحراے عدم فرستاد وبعد ازان بمستقر خویش بازگشت واما شجاعت انجناب در صفین
ہم در روضۃ الاحباب مذکور ست کہ کریب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور اہل شام بود چندان قوت
داشت کہ نقش درم را با انگشتان زایل گردانید سے بمیدان آمدہ چندتن از شجاعان عراق را بشہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده اولا او را نصیحت و از سخط و عذاب جبار
حقیقی تخویف نمود آن شقی گفت که باین شمشیرے که بدست دارم مانند تو بسیارے را از پای در آورده‌ام
و بر امیر المومنین حمله آورد آنجناب حمله او را رد نموده بیک زخم ذو الفقار او را بجهنم فرستاد و آن زخم ذو الفقار
چنان بر سر او زد که تا قربوس زین رسید آواز تحسین و آفرین از دوست و دشمن برخاست و
هر دو سپاه متعجب شدند القصه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود معاودت
نموده با محمد حنیفه فرمود که لحظهٔ در معرکه قرار گیرد که طالب خون کریب خواهد آمد و آن ولد رشید باشارهٔ
والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابنای اعمام کریب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
باو رسید پرسید که سوارے که پسر عم مرا بقتل رسانید کجا رفت شاهزاده گفت اینکه من به نیابت
او ایستاده ام خصم در غضب رفته بروی حمله کرد و باهم بر آویختند محمد حنیفه او را از پشت زین برروی
زمین انداخت که بند بند او هم شکست دیگرے آمد باو ملحق شد همچنین هشت کس که بنی اعمام کریب
بودند راه جهنم پیمودند تفصیل آن در کتاب مذکورست و فی روضة الاحباب نقلست که حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم روزے با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را باو بخشیدم و چون محمد ابن حنیفه متولد شد
امیر المومنین علی بموجب فرموده عمل نموده باری سبحانه تعالی علم و شجاعت را که اشرف صفات
ست به محمد بن حنیفه ارزانی داشت گویند که ابو هاشم که پسر محمد حنیفه بود علم اصول از وے اخذ کرده و
واصل بن عطا که راس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد از ان از طریق مستقیم منحرف
شده معتزلی شد و فی روضة الصفا که در سن ست و ستین هجری که مهم مختار در کوفه تمشیت
پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که باو بیعت کند و هر چند عبد الله میدانست که محمد بطاعت
و عبادت مشغول ست و داعیه حکومت و ریاست ندارد اما غرضش آن بود که چون مختار بشنود
که امام و مقتدای او با عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و مبایعت آید و محمد حنیفه امتناع
نموده ابن زبیر گفت اگر بیعت نمیکنی دل از جان برگیر و چون محمد مضطر گشت از عبد الله مهلت بیعت
طلبید ابن زبیر گفت محال ست که ترا یکساعت مهلت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یکساعت زمان نمیدهی و بعد از گفتگوے

بسیار متقرر بران شد که قضیه بیعت دو ماه موقوف باشد و محمد حنفیه تا انقضای آن مدت در کنج
محفوظ بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه که بر سر چاه زمزم ساخته بودند محبوس کرده چهل کس را
بحراست او متعین گردانید و محمد با یاران و اهل بیت خویش که شریک و سهیم او بودند مشورت نموده
قرار بران گرفت که درین واقعه هایله از مختار استمداد نمایند لاجرم محمد حنفیه نامه بمختار فرستاده او را از
آنصورت آگاهی داد مختار بالتفات آنجناب مفتخر و مباهی گشت و باستحضار خلایق فرمان داد و چون
مردم مجتمع گشتند مختار نامهٔ امام را بر ایشان خوانده گفت ابن زبیر مهدی را بحبس باز داشته
واکنون بمدد من احتیاج دارد بخدا سوگند که من بنوعی بمعاونت و مظاهرت وی قیام نمایم که
عالمیان از مشاهدهٔ آن حیران مانند بعد ازان بترتیب و تجهیز لشکر قیام نموده طبیان بن عماره
و شخصی دیگر از اعیان اشراف را چهار هزار درهم داد با پانصد کس مقدمه لشکر گردانید و ابو المعتمر و هانی
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات حشم در عقب هم روان گردانید و درین
اثنا متابعان ابن زبیر بفرمان وی بر سر چاه زمزم هیزم جمع میکردند که اگر محمد از بیعت تخلف نماید او را
بسوزانند و چون پنجاه و هشت روز از مهلت بگذشت و طبیان بن عماره با پانصد کس در حریم حرم
ظاهر گشت و مردم عبد الله بن زبیر بتصور آنکه لشکر مختار همان قدر بیش نیست خواستند که دست تعرض
بایشان دراز کنند و چون سرهنگان مختار واحداً بعد واحد هر یک با فوجی مکمل پدید آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنفیه را از محبس بیرون آوردند و قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنفیه ایشانرا ازان اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جایز نیست
و مالی را که مختار بآنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنفیه و ابن زبیر صورت صلحی
روی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که باوطان خود مراجعت نمایند و چون مختار کشته شد ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باش و آنجناب
در برابر سخنان خشونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که پراگنده شوید که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبد الله حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استبعاد نموده و در تقارن
این حال عبد الملک بن مروان مسرحان بمکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از شیعه
و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون بدین رسید شنید که عبد الملک با عمرو بن سعید

بن الاشتر اتفاق عذر کرده او را کشته است ازینصورت خائف شده در بعضے از حدود شام
ساکن گشت و درین اثنا چون عبد الملک مروان شنید که مردم بذکر خیر محمد حنیفه و فضل او زبان
میکشایند از طلب وے پشیمان گشته رقعه بخدمتش ارسال نمود مضمون آنکه هرکه تقلد قلاده بیعت
نگشته باید که در قلمرو من نباشد وآنجناب بمکه رفته در شعب ابیطالب نزول کرد و ابن زبیر نزد
او خبر فرستاد که برخیز و ازین دیار بیرون رو بنابرین بے ادبے شیعه از وے رخصت طلبیدند که
با ابن زبیر قتال کنند محمد رخصت نداده و در شان او دعا کرد که خدا لباس ذل و خوف در وے پوشان
و بر وے و اتباع وے شخصے را بگمارد که بشدت باس و قساوت قلب متصف باشد و بعد ازان
از شعب بیرون آمده بطایف رفت و در زمانیکه حجاج بمحاصره عبد الله بن زبیر اشتغال داشت
مراجعت نموده بار دیگر شعب ابے طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن او خبر
یافته قاصدے فرستاده پیغام داد که مطلوب و متوقع از تو آنکه از بیعت عبد الملک ابا و امتناع
ننمائی محمد حنیفه جواب داد که هرگاه او را مخالفے نماند من با وے بیعت کنم و چون عبد الله زبیر شهادت یافت
محمد حنیفه مکتوبے بشام فرستاد و از عبد الملک براے خود و متابعان خود امان طلبید عبد الملک نامه
بحجاج فرستاده او را بتعظیم و توقیر آنجناب وصیت کرد و محمد بعد ازان متوجه دمشق گردیده با عبد الملک
بیعت نموده ازانجا معاودت نموده بارے دیگر بطایف رفت بقولے دران سرزمین بجوار رحمت
رب العالمین پیوست در صواعق آورده که چون علے رضی الله عنه را زخم رسید فرزندان خود حسن و
حسین وغیرهما را طلب نموده و بتقوے و طاعت خداے تعالے و ترک دنیا وغیره اخلاق حمیده
که تفصیل آن دران کتاب مذکور است وصیت فرموده بجانب محمد حنیفه التفات نموده فرمود که وصیتے که
برادران ترا کردم حفظ نمودی گفت بلے باز فرمود که ترا نیز وصیت میکنم بمثل آنچه برادران ترا وصیت
کردم و بآنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطه حقوق عظیمه که بر تو دارند و بآنکه اعتماد نکنے بر امرے
غیر ایشان باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات فرموده گفت وصیت میکنم شما را بوے
زیرا که او برادر و پسر پدر شماست و میدانید که پدر شما او را دوست میداشت انتهی ازینجا ثابت شد
که جناب امیر المومنین را بعد از حسنین نظر عنایتے که بحال او بود بحال دیگر فرزندان نبود چرا که جناب
مرتضوے ماوراے حسنین و محمد حنیفه فرزندان دیگر نیز داشت نسبت بهیچکس چیزے نفرموده و در روایت

حدیث بنزدیدہ شد کہ بغیر از حسن و حسین و محمد حنیفہ کوئی کسے از اولاد و اصحاب روایت ندارند محدثین فقط ہمین چہار پسر را رواۃ از انجناب نوشتہ اند و اللہ اعلم و در مواعق آوردہ کہ محمد بن حنیفہ چون خبر توجہ حسین رضی اللہ عنہ بجانب کوفہ شنید چندان گریہ کرد کہ طشتے کہ جہت وضو ساختن پیش وی نہادہ بود از آب چشم پر ساخت ابن غایب مبالغہ ست یعنے بشدت گریہ نمود و در حقایق المصیبۃ لوز کہ چون حضرت سید الشہدا حسین ع از مدینہ طیبہ ارادہ سفر نعیم داد ہمہ اصحاب و خدام باو موافقت نمودند مگر محمد حنیفہ و سببش ان بود کہ در چندے قبل ازین وقایع انجناسے زرہے بجہت سید الشہدا ع یا در زمان آخر حیات والد بزرگوارش ہدیہ آوردہ بودند کہ بجہت انحضرت فاضل دانست محمد بن حنیفہ فاضل انرا بدست خود قطع نمود و بیک قوت پارہ کرد این حرکت عنیف صدمہ بدست لطیفش رسانید کہ بس ازان قادر بگرفتن قبضہ شمشیر و نیزہ و مانند انہا بدست نبود علاوہ ان دران ہنگام مریض شدہ بود داشتہ در حقایق و روضۃ الاحباب آوردہ کہ در زمان عزیمت امام حسین ع از مدینہ محمد بن حنیفہ بخدمت او مبادرت نمودہ و اظہار شفقت و دل بوزے و انچہ لوازم اخوت باشد بجا آوردہ گفت مرا نصیحتے بخاطر میگذرد اگر رخصت فرمای عرض دارم امام حسین ع فرمود کہ انکدام است گفت مصلحت انست کہ تو خود را از یزید و بلاد او دور نگاہداری و اشد و اندازہ و مردم را بہ بیعت خویش دعوت نمائی و اگر مبایعت نمایند بسنت جد خود محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و سیرت خلفاے راشدین میان ایشان زندگانی کنی و اگر تمرد و طغیان ورزند در کنج خانہ نشینے و با ہیچکس اختلاط نفرمای و من ازان اندیشناکم کہ تو بشہرے روی کہ بعض از خلق با تو موافقت نمایند و برخے مخالفت ورزند و میان ہر دو طایفہ نزاع و جدال واقع شود و تو دران میان ضایع گردے امیر المومنین حسین گفت کہ نیکو گفتے و شرط مناصحت بجا آوردے اکنون چہ صلاح مے بینے کہ بکجا روم محمد بن حنیفہ گفت کہ حالا بمکہ تشریف فرمای اگر اہل حرم با تو بیعت کنند فہو المطلوب و الا عزیمت یمن نمای کہ خلق ان دیار انصار و محب و معتقد جد و پدر و برادر تواند اگر یمن توان جا نشیمن پذیر فبہا و الا بطرف کوہ پایہا و شعاب جبال میل کن و ہر روز بمنزلے بسر بردہ منتظر فرج باش امیر المومنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگند کہ اگر در دنیا ہیچ ملجای و مفرے نیابم با یزید بیعت نکنم و در تحت امر و نہی او در نیایم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در باب او این دعا کردہ است اللہم لا تبارک فی یزید بعد ازین سخنان ہر دو بگریستند و امام حسین ع گفت

ای برادر برای مقرون بصواب تو عزیمت مکه بکنم و اہلبیت و محبان و رفیقان اہل اسلام با من موافق اند اگر ترا داعیه انست که در مدینه اقامت نمائی و مقیم شوی ہیچکس ضررے بتو نتوانند رسانید مطلوع انکه علی التعاقب و التوالی احوالات یزید و مردم او اعلام نمائی و مرا بدعای خیر یاد آوری و وصیت نامه نوشته بمحمد بن حنیفه داد و او را وداع کرد و این وصیت نامه در کتاب حقایق المصیبه مذکور است انتہی چون ولادت محمد بن الحنیفه چنانچه مورخین نوشته اند و بالا گذشت که دو سال باقی بود از خلافت عمر رض روی نمود و وفات امیر المومنین عمر در سنه بست و سه ہجری اتفاق افتاد برین تقدیر ولادت او سنه اثنین و عشرین باشد و در واقعه جمل که در سنه ست و ثلثین بود عمرش پانزده سال و چند ماه و در حرب صفین شانزده ساله و چند ماه و در حرب نہروان ہفده سال و چند ماه و وقت وفات پدر بزرگوارش نوزده سال بوده باشد و وقت شہادت حسین ع چہل ساله بود و وقت وفات خود که سنه احدی و ثمانین من الہجرة بود شصت ساله بود و مخفی نماند که چند قصه در زبان بنگله بنام محمد حنیفه درین دیار شایع است مثلا قصه بی بی ضیفون و ملک اکا وسونه بہان و ثمرت بہان و قصه جنگ نامه یعنی بعد شہادت حسین ع با مخالفان محاربه نمودن محمد بن حنیفه و غیره در زبان فارسی و بنگالی مشہور است که اینها اصلے ندارد ہیچ معلوم نیست که وجه این شہرت چه باشد و چرا این افترا بنام او نمودند ظاہرا کذابین وضع نموده باشند والله اعلم بحقیقة الحال .

عبد الله بن محمد بن الحنفیه ابو ہاشم المدنی قال النووی روی عن ابیه و فی الخلاصة روی عن ابیه و عنه سالم بن ابی الجعد قال ابن سعد ثقة قلیل الحدیث قال جماعة مات سنة ثمان و تسعین و قال النسائی ثقة و فی التقریب ثقة قرنه الزہری باخیه الحسن من الرابعة مات سنة تسع و تسعین بالشام و فی تحفة الاحباب علم اصول از پدر خود اخذ نموده و از وی واصل ابن عطا که راس و رئیس معتزله بود اخذ نموده از طریق مستقیم منحرف شد والله اعلم .

ابراہیم بن محمد بن الحنیفه فی تقریب العسقلانی ابراہیم ابن محمد بن علی بن ابی طالب الہاشمی ابوه ابن الحنیفه صدوق من الخامسة و فی تہذیب النووی روی عن ابیه و فی الخلاصة ہو صدوق عن جده مرسلا و ابیه و عنه یاسین العجلی و عمر مولی غفره .

عمر بن محمد بن علی المرتضی رض فی الخلاصة عن ابیه و عنه العباس بن عثمان الشافعی

الحسن بن محمد بن الحنفیہ سنے تہذیب النواوی سے ہو ابو محمد الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشی الہاشمی المدنی التابعی سمع سلمہ بن الاکوع وجابر بن عبد اللہ الصحابیین وسمع
اباہ وغیرہ من التابعین روی عنہ عمرو بن دینار والزہری وآخرون واتفقوا علی توثیقہ روی
لہ البخاری ومسلم توفی سنۃ مائۃ او تسع وتسعین ونے تقریب العسقلانی الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب الہاشمی ابو محمد المدنی وابوہ ابن الحنفیۃ ثقۃ فقیہ یقال انہ اول من تکلم فی الارجا
من الثالثۃ مات سنۃ مائۃ او قبلہا بسنۃ رحمہ اللہ تعالی ونے الخلاصۃ ہو الفقیہ موثق عن ابیہ
وابن عباس وسلمہ بن الاکوع وعنہ عمرو بن دینار والزہری قال مصعب الزہری وغیرہ بن
تعسیم ہو اول من تکلم فی الارجاء وقال ابن حبان کان یقول من خلع ابا بکر وعمر فقد خلع السنۃ قال
ابو عبید مات سنۃ خمس وتسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الہاشمی معروف بحسن مثنی وی از مشاہیر اہلبیت است
در روضۃ الشہدا آوردہ کہ کنیت او ابو محمد است وبغایت جمیل وجلیل بود وی داعیہ آن شد کہ
یکے از دختران عم خود حسین بن علی را رضی اللہ عنہ در عقد خود درآرد حسین رضی اللہ عنہ این امر معلوم
نمود ودو دختر خود فاطمہ وسکینہ را برو عرض کرد وگفت اے پسر برادر من ہر کدام ازین ہر دو
دختر اگر خواہی اختیار کن تا بعقد تو درآرم حسن مثنی شرم داشت کہ یکے را اختیار کند سر بالا کرد
و پیش انداخت و خاموش بایستاد حسین رضی اللہ عنہ گفت یا ابن اخی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار بمادر من فاطمہ
زہرا مشابہت دارد پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد وخدای تعالی حسن را از دختر حسین
سہ پسر داد عبد اللہ محض وابراہیم غمر وحسن مثلث وایشان فخر نمودند بر سادات دیگر کہ جد مادری
ما حسین است وجد پدری حسن است انتہی آنجناب از کبار تابعین است بعلم وورع مشہور
بود ونے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الرابعۃ مات سنۃ سبع وتسعین
وابن بضع وخمسون سنۃ انتہی ونے الخلاصۃ للحافظ صفی الدین روی عن ابیہ وعبد اللہ بن
جعفر وعنہ ابناہ الحسن وعبد اللہ وابراہیم وولی صدقۃ علی وکان وصی ابیہ توفی سنۃ سبع و
تسعین قال البخاری فی الصحیح اے فی الجنائز منہ لما مات الحسن بن الحسن ضربت امرأتہ القبۃ علی قبرہ سنۃ
ثم رفعت فسمعوا صائحا الا ہل وجدوا ما فقدوا فاجابہ آخر بل یئسوا فانقلبوا الحدیث واحد فی کلمات الغر

در حقایق الصحیحه و کشف الغمه نے معرفة الائمه عیسی اربیلی سے آورده که آنجناب همراه عم خود بکربلا حاضر شده با اعدا مقاتله نموده زخمی شد و گرفتار مخالفان گشت و اعدا میخواستند که او را با شهدا ملحق سازند تا خال او اسماء بن خارجه فزاری بر سر وقت او رسیده مانع آمد و بلشکرگاه خود برد چون او یکی از معارف کوفه بود ابن سعد حسن را بامیر تا نزد ابن زیاد برد و ابن زیاد نیز او را به وی بخشید بعد ازان سالها بزیست مگر این روایت در کتب دیگر مورخین اهلسنت تا یافت نموده اند و اینک پیش نظر است اصلا بنظر نمی آید والله اعلم بحقیقة الحال۔

عبدالله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی ابی طالب رضی الله تعالی عنهم الملقب بالمحض کنیت او ابو محمد بود

و فی المعارف لابن قتیبه کان عبدالله بن الحسن بن الحسن یکنی ابا محمد و کان خیرا و روی یوما یمسح علی خفیه فقیل له تمسح قال نعم قد مسح عمر بن الخطاب ومن جعل عمر بینه وبین الله فقد استوثق و کان مع ابی العباس و کان له مکرما و به انسا واخرج یوما سفط جوهر فقاسمه ایاه واراه بناء قد بناه وقال له کیف تری هذا فقال

قطعه

الم تر حوشبا امسی یبنی	قصورا نفعها لبنی نفیلة
یؤمل ان یعمر عمر نوح	وامر الله یحدث کل لیلة

فقال له اتمثل بهذا وقد رایت صنیعی فقال والله ما اردت بها سوءا ولکنها ابیات حضرت فان رای امیر المؤمنین ان یحتمل ما کان منی قال قد فعلت ثم رده الی المدینة و فی تقریب العسقلانی عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی ابو محمد ثقة جلیل القدر من الخامسة مات فی اوایل سنة خمس واربعین و له خمس وسبعون و فی الخلاصة عن ابیه وامه فاطمة بنت الحسین وعنه یزید بن الهاد ولیث بن ابی سلیم ومالک والثوری وثقه ابن معین وابو حاتم مات سنة خمس واربعین ومائة و در روضة الشهدا آورده که عبدالله محض شیخ بنی هاشم بود و در زمان خود او را محض گفتندی یعنی خالص چه خلاصه دو سبط بود مادرش فاطمه بنت الحسین و پدرش حسن بن الحسن و او بغایت شبیه بود بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ازو پرسیدند که شما بچه جهت افضل مردمانید گفت بانکه همه کس را آرزو است که از ما باشند و ما آرزو نمیبریم که از دیگران باشیم۔

محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اما محمد الملقب

بنفس زکیه کنیت، وابو القاسم وابو عبد الله است — فی میزان الذهبی محمد بن عبد الله بن حسن
بن حسن الهاشمی العلوی الذی خرج علی المنصور بالمدینة فی سنة خمس واربعین ومائة فقتل فیها
فی المغازی یروی عن ابی الزناد وحدث عنه الدراوردی وغیره وثقه النسائی وقال البخاری
لا یتابع علی حدیثه قلت له احادیث منها اذا سجد فلیضع یدیه علی رکبتیه الحدیث قال البخاری لا یتابع
علیه ولا ادری سمع من ابی الزناد ام لا وفی الخلاصة للحافظ صفی الدین محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن
بن علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد الله المدنی عن نافع وابی الزناد وعنه الدراوردی وعبد العزیز
بن نافع الصائغ وثقه النسائی قال الزبیر قتل سنة خمس واربعین ومائة وهو ابن خمس واربعین اعنی له
حدیث واحد وفی تقریب العسقلانی محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی الهاشمی المدنی یلقب
النفس الزکیة ثقة من السابعة قتل سنة خمس واربعین وله ثلاث وخمسون وکان خرج علی المنصور
وغلب علی المدینة وتسمی بالخلافة فقتل وفی تاریخ الخلفاء للسیوطی وفی سنة خمس واربعین
کان خروج الاخوین محمد وابراهیم ابنی عبد الله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب فظفر بهما المنصور
فقتلهما وجماعة کثیرة من آل البیت فانا لله وانا الیه راجعون واذی المنصور خلقا من العلماء ممن خرج معهما
او امر بالخروج قتلا وضربا وغیر ذلک منهم ابو حنیفة وعبد الحمید بن جعفر وابن عجلان وممن افتی بجواز الخروج
مع محمد علی المنصور مالک بن انس رح وقیل له ان فی اعناقنا بیعة المنصور فقال انما بایعتم مکرهین و
لیس علی المکره یمین در روضة الشهدا آورده امام محمد صاحب نفس زکیه که او را ابو القاسم میگفتندی
واکابر زمان او را مهدی لقب دادند چه نام او محمد وکنیتش ابو القاسم ونام پدرش عبد الله بود و
حدیث مشهور آمده که مهدی از فرزندان من باشد نام او نام من ونام پدر او نام پدر من ودو ر
دیگر هست که کنیت او کنیت من وعلمای بنی هاشم همه بوی منتظر بودندی ووی از نسابه
از جد خود نقل کرده است که او چهار سال در شکم مادر بود وچون متولد شد در میان دو کتف او
خالی سیاه بود برابر بیضه واو خروج کرد در مدینه وامام مالک رح فتوی میداد مردمان را که با وی
خروج کنید ویاری ومددگاری وی دهید او را وخبر وی بگذارید ابو جعفر دوانقی لشکر بسر او فرستاد واو با لشکر
خود باستقبال بیرون آمده محاربه واقع شد واو در احجار الزیت بقتل رسید وچون در حدیث
واقع شده بود که از فرزندان من نفس زکیه باحجار الزیت کشته خواهد شد او را نفس زکیه لقب دادندی

اما ابراہیم قتیل یاحمیر کنیت او ابوالحسن بود وقوت او تاحدے نقل کردہ اند کہ دم شتر رمندہ گرفتے و برجاے بداشتے دیو وے نیز کہ شتر برفتے دوم او در دست ابراہیم باندے و او از کبار علما بودہ و در شب دوشنبہ غرہ رمضان سنۃ خمس واربعین ومایۃ ببصرہ خروج کرد و بسے از اکابر بروے بیعت کردہ بودند چون امام اعمش و عباد بن منصور و نصیحت رسید کہ امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رحمہ اللہ نیز در بیعت او بودہ و بخروج باوے و معاونت و نصرت وے فتوے میداد و پسر خود حماد را با چہار ہزار درم نزد وے فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر نہ حفظ امانات و ودایع مردم کہ نزدیک منست مراد امن میگیرد والا بتو لاحق شدہ تقویت تو میکردم و این نامہ بدست دوانقے افتاد و بر ابوحنیفہ رحمہ اللہ تغیر شد و او را ایذاے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آوردہ اند کہ عجوزہ نزد امام اعظم رح آمد و گفت تو فتوے دادے پسر مرا بخروج با ابراہیم و او رفت و کشتہ شد امام فرمود کہ کاشکے من بجاے پسر تو بودمی القصہ دوانقے لشکر بسر وے فرستاد و ابراہیم نیز از بصرہ بیرون آمد با لشکر دوانقے محاربہ نمود و بعد از انہزام لشکر دوانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم آمد شہید شد و در دیہ باحمیری واد قریہ است قریب بکوفہ و این ہر دو برادر ہمراے بودند و بیعت از برای محمد بود

وفي تاريخ الكامل لابن اثير الجزري في ذكر صفة محمد والاخبار بقتله كان محمد اسمر شديد السمرة وكان المنصور يسميه محمما وكان سمينا شجاعا كثير الصوم والصلواة شديد القوة كان يخطب على المنبر فاعترض في حلقه بلغم فتنحنح فذهب ثم عاد فتنحنح فذهب ثم عاد فتنحنح فنظر فلم ير موضعا يبصق فيه فرمى نخامته في سقف المسجد فالصقها فيه وسئل جعفر الصادق عن امر محمد فقال فتنة يقتل فيها محمد واخوه لابيه وامه بالعراق وحوافر فرسه في ماء فلما قتل محمد قبض عيسى اموال بني الحسن كلها واموال جعفر فلقي جعفر المنصور فقال له رد علي قطيعتي من ابي زياد فقال اياي تكلم بهذا والله لازهقن نفسك قال فلا تعجل علي قد بلغت ثلثا وستين سنة وفيها مات ابي وجدي وعلي ابن ابي طالب وعلي كذا وكذا ان ربيك بشي وان ابقيت بعدها الى سنة يقوم بعدك فرق له المنصور ولم يرد عليه قطيعته فردها المهدي على ولده وقال امير يعني ابن عامر لا يسلبن نفسنا ناسحابته فان امطرتنا ظفرنا وان تجاوزتنا اليهم فانظر الى دمي عند احجار الزيت قال فوالله لقد اظلتنا سحابة فلم تمطرنا وتجاوزتنا الى عيسى واصحابه فظفروا وقتلوا محمدا ورايت دمه عند احجار الزيت وكان قتله يوم الاثنين لاربع عشر خلت من رمضان سنة

خمس واربعین ومایة وکان یلقب بالمهدی والنفس الزکیة قصهٔ خروج نمودن محمد وابراهیم طوسی وارد هرکه کیسکه
اراده اطلاع اندارد و باید که در مروج الذهب للمسعودی و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزری که بشرح وبسط تمام تر
مسطور یافته مطالعه نماید چون این قصه خارج از وضع اینکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباسی
هم کم از یزید نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر بباش اول در جذب القلوب که تاریخ مدینهٔ منوره بیست
است للشیخ عبد الحق دهلوی آورده که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدای احد است مشهد
معروف بنفس زکیه وهو السید الشریف الملقب بالمهدی محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
علی المرتضی سلام الله ورحمته وبرکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته واین مشهد
خارج مدینه منوره است در شرقی جبل سلع وبروی بنای عالیست ومسجدی کبیر و در قبلهٔ مسجد
منبلی است از عین زرقا که از جانب مشرق ومغرب از او درجات بسته اند وچشمه را در میان الن
جاری ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بر منصور عباسی خروج
کرد بسیاری از مردم با وی مبایعت کردند منصور عم خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس بجنگ وی
فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلع آمده توقف نموده بمحمد بن عبد الله گفته فرستاد که همراه ما بیا ابراهیم
بیا با خلیفه بیعت کن وی گفته والله مردن در عزت بهتر است از زندگانی که در ذلت بگذرد پس وی
واصحاب وی که مقدار سیصد وچند تن باقی مانده بودند همه غسل کامل بر آورده مقابل شدند
وبر عیسی واصحاب او حمله آوردند سه بار او را انهزام دادند و آخر بسبب کثرت اعدا تاب نیاورده
مغلوب شدند سبط ابن جوزی در ریاض الافهام می آرد که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
منصور فرستاد بدن او را خواهر او زینب و دختر او فاطمه بطریق خفیه در بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
مستفیض ومشهور است و مطری واتباع او ذکر کرده اند آنست که دفن او همدرین موضع است
وقتل او نزد احجار الزیت بود که قریب مشهد سنان بن مالک است وحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم درانجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذو الفقار علی مرتضی سلام الله علیه با وی
بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد از وی برشید رسید اصمعی
گوید که من از او دیدم هژده فقره داشت وفقره در لغت استخوان پشت را گویند واین ذو الفقار
بحضرت امیر المومنین از سرور انبیاء رسیده بود چنانچه در کتب سیر واحادیث مسطور است و در خبر است

که در روز قتل با عبد الله بن عامر السلمی که از اصحاب او بود گفته است که ابرے بالاے سر ما سایه خواهد کرد اگر برما بارید فتح جانب ما است و اگر از ما بگذشت و بر سر دشمن رسید بدانکه خون من بر احجار الزیت افتاده است عبد الله بن عامر گوید والله همچنان شد که وی گفته بود ابرے بر سر ما پیدا شد و از ما گذشته بر سر عیسے سایه کرد آخر الامر ایشان ظفر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر احجار الزیت ریختند آورده اند که بجهت وی سلام الله علیه عیسے بن موسے امام مالک را مرسے بلیغ کرد که در معانده بیعت و موافقت وی دم میزد نقل ذلک الامام الفریرے انتهی رحمة الله تعالے علیه ۔

حسن بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم الملقب بحسن المثلث کنیت او ابو علی است در روضة الشهدا آورده که ابو علی حسن مثلث از اکابر وقت خود بوده ابو الحسین علے عابد از اولاد او است و از اولاد علی عابد حسین بن علے شهید صاحب فخ است احوال او در ذکر او مے آید فی تقریب العسقلانی الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مقبول من السادسة مات سنة خمس و اربعین و هو ابن ثمان و ستین رحمه الله تعالے و فی الخلاصة روی عن ابیه و امه و فاطمة بنت الحسین بن علی وعنه فضیل بن مرزوق مات سنة خمس و اربعین و مایة ۔

موسی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رض الملقب بالجون در روضة الشهدا آورده که کنیتش ابو الحسن است و جون لون مبارکش اندکے سیاهے مائل بود مادرش او را جون لقب داد در صواعق از مسعودے نقل کرده که زبیرے که از اولاد زبیر بود سعایت او نزد هارون الرشید کرد دشمن میان ایشان بطول انجامید بعد از ان موسے وے را قسم داد که بگو بریت من حول الله و قوته والتجات الے حولے و قوتے لقد فعل کذا و کذا و قال کذا و کذا بعد از ان موسے گفت الله اکبر خبر داد مرا پدر من از جدم و او از پدر خود و او از پدر خود علے مرتضے رض که پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم فرمود که هیچکس یاد نمیکند به این صیغه یعنی از حول و قوة خداے تعالے بری شود و در حول و قوة خود در آید و در ان قسم کاذب باشد مگر آنکه خداے تعالے در عقوبت وی تعجیل فرماید پیشتر از سه روز والله که من دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل اے امیر المومنین کسے را بر من موکل گردان اگر سه روز بگذرد و حادثه پیش زبیرے نیاید خون من بر تو حلال است انگاه هارون الرشید کسے را بر وے گماشت و هنوز سه روز نگذشته بود که زبیرے بمرض جذام گرفتار شد و اعضاے او ورم کرد مثل مشکے که پر از باد کرده باشند

و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و رائحهٔ منفرط النتن از آن بیرون آمد آنگاه چند خروار خس و خاشاک آوردند در قبر انداختند باز در مرتبهٔ ثانی فرو رفت چون خبر بهارون الرشید رسید تعجب زیاده کرد و هزار دینار بطلا جهت موسی فرستاد و از سراین سوگند پرسید موسی بن عبد الله حدیثی از جد خود علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بیمین یجد الله فیها الا استحیی من عقوبته و ما من احد حلف بیمین کاذبة نازع الله فیها حوله و قوته الا عجل الله عقوبته قبل ثلاث یعنی نیست هیچکس که سوگند یاد کند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه خدای تعالی شرم دارد که وی را عقوبت فرماید و هیچکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزاع کند در آن سوگند در حول و قوه خدای تعالی را مگر آنکه بزودی خدای تعالی عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد میگوید مولف که مثل این قصه سابق در ذکر کرامت امام جعفر صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسی گذشت و فی میزان الذهبی موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابیه و عنه عبد العزیز الدراوردی و هو من اقرانه و مروان بن محمد الطاهری و ابراهیم بن عبد الله الهروی و جماعة رواه یحیی بن معین و اختفی بعد قتل محمد و ابراهیم مدة ثم ظفر به المنصور فضربه ثم عفا عنه قال الخطیب روی عن ابیه شیئا کثیرا قال ابن معین ثقة و قال البخاری فیه نظر وله حدیث فی تحریم الدبر۔

حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رض نقب او شهید صاحب فخ است از اولاد حسن مثلث از اکابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خلافت دانسته با وی بیعت نمودند در روضة الشهدا آورده که در زمان هادی خروج کرد و جماعت سادات علوی با وی بودند هادی کس فرستاد تا همه را شهید کردند از امام محمد تقی رض منقول است که بعد از قضیه کربلا هیچ واقعه اهل بیت را از این واقعه صعب تر نبوده انا لله و انا الیه راجعون تفصیل این قصه آنست در روضة الصفا آورده که در ایام دولت هادی که از خلفای عباسی است میان عمر بن عبد العزیز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب و میان حسین ابن علی الحسنی بسببی از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم را ببیعت خود خواند و مخالفت هادی اظهار کرد عمر مذکور که از قبل هادی والی مدینه بود از این معنی خبر یافت و شیعه اولاد عباس جمع نموده با حسین از وقت صباح تا وقت استوا حرب کرد عاقبت منهزم شده اصحاب حسین دست بغارت بیت المال بر آوردند هفتاد هزار دینار که در آن موضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه در های

بموت خود بسته روز دیگر میان آل ابی طالب و متابعان ابناے عباس حربے صعب اتفاق افتاد و
عباسیه منهزم گشتند و حسین بعد از ظفر یازده روز در مدینه اقامت نموده آنگاه بمکه رفت و چون
بحرم کعبه رسید فرمود تا نداء دادند که هر بنده که بخدمت امیر حسین کمر بندد آزاد باشد باین سبب مجموع
عبید و ممالیک در ظل رایت او مجتمع گشتند و چون این خبر بسمع هادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
را با جمعی کثیر از خویشان خود که در یثرب بیت داشتند بدفع حسین نامزد فرموده محمد بعد از قطع مراحل و منازل
بذی طوی فرود آمد و آن موضع را لشکرگاه ساخت و در روز ترویه میان هر دو فریق محاربه روی نموده از
طلوع آفتاب تا هنگام زوال شمس کوشش برداشت در اثناے نزاع و جدال غباری قوی ساطع
شد و شیعهٔ آل ابے طالب فرار بر قرار اختیار کردند چون گرد تسکین یافت شخصے از مردم خراسان
حسین را در معرکه کشته دید سر او را پیش محمد بن سلیمان آورد و محمد آن سر را نزد هادی فرستاد آن شخص
که سر حسین را پیش او آورد گفت این متاعی است از طغات که در حساب نبود هادی گفت از او رون
سر حسین طمع نباید داشت و او را هیچ نداد و فے مروج الذهب للمسعودے ظهر فے ایام الهادی الحسین
بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابے طالب رضی الله عنهم و هو المقتول بفخ و ذلک علی ستة
امیال من مکة یوم الترویة و کان علی الجیش الذی حاربه جماعة من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
و محمد بن سلیمان بن علی و موسے بن علے و العباس بن محمد بن علی فے اربعة الاف فارس فقتل الحسین
و اکثر من کان معه و اقاموا ثلاثة ایام لم یواروا حتے اکلتهم السباع و الطیر و کان معه سلیمان بن عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن علی فاسر فے هذا الیوم و ضربت رقبته بمکة صبرا و قتل معه عبد الله بن اسحاق بن ابرهیم
بن الحسن بن الحسن بن علی و اسر الحسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبرا و اخذ
بعبد الله ابن الحسن ابن علی و الحسین بن علی الامان مختبیا عند جعفر بن یحیے بن خالد بن برمک و قتلا بعد
ذلک فسخط الهادے علے موسی بن عیسے لقتل الحسین بن علے بن الحسن بن الحسن و ترک المصیر به الیه
لیحکم فیه بما یرے و قبض اموال موسے و اظهر الذین اتوا بالراس الاستبشار فبکی الهادی و زجرهم و قال
اتیتمونے براس رجل من الترک و الدیلم انه راس رجل من عترة رسول الله صلے الله علیه و اله و سلم الا ان
اقل جزاؤکم عندی لا اثیبکم شیئا و فے الحسین بن علے صاحب فخ یقول بعض شعراء ذلک العصر
من ابیات۔

فلا بکین علے الحسین ✤ بعولتہ وعلے الحسن

وعلے ابن عاتکۃ الذے ✤ اثووہ لیس لہ کفن ✤

ترکوا بفخ غدوۃ ✤ فے غیر منزلتہ الوطن ✤

کانوا کراما قتلوا ✤ لا طائشین ولا جبین ✤

غسلوا المذلتہ عنہم ✤ غسل الثیاب من الدرن

ہدے العباد بجدہم ✤ فلہم علے الناس المنن ✤

وفے تاریخ الدول للذہبے خرج بالمدینۃ حسین بن علے بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب وبایعہ خلق وتملک مکۃ وبایعوہ فقدم رکب العراق وفیہ مدۃ امراء فالتقوہ بفخ وہو مکان فقتل حسین وقتل من عسکرہ مائتہ وفیہا مات احد القراء السبعۃ نافع ابن ابے نعیم المدنے وانخو من تسعین سنۃ ودفن بالبقیع وقبرہ معروف انتہے چون ذہبے این واقعہ را در ضمن حوادث سنۃ تسع وستین ومائتہ ذکر کردہ لاجرم شہادت آنجناب درہمین سال بودہ باشد تنبیہ بدانکہ علے عابد پسر حسن مثنی ست یا پسر حسن مثلث صاحب مروج الذہب وذہبے نوعیکہ مینویسد معلوم میشود کہ او را پسر حسن مثنے میگویند و صاحب روضۃ الشہدا از اولاد حسن مثلث میگوید نزد راقم حروف قول حسین کاشفے اقرب بصواب است چراکہ حسن مثنے را پسرے علے نام نبودہ بر ماہران نسب مخفے نیست وشاید کہ در مروج الذہب وتاریخ دول الاسلام قلم کاتب لفظ یک حسن فرو گذاشت شدہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

زید بن الحسن العلوی رضہ فی تقریب العسقلانے زید بن الحسن بن زید بن الحسن حفید الذے قبلہ صدوق من الثامنۃ وفے الخلاصۃ زید بن الحسن بن زید بن الحسن بن علے بن ابی طالب حفید الذے قبلہ واخو السیدۃ نفیسۃ وزید بن الحسن العلوی شیخ یحیے بن الحسن العلوی ذکرہ تمیزا۔

زید بن الحسن بن العلوی فے تقریب العسقلانے شیخ یحیے بن الحسن بن جعفر مقبول من الثامنۃ۔

ابراہیم بن عمر بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم در روضۃ الشہدا وردہ کہ کنیت او ابو اسماعیل است ولو را بجہت کثرت جود وسخا غمر لقب دادند سیدے شریف بودہ راوی احادیث جد بزرگوار خود صلے اللہ علیہ والہ وسلم بود و در حبس دوانقے وفات کردہ نود وپنج سال

محمد داشتہ و عقب او از پسرش اسماعیل بن یحییٰ است و ابن رحمہ اللہ تعالیٰ۔
زید بن علی بن الحسین ابن علی المرتضیٰ الملقب بہ زید شہید رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت ، ابو الحسین است ولادت
و سنۃ ثمانین من الہجرت ۔ شہادت فی سنۃ اثنتین و عشرین و مایۃ بالکوفہ و تابعۃ شہو است
و امام جلیل القدر است از ائمہ اہلبیت از طبقہ رابعہ و فی تقریب العسقلانی زید بن علی بن الحسین بن علی
بن ابی طالب الہاشمی ابو الحسین المدنی ثقۃ من الرابعۃ وہو الذی ینسب الیہ الزیدیۃ فی
خلافۃ ہشام بن عبد الملک فقتل بالکوفہ سنۃ اثنتین و عشرین وکان مولدہ سنۃ ثمانین
و فی الخلاصۃ زید احد ائمۃ اہل البیت و اخو محمد و عبد اللہ و عمر و علی بن علی و حسین عن ابیہ و ابان بن
عثمان ، و عنہ الزہری و زکریا بن ابی زایدہ قال ابن حبان فی الثقات رای جماعۃ من الصحابۃ قتل فی
اوائل صفر سنۃ اثنتین و عشرین و مایۃ قالہ اللیث و الہیثم بن عدی و الزبیر بن بکار و قال خلیفہ
سنۃ احدی و بقی مصلوباً الی سنۃ ست ولم تر لہ عورۃ ستراً من اللہ تعالیٰ و
فی روضۃ الشہدا مناقب و فضایل او در حد حساب نگنجد و او بسنہ یکصد و بست و یک در کوفہ خروج
کرد و یوسف ثقفی بفرمان ہشام بن عبد الملک با وی محاربہ نمود و را شد کہ مملوک یوسف بود تیرے
بر میان دو ابروے وے زد و بدان زخم شہید شد و او را برہنہ بر دار کردند و بفرمان الٰہی ان شب
عنکبوت بر وی تنیدند چنانچہ عورت او از ابصار مردم پوشیدہ گشت و فی تاریخ الدول للذہبی فی ذکر
حوادث سنۃ احدی و عشرین و مایۃ و فیہا قتل زید بن علی بن الحسین بن علی الہاشمی بالکوفۃ فی المصاف
وکان قد خرج و بایعہ خلق فحاربہ نائب العراق یوسف ابن عمر فظفر بہ یوسف و بقی جسدہ مصلوباً اربع سنین
و فی مروج الذہب للمسعودی و فی ایام ہشام استشہد زید بن علی بن الحسین بن علی کرم اللہ وجہہ
فی سنۃ احدی و عشرین و مایۃ و قیل فی سنۃ اثنتین و عشرین و مایۃ و قد کان زید بن علی
شاور اخاہ ابا جعفر علی بن الحسین بن علی فاشار علیہ بان لا یرکن الی اہل الکوفۃ اذ کانوا اہل
غدر و مکر و قال لہ بہا قتل جدک علی و بہا طعن عمک الحسن و بہا قتل ابوک الحسین و فیہا و فی اعمالہا
شتمنا اہل البیت اخبرہ بما کان عندہ من العلم فی مدۃ ملک بنی مروان و ما یتعقبہم من الدولۃ
العباسیۃ فابی الا ما عزم علیہ من المطالبۃ بالحق فقال لہ انی اخاف علیک یا اخی ان تکون
غداً المصلوب بکناسۃ الکوفۃ و ودعہ ابو جعفر و اعلمہ انہما لا یلتقیان ، و قد کان زید دخل علی ہشام

بالرصافة فلما مثل بين يديه لم ير موضعاً يجلس فيه فجلس حيث انتهى به مجلسه وقال يا امير المومنين ليس احد يكبر عن تقوى الله ولا يصغر دون تقوى الله فقال له هشام اسكت لا ام لك انت الذي تنازعك نفسك في الخلافة وانت ابن امة قال يا امير المومنين ان لك جواباً ان احببت اجبتك به وان احببت اسكت عنه فقال بل اجب قال ان الامهات لا يقعدن بالرجال عن الغايات وقد كانت ام اسماعيل امة لام اسحاق صلى الله عليهما وسلم فلم يمنعه ذلك ان بعثه الله نبياً وجعله للعرب ابا فاخرج من صلبه خير البشر محمداً صلى الله عليه واله وسلم فتقول لي هذا وانا ابن فاطمة وابن علي وقام وهو يقول

شرده الخوف وازرى به	كذاك من يكره حر الجلاد
منخرق الكفين يشكو الجوى	تنكبه اطراف مرو حداد
قد كان في الموت له راحة	والموت حتم في رقاب العباد
ان يحدث الله له دولة	يترك آثار العدا كالرماد

فمضى عليها الى الكوفة وخرج عنها ومعه القراء والاشراف فحاربه يوسف بن عمر الثقفي فلما قامت الحرب انهزم اصحاب زيد وبقي في جماعة يسيرة فقاتلهم اشد قتال وهو يقول متمثلا

اذل الحياة وعز الممات	وكلا اراه طعاماً وبيلا
فان كان لا بد من واحد	فسيري الى الموت سيراً جميلا

وحال المساء بين الفريقين فراح زيد مثخناً بالجراح وقد اصابه سهم في جبهته فطلبوا من ينزع النصل فاتي بحجام من بعض القرى فاستكتموه امره فاستخرج النصل فمات من ساعته فدفنوه في ساقية ماء وجعلوا على قبره التراب والحشيش واجري الماء على ذلك وحضر الحجام مواراته فعرف الموضع فلما اصبح مضى الى يوسف متنصحاً فدله على موضع قبره فاستخرجه يوسف وبعث برأسه الى هشام فكتب اليه هشام ان يصلبه عرياناً فصلبه يوسف كذلك ففي ذلك يقول بعض شعراء بني امية يخاطب آل ابي طالب وشيعتهم من ابيات -

صلبنا لكم زيداً على جذع نخلة	ولم ار مهدياً على الجذع يصلب

وبنی تحت خشبة عمود ثم کتب هشام الی یوسف باحراقه وذروه فی الریاح فی روضة الصفا
در سنهٔ احدی وعشرین ومایة زید بن علی رض مردم را به بیعت خویش دعوت کرده مخالفت
هشام اظهار کرد ودر بعضی از روایات چنین گفته اند که سبب مخالفت زید آن بود که او وداود بن علی
بن عبد الله بن عباس ومحمد بن عمر بن علی المرتضی بدیدن خالد بن عبد الله القسری رفتند واو ایشانرا
بجوائز کرامند وصلات ولیسند داد وچون خالد از امارت عراق معزول شد یوسف بن عمر بجای او
نشست وبهشام نوشت که خالد از زید ضیاعی خریده بده هزار درهم وزر تسلیم نموده ضیاع را نیز باو گذاشته
است وهشام زید را باداود ومحمد بشام طلبیده ازین صورت استفسار نمود وزید ورفیقانش سوگند
یاد کردند که بغیر از جایزه که از خالد گرفته اند هیچ صورت دیگر واقع نشده وهشام ایشانرا درین سوگند تصدیق
نموده اما گفت بعراق پیش یوسف باید رفت وبحضور یوسف وخالد درین قضیه سخن باید گفت وایشان
بکراهت بجانب عراق رفته چیزی بر زید ثابت نشد وچون رخصت انصراف یافت بقادسیه رسید
مراسلات کوفیان بزید رسید که بکوفه معاودت نماید تا زمام خلافت در قبضهٔ کفایت او نهند وزید عازم
کوفه شده هرچند یاران نصیحت کردند مفید نیفتاد ودر روایتی آنکه چون یوسف بن عمر خالد بن عبد الله
بن عباس وپسرش یزید را گرفته مطالبه می نمود یزید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی وداود بن علی
بن عبد الله بن عباس وغیرهما از قریش ودیعتی چند دارم هشام نیز چنین دانسته ایشانرا طلبید واز حقیقت
استکشاف نموده آنجماعت منکر شدند هشام ایشانرا گفت پیش یوسف باید رفت تا تحقیق این قضیه
پردازد وانطایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام بیوسف پیغام داد که فلان وفلان را پیش
تو فرستادم باید که ایشانرا با یزید بن خالد مواجهه کنی اگر اقرار کنند مقر ایشانرا نزد من فرست واگر انکار
نمایند از یزید حجت وبینه خواه وبر تقدیریکه یزید از اقامت بینه عاجز آید ایشانرا سوگند ده وچون قسم
یاد کنند دست از ایشان باز دار وآنجماعت بالضرورت بعراق پیش یوسف رفتند ویوسف یزید
بن خالد را از زندان بیرون آورده با ایشان مواجهه کرد ویزید در مجلس گفت که میان من وانطایفه
هیچ معامله نیست وبنابر مدافعه وشکنجه وتعذیب این نوع سخنان گفتم ویوسف در خشم رفته گفت
بر من وامیر هشام استهزا میکنی وفرمود تا یزید را بزندان برده چندان عقوبت کردند که هلاک شد
ودر باره اشراف عرب نیکوئی واحسان کرده وسان امر زید بن علی را بر همه ترجیح وتفصیل نموده

زید و داؤد و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان باز آغاز فتنه کردند و زید بن علی با آنکه میدانست که با باوا جداد او چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل غدر و مکر فریفته گشته تمهید بساط دعوت قیام نمود و کوفیان بخدمت او آمد و شد آغاز کردند و گفتند خلافت بارث و استحقاق بتو میرسد توقف را مجال نباید داد که ما همه در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشغول شده و بقول اکثر مورخین چهل هزار کس با وی بیعت کردند و این قضیه بسمع یوسف که والی کوفه بود رسیده پیغام داد که ترا ازین شهر بیاید رفت و زید در توقف تمسک بهانه چند شده یوسف در باب رفتن او الحاح نمود و زید بقادسیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و باو ملحق شده گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم و از اندک مردم شام که درین ولایت اند هیچ باک نداریم

	کسیکه بهر تو جان باختن هوس دارد	چه غم ز شحنه و اندیشه از عسس دارد	

اکنون ملتمس آنکه بدلی قوی و املی فسیح مراجعت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زید میگفت که من میترسم که بعهد خویش وفا نکنید و مرا باجداد ایشان پیمان خود را بپایان بغلظ موکد ساختند و داؤد بن علی بن عبد الله بن عباس با زید گفت که یا ابن عم باعتبار اهل کوفه مغرور مشو و بر عهد ایشان اعتماد منما که جماعت از اولاد امجاد تو مردم اند که بعلی مرتضی بیوفائیها کردند و بعد از بیعت روا از دوش حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند کوفیان گفتند که داؤد بر تو حسد میبرد و گمان دارد که اهل بیت او به خلافت احق و اولی اند و امثال این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و داؤد بمدینه رفت و چون زید بشهر درآمد مسلمه بن کهیل با او گفت که ترا بخدا سوگند میدهم که چند کس با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با جد تو چند هزار کس بیعت کرده بودند گفت هشتاد هزار کس مسلمه گفت که چند کس از ایشان عهد بپایان بردند زید گفت که سیصد کس مسلمه استفسار نمود که جد تو فاضلتر بود از تو یا نه فرمود که او افضل بود از من مسلمه گفت آن قرن بهتر بود یا این قرن گفت آن قرن مسلمه گفت بعد از آنکه مردم آن قرن با جد تو وفا نکردند تو از اینها چه طمع داری اکنون مرا رخصت فرمای تا ازین دیار بیرون روم تا آسیب ترا نبینم زید او را رخصت داده او بیمامه رفت و درین اثنا عبد الله بن حسن مثنی نیز مکتوبی نصیحت آمیز بزید فرستاد و چون اراده از بی بشهادت

او متعلق شده بود هیچ فایده بران مترتب نگشت و زید در کوفه بدعوت مردم مشغول میبود و هر چند
گاه بمیان قبیله میرفت تا هلال محرم سنه اثنی وعشرین ومایه روی نمود و درین سال زید مردم
خود را گفت که باستعداد خروج اشتغال نمائید و بعهد خویش وفا کنید و درین اثنا سلیمان بن سراقه
باهلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت حیره رفته بود رفته او را از حال زید و اتفاق اهالی
کوفه آگاهی داد و یوسف همت بر دفع او مقصور داشته بکوفه آمد و جمعی از سرهنگان را فرمود تا در شهر
در تجسس وی مشغول بودند و درخلال این احوال طایفه از معارف کوفه که با زید بیعت کرده بودند
پیش آنجناب رفته گفتند رحمک الله در شان ابوبکر وعمر چه میگوئی فرمود که من درباره ایشان بجز
نیکوئی چیزی نمیگویم و بعضی از قوم ما بیش ازین نگفتند که ما سزاوارتر بودیم بخلافت از ایشان
داند و خلیفه چون متصدی این امر شدند بکتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه واله وسلم
عمل نموده بر هیچکس ظلم نکردند شیعه گفتند که بنی امیه میگویند که ما بکتاب خدا و سنت رسول عمل
میکنیم و برین تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشند زید گفت بنی امیه نسبتی با ابوبکر وعمر ندارند چه
اینقوم هم برما و هم بر شما و هم بر نفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقران حمید و سنت رسول ذی عرش مجید
دعوت مینمایم که سنن او را احیا نموده بدعتها را براندازیم اگر اجابت نمائید از اهل سعادت باشید
والا فلست علیکم بوکیل و آنجماعت بیعت زید را شکسته گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو
زید با ایشان خطاب کرد که یا قوم رفضتمونی بنا برین سخن اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت و زید
با اصحاب مقرر فرمود که در شب اول صفر سنه اثنی وعشرین ومایه خروج کنید و این سخن مسموع یوسف
بن عمر گشته حکم بن الصلت را که شحنه شهر بود فرمود که مردم را بمسجد اعظم آورده محافظت نماید تا با زید
ملحق نشوند حکم بموجب فرموده عمل نموده دیگران زید را طلب مینمودند و زید در شب مذکور از سرای
معویه بن اسحاق بن زید بن حارثة الانصاری بیرون آمده آتشها افروختند و شعار خویش
زبان گشودند که یا منصور امت و بسیاری از شیعیان در مسجد محبوس بودند و چون روز شد بقولی
پانصد کس و بروایتی دویست و هژده کس حاضر بودند زید از نیمه ملول گشته گفت سبحان الله
من وعده چندین هزار کس شمردم با ایشان مردم کجا رفتند گفتند یا ابن رسول الله یوسف ایشانرا
بمسجد برده طریق آمد و شد را مسدود کرده است فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پیداست که

ازان جمع کثیر چه مقدار مردم در مسجد باشند و یوسف در ظاهر کوفه بر سر تلّے ایستاده فوج فوج سپاه را در عقب یکدیگر میفرستاد تا با زید قتال کنند و هر دو لشکر باهم آویخته زمانے ممتد کارزار کردند و صاحب رایت یوسف بر زید حمله برده خواست که شمشیر بر وے زند ما نصر بن خزیمه پیشدستے کرده بیک ضرب او را از پاے در آورد و زید بدشت صیادان آمده آنجا لشکرے تمام ملاح دید و حمله برایشان برده جمعے را بقتل رسانید و دیگران منهزم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفته گروهے انبوه دران موضع یافت سر مبارک خود برهنه کرده بیک حمله سنگ تفرقه در میان آنجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده بود و یکیک سرهنگانرا بحرب زید میفرستاد و زید ایشانرا هزیمت کرده نعره میزد که اے مردم کوفه بوعده وفا کنید که وقت مدد است و بعضے ازان بیوفایان آواز را شنیده از جاے خود حرکت نکردند و یوسف وعده کرد که هر که سری نزد من آورد هزار درهم بوے بخشم و شامیان بر قتل حریص تر گشته اصحاب زید را کشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و یاران زید کمتر شده نصر بن خزیمه گفت که مردم کوفه با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نصر گفت جعلت فداک یا ابن رسول الله من باری تا جان دارم شمشیر میزنم اکنون جهد باید کرد تا بدر مسجد جامع رسیم و یاران خود را بنصرت خویش خوانیم چه میشاید که از اصحاب بیعت که دران موضع اند بعاونت ما بیرون آیند و زید بنفس نفیس حمله کرده بدر مسجد آمد و جمعے از شامیان را که دران محل ایستاده بودند رانده او از مداد که ای اهل کوفه از ذل بیرون آئید و در ویشی توانگرے و از گمراهی بطریق صواب گرائید جمعے ازان گروه قصد کردند که در مسجد را شکسته بیرون آیند زمره از مخاذیل بربام مسجد دویده بسنگ و تیر ایشانرا مانع آمدند و برد مسجد مهم بصعوبت و شدت انجامید از روسا و یاران زید نصر بن خزیمه و معویه بن اسحاق بن حارثه و زیاد بن عبدالرحمن با شصت و هفت تن دیگر کشته شدند و سرهاے ایشانرا از بدن جدا کرده پیش یوسف بردند و سائر اصحاب او خسته و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرده همچنان جنگ میکرد آخر الامر مخاذیل تیرباران کرده ازان سهام سهمے به پیشانی همایونش رسید و از اسپ بیفتاد و او را از معرکه برداشته بخانه یکے از شیعه بردند جراحے آوردند که تیر از پیشانی مبارکش بیرون کشیده معالجه نماید اما وکیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نیفتاد و در همان شب قبری کنده جسد همایونش را دفن کردند و یوسف هر چند جهد کرد که از مدفن او نشان یابد میسر نشد تا عاقبت یکے از غلامان

او را بکشتن تهدید کرد و آن غلام از خوف جان بموضع دفن او را نشان داد و یوسف جثه اش را از گور بیرون
آورد و سر او را از بدن جدا نموده پیش هشام فرستاد و جسدش را در کناسه بردار کردند انتهی موافق آنکتاب
و بعضی تواریخ دیده و در ینوقت نام آنکتاب بخاطر نیامد که زید شهید وقتی با پدر خود مشورت نموده که
خروج کنم یا نه آنجناب فرمود که میترسم که کشته شوی انتهی در صواعق محرقه آورده که خلاصه آن اینست که
زید بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم امامی جلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ایمه اهلبیت دعوی
امامت کرد و پنجهزار کس از اهل کوفه با او بیعت نمودند و هواخواهان او را هرچند نصیحت نمودند مفید نیفتاد
و شیعه بسبب دوستی او با ابوبکر و عمر چنانچه بالا گذشت گفتند که امام باجعفر صادق است نه تو و تا از
ابوبکر و عمر تبرا نکنی ترا نصرت ندهیم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضه و از آن روز ایشانرا رافضی خوانند و بعد ازان
جمعی دیگر که با او بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و با او بغیر از دویست و بیست کس
هیچکس نماند یوسف بن عمر با لشکری در مقابل او آمد بعد ازان بطوریکه مذکور شد آنجناب شهادت
یافت و در زمین نهروان ویرا دفن کردند و آب بران قبر جاری ساختند که علامت قبر زایل شود آنگاه
یوسف از شیعی خبر یافته از قبر او برآورده سرش نزد هشام فرستاد و جسدش را در سنه احدی او
اثنین و عشرین و مایه بردار زد و همچنین مدتی مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک برد و ولید
بن یزید بن عبد الملک بجای او نشسته جثه اش دفن کرد و بعضی گفته که ولید بعامل خود نوشت
که اعمد الی عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا قصد کن و برو بجانب گوساله اهل کوفه و بسوزان او را
و پراگنده ساز او را در دریا پراگنده ساختنی آنگاه آن عامل همین عمل کرد نقل است که در زمانی که زید را
رضی الله عنه آویخته بودند رسول الله صلی الله علیه واله وسلم را در خواب دیده بودند که بران ساق نخلی
که ویرا آویخته اند تکیه زده بود و با مردم میگفت هکذا تفعلون بولدی یعنی اینچنین میکنند بفرزند من و جمعی از
رواة روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند و در همان روز عنکبوت بر عورت وی پرده تنید
تا نظر مردم بران نیفتد و در ترجمه تاریخ طبری آمده که موسی بن حبیب چنین گوید که زنی از اخیار مرا حدیث
کرد که آن شب بخواب دیدم پس کشتن زید بن علی بسه روز که گروهی از آسمان فرود آمدند بالباسهای
نیکو و بگرد اگرد زید ایستادند و دستها بر روی میزدند و میگریستند و یکی زن از ایشان جامه سبز
پوشیده بود و گفت ای زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند لاجرم شفاعت جدت صلی الله علیه وسلم

نیابند واین زن که گفت شفاعت جدت نیابند از یکی پرسیدم که ان زن کیست که جامه سبز پوشیده
است گفت فاطمه رضی الله تعالی عنها بنت رسول صلی الله علیه وسلم وفیه ایضا چون خبر کشتن زید بن
علی بجعفر بن محمد صادق رضی الله عنهما رسید بگریست وگفت قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از مردان گروهی اندک وفا کنند بانچه با خدای عز وجل
پیمان کنند تنبیه صاحب صواعق قصه سوختن نعش زید را تضعیف نموده وحال انکه ابن اثیر جزری
در تاریخ کامل ومسعودی در مروج الذهب اورده والعبارة للجزری فلما بلغ الولید قتل یحیی کتب
الی یوسف بن عمر خذ عجیل اهل العراق فانزله من جذعه یعنی زیدا واحرقه بالنار ثم انسفه بالیم نسفا
فامر یوسف به فاحرق ثم رضه وحمله فی سفینة ثم ذراه فی الفرات انتهی وفی الکامل للجزری طائفة اتت
جعفر بن محمد الصادق قبل خروج زید فاخبروه ببیعة زید فقال بایعوه فهو والله افضلنا وسیدنا پوشیده
نماند که قصه زید شهید رضی الله عنه انچه در کامل ابن اثیر نوشته گویا ترجمه ان در روضة الصفا اورده
چنانچه بالا گذشت بخوف تطویل لاطایل ترک عبارت الکامل نموده شد وفی کشف الغمة فی معرفة
الائمة لعیسی اربلی کان زید بن علی بن الحسین عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام وافضلهم وکان عابدا ورعا
فقیها سخیا شجاعا فظهر بالسیف یامر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات الحسین ع وعن ابی
الجارود زیاد بن المنذر قال قدمت المدینة فجعلت کلما سالت عن زید بن علی قیل لی ذاک حلیف القران
وروی هشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی وکان یحدثنا عنه فقلت این لقیته فقال
بالرصافة فقلت ای رجل کان فقال کان ما علمت یبکی من خشیة الله حتی تختلط دموعه بمخاطه واعتقد
کثیر من الشیعة فیه الامامة وکان سبب اعتقادهم ذلک فیه خروجه بالسیف یدعو الی الرضا من
ال محمد فظنوه یرید بذلک نفسه ولم یکن یریدها به لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله ووصیته عند
وفاته الی ابی عبد الله وفیه ایضا ولما قتل زید بلغ ذلک الی ابی عبد الله الصادق کل مبلغ و
حزن له حزنا عظیما حتی بان علیه وفرق من ماله فی عیال من اصیب معه من اصحابه الف دینار وروی
ذلک ابو خالد الواسطی قال سلم الی ابو عبد الله علیه السلام الف دینار وامرنی ان اقسمها فی عیال من اصیب
مع زید فاصاب عیال عبد الله بن الزبیر اخی فضیل الرسان منها اربعة دنانیر وکان مقتله یوم الاثنین
للیلتین خلتا من صفر سنة عشرین ومائة وکان سنه یوم قتل اثنین واربعین سنة رضی الله تعالی عنه۔

یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن امیرالمومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مردے بود عالم و عاقل و
با ورع و تقوی و شجاعت و شہامت و بصفات حمیدہ موصوف و بسمات پسندیدہ معروف بجد یکہ جماعتی
وبرا اطاعت نمودہ بخلافت قبول نمودند بالاخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابای کرام اوبود رسید
مادرش ریطہ بنت ابی ہاشم عبداللہ بن محمد بن الحنیفہ شہادت او سنۃ خمس وعشرین او سنۃ ست
وعشرین ومایۃ والاول ارجح فی مروج الذہب للمسعودی ظہر فی ایام الولید بن یزید یحیی بن زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیہم السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم وما عم الناس من الجور فسیر الیہ
نصر بن سیار وسلم بن احوز المازنی فقتل یحیی فی المعرکۃ بقریۃ یقال لہا ارعونہ ودفن ہناک وقبرہ مشہور
مزور الی ہذہ الغایۃ ولیحیی وقایع کثیرۃ وقتل فی المعرکۃ بسہم اصابہ فی صدغہ فولی اصحابہ عنہ یومئذ واحتز
راسہ فحمل الی الولید وصلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل مصلوبا الی ان خرج ابو مسلم صاحب الدعوۃ
الدولۃ العباسیۃ فقتل ابو مسلم سلم بن احوز وانزل جثتہ یحیی فصلی علیہا ودفنت ہناک واظہر اہل
خراسان النیاحۃ علی یحیی بن زید سبعۃ ایام فی سایر اعمالہا فی حال امنہم علی انفسہم من سلطان بنی امیۃ ولم
یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الا وسمی یحیی او بزید ولما دخل اہل خراسان الجزع والحزن علیہ
وکان ظہور یحیی فی اخر سنۃ خمس وعشرین وقیل اول سنۃ ست وعشرین ومایۃ وقد اتینا علی
اخبارہ وما کان من حروبہ فی کتاب الاوسط وفی غیرہ مما سلف من کتبنا فاغنی ذلک عن اعادۃ وکان
یحیی یوم قتل یکثر من التمثل بشعر الخنسا۔

یہین النفوس وہول النفو		س یوم الکریہۃ ادنی لہا	

وفی الکامل لابن اثیر الجزری فی وقایع سنۃ خمس وعشرین ومایۃ وفی ہذہ السنۃ قتل
یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان وسبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ الی خراسان
کما سبق ذکرہ فاتی بلخ فاقام بہا عند الحریش بن عمرو بن داود حتی ہلک ہشام وولی الولید بن یزید فکتب
یوسف بن عمر الی نصر بسیر یحیی بن زید وبمنزلہ عند الحریش وقال لہ خذہ اشد الاخذ فاخذ نصر الحریش
فطالبہ یحیی فقال لا علم لی بہ فامر بجلدہ ستمایۃ سوط فقال الحریش واللہ لو انہ تحت قدمی ما رفعتہما عنہ فلما
رای ذلک قریش بن الحریش قال لا تقتل ابی انا ادلک علی یحیی فدلہ علیہ فاخذہ نصر وکتب الی الولید
بخبرہ فکتب الولید یامرہ ان یؤمنہ ویخلی سبیلہ وسبیل اصحابہ فاطلقہ نصر وامرہ ان یلحق بالولید وامر لہ

بالفی درہم فسار الی سرخس فاقام بہا فکتب نصر الی عبد اللہ بن قیس بن عباد یامرہ ان یسیرہ عنہا
فسار حتی انتہی الی بیہق وخاف ان یقاتلہ یوسف بن عمر فعاد الی نیشاپور وبہا عمرو بن زرارۃ وکان
مع یحیی سبعون رجلا فرای یحیی تجارا فاخذ ہو واصحابہ دوابہم وقالوا علینا اثمانہم فکتب عمرو بن زرارۃ الی
نصر یخبرہ فکتب نصر یامرہ بمحاربتہ فقاتلہ عمرو وہو فی عشرۃ الاف ویحیی فی سبعین رجلا فہزمہم یحیی وقتل عمرو واصاب
دواب کثیرۃ وسار حتی مر بہراۃ فلم یعرض لمن بہا وسار عنہا وسیر نصر بن سیار سالم بن احوز فی طلب یحیی
فلحقہ بالجوزجان فقاتلہ قتالا شدیدا فرمی یحیی بسہم فاصاب جبہتہ رماہ من عنزۃ یقال لہ عیسی فقتل اصحاب
یحیی عن آخرہم واخذوا راس یحیی وسلبوہ قمیصہ وصلب بالجوزجان فلم یزل مصلوبا حتی ظہر ابو مسلم بخراسان
واستولی علی خراسان فانزلہ وصلی علیہ ودفنہ وامر بالنیاحۃ علیہ فی خراسان واخذ ابو مسلم
دیوان بنی امیہ وعرف منہ اسماء من حضر قتل یحیی فمن کان حیا قتلہ ومن کان میتا خلفہ فی اہلہ بسوء وکانت
ام یحیی ریطہ بنت ابی ہاشم عبد اللہ بن محمد بن الحنیفہ ودر ترجمہ تاریخ طبری آوردہ کہ یحیی بن زید از کوفہ بگریخت
باگروہے از شیعہ وبمداین رفت واندر وزگار دراز سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بختری
بود ونامہ یوسف بن عمر بہ بختری آمد کہ یحیی را طلب کن ونزدیک من فرست کہ او بمداین است وبختری
او را طلب کرد بیافتش وده ہزار درم فرادش واو را گفت ازینجا برو وبجائے دیگر شو ہر جا کہ خواہی
یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس یحیی از مداین برفت واز آنجا نہفتہ شد ونزدیک
مروے فرود آمد کہ نامش زیاد بن النفشیرے بود پس از آنجا برفت وبسرخس شد واز آنجا بمرو شد
ونصر بن سیار آن روز آنجا بود در سراے ابو نصر فرود آمد روزے چند آنجا بود نامہ یوسف بن عمر رسید کہ یحیی
بخراسان آمد او را طلب کن نصر بن سیار او را می جست وخبر بہ یحیی رسید یاران خویش را گفت برخیزید
وپراگنیدیش از گرفتن ہمہ پراگندند ونصر بن سیار را گفتند کہ یحیی در سراے ابو حفص است نصر مردے را بخواند
از یاران خویش کہ نامش عصیمہ بن عبد الاسدے بود واو را بفرمود برو بخانہ ابو حفص ویحیی را طلب کن عصیمہ
برنشست با سوارے چند بیامد وگرداگرد سراے ابو حفص را بگرفتند وبسیار کس اندران سرای
بودند بفرمود تا یکیک را بیرون مے آوردند وروے ایشان را مے نگریستند تا یحیی بن زید رضی اللہ
عنہما را دیدند وبشناختند لباس پشمینہ پوشیدہ وکلاہے بر سر نہادہ وپالانے بر دوش گرفتہ عصیمہ
تازیانہ بران پالان زد وگفت اے خداوند پالان ازین شہر بیرون شو پیش از آنکہ بدنے مدت ہیجے

هم اگاه شد و بیرون رفت و روی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود مردے از گرگان گفت نه تو یحیی ابن زیدے گفت اے یحیی بن زید گفت که مرا چگونه دانستے گفت اکنون نامه در رسید بصفت و نعت تو یحیی بازگشت و ببلخ شد و نزدیک مردے از شامیان که نامش یوسف بن مسلم بود و امیر بلخ از روز مردے بود که نامش عقیل بن معقل اللیثی بود خبر یافت که یحیی بشهر است و مردمان را گرد اورده بر کت خانه ها اچنین گرفتند و مردم را بتازیانه میزدند و طلب سخت میکردند و برنائی بیامد و پدر خود را دید که بتازیانه همی زدند عقیل گفت اے امیر پدر مرا مکش که ترا نشان دهم کنم اندر سرائے که یوسف بن مسلم است عقیل کس فرستاد و یحیی را بیاوردند و بند کردند و او را بزندان کردند و نامه فرستاد بیوسف بن عمرو و او را اگاه کرد یوسف نامه بهشام فرستاد و هشام بخان بیرک بود چون روزے چند برین برامد هشام بمرد چون خلافت بولید رسید بنصر بن سیار نوشت که دست از یحیی بن زید بدار و او را بنواز و خلعت ده پس نصر بن سیار یحیی بن زید رضی الله عنهما را خلعت نیکو داد و ده هزار درم صلت داد و گفت امیر فرموده که بعراق روے و در انجا بنشینے تا انگاه که فرمان اید یحیی گفت سپاس دارم و از مرو برفت تا نیشاپور رسید بر یک فرسنگے شهر فرود آمد و اگاهے بعمر بن زراره رسید یاران را گفت یحیی از زندان گریخته و معلوم نیست که کارش بچه رسد باید تا بحرب او رویم با ده هزار مرد روے بوی نهاد یحیی رضی الله عنه چون ان بدید برجست و زره در پوشید و یاران را گفت مردانه باشید و خود در پیش بایستاد و گفت بحرب امده آید والله من نه بحرب شما امده ام و در راه دهید تا بروم و هیچ سخن با و نگفتند و تیرے بیند اختند یاران یحیے گفتند تو حال خود را با ایشان بگوی تا ترا معذور دارند یحیے سوگند با ایشان داد و گفت از خداے عز و جل بترسید و بازگردید که بدستور نصر بن سیار بیرون امده ایم بفرمان ولید بن یزید دست از من بازداشت و اگر باور ندارید نامه نویسید بنصر سیار و از وے برسید و من انجا با شما باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را نشنیدند و بر یارانش حمله بردند و حرب در پیوست ساعتے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حمله برد بر عمر بن زراره و او را بیک ضربت بیفگند و هزیمت بر لشکر افتاد و بشهر اندر رفتند و یحیے روی بیاران خویش کرد و گفت ما عزم داریم که بعراق شویم اگر میریم اگر زییم و بلخ با یاران بازگشت و این خبر بنصر سیار رسید سخت تافته شد و گفت این گناه ولید است و من دانستم که یحیے چه کند و من خواستم که او را از زندان بیرون نکنم پس نصر بن

سیار آهنگ یحیی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاحوز المازنی را با سه هزار مرد روان کرد و خود از پس برفت با هفت
هزار مرد و یحیی را یافتند بگورگان و هفتصد مرد با وی گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فراز رسیدند و حرب اندر
پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا ابن علی و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنهم و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
بن الاحوز گفت راست میگوئید بیائید تا نماز کنیم پس یحیی بن زید با برادران بجائیکه شدند و وضو ساختند
و نماز بگذاردند پس بیرون آمدند و صف برکشیدند و یحیی حمله برد با یاران و خلقی بسیار بکشتند و تیر انداختن
روی بر و نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن با یحیی بماندند یحیی روی با ایشان
کرد و گفت ای یاران شما را بحل کردم از بیعت هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد بازگردد و بر بنیار
مردمان شوید که من اینجا رستگار نیابم ایشان گفتند یا ابن رسول الله ما از تو جدا نشویم تا آنگاه که یکی
از ما زنده ماند یحیی گفت جزاک الله خیراً پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها بماند و تیر انداختن
از هر سوئی همی آمدند تا از اسپ اندر افتاد و مسلم بن الاحوز بیامد و بر سر یحیی بایستاد تا آن سگان
سر یحیی رضی الله عنه ببریدند و بنصر سیار فرستادند و نصر نزدیک ولید فرستاد و تن یحیی و ابو الفضل
برادرش را بگورگان بر دار کردند و همچنان همی بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
دار فرود آورد و کفن کرد و بخاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرو گیر و بنفط اندر گردانش
بزن انا لله و انا الیه راجعون در روضة الشهدا آورده که از یحیی عقب نمانده احوال اولاد سبطین مصطفیٰ
تا اینجا موقوف داشته باحوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضیٰ رض میپردازم بعد از فراغت از آن
عنان قلم باین صوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالیٰ چراکه دیگر علویان نسبت بنی فاطمه کمتر اند پس
مناسب چنان نمود که احوال ایشان اول بیان نموده شود والله اعلم بالصواب ۔

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی الله تعالیٰ عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
معلوم نشد چراکه کتب تواریخ که اینوقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
یافته نمیشود مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام هاے برادران مقتولش یافته میشود
پس معلوم شد که او نامے دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او عبید الله باشد چراکه در کشف الغمه
مے آرد عبید الله ابن علی مرتضیٰ در کربلا شهید شد مگر در قصه کربلا نام او یافته نمیشود بلکه فضل بن علی

مذکور است پس معلوم میشود کہ شاید عبید اللہ ملقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیہ باشد واللہ اعلم بالجملہ اول کسیکہ در کربلا از پسران امیرالمومنین علی مرتضے شہید شد او بود کذا سنے روضۃ الاحباب و روضۃ الشہدا۔

محمد اصغر ابن امیرالمومنین علے مرتضیٰ کنیت او ابوبکر است مادرش لیلے بنت مسعود الدارمیہ است بعلم و تقاوت و شجاعت موصوف و معروف بود ہمراہ برادر بزرگوار خود حسین علیہ السلام بکربلا رفت و شہید شد در کربلا چون از برادر خود اجازت حرب درخواست آنجناب اولا او را مانع آمد ابوبکر گفت اے برادر مدتے است کہ میخواستم تحفہ لایق خدمت تو پیش آرم مگر نمیدانستم کہ چہ تحفہ لایق تو باشد امروز مے بینم کہ ہیچ تحفہ لایق تر از جان نیست میخواہم کہ نثار قدمت سازم پس باجازت آنجناب بکار زار اعدا شد و محاربہ عظیم نمودہ و بسیارے از مخالفان از پای در آورد و بست و یکزخم خوردہ بود عاقبت بطعن نیزہ قدامہ موصلے یا از جرین بدر نخعے یا بزخم تیر عبد اللہ بن عقبہ غنوی ازینجہان رخت بربست کذا فی روضۃ الاحباب۔

عمر بن امیرالمومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالے عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بودہ مرد کہ بود عالم و باورع و تقوے اختلاف است درانکہ درکربلا شہید شد یا نہ صاحب روضۃ الاحباب میگوید کہ صحیح آنست کہ درکربلا شہید شد ہمراہ برادر خود و سے الخلاصہ للحافظ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب الاکبر عن ابیہ وعنہ بنوہ محمد و عبد اللہ و علی وثقہ العجلے قتل بالعراق مع مصعب سنۃ سبع وستین ایام المختار۔

عبد اللہ بن محمد بن عمر بن امیرالمومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالی عنہم سنے التقریب مقبول من السابعۃ مات فے خلافۃ المنصور و فی الخلاصۃ بقبہ وافن عن ابیہ وخالہ ابے جعفر الباقر وعنہ المبارک وابو اسامۃ حماد وثقہ ابن حبان قال ابن سعد توفے سنے خلافۃ المنصور رحمہ اللہ تعالے و سنے میزان الذہبے عبد اللہ بن محمد بن عمر بن علے بن ابی طالب ابو عیسے العلوی المدنے عن ابیہ وعنہ ابو اسامہ وابن ابی فدیک قال ابن المدینے ہو وسط وقال غیرہ صالح الحدیث قال سعد بلقب وافن۔

عبید اللہ بن محمد بن عمر بن امیرالمومنین علی المرتضے رضی اللہ عنہم سنے التقریب مقبول من الخامسۃ وسنے الخلاصہ روی عن ابیہ وخالہ محمد بن علے بن الحسین وعنہ ابن خالہ حسین بن علی وابن المبارک [illegible] اللہ تعالے۔

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب صدوق من السادسۃ روایتہ من جدہ مرسلات بعد الثلاثین وفی الخلاصۃ روے عن ابیہ وعنہ ابن جریج والثوری وثقہ ابن حبان۔

عثمان ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم بود بصفات حمیدہ معروف وموصوف بود وہمراہ برادر بزرگوار خود بکربلا حاضر شدہ شربت خوشگوار شہادت نوش فرمود ووقت محاربہ رجزے گفت کہ ترجمہ اش اینست۔

آمد عثمان بجنگ تیغ وغا در کمین	خوردہ بقتل شما پیش برادر یمین		
من نہ برادر ویم خادم وچا کردیم	نشتر دیدہ شما خارجیان تیز بین		
شامی بی دین چرا تیغ کشد بر حسین	نیست دلش را مگر دیدہ انصاف بین		
صبح سعادت دمید وقت بہ جنت	مست شوم دمبدم از قدح حور عین		

بعد از حرب بیکران بزخم گران یزید الطحی شمع حیات ان چراغ دودمان بباد اجل منطفی شد وان گنج زواہر معانی بزیر خاک ذات مختفی گشت کذا فی روضۃ الاحباب

عون ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش اسما بنت عمیس الخثعمیہ بود واو جوانے بود خوب صورت وزیبا سیرت صاف نیت وپاکیزہ طویت حاضر شد با برادر بزرگوار خود بکربلا وبعد شہادت خلہ برآمد ودر اثنائے مقاتلہ زخمے شد وپیش حسین علیہ السلام آمد انجناب اورا فرمود کہ مجروح شدہ بچہرہ روز خمہای خود را بہ بند گفت اے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربہ مجاز بازمدار کہ از تشنگی بہلاکت نزدیکم وے بینم کہ ساقی کوثر جامے پر از شراب بہشت در دست دارد وبمن اشارہ میکند ومن زودتر میخواہم کہ خودرا از تشنگی برہانم وبمدد رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است جگر تشنہ خودرا باب زلال فردوس رسانم باجازت امام حسین روے بمعرکہ نہاد بعد از محاربہ عظیم بطعن نیزہ خالد بن طلحہ ازین عالم درگذشت کذا فی روضۃ الاحباب۔

جعفر ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم بودہ حاضر شد در کربلا در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی اکثر برادران سراسیمہ وپریشان گشتہ باجازت امام حسین ع روی بمعرکہ قتال آوردہ داد مردانگی وجرأت بداد

بعد از محاربت بسیار در اندک زمانے ہمان شربت کہ برادران عزیزش نوشیدہ بودند جرعۂ چشید و بیک چشم زدن در مقعد صدق بریشان رسید۔

عبداللہ بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہما وی برادر حقیقے جعفر بن علی مرتضی بود حاضر شدہ در کربلا کذا فے کشف الغمہ بعد از شہادت برادرش جعفر پیش شاہزادۂ دوجہان امد بقصد احسن من قال۔

اے نمت تخم شاد مانہا سیر دم کوہ ہائے غم بر دل		وصل تو اصل کامرانے ہا مے برم از درت گرانہا	

گفت اے برادر طاقتم از فراق برادران طاق شدہ و تنم از میدان ہجران پایمال فراق گشتہ اجازم ارزانی فرما شاہزادہ اورا دستورے داد عبداللہ روی بمصاف گاہ نہاد و صد و ہفتاد تن را از لشکر مخالف در مہلکۂ فوات افگندہ بود اخر الامر بزخم ہائے این شریب حضرے از مرکب درافتاد و توجہ بدر جات جنت نمودند کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہما دے برادر حقیقے جعفر و عبداللہ و عثمان بودہ دبعلم و تقاوت آراستہ و بصفت طلاقت نسان پیراستہ و در شجاعت بعد از حسین علیہ السلام وارث حقیقے پدر بزرگوار خود بودہ و از مشاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضی ع بودہ حضرت امام حسین ع باو کمال محبت و خلوص داشت در معرکہ اعتماد توے براو سیکرد چنانچہ علم انحضرت در کربلا بدست او بودہ و اخر کسے است از برادران حسین ع کہ پیش او جان فدا نمود قصۂ محاربہ او در کربلا طوے وارد در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است باالجملہ چون برائے گرفتن اب بکنار فرات رسید طاغیان شام ممانعت پیش امدند محاربۂ عظیم نمود و ہشتاد تن را از ان اشقیا بکشت و جمعے را متفرق ساخت و ہرچند ایشانرا نصیحت کرد سود مند نیفتاد و جمعے کثیر بجاربہ پیش امدند عباس بر ایشان غالب امدہ مشک پر اب نمودہ مے امد کہ باز اغلاعین بروے ہجوم اوردند در این اثنا نوفل بن ازرق بخیر خود را بوے رسانیدہ دست راست ویرا بفگند وانجناب مشک بدست چپ گرفت و برایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

واللہ لو قطعتم یمینی ؎		رضیت صابراً عن دینی	

اگر کاست دشمن زمن دست راست	ز دین و ز مردیم چیزے نکاست
ز نم تیغ تند شم ازمرگ ہیچ	کہ بے آب برگشتن من خطا است
اگر آب یابم وگر نہ کنون	سر اندر سراب کردن رواست

پس دست چپ او نیز بیفگندند مشک را بدندان گرفت و دشمنان را بر کاب از پہلو دور میکرد
درین اثنا تیرے بر مشک رسیدہ سوراخ شد و آب بیفتاد و عباس نیز بیفتاد و گفت یا اخاہ
ادرک اخاک اے برادر دریاب برادر خود را و آواز او بگوش حضرت امام مظلوم رسید دانست
کہ عباس شہید شد آہے از دل آن مظلوم برآمد و گفت الان انکسر ظہرے و قلت حیلتے یعنے اکنون
پشت من بشکست و چارۂ من اندک شد انا للہ و انا الیہ راجعون پس ہمین ہشت پسران
امیر المومنین علی مرتضیٰ کہ عبارت از فضل و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبد اللہ و عباس
باشند کہ در کربلا با برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شربت خوشگوار شہادت نوشیدند
فطوبیٰ و ہنیا لہم۔

فصل در ذکر علویانیکہ در کتب اسماء الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مر بنے فاطمہ وغیر
بنے فاطمہ را برخے ازان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند۔

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضیٰ الہاشمے الجعفری کنیت او ابو
موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب العسقلانے صدوق من الناسعۃ و نے الخلاصۃ اسحاق
روی عن عبد اللہ بن جعفر المخرمے وعنہ ابراہیم بن المنذر قال ابن معین ما راہ الاصدوقا و نے
کشف الغمہ نے معرفۃ الائمہ کان اسحاق بن جعفر من اہل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتہاد و روی
عنہ الناس الحدیث و الآثار و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدثنے الثقۃ الرضا اسحاق
بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول بامامۃ اخیہ موسے ع و روی عن ابیہ النص بالامامۃ علی
اخیہ موسے ع در روضۃ الشہدا اوردہ کہ او برادر اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیأت
با حضرت رسالت ع مشابہت تامہ داشتہ و نشر حدیث میکرد و چون سفیان بن عیینہ از و
نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدثنے الثقۃ الرضا اسحاق بن جعفر۔

اسماعیل ابن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما کنیت او ابو محمد نقش اعرج کذا فی روضۃ الشہدا

وفی الخلاصة اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی الامام مات وهو صغیر لیس له روایة فی الکتب وفی کشف الغمة کان اسماعیل اکبر اخوته وکان ابوه علیه السلام شدید المحبة له والبر به والاشفاق علیه وکان قوم من الشیعة یظنون انه القائم بعد ابیه والخلیفة له من بعده اذ کان اکبر اخوته سناً ولمیل ابیه الیه واکرامه له فمات فی حیاة ابیه ع بالعریض وحمل علی رقاب الرجال الی ابیه بالمدینة حتی دفن بالبقیع وروی ان اباعبد الله علیه السلام جزع علیه جزعاً شدیداً وحزن علیه حزناً عظیماً وتقدم سریره بغیر حذاء ولا رداء وامر بوضع سریره علی الارض قبل دفنه مراراً کثیرة وکان یکشف عن وجهه وینظر الیه یرید بذلک تحقیق امر وفاته عند الظانین خلافته له من بعده وازالة الشبهة عنهم فی حیاته ولما مات اسماعیل رح انصرف من القول بامامته بعد ابیه من کان یظن ذلک فیعتقده من اصحاب ابیه علیه السلام واقام علی حیوته شرذمة لم تکن من خاصة ابیه ولا من الرواة عنه وکانوا من الاباعد والاطراف فلما مات الصادق علیه السلام انتقل فریق منهم الی القول بامامة موسی علیه السلام بعد ابیه وافترق الباقون فریقین فریق منهم رجعوا من حیوة اسماعیل وقالوا بامامة ابنه محمد بن اسماعیل لظنهم ان الامامة کانت فی ابیه وان الابن احق بمقام الامامة من الاخ وفریق ثبتوا علی حیات اسماعیل وهم الیوم شذاذ لا یعرف الیوم منهم احد یومأ الیه وهذان الفریقان یسمیان الاسماعیلیة والمعروف منهم الان من یقول یقولون ان الامامة فی اسماعیل ومن بعده فی ولده وولد ولده الی آخر الزمان در روضة الشهدا آورده که عقب اسماعیل از دو پسر وی محمد و علی است وعقب محمد از اسماعیل ثانی وجعفر شاعر است وبنو البعیض از اولاد جعفر شاعر اند واعقاب جعفر در مغرب بوده اند وایمه مغرب که مستولی شدند وحکومت کردند از نسل جعفر بن محمد بن اسماعیل اند وبنو البزاز و رحله از اولاد مستوجه اند وحسن حنوچه از نسل اسماعیل ثانی است وبنو التمام نیز در سواد از نسل وی اند اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق وعراق وعرب بسیار اند انتهی تنبیه آنچه صاحب خلاصه گفته که اسماعیل صغیر مرد راست نمی آید چرا که اگر صغیر مردی نسل او بدین کثرت چگونه جاری بودی وآنچه گفته از وی روایتی در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب اهلسنت باشد که پیش نظر او بوده والا اسماعیلیه از وی روایت دارند ومعلوم نیست که در کتب اهلسنت روایت از وی آمده یا نه چرا که ظاهر است که بر تمامی کتب اهلسنت کمتر کسی عبور نموده والله اعلم بحقیقة الحال۔

حسن بن زید بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضے رضی اللہ تعالی عنہم فی تقریب العسقلانی ہو ابو محمد المدنی
صدوق یہم وکان فاضلا ولی امرۃ المدینۃ للمنصور من السابعۃ مات سنۃ ثمان وستین وہو ابن خمس
وثمانین وفی الخلاصۃ روی عن ابیہ وعکرمۃ وعنہ ابن ابی ذئب وزید بن الحباب وثقہ ابن حبان
مات بالحاجر علے خمسۃ امیال من المدینۃ سنۃ ثمان وستین ومائۃ لہ عندہ فرد حدیث قال الذہبی ہو
والد السیدۃ نفیسۃ۔

حسین بن زید بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم کنیتہ
ابو عبد اللہ ولقبہ ذو الدمعۃ فی التقریب للعسقلانی ہو صدوق ربما اخطا من الثامنۃ مات ولہ ثمانون سنۃ
مات فی حدود التسعین وفی الخلاصۃ الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ وعمومتہ محمد وعمر وعبد اللہ وعنہ ابناہ اسماعیل ویحیی وقال ابن عدے ارجو انہ
لا باس بہ مات فی حدود التسعین ومائۃ وفی میزان الذہبی حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ واعمامہ ابی جعفر الباقر وعمر وعبد اللہ وعلی وعدۃ من ال علی وعنہ ابناہ
اسماعیل ویحیی وعباد الرواجنی وابو مصعب الزہری وابراہیم بن المنذر وعلی بن المدینی وقال فیہ
ضعف وقال ابو حاتم تعرف وتنکر وقال ابن عدے وجدت فی حدیثہ بعض النکرۃ وارجو انہ
لا باس بہ قال انبانا ابو یعلے انبانا عبد اللہ بن محمد بن سالم ثنا حسین بن زید عن علی بن عمر بن علی عن جعفر بن محمد
عن ابیہ عن جدہ عن الحسین بن علی عن ابیہ عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال یا فاطمۃ ان اللہ یغضب لغضبک
ویرضے لرضاک وثنا المقابری ثنا عباد الرواجنی ثنا حسین بن زید عن اسماعیل بن عبد اللہ بن جعفر
عن ابیہ عن علی مرفوعا اذا انا مت فاغسلنی بسبع قرب من بئر غرس ابراہیم بن المنذر الحزامی ثنا حسین
بن زید حدثنی شہاب بن عبد ربہ عن عمر بن علی بن حسین حدثنی عمی کذا قال الصواب انہ اخوہ ابو جعفر عن
ابیہ عن جدہ عن علی عن النبی صلے اللہ وسلم قال لن یعمر اللہ ملکا فی امۃ نبی مضی قبلہ ما بلغ ذلک النبی من العمر
فی امتہ رواہ الحاکم فی مستدرکہ وتابعہ علے اخطاء فی قولہ عمی۔

حسین بن علی بن الحسین المدنی الاصغر بن امیر المومنین علی المرتضی رض فی التہذیب للعسقلانی ہو
صدوق من السابعۃ مات سنۃ ستین تقریبا وفی الخلاصۃ روی عن ابیہ ووہب بن کیسان و
عنہ بنوہ محمد وعبد اللہ وابراہیم ووثقہ النسائی لہ فی الکتابین فرد حدیث وفی کشف الغمۃ کان الحسین

بن علی بن الحسین ورعاً فاضلا وروی حدیثاً کثیراً عن ابیه علی بن الحسین ع و عمته فاطمة بنت الحسین وابنه
ابی جعفر ع وروی احمد ابن عیسی قال حدثنا ابی قال کنت اری الحسین بن علی بن الحسین یدعو فکنت اقول
لا یضع یده حتی یستجاب له فی الخلق جمیعا وروی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسن بن صالح قال لم
ار احداً اخوف من الحسن بن صالح لله تعالی حتی قدمت المدینة فرایت الحسین بن علی بن الحسین علیهما
السلام فلم ار احدا اشد خوفاً منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لشدة خوفه وعن الحسین بن علی بن الحسین قال
کان ابراهیم بن هشام المخزومی والیا علی المدینة وکان یجمعنا یوم الجمعة قریبا من المنبر ثم یقع فی امیر المومنین
علی علیه السلام ویشتمه قال فحضرت یوماً وقد امتلاء ذلک المکان فلصقت بالمنبر فاغفیت فرایت القبر
وقد انفرج وخرج منه رجل علیه ثیاب بیاض فقال لی یا ابا عبد الله الا یحزنک ما یقول هذا قلت بلی والله
قال افتح عینیک فانظر ما یصنع الله به فاذا هو قد ذکر علیاً علیه السلام فرمی من فوق المنبر فمات لعنه الله
جامی در شواهد این قصه را یعنی قصه ابراهیم مخزومی را در کرامات امیر المومنین علی علیه السلام
آورده۔

زید بن الحسن المدنی بن امیر المومنین علی المرتضی رض فی التقریب ثقة جلیل من الرابعة مات سنة عشرین و
فی الخلاصة لقبه اکبر کان شریفا جوادا وثقه ابن حبان رد علیه عمر بن عبد العزیز صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن جابر وابیه الحسن وعنه ابنه الحسن وعبد الله ابن عمرو بن خراش وفی کشف الغمة فاما زید بن الحسن کان یلی صدقات رسول الله
صلی الله علیه وسلم واسن وکان جلیل القدر کریم الطبع ظلف النفس کثیر البر ومدحه الشعراء وقصده الناس من الآفاق لطلب فضله و
ذکر اصحاب السیرة ان زیدا ولی سلیمان بن عبد الملک کتب الی عامله بالمدینة اما بعد اذا قرات کتابی هذا فاعزل زیدا عن صدقات
رسول الله صلی الله علیه وسلم وادفعها الی فلان رجل من قومه واعنه علی ما استعانک علیه السلام فلما استخلف عمر بن عبد العزیز
رحمه الله تعالی کتب الی عامله اما بعد فان زید بن الحسن شریف بنی هاشم وذو سنهم فاذا قرات کتابی هذا فاردد الیه صدقات رسول الله
صلی الله علیه وسلم واعنه علی ما استعانک علیه والسلام شعراء در مدح او قصاید واشعار گفته اند بعضی از آن در کشف الغمہ مذکور است۔

سلم بن قیس العلوی رحمه الله تعالی فی التقریب ضعیف من الرابعة وفی الخلاصة روی
عن انس وعنه جریر بن حازم وہمام بن یحیی ضعفه ابن معین وقال شعبة ذاک الذی یری الہلال قبل الناس
بلیلتین له عندہم حدیثان وفی میزان الذہبی وثقه ابن معین وقال البخاری یروی عن انس وتکلم
فیه شعبة وقال شعبة عیار رواہ عبد الله بن ادریس لیس عنه سلم ذاک الذی یری الہلال قبل الناس

البلیلتین وقال ہارون بن موسے الاعور نا سلم العلوی قال قال لے الحسن البصرے غل بین الناس دبش
ہلالہم ہتے یراہ معک غیرک حماد بن فریدا بنانے بسلم العلوی عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعجبہ الفرع
قال ابن عدے سلم مقل لہ نحو الخمستہ و بہذا القدر لا یعتبر انہ صدوق او ضعیف لا سیما اذا لم یکن فیما
یرویہ منکر قال النسای لیس بالقوی تنبیہ از ابن معین در حق او دو قول آمد بقول صاحب خلاصہ تضعیف او
نمود و بقول ذہبی توثیق نمود شاید اول تضعیف نمودہ چون بر غلطے خود تنبہ شد از ان قول رجوع نمودہ توثیق
او نمود یا بالعکس اعتبار قول اخیر است شاید کہ دو ابن معین باشد یکے تضعیف و دیگر توثیق نمودہ واللہ اعلم بحقیقۃ الحال
عبد اللہ بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تابعین بود و بمردے
با علم وتقوے بود و لقب او باہر بود فے الخلاصۃ ۔ روے عن ابیہ وعنہ عمارۃ بن غزیہ و موسے بن عقبۃ
موثق و فے کشف الغمہ کان عبد اللہ بن علی بن الحسین اخو ابے جعفر علیہ السلام یلی صدقات رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصدقات امیر المومنین علی علیہ السلام وکان فاضلا فقیہاً وروی عن ابایہ عن
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبارا کثیرۃ وحدث عنہ وحملوا عنہ الاثار فمن ذلک ما ہو مرفوع الے عمارہ
بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسین انہ قال قال رسول اللہ صلعم ان البخیل کل البخیل الذی ذکرت عندہ
ولم یصل علی صلی اللہ علیہ والہ وسلم وعن عبد اللہ بن سمعان قال لقیت عبد اللہ بن علی بن حسین فحدثنی عن
ابیہ عن جدہ عن امیر المومنین ع انہ کان یقطع ید السارق الیمنی فے اول مرۃ فان سرق ثانیۃ قطع رجلہ
الیسرے فان سرق ثالثۃ خلدہ السجن در روضۃ الشہدا آوردہ کہ وجہ تلقیب او بباہر انست از غایت
غلبانیت نورانیت بر رخسار مبارک او بدین لقب ملقب گشت و او با محمد باقر برادر اعیانے بود
وعقب او از پسرش محمد ارقط است ۔

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالے عنہما فے التقریب ہو اخو موسے مقبول من کبار العاشرۃ
مات سنۃ عشر ومائتین وفے الخلاصۃ روے عن ابیہ والثورے وعنہ ابنہ احمد ونصر بن علی الجہضمے
مات سنۃ عشر ومائتین وفے میزان الذہبی علی بن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ واخیہ موسے والثوری
وعنہ عبد العزیز الاویسے ونصر بن علی الجہضمے واحمد البزی وجماعۃ ما ہو من شرط کتابے لانے ما
رایت احدا لینہ نعم ولا من وثقہ لکن حدیثہ منکر جدا ما صححہ الترمذی ولا حسنہ ورواہ عن نصر بن علی
عنہ عن اخیہ موسی عن ابیہ عن اجدادہ اخبرنے ابن قدامۃ اجازۃ انا عمر بن محمد انا ابن ملوک وابو بکر القاضی

ح اناابو الطیب الطبری انا ابو احمد الغطریفی حدثنا عبد الرحمن بن المغیرہ نا نصر بن علی نا علی بن
جعفر بن محمد حدثنی اخی موسیٰ بن جعفر عن ابیہ جعفر عن ابیہ محمد عن ابیہ علی عن جدہ علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم اخذ بید الحسن و الحسین فقال من احبنی واحب ہذین وابویہما کان معی فی درجتی یوم القیامۃ
قال الترمذی لا نعرفہ الا من ہذا الوجہ و فی کشف الغمہ کان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ فی روایتہ
الحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل ولزم اخاہ موسیٰ بن جعفر علیہ السلام وروی عنہ شیئا
کثیرا در روضۃ الشہدا آوردہ لقب او عریضی کنیت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ در کودکے
از پدر باز ماندہ و از برادر خود موسیٰ کاظم علم آموختہ و نسبت بعریض است و آن قریہ است بر چہار
میل از مدینہ و اولاد او بسیار اند و ایشان را عریضیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی الخلاصہ ہو لمدنی
الاصغر عن ابیہ وعنہ ابناہ علی و محمد وثقہ ابن حبان و فی کشف الغمہ کان عمر بن علی بن الحسین فاضلا
جلیلا و ولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم وصدقات امیر المومنین علی ع وکان ورعا سخیا روی
الحسین بن زید قال رایت عمر بن علی بن الحسین یشترط علی من ابتاع صدقات علی ع ان تیلم
فی الحائط کذا وکذا ثلمۃ ولا یمنع من دخلہ ان یاکل منہ وعن عبید اللہ بن جریر القطان قال سمعت عمر
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا لنا حق بقرابتنا
من نبینا صلی اللہ علیہ والہ وسلم وحق جعلہ اللہ لنا فمن ترکہ ترک عظیما انزلونا بالمنزل الذی نزلنا اللہ
ولا تقولوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا اللہ فبذنوبنا وان یرحمنا فبرحمتہ وفضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی تقریب
ابن حجر مقبول من الثامنۃ و فی الخلاصۃ روی عن ابیہ وعنہ ابن ابی فدیک وثقہ ابن حبان و
فی روضۃ الشہدا عقب عمر الاشرف از پسر او علی اصغر محدث است و او از عم زادہ خود جعفر صادق
روایت کند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و فی الخلاصۃ روی عن
ابیہ وعنہ العباس بن عثمان الشافعی۔

محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی التقریب صدوق من الثامنۃ

عشرة مات سنة ست وثمانين وفي الخلاصة روى عنه ابي حاتم ووثقه توفي سنة ست وثمانين ومائتين

محمد بن عمر بن الحسن بن امير المومنين علي المرتضٰے المدني رضي الله تعالیٰ عنهم في التقريب ثقة من الرابعة وفي الخلاصة روى عن ابن عباس وجابر وجماعة وعنه سعد بن ابراهيم وابو الجحاف وطائفة ووثقه ابو زرعة والنسائي

علي بن محمد ابو القاسم الشريف الزيدي الحراني رح في ميزان الذهبي هو شيخ القراء وتلميذ النقاش وثقه ابو عمرو الداني واتهمه عبد العزيز الكتاني ذكرته في طبقات القراء۔

عمر بن ابراهيم العلوي الكوفي الزيدي في ميزان الذهبي هو الحنفي الشيعي المعتزلي امام مسجد ابي اسحاق السبيعي ولد سنة اثنتين واربعين واربعمائة واجاز له محمد بن علي بن عبد الرحمن العلوي سمع ابا القاسم بن المتوثر الجعفي وابا بكر الخطيب وجماعة وسكن الشام في شبيبته مدة وبرع في العربية والفضائل روى عنه ابن السمعاني وابن عساكر وابو موسى المديني وكان مشاركا في علوم وهو فقيه متقنع خير دين على بدعته وكان مفتي الكوفة ويقول افتي بمذهب ابي حنيفة ظاهرا وبمذهب زيد دينا وابو طالب بن الهراس الدمشقي عنه انه صرح بالقول بخلق القران وبالقدر، وقال ابن ناصر سمعت ابناء الرسي يقول عمر بن ابراهيم جارودي المذهب ولا يرى الغسل من الجنابة مات سنة تسع وثلثين وخمسمائة وصلى عليه ثلثون الفا وقد قرأ عليه بالروايات يعيش بن صدقة الفراتي۔

محمد بن جعفر الصادق رضي الله تعالیٰ عنهما في ميزان الذهبي محمد بن جعفر بن محمد بن علي الهاشمي الحسيني عن ابيه تكلم فيه حدث عنه ابراهيم بن المنذر ومحمد بن يحيى العدني ودعى الى نفسه في اول دولة المامون وبويع بمكة سنة مائتين ثم جهز المعتصم وهو امير فظفر به واعتقله ببغداد فبقي بها قليلا ومات وكان بطلا شجاعا يصوم يوما ويفطر يوما مات سنة ثلث ومائتين وقد نيف على السبعين وقبره بجرجان ذكره ابن عدي في الكامل وقال البخاري اخوه اسحاق اوثق منه قلت فمن الباطل الذي الصق بجعفر عن ابيه جعفر الصادق انه قال نملك سليمان الدنيا سبعمائة وستين اشهر وذكر قصة منكرة اخرجها الحاكم في مستدركه فشان الكتاب بها وبامثالها وفي كشف الغمة كان محمد بن جعفر سخيا شجاعا وكان يصوم يوما ويفطر يوما ويرى راى الزيدية في الخروج بالسيف روى عن زوجته خديجة بنت عبد الله بن الحسن انها قالت ما خرج من عندنا محمد يوما قط في ثوب

وبقول حسین کاشفی که صاحب روضة الشهدا است کنیت او ابوعبدالله و نام جدش قاسم بن ابراهیم است
بدانست راقم حروف قول کاشفی مرجح است چرا که او تحقیق نسب اینجماعت پرداخته و تاریخ ابن خلکان
نیز غالبا از نظر او گذشته و ممکن که هر دو کنیت یعنی ابوالقاسم و ابوعبدالله او را ثابت باشد و
همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد والله اعلم بالجمله در میان سادات حسنی
خانواده است مشهور و معروف و در تاریخ ابن خلکان کان من اکابرها وسادتها وله شعر ملیح فی الزهد
والغزل وغیر ذلک ذکره ابومنصور الثعالبی فی کتاب الیتیمة وذکر له مقاطیع ومن جملة ما اورده له

خلیلی انی للثریا لحاسد		وانی علی ریب الزمان لواجد
ایبقی جمیعا شملها وهی ستة		وافقد من احببته وهو واحد

وذکر الامیر المختار المعروف بالمسبحی فی تاریخ مصر وقال توفی سنة خمس واربعین وثلثمائة رحمه الله تعالی
وزاد غیره لیلة الثلثاء لخمس بقین من شعبان ودفن فی مقبرتهم خلف المصلی الجدید بمصر وعمره اربع وستون
وطباطبا بفتح الطائین المهملتین والبائین الموحدتین وهو لقب جده ابراهیم وانما قیل له طباطبا لانه کان
یلثغ فیجعل القاف طاء وطلب یوما ثیابه فقال له غلامه اجیء بدراعة فقال لا طباطبا یعنی قبا قبا فبقی علیه
لقبا واشتهر به والرسی بفتح الراء والسین المشددة قال ابن السمعانی هذه النسبة الی بطن من السادات
العلویة والله اعلم۔

عبدالله بن احمد طباطبا رحمه الله کنیت او ابومحمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و وفات
است و در تاریخ ابن خلکان کان ظاهرا کریما فاضلا صاحب رباع وضیاع ونعمة ظاهرة وعبید وحاشیة
کثیر النعم کان بدهلیزه رجل یکسر اللوز من اول النهار الی اخره برسم الحلوا التی ینفذها لاهل مصر من الاستاذ
کافور الاخشیدی الی من دونه ویطلق للرجل المذکور دینارین فی کل شهر وکان یرسل الی الکافور
فی کل یوم جامین حلوا ورغیفا فی مندیل مختوم فحسده بعض الاعیان وقال لکافور الحلوا حسن فما لهذا الرغیف
فانه لا یحسن ان یقابلک به فارسل الیه کافور یحرمنی الشریف فی الحلوا علی العادة ویعفینی من الرغیف
فرکب الشریف الیه وعلم انهم قد حسدوه علی ذلک وقصدوا ابطاله فلما اجتمع به قال ایدک الله انا
ما ننفذ الرغیف تطاولا ولا تعاظما وانما هی صبیة حسنیة تعجنه بیدها وتخبزه فنرسله علی سبیل التبرک فاذا
کرهته قطعناه فقال کافور لا والله لا تقطعه ولا یکون قوتی سواه فعاد الی ما کان علیه من ارسال الحلوا

والرغیف وکان الشریف المذکور حسن المعاملۃ سنے معاملتہ حسن الافضال علی من صحبہ ملاطفالہم مرکب
الیہم والے سایراصدقایہ ویقضی حقوقہم ویطیل الجلوس عندہم ماغنے جماعتہ وکان حسن المذہب وکانت
ولادتہ سنتہ ست وثمانین ومائتین وتوفے سنے الرابع من رجب سنتہ ثمان واربعین وثلمایتہ
بمصر وصلے علیہ سنے مصلے العید وحضر جنازتہ من الخلق مالا یحصے عددہم الا اللہ تعالے ودفن بقرافتہ
مصر الصغرے وقبرہ معروف ومشہور باجابتہ الدعا روی ان رجلا حج وفاتتہ زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم فضاق صدرہ لذلک فراہ سنے نومہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال لہ اذا فاتتک الزیارۃ تزر قبر
عبداللہ بن احمد بن طباطبا وکان صاحب الرویا من اہل مصر وحکی بعض من لہ علیہ احسان انہ وقف
سے علی قبرہ وانشد۔

	خلقت الہموم علے اناس	وقد کانوا بعیشک سنے کفات	

فراہ سنے نومہ وقال قد سمعت ما قلت وحیل بینی وبین الجواب والمکافات ولکن سر الی مسجدے
وصل رکعتین وادع یستجب لک رحمہ اللہ تعالے۔

عیسی بن محمد الہکاری قدس سرہ کینت اوابو محمد است ولقب وے ضیاء الدین شریف حسینے
است از اولاد زید بن سبط الرسول حسن المجتبے ست رضی اللہ تعالی عنہما از فقہاے زمان واعیان
دوران بودہ سنے تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء بالدولتہ الصلاحیتہ کبیر القدر وافر الحرمتہ مقولا علیہ
سنے الاراء والمشورات وکان سنے مبدا امرہ یشتغل بالفقہ بالمدرستہ الزجاجیتہ بمدینتہ حلب فاتصل بالامیر
اسد الدین شیرکوہ عم السلطان صلاح الدین وصار امامہ یصلے بہ الفرایض الخمس ولما توجہ الامیر اسد الدین
الے الدیار المصریتہ وتولے الوزارۃ بہا کان فی صحبتہ ولما توفے اسد الدین اتفق الفقیہ عیسے المذکور والطواشی
بہاء الدین قراقوش فلما تولے صلاح الدین رای لہ ذلک واعتمد علیہ ولم یکن یخرج عن رایہ وکان کثیر الادلال
علیہ یخاطبہ بما لا یقدر علیہ غیرہ من الکلام وکان واسطتہ خیر للناس نفع بجاہہ خلقا کثیرا ولم یزل علی
مکانتہ وتوفیر حرمتہ الے ان توفے یوم الثلثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدۃ سنتہ خمس
وثمانین وخمسمایتہ بالمخیم بمنزلتہ الخروبتہ ثم نقل الے القدس ودفن بظاہرہا رحمہ اللہ تعالے وکان یلبس
زی الاجناد ویعتم بعمائم الفقہا یجمع بین اللباسین۔

محمد بن عبداللہ بن قومرش المتوت بالمہدے الہرغی قدس سرہ کینت اوابو عبداللہ ست

از اولاد حسن مثنی رضی الله تعالی عنه ولادت او یوم عاشورا سنه خمس وثمانین واربعمائة واول ظهور دعوة او سنة احدی عشرة وخمسمائة ووفات او سنه اربع وعشرین وخمسمائة ومدفن او جبل است مشهور و مزار او انجا است وسی ونه سال بود مرد دست بود عالم محدث فقیه وشجاع از اصحاب امام ابو حامد غزالی وطوسی وغیرهما انتفاع بعلم نموده وامر بالمعروف ونهی عن المنکر شعار او بوده وترک اسباب دنیا والتزام ورع وعبادة لازمه عادت شریف او بوده وشدید الانکار نمود برکسیکه مخالفت شریعت مینمود ذکر او در تاریخ ابن خلکان دراز است ما اختصار نمودیم رحمه الله تعالی ۔

هبة الله بن علی بن محمد بن حمزة الحسنی المعروف بابن الشجری البغدادی قدس سره کنیت او ابو السعادات است ولادت او شهر رمضان سنه خمسین واربعمائة وتوفی یوم الخمیس السادس والعشرین من شهر رمضان سنة اثنتین واربعین وخمسمائة ودفن من الغد فی داره بالکرخ من بغداد والشجری نسبة الی الشجرة وهی قریة من اعمال المدینة علی ساکنها افضل الصلوات والسلام وشجرة ایضا اسم رجل وقد سمیت به العرب من بعدها وقد انتسب الیه خلق کثیر من العلماء ... ولا ادری الی من ینتسب الشریف المذکور منهما هل نسبته الی قریة ام الی احد اجداده کان اسمه شجرة والله اعلم بالجمله مردی بود با علم وتقوی آراسته امام است در نحو ولغة واشعار عرب ... تصانیف کثیره مثلا کتاب الامالی وکتاب الانتصار وشرح اللمع وشرح التصریف ... روایت حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک وعلی بن محمد وغیرهما ... در کتاب الذیل ذکر او نموده ودر تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است اینقدر از انجا گرفته شد رحمه الله تعالی ۔

سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه کنیت او ابو محمد است علوی بود حسنی الحسینی از جانب پدر حسنی واز جانب مادر حسینی است نبیره ابو عبد الله الصومعی است از جانب مادر ومادر وی فاطمه ام الخیر امة الجبار بنت ابو عبد الله الصومعی است اما نسب شریف او از جانب پدر بدینوجه است که عبد القادر بن ابی صالح موسی بن جنکی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی بن محمد بن داود بن موسی الثانی الملقب بالشایر بن عبد الله بن صالح بن موسی الجون بن عبد الله المحض بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین حسن المجتبی بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم انتهی

ولادت او سنه احدی وسبعین واربعمایه در وداد و در بغداد و سنه ثمان وثمانین واربعمایه و آغاز
مجلس وعظ او سنه احدی وعشرین وخمسمایه ووفات او سنه احدی وستین وخمسمایه کما فی النفحات
وتاریخ ولادت ووفات ومدت عمر او صاحب مرآة الخیال چه خوش گفته است ـ

	سنینش کامل و عاشق تواند		وفاتش گشت معشوق سبحانی	

مناقب ومحامد آنجناب خارج از حد وحصر است وهرکه در بحر فضیلت و بزرگی رسد او معترف ومعتقد
اگر در زمره اولیا می بینیم او را مرس رئیس می یابیم واگر در فرق علمای نگریم آنجناب را مقتدا و امام می یابیم
سبحان الله بحمده عجب ذات با برکات است که علمای شریعت حلقه بگوش او [illegible] و مشایخ طریقت
قدم مبارکش بر دوش دارند او را سلاطین نامدار بر دوش پویان و غربا و فقرا از جود وکرمش ثناگویان
مریضان از [illegible] صحت می یابند مبتلایان بلا از عنایت او راه نجات می پویند اگر جن [illegible] او اگر انس است مشغول
او و اگر ملایک است از وهدایت جو چنانچه سفلیان از و پر نور علویان نیز از و پا [illegible] روحانیان را امام
است هم با قدسیان هم کلام الکثر هر قسم حاجتمندان از و کامیاب محروم از عنایت و
فیض او گویا نایاب از احوال ومناقب او علمای کبار و مورخان عالی تبار [illegible] خود را زیب
وزینت بخشیده اند خصوصاً [illegible] امام عبدالله یافعی بدان فرین و شحوان [illegible] کتب های مناقب
او نیز بسیار است چنانچه روض الریاحین فی حکایات الصالحین وخلاصة المفاخر فی مناقب الشیخ عبدالقادر
وبهجة الاسرار وغیره لاجرم عادوان [illegible] قبیل تحصیل حاصل دانسته عنان قلم از ان [illegible] گردانیده بتمنا
وتبرکا مختصر اندکی از بسیار و مانند مشتی نمونه از خروار قدری از احوال شریفه او درج درین کتاب [illegible]
شد تا این کتاب نیز از نام نامی او سرفراز باشد و از برکت ان خالی نباشد وبالله التوفیق ـ
فی النفحات للمولانا عبدالرحمن الجامی وی در سنه ثمان وثمانین واربعمایه به بغداد رسید وبعد تمام
تحصیل علوم مشغول شد اول بقرأت قرآن بعد از ان بفقه وحدیث وعلوم ادبیه پیش بزرگانیکه در ان
زمان متعین بودند بامدک روزگاری بر اقران خود فایق شد و از اهل زمان خود متمیز گشت در سنه
احدی وعشرین وخمسمایه مجلس وعظ نهاد و برا کرامات ظاهر و احوال ومقامات عالی بوده است و
فی اخبار الاخیار للشیخ عبدالحق الدهلوی در سنه ثمان وثمانین که سال عمر آنحضرت [illegible] بود به بغداد
قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت وقصد اشیاخ وائمه واعلام امت علمای سنت واعیان

دین نموده اول قرآن عظیم را با روایت و درایت و سر علیکن بجمت ایقان تجوید فرموده از اعلام محدثین و اعاظم
مستندین و علماء متقنین استماع حدیث نموده و تحصیل علوم و تکمیل آن فرموده در جمیع علوم اصولا و فروعا
و مذہبا و خلافا بر جمیع اعلام بغداد بلکه کافه علماء بلاد در گذشت حتی فاق الکل فی الکل و صار مرجع الجمیع فی الجمیع
بعد از آن حق عز و علا او را بر خلق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام در قلوب خواص و عوام نهاد و بمرتبه
قطبیت کبرے و ولایت عظمی مخصوص گردانید و جمیع طوایف را از فقها و علما و طلبه و فقرا از اقطار ارض عالم
توجه بجناب عرش مآب او داد و ینابیع حکمت از محیط قلب او بر ساحل لسان جارے ساخت اما علم التفسیر
نقل است که روزی قاری آیتی از قرآن در مجلس او بر خواند آنحضرت وجہی در تفسیر آن بیان فرمود و وجہے
دیگر و دیگر تا یازده وجه تا اینجا علم حاضران مجلس همراه او بود بعد از آن در بیان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام اربعین
وجه افاده فرمود و هر وجه را سندی باتصال رسانید و هر وجه را دلیلے و هر دلیلے را تفصیلے داد که موجب تعجب
حاضران گردید نقل است که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه محط رحال طالبان آفاق بود از جمیع اقطار عالم
فتاوی پیش آنحضرت آمدی و او بے سبق و مطالعه و تفکر جواب با صواب ثبت فرمودے و هیچکس را از حذاق
علما و نجباء فضلا مجال خلاف و تکلم در آن متصور نبودے یکبار استفتاءے از جانب بلاد عجم که صورت او این بود چه
میگویند سادات علما در مردے که سوگند خورد به طلاق بر آن که حق تعالی را عبادتے کند که در وقت
اشتغال او بآن عبادت هیچ یکے از افراد انسانی در هیچ مکانے او را در آن عبادت شریک نباشد کدام عبادت
ادا نماید که از عهده حنث این حلف بیرون آید بعد از آنکه علماء عراقین در جواب این سوال متحیر و عاجز
از دریافت آن معترف گشته بودند پیش آنحضرت آوردند بے تجرد نظر در آن فرمود یخلی له المطاف و یطوف
اسبوعا وحده و تحلل یمینه یعنی خالے ساخته شود برای آن شخص جاے طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها او
از عهده یمینے که خورده است برآید زیرا که طواف عبادتے است که هیچکس از آدمیان در آن زمان با وی همراه نیست
و فی طبقات الحنابلة للحافظ ابن رجب قدم بغداد شابا فسمع بها الحدیث من ابی غالب الباقلانی
و جعفر السراج و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تفقه علی القاضی ابی سعید المخزومی و ابی الخطاب
الکلوذانی و قیل انه قرأ ایضا علی ابن عقیل و القاضی ابی الحسین و برع فی المذهب و الخلاف و الاصول
و غیر ذلک و قرأ الادب علی ابی زکریا و ابی الغنائم الرسے التبریزے و صحب الشیخ حماد الدباس
الزاهد و درس بمدرسة شیخه المخزومی و اقام بها الی ان مات و دفن بها قال ابن الجوزی تکلم

ہذہ المدرسۃ لطیفۃ فوصنت الی عبد القادر فتکلم علی الناس بلسانہ الوعظ وظہر لہ صیت بالزہد کان لہ
سمت وصمت وضاقت المدرسۃ بالناس وکان یجلس عند سور بغداد مستندا الی الرباط ویتوب
عندہ فی المجلس خلق کثیر فعمرت المدرسۃ ووسعت وتعصب فی ذلک العوام واقام فی مدرستہ
یدرس الی ان توفی و ذکرہ ابن السمعانی فقال امام الحنابلۃ وشیخہم فی عصرہ فقیہ صالح دین خیر کثیر الذکر
دائم الفکر سریع الدمعۃ کتب عنہ کثیرا وکان یسکن بباب الازج فی المدرسۃ التی بنیت لہ وگفتہ
است شیخ موفق الدین ابن قدامہ کہ داخل شدیم در بغداد سنہ احدی وخمسین وخمسمائۃ پس یافتیم
شیخ عبد القادر را کہ انتہا شدہ بود وی در ریاست علم وعمل وحال واستفتا و بود کفایت
میکرد طالب علم را از قصد دیگران از کثرت انچہ کہ مجتمع شدہ بود در وعلوم وصبر بر مشغولین
وسعت صدر وسیر چشمی وجمع کردہ بود اللہ تعالےٰ در او صاف جمیلہ واحوال عزیزہ
را وندیدم بعد او مثل او و در بہجۃ الاسرار لعلی الشطنوفی الشافعی کہ شیخ
عبد القادر الجیلانی اخذ فقہ نمود از علی بن عقیل وابی الخطاب کلوذانی وابو الحسن
فراء وابو سعید مخزومی رحمہم اللہ مذہبا وخلافا وفروعا واصولا وسماع حدیث نمود از جماعتے
ابو غالب باقلانی وابو سعد محمد وابو الغنائم رسی وابو بکر تمار وابو محمد جعفر وابو القاسم کرخی
وابو عثمان اصفہانی وابو طالب ابن عم وابو طاہر وابو البرکات سقطی وابو العز ہاشمی وابو نصر
محمد وابو غالب احمد وعبد اللہ یحییٰ پسران ابو علی بنا وابو الحسین صیرفی وابو منصور قزاز
وطلحہ عاقولی وغیرہم وعلم ادب خواند بر ابی زکریا بتریزی وصحبت داشت با
شیخ عارف حماد دباس واخذ طریقت نمود از و وخرقہ گرفت از قاضی ابو سعید مخزومی
وکسانیکہ از انحضرت اخذ علم نمودہ اند امام ابو عمر قرشی وشیخ ابو مدین مغربی وقاضی ابو سعید
وفقیہ ابو الفتح وامام ابو محمود بن عثمان وامام ابو حفص عمر فارسی وغیرہم جماعۃ کثیرۃ
اما طریق انحضرت در سلوک بحسب شدت ولزوم نظیر نداشت وہیچکس را از مشایخ عصر طاقت ان نبود کہ باوی
مساہمت جوید و شدت ریاضت وقوت مجاہدت وطریق او تفویض بود وموافقت وتبری از حول و
وقوت وذبول در تحت مجاری اقدار بموافقت قلب وروح ونفس واتحاد ظاہر وباطن وانسلاخ از صفات
نفس با غیبت از رویت نفع وضر وقرب وبعد وفراغ قلب وروح ونفس واتحاد ظاہر وباطن وخلو سینہ بجاذب شکوی وتنازع

غبار و تشویش لقایا و بقاے تفرقه و اتحاد قول و فعل و معاینه اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
و سنت و زہر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع الله فی کل الاحوال و تجرید توحید و توحید
تفرید با حضور در موقف عبودیت که مستمد است از لحظه کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
با مشاهده اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسے که گفت شنیدم از والد
خود شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه که در بعضی سیاحات بدشتی افتادم
که در انجا آب نبود چند روز انجا بودم و آب نیافتم تشنگی غلبه کرد حق سبحانه و تعالے
ابرے گماشت که بر من سایه کرد و قطرات چند از وے بچکید که بدان تسکین یافتم پس نورے
ساطع شد که تمام افق را در گرفت و صورتے عجیب از انمیان ظاهر شد ندا در داد که یا
عبد القادر منم پروردگار تو حلال کردم بر تو هر چه حرام ساختم بر غیر تو بگیر انچه طلبی و بکن هر چه
خواهے گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دور شو اے ملعون این چه سخن است ناگاه
ان روشنائے تاریکے مبدل شد و ان صورت دود گشت و گفت یا عبد القادر
نجات یافتے تو از من بواسطه علم تو باحکام پروردگار و فقه تو باحوال منازلات خود و من
بدین واقعه هفتاد تن را از اهل طریق از راه بردم که یکے از انها بجاے خود نایستاد
این چه علم و هدایت است که حق تعالے ترا عطا فرموده گفتم لله الفضل و المنة و منه الهدایة فی
البدایة و النهایة اما وعظ آنحضرت فرمود که در اول حال رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
و حضرت مرتضے را علیه رضوان الله در خواب دیدم که امر فرمودند مرا بتکلم و انداختند
در دهن من لعاب دهن و بکشاد بر من ابواب سخن و فرمود در ابتداے کار در یقظه و منام
مامور و منهی میشدم و غلبه میکرد بر من کلام بحدے که بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نداشتم
و حاضر میشد در مجلس من دو سه افراد ناس که از من سخن مے شنیدند عاقبت اجتماع و ازدحام
مردم بجاے رسید که در مجلس جاے نشست نماند در مصلاے شهر میرفتم و سخن میگفتم انجا بگاه
نیز بر مردم تنگ شد کرسے به بیرون شهر بردند و خلایق بے شمار از پیاده و سوار مے آمدند
و ماوراے مجلس را گرد گرفته مے ایستادند تا آنکه عدد نزدیک بهفتاد هزار میرسید نقلست
که در مجلس وعظ آنحضرت چهارصد نفر دوات و قلم گرفته مے نشستند و انچه از وے مے شنیدند

املا میکردند و کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود که سامع را رعبی و هیبتی در دل می افزود و از
جمله خوارق کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد
مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او مجلس را جز سکوت و انصات گنجایش
نداشت و نزد او امر کردن بچیزی جز مبادرت با امتثال صورت نمی بست و وقتیکه آنحضرت
بکرسی برمی آمد بانواع علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاهدهٔ هیبت و عظمت ساکت
و صامت می بودند نقلست که مجلس آنحضرت هرگز از جماعت یهود و نصاریٰ و امثال ایشان که
بر دست او بیعت اسلام آوردندی و از طوایف عصاة از قطاع طریق و ارباب بدعت
و فساد در مذهب و اعتقاد که تائب میشدند خالی نبودی از یهود و نصاری بیشتر از پانصد و از
طوایف دیگر بیش از صد هزار بر دست او تائب شدند و از سو و سریرت باز آمدند و از
اقسام دیگر خلایق خود چه توان گفت و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
او می بود و از مشایخ عصر هر کرا ملاقات میکرد وصیت می نمود بملازمت مجلس شریف
او و میفرمود من اراد الفلاح فعلیه بملازمة هذا المجلس انتهیٰ کلام اخبار الاخیار و در اشعة اللمعات
شرح المشکات للشیخ عبد الحق الدهلوی در ذکر مناقب امام احمد حنبل آورده که از اقوای
حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم
آنست که شیخ الشیوخ قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین
عبد القادر رضی الله عنه وارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او ست و در بهجة الاسرار
نوشته است در مناقب وی کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از ینجا
ظاهر می شود که آنحضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی ازین دو مذهب و
مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است انتهیٰ
سلسلهٔ نسبت ارادت و لبس خرقهٔ او بدینوجه است فی النفحات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح بن عبد الله
الجیلانی لبس الخرقة من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومی وهو لبسها من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
محمد بن یوسف القرشی الهکاری وهو لبسها من ید الشیخ ابی الفرح الطرسوسی وهو من ید الشیخ
ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله تعالیٰ ارواحهم

وصاحب اعلام الاخیار بعد ازین این نسبت را بدین وجه بیان میکند اخذ عن ابی بکر الشبلی وهو من جنید البغدادی وهو من سری السقطی من معروف الکرخی من داود الطائی عن حبیب العجمی من الحسن البصری عن علی بن ابی طالب وصاحب رشحات وصاحب قول الجمیل وصاحب قوة القلوب میگوید که معروف کرخی را دو نسبت حاصل ست یکے آنکه بیان نموده شد دیگر آنکه معروف من الامام علی بن موسے الرضا عن ابیه الامام موسے الکاظم عن ابیه الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام محمد باقر عن ابیه الامام زین العابدین عن ابیه الامام حسین سبط الرسول صلے الله علیه وسلم عن ابیه امیر المومنین علی المرتضے عن النبی صلی الله علیه وسلم وللامام جعفر الصادق ایضا انتساب است بجده ابیه امه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسے عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلے الله علیه وسلم انتهی مصنفان کتب اسماء الرجال اگر نام نامی آنجناب را زیب کتب خود نه نموده باشند ازین منقصت آنجناب لازم نمے آید بلکه کتاب شان ناقص وناتمام است که ازین نام نامی او خالی باشد۔

ختم هر نظم ونثر را الحق	باشد ازین نام شان ورق

کتاب غنیة الطالبین وفتوح الغیب ودیوان غوثیه تصنیف اوست وملفوظات قادری ومکتوبات قادری اگرچه دیگرے تالیف نموده که کلام اوست وسلسله عالیه قادریه که منسوب باوست دریں سلسله بسیارے از ابرار بوصول الی الله یافته بمقصود خود رسیده اند۔

قادری گر زند این طایفه را طعن قصور	حاشا لله که برارم بزبان این گله را
همه شیران جهان بستهٔ این سلسلهاند	روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را

آنجناب عمر گرانمایه را از اول تا آخر براستقامت شریعت واتباع کتاب سنت صرف نموده وهرگز از علم جرح وهو اما زمست اغنیا نه نموده بلکه سلاطین زمان محتاج فیض او بوده اند در اخبار الاخیار آورده که سلطان سنجر از آنجناب التماس نمود که اگر بارے درین دیار تشریف ارند ملک سیستان که از انجم روز گویند در نصارت خانقاه نماد در ام آنجناب استدعاے او را قبول نمود واین قطعه نوشته بدو فرستاد۔

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد	خبر فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیکجو نمی خرم

اما اخلاق شریف واخلاق آنحضرت نسخه بود از آنکه تعالے خلق عظیم ومجد عدار آنکه تعالے بدی مستقیم

بان جلالت قدر وعلو منزلت وسعهٔ علم ورفعت محل که داشت با ضعفا مجالست کردی وبا فقرا تواضع
نمودی وتوقیر کبیر وترحم بر صغیر داشتی وابتدا بسلام فرمودے وبر مجالست اضیاف وطلبه صبر کردے واز
مساوی وزلات ایشان درگذشتے وهر که پیش آنحضرت سوگند خوردے هرچند دروغ گفتے قبول
کردے وعلم وکشف خود را بپوشیدے وبا مهمان وهمنشین چندان خوش خلق وکشاده رو بودے که هیچکس
نبودے وهرگز عصاة وجبابرهٔ اغنیا را قیام نکردے وهرگز بر در امیر ووزیر نرفتی وهیچ یکے را از مشایخ عصر
در حسن خلق ووسعت صدر وکرم نفس وعطوفت قلب وحفظ ورد وصیانت عهد مسابهت ومشارکت
نداشتے نقلست که یکبارے آنحضرت بعد از شهرت بحج برآمده بود چون بحله که موضعے است قریب بغداد
رسید فرمود که درینجا خانه بنبید که فقیرتر وبیکس تر وگمنام تر ازو نباشد تا آنجا فرود آیم هرچند اکابر ورؤسای
آنموضع منازل وبیوت عالیه مهیا ساختند والتماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد وبعد از تفحص خانهٔ یافتند
که پیری وعجوزهٔ وصبیهٔ درو بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شب آنجا نزول فرمود هدایا ونذور
از نقود واجناس وحیوانات بسیار آمد فرمود من از حق خود که درین اسباب دارم برآمدم وبرای این پیر
دادم حاضران نیز بموافقت آنحضرت از حق خود برآمدند وتمام ان اموال واسباب را تسلیم ان پیر کردند
حق تعالی ان پیر را ببرکت قدوم او غنای وکلیتے ارزانی داشت که هیچکس را دران موضع نبود نقلست
که روزی آنحضرت فقیرے را دید که بخاطر شکسته درگوشه نشسته است پرسید که چه حال دارے
ودرچه خیال نشسته عرض کرد که بجانب شط رفته بودم وچیزے نداشتم که بملاح دهم تا بکشتے نشینم واز آب
بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصے صره بخدمت آورد که درو سے دینار بود صره را بفقیر داد که
این را ببر وبملاح ده بعضے از مشایخ عصر او در اوصاف آنحضرت نوشته اند کان الشیخ محی الدین عبد القادر
رضی الله عنه ظاهر الوضاءة دایم البشر کثیر الحیا شدید الحیا رحب الجناب سهل القیاد کریم الاخلاق
طیب الاعراق عطوفا رؤوفا شفوقا یکرم الجلیس ویبسط ازاره همومها وما رایت اعین ابصارنا ولا اظهر لفظا
منه وبعضے دیگر نوشته کان سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه سریع الدمعة شدید الخشیة
کثیر الهیبة مجاب الدعوة کریم الاخلاق طیب الاعراق ابعد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
الحق شدید البأس اذا انتهکت محارم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا ینتصر لغیر ربه لا یرد سائلا ولو باحد ثوبیه
کان التوفیق رایده والتایید معاضده والعلم مهذبه والقرب مودبه والخطاب مشیره والحظ سفیره والانس

ندیمه والبسط نسیمه والصدق رایته والفتح بضاعته والحلم صناعته والذکر وزیره والفکر سمره والمکاشفة غذاؤه والمشاهدة شفاؤه وآداب الشریعة ظاهره واوصاف الحقیقة سره رضی الله عنه ـ

اما کرامات خوارق عادات از انجناب از زمان ولادت تا این زمان نه چندان سر زده شده که می‌ماسب وهم خیال استقصای آن تواند نمود فی النفحات نقلا عن تاریخ الامام الیافعی ـ

واما کراماته یعنی الشیخ عبد القادر فخارجة عن الحصر وقد اخبرنی من ادرکته من اعلام الائمة ان کراماته تواترت او قربت من التواتر ومعلوم بالاتفاق انه لم یظهر ظهور کراماته لغیره من شیوخ الآفاق ـ

واز شیخ عبد الرحمن طفسونجی نقل نموده که الشیخ عبد القادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیه واز شیخ ابو عمرو صریفینی نقل نموده که خضر علیه السلام او را گفت یا ابا عمرو عبد القادر سید العارفین وقبلة الوافدین فی هذا الوقت فعلیک بملازمته وخدمته وتعظیم حرمته واز شیخ ابو سعید قیلوی آورده که گفت الشیخ عبد القادر یبرئ الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله تعالی ودر اخبار الاخیار از شیخ علی بن هیتی آورده که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند میکند وخوارق ظاهر میگردد وگاهی از وی وگاهی در وی وگاهی بوی ونقلست از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر حریمی وشیخ ابو عمرو وعثمان صریفینی که گفتند کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد منضود جواهر که در پی یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که شمار کرامات او را هر روز هر آینه بشمارد ـ ودر خبر هاست بسیار از وی وشیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده است کان الشیخ عبد القادر سلطان الطریق المتصرف فی الوجود علی التحقیق وکانت له الید المبسوطة من الله فی التصرف والفعل الخارق الدائم واز آنحضرت از هر جنس کرامات نقل کرده اند از تصرف در ظواهر خلق وبواطن ایشان واجرای حکم بر انس وجان واطلاع ضمایر واظهار سرایر واعطای مواهب غیبیه وامداد عطایای لاریبیه وتصریف وتقلیب حوادث ودواهی وتصریف اکوان بحجو واثبات الهی واتصاف بصفت اماتت واحیا وتحقق بنعت افنا وانشا وابرای اکمه وابرص وتصحیح مرضی وتشفیه اعلا وطی زمان ومکان ونفاذ امر در زمین وآسمان وسیر بر آب وطیر در هوا وتصریف ارادات مردم وتقلیب طبایع اشیا واحضار اشیا از غیب واخبار از ماضی وآتی بلا شک وریب وسایر انواع کرامات وخوارق عادات بر سبیل اتصال ودوام بین الخاص والعام بر سبیل قصد واراده مطلق بلکه بر طریق اظهار

دعوی برحق و در هر یکے ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن قاصر
است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عبد الله یافعی بدان مزین و مشحون است و انچه از مشایخ
و اقطاب وقت او بلکه از بعضے مشایخ متقدمین که بزمان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام الهی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان آنحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام و اوامر او خصوصاً در قول او قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و صدق او درین قول و بودن
او مامور من عند الله صادر شده است بیشتر از انست که تعبیر توان نمود جمله ازان در زبدة الاثار منتخب
بهجة الاسرار است اورده ایم رجاءً للقبول و وسیلة لاذ موم لقب میگوید اما خبر دادن مشایخ بانکه انجناب بگوید
قدمے هذه علی رقبة کل ولی الله و همه اولیاے وقت وضع رقاب نمایند و تسلیم کنند بسیار است در
نفحات الانس و روض الریاحین فی حکایات الصالحین للامام الیافعی بالتفصیل مسطور است
حاجت باعاده ندارد مگر متاخرین اختلاف نموده اند که لفظ کل ولی الله عام است مراد اولیاے وقت را
و غیران را پس چه مراد باشد بعض غلات گویند که مراد اولیاے متقدمین و متاخرین بیا شد و محققین
میگویند که اولیاے وقت مراد است این قول سالم است و تاویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمے آید و در صورت شق اول لازم می آید که صحابه و ایمه اهلبیت و مهدی اخر الزمان و عیسے
علیه السلام و خضر علیه السلام در تحت قدم وے درایند و این بے ادبے است و الله اعلم بحقیقة
الحال بالجمله انجناب افضل البشر در وقت خود بوده درین هیچ شکے و اختلافے نیست و باعتقاد مولف
بعد از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ایمه اهلبیت و مهدے اخر الزمان و عیسے و خضر علیهما السلام انجناب
افضل البشر است الے یوم القیامة و شانه فے الاولیاء کشان النبی صلی الله علیه وسلم فی الانبیاء
و ابن عبد البر که از مشاهیر علماے حدیث است میگوید که مردمان اخر الزمان ممکن است که از صحابه نیز
افضل باشند بدین دعوی حدیثے ایراد نموده گو این قول او مقبول نیفتاد اگر این قول او برصواب
باشد بیشک حضرت غوث از بسیارے عام صحابی در مرتبه قرب و ولایت افضل شدن می تواند
اگرچه آن صحابے بفضیلت صحابیت مخصوص باشد و الله اعلم بحقیقة الحال چون کرامات انجناب بر زبان
جارے است ابناے هذا مردمان ازان فیض یاب میشوند پس کرامات سابقه که ایمه سلف و کتب
هاے خود ایراد نموده اند انرا باز اعاده نمودن بے فائده دانسته ترک انکردم انچه خود از کرامت و مشاهده

نموده ام بے کم وکاست ایراد میکنم وبالله التوفیق مؤلف اینکتاب را معامله روی نمود شرح ان
طول ست مختصر انیکه باتهام ونجا ماخوذ شده درعتاب سلطانے در امدم از عدالت نسبت بمن حکم
قید مدت ده سال با محنت شاقه بعبور دریای شور وده هزار روپیه جرمانه صادر شد ونسبت
نبابیب من همون حکم الا انکه جرمانه وے پانصد روپیه صادر شد زندگے وبال شد و بجز در ماندیم و
انزمانے بود که استغاثه ان بعدالت عالیه هاے کورٹ کم مے شنیدند بالجمله توکل بر خدا نموده استغاثه
بدانجا بردم وزر انبار چهل هزار روپیه دران امر صرف من گردید روی رهائی ونه پاے گریز توسل بحضرت
غوث رضی الله عنه بردم تا انکه شبے بخواب دیدم که مکانے وسیع است ودران تختے نهاده وبران
تخت فرش مکلف زربفت انداخته وتکیه زردوزی نهاده بالای تخت شخصے خوش رو وخوش خو بر نشسته
وتکیه زده من زیر تخت نزد پایه ان نشسته حیرانم که این شخص با جلالت کیست ناگاه معلوم شد که
حضرت محبوب سبحانے وقطب ربانی وغوث صمدانی سید عبد القادر جیلانے اند پس انجناب از کمال
خوش خلقے وخنده روی بمن نگاهے کرد و پرسید امروز کدام روز است گفتم روز پنجشنبه گفت فضیلت
این روز چه باشد گفتم این یوم امت است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این امت
بر سایر امم باز پرسید که فضیلت روز جمعه چه باشد گفتم روز جمعه یوم الله ست پس فضیلت او بر سایر ایام
مانند فضیلت خدای تعالے بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبه چه باشد گفتم دوشنبه
یوم النبی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی الله علیه وسلم بر سایر ناس
ازین جواب بسیار شادمان شد وتبسمی نموده گفت تو مگر غنیه را پیوسته مطالعه میکنی گفتم ارے
بعد ازان فرمود که چون دوشنبه یوم النبی است پس از روز بهتر است واین سخن را سه بار تکرار فرمود
چون از خواب در امدم فرحے وسروری بمن روی اورد مگر به تعبیران پے نبردم که چه معنے باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امیدوار شدم که شاید خدای تعالے بروز دوشنبه بر من فضل کند
الغرض در میان زندان بهمین پیچ وتاب بودم که معامله نزد حکام هائی کورٹ پیش شد
بعد از رد وکد بسیار رای مسٹر کینپ بران قرار گرفت که برای تجویز ثانی مقدمه واپس برده شود راے
مسٹر گلوور بران قرار گرفت که حکم عدالت ماتحت بحال وبرقرار باشد چون دو حاکم باهم مختلف شدند
معامله با جلاس کامل تفویض نموده شد چون خبر بمن رسید نهایت ملول شدم وازان خواب که

که اندکی امیدوار بودم بالکل مایوس شدم چه حکام اجلاس کامل اگر یکی ازین دو رای موافقت نمایند کارم
تمام ست اگر بالفرض رای تجویز ثانی هم شود روی رهای ندارم در کمال بیدماغی بسر بردم چون شب در آمد
بخواب رفتم بعد نصف شب بخواب مے بینم که در اجلاس کامل هم حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و مرا برای
فرستادن بعبور دریاے شور از محبس بردوان برآورده در محبس علی پور برده اند و ازانجا تبدیل بانی بجزیره میفرستند
و جهاز نیز طیار ست بعد دو سه روز روانه جزیره میشوم وان محبس بغایت مستحکم ست و دیوار هاے او
اینقدر بلند ست که اگر مردم دران نظر کند دستار از سر بیفتد و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
مستحکم و آهنی است و مقدور بشر نیست که ازانجا بدر آید من حیران و متفکر ایستاده با خود میگویم که از
بندگان خدا کسے باشد که ازین زندان مارا بدر برد خدایا اگرچه بکسے اینقدرت نداده که مرا از دست
این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مرا نجات بخشی از تو این عجیب و غریب نباشد
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازهٔ زندان شدند و از کمال غضب دست در حلقه
زندان زده زور کردند تا ان دروازه از بیخ برکنده شد از ابدور افگندند و یکراست بسوی من امدند و هر دو
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبرند من حیرانم که آیا ایشان کیستند آخر پرسیدم
که شما چه کسانید و مرا کجا مے برید گفتند ما سپاهیان سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالے عنه هستیم برادران
تو باستغاثه بحضرت غوث رفته بودند حکم رهای نسبت تو صادر شده و مارا متعین فرمودند که از دست
انگریزان ترا رهائی دهیم اینگفتند و مرا بدر بردند و گفتند برو هر جا که خواهی اکنون هیچکس را بر تو دستی نباشد
گفتم اکنون شما میسپرید باز انگریزے پاسبان کر انجا نی بینید مرا مے گیرند ایشان مرا زجر نموده گفتند چه ایستاده
برو هر جا که خواهی که کسے را بجز نظر کردن در تو قدرتے نباشد این بگفتند و برفتند و من ساعتے درانجا متفکر
ایستادم که شاید کسے مرا باز بگیرد بعد ازان دیدم که سپاهیان و حکام نے توانند که پیش من آیند آهسته آهسته
خرامان خرامان بدر رفتم در خانه خود رسیده فقرا را داد و دهش نمودم و از خواب برجستم روز سیوم ان بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت سفل منسوخ و مسترد گردید و فقیر با نائب خود رهائی یافت وان روز
دوشنبه بود الحمد لله علی ذلک و تاریخ صدور این حکم تاریخ ۱۳ مارچ سنه [illegible] بعدالت
عالیه هائی کورٹ کلکته صادر شده دوم انکه وقتے مدیون بودم و از تقاضاے واجب ان تنگ بودم و
توسل بانجناب نموده بودم که شبے بخواب دیدم که حضرت غوث پاک تشریف آورده اند و گویا عزیمت ندارند

کہ ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب رفتم و گریہ نمودم و گفتم کہ پشت پناہ من جناب شما بودید چون ازینجا بروید دیگر حال من چہ باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت کہ دل شاد دار کہ امسال ہمہ قرض تو ادا خواہد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواہند یافت و دیگر ہم برای امری خایف مباش کہ ہیچ مکروہے بتو نرسد بیدار شدم عظیم خرم شدم کہ بشارت ادای دین یافتم مگر ازینجملہ کہ دیگر ہم برای امرے خایف مباش کہ مکروہے بتو نرسد اندیشیدم کہ شاید بلاے دیگر بمن متوجہ است مگر مآل کار خیر است بہرحال بفضل الٰہی ادای دین ہمدران سال بسہولت تمام ادا شد درین اثنا عبداللہ نام شخصے ساکن پیشاور ناگاہ بیکرتم جائیکہ چیف جسٹیس ہای کورٹ کلکتہ مسٹر نارمن صاحب را قتل نمود و بان سبب باشتباہ آنکہ شاید با او معرفتے دارم و این بسازش من بوقوع آمدہ حاکم بردوان بنگالہ نام مرا بوجہ ماخوذ کرد آنوقت دانستم کہ تعبیر خواب من چہ بود مگر الحمدللہ بے تکلف بلا حرج رہای یافتم و دانستم از ان تہمت پاک بر آمدہ وقتے دیگر مرا مشکلے پیش آمد کہ برای دفع ان ہیچ چارہ نمیدانستم از ہر طرف مایوس بودم و وسیلہ بحضرت غوث بردم شبے بخواب دیدم کہ انجناب بر تختے وسیع نشستہ و نزد او سہ ظرف است در یکے ازان شربت ایمان و در دیگرے شربت علم و در دیگرے شربت خیر است کہ یادم نیست مگر انجناب بہ وستہ از ظرفیکہ شربت ایمان ست مینوشد یکبار نوشیدہ ظرف بر تخت نہاد من دست فراز کردم و انرا گرفتم و قدرے ازان نوشیدم بعد ازان بانجناب گفتم کہ این بود فضلہ شما کہ نوشیدم انجناب بسیار شادمان شدند و خندیدند بعد ازان از خواب بیدار شدم و تعبیر نمودم کہ حق تعالیٰ مراد من بر آرد بعد ازان ببرکت دیدار ہمایون او انکار مشکل بسہل ترین صورتے آسان گردید و مدعا بر حسب خواہش گشت علاوہ برین بارہا برای امورات مشکل انجناب را بدرگاہ باری وسیلہ نمودہ ام و حضرت قاضی الحاجات حاجتم را روا ساختہ بآرزویم رسانیدہ للہ الحمد والمنۃ اینک ہم امیدوار فضل و کرم فضال فو الجلال بیباتیم و حضرت غوث را وسیلہ ساختہ ام و منتظر فرج نشستہ ام دیدہ باید از پردہ غیب چہ بظہور آید و در تذکرہ الرابعہ آوردہ کہ صد کس از علما و اذکیاے عراق باہم متفق شدہ و ہر یکے سوالے مشکل از ہر قسم آمادہ ساختہ برای مناظرہ باحضرت شیخ در آمدند چون پیش وے رسیدند ہیچ نتوانستند گفت انجناب ہر یکے را جداگانہ فرمود کہ سوال تو اینست و جواب ان این و ہر یکے متعجب و متحیر و معترف برگشتند و تفصیل این قصہ در کتاب مذکور است رحمۃ اللہ علیہ مشایخ و علما و شعرا در مناقب انجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

و قطعات انشا نموده اند بعضے از ان در تبیان مے آرم۔

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخارے گفتہ

موخ حسب سبحانی مقدس قطب ربانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی
قدا و سرور روحانی لبش یاقوت رمانی	حدیث فیض حقانی محی الدین جیلانی
بیعنے پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی	بہمت شاہ مردانی محی الدین جیلانی
عطا بخش محبانی خطا بخش مریدانی	شفا بخش مریضانی محی الدین جیلانی
مریدش شیخ ملتانی بملک عقل خاقانی	چہ خاقان عرش ایوانی محی الدین جیلانی
بود بر درگہش دانی بہاء الدین بدربانی	بقصر دین حقانی محی الدین جیلانی

قدسی

بدہ دست یقین ای دل بدست شاہ جیلانی	کہ دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی
امیر دستگیری غوث الاعظم قطب ربانی	حبیب سید عالم زہی محبوب سبحانی
نشان شان چونی بیان سر کنونی	بصورت شکل پیغمبر بسیرت مرتضی ثانی
کہ میگوید ترا در حسن و خوبی یوسف ثانی	کہ او محبوب یعقوب است محبوب سبحانی
نیاز اندر جناب پاک او از قدسی ان مانی	بود یعقوبیش گر باشد انجا ماہ کنعانی

ولہ ایضاً

سرور کون و مکان منظور انوار خدا	مظہر انوار یزدان نور چشم مصطفیٰ
سید والا نسب محبوب رب العالمین	قرۃ العین علی عالی ہمہ مشکل کشا
ہادی دوران نشان یادگار اہلبیت	والے جیلان برج خانہ خیر النسا
عالم علم شریعت واقف سر خفی	سالک راہ حقیقت پیشوائی اتقیا
یوسف مصر صداقت عیسی دین نبی	موسی طور صداقت ہم مقام انبیا
بادشاہ دین و دنیا مجمع فضل و کرم	منبع جود و سخاوت مرجع شاہ و گدا
عالم دنیا منور شد ز نور ہمتت	مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صد مرحبا

سید شرف الدین عیسی بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالی عنہما

درخزینة الاصفیا اورده که جمیع علوم را درخدمت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه کسب نموده درس حدیث وفقه ووعظ میفرمود وکتاب جواهر الاسرار درعلم صوفیه که مشتمل برحقایق ومعارف است تصنیف حضرت وی است وحضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب بجهت وی تصنیف فرموده است ووفات آنجناب سنه ثلث وسبعین وخمسمایته رحمه الله تعالی ——

سید احمد رفاعی قدس سره کنیت وے ابو العباس حسینی است از اولاد امام موسے کاظم رضی الله عنه مردے بود فقیه صالح شافعی المذهب ازکبار صوفیه سلسله خانوادهٔ رفاعیه بوے منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرین من جمادی الاولی سنه ثمان وسبعین وخمسمایته بام عبیده وموفی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس احمد المعروف بابن الرفاعی کان رجلا صالحا فقیها شافعی المذهب اصله من العرب وسکن فی البطایح من العراق بقریة یقال لها ام عبیده وانضم الیه خلق عظیم من الفقراء واحسنوا الاعتقاد فیه وتبعوه والطائفة المعروفة بالرفاعیة والبطایحیة من الفقراء منسوبة الیه ولاتباعه احوال عجیبة من اکل الحیات وهے حیة والنزول فی التنانیر وهی تضطرم بالنار فیطفونها ویقال انهم فی بلادهم یرکبون الاسود ومثل هذا واشباهه ولهم مواسم یجتمع عندهم من الفقراء عالم لایعد ولایحصی ویقومون بکفایة الکل ولم یکن له عقب وانما العقب لاخیه واولاده یتوارثون المشیخة والولایة علے تلک الناحیة الے الان وامورهم مشهورة مستفیضة ولاحاجة الی الاطالة فیها وکان للشیخ احمد مع ماکان علیه من الاشتغال بعبادته شعر فمنه علی ماقیل -

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم | انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب یمطر الهم والاسے | وتحتی بحار للهوے تتدفق
سلوا ام عمرو کیف بات اسیرها | تفک الاساری دونه وهو موثق
فلا هو مقتول ففی القتل راحة | ولا هو ممنون علیه فیعتق

ولم یزل علی تلک الحال الی ان توفی والرفاعی بکسر الراء وفتح الفاء وبعد الالف عین مهملة هذه النسبة الی رجل من العرب یقال له رفاعه هکذا نقلته من خط بعض اهل بیته وام عبیده بفتح العین المهملة وکسر الباء الموحدة وسکون الیاء المثناة من تحتها ثم دال مهملة وهی عدة قری مجتمعة فے وسط الماء بین واسط والبصرة ولها شهرة بالعراق والله اعلم وفی النفحات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سره

ذو المقامات العلیة والاحوال السنیة خرق الله سبحانه علی یدیه العواید وقلب له الاعیان واظهر العجایب
بل کن اصحابه یقبلهم الجید والردی یدخل بعضهم النیران ویلعب بالحیات وہذا ما عرفه الشیخ ولا اصلها واصحابه نعوذ
بالله من الشیطان وی از اولاد بزرگوار امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه ونسبت خرقه
وی به شیخ واسطه بشبلی میرسد ساکن ام عبیده بوده از بطایح ابو الحسن علی که خواهرزاده ویست
گفته است که یکروز بر در خلوت وی نشسته بودم وپیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
وی کسی نشسته دیدم که هرگزش ندیده بودم ساعتی دراز با هم سخن گفتند پس ان شخص از روزنی
که در دیوار خلوت شیخ بود بیرون امد وچون برق خاطف در هوا بگذشت پس پیش شیخ در امدم وپرسیدم
که این مرد که بوده گفت تو ویرا دیدی گفتم اری گفت او کسی است که الله تعالی بحر محیط را بوی محافظت
میکند ویکی از رجال اربعه است سه روز است که وی مهجور شده است اما نمیداند گفتم یا سیدی سبب
مهجوری وی چیست گفت وی در یکی از جزایر بحر محیط مقیم است انجا سه شبان روز متصل باران
بارید بخاطر وی گذشت که کاش این باران در عمرانات بودی وبعد از ان استغفار کرد وبسبب این
اعتراض مهجور شده است پس من گفتم یا سیدی ویرا بمهجوری وی اعلام کردی گفت نه شرم داشتم
گفتم اگر فرمائی من ویرا اعلام کنم گفت میکنی گفتم اری گفت سر در گریبان خود در کش در کشیدم واز وی
بگوشم رسید که یا علی سر بر ار سر بر اوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
برخاستم واندکی برفتم ان مرد را دیدم بروی سلام کردم وان قصه را باوی بگفتم سوگند بر من داد که هر چه
ترا بگویم چنان کن گفتم چنان کنم گفت خرقه مرا در گردن من کن ومرا بر روی در زمین میکش ومنادی
میکن که این سزای انکس است که بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه را در گردن وی کردم وخواستم
که ویرا بکشم هاتفی اواز داد که ای علی ویرا بگذار که ملایکه اسمان بروی بزاری در امدند وگریان شدند
وخداوند تعالی از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بیخود شدم چون بخود باز امدم خود را پیش
خال خود دیدم والله که ندانستم که چون رفتم وچون آمدم وچون وقتی کسی از سیدی احمد تعویذی طلبید
وکاغذی باوی ورد که بنویسد اگر سیاهی نبودی کاغذ را بگرفتی وبی سیاهی بنوشتی وقتی برای
شخصی بی سیاهی بنوشت ومدتی مدید غائب شد وبعد از ان کاغذ را باز اورد برسبیل امتحان
وگفت ای شیخ برای من دعای بنویس چون در ان کاغذ نگریست گفت ای فرزند این کاغذ

نوشته است و بوی داد روزی دو تن از اصحاب وی بصحرا رفتند و باهم نشستند و حکایت میکردند یکی از ان دیگری را پرسید که ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل شده گفت تو هر تمنا که میخواهی بکن گفت ای سید میخواهم که نامه از دوزخ بمن ازادی باشد همین ساعت از اسمان فرود آید ان دیگری گفت کرم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بی حد است درین حال که ایشان درین مقال بودند ناگاه ورقی سفید از اسمان فرود افتاد انرا برگرفتند دران هیچ نوشته ندیدند پیش سید امدند (یعنی سید احمد) واز حال خود هیچ ناگفته الورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) دران ورق نگریست خدا تعالی را سجده کرد و چون سر از سجده برداشت گفت الحمد لله الذی ارانی عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة گفتند ای سید این ورق سفید است گفت ید قدرت بسیاهی نی نویسد این بنور نوشته شده است و گفته اند ویرا باکمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بوده است فمنها اشعار المذکور و بعضی گفته اند که این ابیات را از قوال شنیده است و بران رفته از دنیا درگذشته . ومن اثرها آنچه مذکور است که بصحبت سید عبد القادر جیلانی هم رسیده و در خزینة الاصفیا اورده که در اخر بخدمت حضرت غوث الاعظم حاضر شده فایده های عظیم برداشت و از غایت محبت والده اش را حضرت غوث الثقلین همشیره خود خواندی و ویرا همشیره زاده خود گفتی و بارها درباره وی فرمود شعر

کذا ابن الرفاعی کان منی	لیسلک فی طریقی واشتغالی

ابو عبد الله الصومعی قدس سره علوی بوده حسینی جد مادری حضرت سید عبد القادر جیلانی است رضی الله تعالی عنه در نفحات اورده که وی از بزرگان مشایخ گیلان و روسای زهاد ایشان بوده مراورا احوال عالی و کرامات ظاهر بوده جماعتی از بزرگان مشایخ عجم را دریافته بوده و مستجاب الدعوة بوده وقتی که در غضب شدی حق سبحانه تعالی از برای وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدا تعالی چنان کردی و بهر چیز که پیش از وقوع ان خبر کردی چنانکه خبر کرده بودی واقع شدی جماعتی از اصحاب وی بقصد تجارت بسمرقند رفته بودند نزدیک بسمرقند جماعتی سواران بغارت ایشان بیرون امدند جماعت تاجران شیخ ابو عبد الله را اواز دادند دیدند که درمیان ایشان ایستاده است و میگوید سبوح قدوس ربنا الله دور شوید ای سواران از میان ما همه سواران متفرق شدند و هیچ کس نتوانست که اسپ خود را انگاه دارد بعضی بکوه باز افتادند و بعضی بوادیها و دو تن از ایشان با یکدیگر

جمع نتوانستند شد از شر ایشان برستند بعد از ان شیخ را در میان خود طلبیدند نیافتند چون بگیلان
بازگشتند و قصه را باز گفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمه الله تعالی۔

ابراهیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سره کنیت وی ابواسحاق است جامع بود در میان شریعت
و طریقت و علم و ورع در نفحات مذکورست که وی شریف است حسینی از قدیمان مشایخ است از اهل
بغداد از انجا بشام رفت و انجا متوطن شد و صاحب کرامات ظاهر بود نظیر ابراهیم ادهم شیخ الاسلام گفت
که هزار و دویست واند شیخ شناسم ازین طایفه دو علوی بوده اند یکی ابراهیم بن سعد دیگر حمزه علوی
صاحب کرامات تنبیه این قول مقتضی ان میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کسے وسے
صاحب کرامت نباشد و حال آنکه چنین نیست این قول او اگر بر ظاهر بگیرم چنان مستفاد میشود که
از میان مشایخ که بایشان معرفت میدارم دو کس علوی بوده اند درین هیچ اشکالے نیست که میتواند
که مشایخ علوی بغیر این دو کس یا داشنا نبودند و اگر این مراد باشد که ازین طایفه فقط همین دو کس تا
زمان او و سے بوده اند این قول خطای فاحش است فتدبر انتهی و هم در نفحات اورده که ابراهیم سعد
استاد ابوالحارث اولاسی است ابوالحارث اولاسے در ابتدای ارادت بخانه خود خایگینه خورده
بودے یاران پیش ابراهیم سعد رفت و وی در راه بود پاے بر اب نهاد و ابوالحارث را گفت دست
بیار دست بوی داد و پای وی در اب فرو شد ابراهیم گفت پسر تو در خایگینه او بخته است باین
سخن وایرا مطایبه و عتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کارے برو و از خلق عزلت گیرد
فراغت دل جوی و گرد کردار گرد و هم ابوالحارث گوید که ابتدای دیدن من ابراهیم سعد را ان بود
که در غیر ایام موسم از اولاس بعزیمت مکه بیرون امدم در راه بسه تن باز خوردم گفتم که من هم با شما همراهم
دو تن از ایشان جدا شدند من ماندم و یک تن و ان ابراهیم سعد علوی بود شریف بود حسینی گفت
تو کجا میروے گفتم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از ان جدا شدیم اما همیشه کتابت وی بمن می امد
و هم وے گفته که روزے با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می امدم لشکری دراز گوش زنے را گرفته بود و ان
زن بما استغاثه کرد ابراهیم با ان لشکرے سخن گفت قبول نکرد دعا کرد ان لشکرے و زن هر دو بیفتادند
بعد از ان زن برخاست و لشکری بمرد من گفتم دیگر با تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب الدعوتی
میترسم که از من بے ادبی ظاهر شود و بر من دعا کنے گفت این فیستے گفتم نے پس وصیت کرد

گفت تا بتوانی بکمتر چیزی از دنیا قناعت کن و هم وی گفته که روزی در دالاس نشسته بودم دلم بجهت بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون آمدم دیدم که شخصی در میان درختان نماز میگزارد و هیبت او فرو گرفت چون نیک نظر کردم ابراهیم سعد بود نماز را کوتاه کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بجنبانید ماهیان بسیار صف کشیده روی بوی نهادند بخاطر من گذشت که صیادان کجا اند همه متفرق شدند پس گفت ای ابو الحارث تو مرد این کار نه بر تو باد که درین یکما از خلق پنهان باشی و بقلیلی از دنیا بسازی تا اجل تو برسد و غائب شد دیگر ندیدم او را انتهی قصه ملاقات ابو الحارث با ابراهیم در راه شام و بعد ازان جدا شدن و من بعد از کوه لکام با هم فرود آمدن تطبیق نمی یابد شاید که چون ابراهیم بر کوه لکام رفت ابو الحارث بسوی شام رفت بعد ازان ابو الحارث بکوه لکام آمده بصحبت وی رسیده مدتی تعلیم یافت من بعد چون ازانجا فرود آمد بدین حالات وی از وی برسید و جدا شد ورنه تلمذ وی و قصه خاگینه وغیره راست نمی آید والله اعلم بحقیقة الحال۔

حمزة بن عبد الله العلوی الحسنی قدس سره کنیت او ابو القاسم است فی النفحات سافر

فی البادیة علی التوکل سنین یقال لم یضع جنبه علی الارض سنین فی الحضر و کان الاجل معه فی اسفاره رکوة ولا یفتر فی الذکر حمزه علوی شاگرد بو الخیر تیناتی است وی شکم گرسنه در بادیه بردی گفتی شکم سیر از معلوم است وی گفته صوفی را در بادیه آن آگاه باید داشت که در حضر که صوفی در سفر در حضر است رحمه الله تعالی۔

امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی الملقب بعلی الثانی قدس الله تعالی سره

فی النفحات جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی وی را در علوم اهل باطن مصنفات مشهور است چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک وغیر ان وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب السبرین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و گفت فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد را در یک مجلس دریافت و در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه نزدیک بولایت کبنر سواد

فوت شد و از انجا نجلانش نقل کردند رحمہ اللہ تعالیٰ فے اعلام الاخیار للکفوی لسان العصر سید نوت
النساخ عن الہیاکل الناسوتیۃ والمتوسل الے السبحات اللاہوتیۃ الشیخ العارف الربانی والعالم الصمدانی
امیر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کان جامعاً بین العلوم الظاہریۃ
والباطنیۃ ولہ مصنفات کثیرۃ فے علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطہ وشرح اسماء اللہ الحسنیٰ وشرح
فصوص الحکم وشرح قصیدہ خمریہ فارضیہ وغیرہ ومن خلفائہ الشیخ العارف الربانی خواجہ اسحاق الختلانی
والشیخ السید الامیر عبد اللہ بن برزش آبادی جد السید الامیر المحترم نقیب المملکۃ العثمانیۃ کان نقیبا فی
دولۃ السلطان سلیم خان استاثر اللہ بروحہ سنۃ اربع وثمانین وتسعمایۃ وکان السید علی الہمدانی
جمع الاوراد واختارہا من اوراد المشایخ الذین کانوا فے عصرہ وشرف بصحبتہم وباس ایادیہم الشریفۃ
واقتبس من انوارہم القدسیۃ وانتخبہا من جوامع کلماتہم الانسیۃ وسماہا الاوراد الفتحیۃ وہی الیوم
اوراد الاخوان الکبرویۃ والشیخ الجلیل السید علی الہمدانی اخذ الطریقۃ عن تقی الدین علی دوستی والشیخ
محمود المزدقانی وہما عن علاء الدولۃ السمنانی وہو عن نور الدین عبد الرحمن الاسفراینی وہو عن الشیخ جمال الدین
احمد جوزقانی عن رضی الدین علی لالا عن الشیخ الکبیر ابی الجناب نجم الدین الکبرے عن الشیخ اسماعیل القیصری
عن الشیخ ابی النجیب ضیاء الدین عبد القادر السہروردی عن ابی الفتوح عن الشیخ احمد الغزالی
عن ابی بکر النساج عن ابی القاسم الکرکانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
الرودباری عن السید الطائفہ ابی القاسم جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرخی
عن داؤد الطائی عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم انتہی میگوید
فقیر مولف اینکتاب کہ معروف کرخی را دو نسبت حاصل است یکی کہ بیان شد تعجب است از
کفوی کہ نسبت قوی را ترک نمودہ وان اینکہ معروف الکرخی عن الامام علی بن موسیٰ الرضا عن ابیہ الامام
موسیٰ الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المومنین علی المرتضیٰ عن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الے جدہ لامہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی ثم قال الکفوی سمعت
شیخنا وسیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف القرکنی السمرقندی یحکی عن شیخہ المجددی

عبد اللطیف الجامی عن شیخه المخدومی الاعظم حاجی محمد الخبوشانی عن شیخه شیخ شاه بیداوزی عن شیخه محمد الملقب بالرشید عن شیخه السید الامیر عبد الله برزش آبادی عن شیخه المرشد الکامل والشیخ المکمل اسحاق الختلانی عن شیخه قدوة العارفین دلیل السالکین منبع المعارف الربانی معدن اللطف السبحانی السید علی الهمدانی لما جمع اورادا الفتحیة واخذها من جوامع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کاشفهم الانسیة ای فی منامه ان الملائکة یذکرونها فی شعبة جارکاه ویطوفون حول العرش وفی ایدیهم طبق من نور مملو من اللالی والجواهر ینثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی ولهذا مشائخنا یقرؤن فی شعبة جارکاه ومن تصانیفه ذخیرة الملوک وهو کتاب لطیف وانشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنة الصوری والمعنوی ومبنی علی ذکر احکام الحکومة والولایة وتحصیل السعادة الدنیوی والاخروی ومرتب علی عشرة ابواب الی آخره ذکر پسر وی سید محمد همدانی که خلیفه وی بود در محل خود خواهد آمد۔

سید برهان الدین محقق الترمذی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود در نفحات وی سید هست حسینی از ترمذ است از مریدان و تربیت یافتگان مولانا بهاء الدین ولد و بسبب اشراف وی در خواطر در خراسان و ترمذ بسید سردان مشهور بود همانروز که مولانا بهاء الدین ولد فوت شد وی در ترمذ با جمع نشسته بود گفت دریغا که حضرت استاد و شیخم ازین عالم رحلت فرمود و بعد از چند روز بجهت بیعت مولانا جلال الدین بقونیه متوجه شد و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و تربیتها یافت گفته اند که چون خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی بروم آمده بود بدیدن سید برهان الدین آمد سید بر دکان گستر نشسته بود از جای نجنبید شیخ از دور تعظیم کرد و بنشست و سخنی واقع نشد مریدان پرسیدند که موجب سکوت چه بود شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال باید نه زبان قال پرسیدند که وی را چگونه یافتی گفت که دریائیست مواج پر از درر معانی حقائق بغایت آشکارا و بغایت نهان و خدمت شیخ صلاح الدین رحمه الله از جمله مریدان سید بوده و سید میفرموده که عالم را بشیخ صلاح الدین بخشیدم و عالم را بمولانا و مزار متبرک سید در دار الفتح قیصریه ست سلام الله و تحیاته علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین۔

سید عبد الله برزش آبادی قدس سره علوی بود حسینی شافعی المذهب اشعری المعتقدات در اعلام الاخیار آنچه در مناقب او آورده ملخص آن انست الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل

الصمدانی مجمع الفنون الجاہرۃ منبع عیون المشاہدۃ مفتاح کنوز الحقایق مصباح رموز الدقایق شرف العترۃ الحسینیۃ
السید عبد اللہ البرزش ابادی کان فخر زمانہ ومقدم اوانہ نسباً وحسباً وکان نقیب السادات الاشراف
بمملکۃ خراسان وکان نقیب المملکۃ السید المحترم المذکور تتصل نسبہ الیہ وہو جدابیہ حکی ان الشیخ
العارف باللہ عبد اللطیف الجامی المخدوم لما قدم ہذہ الدیار طلبہ السلطان الغازی سلیمان خان
فدخل علیہ فقال ان السلطان المذکور اخذ عنہ التلقین وکان مریداً لہ فسألہ فی اثناء الصحبۃ
عن سبب مجئ الشیخ الی قسطنطینیہ فقال جئنا الی ہذہ البلدۃ الوبائیۃ لزیارۃ
مخدومنا السید المحترم فانہ نخل الشیخ الاعظم السید عبد اللہ البرزش ابادی وہو رجل عظیم القدر شریف
النسب اخذ التلقین وادب الطریقۃ من خواجہ اسحاق الختلانی عن الامیر السید علی الہمدانی عن الشیخ
محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الاسفرائنی عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن رضی الدین علی لالا عن مجد الدین
البغدادی عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیصری عن شہاب الدین السہروردی عن احمد الغزالی عن
ابی بکر النساج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری
عن جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرخی الی اخر النسبۃ کما مخفی نماند کہ در ذکر سید علی ہمدانی
این نسبت باینطور نوشتہ شد کہ اسماعیل قیصری از ابو النجیب سہروردی ووی از ابو الفتوح ووی از احمد
غزالی ودرینجا بجاے ابو النجیب شہاب الدین نوشتہ ونام ابو الفتوح ترک نمودہ مگر صحیح انست کہ در ذکر
علی ہمدانی گذشت واللہ اعلم وشیخ رشید خرقہ از سید عبد اللہ پوشیدہ بعد ازان گفت شیخ عبد اللطیف
کہ بدان ای سلطان کہ سید عبد اللہ صحیح النسب وکثیر الحسب بود ولہ مقامات عالیۃ وکرامات سامیۃ
مع ذالک بود نقیب الاشراف در دیار خراسان ونبود کسی در انجا نقیب محترم کہ زیادہ کند تعظیم وتفخیم ویرا
نزد سلطان وارکان السلطنۃ تا اینکہ بلند شد امر او وکار او بالا گرفت تا اینکہ نزاع نمودند در بالانشینی
در اعیاد بر شیخ الاسلام مفتی الانام مولے المعظم استاذ العالم ابو السعود العمادی وبود کہ اول ملازمت
میکرد بدر وازہ وی تا آنکہ در دروازہ حواشی او وبودم من کہ در بعض از روزہا وشب ہا حاضر میشدم در مجلس
عالی او پس شنیدم بارہا کہ دراز میکرد زبان خود را بروی وبیشتر طعن میکرد او را ومیگفت ای اعیان
چہ میگوید شیخ الاسلام ومفتی الانام در زکوۃ وحج بیت اللہ الحرام وبود شیخ الاسلام صاحب ثروت
عظیم طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس رخصت داد توفی السید سنۃ احدی وثمانین وتسعمائۃ

رحمه الله تعالی

خواجه ابو احمد ابدال چشتی قدس سره علوی بود حسنی از علمای اتقیای طایفه صوفیه ذو المقامات العالیه
والحالات السنیه صاحب سماع و وجد و حال بود در خزینة الاصفیا نسب او بدینگونه ذکر نموده که ابو احمد بن
سلطان فرسنافه بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن مجد المعالی المشهور بعبد المعالی بن ناصر الدین بن عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخفی نماند که عبد الله محض پسری ناصر الدین نام
نداشت نمالبا که درینجا نام چندکس دیگر فروگذاشت شده باشد و صاحب خزینه در بیان سلسله نسب
غلطی نموده مگر اینکه او علوی و حسنی است درین شکی نیست چراکه دیگر متقدمین بدین قایل اند فی النفحات
وی پسر سلطان فرسنافه است که از شرفای حسنی است و امیر آن ولایت بوده و برا خواهری بوده بغایت
صالحه شیخ ابو اسحاق شامی بخانه وی آمدی و طعام وی خوردی روزی ویرا گفت که برادر ترا فرزندی خواهد
بود که ویرا شانی عظیم باشد می باید که محافظت حرم برادر خود بکنی تا در ایام حمل چیزی که دران حرمتی
و شبهه باشد نخورند و آن ضعیفه صالحه بموجب فرموده شیخ ابو اسحاق بدست خود ریسمان ریستی و ببازار
فرستادی و بفروختی و ما یحتاج حرم برادر خود مهیا داشتی تا در زمان خلافت معتصم بالله خلیفه متولد شد
و همان صالحه او را در خانه خود وش از وجه حلال پرورش میداد و گاه گاه که شیخ ابو اسحاق بخانه وی آمدی
و دو ساوان صبیه که خواجه ابو احمد را بدیدی گفتی که ازین کودک بوی آن می آید که از وی خاندانی بزرگ
ظاهر گردد و احوال عجیبه و آثار غریبه مشاهده افتد وقتی که خواجه ابو احمد بسن بیست سالگی رسیده
بود همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار بجانب کوه رفت و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا
افتاد بمیان کوهی رسید دید که چهل تن از رجال الله بر سنگی ایستاده اند و شیخ ابو اسحاق شامی در میان
ایشان است حال بروی بگشت از اسب فرود آمد و در پای شیخ افتاد اسپ و سلاح هر چه داشت
بگذاشت و پشمینه در پوشید و با ایشان روان شد هر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیافتند
بعد از چند روز خبر آمد که وی با شیخ ابو اسحاق در فلان موضع از آن کوه ها بوده است پدرش جمعی را بفرستاد
تا ویرا آوردند هر چند پند دادند و بند نهادند و برا از آنچه دران بود باز نتوانستند آورد گویند پدرش را خمی نه بود
روزی فرصت یافت با نجا در آمد و در از انجام بیست و خمها را شکستن گرفت پدرش را آگاه کردند بیام
برآمد و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آن روزنه فراهم آمد

سنگ را بگرفت باز سنگ در هوا معلق بایستاد و ویرا هیچ نوعی آفتی نرسید چون پدرش این حال مشاهده کرد بر
دست وی توبه کرد و از وی امثال این کرامات و خوارق عادات نه چندان ظاهر شده است که
بتفصیل ادای آن توان کرد ولادت او در سنه ستین و مائتین و وفات وی در سنه خمس و
خمسین و ثلثمائة و عمر شریفش نود و پنجسال بوده در خزینه روز ولادت را ششم رمضان سنه مذکوره روز
وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گفته در خزینه آورده که خلاصه اش اینست وی چون هفت سالگی رسید
اکثر در مجلس سماع خواجه ابو اسحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاهری نیز از وی یافتی و بعمر شانزده سالگی
از تحصیل علوم ظاهری فراغت یافت و مرید خواجه شد از خلق خلوت گزید و مجاهده شاقه پیش گرفت
چنانچه بعد هفت روز طعام خوردے و وضو کردی و زیاده از سه لقمه نخوردی و بعد از چهل روز بقضاے
حاجت انسانی در بیت الخلا رفتی پس هشت سال ریاضت شاقه کشید و تا سے سال پشت بر بستر
خواب ننهاد تا خرقه خلافت یافت چون کرامت او مشهور شد علمای عهد برو حسد بردند و در باب شنیدن
سماع زبان طعن بر خواجه بکشادند و محضرے درین باب نوشته پیش امیر نصر که حاکم عادل و خال حقیقی خواجه
بود بردند و درخواست بحث نمودند چنانچه مجلس عالی ترتیب یافت پسے از اکابر و علمای عهد در آنجا
جمع آمدند و خواجه را هم طلب کردند و اراده نمودند که چون خواجه بیاید ویرا تعظیم نکنند بعد ازان چون وی بیاید
بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آوردند و بر بالاے صف نشاندند و بحث مسئله سماع آغاز نمودند خواجه
محمد خدابنده نام خادمے داشت امی محض بود با وی مخاطب شده فرمود که جواب بده او خود را دران وقت
چنان یافت که محدث و فقیه تر از وی دران زمان هیچکس نبود و جواب شافی داد که علما خاموش
شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجه بر هر که نظر انداختے صاحب کرامت شدے و اگر مریض بودے
شفا یافتے و حین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شدے که لمعان تا باسمان رسیدے
و غالبا که این احوال حضرت شیخ را در وقت مخصوص و غلبه حالت بود نه آنکه مدام بودے والله اعلم بحقیقة الحال
خواجه سید محمد بن ابی احمد چشتی قدس الله تعالی سره ولادت او بقول صاحب خزینه لیلة
عاشر المحرم سنه احدی و ثلثین و ثلثمائة و وفات وی بقول مولانا جامی سنه احدی عشر و اربعمائة
روز وفات او بقول صاحب سیر الاقطاب چهاردهم ربیع الاول و بقول صاحب سفینه غره رجب
بالجمله عمر شریفش هشتاد سال کم و بیش و مولد و مدفنش چشت است فی النفحات وی بعد از وفات

پدر قایمقام وی بود و بموجب فرموده پدر با آنکه بست و چهار ساله بیش نبود تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود و زهد و ورع تمام داشت از دنیا و اهل ان بنهایت مجتنب بود همواره بزرهد و ترک دنیا تحریص مینمود و میگفت چون اول و اخر با ترک دنیا خواهد بود خود را از غرور و فریب وی نگاه می باید داشت و چنانکه محمود سبکتگین بغزو سومنات رفته بود خواجه را در واقعه نمودند که بمددگاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انجا رسید بنفس مبارک خود با مشرکان و عبده اصنام جهاد کرد روزی مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام پناه به بیشه اوردند و نزدیک بود که شکست بر ایشان اید خواجه را در چشت مریدی بود اسیایان نمد کاکو نام خواجه او از دور که کاکو دریاب در حال کاکو را دیدند که ضرب میکرد و محاربه مینمود تا لشکر اسلام نصرت یافتند و کافران هزیمت کردند و در همان وقت محمد کاکو را در چشت دیده بودند که کلکلا اسیا را گذاشته بر در و دیوار اسیا می زد از وی سبب پرسیده بودند همین قصه را گفته بود استاد مردان رحمة الله علیه از قصبه سنجان خواست از مریدان خواجه است و سالها کلوخ استنجا و اب وضوی وی را مهیا میداشت روزی که اورا مراجعت بوطن امر کردند گریسته و گفت که من طاقت مفارقت شما کجا دارم خواجه کرم نمود و گفت هر وقت که ترا از وی دیدار ما باشد حجابهای جسمانی و مسافت های مکانی مرتفع گردد و مارا از همانجا ببینی و همچنان بود و دایما استاد میگفتی که من از سنجان چشت را می بینم رحمه الله تعالی —

سید یوسف بن محمد بن سمعان چشتی قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسنی الحسینی است و سلسله نسب او بدینوجه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سمعان بن سید ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبدالله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسکری بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبدالله را پسر حسن عسکری شمرده و حال آنکه حسن عسکری بغیر از محمد که اورا مهدی گویند اولاد دیگر نداشت و باتفاق مورخین ثابت است که الحال نسل حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه مفقود و نزد اهلسنت وفات یافته و از وی نسل نمانده پس نزد اهلسنت نسل او منقطع ست و نزد شیعه مفقود است شاید سلسله نسب او بدینگونه باشد که عبدالله پسر امام موسی کاظم است الی اخر النسبة بالجمله علوی بود و عالم و متورع و در اکابر صوفیه معدود

است و صاحب سماع و وجد و حال بود وفات وی ثالث رجب سنه تسع و خمسین و اربعمائة فی النفحات
وی خواهرزاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تا شصت و پنجسال متاهل
نشده و بود همشیره داشت که خدمت وی کردے و خوردن و پوشیدن از دست رشته وی بودے
و سن وی بچهل رسیده بود و بسبب خدمت برادر و اشتغال بطاعت خدائے تعالی میل بزوج
نداشت شبے خواجه محمد پدر بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دید که گفت در ولایت شاقلان مردی ست
محمد بن سمعان نام تحصیل علم کرده و روزگار بصلاح گذراینده خواهر خود را با وی عقد کن خواجه ویرا
طلب داشت و همشیره را با وی عقد کرد و وی هم در چشت متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنجسالگی متاهل شده بود اما ویرا هیچ پسرے ببزرگی نرسیده بود خواجه
یوسف را بمنزله فرزند میداشت و تربیت میکرد و تحصیل علوم و سلوک راه خدائے تعالے دلالت
مینمود و بعد از وفات وی قائمقام وی شد خواجه یوسف را بعد از پنجاه سالگی میل انزوا و انقطاع
شد خواست که نزدیک مزار خواجه حاجی مکی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابواسحاق شامی زیارت
ایشان را بسیار میکرد چله خانه در زمین بکند باشارت هاتف غیبی ان موضع را که حالا چله خانه وی است
اختیار کرد چون میل و کلند او در زمین بغایت محکم بود چنانکه هیچکس انرا نتوانست کند خواجه کلند بر داشت
و بدست مبارک خود از چاشتگاه تا نماز پیشین انرا باتمام رسانید و مدت دوازده سال در انجا بسر
برد چندان سکر و دهشت و وله و حیرت بروی غالب شده بود که گاه بودی که چون خادم آب وضو بر دست
وی ریختے دانسته وضو از خود غایب گشتے و یکساعت کما بیش دران غیبت ماندے و باز حاضر
شدے و وضو را باتمام رسانیدی در انوقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله الانصاری
الهروی قدس سره الله تعالی بمزار چشت رسیده بود با وی ملاقات کرده است و بعد از معاودت
بهرات در مجالس و محافل استحسان وی میکرد و عمر خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در وقت
وفات خود پسر مهین خود خواجه قطب الدین مودود را بتحصیل علوم وصیت کرد و قائمقام خود گردانید
رحمه الله تعالے۔

مودود بن یوسف چشتی قدس الله تعالی سره در خزینه آورده که در عمر هفت سالگی قران حفظ کرد
و در عمر شانزده سالگی باتمام تحصیل علم رسید و کتاب منهاج العارفین و خلاصة الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی چشت و بلخ و بخارا وغیره سیر نمود و دو هزار
خلیفه داشت و مریدانش را حدی و نهایتی نبود و مزار وی محل اجابت دعا است و اولاد او نیز کثیر
بوده اند چنانچه خطه چشت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین واربعمائة و وفات وی
غره رجب سنه سبع وعشرین وخمسمائة و وقتیکه پدرش وفات کرد عمر او انوقت بست و نه سال بود
و در نفحات گفته که عمر او انوقت بست و شش سال بود و هذا هو الارجح برین تقدیر ولادت او سنه
ثلث وثلثین واربعمائة باشد مدت عمرش بقول ارجح نود و چهار سال است والله اعلم فی النفحات
وی در سن هفت سالگی قران را با دانشمندان حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال میداشت چون
والد بزرگوار وی خواجه یوسف از دنیا برفت وی را بجای خود بنشاندند وی بخصال حمیده موصوف بود و
بافعال پسندیده معروف و مردم انولایت همه در مقام اعتقاد و محبت وانقیاد ارادت وی بودند و
توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس الله تعالی سره نیز یافته بود
در انوقت که حضرت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام بهراة تشریف اورده بود و خواص و عوام مشاهده
کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد مینمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصه در
اطراف و اکناف انولایت انتشار یافت و از نواحی هرات متوجه مزار متبرک چشت شد خبر امد که خواجه
مودود چشتی مریدان بسیار جمع کرده است می آید تا شیخ الاسلام را از ولایت بیرون کند اصحاب
شیخ الاسلام این را پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی بامداد سفره آوردند
گفت که ساعتی صبر کنید که جماعتی رسولان در راه اند چون ساعتی برامد خادم در امد که انجماعت رسیدند
ایشانرا در اوردند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
که شما میگوئید یا بگویم که شما بچه کار امده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواجه زاهد مودود
شما را فرستاده است که احمد را بگوئید که تو بولایت ما بچه کار امده بسلامت بازگرد و گرنه چنانکه باز باید گردانید
ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مرا نیست
نه از ان اوست نه از ان من و اگر مراد از ولایت این مردم اند ایشان خود رعایای سنجر اند
پس شیخ الشیوخ سنجر باشد و اگر مراد از ولایت انست که من میدانم و اولیای خدای
عز وجل میدانند فردا با ایشان نمایم که کار ولایت چیست و چه نسبت چون این سخن بگفت ابری

عظیم برآمد و شبانه روزی بباریدو هیچ منقطع نشد روز دیگر بامداد شیخ الاسلام گفت که ستوران ساخته
کنید تا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دو سه روز بعد ازآنکه دیگر نبارد هیچ ملاحی از آب تواند
گذشت شیخ فرمود که سهل باشد که امروز ما ملاحی کنیم پس روان شدند چون بصحرا بیرون آمدند شیخ الاسلام
نگاه کرد دید که جمعی انبوه سلاحها بسته همراه ایشانند پرسید که ایشان کیانند گفتند مریدان و محبان شما
اند شنیده اند که جماعتی بعداوت شما می آیند فرمود که اینها را بازگردانید که تیغ و تیر کار سنجر است
و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام با تنی چند روی براه نهادند چون بکنار آب رسیدند
آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امروز قرار آنست که ما ملاحی کنیم سخنی از معارف آغاز کرد نه
چندان ذوق بدلها رسید که همه واله و حیران شدند پس فرمود که همه چشمها را برهم نهید و بگوئید
بسم الله الرحمن الرحیم تا سه بار تکرار کرد هرکس که چشم زود باز کرد پای افزار ترکرده هرکسیکه دیر گشاد
خود را بران طرف آب یافت پس پای افزار ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
بتعجیل پیش خواجه مودود رفتند و این حال را بازگفتند کسی باور نداشت خواجه مودود با دو هزار
مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه بشیخ رسیدند چون نظر شیخ بروی افتاد از اسپ پیاده
شد و بوسه بر پای شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
ندانسته که بولایت مردان حشم و سلاح نباشد برو سوار شو که کودکی و نمیدانی که چه میکنی چون
بهره در آمدند شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجه مودود با مریدان در محله دیگر روز
دیگر مریدان خواجه مودود گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
با ما در یک دیه نشسته در تعیینی بهتر ازین اندیشه باید کرد خواجه مودود گفت مرا صواب چنان
می نماید که بامداد برخیزیم و بخدمت وی رویم و اجازت خواهیم و بازگردیم که کار وی نه بقوت بازوی
ما است مریدان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب آنست که جاسوسی برکار کنیم که چون وقت
قیلوله خلوت شیخ شود پیش وی کسی نباشد تنی چند در خدمت تو برویم و سماعی بنیاد کنیم و
حالتی برآریم و در آن میان چیزی بروی زنیم خواجه مودود گفت که این صواب نیست که صاحب
ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
خادم خواست که جامه خواب بگسترد تا شیخ قیلوله کند فرمود که یکساعت توقف کن که کاری در پیش است

ناگاه کسی در بکوفت خادم چون در بگشاد خواجه مودود را دید که با جمعی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز سماعی نهادند و نعره زدن گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت هی هی مهلا کجائی و این مهلا مردی بود سرخسی از عقلای مجانین و صاحب کرامات او پیوسته در خدمت شیخ الاسلام بودی هم در لحظه حاضر شد و بانگ بر ایشان زد ایشان کفش و دستار بگذاشتند و بگریختند همین خواجه مودود ماند عظیم خجل در پای شما ست و باستغفار سر برهنه کرد و گفت بر شما روشن است که این نوبت من باین رضا نداشتم شیخ الاسلام گفت راست میگوئی اما چرا با ایشان در آمدن موافقت کردی خواجه مودود گفت بر کردم عفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم برو این قوم را باز گردان و در خدمتگار نگاه دار و سه روز توقف کن چنان کرد پس پیش شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکه گفته بودی کردم دیگر چه میفرمائید تا چنان کنم شیخ الاسلام فرمود که اول مصلا بر طاق نه و برو علم آموز که زاهد بی علم مسخره شیطان باشد گفت قبول کردم دیگر چه میفرمائید فرمود که چون از تحصیل فارغ شوی احیای خاندان خود کن که آبا و اجداد تو بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجه مودود گفت چون مرا احیای خاندان میفرمائید هم شما بروده تبرک و تیمن مرا اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت که پیشتر از من پیغمبر او دست وی بگرفت و بر کنار جای پیش خود بنشاند و سه بار گفت که بشرط علم پس سه روز در خدمت شیخ الاسلام بود و فوائد بسیار گرفت و نوازشها یافت و بازگشت و بعد از ان باندک فرصتی بجهت تحصیل علوم و تکمیل معارف بجانب بلخ و بخارا تشریف برد و مدت چهار سال بقدر وسع و امکان دران باب اجتهاد نمود و دران دیار هر جا از وی آیات عجیبه و کرامات غریبه که تفصیل ان بتطویل می انجامد ظاهر شد بعد از ان بچشت مراجعت کرد و تربیت مریدان و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت بصحبت و خدمت وی آوردند انتهی صاحب خزینه قصه ملاقات خواجه مودود با احمد جامی از ملفوظات مودودی نوع دیگر نقل نموده که بسیار سخنان خلاف اینست چون نزد راقم حروف قول صاحب نفحات مرجح است لاجرم ترک ان نموده انچه مرجح دانست نقل نمود والله اعلم بحقیقة الحال

احمد بن مودود بن یوسف الچشتی قدس سره در خزینه آورده که وی در علوم ظاهری و باطنی عالم بود و در ارشاد و هدایت مقتدای وقت بود و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده حضرت شیخ وی را تعلیم ذکر نمود و قبر وی در چشت است و فی النفحات وی بسیار بزرگ بوده و بعد از پدر بمقام

وی نشسته و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروتی تمام داشته است گویند
که شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه واله وسلم در واقعه دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق مانیستی ما
مشتاق تو ایم چون بامداد شد سیار موافق اختیار کرد و مجهول وار چنانکه کسی وی را نشناسد بزیارت
حرمین الشریفین زادهما الله تشریفا و تکریما متوجه شد چون اقامت ارکان و شرائط حج کرد بحرم محترم
مدینه و روضه شریفه مصطفویه صلی الله علیه وسلم علی زوارها تحف التحایا توجه نمود و مدت شش ماه مجاورت
کرد و گویند که مداومت و مواظبت وی بمجاورت حرم خلوها تراگران آمد خواستند که وی را بر نجانند
از روضه شریفه آوازی آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که وی را مرنجانید که از جمله مشتاقان ما است و بعد از حج
از مدینه ببغداد رسید و در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی سره فرود آمد شیخ وی را
تعظیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بغداد بنابر خوابی که دیده بود وی را طلب کرد و بغایت اکرام و احترام بجای
آورد خلیفه را نصایح جایگیر و مواعظ دلپذیر گفت و همه در محل قبول افتاد و فتوحی آورده بجهت اتمام خاطر
خلیفه مختصری برداشت چون بیرون آمد بر فقرا قسمت کرد و بخراسان توجه نمود ولادت وی در سنه
سبع و خمسمائة بوده و وفات وی در سنه سبع و سبعین و خمسمائة رحمه الله تعالی۔

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره ذکر والد بزرگوارش عنقریب گذشت وراثت مال را با وراثت
حال جمع نموده وارث حقیقی پدر بزرگوار خود گشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالی و حسب
وافر داشت موصوف بود بکمال زهد و علم و ورع وفات وی در سنه تسع و ثمانمائة بعد از پدر بیست
و چهار سال زندگی کرد در خزینة الاصفیا آورده که وی خلیفه اعظم پدر خود است و بعمر بیست و دو سالگی بعد
وفات پدر عالیقدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق و ترویج اسلام مصروف ماند و سلطان
قطب الدین و سلطان سکندر بت شکن حلقه اطاعت وی بگوش هوش خود انداختند و سیده صالحه
مسماة تاج خاتون بنت سید حسن بهادر را بعقد نکاح وی در دادند و آن عفیفه تا پنجسال تحت آنحضرت
مانده برحمت حق پیوست و دختر ملک سیف الدین وزیر سلطان که بعد تشریف بری آنحضرت خلعت اسلام
پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود بعقد نکاح وی در آمد و حضرت سید رساله
در علم تصوف برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یکشب بنام سلطان سکندر تصنیف
فرمود و بدین غایت رواج احکام شرع در کشمیر مروج بشد که سماع و مزامیر یک قلم از آن خطه موقوف کردند

و دهل سوای دروازهٔ سلطانی هیچ جائی نواختند و سلطان سکندر بپاس خاطر آنجناب خانقاهی
بر سر چشمه بون بنا کرد که آغاز عمارت در سال هفتصد و نود و هشت و اتمام در هفتصد و نود و نه بود و
حضرت سید یکدانه جواهر لعل بدخشی که همراه داشت تبرکاً بسلطان سکندر عطا فرمود و در سال هشتصد
سید محمد از کشمیر روانه بیت الله گردید و وقت رخصت سلطان را برای ترویج اسلام تاکید فرمود چنانچه
سلطان حسب الحکم آنجناب بنهایت مصروف باینکار شد که هزارها بتخانه را مسمار کرد و خلق بسیار
را داخل اسلام نمود و در تواریخ اعظمی است که سلطان سکندر بت شکن سه خروار رشته های زنار
از گردن کفار برآورده بسوخت و چون سید محمد همدانی بعد ادای حج کعبه در خطه کشمیر رسید بمقام سکولاب
جائیکه حضرت امیر کبیر برحمت حق پیوسته بود رسید رخت اقامت ازین دار ناپایدار بربست و
در جوار مزار پدر بزرگوار دفن گردید رحمه الله تعالی۔

سید ابوالحسن المغربی الشاذلی قدس سره در نفحات الانس آورده که نام وی علی بن عبدالله است
شریف است حسنی ساکن اسکندریه بوده است و جمعی کثیر آنجا بصحبت وی پیوسته اند از کبار اولیاء
الله و عظمای مشایخ است توفی سنه ست و خمسین و ستمائه سلسله عالیه شاذلیه بوی منسوب
است ذکر وی در نفحات طول است رحمه الله تعالی۔

سید شریف علامه جرجانی قدس سره کنیت او ابوالحسن است و علوی بود صحیح النسب در جمیع
علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار و فرزانه اعصار یکتای زمان و بی نظیر دوران وحید عصر و فرید دهر بود
و جامع بود علم و ورع و صاحب تصانیف عالیه کثیره بود صرف میر و نحو میر و شرح فارسی بر کافیه و صغری
و کبری و میر ایساغوجی و میر بر قطبی و شرح شریفیه شرح سراجیه در فرایض و شرح مواقف و حاشیه کشاف
و حاشیه اسرار التنزیل و غیره از تصانیف او است ولادت وی سنه اربعین و سبعمائه
وفات وی سنه ثمان عشر و ثمانمائه اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت بسی علمای کبار و مشایخ نامدار از صوفیه رسیده و اخذ طریقت از خواجه علاء الدین
عطار نموده و وی از خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری الی آخر النسبة و بصحبت مولانا نظام الدین خاموش
و شیخ زین الدین علی کلال از صوفیه رسیده و بسی فواید برداشته فی النفحات در ذکر خواجه
علاء الدین عطار بعد ستایش آنجناب میگوید که این فقیر از بعضی عزیزان شنیده است که قدوة العلماء المحققین

و اسوة الكبرا و المدققين صاحب التصانيف الفايقة و التحقيقات الرايقة السيد الشريف الجرجانی رحمه الله تعالی که توفیق انخراط در سلک اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره یافته بوده است و نیاز و اخلاص تمام بخادمان و ملازمان ایشان داشته بارها میگفته تا من بصحبت شیخ زین الدین علی کلال که از مشایخ شیراز است نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت حضرت خواجه علاء الدین نه پیوستم خدا را نشناختم و در رشحات یعلی بن الحسین الواعظ الکاشفی حضرت خواجه علاء الدین قدس سره خدمت سید شریف را بصحبت مولانا نظام الدین خاموش امر فرموده بودند و خدمت سید شریف بفرموده حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة مینمودند و میفرموده اند که خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرموده اند که چون خدمت سید شریف جرجانی بصحبت حضرت خواجه علاء الدین پیوستند و حضرت خواجه ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجه التماس نمودند که مرا صحبت با کسی فرمایند از اصحاب خود که بواسطهٔ وی اهلیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت با اهل این نسبت پیدا سازم حضرت خواجه ایشانرا بصحبت ما حواله کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس می آمدند و پیش ما می نشستند و سکوت میکردند روزی نشسته بودند مراقبه کرده ناگاه بی خودی و بی طاقتی از ایشان ظاهر شد چنانچه عمامه از سر ایشان افتاد با برخاستیم و عمامه بر سر ایشان نهادیم چون بحال خود آمدند سبب آن بیخودی پرسیدیم گفتند عمرها آرزو بود که یکساعت لوح مدرکهٔ من از نقوش علمیه پاک شود و زمانی دل من از اندیشهٔ معلومات خود خلاص یابد درین ساعت برکت این صحبت این معنی دست داد از غایت ذوق و لذت آن مرا بیخودی روی نموده و از من بی ادبی صادر شد

و در اعلام الاخیار للکفوی سید الدهر و سند العصر استاذ البشر و العقل الحادی عشر قدوة المحققین و اسوة المدققین افلاطون الالهی لقمان الحکمة بو علی المنطق فارابی الفطنة صاحب النفس القدسیة العالم الربانی المولی الفاضل الکامل ابو الحسن السید الشریف الجرجانی استرابادی ولد سید الشریف قدس سره فی بلدة جرجان من قری لایة استراباد سنة اربعین و سبعمائة و مات ببلدة شیراز و دفن بها یوم الاربعاء السادس من ربیع الاول سنة عشر و ثمانمائة و هو ابن ست و سبعین سنة ذکره فی الشرح و بسط تمام در اعلام الاخیار رحمه الله تعالی.

معین الدین حسن الحسینی السنجری قدس سره در آئین اکبری آورده خواجه معین الدین

حسن چشتی پور غیاث الدین حسن از سادات حسینی وحسنی است در سال پانصد وسی
وهفت در قصبه سنجر از دیار سجستان بزاد در پانزده سالگی پدر او راهی انجهانی شد ابراهیم قندزی
را که از الهی زبودگان بود بدو نظر افتاد وبرق واسوختگی در خرمن وابستگیاد رزود در جستجوی رهنمون
شد در هارون که دیهی است از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید وبریاضت گری برنشست
وخرقه خلافت یافت سپس در بغداد وبه جیلی براد واز شیخ عبد القادر جیلی وبسیارے بزرگان
فیض اندوخت ودر سالی که معز الدین سام دهلی برگرفت بدانجا رسید وابنگاش عزلت گزینی
به اجمیر شد وفراوان چراغ برا فروخت واز دم گیرائی او گروهاگروه بهره برگرفتند روز شنبه ششم ماه رجب
سال ششصد وسی وسه بملک تقدس خرامش فرمود. دامنه کهساران خوابگاه شد امروز زیارتگه
خورد وبزرگ انتهے سلسله طریقته او بدینوجه ست که معین الدین حسن عثمان هارونی عن حاجی شریف زندنی
عن مودود چشتی عن ابیه یوسف الچشتی عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد ابدال چشتی عن ابی
اسحاق الشامی عن ممشاد الدینوری عن هبیرة البصری عن حذیفة المرعشی عن ابراهیم الادهم عن
فضیل بن عیاض عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن امیر المومنین علی المرتضے عن النبی صلی الله علیه
وسلم کذا فی شجرة مشایخ الچشت در تاریخ فرشته آورده که وی بعد از منظور نظر شدن ابراهیم قندوزی
که مجذوب ولی بود مدتی در سمرقند وبخارا بحفظ قرآن وکسب علوم ظاهری مشغول بوده بعد از تکمیل آن متوجه
عراق شده در قصبه هارون بصحبت خواجه عثمان هارونی رسیده فیض یاب گشت بعد از آن
بصحبت شیخ اوحد الدین کرمانی سهروردی وشیخ یوسف همدانی وشیخ ابو سعید تبریزی وغیرهم رسیده
وریاضات شاقه کشیده وبسیے از کفار بهدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار اجمیر از برکت
او بتشرف ایمان مشرف شدند ونیم سال بخدمت عثمان هارونی بسر برده ذکر او دران کتاب طول
است انتهی در اخبار الاخیار آورده که وی سر حلقه مشایخ کبار واقدم سلسله چشتیه اندیار است
واهل عصر او از خلفا ومریدان وغیرهم تعیین پذیرفته بیست سال در خدمت خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره بود در سفر وحضر جامه خواب او نگاه داشتے آنگاه بنعمت خلافت مشرف
گردید ودر زمان پیهورا راے هندوستان با جمیر آمد وبعبادت مولے مشغول شد وپیهورا
نیز دران زمان در اجمیر بود روزے پیهورا مسلمانے را از پیوستگان خواجه قدس سره بسبب از اسباب

رنجانیدن آن مسلمان التجا بخدمت او آورد خواجه بشفاعت برا و گفته فرستاد تیهورا گفته شیخ را قبول کرد
و گفت این مرد درینجا آمده است و نشسته سخنان غیب میگوید چون این سخن بخواجه رسید فرمود که تیهورا
زنده گرفتیم و دادیم بدیگران ایام لشکر سلطان معزالدین سام از غزنین رسید و تیهورا مقابل لشکر
اسلام بایستاد و بدست معزالدین سام اسیر گشت و ازان تاریخ باز درین دیار اسلام شد و بیخ
کفر و فساد مستاصل گشت وفات وی سادس رجب سنه ثلث و ثلثین وستمائة وقیل سنه
ذی الحجه والصحیح هو الاول در اجمیر که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتهی بالجمله دیار هندوستان بیمن
مقدم او پیراست و معمور است درمیان کبایر علما و اولیا موصوف بود بکمال ورع و تقوی و بسی
از علما بصحبت او رسیده راه سلوک پیش گرفتند و از مقربان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق عادات
بسیار ازوی صادر شده مذکور نمایند را بزهد و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته در تاریخ فرشته
آورده که چون عمر او بنود سال رسید سید وجیه الدین محمد که دختری بالغ داشت بخواب دید که امام جعفر
صادق رضی الله عنه بوی میگوید که ای فرزند باشارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدینگونه است
که دختر خود بمعین الدین چشتی بدهی که او از واصلان درگاه الهی است و محبان خاندان رسالت پناهی
است چون از خواب بیدار شد بخواجه معین الدین بگفت خواجه گفت عمرم باخر رسیده اگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم فرمان امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس بمقتضای
شریعت آن دختر را بعقد نکاح خود درآورد و بعد از تاهل هفت سال دیگر زیست از و فرزندان شدند
انتهی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند ذکر وی در تاریخ فرشته و دیگر کتب مطول و طویل
است ما اختصار را اکار کردیم رحمه الله تعالی اما نسب او صاحب خزینة الاصفیا بدینوجه بیان کرده که
معین الدین بن غیاث الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بن الامام
علی الرضا است اخر النسبة کما مر مرارا مگر بقول صاحب روضة الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد تقی
جاری است ازینجا مستنبط میشود که از دیگر فرزندان او عقب نمانده پس از نسل ابراهیم بن علی الرضا
شمردن چه معنی دارد شاید باختلاف روایت از ابراهیم نیز نسل بوده باشد والله اعلم بحقیقة الحال
مگر آنکه او بنی فاطمه است درین شکی نیست چراکه باتفاق مورخین او را حسینی مینویسند و نیز میگویند که
پسر خاله سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب مومن اکبر او را هم حسنی الحسینی گفته انتهی

بالجملہ تولد او سنہ سبع وثلثین وخمسمایہ ودر دوازدہم سنۃ احدی وستین وستمایہ عمر او انوقت کما بیش بست وچہار سال ودر وفات او روز شنبہ ششم رجب سنۃ ثلث وثلثین وستمایہ عمر او نود وہفت سال بود وسید عبد القادر الجیلانی وشیخ عثمان ہارونی ونجم الدین کبری واوحد الدین کرمانی ویوسف ہمدانی وابو سعید تبریزی وناصر الدین استرابادی از مشایخ او دیدہ وبا عبد الواحد لاہوری ملاقات وصحبت داشتہ ومحمود اصفہانی وشیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی وخواجہ قطب الدین بختیار کاکی ومولانا ضیاء الدین حکیم ویادگار محمد حاکم سبزوار از خلفاے ویند وسید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سرہ نیز بصحبت وی رسیدہ ازوی فیض یاب گشتہ در خلفاے وی معدود گشتہ چنانکہ در ذکر شیخ جلال الدین بیاید انتہی۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی الاوشی قدس سرہ اوش قصبہ ایست از ولایت ماوراء النہر علوی ست وحسینی صاحب خزینہ نسب او بدینوجہ بیان نمودہ کہ قطب الدین بن کمال الدین بن موسے بن احمد بن کمال الدین بن محمد بن احمد بن اسحاق بن حسن بن معروف بن احمد بن رضی الدین بن حسام الدین بن رشید الدین بن امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ در بیان این نسب از صاحب خزینہ غلطی واقع شدہ چراکہ امام جعفر صادق پسرے رشید الدین نام نداشت اسامے اولاد کرام او در روضۃ الاحباب وکشف الغمۃ فی معرفۃ الائمہ وغیرہ مسطور است وبر علماے نسب مخفی نیست ہانا مگر مابین رشید الدین وامام جعفر صادق چند واسطۂ دیگر بودہ باشد انتہی اخذ الطریقۃ من سید معین الدین حسن السجزی عن عثمان الہارونی فی اسے اخر النسبۃ کامر در آئین اکبری آوردہ کہ وی از اوش فرغانہ است از پدر خود ماندہ ونظر از خضر برگرفت وجویای رہنمون کامل بود داشت کہ خواجہ معین الدین باوش گذارہ کردہ در شانزدہ سالگی از وے دست یافت خلافت برگرفت وسفر گزید در بغداد وجز آن از بسیارے اولیا فیض اندوخت با آرزوی دیدار پیر بہند آمد کیچندی بشیخ بہاء الدین زکریا پیوست در زمان فرمانروائی شمس الدین التمش بدہلی آمد خواجہ بدیدن آمد ازانجا سید پس از چندے او را گذاشتہ بازگردید او فراوان فیض بعالمیان رسانید بامداد شنبہ چہاردہم ربیع الاول سال ششصد وسے وسہ رخت ہستی بربست خوابگاہ در دہلی است زیارتگاہ کہ ومہ ودر تاریخ فرشتہ آوردہ وقتیکہ پدرش وفات یافت او یک سال وشش ماہ

عمر داشت و مادرش که بکمال عفت و عصمت بود او را می پرورید و در کتاب خیر المجالس شیخ نصیر الدین
اودهی مسطور است که چون آنحضرت قریب پنج سالگی رسید همسایه هانی داشت والده اش
او را طلبیده قدرے تبرک در طبقے نهاده بسر او همراه او کرده التماس نمود که بمعلمے بسپارد ناگاه در اثنای
راه به پیری دلپذیر روشن ضمیر دوچار شده احوال آن طفل پرسید همسایه گفت که از خاندان اهل
صلاح است اما پدرش درگذشته و مادرش آرزو درخواست نموده که او را بمکتبی برده بمعلمے بسپارم
پیر گفت این کار را بمن واگذار تا من او را بمعلمے برم که به برکت انفاسش این پسر خداوند کمال
گردد همسایه بطوع و رغبت راضی شد الغرض در قصبه اوش معلمی بود ابوحفص نام پیر نزد او برده
باتفاق همسایه بدو سپرد و گفت این طفل از جمله اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از وی دریغ
مدار و بعد از آنکه آن پیر رفت ابوحفص از بختیار پرسید که آن پیر که ترا اینجا آورده بود گفت
نمیدانم مگر آن پیر در اثنای راه خضر گشته بدولت صحبت شما مشرف گردانید ابوحفص گفت آنکه خضر علیه السلام بود پس
از آن خواجه در خدمت او کلام مجید آموخت و آداب شریعت یاد گرفت و در تهذیب اخلاق ظاهری و باطنی
کوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت انتهی در زمان سلطان شمس الدین التمش بدهلی آمد پادشاه و
دیگر اراکین و اکابر همه بمقام اعتقاد او در آمدند و اثر دعای او مردم روز بروز بیشتر میشد و کار بار مشیخت
او رواج و رونقی تمام یافت چنانچه شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صغری را بر وی حسد پدید آمد بالجمله
بسیار کسان از وی هدایت شده فیض یاب گشتند دیار هندوستان از ذکر او پر است در بهر
شبانروزی دوبار ختم کلام مجید میکرد و دو صد و پنجاه رکعت نماز میگزارد و سه هزار بار درود بر خواجه عالم
صلی الله علیه وسلم میفرستاد و حسب الامر او در خود عقیقه را نکاح کرده بود و بمقتضای شریعت
با وی سه شب بسر برد که در روز از وی فوت شد همدران ایام رئیس احمد نام شخصے خوابے دید که ابن
مسعود رضی الله عنه از جانب سید کائنات باو میگوید که سلام ما بقطب الدین برسان
و بگو که هر شب تحفه که میفرستادی سه شب است که بما نرسیده چون این پیغام باو رسید
زن را طلاق داد و بشغل خود رجوع نمود کذا فی تاریخ فرشته و اخبار الاخیار. اورده که وی خلیفه
بزرگ خواجه معین الدین چشتی است منها کابر اولیائے و اجلهٔ اصفیا است قبولے عظیم داشت
و بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی

چون کسے بزیارت او آمدے زمانی بایستے تا بخود باز آمدے آنگاہ بایندہ مشغول شدے اگر زحال خود با حال آیند و چیزے بگفتندے گفتے مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدے اگر یکے از اولاد او برو سے او را از ان خبر شدے مگر بعد زمانی نقل است کہ وی در اول عہد بغلبہ خواب قدری بخفتے و در آخر عمر ان ہم بہ بیداری بدل شد و شیخ محمد نوربخش در سلسلۃ الذہب ذکر او چنین کردہ است تجنیا الاوتاد

کان من الاولیاء والسالکین المرتاضین المجاہدین بالخلوۃ والعزلۃ وقلۃ الطعام وقلۃ المنام وقلۃ الکلام

والذکر بالدوام سنۃ الاربعینات ولہ فی احوال الباطن شان کبیر من المکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ آوردہ کہ او حفظ قران نمودہ در آخر عمر متاہل شدہ و ورا فرزندان بودند و بغایت قانع بود و ہرگز از فتوحات ذخیرہ نمیکرد و آنچہ مے یافت ہمان روز صرف میکرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و روزگار بصلاح و تقوی گذرانیدہ و بصحبت معین الدین چشتی رسیدہ اخذ طریقت ازوی نمود و بعد ازان بصحبت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی سجستانی رسیدہ و با خضر علیہ السلام در رجال الغیب ملاقی شدہ و سلطان دہلی شمس الدین التمش و شیخ الاسلام دہلی جمال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود موینہ دوز و تاج الدین منور وغیرہم از مریدان و معتقدان او بیند و شیخ فرید الدین خلیفہ وبیست و وجہ تسمیہ او بکاکی انست کہ کاک نان تنک را گویند بر وجہ خود گفتہ بود کہ دیگر قرض نکنی بوقت ضرورت از فلان طاق بسم اللہ بکوی و کاک بگیر ہمچنان شد کہ فرمودہ بود و روزی قوالے این بیت بخواند کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است سہ روز برین بیت تواجد داشت بہمان وجد برد ذکر وے در تاریخ فرشتہ وغیرہ طویل است رحمہ اللہ تعالے۔

سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سرہ او را شیخ جلال الدین نیز میگویند آنجناب علوی بود یا نہ در کتب تواریخ کہ اینک پیش نظر است تصریحے دیدہ نشدہ چون آنجناب املاک فراوان در ممالک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر را بعین جد متولے ان اوقات کہ مسمے پرگنہ بائیس ہزارے یعنی بیست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالدہ و دیناجپور است بیابشد در سندہای شاہی کہ بجد اعلاے من مرحمت شدہ سید نوشتہ و در دفاتر نیز سید مینویسند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم برا نسبت سوامت آنجناب علوی است آنجناب جامع بود درمیان شریعت
و طریقت و درمیان علم ظاهری و باطنی و در زهد و ورع و ترک و تجرد و سخاوت بے نظیر و در شجاعت
و اشاعت دین اسلام و ترویج شرع عدیم المثل بود و اوقات شریف خود را بر جادهٔ شریعت مستقیم
داشته پیوسته بعبادت و هدایت خلق مصروف داشتے و باوصف دولت در لباس فقر
زندگی کردی چون دنیا مطلقه جد بزرگوار وی حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه بوده لاجرم نکاح او بانجناب صورت نبست

زال دنیا را چنان زد پشت پا　　　تا نیاید در نکاح اولیا

و در آئین اکبری آمده که وی مرید شیخ ابو سعید تبریزی است پس از سفر گزیدن آمده بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و از شگرف
پرستاری بخلافت رسید و بخواجه قطب الدین و شیخ بهاء الدین زکریا بافراوان دوستے داشت شیخ نجم الدین
صغرے که شیخ الاسلام دهلی بود بکین او برخاست و از ناتوان بینی ناپارسا زنے را بران داشت
که شیخ را دامن آلوده تهمت گرداند و از دم گیرائی شیخ بهاء الدین زکریا بادرستے گفتار بیدائے
گرفت از انجا به بنگاله شتافت خوابگاه او بندر دیو محل است انتهی مخفی نماند که دیو محل علاقهٔ گجرات است
در تاریخ فرشته آورده که چون شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان ببغداد
آمد خواجه قطب الدین بختیار کاکی را دیده محبت بسیار بهم رسانیده خبر خواجه معین الدین چشتی
را باو داد که از خراسان بهندوستان تشریف برده اکنون در بلدهٔ دهلی است پس بمعیت خواجه
قطب الدین تا ملتان آمده بصحبت بهاء الدین زکریا رسیدند بعد از ان قطب الدین بسمت
دهلی و شیخ جلال الدین بسمت غزنین رفت انتهی در تاریخ ریاض السلاطین که تاریخ بنگاله است
آورده که وقتیکه سلطان علی مبارک الملقب بسلطان علاء الدین از قرب حضور ملک
فیروز دور شده سمت بنگاله روان گردید در اثناے راه بعالم رؤیا با حضرت مخدوم شاه جلال الدین
تبریزی قدس سره دوچار خورده عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
فرمودند که ما ترا صوبه بنگ داده ایم اما براے ما هم مکانی است خواهی کرد علے مبارک انگشت قبول
بر دیده نهاده پرسید که در کدام جا حکم تعمیر ساختن مکان میشود فرمودند که در بلدهٔ پنڈوه جائیکه
سر خشت بالاے هم بیابی و یک گل صد برگ تازه و تر زیر ان خشت ها بینی همانجا باید ساخت
چون علاء الدین بتفصیلیکه در ان کتاب مندرج است بر تخت بنگاله نشست بعیش و عشرت

مشغول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شبی باز حضرت مخدوم را بخواب دید که میفرماید
ای علاء الدین سلطنت بنگاله یافتی و حکم ما را فراموش ساختی علاء الدین روز دیگر تفحص نشان
خشت ها نمود چون مطابق فرموده حضرت مخدوم برای العین مشاهده کرد همانجا مکانی که الیوم
آثار آن موجود است راست کرد انتهی در اخبار الاخیار آورده که وی از کمل مشایخ است مناقب
او آنچه در کتب مشایخ چشت نوشته اند معلوم توان کرد در فواید الفواد نقل از سلطان المشایخ
میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابو سعید تبریزی بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهروردی افتاد خدمت های کرد که هیچ بنده و مریدی میسر نشود گویند که شیخ شهاب الدین
هر سال بسفر حج رفتی پیر شده بود و ضعیف توشه که برای او میداشتند چندان بر مزاج او
موافق نبوده است شیخ جلال تبریزی نوعی کرده بود که دیگدانی و دیگی بر سر کرده می برد و آتشی
در آن کرده و چنانچه سر او نسوزد تا چون شیخ طعام طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجه
قطب الدین و شیخ بهاء الدین مودت داشت ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار است و
همراه ایشان خواجه بدهلی تشریف آورده بود و شیخ نجم الدین صغری شیخ الاسلام دهلی که قبر او برابر قبر مولانا
برهان الدین بلخی است با او نقاری پیدا کرد و او را بامری شنیع متهم ساخت و چنان انگیخت
که او را جانب بنگاله روان کردند چون در بنگاله رسید یکروز بر آب نشسته بود برخاست و تجدید
وضو کرد و حاضران را گفت بیایند تا بر جنازه شیخ الاسلام دهلی نماز کنیم که او این ساعت نقل
کرده چنان بود که بر زبان او رفته بود بعد از آن که نماز کرد روی سوی حاضران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دهلی ما را از شهر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد میگوید مولف که ازینجا
معلوم میشود که آنجناب شافعی المذهب بود ورنه نماز بر جنازه غائب نگذاردی و هم در فواید
الفواد نقل از سلطان المشایخ میکنند که فرمود شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون در دهلی
آمد و بعد از چندگاه روان شد میگفت که چون من درین شهر آمدم زر صرف بودم این ساعت
نقره ام تا بیشتر چه خواهد شد و هم در آنجا نقل میکنند که آنچه شیخ جلال الدین تبریزی در بداون
رسید روزی در دهلیز خانه نشسته بود مردی جغرات فروشی کوزه جغرات بر سر کرده پیش
آن در بگذشت و این جغرات فروش از جماعه قطاع طریق بود که در مواشی بداون میباشند چون

نظر او بر روے مبارک شیخ جلال الدین افتاد هم در اول لقیه در دنهٔ او بگشت چون شیخ در وے تیز بدید
گفت در دین محمد صلے اللہ علیہ وسلم انچنین مردان هم میباشند بر دو ایمان آورد شیخ او را علی نام
کرد چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لک جیتل خدمتے آورد و شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاه دار انجا که خواهم گفت بمصرف رسانے تا انجا از ین سیم بهر کس می بخشید یکے
را صد درم میفرمود و یکے را پنجاه درم و یکے را کم و یکے را بیش و هر کرا اندک فرمودے پنج جیتل فرمودے
افضل تصدق شیخ پنج جیتل بودے تا چندگاه بر آمد آن همه سیم خرچ شد یکدرم ماند علی میگوید که
در دل من گذشت که بر من یکدرم بیش نمانده است و اقل بخشش شیخ پنج درم است اگر کسے را
چیزے خواهند فرمود من چه خواهم کرد همدرین اندیشه بودم که سایلے بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت
یکدرم او را بده هم درو نقل میکنند که شیخ شهاب الدین سهروردی وقتے از سفر حج باز آمده
بود اهل بغداد بخدمت او آمدند هر یکے خدمتے آورد از نقد و جنس بسیار درین میان زالے
بیامد گرهے از چادر کهنه خود بکشاد یکدرم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یکدرم بستد و بالائے
آن تحف و هدایا نهاد آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما را هر چه باید از تحفه و خدمتے برگیرید
هر یکے بر مینها ستند نقدے و جنسے و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب الله
ثراه حاضر بود او را اشارت کرد که تو هم چیزے برگیر شیخ جلال الدین برخاست آن یکدرم
که آن زال آورده بود برگرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت آن همه تو بردے چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاء الدین زکریا با هم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتیکه بشهرے که
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بهاء الدین را روش چنان بود که چون بمنزل میرسید
بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهرے بر آمد شیخ فرید عطار را دید و گشته است
محو انوار کمالات او شد چون بخوابگاه باز آمد با شیخ بهاء الدین گفت که امروز شاهبازے را دیدم
که از خود رفتم شیخ بهاء الدین فرمود که جمال با کمال پیر یاد کردے گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد
و از آن تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بهاء الدین مفارقت افتاد و در فواید الفواد نقل
میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبے بجانب شیخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه فرستاده
است در انجا نوشته من احب اتخاذ النساء لم یفلح ابداً و نوشته است که هر که دل برین

صنعت ہندگوئی صاحب عبد الدنیا در جوامع الکلم کہ از ملفوظات سید محمد گیسو دراز است مینویسد کہ شیخ
فرید الدین قدس سرہ (مراد ازین شیخ فرید الدین شکر گنج است) در کودکے بیشتر مشغول و مستغرق
بودے تا آنکہ مردم او را اقاسنی بچہ دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین دران منزل رسید پرسید
درینجا درویشے ہست گفتند کہ کودکے است دیوانہ شکلے کہ در مسجد جامع افتادہ میباشد شیخ
جلال الدین بدیدن او آمد و اناری بدست او داد و صایم بود و آخر بخلق قسمت کرد یکدانہ افتادہ
ماند وقت افطار ہم بدان دانہ روزہ بکشاد و از روز فرید و ترقے بالاتر یافت با خود گفت کہ اگر این
تمام انار بخوردمی چہ مزید یا میبود چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست اینحکایت کرد شیخ فرمود
بابا! فرید ہر چہ بود دران یکدانہ بود برای تو داشتہ بودند در سیر الاولیا مینویسد کہ در اثنای
آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین مکالمہ رفت شیخ فرید الدین بنہایت جامہ پارہ داشت
ہر بار باد میزد و شیخ بدامن پیراہن محل ازار پارہ مے پوشید شیخ جلال الدین دریافت و فرمود کہ
درویشے در نجا بتعلیم مشغول بود ہفت سال ازار در تن نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار
تا بہ شود سلطان المشایخ میفرمود کہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
شیخ جلال الدین تبریزی در بنگالہ است یزار و یتبرک بہ قدس اللہ تعالی سرہ استقصے در
خزینۃ الاصفیا آوردہ کہ وے از عظمای مشایخ چشت است بصحبت خواجہ معین الدین حسن
سنجری و بختیار کاکے رسیدہ فیض صحبت اندوخت بعد یکہ از خلفای طریقہ عالیہ چشت
نامور شد در کشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجرید بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
شیخ شہاب الدین سہروردی بودہ بکمالات رسید و از شیخ اوحد الدین کرمانی منقولست
کہ وقتے در سفر کعبۃ اللہ ہمراہ شیخ جلال الدین تبریزی بودم چون در صحرای بنی لام رسیدم
راہی از بس صعب بود از پیادہ رفتن عاجز آمدیم درین میان تجاران گلہ شتران برای فروختن
آوردند و ہر شتر را بست اشرفے قیمت کردند از اہل قافلہ مردمانیکہ مالدار بودند اشتر خرید کردند باقی
دل بر ہلاک نہادہ پا پیادہ روانہ شدند شیخ جلال الدین چون این چنین بدید دریافت حال
شتران کرد معلوم شد کہ پانصد اشتر دیگر نزد تجاران باقے است پس از مطبخ و یک خانہ کہ دران
طعام میپختند طلب کرد یک اشرفے دران دیگ بینداخت و دہان دیگ بچادر بپوشید و ہر بارہ

اسم باللطیف میخواند دست در دیگ میکرد و بیست اشرفی بیرون می‌آورد و درهمچنان قیمت پانصد اشتر ادا
کرده باهل قافله عطا فرمود تا همه اهل قافله بر اشتر سوار شدند و خود پیاده روان گردید نقلست که چون
شیخ جلال الدین تبریزی بدهلی تشریف آورد سلطان شمس الدین التمش باستقبال او برآمد و درآن
ایام شیخ الاسلام دهلی شیخ نجم الدین صغری بود او نیز همراه سلطان بود سلطان چون شیخ
را بدید از اسپ فرود آمده با پیاده پیش دوید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین صغری فرموده که
حضرت شیخ را بمقامی فرود آرید که نزدیک‌تر از مقام من باشد از استماع این معنی نجم الدین را رگ حسد
بجنبید در پهلوی قصر شاهی خانه بود که جنیان درانجا ساکن بودند و مدام متصل بودی و به بیت الجن اشتهار
داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد که اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را در بیت الجن
فرود آریم چرا که اگر ولی است ازآن آزاری نخواهد یافت و اگر مدعی دروغ است بسزای خود خواهد
رسید هنوز سلطان بجواب نپرداخته بود که شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شده فرمود
که کلید بیت الجن زود بیارید چون کلید حاضر شد حواله خادمی نمود و گفت که در بیت الجن بر دروازه
که ای سکنای هذا البیت حالا شیخ جلال الدین تبریزی درینجا می‌آید شما راه خود پیش گیرید و خود
درانجا تشریف برده نزول اجلال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در ترقی بود
نجم الدین همچنان در آتش حسد و بغض میسوخت و در صدد آن بود که الزامی به نسبت شیخ جلال الدین
بسته او را ازین جاه و رتبه براندازد تا آنکه روزی شیخ جلال الدین در بیت الجن بعد نماز بامداد در
مبارک پوشیده بر چارپایی دراز بود و غلامی ترکی خوب روی پای مبارک میمالید درانوقت
شیخ نجم الدین وی را از بالای قصر سلطانی بدید و دست سلطان بخود کشیده گفت که سلطان چنین
کس اعتقاد دارد که درینوقت که شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامی ماه رو پایش میمالد پس متصل
کسی میخواهد که خالی از شهوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاه شد چادر از روی مبارک
برانداخت و باواز بلند گفت که نجم الدین اگر بیشتر میدیدی این غلام را در بغل من یافتی نجم الدین
از وقوع انحال بسیار منفعل شد لیکن از ناسعادتی شیخ بازنیامد و اراده آن کرد که تهمتی عظیم برپا کند
تا شیخ از دهلی به بدترین احوال برود و خاطر سلطان یکبارگی از طرف شیخ پریشان گردد پس آشفته
برانگیخت که در شهر دهلی مطربه زنی بود جمیله و فاحشه که امرا و ملوک را بدان میلی تمام بود و گوهر بها

نام داشت نجم الدین او را نزد خود طلبید و گفت که اگر تو بزنا و فسق شیخ جلال الدین معترف شوی پیش
بادشاه اقرار کنی که شیخ جلال الدین با من زنا کرده است پانصد دینار زر سرخ بتو خواهم داد و نیز آن
نصف پیشگی ادا نموده نصف باقی بر دوکان احمد نامے بقال امانت برداشت که بعد انجام کار نیز بگیرد
چون کار این بهتان بخوبی استحکام یافت نجم الدین آن فاحشه را نزد سلطان برد و اقرار زنا به نسبت
شیخ بزبانے آن زن بسمع سلطان رسانید سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند لایق
تعزیر است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ بثبوت نرسیده و دیگر خود مدعی شده حالا حاکمی
دیگر مے باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که برائے تحقیقات این امر حضرات عالی از مشایخ عظام
جمع کرده و بعد تفحص حال به نسبت هر کسے که جرم عاید گردد لایق تعزیر است چون شنیده بودند شیخ بهاء الدین
زکریا ملتانے و شیخ جلال الدین رنجشے بوقوع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین صغری شیخ بهاء الدین
زکریا را از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که از شیخ بهاء الدین بسبب رنجش خاطر
خود حکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از ملتان داخل
دهلی شد بعد ادای نماز ظهر جمله مشایخ عظام در مسجد جامع آمدند شیخ نجم الدین آن مطربه را حاضر آورده و دو
نفر را واسطے طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بر دروازه مسجد پاپوش از پا کشید
همگی مشایخ باستقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکریا کفش شیخ جلال الدین بدست مبارکه
خود برداشته در بغل خود گرفت از وقوع این حال همه حضار مجلس حیران ماندند شیخ بهاء الدین فرمود
که مرا واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سرمه چشم خود کنم که شیخ جلال الدین تا هفت
سال در سفر و حضر با شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی که پیر روشن ضمیر من صحبت داشت پس
آن مطربه را روبروئے خود طلب کرد و گفت که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حالا تمام احوال
راست راست بگو ورنه جان برنخواهی شد مطربه باواز بلند گفت که حق سبحانه تعالی حاضر و ناظر
است که این تهمتی محض بگفته شیخ نجم الدین و طمع پانصد دینار که نصفی از آن گرفته ام و نصف باقی نزد
احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و تهمت ناحق بسته ام چنانچه
احمد بقال را هم دران محضر حاضر آورده اند او هم قبول نمود که دو صد و پنجاه دینار نجم الدین که برائے دادن
مطربه نزد من امانت داشته بود نزدم موجود است درانوقت از غایت انفعال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان همان وقت او را از عمدهٔ شیخ الاسلامی معزول نموده بجایش شیخ بهاء الدین زکریا
مقرر گشت. نقلست که میان قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین تبریزی بود روزی شیخ
در خانهٔ قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی در نماز بود از خادمان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
فرمود که قاضی نماز خواندن میداند این بگفت و بمنزل خود مراجعت نمود روز دیگر قاضی بخدمت
شیخ آمد و از سخن دیروز که شیخ در باب نماز قاضی گفته بود شکایت آغاز نهاد فرمود که آن نماز فقرا
آنست که تا کعبه را بچشم ظاهر نبینند تکبیر اولی نمیگویند و این نماز در جهاد اول ایشان است چون بر تخت
عظیم میرسند بعرش عظیم نماز کنند اگر شما را هم این حال میسر است نماز کردن میدانید و الا قاضی
چون این سخن بشنید در دل خود پیچید و هیچ نگفت پس همدران شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
بر عرش معلی نماز میکند علی الصباح بخدمت حاضر آمده عذرها خواست و سعد الدین پسر خود را
به بیعت شیخ مشرف ساخت. نقلست که چون شیخ جلال الدین از بداون عزیمت سمت بنگاله
کرد علی نو مسلم که بعین عنایت شیخ خلعت اسلام پوشیده داخل درویشان شده بود در پس
آنحضرت میدوید و گریه میکرد شیخ فرمود که ای علی برگرد گفت بی خواجه درین مقام ماندن منظور ندارم
فرمود که برو من این مقام را حوالهٔ تو کردم و ترا قطب این شهر گردانیدم و من هر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند میان
من و تو جدائی نخواهد بود پس همچنان بوقوع آمد که علی قطب وقت شد و هر وقت که خواستی صورت شیخ را پیش نمود حاضر یافتی
و شیخ چون در بنگاله رسید تمام خلائق آن دیار رجوع بوی آوردند و شیخ در آنجا خانقاهی تعمیر ساخت و
تعمیر شد و چند باغ و زمین زر خرید نموده لنگر عام برای خدام خاص و عام وقف کرد هزارها مسافر و
مقیم از خوان نعمت آن کریم نان میخوردند و در آنجا بتخانهٔ قدیم بود شیخ بکرامت خود آن بتها را شکست
و در آنجا مسجدی بنیاد نهاد و بت پرستان را خدا پرست گردانید چنانچه فراپر انوار وی بجای همان
بتخانه واقع است وفات وی سنه اثنین و اربعین و ستمایه در تذکرة الخیال مرقومه جلال الدین عضد از سادات صحیح النسب
تبریز است و از افاضل شعرای آنجاست پدرش در زمان سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت بود روزی
محمد مظفر بمکتب درآمد جلال الدین را دید که با روی چون ماه و دو گیسوی سیاه خط مینوشت از معلم پرسید که این جوان کیست
گفت پسر سید عضد تبریزیست و جلال الدین نام دارد درین سن صبی فضایل کسب کرده و انواع شعر بغایت نیکو
میداند اصناف خط را خوب مینویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر بدیهه بگوی و بنویس تا شعر و خط ترا ملاحظه کنم جلال الدین

فی الفور این قطعه بلغت و نوشته بدستش داد سلطان از لطف شعر و حسن خط او متحیر شد و نظر تربیت بر وی گماشت و بپایه تقرب و سرفرازی داد و هی هذه —

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تربیت کردن مهر فلک مینائی
در من این سه صفت هست کنون می باید	تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش همین جلال الدین ابن محمد است یا نه بمقام تردد است چراکه هیچکس از مورخین نام والد امجد آنجناب تصریح ننموده درینمقام دو احتمال دارد یکی اینکه دو شخص علیحده باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشند اگر شخصی واحد باشند پس سیادت آنجناب نیز از نوشته مراة الخیال بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که آنجناب با وصف اشتغال بامر هدایت خلق و عبادت خالق گاه گاه از مشرب شاعری نیز مذاقی بود والله اعلم و آنچه صاحب اخبار الاخیار گفته که تهروی در بنگاله است غلط است البته چله خانه او در مقام پنڈوه متعلق متصل ضلع مالده بوده است از مالده بفاصله سه کروه واقع است و سبیل رفتن بمالده اینست که مقام راج محل که تختگاه محمد شجاع بود هنوز آثاران باقیست از ریل فرود آیند بعد ازان پدا که دریائیست وسیع و مشهور عبور نمایند از انجا مالده نه کروه است شارع مستقیم است و این اقرب و اسهل طرق است و راه دیگر نیز هست که بمقام دنیاجپور از ریل فرود آیند از انجا تا مالده راهی که رفته است پنڈوه در اثنای راه واقع است جای مشهور و معروف است از دنیاجپور تا پنڈوه بست و هفت کروه است پس روز میرسند در اثنای راه از پنڈوه تا دنیاجپور دیگر دو چله حضرت مخدوم سید جلال الدین تبریزی واقع است یکی که دیوتلا نام دارد و دیگر موضع [illegible] باجمله موافق آنکتاب متولی تمامه اوقاف آنجناب که در بنگاله است بیان شد خوب واقف است که قبر آنجناب در بنگاله نیست هر جا که استانه هست چله خانه است مگر چله خانه نیز کثیر است که هشتاد و دو موضع چله خانه هست و هر جا کرامت و فیض جلیلست هنود و اهل اسلام اندیار همه معتقد و فیض یاب اند قصه تشریف بردن آنجناب در ولایت بنگاله و حاصل نمودن محال موقوفه پرگنه بائیس هزاری طولی دارد از لفرمان لکھمن سین حاکم لکھنوتی بود بزبان سنسکرت تصنیف ساخته اند و این راجه بحضرت مخدوم کمال اعتقاد داشت و پیوسته ملازمت میکرد اگر خدا خواهد آنکتاب بفارسی ترجمه نموده خواهد شد و مخفی نماند که لکھنوتی از نام همین راجه لکھمن سین اشتهار یافته لکھنوتی در اصل لکھمن ستی نام داشت یعنی ساخته لکھمن بعد ازان بکثرت استعمال ترکان بلکھنوتی اشتهار یافت و لکھنوتی که انرا گور نیز گویند و تختگاه سلاطین

جدول غلطنامۂ روائح المصطفی من ازہار المرتضی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	الشریعت	الشریعة	۱۲	۱۳	یتم	یتیم	۲۰	۸	متندکر	متذکر
۳	۲۳	بدن شده	بدن ملامت شده	۱۳	۸	اتقیا	ایضا	"	۹	سوگندم	سوگند
۵	۱۸	العسر	العبر	"	۱۳	عنه	عاسیه	۲۱	۱۱	را	زیاده
۶	۶	محمد قاسم	محمد خان قاسم	۱۴	۱	بس	پس	۲۲	۵	دردر	در
۷	۱۰	النفابه	النقابه	"	۹	قابل	قال	"	۲۲	انا سنجرح	انه سیخرج
"	۱۲	ارسلی	اربیلے	۱۵	۳	یرز	برز	"	۱۳	لاجوز	لایجوز
"	۱۸	پاره	پایه	"	۵	العندق	الخندق	"	"	نجندع	مخدوع
۸	۱۶	پرسیدند	پرسید	"	۱۰	الاته	الاتیة	۲۳	۵	المشتنش	المنتش
"	۲۳	نیت	غنیمت	۱۶	۱	بالشر	با لشر	"	۶	ـ	مـ
۹	۴	مقتدیان	مقتدایان	"	۶	ابه	اته	"	۱۷	لهم	اللهم
"	۵	نمودندواز	نمودند وحسک ور	۱۷	۱۲	الحیته	البتة	۲۴	۵	ومن ابن	وفی اسد الغابة
"		خوف	امردین نمودند	"	۱۳	ینقفضنی	یبغضنی			عباش	عن ابن عیاش
"	۲۰	حسکری	عسکری	۱۸	"	یحتیمان	یختصمان	"	۶	والعهر	والمهر
۱۰	۶	ریاض النفره	ریاض النضرة	"	۲۱	الجنبه	الجنة	"	۷	لها	لنا
"	۲۳	کیاره	کبار	۱۹	۱۴	باجدکمن	باحدکمن	"	۱۰	الی	ربی
۱۱	۶	نکس	نکث	"	"	اوتبخت	اذانجبت	"	۱۱	طقا	ناطقا
"	"	لغات	بغات	"	۶	خلیفی	خلیفتی	"	۱۲	سرن	سیرین
۱۲	۵	الموالهم	اموالهم	"	۱۸	اصحابهم	اصحاب هاشم	"	۱۴	جسط	جسو
"	۶	ربهم لاخوف	ربهم ولاخوف	۲۰	۷	دارای	ده آئی	"	۱۶	منغیر	منیره

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۷	فنااتہ	فنالتہ	۳۰	۳	ثلاثیۃ	ثلثۃ	۵۳	۱	وین	درین
؍؍	۸	رنوذلک	رنوفی ذلک	؍؍	۴	حیب	حبیب	۵۴	۱۲	بخشند	بچشند
؍؍	۲۲	ومنہ	وینیہ	۳۱	۱۶	بسیط	بسط	۵۶	۸	سخرب	سخریت
؍؍	؍؍	وسلم وسلم	وسلم	؍؍	۱۷	این را	این سررا	؍؍	۱۰	قطع	فطفع
۲۵	۱	نمن	ممن	۳۲	۱۸	ورد	ورود	؍؍	۱۹	درشواہد النبوۃ	درشواہد النبوۃ ازذکر
؍؍	۴	فرودا	قرؤا	۳۳	۴	سلام آورد	اسلام آورد			آوردہ	بن ارقم آوردہ
؍؍	۱۵	الصوامن	الصواعق	؍؍	۱۲	آنسرو	ان سرور	۵۷	۱۳	معجب	متعجب
؍؍	۱۶	ار	امیر	۳۵	۲۰	بعیۃ	بضعۃ	؍؍	۱۸	نفیش	تفتیش
؍؍	؍؍	استینا	استیناہ	۳۶	۷	تبضعۃ	بضعۃ	۵۹	۷	باہم	یاہم
؍؍	۲۲	فما	فیہما	۳۸	۴	حسن	حسین	؍؍	۱۴	خاص	عاص
۲۶	۵	مریخت	سیریخت	۳۹	۱۳	فضیۃ	من فقۃ	۶۲	۳	الابوک	ابوک
؍؍	۲۲	علی	علیا	۴۰	۱۳	اجہا	احبہما	۶۴	۸	بعت	لعبت
؍؍	؍؍	کہ	کمہ	۴۱	۷	محل	نخل	؍؍	۱۰	یخجبب	یخطب
۲۷	۸	شابہ	شاہ	۴۲	۲۰	الہم	اللہم	؍؍	۱۲	لدر	لا
؍؍	۲۲	الشہ	شد	۴۴	۷	حالہ	حملہ	؍؍	۱۷	الفتیان	الفتان
۲۸	۴	انگاہ	انگاہ	۴۸	۱۱	المجنۃ	الجنۃ	۶۶	۸	فانہا	نانہا
؍؍	۱۱	تزدو	تزرو	۴۹	۱	التنکیل	التنکیل	؍؍	۱۴	در	از
؍؍	۱۴	لمجسم	لمجسم	؍؍	۳	موسیٰ صاحب	موسیٰ وصاحب	؍؍	۲۰	مغیت	معیشت
۲۹	۲۱	الدمنۃ	الامتہ	؍؍	۹	انگاہ	انگاہ	۶۷	۹	یبقدا	یبقیہا
؍؍	۲۳	الاکاذبا اومفترا	الاکاذیب ومفتر	۵۰	۸	ظلینصر	فلینصرہ	۶۸	۷	پراشیان	پریشان
				۵۱	۵	خبر	صبر	۶۹	۳	کذاب	کذب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۶	۶	شمانامه	شماونامه
″	۲۱	منق	فسق
۷۳	۱۶	بجشه	بجیشه
۷۶	۲۲	خلاف	خلافت
۷۹	۱۹	شاله	مشاله
۸۰	۲۳	الامه	لامه
″	″	من مولاه	من مولاه وانه تزوجها بعد ابیه تزید مولی ابیه
۹۳	۲۲	مقتصم	معتصم
″	۲۳	ابل	اہل
۸۷	۱۴	آوردم	آورده
۸۹	۲۰	لالبیک	لالبیک
۹۴	۵	ایزدی وی	ایزدی و حق وی
″	۱۶	چون محفل	چون اہلبیت محفل
۹۶	۹	فرموه	فرموده
۹۹	۱	ادینیه	ادینه
″	۴	ثانی	ثامے
۱۰۱	۲۰	یانیامد	یازنیامد
۱۰۳	۸	تقارت	تقات
۱۰۴	۱۱	نماندازیم	نینداریم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۶	۱۴	رماجله	راحله
۱۰۷	۱	الاول	الدول
″	۹	الهم	اللهم
۱۰۹	۱۵	الزبری	الزبیری
″	۱۶	المذاتی	المداینی
۱۱۱	۲۱	الاسام	الامام
۱۲۱	۱۶	ذوی المین	ذی المنن
″	۲۱	الصدق	الصدیق
″	۲۲	″	″
۱۲۲	۸	الله	لله
۱۲۴	۵	غیزهم	غیرهم
۱۲۵	۱۰	تلبسون	ملبسون
″	۱۹	الجنة لله	الجنة لله
۱۲۹	۲۲	برای تامی	برای اونامی
۱۳۰	۱۲	صیت	وصیت
۱۳۲	۶	میزنید	میسنرند
۱۳۳	۱۷	فقال بین بین	فقال الله عدل من ان تمیل علی ذلک فعلت وکیف ذلک فقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۳	۲۲	اندین	الذین
۱۳۴	۱۷	وودر	دردو
″	۲۰	وودوگوش	وتلخی دوگوش
″	″	برای حشرات	برای دفع حشرات
۱۳۶	۷	بسیام	بسیار
″	۱۳	فتدر	فتدبر
۱۳۷	۵	زیتم	زنیم
۱۴۶	۲۰	حیاتش	حیاتش
″	۲۳	الخمس	لخمس
۱۴۰	۶	اہل غافر المغفرة	غافر اہل المغفرة
۱۵۰	۲۰	وابن	ابن
۱۵۶	۴	ولاز وجبه	ولا ازواجه
۱۵۸	۱۵	بر	پسر
″	۲۳	عزبز	عزیز
۱۵۹	۱	عزیزه	عزیز
″	۲۱	چائیکه	جائیکه
۱۶۰	۲۳	بکر	آنکه
۱۶۱	۷	مشاحت	مشابهت
۱۶۴	۲	بستند	بسند
″	۱۷	بولایته	بولایة

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۵	۱۱	یقین	بقین	۱۸۵	۹	پانخانہ	بان خانہ	۲۰۹	۲۰	شرکشی	سرکشی
〃	۱۹	غنیما	عنبا	۱۸۸	۱۷	مورنین	سورنین	۲۱۰	۱۸	بلغا	بالغنا
۱۶۸	۲۱	سالنالتق	ساعت	۱۹۰	۱۱	تقضیہ	تقضیہ	〃	۱۹	نغمنا	نغمنا
۱۶۹	۱۱	ہانیکہ	ہائیکہ	۱۹۲	۱۵	نظر وظہر	نظر کند وظہر	۲۱۱	۱۴	سیمئ	سیمئ
〃	۲۳	میکرد	میکنم	۱۹۲	۱۱	طعام	اطعام	۲۱۲	۱۶	خبز	جز
۱۷۰	۱۹	سنۃ ثلث	سنۃ مائتین وثلث	۱۹۳	۷	فلسا وجلستا	فسلما وجلسنا	〃	۲۲	انہ	آر
۱۷۱	۳	زوجای	زوجہ اسے	〃	۱۱	امرتہ	امرأتہ	۲۱۳	۴	عسہا	عینہا
〃	۱۱	زمان	زنان	۱۹۴	۱	بانہ	بار	۲۱۴	۱۴	عظم	غظم
〃	۲۲	زہدہ	زہدو	〃	۳	ازدرخت	آن درخت	۲۱۵	۲۲	مخفتا	محققت
۱۷۲	۲۰	غیرز	غیر از	۱۹۹	۱۴	بست	تست	۲۱۸	۱۷	یحدہ	یحسدہ
۱۷۳	۳	لبرخس	مبرخس	۲۰۰	۱۲	خیرا	چرا	۲۱۹	۷	فخر	فخبر
〃	۷	اما یفعل ے	ما یفعل ے ولا یکم	〃	۱۷	اللہ	للہ	〃	۱۱	مقدرتہ	مقدمہ
		ولا یکم ان الحکم	ان الحکم	۲۰۱	۱۰	برندآوزند	آوروند	〃	۲۰	جملہ	جملۃ
〃	۱۸	مرا	امرا	〃	۱۶	بندی	بندے	۲۲۰	۵	خیر	خبر
۱۷۴	۱۷	سلوکسطریق	سلوک طریق	۲۰۲	۹	تال	مال	〃	۱۹	انی	اسلے
۱۷۶	۱۶	بجوسید	بیوسید	〃	۳	عداواتے	عداوتے	۲۲۱	۲۱	بمشغر	بستقر
〃	۲۱	رفتم وتختہ	رفتم آب وتختہ	۲۰۳	۱۲	نسیب	نسبت	۲۲۵	۱۱	روزی	سوزے
۱۷۸	۵	معتدیہ	معتدبہ	۲۰۷	۵	عظیم	عظنم	۲۲۷	۲۳	فسموا	فسمعوا
〃	۲۰	باہلیا	باہلہا	〃	۱۰	دردور	در	۲۲۸	۷	علی ابیطالب	علی ابن ابیطالب
۱۷۹	۲۰	اکنو	اکنون	〃	۱۲	حوردا	خوردا	۲۳۱	۲	پایہ	بایہ
۱۸۲	۱۴	وصطفاکم	وصطفاکم	۲۰۸	۲۱	پس	بس	۲۳۲	۱	برائے	ابرے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۳۲	۷	رضی اللہ تعالی	رضی اللہ تعالیٰ	۲۴۶	۲۱	مزد	آمدند	۲۶۰	۲۲	تنفذ	تنفذ
"	۱۴	چوان	جوان	۲۴۷	۵	میگوئند	میگوئید	۲۶۱	۱	صیبہ	صعبہ
۲۳۳	۱۲	الخطب	الخطیب	۲۴۸	۱۷	بقیبہ	لقبہ	"	۳	تمائۃ	ثمانئۃ
"	۱۴	نقب	لقب	"	۱۹	الواسامہ	ابواسامہ	۲۶۲	۳	اندایار	ان دیار
۲۳۴	۹	اوراد	آورد	۲۴۹	۵	تسربت	تسربت	۲۶۳	۳	مراۃ	مرات
"	۱۷	واسر	واسہ	"	۱۶	مجاز	فجار	"	۴	للمی	اسلمی
۲۳۵	۲۲	وبورا	واورا	۲۵۰	۹	ارزانی	ارزانے	"	۶	مراس	راس
۲۳۷	۵	الرابعتہ	الرابعہ	"	۱۱	فرمودند	فرمود	"	۱۰	باسرور	باسرور
"	۹	راحعۃ	راحت	"	۲۰	اغلاعین	ان ملاعین	"	۱۲	ریب	زیب
"	۱۲	انہزم	انہدم	۲۵۱	۵	سوراخ	سوراخ	۲۶۵	۱	لطیفہ	لطیفتہ
"	۱۳	رازل	ازل	"	۲۲	ونقل	نقل	"	۷	شدہ بود بود	شدہ بود بدو
۲۴۰	۱۵	ارسم	اسم	۲۵۲	۱۱	فرقمنین	فرقتین	"	۱۷	شیح	شیخ
۲۴۲	۱	واعلام	وآن غلام	۲۵۳	۲	ستہ	سنتہ	"	۱۸	ابوبدین	ابومدین
"	۱۱	کردذ	کردند	"	۷	لقب از	لقب او	"	۲۲	انسلاح	انسلاخ
"	۱۳	بروازہ	برزار	۲۵۴	۵	نستۃ	اشدۃ	۲۶۶	۲	دزہر	ورہر
۲۴۳	۱۸	معرفتہ	لمعرفتہ	۲۵۶	۱۴	وخمسانتہ	وخمسمائۃ	۲۶۷	۱۵	خوث	غوث
۲۴۴	۱۳	ستتہ	سنتہ	۲۵۸	۱۷	وضع تقدم	وضع وقت بہ تقدم	۲۶۸	۲۰	مضارت	مصارت
"	۱۹	صن	سن					۲۶۹	۱۹	ازارہ	ازراہ
۲۴۵	۲۱	افغانان	ایشان	۲۵۹	۱۳	سنے	حسنے	"	۸	بیانا	لسانا
۲۴۶	۲	رہنولی	رہنونی	۲۶۰	۱۰	پقین	یقین	۲۷۰	۱	راتیہ	راتبہ
"	۱۷	بسیار	سیلد	"	"	ستون	ستون سنتہ	"	۱۷	یوالحن	بوالحن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۷۰	۲۱	نقاذ	نفاذ	۲۸۵	۲۰	فرامت	فراغت	۳۰۴	۱	نرد	نزد
۲۷۱	۹	نخاب	نفات	"	"	مثاقة	شاقة	۳۰۵	۴	نمار	نماز
"	۲۲	ایم	ایہ	"	۲۱	ثنائیة	ثنائیة	"	۵	سکایت	شکایت
۲۷۲	۲	بنجا	بیجا	۲۸۸	۲۱	مرگوانند	مردمانند	"	۷	سیر	میر
۲۷۳	۱۸	ایشام	الیتادم	۲۸۹	۱۹	باست	ماست	"	۱۱	خاست	خلعت
"	۱۹	دروہش	ددہش	۲۹۱	۳	بزیارعه	بزیارت	۳۰۶	۱۸	ہشتاد	درہشتاد
۲۷۴	۱	بوونید	بوو ند	۲۹۲	۸	برآفت	برآفت برنسبت	۳۰۷	۵	مناہل	مناہل
"	۱۶	انجناب با	آن جناب			برنسبت		"	۶	جابیت	جاربیت
			را	۲۹۳	۱	القدفقین	المدققین	"	۲۳	یاسی	یا سے
۲۷۷	۱۶	ورزمین	زمین	۲۹۴	۳	زبوودکان	ربودکان	۳۰۸	۱۸	کنزالرموز	کنزالرموز
۲۷۸	۱۲	غائب	غایت	"	۱۳	کووے	کہ وے	۳۱۰	۱۸	کردہ	کرد
۲۷۹	۱۵	وایرا	وے را	۲۹۵	۲	میگوبد	میگوید	۳۱۱	۸	ہست	ہست
۲۸۱	۲۱	الامام	وللامام	"	"	نیتهورا	تیهورا	"	۲۲	بابائے	بابائے
۲۸۲	۲۳	المخفض	المخفض	۲۹۸	۶	ذکر تاریخ	در تاریخ فرشتہ	۳۱۲	۲۰	فرزمد	فرزند
۲۸۴	۳	القیاہی	القیائے			فرشتہ		۳۱۸	۱۹	منظفر	مظفر
"	۳	السنیتة	السنیہ	"	۱۱	رجال الغیب	رجال الغیب	"	۲۲	وافر	حاضر
"	۶	خرینہ	خرینہ	"	۱۲	الشمس	التمش	۳۲۵	۲	بلغ	ملخ
"	۱۰	وریشانی	ویرا شانی	۳۰۱	۱۲	تجف	تحف	۳۲۷	۳	قسول	قبول
"	۲۱	تاوبرآورند	تا ویرا آوردند	"	۲۲	بشیخ	شیخ	"	۱۰	رنب پور	رنت پور
۲۸۵	۱	ترسید	نرسید	۳۰۳	۴	نیر	نیز	"	۱۶	دوست	درست
"	۶	ممیز	تمیز	"	۱۱	نبت الجن	بیت الجن	۳۲۸	۶	ورحمۃ اللہ	رحمۃ اللہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۱۲	سمورہ	معمورہ
″	۱۴	دریار	دیار
۳۲۹	۱۱	وباجود	وباوجود
۳۳۱	۱۳	بتبرک	یتبرک
۳۳۳	۱۸	وایمہ اثنی عشر	ایمہ اثنا عشر
۳۳۶	۲	رشارت	اشارت
۳۳۷	۱۱	ساوہ	سالورہ
۳۳۹	۲	تردد	نردد
″	۳	دریش	درپیش
۳۴۲	۹	ببیکہ	ببیبی کہ
۳۴۳	۱۴	رسالۃ	رسالہ
″	۱۵	شرخی	شرحی
۳۴۵	۸	ینز	نیز
″	۲۱	شائخ	مشائخ
″	۲۳	رتبۃ	رتبہ
″	″	بیر	پیر
۳۴۶	۱۳	ستے	سنی
″	۲۲	ہمیت	ہمت
۳۴۷	۱	یا بزید	بایزید
″	۲	عجیبیہ	عجیبہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴۸	۱۹	غول	غزل
″	۲۰	بیسر	پسر
۳۵۰	۱	مدراس	مدرس
۳۵۲	۲	تنیر	نیز
″	۱۳	بہاکیری	بہاکیری
۳۵۴	۶	العاغین	العارفین
۳۵۶	۴	قاسع	تاسع
۳۵۷	۸	ابوالمعانی	ابوالمعالے
۳۵۹	۱۸	خودا	خود
۳۶۰	۱۳	جانگیر	جاگیر
۳۶۳	۱۲	شمش الدین	شمس الدین
۳۶۴	۲۱	بیران	بیرون
۳۶۷	۷	میبت	مہیب
″	۲۳	آورد	آوردہ
۳۷۱	۷	ماان	بدامان
۳۷۲	۲۳	باتقالیم	باقالیم
۳۷۳	۶	قادی	قادسی
″	۱۵	بریاجت	بزیارت
۳۷۴	۴	بلا	ملا
۳۷۵	۱۱	پریاران	بریامان
۳۸۰	۲۰	توانان	توامان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۸۱	۱۶	اجزاد	اجداد
۳۸۲	۵	برادر	برآورد
۳۸۳	۱۱	اولاد	اولاً
۳۸۶	۶	سعاہت	سفاہت
۳۸۷	۱۳	محمدغوث	محمد غوث
۳۸۸	۲۳	گریاسلا	گریا وسلا
۳۸۹	۶	بسان ہیا	ہماسحا
۳۹۰	۱۰	ماخوذ	ماخوذ
۳۹۴	۲	دریانگاہ	زیارتگاہ
″	۲	شیخ	ششیخ
۳۹۵	۳	ستمانۃ	ستمائۃ
۳۹۷	۱۷	الغر	الغرر
۳۹۸	۲۳	والد	والدرر
۳۹۹	۳	للشر	لله
″	۱۲	لمکاورت	لمجاورت
″	۲۰	العیداوس	العیدروس
″	″	منوہ	منورہ
۴۰۰	۷	چہل و بقصد	چہل وسہ بقصد
۴۰۳	۱۹	ابرہیم	ابراہیم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۰	۲۲	سے	سیکے	۴۱۳	۱۳	امکان	مکان	۴۱۷	۱۳	نیارند	بیارند
"	"	جبر	خبر	۴۱۶	۲	نقیه	فقیرا با	"	۱۴	حتمت	حشمت
۴۱۱	۱۳	کالمة	کلکته			یا		۴۱۹	۳	موده	نموده ش.
۴۱۴	۵	پنجیه	نیچه	"	۱۴	بمعانی	بمعانے			شد	

استشهاد

اشتهار

المشتهر

عاجز کمترین سید صدر الدین احمد البوهاری البردوانی

بنگاله بود از پنده ده کروه فاصله دارد بالجمله در اطراف و اکناف پنده و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیوع یافته و آنجناب را در بعضی مقامات با هندوان اتفاق جهاد نیز افتاد چنانچه در دیوتلاو
ملاو درا وغیره جهت از توجه آنجناب اسلام در آن دیار شیوع یافت پرگنه بائیس هزاری بدست او امد انحال
یاد وقف شده بود و متولی بر آنجا گماشته باز در کسوت فقرا راه سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیفتاد و آنجناب
متاهل نشده و شنیده چنانست که از آنجناب عقب نمانده والله اعلم بحقیقة الحال اما کرامات و خوارق عادات
از آنجناب الی یومنا هذا بسیار دیده است بخلاف شیر که در اطراف بیابانات پنده بکثرت بود حالا هم هست مگر بسبب
آبادانی اندک کم شده است گاهی در احاطه آنجناب کسی را نکشته دیگر آنکه اکثر حاجتمندان باستانه چله خانه
بسر برند و حاجت ... میشود بحق سبحانه تعالی دعای اکثری را اجابت میفرماید مؤلف این اوراق وقتی ناحق
محبوس شد چنانچه برسنه ... حال حبس در ذکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذارش
نموده ام دران وقت سه بار آنجناب را بخواب دیدم اول روزیکه حکم بنام من صادر خواهد شد همون شب آنجناب را
دیدم که بنظر غضب بمن می بینند روز دیگر حکم قید مدت ده سال و ده هزار روپیه جرمانه صادر شد دوم روز بعد نماز
ظهر خفته بودم ... دیدم که آنجناب بر گلیمی سیاه نشسته اند من رفته پای ور گرفتم آنجناب پای خود را کشیدند باز دیگر
گرفتم باز کشیدند باز ... دیدم ... بر گرفتم و گفتم هرچه بکنید من شما را نگذارم پای شما دست من است این بار هرچند خواستند
که باز دستم کشیدند ... دیدم که نتوانستند آخر آنجناب نیز راضی شدند و قرار گرفتند و پای آنجناب بدست من
بود که از خواب در آمدم ... عنایت ایزدی شدم بار سوم بخواب دیدم که آنجناب بر پشته تالابیکه متصل مکان
فقیر است زیر درختی ایستاده اند نهایت خوب رو و خوش خلق و ذی مروت و کم سخن معلوم میشود مرا نزد خود
طلب کردند چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود بعد از ان دست مبارک
برآورده یکبار دو انگشت یکبار سه انگشت ... نمودند دیگر چیزی نفرمودند چون بیدار شدم با خود گفتم این خواب بس مبارک
ست مگر تعبیرش چه باشد آیا چه معنی دارد بعده ... سال رهائی یابیم یا ... سه ماه یا دو
هفته یا دو سه روز رهائی یابیم یا دو سه کس رهائی یابیم آخر همین شد که سه کس رهائی یافتیم که یکی ازین
جماعت بودیم از بالای کورت رها شدیم الحمد لله علی ذلک همچنین چند بار در امورات دیگر نیز اتفاق افتاده
که شرح هریک از ان طولی دارد نوع دیگر آنست که هر روز در آستانه بالای آنجناب چراغ افروخته میشود
آن چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد مگر وقتیکه کدام حادثه بخانه متولی رو میدهد

ان چراغ تمام شب تا روز هر قدر که خدا خواهد افروخته میماند خدام آستانه میدانند که بلای با حادثه بخانه متولی یا برین جایداد وقف آمده است و حال آنکه خانه متولی از آستانه منوره صد کروه فاصله دارد و مسافت ده منزل بعید است مگر افروختن چراغ دو خاصیت دارد اگر در وقت و حالت خوب خدا نکند که افروخته شود اگر برافروز دبر است و حادثه میشود و اگر در حالت صعوبت بیفروزد انعم مبدل بخوشی میگردد و خلاصه از تبدیل حالت متوسط خبر میدهد چنانچه روزیکه محبوس شدم تا نصف روز افروخته ماند و روزیکه رهائی یافتم تا پاسی از روز افروخته ماند این امر جاریست و بارها بوقوع آمده که ما را درین امر شکی و ریبی نمانده و تنوریکه بمعیت شیخ خود شیخ شهاب الدین بر سر خود کرده رفته بودند آن تنور در بندیده بوده است میگویند که سابق عادت چنان بود که در شب جمعه کلیچه بی آتش در آن تنور پخته میشد تا آنکه در حالت جنابت یکی از خدام در انجا رسید از آن روز موقوف شد واللہ اعلم۔

امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین است علوی بود در اصل از کزیوست که دهی است از نواحی غور در اعراس از مرات الاسرار نقل نموده که نام وی صدر الدین بن احمد بن نجم الدین الغوری ثم الهروی المعروف بسید حسینی است وفات او ششم شوال سنة هفتصد و هیجده یا شانزده بوده و بیرون قبه عبد الله بن جعفر طیار بخراسان مدفون است و سید اشرف جهانگیر میگوید که من از بعض اهل ملتان شنیده ام که خواجه بهاء الدین زکریا دختر خود را بنکاح او داده بود و صاحب سیر العارفین گفت که سید صدر الدین اول بملتان همراه پدر خود برسم تجارت آمد و با شیخ بهاء الدین زکریا صحبت داشت و چونکه در دماغ او بوی علوم ظاهر بود لهذا از بهاء الدین اخذ طریقت ننمود بعد چون پدرش وفات یافت اموال خود را بر فقرا تقسیم نمود و بر قدم تجرید آمده باز بملتان معاودت فرمود و مرید شیخ شد و تا سی سال ملازمت او اختیار کرده بمرتبه کمال رسید و کتاب کنز الرموز را تصنیف نموده پیش کش شیخ نمود و شیخ بملاحظه آن برآن تحسینها فرمود و وی عارف علی الاطلاق و وارث مقامات ایشان بالاستحقاق بود و مردم بروز شنبه برای زیارت او مجتمع میشوند انتهی و فی النفحات وی عالم بوده است بعلوم ظاهری و باطنی و از کتاب وی کنز الرموز چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا است بی واسطه و مشهور میان مردم نیز چنین است اما در بعض کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و وی مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی اقدس الله تعالی ارواحهم و وی را مصنفات

بسیار است بعضی منظوم چون کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و بعضی منثور چون کتاب نزهة الارواح و روح الارواح و صراط مستقیم و مراد از دیوان اشعار است غزلیات و ابیات متفرقه و مثنویهای که شیخ محمود شبستری از آن جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آن است نیز از آن وی است گویند که سبب توبهٔ وی آن بود که روزی بشکار بیرون رفته بود آهوی پیش رسید خواست تا تیری بوی افگند آهو بوی نگریست و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی آفریده است نه از برای این و غایب شد آتش طلب از نهاد وی شعله بر آورد از هرچه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه بمولتان رفت شیخ رکن الدین آن جماعت را ضیافت کرد و چون شب شد حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین با ایشان گفت که درمیان شما سید کیست اشاره بامیر حسینی کردند وی را از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات عالیه رسید پس اجازت مراجعت بخراسان داد بهرات آمد همه اهل هرات مرید و معتقد وی شدند در سادس عشر شوال سنه ثمان عشر و سبعمائه از دنیا برفت و قبر وی در مصلی هرات است بیرون آیینه مزار عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنهم و فی اعلام الاخیار الشیخ الفاضل الربانی والمرشد الکامل الصمدانی امیر حسینی کان عالما فاضلا جمع بین علمی الشریعة والحقیقة و بلغ عند شیخه رکن الدین رتبة الکمال و نال من الکرامات والکمالات ثم رحل الی هراة دار الملک خراسان و جلس لارشاد الطالبین و کان اهل هرات معتقدین له۔

نظامی گنجوی قدس سره در نسب علوی بود چنانکه خود میگوید۔

ترا ان بپای یک علوی نژاد — که گرد جهان بر نگردد چو باد

در نفحات الانس آورده که خلاصه آنش اینست که وی را از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است اما از همه دست باز داشته بوده است و روی در حضرت حق سبحانه تعالی آورده و عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا گذرانیده است و هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار وی تبرک میجستند مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها باستدعای سلاطین روزگار واقع شده که آیند وارسی آنرا که نام ایشان بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا

نموده اند واکثر انها بحسب صورت افسانه است اما از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را بهانه است تاریخ اتمام سکندرنامه که اخرین کتاب ای وی ست سنه اثنیتین وتسعین وخمسمایه بوده ست وعمر وے دران وقت از شصت گذشته در مرآة الخیال اورده که بیان فضایل وکمالات او کما هو در قیامت بزبانها جاری بسبت درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در اخر عمر منزوی گردیده بود و با مردم اختلاط کم نمود چنانچه دران باب میگوید۔

گل رعنا درون غنچه حزین		همچو من گشته اعتکاف نشین	

اتابک قزل ارسلان را آرزوی صحبت شیخ بپیدا شد خواست که بحضور طلب نماید ارکان دولت گفتند وی منزوی ست بسلاطین وحکام صحبت ندارد اتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد شیخ بنور ولایت بر اراده وی مطلع گردید از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت اتابک دید که تختے مکلل بجواهر نهاده اند وشیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر با کمر باے مرصع وحاجبان وندیمان برپاے ایستاده چون نظر اتابک بران عظمت وشوکت افتاد محوشد و خواست که از روی تواضع قدم او را ببوسد درین حال شیخ از عالم غیب بشهادت امد اتابک دید پیری ضعیف بر پاره نمدے بر در غاری نشسته مصحفے وقلم و دواتی ومصلا و عصائی پیش نهاده اتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ مثنے بدو حواله کرد وازان باز پیوسته بدین شیخ معرفت وصحبت میداشت گویند که چون شیخ قصه خسرو وشیرین بالتماس قزل ارسلان نظم کرد صله ان چهارده قریه بر وجه نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر انچه در اخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم میشود که فقط قریه حمدونیان که جاے ابادان چندان نبود باو ارزانی داشت چنانچه میگوید ده حمدونیان را خاص من کرده لیکن اے تو نباشد طول وعرض نیم فرسنگ واین نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید

چنان رفتم که سوی کعبه حجاج		چنان باز امدم کاحمد ز معراج	

انتهی در جای احوال علم وفضل خود میگوید۔

که دیدست بر سیخ رنگین گلے		ز من عالمے اوازه تر بلبلے	
پذیرفته از هر شگفتنی روشنے		جداگانه در هر فنے یکفنے	

و در جاے دیگر براے عبادت خود میگوید ـ

بروز جوانی و نوزادگی — زدم لاف پیری و افتادگی
کنون کے بغم شادمانی کنم — به پیرانه سر چون جوانی کنم
چه با چون چهل گشت و خلوت هزار — به بزم آمدن دو . باشد ز کار

و در جاے دیگر بخاطبه حضرت رب العزت میگوید ـ

چو اول شب آهنگ خواب آورم — به تسبیح نامت شتاب آورم
چو در نیم شب سر برآرم ز خواب — ترا خوانم و ریزم از دیده آب
اگر روز و شب هست و گر بامداد — تو بر یادی از هرچه دارم بیاد

و صاحب معارج النبوة اورا قدوة المتکلمین گفته و وی رحمه الله تعالی خود گفته ـ

چو بر هستی تو من سست راے — بسی حجت انگیختم دلکشاے

ازین بیت معلوم میشود که کتابے باثبات وحدانیت او تعالی تصنیف نموده و تصدیق قول صاحب معارج میشود والله اعلم ـ

امیر سید قاسم تبریزی قدس سره معدود هست درمیان صوفیه کرام و بصحبت شیخ صدر الدین علے یمنی و شیخ بهاء الدین نقشبند بخارے رسیده و خواجه عبید الله احرار بصحبت وی رسیده اند تحصیل علم در تبریز نموده بودند و مولانا ظهیر الدین خلوتے نیز با وی محبت میداشت ذکر او در نفحات طویل ست توفی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائة و قبر وے در خرجرد جام است رحمه الله تعالے ـ

سید امیر کلال بن حمزه قدس سره در خزینة الاصفیا آورده که وی در علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاے عهد گوے سبقت برده و تاریخ وفات وی از رشحات نقل نموده که روز پنجشنبه وقت نماز بامداد هشتم جمادی الاول سنة اثنین و سبعین و سبعمائة است انتهی مگر در رشحات در ذکر امیر کلال و فرزندان وے اصلا کدامی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر در ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد والله اعلم و در نفحات وی خلیفه خواجه محمد بابای مذکور است لیکن بابا سماسے و خدمت خواجه بهاء الدین را نسبت صحبت و تعلم آداب سلوک طریقت و تلقین ذکر از ایشان است و در رشحات ایشان اکمل و افضل همه خلفا و اصحاب خواجه محمد

نموده اند واکثر انها بحسب صورت افسانه است از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را بهانه است تاریخ اتمام سکندر نامه که اخرین کتاب های وی ست سنه اثنتین و تسعین و خمسمائه بوده ست و عمر وے در انوقت از شصت گذشته در مرأة الخیال اورده که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها جاریست درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در اخر عمر منزوی گردیده بود با مردم اختلاط کم نمود چنانچه در ان باب میگوید۔

گل رعنا درون غنچه حزین		همچو من گشته اعتکاف نشین	

اتابک قزل ارسلان را از روی صحبت شیخ پیدا شد خواست که بحضور طلب نماید ارکان دولت گفتند وی منزویست بسلاطین و حکام صحبت ندارد اتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد شیخ بنور ولایت بر اراده وی مطلع گردیده از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت اتابک دید که تختے مکلل بجواهر نهاده اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر با کمر باے مرصع و حاجبان و ندیمان بر پاے ایستاده چون نظر اتابک بران عظمت و شوکت افتاد محو شد و خواست که از روی تواضع قدم او را ببوسد درین حال شیخ از عالم غیب بشهادت امد اتابک دید پیری ضعیف بر پاره نمدے بر در غاری نشسته و مصحف و قلم و دوات و مصلا و عصای پیش نهاده اتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ هم نفسے بدو حواله کرد از ان باز پیوسته بدیدن شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصه خسرو و شیرین بالتماس قزل ارسلان نظم کرد سلطان چهارده قریه بطریق نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر انچه در اخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم میشود که فقط قریه حمدونیان که جاے اباد ان چندان نبود باو ارزانی داشت چنانچه میگوید ۵ ده حمدونیان را خاص من کرده ۔ الے تولا شا ط طول و عرض نیم فرسنگ + و این نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید ۵

چنان رفتم که سوی کعبه حجاج		چنان باز امدم کاحمد ز معراج	

انتهی در جای احوال علم و فضل خود میگوید۔

که دیدست بر سیخ رنگین گلے		ز من عالے اوازه تر بلبلے	
پذیرفته از هر شفقے روشنے		جداگانه در هر فنے یکفنے	

ودر جاے دیگر براے عبادت خود میگوید۔	
بروز جوانے و نو زاد گے	ز دم لاف پیری و افتاد گے
کنون سکے بغم شادمانی کنم	بہ پیرانہ سر دین جوانی کنم
چاہ چون چہل کشت وخلوت ہزار	بہ بزم آمدن دو . باشد ز کار
ودر جاے دیگر بخاطبہ حضرت رب العزت میگوید۔	
چو اول شب انبک خواب اورم	بہ تسبیح ناست شتاب اورم
چو در نیم شب سر برارم زخواب	ترا خوانم و ریزم از دیده آب
اگر روز و شب ہست و گر بامداد	تو بریادی از ہر چہ دارم بیاد
وصاحب معارج النبوۃ اوراقدوۃ المتکلمین گفتہ ووی رحمہ اللہ تعالی خود گفتہ۔	
چو بر ہستے تو من ست راسے	بسی حجت انگیختم دلکشاسے

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باثبات وحدانیت او تعالی تصنیف نمودہ وتصدیق قول صاحب معارج میشود واللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معدود ہست درمیان صوفیہ کرام وبصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی وشیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ وخواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند وتحصیل علم در تبریز نمودہ بودند ومولانا ظہیرالدین خلوتے نیز باو محبت میداشت ذکر او در نفحات طویل ست توفے سنہ سبع وثلثین وثمانمائۃ وقبروے در خرجرد جام است رحمہ اللہ تعالی۔

سید امیر کلال بن حمزہ قدس سرہ در خزینۃ الاصفیا آوردہ کہ وی در علم شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت از اولیاے عہد گوے سبقت بردہ وتاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جمادی الاول سنۃ اثنین وسبعین وسبعمائۃ است فقط مگر در رشحات در ذکر امیر کلال وفرزندان وے اصلا کدامی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر در ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد واللہ اعلم ودر نفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است از بینے بابا ے ساسے وخدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت وتعلم اداب سلوک طریقت وتلقین ذکر از ایشان است ودر رشحات ایشان اکمل وافضل ہمہ خلفاء اصحاب خواجہ محمد

بوده اند و شرف سیادت داشته اند و مولد و مدفن ایشان سوخارست وان قریه ایست از قرای
بخارا بر دو فرسنگی شهر و ایشان بداش گری اشتغال میداشته اند و بزبان بخارا داش گر کلال را گویند
و در مقامات ایشان مذکور است که والدهٔ شریفهٔ ایشان فرموده اند که تا امیر کلال را در بطن داشتم هرگاه که در لقمهٔ شبه‌ناک افتادی
مرا در شکم عظیم گرفتی چون این معنی مکرر شد دانستم که بسبب وجود این طفل است دیگر در لقمه احتیاط کردم و بوی
امیدوار شدم و فی اعلام الاخیار الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل الصمدانی السید امیر کلال
قدس سره کان من اعزة اصحاب خواجه محمد بابا سماسی واکمل خلفایه وکان مشرفا بشرف السیادت
اخذ التلقین عن خواجه محمد عن علی الرامیتنی عن محمود انجیر الفغنوی عن عارف الریوگری عن عبدالخالق
الغجدوانی عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی الحسن الخرقانی
عن ابی یزید البسطامی عن الامام جعفر الصادق الی اخر النسبة واخذ عنه الذکر و آداب الطریقة
والنسبة سلطان الطریقة النقشبندیة خواجه بهاء الدین نقشبند البخاری میگوید مولف که مخفی نماند که
ولادت ابوالحسن خرقانی بعد از وفات بایزید بسطامی بمدتی و همچنین ولادت ابویزید بسطامی
بعد از وفات امام جعفر صادق بمدتی واقع شد بظاهر ملاقات اتفاق نیفتاده حضرات صوفیه میگویند
که تربیت ایشان بحسب روحانیت بوده و ایشان اویسی بوده اند والله اعلم بحقیقة الحال۔

امیر برهان الدین بن سید امیر کلال قدس سره در رشحات آورده که وی فرزند نخستین
حضرت امیر سید کلال بوده اند و بارها امیر فرموده اند که این فرزند برهان من است و امیر برهان از جملهٔ اصحاب
خواجه بهاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را حواله بحضرت خواجه کرده بوده اند امیر برهان صاحب
سکر و جذبهٔ قوی بوده است و طریق وی انزوا و انقطاع از خلق می بوده و هرگز با کسی انس و آرام
نمیگرفته و هیچکس را بر اطوار و احوال وی اطلاع نبوده و در قوت باطن بمرتبه بوده که احوال باطنی بعضی
از اصحاب حضرت خواجه غارت میکرده و ویرا عریان می ساخته

امیر حمزه بن امیر سید کلال قدس سره فرزند دوم امیر کلال است و امیر وی را بنام والد خود
سید حمزه نام کرده اند و هرگز ویرا بنام نخوانده اند همیشه پدر میگفته اند و از وی کرامات
و خوارق عادات بسیار ظاهر شده است که بعضی از آن در مقامات امیر کلال که نبیرهٔ امیر حمزه تالیف کرده اند مذکور است
و حرفهٔ امیر حمزه صیادی می بوده و از آن ممر وجه معاش حاصل میکرده خدمت امیر حمزه بعد وفات حضرت امیر کلال قائم مقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق ارشاد ارشاد فرموده و وفات وی در غره شوال سنه ثمان و ثمانین
و ثمانمایة و مولانا حسام الدین شاشی بخاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی و امیر
خورد و امیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفاے او یند رحمهم الله تعالی۔

امیر شاه بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در رشحات اورده که وے فرزند سیوم امیر کلال
بوده است و طریق وی در کسب معاش ان بوده که از صحرا نمک مے اورده و میفروخته و از ان امر معاش
میگذرانیده و از دنیا بقدر کفاف تصرف میکرده میفرموده که هر گرفتن را جواب گفتن در عقب است و
همیشه بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت مهمات مردم سعی و اهتمام داشته و از
تعهد خاطر ها و نگاه داشت دلها دقیقه فرو نمیگذاشته و امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ یادگار کرده بوده
اند که یکے از خلفاے امیر است۔

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در رشحات اورده که وی فرزند چهارم خدمت
امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بشغل احتساب قیام مینموده و امر معروف
و نهی منکر میکرده و بغایت غیور بوده میفرموده که اکابر گفته اند چون گاو را وقت سر بریدن اید بر خرمن این طایفه
گذارند و چون نردبان را وقت سوختن رسد بر دیوار اینطایفه نهند و هر کرا خواهند که براندازند باینطایفه
در اندازند خدمت امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ جمال الدین دهقانی کرده بودند که از خلفاے خدمت
امیر است و وفات امیر عمر در شهور سنه ثلث و ثمانمایة بوده است۔

سید احمد یسوی معروف بسید اتا قدس سره در رشحات اورده که وی خلیفه دویم زنگی اتا است در اوایل
حال در یکے از مدارس بخارا بتحصیل علم مشغول بود که ناگاه ویرا داعیه سلوک این راه و ارادت طریق از
خاطر سر بر زده علی الصباح خانه بار انبارا تاراج داده از مدرسه روی بصحرا نهاده جانب ترکستان رفته و بصحبت
زنگی اتا افتاده و چون زنگی اتا گفته که شما در طلب پیر سرگردان هستید غیر از من در همه جهان امروز کسے
نیست که شما را تربیت کند در تخیل سید اتا بخاطر گذرانیده که من سید و عالم و هاشمی کے تابع این سیاه گاو چران
میشوم بعد از ان بتصرف زنگی اتا در حلقه اطاعت او در امده بصحبت وی پیوست چون وی امر خود باد ضعف
ریاضت شاقه هیچ کشودی ندید نزد زوجه و عنبر اتا رفته ویرا در خدمت شفاعت نمود . عنبر اتا قبول نمود
و بر طبق وعده چون سپارش نمود که سید احمد مردے فقیر و سید و عالم است بر وی رحم کنید زنگی اتا تبسم نموده گفت

که سیادت وعلم وی سد راه وی شده روز اول که مرا دیدی مرا او را بجو ونشان داوم بدل گفت که من سید وعالم باشم که تابع این سیاه گاوچران باشم اما با بخاطر تو از سر جرم او درگذشتم بعد ازان مشغول عواطف زنگی ها گشته آنچه مقصود وی بود بروی منکشف گشته وابواب مواهب مفتوح شده وباندک فرصتے بدرجه ارشاد وکمال رسیده وبسے ناقصان را بدرجه کمال رسانید وباحضرت عزیزان معاصر بود وبا وی مفاوضات واقع شده وصاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در رشحات مذکور ست والله اعلم وآتا در زبان ترک بزرگ را گویند

سید نورالدین بن سید مبارک غزنوی

قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است مقتدا وشیخ الاسلام دهلی بود در زمان سلطان شمس الدین او را میر دهلی میگفتند وفات وی سنة اثنین وثلثین وستمایة در زمان طفلے منظور نظر شیخ محمد اجل شیرازی که از اولیاے وقت بوده گشته ونعمت وفواید یافته صاحب کشف وکرامت بود کذا فی کتاب المذکور رحمه الله تعالے ۔

سید جلال الدین بخاری

قدس سره در خزینه آورده که وے از سادات صحیح النسب بخارا بود در هندوستان تحقیق که از سادات بخارا است سلسله آباے کرام وے بوے می پیوند وتاریخ ولادت او بقول صحیح سنة خمس وتسعین وخمسمایة ووفات وی سنة تسعین وستمایة واز مظهر جلالی نقل میکند که چون وی بمدینه منوره رفت سادات مدینه انکار سیادت او نموده از وے سند صحیح طلبیدند آخر قرار بران یافت که از روضه سید کاینات صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند چون سید جلال الدین روبروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدی از قبر شریف آواز آمد که علیک السلام یا ولدی وقرة عینے وسراج کل امتی انت منی وعن اهل بیتی باستماع این صدا اهالی مدینه معترف سیادت او گشته بتعظیم وتوقیر او پرداختند از انجا بمکه معظمه آمده باداے مناسک حج قیام نمود وبعد ازان بسیر ربع مسکون پرداخت بسے خلایق را هدایت نمود انتهی در تاریخ فرشته آورده که سید صحیح النسب است نسبت او با امام علی الهادی چنین میرسد که سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبدالله بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی الهادی گویند از بخارا بملتان آمده بخانقاه شیخ فریدالدین گنج شکر فرود آمده از بهاءالدین زکریا خرقه خلافت یافته بسکونت بلده اچه مامور شده وفرزدی

در انجاست انتهی و در اخبار الاخیار آورده که او را سید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهاء الدین است
وی جد سید جلال که ملقب بمخدوم جهانیان است از بخارا به بکر تشریف آورد و دران شهر بیت اقامت
کرد بسید بدر الدین بکرے که از اکابر و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند که در خواب از جانب حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم مبشر شده بتزویج صبیه سید بدر الدین و سید بدر الدین نیز باین دولت
بشارت یافت جگر گوشه خود را بوی عقد تزویج بست و ازانجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب
اچه تشریف آورد و سید جلال الدین را اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
او مفتوح شد قبر او هم در اچه است رحمه الله تعالی مخفی نماند که صاحب خزینه جد اعلای او را که جعفر
بن امام علی نقی است ابن امام محمد تقی گفته غلط نموده چرا که امام محمد تقی را پسرے جعفر نام نبوده انچه
در تاریخ فرشته بود صحیح دانسته نقل نموده شد و انچه او گفته که در هندوستان هر کس که از سادات
بخارا است از نسل وی است خدا داند که این حصر او را از کجا معلوم شد بالجمله سید جلال الدین بخاری
صاحب علم و تقوی و کشف و کرامت بود اهالی دیار هندوستان کمال اعتقاد بوے دارند و امرے که
موجب اعتراض از جانب شریعت باشد همه آن از وی منقول شده والله اعلم بحقیقة الحال۔
سید جلال الدین حسین نبیره سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب بمخدوم
جهانیان و در آئین اکبرے نام پدر وے سید محمود نوشته و در تاریخ فرشته سید احمد کبیر گفته شاید دو
نام داشته باشد والله اعلم و در آئین اکبرے آورده که وی مرید پدر خود است و از شیخ رکن الدین
ابو الفتح سهروردی خلافت یافت گویند جهان نوردے پیش گرفت امام یافعی و بسیارے را دریافت
و در دهلی شیخ نصیر الدین چراغ دهلی را دید و در خانواده چشت خلیفه او گشت در اخبار الاخیار آورده
که وے جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح است
و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی
که از ملفوظات او است از وے بسیار نقل میکند در تاریخ محمدی مینویسد که وی اول خرقه از عم خود
شیخ صدر الدین بخارے پوشیده و کلاه ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام مسند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام والتحیة پوشیده و مدت دو سال
در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نموده اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبت است در خزانه جلالی میگوید
که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رانی ولمن رای من رانی ولمن رای من رای من رانی
و وی قطب است و صادق است درین قول مرا امید داری بسیار است که بموجب این کلام حق تعالی
مرا رحمت کند چه از ان سلسله را که بیک واسطه بشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد غیر از سلسله
شیخ بهاء الدین زکریا ذکر میکند و میگوید من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را
و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتهی الی هنا من اخبار الاخیار مختصراً و در تاریخ
فرشته آورده که سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بود دوازده فرزند سعادتمند بوجود آمد یکی
مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم صدر الدین راجو قتال ست سید احمد کبیر سید جلال الدین
حسین بخاری برادر هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست
بوس او مشرف ساخت پس شیخ جمال خجندی طبق خرما حاضر ساخت و با اهل مجلس قسمت نمود سید
جلال الدین حسین بخاری خرما را با خسته خورد شیخ جمال خجندی متفطن گشته پرسید که خرما را چرا با خسته
خوردی گفت خرمایی که از دست شما برسد خسته ان نتوان انداخت شیخ گفت تو ان پسری که خاندان
خود تا قیامت منور داری سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متبحر بود و در علوم عقلی و نقلی مشقت
بسیار کشیده بود و مقید آن نبود که مرید یک کس بجای دیگر رجوع نماید و میگفت که جمیع فضلا و مشایخ
مرا باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی باید ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ
رکن الدین ابو الفتح و نقل است که سالها او را خدمت کرده بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس
و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر نمود و چندین حج کرد و از انجمله شش حج اکبر نمود و در
مدینه رسول الله سلطان العلما استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی الشافعی الیمنی
را ملاقات کرده مدت دو سال در انمکان شریف بملازمت انجناب بوده نسخه عوارف وغیره پیش
او گذرانید عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده و وی از شیخ
الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین ابن
محمود الحسینی سمرقندی رسیده از وی نیز خرقه فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی
و وی از شیخ نظام الدین ابو العطا بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخاری در اثنای

سیر و سلوک سیصد و چند اہل کمال را در یافته از ہمه فیض کلی نصیبش گشت و مخدوم جہانیان سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بمریدی نمیگرفت و میگفت که اینکار ہیچیک از انبیا نکرده اند بلکه
ہرگاه کسے بقصد ارادت بخدمت او آمدی سید گفتی من از انہا نیستم که شخصے را مرید کنم اما عقد اخوت
میکنم بمقتضاے حدیث نبوی به برادرے میگیرم و در اخبار الاخیار آورده که او در عہد سلطان محمد تغلق
بمنصب شیخ الاسلامے و مسند خانقاہے محمدے در سیوستان با مضافات مخصوص گشت
و بعد از چندگاه ترک ہمه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و در عہد سلطان فیروز کرات از خطه سیاحه
در حضرت دہلی امد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص انچه باید بجاے اورد انتہی و ذکر او در اخبار الاخیار
و تاریخ فرشته و خزینة الاصفیا طول و طویل ست ما اختصار را کار فرموده ہم باین جناب عالم متقی
و صاحب کشف و کرامت بوده بسیارے از کرامات او در تاریخ فرشته مذکور ست و انجناب را
مخدوم جہانیان جہان گشت میگویند در بنگاله نیز جابجا میگویند که استانه مخدوم جہانیان ست
و در انجا بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چیزے یافته نمیشود چنانچه در ینموضع بہار که مسکن مولف
اینکتاب است جانب غربے مکان فقیر محله بخاران است در انجا نیز میگویند استانه مخدوم است
و در چوگھریه که قریه است بفاصله سه میل از بہار نیز استانه ست معروف باستانه مخدوم صاحب
ولادت او شب برات سنة سبع و سبعمائة و وفات او روز عید قربان سنة خمس و ثمانین و سبعمائة
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبر او در اچه ولایت ملتان است رحمه الله تعالے۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیان جلال الدین بخاری قدس سره جامع بود در میان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت در ولایت رتبه عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم بسید ناصر الدین
مشتہر شده که بندا اولاد وے از ذکور و اناث یکصد بودند و از انمیان انانکه عمر دراز یافتند بست و یک
پسر و دو دختر بودند و خلقے کثیر بحلقه ارادت او در امدند و اخذ نسبت از پدر خود نموده و خلیفه وی بوده وفات
او در سنه ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمه الله تعالی خزینة از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاچے قدس سره از اولاد مخدوم جہانیان ست نسبت او بانیطریق
بدو میرسد که عثمان بن محمود بن بہاء الدین بن حامد بن محمد بن رکن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیان قدس سره وے از اچ بلاہور امده و خلق کثیر معتقد او شدند۔

و قبول عظیم یافت و علماے عهد نیز اطاعت او نمودند و شیخ و شریف که بوده معتقد و مرید او گشتند او و آبای او طریقهٔ سهروردیه میداشتند وفات وی بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال نهصد و دوازده در زمان حکومت سلطان سکندر لودی و قبر وی اندرون قلعهٔ لاهور در ته خانه است رحمه الله تعالی خزینه ۔

سید صدر الدین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب براجو قتال بخاری برادر حقیقی مخدوم جهانیان است در اثمن اکبری آورده که وی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر خود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتی و در اخبار الاخیار آورده که بعد از برادر خود مخدوم جهانیان بر سجاده خلافت نشست مخدوم جهانیان بارها بزبان مبارک میراند که حق سبحانه تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود و پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی و بیشتر مردم بسلسله ارادت مخدوم بواسطه او است و بعضی بوساطت ولد او شیخ ناصر الدین محمود نیز پیر سند بزرگ بود و صاحب تصرف انتهی در تاریخ فرشته آورده که او بعلوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشته و صفت جلالت او غالب بود هرچه بر زبان وی گذشتی جاری شدی انتهی آنچه در تاریخ فرشته آورده از آن معلوم میشود که چون بنظر غضب بسوی کسی نگریستی فی الحال بمردی بنا بر آن لقب قتال برادر از آن سبب افتاده کرامات و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات او در اثمن اکبری سنه ست و ثمانمایه گفته و در خزینه شانزدهم جمادی الاخر سنه سبع و عشرین و ثمانمایه شب سه شنبه گفته الاول هو الاصح و قبر او در اچه است ۔

سید برهان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بقول صاحب خزینه نام پدرش ناصر الدین احمد است انتهی نام وے قطب عالم و کنیت او ابو محمد و لقب برهان الدین است در اثمن اکبری آورده که در هفتصد و نود بزاد و وفات وی در هشتصد و پنجاه و هفت و قبر وی در بتوه احمد آباد است مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کهتو نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد که جد دو واسطه پور سلطان مظفر است بفرموده پدر بگجرات آمد و بزرگی صورت و معنی یافت و او را یازده پسر بود ۔

سید کبیر الدین اسماعیل سهروردی قدس سره وی نبیره و خلیفه حضرت مخدوم جهانیان است و بعد وفات آنجناب بخدمت سید صدر الدین برادر مخدوم جهانیان و اقف شده کار خود بتکمیل رسانید و در ولایت مقام عالی و بکرامت و خوارق اشتهار گرفت در اوایل عادت او آن بود که نیم شب بر جد خود مخدوم

جهانیان میرفت و نماز تهجد و ختم کلام الله میکرد مگر در وقت شدائد تقفل مزار با نگشت شهادت نمود و مفتوح مسدود
میکرد تا آنکه شبی یحیی مجذوب این ماجرا دیده بخدمت سید صدرالدین طاهر ساخت و کبیرالدین باشراف خاطر
خود این ماجرا دریافته از روی رای در سن عالم رشد حضرت سید او را از موخود طلبید و اعزاز و اکرام او نمود شیخ سماء الدین
خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و بیست و پنج رحمه الله تعالی خزینه۔

سید عبد الشکور و سید عبد الغفور ابنی سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله اسرارهم هر دو جامع
جمال ظاهری و باطنی بودند در علوم شریعت و طریقت عالم و عامل و کامل و اکمل بودند و ارادت بخدمت
والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و معنوی از پدر گرفتند در روز وفات پدرش هر دو را نزد خود طلب داشته
خرقه خاص خود عطا فرمود و گفت هرگاه شما را مشکلی پیش آید بنزد قبر من آمده ظاهر کرده باشید که جواب باصواب
خواهید یافت چنانچه بعد وفات او همچنان عمل می‌کردند و جواب می‌یافتند رحمهما الله تعالی خزینه۔

سید محمد ابن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او لیلة التاسع والعشرین من
ذی القعده سنه سبع عشر و ثمانمائه و وفاته عشرین من جمادی الثانی سنه ثمانین و ثمانمائه و قبر او در
رسول آباد احمد آباد در آئین اکبری آورده که از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بوالا پایهٔ ولایت
برآمد و شگرف خارق عادتها از و برگذارند۔

سید محمد بن سید یوسف الحسنی الدهلوی قدس سره ملقب بسید گیسو دراز در آئین اکبری آورده
که وی مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین چراغ دهلی است دیرگاه آگهی اندوخت بفرموده پیر از دهلی بدکن آمد و گروه
مردم پذیرا شدند قبر وی در گلبرگه است تاریخ ولادت او صاحب خزینه از معارج الولایت نقل نموده که سنه عشرین
و سبعمائه ولادت وی و در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عمر وی یکصد و پنج سال قبر وی بشهر گلبرگه انتهی
و در اخبار الاخیار آورده که وی جامع است میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و مرتبی منیع و کلامی
عالی دارد او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص است در
اوایل حال هم بر طریق شریعت داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اهل آن
دیار همه معتقد و مسلم او گشتند و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود و ورا سید گیسو دراز گویند وجه شهرت او
باین لقب برانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیرالدین
محمود برداشته بودند در وقت برداشتن گیسوی سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد

داو بسبب نهایت ادب و استغراق عشق و محبت به بر اوردن گیسو مقید نشد و هم بران وضعی که واقع شد مسافت بعید قطع کرد بعد ازانکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صنیعت او افرنها کرد هم در حال این بیت فرمود که ـ

هرکو مرید سید گیسو دراز شد	والله خلاف نیست که او عشقباز شد

خدمت میر را ملفوظات است مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع نموده در انجا می ارد که خواجه محمود نقا از یاران مولانا برهان الدین غریب بود ما و او نشسته رساله قشیری مقابله میکردیم و من دران ایام سخت کودک بودم خواجه را جابر نقی رسیده اند و نشست سخن انجا رسیده بود که قول حاتم اصم ست تا ست مرگ نچشیده بجای نرسی مرگ سفید و مرگ سرخ و مرگ سیاه مرگ سفید گرسنگی مرگ سرخ تحمل مرگ سیاه فقر خواجه را جا از من بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سرخ و سیاه شد گفتم جوع نسبت بصفا دارد پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان دم است از بهر انتقام و حلم فرو خوردن غضب پس مرگ سرخ باشد اما فقر پیغامبر میفرماید علیه السلام الفقر سواد الوجه فی الدارین و البته فقیر میان خلق شرمنده و خجل و منکسر میباشد بضرورت مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر شست باطن نیارد مبارک باشد و الا سرمایه صوفیان جز فراغ دل و جمع هم نیست اگر یکساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر شود ان بهشت است بلکه هزار بهشت فدا ان ساعت باید کرد هنوز رایگان بدست امده باشد ـ

بفراغ دل زمانی نظری بخوبروی	به ازانکه چتر شاهی همه عمر های و هوی

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن در تفضیل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم بنا بر اتهام ما بر مخلصان اصحاب و قتی اگر بحثی کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که افضل صحابه ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی هر انچه امده گفته میشود و با خلق بیگانه انیقدر هم نکرده ام فرمود علما اختلاف کرده اند که مسلمان را موت بهتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی ممات اما باری من انیست که در ایام حیات رسول الله صلعم حیات بهتر بود و بعد از وی ممات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی پرسید صف لنا اصحابک فقال عمن تسالون فقالوا عمار فقال مومن ملئ ایمانا مشاشه قالوا و سلمان قال عنده علم الاولین و الاخرین قالوا حذیفه قال صاحب سر رسول الله صلعم عنده علم المنافقین قالوا و انت یا علی قال و ایای تریدون قالوا نعم قال اذا سالت اعطیت و اذا سکت ابتدیت هرچه خواهم بیابم و اگر من خاموش

شوم او یا من سخن گوید تا خواہد کہ چیزے پیش خواہم د قوۃ القلوب مینویسد و ہذا مقام محبوب المراد سخن در مخالفت فقیہان با صوفیان بود فرمودند خلاص صوفیان ازین طایفہ جز بدین طریق نیست کہ خود را یکے ازان ایشان گردانند و میان ایشان ہمچو ایشان باشند پرسیدند کہ چہ معنی است کہ گفتہ اند العلم حجاب اللہ الاکبر فرمود کل ما سوے اللہ تعالی حجاب اما حجاب ہاے دیگر قبیح و کثیف اند و علم حجابی لطیف است برخاستن ازان نیک دشوار باشد و مراد ازین علم نحو و صرف و حدیث و فقہ و تفسیر نیست مراد علم باللہ ست و آن علم ذات باری و صفات باری بدلیل و برہان بلکہ مشاہدہ و عیان فرمود کہ این دو چیز خاصہ بدعت امت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکے صورت قلندر دوم آنکہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گویند و آنانرا کہ اورا از جان عزیز تر بود تر ایشانرا بکشند و پرکالہ پرکالہ سازند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر سازند و رسوا کنند و نہب سازند و ایمانی باقی باشد زہی ایمان زہے دین و یکی از مصنفات سید محمد گیسو دراز کتاب اسما ست صاحب اخبار الاخیار ازان کتاب قدری نقل نمودہ معلوم میشود کہ او تصانیف دیگر نیز دارد واللہ اعلم۔

سید محمد جونپوری قدس سرہ در آئین اکبری آوردہ از فراوان روحانیہ فیض برگرفتہ و برکسوری و معنوی علم چیرہ دست از شوریدگی دعوی مہدویہ کرد و بسیارے مردم براو گرویدند بسا خلق ازو برگذاشتند و سرچشمہ مہدویہ اوازجونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان بہ نیایش برخاست و از تنگ چشمی زمانہ ہند نیارست بود و بسوی ایران نمود در فرہ در گذشت و ہمانجا آسود۔

سید علی قوام قدس سرہ در آئین اکبری آوردہ کہ زاد و بوم جونپور است مرید خلیفہ شیخ بہاء الدین جونپوری شطاری است و برخی گویند از شیخ قاضن شطاری فیض برگرفت و چندے برانند کہ اورا با ہمہ خانوادہ ہا درست نسبتے است در سال نہصد و پنج از کشاکش خشیجان وارست خوابگاہ جونپور۔

حاجی سید عبد الوہاب بخاری قدس سرہ در آئین اکبری آوردہ کہ وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است از ظاہر و باطن آگاہ در آئین و اخبار الاخیار آوردہ کہ وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است کہ جد سید جلال الدین مخدوم جہانیان است و اورا دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جہانیان پسر سید محمود است و حاجی عبد الوہاب بخاری از اولاد سید احمد بزرگ است بود موصوف بعلم و عمل حال و محبت و در اوایل حال کہ ہنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و استاد و مخدوم خود سید صدر الدین بخاری نشستہ بود از وی شنید کہ گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است کہ فوق

جمیع نعمتها است ولیکن مردم قدر ان دو نعمت را نمی شناسند وبدان پی نمی برند واز تحصیل اینها غافلند
یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه وسلم بصفت حیات در مدینه موجود است ومردم این سعادت را
درنمی یابند دوم دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است ووی سبحانه تعالی بواسطه بدان متکلم وخلق از زبان ملک طلبند
وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست ورخصت زیارت مدینه درخواست وبراه خشکی بزیارت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشتافت واین سعادت را دریافته باز بوطن اصلی عود نمود بعد ازان بتقریب
بعضی سوانح روزگار انتقال نموده درعهد دولت سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد سلطان سکندر را
بوی اعتقاد عظیم پیدا شد وانچه از شرائط تبجیل وتعظیم بود رعایت نمود واو را با شاه عبدالله نسبت محبت ونیاز وطلب
واسترشاد چندان بود که آنچه میگویند که فنافی الشیخ میباشد آنچنین ظاهر بود نسبت صحبت او باوی بطریق تشبیه
مناسب حکایت مولانا روم است با شمس تبریز قدس الله سرارهم وبار دیگر از دهلی قصد زیارت حرمین
کرد ومکرراً باین سعادت عظمی رسید وبشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم بشارت
یافته باز بدین حدود عود فرمود ووفات شیخ در سنه اثنین وثلثین وتسعمایة که عدد عبارت شیخ حاجی موافق
آنست ومقبره ایشان درجوار مقبره شاه عبدالله است وحاجی عبدالوهاب را تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام
آنرا ارجاع بنعت پیغمبر وذکر او کرده صلی الله علیه وسلم وبسیاری از دقایق عشق واسرار محبت درانجا درج کرده
است غالباً وقوع آن درغلبه حال واستغراق وقت بوده است وبدان تهمت در بعضی مواضع جانب ظاهر
لفظ وعبارت نامرعی مانده است رحمه الله تعالی -

سید جمال الدین سهروردی قدس سره برادر سید عبدالوهاب بخاری مذکور است ووی از مشایخ
عظام وسادات ذوی الاکرام بخارا است مرید وخلیفه برادر خود عبدالوهاب ست جامع است در ولایت
وسیادت ودر عبادت وریاضت مقامات بلند ومدارج ارجمند داشت وشیخ حمزه کشمیری از وی اخذ طریقت
نموده وی در آخر عهد سلطنت سلاطین کشمیر درانجا آمده عالمی را مستفیض گردانید بعد ازان بدهلی آمده درسال نهصد
وچهل وهشت وفات یافت رحمه الله تعالی خرحنیه

سید ابراهیم بن معین الدین بن سید عبدالقادر الحسنی القادری الایرجی قدس سره در آیین اکبری
آورده که نژاد جا ایرج مرید شیخ بهاءالدین قادری شطاری از هر دانش فراوان بهره داشت ودرگزیده
کاری کم همتا (یعنی بی مثل) جهان نوردیده درزمان سلطان سکندر لودی بدهلی آمد شیخ عبدالله دهلوی

و میان لادن و مولانا عبدالقادر رضا بون و دیگر کار آگهان نامور به بزرگی او گرائیدند در نهصد و پنجاه و سه با
هشت جان سپرد خوابگاه دهلی در اخبار الاخیار آورده که وی بزرگ بود متبرک و دانشمند کامل بود در
علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی عبور نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات از آنچنان
حل کرده که هر کرا ادنی مناسبتی باشد نظر در کتاب او کافی است و اصلاح استاد شیخ الحق در دهلی در زبان
او بجلس دانش او بود چندان کتب و اکثر بخط او از کتابخانه او برآمده که از حد حصر و ضبط خارج است در انصاف نسبت
که هر که معاصر او بود از وی استفاده نموده قایل نشد علیه او بی انصاف است او هم بعلت جهل و بی انصافی
و ناحق شناسی اهل روزگار همیشه در زاویه خود بمطالعه و تصحیح کتب مشغول بودی و درس کم گفتی و مردم
را از افاده محروم داشتی و کتاب خود را بکس کمتر دادی مگر آنکه کسی را مخلص یافتی خدا داند که وی را در بنجاه چه منظور
بود شیخ عبدالعزیز حسن و صوفیان دیگر پیش او از علوم قوم تلمذ کردندی و از مشایخ و علما مردم بزرگ بخدمت او
شتافتندی و او چنانچه از فنون علوم احتراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل مشایخ و
خانوادهای ایشان اوراد و اشغال و اذکار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز جمع کرده بود و نسبت
او بسلسله علیه قادریه بر همه غالب است و مرید شیخ بهاء الدین قادری شطاری است رساله که شیخ
بهاء الدین در طریقه شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بواسطه شیخ نظام الدین
در معامله خرقه یافته سنه و در مجلس سماع حاضر نشدی قدم او در دهلی در اواخر سلطنت سلطان سکندر بود
در حدود سنه عشرین و تسعمایه و وفاتش در عهد دولت اسلام شاه سنه ثلث و خمسین و تسعمایه و قبر
او در مقبره سلطان المشایخ در خانقاهی که پایان روضه امیر خسرو است علیه الرحمة و الغفران -

سید محمد بن سید محمود کرمانی قدس سره در خزینه آورده که وی از علمای اصحاب و اجل احباب
حضرت گنج شکر است و در اخبار الاخیار آورده که او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی و از آن باز گشته در
اجودهن شده سعادت ملاقات شیخ فریدالدین حاصل کردی و بملتان رفتی و در ملتان عم او بود نام او سید احمد
کرمانی و در دین آمد و شد او با خدمت شیخ فریدالدین حتمی پیدا شد اسباب دنیا و اهل کرمان پیش بیک نزل داد و در ملتان
پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم
عزیز است سید محمد کرمانی گفت محبت از اینجا نمیشود با جودهن آمد و مرید شد در ریاضتها کشید و بعد از شیخ
فریدالدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعمایه

رحلت نمود و در پایان چوتره مدفون شد رحمة الله علیه -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الچشتی طریقۃً قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیا است و آنکتابی است جامع احوال مشایخ چشتیه او در زمان صغر شرف بیعت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی مجلسها را دیده و بعد از و در خدمت خلفای او بوده و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته بارها در خواب بجمال شیخ مشرف شده و تجدید بیعت کرده پدر و اعمام و اجداد او از نزدیکان شیخ بوده اند و اکثر از آنچه دران کتاب نقل کرده بواسطهٔ آباء کرام خود کرده رحمة الله علیه انتهی و وفات او بقول صاحب خزینه سنه سبعین و سبعمایه -

سید محمد بن جعفر المکی الحسنی قدس سره وی جامع است میان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و وجد و حال بود در اخبار الاخیار آورده که وی از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید بمقام عالی دارد و از افراد اولیا است در آنچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بی شایبه تاویل و صرف ظاهر مراد است پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره او را تصنیفی است مسمی به بحر المعانی در وی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن را مستانه میگوید و بود کتاب دیگر یکی حقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز وعده میکند خدا داند اینها نیز تصنیف یافته اند یا نه و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله است مسمی به پنج نکات و بحر الانساب که در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت آبا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود که دعوی او حق است عمر دراز یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود و سن شریفش از صد متجاوز بود آبای کرام او از شرفای مکه اند بعد از ان در دهلی آمده و در سرهند اقامت کرده الحال مقام او (یعنی قبر او) در همان شهر است و در بحر المعانی میگوید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمالات میکوشیدم ذکر او در کتاب اخبار الاخیار طویل است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه احدی و تسعین و ثمانمایه و هم در اخبار الاخیار آورده که وی ذکر ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد و سایر رجال الله و بیان اعداد و اسامی و مراتب و اعمار و احوال و اقسام ایشان را به نهجی تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق آن متصور نیست و گفته که همه ملاقات

کرده ام و از وی نعمتها یافته ام و مقامات همه ایشان مشاهده کرده ام و گفته سیصد و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند و ایشان را فقیر
در کوه سرهند یکی ملاقات کرده ست ایشان در کوه ساکن اند و خوردن ایشان درختان است بلیج بابان رحمهم الله تعالی۔

سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخیار آورده که قبر وی در نارنول ست و وی مرید
شیخ قطب الدین منور هانسوی ست در کوهستان نارنول ریاضات شاقه کشیده کار خود بجای سانیده دام
و دد و وحوش و طیور با وی انس گرفته چنین میگویند که چون وی میخواست که بزیارت پیر خود بجانب هانسی رود شیر را
از بیشه میگرفت و بر وی سوار میشد و ماری بر دست میکرد و متوجه مقام پیر میشد همین در سوار ماری بدست چون
نزدیک مقام پیر میرسید شیر و مار را رها میکرد و پیاده در شهر در می آمد و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه ثمانین و سبعمائه

سید شیخن ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی تارک
دنیا بوده و از دنیا بر قدر ضرورت اقتصار کرده و ایام الاوقات بخدا مشغول بودی بر در خانه ایشان سنگی افتاده
بود که هنوز آن سنگ بیرون دهلیز خانه ایشان موجود ست بالای آن سنگ کاسه چوبین نهاده بودی هر روز
بقدر احتیاج دران کاسه مردم می انداختند و چیزی می انداختند که قوت یومی او می بود زیاده ازان نمی بود اگر
ملاقه گران بودی فتوح بیشتر می آمدی و اگر زائران کم بودی کمتر رحمة الله علیه۔

سید یوسف بن سید جمال الحسینی المشهدی الملتانی قدس سره آبای کرام
او از مشهد بملتان آمده متوطن شده بود و او در زمان سلطان فیروز انار الله برهانه از ملتان
در لباس سپاهیان بولایت دهلی قدوم آورد چون بزرگی و دانشمندی او را مشاهده نمود در
مدرسه که سلطان مذکور بر بالای حوض خاص علائی بنا فرموده و مقبره خود نیز در آنجا
ساخته است مدرس ساخت سالها دران مقام بر مسند درس و افادت نشست نقلست
که وی هر شب جمعه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب میدید و بر لب الالباب که
علم الاعراب که متنی ست منسوب بقاضی ناصر الدین بیضاوی و در دیار ما شهرت دارد شرحی
دارد طویل و بسیط که مشهور بیوسفی است قابل تنقیح و ایجاز و اختصار و بر منار نیز شرحی
دارد مسمی بتوجیه الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین رومی است که از تلامذه مولانا
قطب الدین رازی شارح شمسیه و مطالع ست قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص ست و
وفات او در حدود سنه تسعین و تسعمائه بوده کذا فی اخبار الاخیار۔

سید اشرف بن سلطان ابراهیم سمنانی قدس سره که او را سید اشرف جهانگیر میگویند صاحب کتاب مکتوب اشرف جهانگیریست و ملفوظات جهانگیری یکے از مریدان او تالیف نموده صاحب علم و ورع و تقوے بوده و یکے از مشاهیر مشایخ هندوستان است
در اخبار الاخیار آورده که وی از کاملان ست و صاحب کرامات و تصرفات در سیاحت با امیر سید علی همدانی قدس سره رفیق بوده عاقبت بجانب هندوستان آمده در حلقۂ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و او را پیش ازارادت مقامات عالیه از کشف و کرامت حاصل بود در حقایق توحید سخنان عالی دارد و او را مکتوبات ست مشتمل بر تحقیقات غریبه با قاضی شهاب الدین دولت آبادی که صاحب تفسیر بحر مواج ست معاصر بود غالباً قاضی از وے تحقیق بحث ایمان فرعون که در خصوص اشارتے بدان واقع شده است کرده بود او درین باب مکتوبے نوشت قبر او در یکے از قصبات جونپور است که او را انچه گویند بسی مقام بقبض انست و در میان حوض واقع شده نام سید دران دیار در دفع جن بغایت موثر ست و او را ملفوظات است که یکے از مریدان او جمع کرده رحمه الله تعالی در خزینه انچه آورده خلاصه اش انیست که وی و پدرش بادشاه سمنان بودند او ترک سلطنت نموده فقر اختیار نمود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را با هفت قرأت حفظ نموده و در چهارده سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نموده و بصحبت بسے از اکابر مشایخ رسیده مثلاً سید علی همدانی و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت و شیخ بدیع الدین مدار و خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری وغیره هم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی ست و از شیخ کبیر و سید جهان وغیرهما مستفید شده و بسیار کرامت و خوارق عادت از وے بظهور آمده و وفات وے بتاریخ بست و هفتم محرم سنه ثمان و ثمانمائیه بوده و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بست سال است و او را تصانیف بسیار ست چون بشارة المریدین و لطائف اشرفی و مکتوبات و مناقب خلفاے راشدین وغیرهم رحمه الله تعالی

سید ید الله قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی نبیرۂ سید محمد گیسو دراز است و خلیفه او ست مشرب عشق و رغبت بر وی غالب بود نقل ست که وی خورد بود در وزے سید طاقیه خود را از

برای مسح برآورده نهاده بود که سید عبد الله آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را برداشت و
بر سر خود نهاد سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله امانت باهل خود رسید بعد از آن هر گرا
بمریدی قبول کردی انابت بسید عبد الله فرمودی و تربیت و تلقین ذکر خود نمودی گویند که سید عبد الله
بازنی ابتلای محبتی واقع شده بود. تی محبت او در لباس کتم و عفاف مستور بود آخر آن زن را در
حباله عقد خود در آورد وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میداد ند بمجرد
آنکه نظر سید عبد الله بر جمال او افتاد ذوقی و حالتی او را دست داد آهی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد
عروس در محفه نشسته و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمة الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره

در اخبار الاخیار آورده که وی مرید شیخ نور قطب
عالم است سیدی بزرگ بود در ولایت [illegible] پور توطن داشت و کبیر السن بود عمر او بصد و پنجاه سال
رسیده بود و بجناب خواجه معین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر هیچگاه در
کوهپای اجمیر آب بینی و آب دهن نینداخت چه جای بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
دروازهٔ شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی زود
بدر رفتی تا مبادا نقض وضو شود رحمة الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینه سنة احدی
و ثمانین و ثمانمائه

راجی حامد شاه مانکپوری قدس سره

در اخبار الاخیار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت دوست و حال صحیح و صفای باطن نقل ست که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برادر از سادات گردیزی بدهلی قدوم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در انجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجداد
اوست یعنی جد راجی حامد شاه چنانچه در خزینه تصریح بدان است بزرگان ایشان معزز و مکرم بوده اند
و در زبان مردم آنجا بر ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوائل حال در لباس سپاهیان
بود و آخر بصحبت شیخ حسام الدین رسید و ریاضت شاقه کشید صفای باطن و حضور وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاهر بقدر یحتاج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از معارف و کشف ضمایر چیزی ظاهر کند حکایت از سرگذشت احوال خود بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب بحصول انجامیدی قبر او در بانکپور است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه احدی و تسعمائة رحمه الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شاه قدس سره در اخبار الاخیار آورده که او نیز مثل پدر بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاهگری را غشاوهٔ حال و مشغولی باطن ساخته قبر او نیز در بانکپور است رحمه الله تعالی

سید محمد اچی بن سید شاه امیر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب بن الامام الشریعة و الطریقة عبد القادر الجیلانی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند در اخبار الاخیار آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و ابهت و جلالت بود و سطوتی ظاهر و عظمتی باهر داشت جامع علوم معقول و منقول و مشمول نعم ظاهر و باطن و حاوی فضائل حسبی و نسبی از ولایت روم بخراسان تشریف آورده و از انجا بملتان شرف قدوم ارزانی داشته ببلده اچه توطن فرمود و یکبار سیر اکثر معمورهٔ عالم بر قدم تجرید و صفت بی تعلقی نموده بار دوم با خیل و حشم بسیار و توابع و لواحق بیشمار درین دیار شرف اقامت و توطن ارزانی فرمود پادشاه وقت در حلقه ارادت او در آمده غایت مرتبه بندگی و اخلاص را نسبت بملازمان او مرعی داشت و در دیار ملتان دران اوان قحط رجال افاضل و علما و اکابر بود خدمتش بمقتضی عزت ذاتی و علو فطرتی از همه قصب السبق در ربوده بر مسند امتیاز و انفراد جا داشت و او را بعالم شعر نیز میلی بود اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نظم فرموده است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادری تخلص میکند و ترجیعات دارد بزبان ذوق و مقبرهٔ مخدوم در اچه است و تاریخ وفات او صاحب خزینه از شجرة الانوار نقل نموده که سنه ثلث و عشرین و تسعمائه و هم صاحب خزینه میگوید که مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اشعار بجانب او میفرستاده رحمه الله تعالی احوال فرزندان عالی تبار او ذکر میگردد

سید عبد الله بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در اخبار الاخیار در ضمن ذکر پدر بزرگوار وی آورده که وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریحه در زمان خود نظیر نداشت گویند که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی باستماع خبر فضائل او بجانب او اشعار میفرستاد و تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینه ثمان وسبعین وتسعمائه

سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی سید عالیمقام بوده از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میران گویند بغایت مسن ومتبرک در لاهور سکونت دارند انتهی ودر خزینه نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد ازان میگوید که وی صاحب زهد وتقوی وعبادت ریاضت وترک وتجرید وجامع سیادت ونجابت وعشق ومحبت وذوق وشوق بود خرقهٔ خلافت واجازت از پدر عالیقدر خود داشت چون جذب استغراق بر مزاج آنجناب غالب آمد در حالت سکر از اچه برامده در یکی جنگل مجردانه نشست بجز یک احدی را از بنی آدم نزد خود راه ندادی واز صحبت خلق بغایت محترز بودی تنها ومجرد بیاد خالق مشغول ماندی وچند سال دران حال گذرانید ودران حالت اگر نظر او بر کسی افتادی مدهوش ومجذوب میگشت وهیچکس را تاب نظر او نبودی وشیخ معروف چشتی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج ست بعد از ریاضات ومجاهدات دران حالت بخدمت سید رسیده ویک نظر کیمیا اثر سید که بروی افتاد بدرجه کمال رسید واو را خرقه داده رخصت نمود وبشارت داد که از تو خانوادهٔ جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانوادهٔ نوشاهی از وی پیدا گردید وقبر او در اچه ست ووفات او در سنه ست وخمسین وتسعمائة

سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره ملقب بعبد القادر ثانی در اخبار الاخیار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره واحوال باهره ومقامات عالیه ومناقب جلیه موصوف بود وبکمالات ظاهر وباطن برهانی ساطع داشت ونوری لامع وحالی با کمال وکمالی فوق التوهم دران حال بسیاری از عصاة وکفار بمشاهدهٔ جمال ومعاینهٔ کمالش بسعادت توبهٔ نصوح میرسیدند وبشرف ایمان مشرف میشدندی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین است ودر کمالات تابع آنحضرت ولهذا او را عبد القادر ومخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد وکدام درجه عالی تر ازان باشد که کسی ملقب باین لقب باشد در عنفوان شباب بغایت تنعم وترفه نمودی وباسباب عیش وطرب بسیار التفات فرمودی وچون بر سجادهٔ شیخت ودر مقام تربیت نشست بکلی ازان مجتنب ومحترز گردید ومریدان وطالبان را از استماع تغنی وقعود بر آن زجر ومنع میفرمود روزی والد ماجد او در اجرای امری از راه تنبیه عتاب فرمود همدران شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه بخواب دید که میفرمایند که عبد القادر

فرزند مست تربیت او من میکنم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر کاری نیست
ازین واقعه حالت جذبه و نسبت توبه او موکد و مقرر شد و دست از جمیع سواد لذت عیش باز داشت و همت
بر انقطاع کلی برگماشت مزامیر و آلات تغنی بشکست و جانوران شکاری و در کرد و محلوق شد و بسلوک
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد ماجدش سید محمد) رخت اقامت ازین سرای
فانی بعالم باقی بردند منصب سجادگی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبر سن او بحضرت او
متعین بود ولیکن بسبب آنکه ترک ملازمت بادشاه نموده بود و برادران هنوز در سلک ملازمان وی
انتظام داشتند ازین رهگذر غباری بر چهرهٔ اخلاص بادشاه نسبت بخدمتش نشسته بود و ایشان
جمیع فرامین و اسناد مواجب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را بانها حاجتی نمانده هست
بهر که بخواهید بسپارند سالها همبرین حال میگذرانیدند و هرچه از دست اغیار رسیده اند روزگار میرسید
صبر میفرمود نقل ست که یکبار بادشاه عهد ایشانرا پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بحضور فایض النور مشرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان کرامند
باشد که دعوی شیخت و بزرگی نماید هرچه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرموده متوجه
این صدر و مشوند آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

هیچ باب ازین باب روی گشتن نیست		هر انچه بر سر ما میرود مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشیده ست		بحلهای بهشتی کجا شود دل شاد

وانیو اقعه مشابه آنحالت ست که سلطان سنجر ماضی بجانب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عنان توجه باین صوب منعطف گردد ولایت سیستان که ملک نیم روز ست تعیین
لنگر خانقاه حضرت ایشان کرده آید و آنحضرت در جواب نوشت

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد		جز فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب		صد ملک نیم روز بیک جو نمیخرم

نقل ست که ایشان را در ابتدای حال باوراد و اعمال و عبادت ظاهره اشتغال بسیار بود
تا بحدیکه تمام روز فرصت تکلم نداشتند و در آخر چندان استغراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
ادای فرایض و سنن رواتب جز مراقبه کار دیگر نبود و بعد از ادای فجر تا اشراق در بحر مراقبه مستغرق

می بودند و بعد از ادای اشراق تا چاشت و همچنین ما بین جمیع اوقات صلوات و اندک قیلوله که میکردند
بر همان بوریائی که در مسجد افتاده بودی واقع شدی و وقت ها بودی که بنفس نفیس خود اذان و اقامت
میفرمود و امامت میکرد یکبار در ملتان علت طاعون حادث شد مردم آنجا از گیاهی که در
موضع و نمودی ایشان رسته بود شفا می یافتند و یکبار در اچه و ملتان درد استخوان پهلو عجیب پیدا
شد که بمجرد حدوث درد مردم هلاک میگشت و اصلا تخلف نمی نمود غیاث الدین نام شخصی متقی و متورع
شبی سید کائنات را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که مقدار یک سه نی پاره بوی عطا فرمود و گفت
این را بفرزندم عبد القادر بده و بشارت ده مرادرا که هر جا که این نی را برسانند و ده بار قل هو الله
احد بخوانند حق تعالی فی الحال شفا دهد و انجانب سید نیز بخواب دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرمایند که امانتی نزد غیاث الدین سپرده ام آنرا بگیر و بکار در آر و چندان آثار ازین نی بظهور آمد
که از حیز تقریر و تحریر بیرونست و این حکایت در دیار ملتان مشهورست والده شریفه او سیده نور
بنت شیخ ابو الفتح که از اولاد سید صفی الدین خواهر زاده شیخ ابو اسحاق گازرونی است عمر شریفش
هفتاد و هشت سال است و وفات او شب دهم ربیع الاول سنه اربع و تسعمایه و مقبره شریف او
در مقام اچه مشهورست و زیارت و تبرک بود او را دو پسر بود که مذکور میشود و تاریخ ولادت او بقول صاحب خزینه
سنه اثنین و ستین و ثمانمایه و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمایه
و صاحب شجرة الانوار هم تاریخ وفات همین اخیر را نوشته والله اعلم

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره

خلف اکبر پدر خود است و صاحب فضائل و مناقب و مفاخر همتی تمام داشت و شانی عظیم وی در وقت
رحلت حضرت مخدوم حاضر نبود و بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگور تشریف برده بود روزی در ناگور
نشسته بود فرمود که امروز بندگی مخدوم مرا آواز داده اند و پیش خود طلبیده تا واقع چه باشد چون
اندک تاخیری در توجه بدان حدود راه یافت در وقت رحلت نتوانستند رسید بعد از چند روز بقدوم
آوردند و بحکم وصیت والد ماجد بلباس خرقه و اجازت خلافت و نعمت مشیخت مشرف شدند وفات
او در پنجم جمادی الآخر سنه اثنین و اربعین و تسعمایه کذا فی اخبار الاخیار

سید زین العابدین بن شیخ سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره

پسر دوم سید عبد القادر ثانی ست در اخبار الاخیار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم رفتند
والدهٔ ایشان از صالحات و قانتات بود و از ایشان خلفی ماند مسمی بسید محمود در خزینه آورده
که در راه ناگور از دست قطاع الطریق شهید شد۔

سید محمد بن زین العابدین بن سید عبد القادر ثانی قدس سره

که او را احمد غوث نیز گویند و بالا پیر لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نموده در اخبار الاخیار آورده که وی منظور نظر عنایت و مشمول شفقت و مرحمت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از سادات عظام و مشایخ ذوی الاکرام بوده در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفات اولیا موصوف بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود عبد القادر ثانی یافت بسبب رنجش خانگی با ابن عم خود سید حامد از اوچه برآمده بمقام ستگهره که قصبه مشهور در پنجاب ست سکونت ورزید و بهدایت خلق مشغول گشت و همانجا بتاریخ پنجم شوال سنه تسع و خمسین و تسعمائه در عهد سلطنت اسلام شاه بن شیر شاه وفات یافت و مزار وی در ستگهره است

شاه اله بخش و برادران ایشان

که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند و شاه اله بخش بسے باخلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بود و در سنه اربع و تسعین و تسعمائه در ولایت بنگاله بریاض رضوان خرامید رحمه الله تعالی کذا فی اخبار الاخیار و این تاریخ وفات شیخ اله بخش است که نوشته شد۔

سید حامد بن عبد الرزاق بن عبد القادر الثانی قدس سره

مشهور بحامد گنج بخش که او را مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد و پدر بزرگوار خود نموده و از وے شیخ شیر علی و شیخ سید داؤد کرمانی و غیرهما و بسے خلایق را هدایت نموده در اخبار الاخیار آورده که وے صاحب سجاده برحق و خلیفه مطلق حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ و عالیشان و رفیع المکان مظهر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و ابهت و جلالت بود همتے بس عالی داشت و مقامی بس بلند از متاع دنیاوی از هر قسم که تصور کنند قسطے وافر او را حاصل بود ولیکن هرگز مالک نصاب نشد که شرط وجوب زکوة باشد گفته وے مرید جد خود سید شیخ عبد القادر ثانی ست قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگے و مشیخت

وخلافت این سلسلهٔ علیه سپرد و هر که با وی مخالفت ورزید کاری از پیش نبرد و غیر از پشیمانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او تاسع عشر ذی القعده سنه ثمان و سبعین و تسعمائه و قبر او در اوچه در خزینه آورده که خلقی کثیر بحلقهٔ ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز معتقد وی گشته بودند و تمام عمر بیاد خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی الاچی قدس سره

لقب او جمال الدین و کنیت او ابو الحسن است در اخبار الاخیار آورده که سید حامد در حالت حیات خود امر خلافت و سجاده نشینی را بولد شریف خود سپرد اعنی به سیدی و سندی و شیخی مشکاة مصباح الاحدیة مرآة جمال الحقیقة المحمدیة النور الازهر الاطهر والسر الاقدس الاطهر صاحب المجد والمفاخر کامل الباطن والظاهر المتجلی بحلیة المصطفی المتخلق باخلاق المرتضی الشیخ الوصی الرضی البهی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی وابقی و جمیع لوازم و توابع این امر شریف را از اشتغال باطن و اوضاع ظاهر بوی تفویض فرمود از جهت محبت و رضای حضرت مخدوم را که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجود شریفش معاینه فرمود و از جهت صریح اذن یا دلالت آن که از حضرت علیه قادریه درین باب یافت و بعد از تفویض و تلقین در اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق وارث حضرت نبوی است صلی الله علیه وسلم و در زمان خود صاحب سجاده راستین سلسلهٔ علیه قادریه است و او را به درگاه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه ورای نسبت طینی نسبتی دیگر هست که اهل خصوص را باشد بارها بشرف رویت آنحضرت و حضرت عالم پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شده و بحضرت مخدوم شیخ عبد القادر ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و وی در شجاعت و سخاوت و علم و حلم وارث حضرت مرتضویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاده و ائمه اثنی عشر [illegible] دارد که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحة من راه احبه را مصداق است و سیرتی که آیت انک لعلی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم بنور جماله ما دام یقال اللهم صل علی محمد و آله اجمعین

سید اسمٰعیل بن عبد الله بن محمد الجیلانی الاچی قدس سره

در خزینه آورده که وی عالم عامل و شیخ کامل و صاحب علم و حلم و زهد و ریاضت و از اعاظم مشایخ و اکابر [illegible] عهد خود بود و ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آوازه کرامت و خوارق عادات [illegible]

اقصای عالم افتاد اکبر بادشاه مشتاق ملاقات او شده او را در لاهور طلب داشته یکهزار بیگه زمین زرعی در علاقه فیروزپور نذر گذرانید و حضرت سید در لاهور بمقام لکهی محله اقامت نمودند و قبول تمام یافتند و خلق انجا بحلقهٔ ارادت او در آمدند و اگرچه امرا و پادشاه بوی میپرداختند او بحق میپرداخت و دل را از غیر حق خالی میداشت و وفات او در سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمایه که سال وفات پدر بزرگوارش بود بوده و قبر او بمقام لکهی محله لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی۔

سید بهاء الدین شاه مشهور بهاول شیر قدس سره از اولاد امجاد سید اسمعیل است و از کاملترین بزرگان اوچه است قبر او زیر پشت گورستان میانی غروب رویه موضع مزنگ کوٹ عبدالله شاه واقع است کذا فی الخزینه و نسب او بدینگونه بیان میکند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین بن اسمعیل رحمهم الله تعالے۔

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچی قدس سره در خزینه آورده که وی مردی بزرگ صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود کرامت و خوارق و ولایت موروثی داشت خرقهٔ خلافت و ارادت و اجازت از پدر بزرگوار خود پوشیده آخر از مقام اوچه در لاهور آمد قبولی عظیم یافت و سررشتهٔ تعلیم و تلقین جاری کرده خلق خدا را بکمالات ظاهری و باطنی رسانید و در سنهٔ ست و ثمانین و تسعمایه وفات یافته در فوق گورستان میانی مدفون شد رحمه الله تعالی۔

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسمعیل الجیلانی الاچی قدس سره در خزینه آورده که وی صاحب همت و قوت و شجاعت و توکل بود قدمی راسخ و عزمی مستحکم داشت معروف بکمالات ظاهری و باطنی و موصوف بود بمتابعت شریعت و طریقت و بتوجه وی صدها طالبان خدا بخدا رسیدند و در لاهور هنگامه شریعت گرم داشت وفات وی سنهٔ اثنین و الف رحمه الله تعالی۔

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچی قدس سره الملقب بعبدالقادر الثالث او را سید جیون نیز میگویند در خزینه آورده که وی در سادات عظام و اولیای ذوی الکرام گیلانی بی نظیر و لاثانی است شیخی بزرگ و متقی و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرافت و شجاعت و سخاوت زاید از حد داشت بسید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری و باطنی از والد امجد خویش سید محمد غوث بالا پیر صاحب سنگهره (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پدر بزرگوار بسیر اقالیم هندوستان تشریف برد و فواید صحبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاهور آمده بیرون شهر لاهور بمقام گذر لنگرخان توطن فرمود محله نو آباد باسم رسول پور آباد کرد
همانجا در سنه اثنین و الف وفات یافت و قبر او در لاهور بجاییکه حالا بروضه حضرت شاه چراغ ابن
عبدالوهاب نبیره وی مشهور ست بوده است و اورا دو پسر عبدالوهاب و محمد نام و دو دختر فاطمه ثانی
مشهور بکلان بی بی زوجه میران محمد شاه موج دریا بخاری و بی بی دولت زوجه سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بوده۔

سید عبدالرزاق بن عبدالوهاب بن عبدالقادر ثالث قدس سره مشهور است بشاه چراغ لاهوری
در خزینه آورده که وی از کبرای اولیا و اعاظم مشایخ قادریه است و جامع بود در میان علوم ظاهری و باطنی
و شجاعت و سخاوت خرقه ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت چون متولد شد جد امجد او در حیات
بود فرمود که در خانه ما چراغی پیدا شده است که خانه ما از و منور گردد پس ازان روز بخطاب چراغ شاه مخاطب
گشت. وانحضرت سیاحت بسیار کرده و بزیارت حرمین مشرف شده و از مشایخ آنجا فواید برگرفته شاهجهان
بادشاه که معتقد او بود هرچند خواست که دختر خود را باپسر او ازدواج کند مقبول نیفتاد وفات او ثامن و عشرین
من ذی القعده سنه ثمان و ستین و الف و قبر او متصل قبر جد و پدر او بود شاه جهان بر او عمارت عالی ساخته
رحمه الله تعالی۔

سید مصطفی بن عبدالرزاق قدس سره در خزینه آورده که وی در میان برادران خود که هفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود وفات او ثالث عشر شعبان سنه اربع و ثمانین و الف
بوده رحمه الله تعالی۔

سید داؤد بن فتح الله بن مبارک الکرمانی قدس سره صاحب خزینه از کتاب شجره الانوار نقل نموده که
او از اولاد امام موسی کاظم ست رضی الله تعالی عنه و در اخبار الاخیار آورده که وی مرید و خلیفه سید حامد الحسنی
الجیلانی است صاحب حال صحیح و کشف صریح بود در حین سلوک ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الحد
کشیده ابتدای حالت او آن بود که در اثنای تحصیل علوم قاید توفیق الهی بجانب دیگر برد و بطریق ریاضت
و مجاهده دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت که از حد تقریر و تحریر خارج
باشد تا خاطر خطیرش از جمیع وساوس و تعلقات آسوده شد و تفرقه و تشویش از باطنش رخت بست

آنگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت کہ طریقہ مسلوک طریقت است متوجہ جناب قدس شد و بمقتضای بشارت غیبیہ بخدمت سید حامد توجہ آورد و بیعت نمودہ بخلافت مشرف شد وفات او سنہ اثنین وثمانین وتسعمایۃ کہ عبارت مشتاق منان متضمن حصول انست وقبر او در شیرکوہ ولایت پنجاب است کہ محل سکونت او بود مزار او مطاف عامہ خلق اندیار گشتہ رحمہ اللہ تعالی ذکر او در اخبار الاخیار طویل بود مختصر نمودم۔

سید محمد ہاشم بن سید صوفی علی اچی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی یکصد و بست سال عمر داشت دوازدہ سال در سیر ملک عرب و عجم و شام و عراق گذرانید و بصحبت بسیارے از مشایخ عظام مستفید و مستفیض گشت و بلاہور آمد و قبولے عظیم یافت و خلق کثیر بحلقہ ارادت او در آمدند و وفات او بروز جمعہ سابع محرم الحرام وقت الضحوۃ سنہ سبع وثمانین والف و قبر او در لاہور ست رحمہ اللہ تعالی۔

سید جعفر بن محمد ہاشم بن صوفی علی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی جامع ست میان سیادت و کرامت در وقت خود یگانہ زمانہ بود و خرقہ از پدر خود میداشت ولادت او بروز پنجشنبہ نوزدہم جمادی الثانی سنہ احدے و اربعین والف و وفات او بروز شنبہ نہم رجب سنہ سبع و مایۃ والف بودہ رحمہ اللہ تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سرہ در خزینہ نسب او بدینگونہ بیان نمودہ کہ سید اسماعیل بن سید ابدال بن نصر بن محمد بن موسے بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و سید اسماعیل اہل کمال و عالم صاحب قال و شیخی صاحب حال بود انتہی در اخبار الاخیار آوردہ کہ سلسلہ ایشان منتہی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر الحسنے الجیلانی رضی اللہ عنہ درین دیار سلسلہ سجادگی آنحضرت را رضی اللہ عنہ ایشان برپا داشتند شیخ محمد حسن و شیخ امان و دیگر درویشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید اسماعیل رعایت میکردند وفات او سنہ تسعین وتسعمایۃ و قبر او در ترنپور است رحمہ اللہ تعالی۔

شاہ سید قمیص بن سید ابی الحیواۃ قدس سرہ نسب او صاحب خزینہ از شجرۃ الانوار بدینگونہ نقل نمودہ کہ قمیص بن ابی الحیات بن تاج الدین محمود بن بہاء الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ ایشان نیز سلسلہ نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگالہ در لباس

فقر و تجرید درین دیار قدوم آورده در قصبه سالوره خضر آباد رخت اقامت نهاد مدتے هم بوضع فقر و تجرید بیگذرانید سید نصر الله مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و تبع سنت و مستقیم جگر گوشه خود را در عقد نکاح او در آورد و بعد از وقوع این تعلق او را توطن و سکونت همانجا اختیار وقت افتاد و قبولے تمام و شهرتے تمام نصیب او شد و خلق کثیر از نواحی اندیار در حلقه ارادت و عقیدت او در آمدند و جمعی از درویشان اهل نیز بخدمتش انتساب نمودند و از انجمله شیخ عبد الرزاق المشهور بشیخ بهاول مرید و خلیفه اوست جامع آ میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشأه عبادت و تقوی و صلاح برآمده و بر نعمت ذاتے نشو و نما یافته و بعد تحصیل علوم دینی تهذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شده والحق درین زمان در زمره درویشان و سالکان اینچنین مردم در سلوک این طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم نادر و عزیز الوجود اند و وفات شاه قمیص در ولایت بنگاله واقع شد بتقریب آنکه سلطان عهد ایشانرا در انجا فرستاده بود در انجا ثالث ذی القعده سنه اثنین و تسعین و تسعمائه هم بسالوره آورده مدفون ساختند رحمة الله علیه۔

سید شاه محمد فیروزآبادی در اخبار الاخیار آورده که او از میان این نسب عالی است و او را درین دیار قصه غریب و حکایتے عجیب است که مشهور است و مجمل کیفیت احوال او و نسبت که او مردی بود در زمان سلطان ابراهیم بن سکندر لودی از جانب دیار دکن بدهلی آمده دعوی بنسب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نمود و بلا خطای این نسبت عالی با ضمیمه غرایب اوضاع و اطوار او و از عظمت صورت و استغنا و همت و ثروت و اشتغال طریقه دعوت و ادرا و باظهار رعایت نهایت طهارت و لطافت و اظهار دعوے بلند و نسبت معنوی بجناب آنحضرت رضی خلق آن دیار بے اختیار معتقد او شدند و سلطان ابراهیم نیز باو برای امرے رجوع نمود فایده بران مترتب نشد و بعد ظهور سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه هم درینجا در عمارت هائے قلعه فیروزآباد ساکن بود در عهد سلطنت همایون بادشاه نیز قدرے و عزتے داشت و نهایت علو درجت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاه بن شیر شاه بود و او نهایت معتقد او گشت بعضے امرائے وقت نیز بتبعیت بادشاه بحلقه اعتقاد او در آمدند و بعضے درویشان نیز توجه ارادت و خلافت نامه آوردند بالجمله کاروبار مشیخت و بزرگی او در نهایت رواج و رونق بود درین اثنا دو سید مکی میر سید شمس الدین محمد و دیگرے سید ابو طالب عراقی که هر دو بصفات حمیده موصوف بودند نیز بهندوستان

براٰمدند سید محمد ایشان را بخانه خود مهمان برده بکمال خلوص و محبت پیش امده پیغام نکاح دختر ان خود بایشان نمود ایشان انکار نمودند در همین اثنا شبے این هر دو سید را بخانه او کشتند غوغا درمیان خلایق بے اندازه افتاد و مصیبت روز کربلا از سر تازه شد زن و مرد جامه چاک خاک بر سر نموده نوحه نمودند و نعم ما قیل۔

بازای فلک بهر خدا این چه ماجرا است — باز این چه ظلم و اینچه حسین اینچه کربلا است
باز اینچه کوفه اینچه فرات ست اینچه وقت — عاشورا نیست ورنه قضیه بعینها ست
این زهر باز با حسن مجتبی کرد — این تیغ باز بر سر شیر خدا کرا ست
باز اینچه درد اینچه الم اینچه محنت است — باز اینچه هجر اینچه فراق اینچه ابتلا است
باز اینچه غصه در جگر انس و جان نشست — باز اینچه فتنه در سر کون و مکان بخاست
باز این باهلبیت نبوت که ظلم کرد — باز این بخاندان پیمبر ستم که خواست
این ریش کهنه را دگر از سر که تازه کرد — وین داغ خشک ساله دگر از که پوست کلست
اسے واسے بر محبت دنیا و کار او — زنهار دل مبند برین کار و بار او

و این هر دو را در حرم روضه قدم رسول دفن نمودند و الان قبر اند و بزرگ مزار و مطاف خلایق است کان ذلک فی سنة خمس و خمسین و تسعمائة بعد وقوع اینواقعه اکثر مردم بلکه همه نسبت این قتل بشاه محمد کردند و جمیع خلایق از وے برگشتند و معتقدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و خیان نفور حکام تفحص احوال حاضر اند و منکر افتاد که این از من نشده است و برضاے من بلکه بوقوف من صدور نیافته دزدان در خانه درامدند و اینکار کردند خبر با سلام شاه رسید او اشارت بعلما کرد که مسئله شرعی درینباب چه باشد بران عمل نمایند جمیع علماے لاهور و دهلی و جونپور بحکم سلطان وقت اجتماع نمودند و محضر ساختند او خود منکر مطلق افتاده بود چون در مجلس حاضر مے آوردند میگفت که بکنید هرچه کنید من مظلومم و بیگناه و از تصویر این معصیت معرا و مبرا مظلومی و بے عزتی و بیحرمتی اهلبیت امرے قدیم است و بطریق وراثت بما رسیده است هرچه بر سر ما مے آید بدان راضیم علماے وقت در فتواے قتل او مختلف افتادند و هرچند تردد کردند ثبوت شرعی که شبهه را دران مدخل نباشد نرسید تا مدت مدید بر سر این قضیه غوغا بود و او را مقید و مسجون نگاه میداشتند و از اهانت و خواری هرچه

نصیب او بود چیزے فرو نگذاشتند نقلست کہ شیخ امان پانی پتے را درین محضر ہر چند تکلیف کردند و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چرا تردد کہ در معرکہ کہ اہلبیت پیغمبر را اوردہ خوار و گرفتار و در پیش ایستادہ کنند و من در انجلس معزز و مکرم نشستہ باشم و میفرمود کشتہ شدن حضرات امان حیف است و خوار کردن ایشان نیز حیفے دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود جنبیان انچنین کارہا بسیار میکنند معاذ اللہ کہ از ایشان انچنین معصیتے سر بر زند بالجملہ بعد از چندگاہ در زندان بمردم و مم بعد از مردن پاے او را بستہ در بازار کشالہ کردہ در یک گوشہ انداختند اخر در زیر قلعہ دہلی نزدیک تربگو شناک بر و زوفن یافت انا للہ وانا الیہ راجعون نقلست کہ جماعہ مہمانان پیش او بودند و طعام تناول میکردند یکے از ایشان میل جغرات اظہار کرد وے ظرف جغرات بستہ بیرون اورد و پیش مہمانان نہاد درین اثنا زنے گریہ کنان امد کہ یکے غلام بچہ سیاہی سر و تن برہنہ و یک جغرات مرا کشیدہ در حرم سراے حضرت اوردہ چیزے بان زن داد و بند و بازگردانید میگفتند کہ اینہا بسبب تسخیر جن بودہ است کہ او داشت و او را مریدان و خلفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کمتر کسے بر محبت و اعتقاد او راسخ ماندہ باشد شیخ محمد عاشق کہ در سنبل پور بود مردے بغایت نیک درویشے صاحب ذوق و حالت و ہمت و مجاہدہ بود و شیخ حسن سرمست کہ در شہر کانو بود مرید او بود رحمۃ اللہ تعالے ۔

مولانا سید سماء الدین الاجی الدہلوی قدس سرہ نبیرۂ مخدوم جہانیان سید جلال الدین البخاری است مرید شیخ کبیر ست و گویند کہ تلمیذ مولانا سماء الدین کہ از تلامذہ میر سید شریف جرجانی ست بود از ملتان بسبب بعضے وقایع کہ دران دیار واقع شدہ برامد مدتہا در جونپور و بیانہ و غیر ان گذرانیدہ بعد از ان بدہلی امد و توطن کرد سن کبیر داشت در اخر عمر حاسہ بصرش رفتہ بود حق سبحانہ تعالی بواسطہ علاج بصارت را بوے رد کردہ وے بر لمعات شیخ فخر الدین عراقی حاشیہ نوشتہ کہ بحل معانے ان وافے و کافی است و رسالہ دیگر دارد مسمے بمفتاح الاسرار اکثر ان بعینہ منقول از رسائل شیخ عزیز نسفے است و وے جامع بود میان علوم رسمی و حقیقے و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر باحتیاج اختیار نکردہ وفات او ہفدہم جمادی الاول بسنۃ احدے و تسعمایۃ و مقبرہ او بالاے حوض شمسے است در انجا صفوف صفوف از اولاد او خفتہ اند رحمہ اللہ تعالی کذا فی اخبار الاخیار ۔

سید عبد اللہ بن مولانا سماء الدین الدہلوے البیابانے قدس سرہ در اخبار الاخیار اوردہ کہ

وے از زہاد وقت بودہ بغایت تجرید داشت در ابتداے حال تزوج کردہ بود چون آنرا مانع حضور وقت وفراغ عبادت دید باختیار از وے مفارقت کرد بادشاہ عہد قومے را اسیر کردہ بود دران میان جماعۂ از سادات نیز اسیر شدہ بودند وے رفت و بادشاہ گفت کہ سادات را بگذار بادشاہ گفتہ او قبول نکرد وے گفت حرام باد سکونت در شہرے کہ تو بادشاہ آنشہر باشے بعد ازان بمند ورفت و بادشاہ انجا را دید و چیزے بادشاہ پیشکش کرد قبول نکرد و گفت مرا باینہا کارے نیست بحاکم فلان دہ فرمان دہ کہ در فلان بیابان مرا جا دہد و تشویش ندہد وظلم نکند ہم در بعضے قریات مند و مقام کرد الان قبر او ہم در انجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ ست و ثلثین و تسعمایۃ بودہ۔

سید کبیر الدین حسن البخاری قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وے از سادات عظام بخارا ست و فیض را از خاندان حضرت مخدوم جہانیان یافت و بکمالات رسید و در اخبار الاخیار آوردہ کہ وے سیاحت بسیار کردہ بود بعد ازان در اچہ سکونت کرد گویند کہ وے صد و ہشتاد سال عمر داشت واللہ اعلم گویند کہ از وے خوارق عادات بوجود می آمد اعظم و اشہر خوارق او اخراج کفار بود از کفر بسوے اسلام و ہیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بر وے طاقت نماندے و قبول اسلام بے اختیار شدے جماعہ جماعہ کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند کہ این نسبت در بعضے اولاد او نیز موجود بود وفات او در ہشتصد و نود و شش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تعالے۔

سید عبد الحی معروف بسید شاہ محمد میرک قدس سرہ در خزینہ اوردہ کہ وی سید بزرگ عالی نسب و از اولاد میر سید شریف جرجانی ست در علوم شریعت و طریقت کامل واکمل و عالم و عامل بود و در اخبار الاخیار اوردہ کہ وے در جزئیات فنون و نوادر امور بے نظیر است و سید عالی نسب از اولاد میر سید شریف جرجانی است و در تاریخ وفات وی گفتہ ست انتہی۔

نادر العصر شیخ عبد الحی وقت نزعش بسر رسیدم من سال تاریخ خویش خود فرما گفت تاریخ من بود نامم	.	کربو نفش مراز بان نبود گفتم ای چون تو در زمان نبود کہ جز او ورد در زبان نبود بندہ وقتی کہ در میان نبود ۹۵۹	

یعنے چون عدد عبد را از شیخ عبد الحی اسقاط کنند و حاصل ان نہصد و پنجاہ و نہ باشد یعنے وفات او سنہ

تسع وخمسین وتسعمایة -

سید سلطان بهرایچی قدس سره صاحب اخبار الاخیار از والد خود نقل میکند کردی میگفت که سید سلطان درویشی اهل دل وخاکسار وصاحب همت مرید شیخ علاء الدین اجودهنی بود اما تلقین وارشاد از مشرب شطاریه داشت از لباس اکتفا بستر عورت داشت و در اکثر اوقات سر برهنه می بود گاهے با جماعت فقرا می بود وگاہے تنها وبعالم رسم مقید نبود ذکر جهر بسیار میکرد انتهی ودر خزینه تاریخ وفات وی سنة تسع واربعین وتسعمایة گفته رحمه الله تعالے -

سید علاء الدین قدس سره در اخبار الاخیار اورده که وی سید عالی نسب است ومتبرک بود صاحب ذوق وحالت وحلاوت ودر فن موسیقے هند وقوفے تمام داشت شعر هم میفرمود این غزل از واردات وقت اوست -

نداند آن گل خندان چه رنگ وبو دارد · که مرغ هر چمنے گفتگوے او دارد

بجسب وجوے نیابد کسے مراد دے · کسے مراد بیابد که جست وجو دارد

نشاط باده پرستان بشتها برسید · هنوز ساقے ما باده در سبو دارد

حدیث عشق تو تنها نه من همیگویم · که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد

متاع دل بکف دلبرے بده تو علا · که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید عین الدین مکی قدس سره در اخبار الاخبار اورده که وی صاحب تفسیر شنا است وی او سالها مجاور مدینه رسول صلی الله علیه وسلم بوده وهنوز از اولاد وی در مکه معظمه ساکن اند واین تفسیر فی تفسیر است موجز ومنقح ومفید ورسایل دیگر در مقاصد جزئیه مشتمل بر تحقیقات غریبه نیز دارد وشیخ صفی الدین عبد الرحمن که نسبت بوے سلسله ایشان از سادات صفویه گویند نیز از اجداد اوست از مشایخ حدیث قدوة المحققین مولانا جلال الدین دوانی است وایشانرا سادات سلامیه نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضه مقدسه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او از جواب سلام شنیده بود انتهی ذکرا ودر ذکر سید رفیع الدین که از اولاد اوست مذکور است وذکر رفیع الدین مذکور میشود -

سید رفیع الدین صفوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که خلاصه اش اینست که وی عالم بود میان فضایل حسبیه ونسبیه واباے کرام ایشان همه علما وصلحا واتقیا بوده اند وسید معین الدین

مذکور وسید صفی الدین عبدالرحمن از اجداد او است در معقولات شاگرد مولانا جلال الدین دوانی است
و در حدیث شاگرد شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی الحافظ المصری است که از
محققین ارباب حدیث و قدوۂ متاخرین ایشانست و بالمشافہہ حدیث را از وی شنید و مدتہا تلمذ
نمود و او دانشمند و محدث بود و بغایت جود و سخاوت و خلق و لطف داشت در زمان سلطان سکندر
بدہلی امد و سلطان سکندر را در حق او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشارہ سلطان باگرہ سکونت
نمودہ مگر سلسلۂ او منقطع شدہ و کسی نماندہ وفات او سنہ اربع و خمسین و تسعمایۃ و قبر او ہم در انجا
است کہ خانۂ او بود رحمہ اللہ تعالےٰ۔

سید عبدالوہاب بن سید عبدالمجید ساوری قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وے
مردے بزرگ و متبرک و مسن بود و بتدریس علم اشتغال داشت بعد ازان بسبیکہ در انکتاب مذکور
است حالتے در باطن او پیدا شد کہ بی اختیار از ہمہ بر امد و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
و مطالعہ دست باز داشت مات رحمہ اللہ سنہ خمس و ستین و تسعمایۃ و قبر او ہم در ساورہ است
سید عبدالاول بن علاء الدین الحسینی الدہلوی قدس سرہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی مرید بعضے اولاد
سید محمد گیسو دراز است کہ در دکن اند دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمے و حقیقے و در اکثر علوم
تصنیفات دارد بر صحیح البخاری شرحے نوشتہ مسمے بفیض الباری و رسالۃ فرائض سراجی را نظم
کردہ و بران شرحے تعلیق نمودہ و رسالہ دیگر دارد فارسے در تحقیق نفس و معرفت ان و انچہ متعلق است
بدان بغایت محققانہ نوشتہ است و مختصرے در سیر نیز نوشتہ منتخب از کتاب سفر السعادت و
بر اکثر کتب حواشے و شروح و تعلیقات دارد بغایت مسن و معمر بود و در اخر عمر نسبت انکسار
و عزبت و مشرب بر حال او غالب امدہ او را از علوم رسمیہ فی الجملہ ذہولے دست دادہ بود از ہر قسم
کتب بسیار داشت اباے سید از زیدپور بودہ اند کہ قصبہ ایست از مضافات جونپور بعد ازان بولایت
دکن رفتہ و تولد او ہم در انجا شد و ہم انجا تحصیل علم نمود و مکرم و مبجل شد و در اخر حال بگجرات امد و از
انجا بحرمین شریفین رفت باز باحمداباد عود نمود و در اخر عمر باستدعاے خانخانان محمد بیرم خان شہید
کہ در شفقت بر خلق خدا و محبت درویشان و تربیت علما و فضلا بان علو شان و رفعت مکان کہ وی
داشت نظیر عالم بود متوجہ ولایت دہلے شد پیش ازانکہ ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دہلی در صدر حیات بود اخر در سنۃ ثمان وستین وتسعمایہ برحمت حق پیوست قبراو درون قلعہ دہلی است نزدیک بکوشک در میان گورغریبان افتادہ ست رحمہ اللہ تعالے ۔

سید محمد بن احمد العلوی العباسے السمرقندے قدس سرہ وی از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است وکنیت او ابو شجاع است نسب او بدینگونہ صاحب اعلام الاخیار آوردہ کہ محمد بن احمد بن حمزہ بن الحسین بن علی بن عبد اللہ بن الحسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضی السید الامام شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او کفوے درکتاب مذکور بطول آوردہ مختصر انیست کہ وی یکی از ایمہ فقہائے حنفیہ است درسمرقند با علی بن الحسن السغدے وامام القاضی الحسن الماتریدے معاصر بودہ وبود معتبر در زمان شان کہ این ہر سہ درفتوی مجتمع میشدند واتفاق ایشان حجۃ قاطع بود درانوقت ونمید یدند بسوے کسیکہ مخالفت ایشان مینمود وریاست اصحاب حنفیہ برایشان منتہی شدہ بود درانوقت دبسے از فقہا برفتواے حضرت سید اعتماد نمودہ اند وجامع ومبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است وپسر وے سید ابو الوضاح محمد کہ ذکرش سے آید وامام ظہیر الدین مرغینانے صاحب فتاواے ظہیریہ اصول وفروع شاگرد او بیند رحمہ اللہ تعالے ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوے العباسی قدس سرہ کنیت او ابو الوضاح است احوال پدر بزرگوارش عنقریب گذشت او نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی وفقیہ بود وحسب وصیت پدر از گرفتن بیع بالوفا اجتناب مینمود و اعلام الاخیار آوردہ کہ وی اخذ علم از پدر خود نمود وروایت از قاضی جمال ریغذمونی نمود ووے از ابو زید ودبوسے ووے از ابو جعفر استروشنے ووے از ابی بکر محمد بن الفضل دارد واز وے پسرش سید اشرف ودیگران اخذ علم نمودند وبعد از حج بسمرقند باز گشت وبمدرسہ سمرقند مدرس شد ونشر علم نمودہ بعد از ان بسمت حجاز وبغداد رفت وباز بسمرقند امدہ نشر علم مینمود تا آنکہ در سنۃ احدے وتسعین واربعمایۃ در ماہ شوال وفات یافت وہو ابن اربع وخمسین سنۃ رحمہ اللہ تعالے ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوے العباسے قدس سرہ فے اعلام الاخیار وے یکے از ایمہ مشہورین است درفروع واصول ونیکے از متبحرین ست درمعقول ومنقول وبود نزد پدر او سید ابو الوضاح وجد او سید ابو شجاع از کبار فقہای حنفیہ کہ ذکر شان بالا گذشت غذی

بالعلم و نشاء فی حجر الفضل و حمل علی اکناف الایمة کفل بہ ابوہ و رباہ و علمہ الادب فی صباہ ثم تفقہ علیہ و اجتہد و اشتغل ثم بلغ رتبة الفضل و برع فی العلوم و کمل و حفظ مبسوطا لجدہ سید الامام ابی شجاع محمد حتے صار استاد الجماعة و مقدمة الطائفة و سید العصر و فرید الدہر و ممن تفقہوا علیہ الامام العالم الفقیہ قاضی بلاد الروم عبد الحمید بن اسماعیل اتابت و علاء الدین السمرقندی و کان فاضلا متبحرا صالحا عالما بالمذہب و الخلاف سند نیا حسن الطریقة کبیر الشان و ذکر فی الفصول العمادیة فی الفصل الثانی و العشرین فی الخلع فتواہ

سید ناصر الدین بن یوسف الحسینی السمرقندی قدس سرہ وے شہید ست و کنیت او ابو القاسم و معروف ست بابی القطن در اعلام الاخیار آوردہ کہ وے امام کبیر و عظیم القدر جلیل المحل جمیل العمل است و نام او مشہور و ثنائے او مذکور است در بطون اوراق و ظہور افاق و یگانۂ وقت خود است در علم و ادب و مجتہد زمان خود است در طریق خلاف و مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ ست و کتاب المنافع و مختصر المبارک در فقہ و کتاب الملتقط در فتاوے و منثور و جامع و خلاص المفتی و کتاب الاحقاق و مصابح السبل دو مجلد و غیر ذلک از تصانیف اوست و ذکر او در کتاب مذکور طویل ست رحمہ اللہ تعالے۔

سید عماد الدین احمد بن یوسف الحسینی الحلبی قدس سرہ کنیت او ابو العباس است و شیخ حنفیہ است و فی اعلام الاخیار تفقہ علی احمد بن محمد بن محمود الغزنوی و کان شیخ الحنفیة فی عصرہ و خرج من حلب الی مصر حین وصل تتر من بلاد الروم سنة اربعین و ستمائة الی حلب و مات فی نزہة اخذتہ و کان مولدہ سنة نیف و ستین و خمسمائة۔

سید حسام الدین بن علی بن حجاج الحسنی السغناقی قدس سرہ در اعلام الاخیار آوردہ کہ خلاصہ ترجمۂ اش اینست کہ بود وے فقیہ جدلی نحوے اخذ نحو نمود از عجدوانی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام حافظ الدین بخارے و امام فخر الدین مایمرغی است و ازوی اخذ فقہ نمودند امام قوام الدین محمد کاکی و شیخ اکمل الدین و امام سید جلال الدین خوارزمی کرمانی و نہایہ شرح ہدایہ و شرح تمہید مکحولی و کافی شرح اصول فقہ بزدوی و شرح مفصل از مصنفات اوست و داخل شد در بغداد و درس داد بمشہد ابی حنیفہ بعد ازان متوجہ دمشق شد حاجا فدخلہا فی سنة عشر و سبعمائة و با قاضی القضاة ناصر الدین محمد در حلب ملاقات نمود الی اخرہ ما یطول ذکرہ انتہی بالجملہ شخصے بود عالم و متقی عدیم المثل در زمان خود کما لا یخفی رحمہ اللہ تعالے۔

سید علی عجمی قدس سره کفوی در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والنحریر الکامل واقف الحقایق کاشف الدقایق المولی سید علی العجمی و در اعلام الاخیار ذکر وی طویل است که خلاصه ترجمه ان اینست که در شهر سمرقند بر علمای عصر خود تلمذ نمود و بر اقران خود فایق شد و ماهر شد در علوم و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه واخذ علم نمود از وی واز شیخ اکمل الدین و گفته میشود که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجامی وقبل ازین حاضر شد بدرس مولی جنید مولی وشنید از وی شرح مفتاح وشرح مطول وقبل ازین مولانا عبد الرحمن جامی بصحبت علامة مولی باشاکه مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده وچون شنید سید علی عجمی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم وعدل ایشان وانتظام ایشان دور دیار ایشان انقلابی بود رفت بسوی روم پس امد بشهر قسطموتی پس اکرام کرد او را والی انجا که اسماعیل بیگ بود غایة اکرام بعد ازان رفت در شهر ادرنه پس داد او را سلطان مرادخان مدرسه جد خود سلطان یلدرم بایزیدخان بشهر بروسا زندگی کرد تا زمان سلطان محمد و مجتمع شد نزدیک او با علمای زمان خود وبحث کرد با ایشان وظاهر شد فضیلت او و در میان انها او حواشی حاشیه شرح شمسیه وحواشی بر شرح مطالع سید شریف وحواشی بر شرح مواقف سید شریف از تصانیف او است وخط نیز نیک مینوشت و وفات او سنه ستین وثمانمائة رحمه الله تعالی ـ

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشروانی قدس سره کفوی در اعلام الاخیار در القاب او چنین نوشته که الشیخ العارف بالله والمتوجه بالکلیة الی الله قدوة الطائفة الخلوتیة اسوة الشیوخ الکسوتیة فخر العترة الحسینیة بحر المعرفة الیقینیة بعد ازان انچه میگوید خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از اهل شروان بود متولد شد بشماخی که شهریست از ولایت شروان ونشو ونما یافت در انجا وبود خوب روی وخوش خوی صاحب غنج ودلال وبازی میکرد بچوگان پس وید شبی درخواب چیزی که متغیر شد بان احوال او پس وزید بروی نسیم توفیق ودلجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتی که از اعیان مشایخ بود ولازم گرفت خدمت او را و پدرش مکروه داشت انرا ومنع کرد پسر را از صحبت او پس ممتنع نشد بعد ازان پدرش نیز معتقد شد وبود سید یحیی که تربیت می یافت از شیخ مذکور تا انکه رسید بدرجه کمال در تربیت ارشاد وکرامات وظاهر شد از وی حالات در حضرت شیخ بیرزادم

که از اصحاب شیخ مذکور بوده بحبالهٔ نکاح در آورد پس از وفات شیخ صدرالدین نقازی مابین خسرو داماد واقع شد چرا که خسرش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدرالدین بود معهذا رجوعات مردم بسوی سید زیاده بود وی پس خدمت سید از شماخی بشهر باکو که از ولایت شروان بوده نهضت نمود و توطن اختیار نمود و انجا نیز او را قبول تمام دست داد مقدار ده هزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفای او باطراف داد و میگفت اکثر خلفا جهت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشدی که بعد از او قایمقام او باید شد زیاده از یک جایز نیست مولانا شیخ علاءالدین خلوتی و شیخ عمر ایدینی و شیخ حبیب قرامانی و شیخ محمد جمال چلبی از کبار خلفای وی بوده اند و وفات او سنه ثمان و تسع و ستین و ثمانمایة در باکو بوده رحمة الله تعالیٰ۔

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی البخاری الشهیر بامیر سلطان قدس سره در اعلام الاخیار القاآن و احوال او چنین نوشته که قطب العارفین غوث السالکین القایم بحقوق الله علی الاستقصاء والمراقب بذکر الله فی السر و الجهر ذو العلم النافع والعمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان صحیفة العرفان و ترجمهٔ احوال او انیست که بود وی عارف بالله و عالم بکتاب و سنة و زاهد متورع بود و او را جذبهٔ قوی و حالت ستی و قدم راسخ در تصوف و اقوال طریقت بود و جامع میان دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشهر بخارا و پدرش تربیت او نمود و ظاهر شد کرامات او در حالت طفولیت و بر فراست زاهد متورع متقی طاهر الذیل دایم الذکر مصیب الفکر مراقبا لله تعالیٰ فی حرکاته و سکناته و مقبول السیرت و محفوظ خصلت و ملاقات نمود باکبرای مشایخ و صحبت داشت بایشان و فایده گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامی که رسید از وصول و فروع و قال و حال داو را احوال فاخره و کرامات ظاهره بود بعد از ان رحلت نمود بسوی روم و سکونت نمود به برو سا که شهریست در ولایت روم و قرأت نمود بر مولانا شمس الدین فناری و دیدم بخط او کتاب مفتاح الغیب را که از مصنفات صدرالدین قونیویست که قرأت نمود بر مولانا فناری و نوشت بروی اجازت بخط شریف وی بعد از ان اهالی برو سا بمشاهدهٔ کرامات او و غلیم دوستش داشتند و بودند که استمداد مینمودند از همت او و در مشکلات خود و استغاثه مینمودند بفاتحه او و در تنگی خود پس بود سید در وقت خود و سر الله مابین خلق او و مشتهر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از جمله محبان او

دختر سلطان بایزید بن سلطان غازی مراد خان بود تا اینکه نکاح کرد او را و حاصل شد از وی اولاد و او را حکایات عجیبه و غریبه بوده است که مسطور است در مناقب او و بعد از ان سلطان عثمانیه چون مشاهده کرامات او نمودند شدند از اصحاب او و دوستان او و تعظیم و تکریم او مینمودند و معتقد گشتند بحدیکه چون قصد سفر میداشتند برکت میجستند بدعاے او و قلاده مینمودند از وے شمشیر را و از غرایب حکایات او انست که چون امیر تیمور به بروسا رفت و فساد کرد در انجا اهالے اندیار بسوی او استغاثه نمودند و عرض احوال خود نموده دفع ان از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بلشکر او و انجا شخصے معلمبند باین شکل و نشانے خواهید یافت او را سلام من رسانید و بگوئید که از تو ارتحال سوال میکنم پس چون این پیغام باو رسانیدند گفت سمعاً و طاعتاً انشاء الله تعالے پس روز دیگر امیر تیمور با لشکر خود از انجا برفت بطوریکه پا از سر نشناخت و وفات او بشهر بروسا در سنة ثلث و ثلثین و ثمانمائه واقع شده مدفون شد در انجا و قبر او در انجا مشهور و مطاف فرزانه اندیار است برکت میگیرند از او و محل اجابت دعا و نزول برکت است خصوصاً اهالی تره بعی سال بیشتر می اید و طواف زیارت میکنند و نزدیک قبر او جامع و عمارت مدرسه بوده است رحمة الله تعالے۔

سید احمد بن عبد الله القریمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الاخیار در مناقب و احوال او چنین گفته که المولے العالم الفاضل والبحر الفایق الکامل جامع الفروع والاصول فارس میدان المعقول والمنقول شمع الملة شمس الائمة فخر الموالے شرف الاهالے و مختصر ترجمه احوال او آنست که تلمذ نمود نزد مولانا شرف الدین بن کمال قریمی که از تلامذه ابن بزازے است و بود سید احمد که دریافته بود ابن بزازی را و قرأت نموده است بروی بشهر قریم و بود در انجا چند سال و نشر علم نمود در انجا و درس گفت بعد از ان رفت بسوی ماوراء النهر در سنة ست و ثمانمائه و اخذ نمود کل علوم از شرف الدین و رسید نزد او بدرجه کمال و گرفت فروع انوعی و سلسله تلمذ او بدینگونه است اخذ الفروع عن شرف الدین عن البزازے عن ابیه محمد الکردرے عن السید جلال الدین الکولانی عن صاحب النهایه حسام الدین عن حافظ الدین الکبیر البخارے عن شمس الائمة الکردرے عن صاحب الهدایه برهان الدین المرغینانے عن نجم الدین النسفے عن ابی الیسر البزدوی عن ابی یعقوب السیارے عن ابی اسحاق النوقدے عن ابے جعفر الهندوانے عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن یحیی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف عن الامام الاعظم ابی حنیفه رحمهم الله تعالے و هذا احدی الطرق بعد از ان امد بملک روم در عهد دولت

سلطان مرادخان پس داد سلطان مدرسہ مرزیفون ولیوودی رحمہ اللہ عالم وعامل وفاضل وکامل محدث مفسر فقیہ مناظرے نیکوخوی ذوی اخلاق دائم الذکر مصیب الفکر نحوی اصولے خلافی جدلے و حاشیہ تاریخ وحاشیہ شرح عقاید نسفے وحاشیہ شرح لب سید عبداللہ از تصانیف او است و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد بشہر قسطنطنیہ واقع شدہ ہمانجا مدفون گشتہ قبر او مزار ومتبرک ست ومحل اجابت دعا است رحمہ اللہ تعالے۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الاخیار اوردہ کہ وی مردی بود عالم عامل صالح وعابد وزاہد با ورع وقانع وصابر پسرش سید حمید الدین از وی اولا اخذ علم نمود واحوال پسرش مذکور میشود ومدرس بود در مدرسہ بروسا در زمان سلطان مرادخان رحمہ اللہ تعالے۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد امجد او بالا گذشت در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشتہ کہ المولے البارع الفاضل والعالم العامل الکامل مجمع الاخلاق السنیہ ومحرز الاداب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف الحسب صاحب الید الطولے فی العلم والادب انتہت الیہ ریاسۃ التقوی والمذہب شیخ الاسلام والمسلمین المولے حمید الدین واحوال او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمہ ان اینست کہ بود رحمہ اللہ عالم عامل فاضل وکامل خوش خوی وپاکیزہ طبیعت وصابر براذیت خلق وجامع علوم دینی اصولا وفروعا وماہر فنون عقلے واو افضل سلیم العقل دائم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلسے بودی مشار الیہ وچون واقع شدے مشکلے بودی مرجع ومی آمد فتاوے از اقطار عالم بسوی وی کہ می امد پے در پے وبود از نیکان زمان خود در علم وتقوی کم نظر دیدہ چشم ہا مثل او در ورع وتقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولا میانے علوم را بعد ازان تلمذ نمود نزد علماے عصر خود وبجد وجہد مشغول شد وحاصل نمود فنون را و رسید بخدمت او مولے یکان واخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسہ سلطان مرادخان غازی در شہر بروسا وعزل نمودہ شد ازان در اوایل دولت سلطان محمد خان ورفت نزد سلطان پس شناخت او را وگفت توئی پسر سید افضل الدین گفت بلی گفت بدہیم او را مدرسہ پدر خود سلطان مرادخان بشہر بروساد مقرر شد برای وی پنجاہ درم ہر روز وطعام از مطبخ کہ کفایت کند او را بعد از چندے بتقضائی قسطنطنیہ امور شد الی ان توفی سنۃ ثمان وتسعمایۃ رحمہ اللہ تعالے۔

سید احمد الحسینی البخاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که الغوث الاکبر وارث خیر البشر بحر الشریعة شمس الحقیقة و برهان الطریقة الشیخ العارف بالله والمتوجه بالکلیة الی الله و احوال او آنچه نوشته مختصر ترجمه آن اینست که نشو و نما یافت بشهر بخارا و رسید بخدمت قطب العارفین خواجه عبید الله سمرقندی و اقامت نمود نزد او زیاده از شش سال و بود شیخ که تعظیم او مینمود غایت تعظیم و تعیین نمود او را برای امامت نماز و میگذارد نماز فجر را بوضوی عشا چون وفات یافت خواجه عبید الله بجای او بنشست تربیت طالبان و ارشاد مریدان مینمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت وی را لازم گرفتند و بود طریقه وی عمل بالعزیمة و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خفی و عزلت از خلق و قلت طعام و کلام و احیای لیالی و صوم ایام و آداب مجلس او این بود که می‌نشست با هیبت و وقار و مردمان گرد یکدیگر حلقه زده می‌نشستند با ادب تمام کان علی رؤسهم الطیر و بود مشرف بر خواطر و نمیگذشت در مجلس او کلام دنیا اصلا مات رحمه الله سنة اثنین و عشرین و تسعمائة و مدفون شد نزدیک مسجد خود و قبر او در آنجا مزار متبرک است رحمه الله تعالے۔

مولانا سید ابراهیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشته که المولی الفاضل والعامل الکامل الجامع بین علمی الشریعة والحقیقة سلطان الطریقة و برهان اهل الشریعة ذو الحسب الباهرة والنسب الطاهرة و احوال او آنچه نوشته مجمل آن اینست که پدر او از سادات عجم بود و بعد از آن ارتحال نمود بسوی ولایت روم و توطن نمود در قریه از نواحی اماسیه که گفته میشود ازراق بکیجه گفت صاحب شقایق که بود پدر او از سادات عجم از اولیا الله و صاحب کرامات سنیه نقل نموده میشود از وی خوارق عادات کثیره و ما از اطناب اندیشیده متعرض آن نشدیم و منجمله آن اینکه نابینا شده بود وی رحمه الله در آخر عمر و پسرش سید ابراهیم سر خود برهنه نموده بود گفت ای ابراهیم سر برهنه مساز که ترا ضرر میکند هوای بارد پس گفت پسرش که چگونه دیدی مرا و حال آنکه باین حال هستی گفت از خدای تعالی درخواستم که رد کرده ترا بنماید مرا پس الله تعالی بعبارت من بمن باز داد اکنون بازگردد و بند شد چشم من حیا آنکه بود و سید ابراهیم در حجر پدر خود با عفت و صلاح تربیت یافت بعد از آن ارتحال نمود از آنجا برای طلب علم بسوی شهر بروسا و تلمذ نمود نزد شیخ سنان الدین که جد مصنف اعلام الاخیار است بعد از آن اشتغال بتحصیل علوم نمود تا آنکه رسید بخدمت مولانا حسن السیاسیونی و تعیین نمود او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس را و رغبت

نمود بخدمت مولی خواجہ زادہ و رفت بسوی وی بحالت تدریس او بمدرسہ ازنیق پس شد مدرس دراینجا بعد قضائے قسطنطینیہ و بود درخدمت او مدت کثیرہ پس او. استدعا نمود وزیر محمد پاشا قرامانی برای تعلیم پسر خود پس تعلیم نمود مدتے بعد ازان معلم شد برای سلطان قوا تو دبن سلطان بایزید خان درحیات سلطان محمد بعد ازان بمدرسہ مرزیفون مدرس شد بعد ازان بمدرسہ قرہ حصار بعد ازان بمدرسہ مصطفے پاشا در شہر قسطنطنیہ مدرس شد بعد ازان بمدرسہ سلطان بایزید خان بمدینہ اماسیہ مدرس شد و متعین شد برای او ہر روز ہشتاد درہم وامر افتائے انجا بوی مفوض شد بعد ازان ترک تدریس و افتا نمود و معین نمود سلطان بایزید در اخر سلطنت خود روزینہ صد درہم بطریق تقاعد وچون نوبت سلطنت سلیم خان رسید برای او سرائی در جوار مزار ابوایوب انصاری رضی اللہ عنہ خرید نمود و اکنون انمکان وقف است بر موسے مذکور پس ساکن شد انجا تا انکہ وفات یافت سنہ خمس ثلثین تسعمایۃ و عمر او نود سال رسیدہ بود و انجناب نا اہل نکرد و از مردم منقطع بودے بسبب علم و عبادت و بود زاہد متورع و کسے او را بر پہلو خوابیدہ ندید نوم میکرد نشستہ و ہیچکس را برائے کار خود امر نمیکرد و متواضع و متخاشع بودے و ترحم بر صغیر و تبجیل کبیر نمودے و صلوات خمسہ در مسجد با جماعت میگذارد رحمہ اللہ تعالے۔

مولانا سید محی الدین محمد بن عبد القادر العلوی الفاطمے الحلبے قدس سرہ در اعلام الاخیار اقالیم چنین نوشتہ کہ المولے الفاضل المحقق والحبر الکامل المدقق حلال المشکلات الدینیہ و مزیح الشبہات الیقینیہ جامع الفروع والاصول حاوے المعقول والمنقول صدر الافاضل بحر الفضایل شریف الاصل لطیف الشمایل زبدۃ ال الرسول صفوۃ اولاد البتول افتخار السیدین السید محی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر او بس طول و طویل است مختصر ترجمہ ان انیست کہ بود وی رحمہ اللہ عالم فاضل نظار فارس در بحث چون حاضر میشد در محفلے بودے مشار الیہ و رجوع مینمودند در مشکلات بوے و بودی کہ میشگافت موی را در باریکی سخن و وسعت داشت در تقریر و فصاحت در جدل و خصومت و بود صاحب عقل وسیع و ذہن و فہم در معقول و قدرت داشت بر قہر خصم بود او استاد علی الاطلاق والمتفق علیہ و المختلف الیہ بلا نفاق و اخذ علم نمود از جماعت علماے زمان خود مانند مولانا حسام الدین حلبی و مولانا محی الدین حلبے قناری و علامہ شمس الدین احمد و علامہ نورالدین قراصوی صابر سے و رسید نزد او بدرجہ کمال و در مدرسہ بروسا مدرس شد در روزینہ او لبست و پنج درہم مقرر شد بعد ازان بمصر قاضی شد و داد عدالت در داد و بود مقبول

سیرت وبطریقہ سلف سلوک نمودہ وتابود نزد سلاطین معزز ومحترم بود تا آنکہ وفات یافت در سنہ ثلث وستین وتسعمایۃ ومدفون شد نزدیک دار المقراء حلب وآن موضع مشہور است واللہ اعلم۔

سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبد القادر الحلبی العلوی الفاطمی قدس سرہ ذکر پدر بزرگوارش بالا گذشت در اعلام الاخیار القاب او چنین نوشتہ کہ صدر الموالی والاشراف سالک مسالک الہدی وطریقۃ الاسلاف جامع العلوم والمبرز فی المعقول والمفہوم عارف الانساب واقف الاحساب الفاضل الحسیب والکامل النسیب السید محمد حلبی النقیب فی الممالک العثمانیہ انتہی بالجملہ مردے بود جامع درمیان سیادت نسب ووفور حسب وعلم وورع واخذ علم نمود از پدر بزرگوار خود رحمہ اللہ تعالے

سید ابو الفضل بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است وعلوم ظاہرے وباطنے از والد ماجد خود کسب نمودہ ودر بغداد در سنہ ستمایۃ وفات یافت وقبر او در آنجاست رحمہ اللہ تعالے۔

سید یحیی بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابوزکریا ست در خزینہ آوردہ کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم ست واکتساب علوم فقہ وحدیث از والد بزرگوار خود نمودہ فاضل وکامل وعالم ومقتدائے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ خمسین وخمسمایۃ ووفات او در شب برات کہ پانزدہم شعبان باشد سنہ ستمایۃ وقبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الوہاب بودہ است رحمہ اللہ تعالے۔

سید سیف الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ لقب وی عبد الوہاب ست وی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است وبسیار کرامت والہ ماجد او وازوی مرویست در خزینہ آوردہ کہ وی بر سجادہ حضرت غوث نشستہ بہدایت خلق مشغول شد ودر مدرسہ معلی وعظ میفرمود وازوی منقول است کہ میفرمود کہ وقتے در بلاد عجم مسافر بودم وبعد حصول علوم بغداد آمدم واز والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالائے منبر برآمدم وانواع علوم ومواعظ بیان کردم ہیچکس را در دل اثر نکرد وآب از دیدہ بر نیامد اہل مجلس آنحضرت والد درخواست کردند کہ وعظ فرمایند من فرود آمدم وحضرت ایشان بر منبر برآمدہ فرمود کہ صبر یکساعت است کہ از بندہ مو وقت تنول بلا بوقوع آید از اسماع اینکلمہ از اہل مجلس فریاد وفغان برخاست چون مجلس موقوف شد

از طفولیت بسخنے پرسیدم فرمود که تو هنوز متکلم هستی بجز و من متکلم بغیر ولادت او در ماه شعبان سنه اثنی عشر وخمسمائیه ووفات او بست وپنجم شوال سنه ثلث وستمائیه واو برادر و پسر بود ابو منصور عبد السلام وابو الفتح سلیمان نام که در وقت خود عالم وعامل وشیخ کامل بود رحمهم الله تعالی در تاریخ وفات او اختلاف ست دراعراس از بهجة الاسرار نقل نموده که وفات او بست وپنجم شوال سنه ثلث وتسعین وخمس مائة بوده در بغداد بمقبره حلبه مدفون شد ووی از پدر خود وشیخ احمد بن حسین البنا وغیر ایشان علم فقه آموخت رحمه الله تعالی۔

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کنیت او ابو نصر ولقب او موسی ست وی آخر فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی تحصیل علوم بخدمت والد خود نموده عالم عامل وعارف وکامل وفقیه ومحدث شد واز بغداد بدمشق رفته متوطن شد بانجا وفات یافت ولادت او سلخ ربیع الاول سنه تسع وثلثین وخمسمائیه ووفات او بشب غره جمادی الثانی سنه ثمان عشر وستمائه رحمه الله تعالی۔

سید ابراهیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کنیت او ابو اسحاق است وی نیز فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی قدوه اولیا واکمل اتقیا بود کسب علوم ظاهر وباطن از پدر بزرگ خود نموده وخلق کثیر از فیض صحبت او بکمال حال وقال رسید تفکر وسکوت بر مزاج وی غالب بود زهد وورع به مرتبه کمال داشت از فرط حیا وشرم پروردگار تا سی سال سر بالا نکرد ولادت او سنه سبع وعشرین وخمسمائیه ووفات او ششم شوال سنه ثلث وعشرین وستمائیه وقبر او نزد مرقد والد امجد او ست رحمه الله تعالی۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کنیت او ابو بکر ست وی نیز فرزند دلبند حضرت غوث الاعظم ست وسلسله رزاق شاهی بوی منسوب است وی از اعاظم اولیا ست از اولاد اویسے اکابر دین هستند مگر مقام تعجب ست که احوال شریف او در کتب تواریخ که اینک پیش نظر مولف ست دیده نشد مگر شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است ووی از مشاهیر فرزندان حضرت غوث ست در اخبار الاخیار آورده که روزے حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه وعظ میفرمود در اثنائے کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده کوه قاف قدمهائے ایشان در هوا است ودلهای ایشان در آتش از شدت شوق ولهب اشتیاق که

به پروردگار خود دارند راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمود ولد او سید عبدالرزاق در پایۀ اخیر در زیر قدم او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود و پس بیهوش افتاد و جامه و دستار او بسوختن گرفت وانحضرت از کرسی فرود آمد و اطفای آن نار کرد و فرمود که تو نیز ای عبدالرزاق از ایشانی و بعد از قیام مجلس کیفیت آنحال را از شیخ عبدالرزاق پرسیدا و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوا مردان غیب ایستاده اند همه ساکت و در مشرق و تمام افق بایشان پر است و در لباس ایشان آتش درگرفته است بعضی از ایشان در صیحه و بعضی در تواجد و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراس از بهجة الاسرار نقل میکند که ولادت او در ذی القعده سنه ثمان عشرین و خمسمایة و وفات او سادس شوال یا خامس رمضان سنه ثلث و ستمایة و عمل مشائخ قادریه بر خامس رمضان است رحمه الله تعالی۔

سید نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم عبدالقادر الجیلانی قدس الله اسرارهم وی از اعیان مشائخ قادریه است در اعراس از بهجة الاسرار نقل نموده که ولادت او رابع والعشرین من ربیع الآخر سنه اربع و ستین و خمسمایة و وفات او سادس عشر شوال سنه ثلث و ثلثین و ستمایة بوده و قبر او در باب حرب است رحمه الله تعالی۔

سید عبدالخالق بن سید عبدالواسع بن عبدالملک مهاکیری قدس سره در خزینه آورده که وی مرید دادا او سید محمد حضوری است صاحب خوارق و کرامت بود وی را تالابی مختصر در لاهور کنده و بسید سر موسوم نموده تا حال هر بیماری را که در انجا غسل میدهند اکثر شفا مییابند و بوقت رفتن قدری غله جیرت بریان کرده همراه میبرند و بعد غسل بفقرا تقسیم نمایند و وفات او سنه سبع و تسعمایة رحمه الله تعالی۔

سید شاه فیروز جیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی جامع ست در علم و حلم و سیادت و نجابت و دیانت و از سادات عظام گیلان بود و در لاهور سکونت داشت اول جد بزرگوار وی بطریق سیر از بغداد در لاهور تشریف آورد و از انجا در دهلی و غیره رفته بزیارت مقابر اولیای عظام و مشائخ کرام پرداخت بوقت معاودت باز بلاهور آمد و همین جا سکونت ورزید چون برحمت حق پیوست شاه فیروز بر مسند ارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز بتعلیم علم طالب علمان و تدریس پرداختی و علوم فقه و حدیث و تفسیر درس دادی و از آغاز شام تا نصف شب بتوجه و تلقین ارباب معنی مشغول ماندی و بروز جمعه بعد نماز جمعه تا عصر بوعظ و نصایح معروف بودی و خلقی کثیر بوسیلۀ جبیله او بکمال

ظاہر و باطن رسیدند و سلسلہ طریقہ او بدینوجہ ست کہ سید فیروز عن جدہ شاہ عالم عن نور الدین عن الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد اللہ الجیلانی عن احمد عن سید میر عن سید مسعود عن السید علی عن السید صوفی عن ابیہ سید عبد الوہاب عن ابیہ غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالےٰ عنہم و وفات وے در سنۃ ثلث و ثلثین و تسعمائۃ و قبر وی در لاہور ست کہ مہ دندیسے گران رحمۃ اللہ تعالےٰ ۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی مشہور ست بشمس العارفین غوری موسوی داز اولاد امام موسے کاظم ست رضی اللہ عنہ در علوم ظاہر و باطن عارف نامی و اسناد گرامی ست و سید محمود حضوری قدس سرہ پسر او ست کہ مذکور میشود رحمۃ اللہ تعالےٰ ۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضوری قدس سرہ ذکرو الد امجد او بالا گذشت در خزینۃ آوردہ کہ سلسلہ اخذ طریقہ او اینست کہ سید محمود اخذ الطریقۃ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید یعقوب عن عبد القادر عن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعۃ والطریقۃ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالےٰ عنہم و وے بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر وارد ملک ہند شدہ بلاہور آمدہ در محلہ حاجے سوائے بیرون شہر کہ حالا از دست سکھان جاہل رو بویرانی آوردہ سکونت درزید و چون آوازہ مشیخت و کرامت وی در اقصائے عالم افتاد خلق کثیر دست بدامان ارادت وی زدند و سبب لقب او بحضوری انست کہ طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کائنات مشرف میشد لہذا او را حضورے میگفتند (این دیدار بخواب بود نہ بیداری) و او قبولے تمام یافت و کشش در دلہائے خلق جائے پذیرا مد و وفات وے بقول صحیح سنۃ اثنین و اربعین و تسعمائۃ و قبر او در لاہور در مقبرہ سید جان محمد حضوری ست رحمۃ اللہ تعالےٰ ۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود نوری الحضوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وے از عظمائے مشائخ طریقہ عالیہ قادریہ است نسب او بامام موسے کاظم رضی اللہ عنہ میرسد چنانچہ بالا گذشت وے تربیت ظاہرے و باطنی از پدر بزرگوار خود یافتہ و ہرکسیکہ مرید او گشتے روز اول در خواب بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشتے و وفات او در سنۃ اربع و خمسین و الف بودہ

سید سرور الدین بن جان محمد حضوری قدس سره در خزینه آورده کہ وی متقی و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و مرید پدر خود است وفات او روز جمعه احدی و عشرین من شوال سنة اثنین والف بوده و قبر او در لاهور است رحمه الله تعالی

سید عبد الوهاب بن سرور الدین حضوری قدس سره در خزینه آورده کہ وی در زهد و تقوی شانے بلند و مقامے ارجمند داشت و در لاهور بهدایت خلق اشتغال نمود و خلقے کثیر از وی هدایت یافتند وفات او بروز جمعه احدی و عشرین من شوال سنه احدی و ثلثین و مائة والف بوده رحمه الله تعالی

سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللاهوری قدس سره در خزینه آورده کہ وی فقیرے روشن ضمیر و صاحب تصرف ظاهرے و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت و در بغداد متوطن بود بعد ازان بطریق سیاحت بهندوستان آمد و خلاصه اینکه در لاهور قیام پذیر گردید و بهدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقوع می آمد و او را سه پسر بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین مشهور به دولت شاه منجمله ان غیاث الدین لاولد شدند و وفات سید عبد القادر ثامن عشر ربیع الاول سنة اثنین و اربعین و تسعمائه و قبر وی متصل محله قدیمے بر عزیز مزنگ واقع است رحمه الله تعالے۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق جهانگیرے قدس سره در خزینه آورده کہ وے از اعاظم سادات کبراے مشایخ طریقه قادریه است صاحب مقامات بلند و مدارج ارجمند بود و ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بتعلیم علوم و تدریس فقه و حدیث مشغول ماند و وفات او سنة ثلث و اربعین و تسعمائه و قبر وی در لاهور قریب روضه سید جان محمد حضوری است رحمه الله تعالے

سید عبد الوهاب بن سید عبد الرزاق جهانگیرے قدس سره در خزینه آورده کہ وی جامع بود میان علوم ظاهرے و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسله عالیه قادریه بیعت به پدر بزرگوار خود داشت و بعد پدر تمام عمر بهدایت خلق مصروف ماند وفات او در سنه ثمان و تسعین و تسعمائه رحمه الله تعالے۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوهاب جهانگیری قدس سره از سادات عظام و اولیاے ذوی الاکرام است جامع علوم ظاهر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود وفات او

بقول صحیح سنه خمس واربعین والف بوده رحمه الله تعالی کذا فی الخزینه ـ
سید عبدالله بن سید عبدالوهاب بهاگیری قدس سره در خزینه آورده که وی بیعت از بزرگ و متقی و عالم و مستجاب الدعوة بود و دم مبارک او برای شفا سم رفنی اکسیر اعظم بود در لاهور علم مشیخت افراخت و طالبان حق را بحق رسانید وفات او قاسع رمضان سنه تسعین والف بوده رحمه الله تعالی ـ
سید رحیم الله بن سید عبدالله بهاگیری قدس سره در خزینه آورده که وی مرید پدر خود است و در سلسله قادریه شیخ صاحب هدایت و ارشاد بود چون مریضی نزد وی آمدی از دعای وی شفا یافتی و چون لاولدی تمنای اولاد نزد وی آمدی بدعای وی صاحب اولاد گشتی مستجاب الدعوة بود وفات وی سابع عشر محرم سنه اربعین ومایة والف بوده رحمه الله تعالی و قبر او در لاهور است ـ
سید نعمت الله معروف بسید مبارک لاهوری قدس سره در خزینه آورده که وی از اعاظم مشایخ قادریه بود و نعمت فقر از سید عبدالقادر ثانی اوچی حاصل کرد (و ذکر عبدالقادر ثانی بالا گذشت) و خرقه خلافت یافت و خلفای کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بپای تجرید و تفرید سیر ربع مسکون نموده باز در پنجاب تشریف آورده و در لاهور تشریف ارزانی داشته علم مشیخت افراخت دعای وی در حق طالبان دنیا و عقبی مستجاب بود هر کلمه که بر زبان حق ترجمان وی جاری گشتی همان طور بوقوع آمدی خلفای وی در اقالیم دور و دراز رفتند و طالبان حق را بحق رهنما گشتند وفات وی باقوال صحیح در سنه اثنین وستین وتسعمایه بوده در اندرون حصار لاهور مدفون شد که اکنون آن قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشته والله اعلم ـ
سید بهاء الدین گیلانی آخر مشهور به بهاول شیر قدس سره در خزینه آورده که وی از سادات عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریه است و نسب او بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه باین طریق میرسد که بهاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشهور بزین العابدین بن مسیح الدین بن صدر الدین بن ظهیر الدین بن شمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صالح بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس الله اسرارهم و وی شیخ بود جامع کمالات ظاهری و باطنی و زهد و عبادت و عمر دراز یافته که زیاده از دو صد و پنجاه و کم از دو صد و هفتاد و پنج سال بود مولد او بغداد است همراه پدر در اوان صغر بهندوستان آمد و در بداون توطن گرفت ارادت و خرقه

خلافت از پدر داشت وفات وے باقوال معتبرہ کہ از خزینۃ الاسرار و شجرۃ الانوار نقل نمودہ تامن عشر شوال سنۃ ثلث وسبعین وتسعمایۃ و قبر وی بمقام حجرہ زیارتگاہ خلق است رحمہ اللہ تعالےٰ ذکر او در خزینۃ الاصفیا طویل ست ما اختصار نمودیم۔

سید محمد نور بن سید بہاء الدین مذکور قدس سرہ فرزند کلان و صاحب سجادہ پدر بزرگوار است در علوم ظاہری و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوے سبقت ربودہ مادرش دختر حضرت شاہ کمال بخاری است کہ در قصبہ چیسے سکونت داشت وبہ پیر جہانیان مشہور است وفات سید محمد نور سنۃ ثمان وثمانین وتسعمائیۃ است کذا فی خزینۃ الاصفیا۔

سید محمد مقیم بن ابو المعانی بن محمد نور بن بہاء الدین گیلانی قدس سرہ لقب او محکم الدین ست در خزینۃ آوردہ کہ وی از اعاظم خلفاے میر حیات جمال اللہ بغدادی ست وجامع بود درمیان علوم ظاہری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سیادت ونجابت و فتوت و شجاعت در عہد خود شیخ زمانہ و مقتدای یگانہ بود بعد از تحصیل علوم حسب اشارہ روح جد خود سید بہاء الدین بخدمت سید جمال اللہ کہ از اولاد حضرت غوث الثقلین ست رسید و از یمن توجہ او کہ تفصیل آن در خزینہ ثبت بدرجہ کمال رسید و صاحب کرامت و خوارق شد و در سنۃ خمس وتسعین و الف وفات یافت و عمر او چہل و دو سال و قبر او در حجرہ است رحمہ اللہ تعالےٰ۔

سید عبد الوہاب بن ولی اللہ الحسنی المتقی القادری الشاذلی المدنی قدس سرہ وے اہل علم و تقوی و زہد و عبادت بود و شیخ عبد الحق محدث دہلوی قدس سرہ بصحبت وی رسیدہ کمال اعتقاد بذات او میداشت و مرید او بودہ و سید عبد الوہاب سفر بسیار کردہ و بصحبت بسیاری از علما و صلحا و مشایخ کبار رسیدہ و چہل و چہار حج گذاشتہ و مدت مدید در مکہ ساکن بود و اہل حرمین و مشایخ یمن و مصر و شام معتقد ولایت و علو شان او بودہ و طریقہ او در باب کتب حقایق و توحید مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم است انبار اودرس نمیگفت و بدان اشتغال نمیکرد و انکار ہم نمیکرد و بدنگفتے چنانچہ عادت فقہا است بطعن و تشنیع پیش نمی آمد و میفرمود کہ اول باید کہ اعتقاد خود را ظاہرا و باطنا باعتقاد اہلسنت و جماعت راست سازند و راسخ گردانند و بعد از رسوخ این عقیدہ از ہر چہ ایشان گفتہ اند و نوشتہ اند محروم نماند کتب المشائخ کہ در حقایق و اسرار نوشتہ اند نیز مطالعہ کنند و آنچہ

مشکل شود از ان بگذرند و در نمانند و غلطیان را بخود راه ندهند آنکه اعتقاد را ابتدا از این کتب است
کنند و از هر کس هرچه بشنوند تابع شوند و متنفر بود باید که هرچه بشنوند اگرچه سخن باطل باشد زود انکار
و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید بعد فهم سخن نیک در روند که قایل ان چه مقصود دارد بعد
از ان اگر توانند انرا موافق حق سازند دگر نه رد کنند و اگر این را نتوانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود ندهند از ذکر احوال او در اخبار الاخیار و خزینة الاصفیا طویل ست مختصراً از اخبار الاخیار نقلنموده ام و
تاریخ وفات او بقول صاحب خزینه سنه احدی و الف بوده رحمه الله تعالے ۔

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الاصفیا آورده که وی از سادات عظام بخارا
است و اسم با مسمی وے کامل و شیخ مکمل بود اول در طریقه عالیه قادریه بیعت کرد و تکمیل سید
بعد ازان بخدمت شیخ اله داد مداری حاضر شد و از وی خرقه خلافت و فقر یافت و وی را خلق
سید دیوان کامل میگفتند بعهد محمد جلال الدین اکبر بادشاه از بخارا وارد لاهور شد و در میان
نیستان متصل موضع بابوسا بود طرح اقامت انداخت و خلقی کثیر در حلقه ارادت وی درآمد چون فوت
شد همانجاش دفن کردند و عبدالرحیم نام شخصے از ملازم شاہے خواست که بر مزار وی گنبد بلند
تعمیر نماید حضرت سید در خواب او را منع فرمود که مرا همین قبر گلی پسندیده است وفات وی هفتم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالے ۔

سید بدرالدین معروف بشاه بدر گیلانے قدس سره در خزینة الاصفیا از شجرة الانوار و
تشریف الشرفا نقلنموده که وی از اولیاے کاملین پنجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیه قادریه پیر طریقت بود و ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب وے بحضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میرسد باین طریق که بدرالدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابے صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن غوث الثقلین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس الله اسرارهم و آنحضرت بعهد اکبر بادشاه در لاهور تشریف آورد و بسیارے از ساکنان پنجاب
و لاهور بحلقه ارادت وی درآمدند و خوارق و کرامات بیشمار از وی بظهور آمد و تاریخ وفات او از شجره
بعضے مریدان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جہانگیر بادشاہ وفات یافتہ وقبر او درموضع مسانیان علاقہ پٹیالہ زیارت گاہ خلق است۔

سید خیر الدین بن رحمت اللہ بن فتح اللہ الکرمانی قدس سرہ کنیت وی ابو المعالے است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفہ و برادرزادہ شیخ داؤد ست کتاب تحفۃ القادریہ درمناقب سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ وکتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف اوست و در شعر ہم مذاقے داشتہ دیوان شعرا بودہ است صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند و زہد و ورع وتقوے وریاضت بود و مرید و خلیفہ عم خود بودہ ولادت او باقوال صحیح بروز دوشنبہ دہم ماہ ذی الحجہ سنۃ ستین وتسعمائیہ ووفات او شانزدہم ربیع الاول سنۃ اربع وعشرین و الف در عہد جہانگیری واقع شدہ وقبر وی در لاہور است دارا شکوہ در سفینۃ الاولیا از ملا شاہ نقل نمودہ کہ روزے ہمراہ آخوند خود ملا نعمت اللہ کہ عالم و عامل بود بزیارت شیخ ابو المعالی رفتم شخصے تسبیحی پیش شیخ ہدیہ آورد شیخ آنرا قبول کرد مرا بخاطر گذشت کہ اگر شیخ اشراف خاطر دارد باید این تسبیح بمن دہد چون از وی مرخص شدم و برخاستم مرا پیش خود خواند وتسبیح بمن داد وگفت اگر توانے ہر روز صد بار درود برین تسبیح بخوانی تا مرا وترا وآنکہ این تسبیح آوردہ او ثواب عظیم حاصل کردد کذا فی خزینۃ الاصفیا واللہ اعلم۔

سید عبد اللہ بن عمر بیتی الجیلانی قدس سرہ از اعاظم سادات کیلان ست نسب وی بسید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بایں طریق میرسد کہ عبد اللہ بن عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک الدین حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاؤ الدین علی بن شمس الدین محمد بن یحیٰ شہید بن احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانے رضی اللہ تعالیٰ عنہم اباے وی خرقۂ ارادت از دست پدران خود اپوشیدند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند و وی بعمر یازدہ سالگی بطلب حق از بغداد براہ ہندوستان آمد واکثر مشائخ این دیار را دریافت در علوم ظاہر و باطن بکمال رسید در موضع بہت کہ از توابع دہلی ست طرح اقامت انداخت و ہمیشہ در بحر مراقبہ مستغرق مے بود خلقی کثیر بحلقہ ارادت وی درآمد وکرامت وخوارق بسیار از وی بظہور آمد چنانچہ صاحب سفینۃ الاولیا میگوید کہ چون دزدی بارہا زنے ارادہ آمدن موضع بہت میکرد او را بیرون دہ مردہ نابینا میافتند واحدیرا قدرت نبود کہ بہا ہالے آنموضع دست تطاول و

ظلم دراز کند وفات او در سنه سبع وثلثین والف بوده وعمر او یکصد سال وقبر او در موضع بهت برکنار دریاے جون است رحمه اللہ تعالے کذا فی خزینۃ الاصفیا۔

سید غلام غوث البخاری الاوچی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از اولاد سید جلال الدین بوده واز اجلۂ اولیاے عہد جہانگیر وشاہ جہان بوده قبولے عظیم یافتہ خلایق از دور ونزدیک بخدمت اومی آمدند ومرید میگشتند ومستجاب الدعوۃ بوده وفات وے در سنہ خمس واربعین والف بوده وقبر وے قریب لاہور بموضع ...... است کرامت ہنوز از موضع قبر او جاریست است رحمہ اللہ تعالے۔

سید شاہ بلاول بن عثمان بن عیسے القادری اللاہوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از کبراے مشایخ متاخرین وعلماے واولیای دین بود بغایت متقی ومتشرع وصایم وقایم وعابد وزاہد ومتنا ابو قت بود وخرقہ ارادت وخلافت از سید شمس الدین قادری لاہوری یافتہ کہ خلیفہ شیخ ابو اسحاق لاہوری بود واز مجبوب الواصلین کہ کتابیست فقط در مناقب سید بلاول نقل میکند کہ بزرگان شاہ بلاول ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہندآمدند ودر موضع شیخو پورہ کہ دیہی بفاصلہ دہ کردہ از لاہور است از بادشاہ جہانگیر یافتہ ہمانجا متوطن شدند تولد شاہ بلاول نیز آنجا بود وی ولی مادرزاد بود چون بعمر ہفت سالگی رسید روزی طفل ہم عمر ہمسایہ وی وفات یافت آنحضرت بربالین وی آمد وفرمود ای یار خفتن بے وقت چہ معنے دارد برخیز تا باہم بازی کنیم طفل متوسنے فی الحال چشم باز کرد وبرخاست وہمراہ او روان شد باستماع این حال جد بزرگوار وی سید عیسے ویرا برای تحصیل علم در لاہور فرستاد واز حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علماے لاہور بود در اندک ایام بکمالات علوم ظاہرے موصوف شد بعد ازان بطوریکہ دران کتاب مذکورست بصحبت شیخ شمس الدین رسید ومرید گشت وبکسب طریقت مشغول شد وبعد ازان حسب حکم او بحجرہ شاہ ابو اسحاق چند سال خلوت نشین شد وباد ای صلوۃ وصوم دوام وتلاوت قران مشغول ماند وانواع کرامات ازو سرزد شدکہ تفصیل بعضے ازان در خزینہ از شجرۃ الانوار نقلنمودہ وتاریخ وفات او از مخزن الواصلین وسفینۃ الاولیا نقلنمودہ کہ کان ذلک وقت العشا لیلۃ الاثنین ثمان وعشرین من شعبان سنہ ست واربعین والف عمرہ سبعین سنۃ وقبر او بیرون دروازہ دہلی ست وچون درسنہ یکہزار وصد وہفتاد ودو

اب دریا نزدیک بقبر رسید بخوف تلف قبر صندوق نعش او برآورده بجاے دیگر نزدیک تر از ان دفن نمودند واللہ اعلم۔

سید عبدالقادر القادری البخاری الاکبرابادی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از عظمای مشایخ خاندان قادریہ عظیمہ ست در اکبراباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زہد و تقوی و ریاضت و عبادت اوقات خود تقسیم نمودہ کہ در تمام روز در تدریس و نصف شب در تلقین و توجہ مریدان و نصف در عبادت (اوراد و تلاوت و امثال ان) گذرانیدے و سوای قیلولہ نصف النہار خواب نکردے و از روز بلوغ تا وفات در روز طعام نخوردی تاریخ وفات او از مخزن الواصلین نقل نمودہ کہ بسنۃ خمسین والف واقع شد و قبر وی در اکبراباد است رحمہ اللہ تعالے۔

سید محمد امیر جیلانی قدس سرہ وے از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود درمیان شریعت و طریقت و مقتدای وقت خود بود و از اولاد سید بہادل شیر قلندر است و صاحب کشف و کرامت و خارق عادت بود در زمان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ علم مشیخت برافراخت و قبولے تمام یافت وفات او السابع والعشرین من جمادی الثانی سنۃ اثنین ومایۃ والف در خزینۃ ذکر او طویل است از انجا مختصر نمودیم۔

سید نور محمد بن محمد امیر الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی ولی مادرزاد است و سر دفتر اوتاد و جامع کمالات ظاہری و باطنے بود در سخاوت و شجاعت نظیرے نداشت بعد وفات پدر بر سجادہ مشیخت حضرت جد نشست و رہنماے خلق گشت از کتاب سراج الاولیا نقل نمودہ کہ خود میگفت کہ در ایام طفلے بخستین پارہ قران معنی قران بروی مکشوف بودہ وفات او بتاریخ نوزدہم ذی الحجہ سنہ ست وعشرین ومایۃ والف وعمر او ہفتاد وسہ سال بودہ رحمہ اللہ تعالے۔

سید عبدالحکیم بن بایزید جیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی جامع ست درمیان شریعت و طریقت و نسب شریف وی باینطریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ عبدالحکیم بن بایزید بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نور الدین بن بہاء الدین بن یعقوب بن یحیی بن قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبدالرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالے عنہ وی بعد از تحصیل علوم ظاہری و باطنی خلافت

از عبد اللہ قادری یافت و ہو عن شاہ فیروز عن شاہ عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاہ امیر عن احمد عن السید صوفی عن عبد الوہاب عن ابیہ غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہم سید عبد الحکیم بغایت تحمل و پردہ پوشے شعار خود میداشت وقتے یکے از مریدان وی او را دعوت نمود اتفاقاً در شیر برنج بجاے قند نمک سہواً افتاد چون پیش او آوردند آنرا بخورد و ہیچ بر روی نیاورد چون ہمہ خوردہ و تبرک گرفتند دانستند کہ نمکین است صاحب خانہ بعذرت پیش آمد سید گفت کہ من شیرین خوردہ ام نہ نمکین و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ ثلثین واقع در عہد جہانگیر بادشاہ و وفات او سنہ ثمان و مائہ و الف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالے۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی در توکل و ریاضت و عبادت یگانہ زمانہ و مقتدای خلق بودہ در ترک و تجرید شہرۂ آفاق با دنیا و اہل آن کاری نداشت و تا زندگے از خانہ بیرون نیامد و او زاہد و عابد و متوکل و دائم الصوم و دائم القیام و عالم و عامل بود و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول نفرمود وفات او دوم ذی الحجہ سنہ اثنین و عشر و مائۃ و الف و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالی۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی شیخ با وقار و اعلم روزگار و مجتہد وقت خود بودہ و در سلوک نسبت قادریہ رسالہ دارد کہ اگر طالب بران عمل کند بمطلوب رسد و در عقاید اہلسنت نیز کتابے تصنیف کردہ کہ ہیچکس را بران اعتراضی نیست ولادت او در سنہ احدے و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و مائۃ و الف بودہ و قبر او در لاہور است

سید عبد القادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ خلاصہ اش اینست کہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت العمر بزہد و ریاضت بسر برد و بشکار میلے تمام داشت و بنہایت قوی و زور آور بودہ بحدے کہ پنجہ شیر را گرفتہ بود شیر حرکت کردن نتوانست چون او را دور انگند ہر دو بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہا تنہا سے گذرانیدی بسواحل دریا تنہا بعبادت مشغول ماندے خرقہ خلافت در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و بصحبت سید عبد اللہ مکے و سید عبد الرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینے رسیدہ مستفید گشت و از سید محمد سند کتاب جواہر خمسہ

و سراج السالکین و علم جفر وغیرہ گرفت کسب علم طب از شاہ عبدالرسول زنجانی لاہوری نمودہ و سند
حدیث و تفسیر و فقہ از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی جیلانی گرفت و کتاب کشف الاسرار صغیر و کشف الاسرار
کبیر و رسالہ اسرار المکتمانی در علم حقایق از تصانیف اوست و سید محمد یار و حافظ بلاقی و محمد خان از
اصحاب او بودند ولادت او بروز جمعہ دوم شہر ذی الحجہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ
و وفات او بشب شنبہ سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است او را چہار پسر بودند سید یوسف شہید
و محمد غوث و اصغر علی مؤلف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہم اللہ تعالی۔

سید حسن بن عبداللہ الجیلانی البیشاوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی شرافت و کرامت
و ولایت موروثی داشت و وی بزرگی بود صاحب تصرف و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت بلاد
بسیار نمودہ بصحبت بسیارے از اولیاء اللہ رسیدہ فیض یاب گشتہ و زوجہ وی نیز از اولاد سید علی ہمدانی
است کہ در طاعت و بندگی رابعہ عصر خود بودہ و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد
کہ سید حسن بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبدالالیاس بن بدرالدین بن شہاب الدین بن
علاء الدین بن احمد بن شمس الدین یحیی بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر
الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و مائۃ والف بودہ و قبر او در پشاور است۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبداللہ الجیلانی البیشاورے قدس سرہ وی جامع بود در میان
علوم ظاہرے و باطنی کاشف رموز طریقت و حقیقت بود و در طریقہ قادریہ خلافت از پدر خود سید داشت
سیر ہندوستان نمودہ و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیدہ مستفید گشتہ و اجازت تلقین در چشتیہ و
نقشبندیہ ہم پیداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سرمیزد وفات او بقول صحیح سنہ
اثنین و خمسین و مائۃ والف بودہ و قبر او در لاہور است کذا فی الخزینہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از سادات عظام و شرفاء
کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوشاہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بودہ چنانچہ
اکثر میفرمود کہ صرف دو کس بطلب خدا بصدق صادق نزد ما آمدند از ایشان یکے محمد صالح است و از ایشان
بہرہ وافر و نصیب کامل از ما یافتند وفات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی در سنہ ثمان عشر و مائۃ
والف بودہ و قبر او در چک سادہ کہ از گجرات خورد پنجاب بفاصلہ دو کروہ واقع است۔

سید احمد بن عبد الرزاق الجیلانی المشہور بشیخ الہند قدس سره در خزینه آورده که وی از عظمای مشایخ
قادریه است از عرب بهند آمده و در پنجاب قریب وزیرآباد که دیهی است بنام کوٹله اباد کرده و در انجا سکونت
ورزید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد که سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن شهاب الدین
بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صالح بن ابی
نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه وفات او در سنه ست وثلثین و
مائته والف بوده و اولاد وی در خان پور فیما بین کشمیر و اٹک بوده اند و سید یاسین که وی مشهور است
از برادران وی است رحمه الله تعالے۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ہاشم الجیلانی اللاہوری قدس سره در خزینه آورده که وی
در وقت در عالم متبحر و متوکل بود درس میگفت و گاه گاه بوعظ هم پرداختے شیخ بود با رعب
و ہیبت که روبروے وے احدی را تاب کلام نبودی گذران قانعانه داشت و سخن بے باکانه
میگفت بهادر شاه بن عالمگیر بادشاه یک لک روپیه نقد و چند اقطاع زمین بوجه جاگیر بداد قبول
نفرمود تاریخ وفات او از شجرة الانوار نقل نموده که در سنه ثلثین و مائته والف بوده و قبر او در لاهور است
و مادرش از اولاد سادات بخارا بود۔

سید عبد الله بن اسماعیل بن قاسم بن صوفی بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد الله
ربانی قدس سره در خزینه آورده که وی از مشاهیر مشایخ لاهور است شب و روز تدریس علوم و
تلقین اهل حق مصروف میماند نواب زکریا خان ناظم لاهور با امراے خود از معتقدان و مریدان او بود
وفات وی در سنه احدی واربعین ومائته والف بوده رحمه الله تعالی۔

سید شاه حسین بن نور محمد بن شاه امیر قدس سره در خزینه آورده که خلاصه اش اینست که
وی سجاده نشین حجره بود و وے از عظماے مشایخ قادریه است در کرامت و خوارق و تهذیب اخلاق
یگانه آفاق بود از شش برادران خود در ظاهر و باطن گوے سبقت برده وقتے اسپش را بسبب
زخمے چشم از حد فرو بیرون افتاد فرمود که زود آن چشم را در حدقه او نهاده ببندید همچنان کردند بعد از ساعتی
چون کشادند درست شده بود و وقتے در سفر بود دزدان رخت او را دزدی نمودند خادم چون بخدمت
حضرت سید این امر ظاهر نمود فرمود که باکے نیست آنانکه برده واپس خواهند داد و بعد ساعتے دزدان

دیوانه شدند اسباب واپس آورده زنده مانند سکان عوعو میکردند چون قدرے اب از افتابه گرفت و بر روی ایشان زد همه بهوش آمده و تائب گشتند وفات او بتاریخ بست و یکم جمادی الثانی سنه یکهزار و شصت و دو و قبر او در حجره ست رحمه الله تعالی۔

سید محمد عبدالرزاق بن محمد هاشم الجیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی برادر سید حسین صاحب حجره است مگر مقام تعجب ست که حسین صاحب حجره پسر سید نور محمد ست و عبدالرزاق را پسر محمد هاشم میگوید پس چگونه این هر دو برادر باشند همانا که در بیان این نسب چنانکه در اکثر جاها عادت اوست غلطے نموده بالجمله در تجرید و تفرید فرید الدهر و در زهد و تقوی وحید العصر بدنیا و اهل ان رغبت نداشت وفات او در سال یکهزار و هشتاد و چهار است و عمر او هفتاد و چهار سال بود و او چهار پسر بودند صدرالدین ملقب بشیر خدا و سعدالدین ثابت قدم و سیف الدین شهید که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش شهادت یافت و طالب الدین رحمهم الله تعالی۔

سید محمد عظیم قادری قدس سره در خزینه آورده که وی از اولاد شاه سید مقیم محکم الدین صاحب حجره است و مظهر کرامت و خوارق و جامع کمالات ظاهری و باطنی بوده طالبان حق را بحق میرساند و بمقام کوٹ بیگم سکونت داشت نقل است که چون حادثه تاراج افغانان کابلی بر لاهور رسید مردمان ان نواحی بخدمت وی آمده معروض داشتند که سکناے لاهور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود رو بفرار نهاده اند در باب ما چه حکم میشود فرمود هر که در کوٹ بیگم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوٹ بیگم در آمدند افغانان متوجه انجا نشدند مردمان از مال و ناموس در امان ماندند توفی رحمه الله فی سنة احدے و ثمانین و مائیة و الف۔

سید صدرالدین بن محمد عبدالرزاق قدس سره در خزینه آورده که وی سخی و شجاع بود و بکار سپاهگری میلے تمام داشت و بغزا و پیکار کفار کمر بسته ماندے و در کشف و کرامت اشتهار داشت و تمام عمر در هدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و هر که بخدمت وے حاضر شدے محروم نرفتے ولادت او در سال یکهزار و یکصد و بست و هشت و وفات او در سال یکهزار و یکصد و نود و مدت عمر او شصت و دو سال بوده۔

سید سعدالدین بن عبدالرزاق صاحب حجره قدس سره ذکر والد امجد او عنقریب گذشت

در خزینیة آورده که وی صاحب صدق و صفا و معدن جود و سخا و مخزن خلق و حیا بود تمام عمر در جهاد ظاهری و باطنی و اکبر و اصغر گذرانید و حتی الامکان در فروغ دین مبین کوشید و خلق کثیر را بهدایت رسانید و در سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج از دنیا برفت ۔

سید عادل بن فاضل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ مشہور بسید محمود ذکر آبای او بالا گذشت در خزینیة آورده که وی عالم و عامل و عارف کامل بود در زهد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده ولادت او در سال یکهزار و یکصد و ده و وفات او در سال یکهزار و دوصد و بست و عمر او یکصد و ده سال بوده

سید بدر الدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سرہ از اعاظم خلفاے شیخ فرید الدین شکر گنج است و از مشایخ کاملین عهد خود بود در خزینیة از سیر الاقطاب و معارج الولایت نقل نموده که بثبوت پیوسته که وی مردے بود مقبول و منظور و در علماے دهر ثانی نداشت اول در بخارا قیام پذیر بود آخر برای بحث علمی و حل مشکلات چند از بخارا بدهلی آمد چون در بنجا نیز در باب مسایل تسلے خاطرش نشد ناچار بازپس از راه ملتان روانه بخارا گشت و چون بمقام اجودهن رسید همراهیانش اراده حاضری بخدمت حضرت گنج شکر کردند او منکر درویشان بود قبول نکرد آخر باصرار همراهیان بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالش آگاه شد اول جواب مسایل او داد که خاطرنشین او شد بعد ازان فرمود چون لایق کار یافت بجذب باطنی بخود کشید و فرمود که شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگرچه صحبت علما اکسیر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز نسبت کردن از شرائط مردمی است بدر الدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او درد و بارادت باطنی مرید شد و عزم رفتن بخارا موقوف ساخت و خدمت خانقاه آنحضرت اختیار کرد که هر روز بصحرا رفتے و پشتارهٔ هیزم بر پشت خود برداشته بیاوردی تا آنکه کارش تکمیل رسید و خرقهٔ خلافت یافت و بعزت فرزندی معزز گشت وفات او سنه تسعین و ستمایة و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتهی بالجمله وی عالم و متقی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمه الله تعالی ۔

دانیال بن بدر الدین العلوی العباسے قدس سرہ ملقب بمولانا عود بود در خزینیة آورده که وے از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است رضہ چون آبای وی عمر دراز یافتند چنانچه پدرش سید بدر الدین صد و چهل و دو سال عمر یافت لهذا بپنج واسطه بحضرت امیر المومنین علی مرتضی میرسد

باینطریق که دانیال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیرالمومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و وی از اعاظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است اولا بصحبت قاضی عبدالکریم رسیده بتحصیل علوم پرداخت چون قاضی ویرا شایسته یافت بفرزندی قبول نموده با دختر خود تزوج نمود بعد ازان بجذب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی رسید و بکمالات ظاہری و باطنی ممتاز شده و شیخ خرقهٔ خلافت داده ویرا رخصت وطن داد بمقام میانه که مکان قاضی بود رسیده مع اہل و عیال خود متوجه وطن شد قریب بوطن خود رسیده بود که رہزنان بروی غارت آوردند و ویرا شہید ساختند و خواستند که اہل و عیال ویرا نیز بکشند که ناگاه آوازی مهیب از جسم بے سر او ظاہر گشت فی الحال رہزنان نابینا گشتند و راه گریز ہم ندیدند بدست حکام ماخوذ گشتند و بقصاص رسیدند و نعش ویرا خادمان او بمقام ستر که مولد او بود آورده مدفون ساختند و این حادثه در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه بوده ؎ بس تجربه کردیم درین دیر مکافات \ باآل نبی ہر که درافتاد درافتاد

سید کمال الدین الحسنی العلامه قدس سره در خزینة آورده که وی از اولاد امیرالمومنین حسن مجتبی است و از کبرای اولیا و اعاظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است و خواہرزاده حقیقی وی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقه و اصول طاق و یگانهٔ آفاق بود لہذا بخطاب علامه مخاطب گشت و تاریخ وفات وی از شجرهٔ چشتیه و شجرة الانوار نقل نموده که در سنه ہفتصد و پنجاه و شش بوده و قبر وی در دہلی است رحمه الله تعالے۔

سید نصیرالدین محمود بن یحیی بن عبداللطیف الحسنی الاودہی الچشتی قدس سره معروف بچراغ دہلی و مخاطب بخطاب گنج شرف در تاریخ فرشته آورده که امام عبدالله یافعی گفته که مشایخ دہلی ہمه بجوار رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیرالدین محمود اودہی که چراغ دہلے است مانده بنابران بخطاب بچراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جہانیان بصحبت وی رسیده فیض یاب گشت و عمر شیخ نصیرالدین ہشتاد و دو سال بود و سید محمد گیسو دراز که از مریدان وی است حسب وصیت او او را تغسیل و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گذارد و وی جامع علوم ظاہری و باطنی بوده باخلاق حسنه اتصاف داشت و از کثرت فضل و دانش او او را گنج معانی میگفتند و در نہایت سخی و صابر بود و سجاده نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود در خزینة آورده که وی

از سادات حسنی است و مادرش نیز علویه و عابده بود و بصحبت مولانا عبد الکریم شروانی و مولانا افتخار الدین گیلانی رسیده بهره وافر از علوم ظاهری گرفت و بعد ازان بصحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا رسیده مدتی ملازم بوده لقب چراغ دهلی و گنج شرف یافت از عهد طفولیت آثار ترک و تجرید مجانن اخلاص و مجاهده نفس از ناصیه حال او عیان بود و نماز باجماعت گاهی از وی فوت نشده و دایم صایم بودے و اکثر اوقات به برگ سنبهالو که گیاہے مشهور در هندست افطار نمودے و بعمر چهل سالگی بصحبت شیخ نظام الدین اولیا رسیده و سید محمد گیسو دراز و سید محمد بن جعفر المکی (که ذکر هردو بالا گذشت) و سید علاء الدین برادرزاده مخدوم جهانیان و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری و قاضی محمد سادری و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان و شیخ اخی سراج و شیخ حسام الدین و سید کمال الدین علامه و غیرهم از اصحاب و خلفاے وی اند و در اخبار الاخیار اورده که وی اشهر و اعظم خلفاے شیخ نظام الدین اولیا است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وفات او ثامن عشر رمضان سنة سبع و خمسین و سبعمایة بوده ذکر احوال او در خزینه و اخبار الاخیار و تاریخ فرشته طویل است ازان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامه چشتی قدس سره ذکر پدر بزرگوار وی عنقریب بالا گذشت در خزینه اورده که وے اعظم خلیفه پدر خود است بغایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در اخفاے کرامت و خوارق خود کوشیدے وفات او اول جمادی الاولی سنة اثنین و ستین و سبعمایة بوده و قبر او در پیران پٹن احمد آباد است۔

سید مزمل بن عبد الوهاب چشتی قدس سره در خزینه اورده که وی از اکابر سادات هندست چون سید مزمل در عمر جوانی بخدمت پیر خود رسید بریاضات و مجاهدات مشغول شد و فیض تام حاصل نمود صاحب خوارق عادات عجیبه و کشف و کرامت غریبه شد تاریخ وفات وی از شجره چشتیه نقل نموده که در سنه خمس و عشر و الف بوده رحمه الله تعالے۔

سید محمد کالپوی قدس سره در خزینه اورده که وی اول بخدمت میر ابو العلی نقش بندی ارادت آورده کسب طریقه نقشبندیه نمود بعد ازان چون بهندوستان آمد از روح پر فتوح خواجه معین الدین

چشتیہ فیض یاب گشت و در سماع غلو تمام داشتے و پیوستہ بہ تدریس مشغول بودی از صحبت اغنیا محترز بودی و بتواضع فقرا برخاستے و سلاطین را تعظیم نکردی و رسالہ رواح در تفسیر سورہ فاتحہ تالیف او است وفات وی در سال یکہزار و سی و یک است رحمہ اللہ تعالی

سید علی غواص ترمذی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از کمل اولیای عصر و مشایخ عظام است مرید و خلیفہ شیخ نظام الدین تہانیسری است بعد تکمیل شیخ او را بملک یوسف زی رخصت نمود او در آنملک رفتہ بسیارے ازافغانان را ہدایت نمود و قبولے تمام یافت و مولانا درویزہ و پسر وی شیخ عبد الکریم مریدان وی اند در کتاب مخزن الاسلام تعریف وے بسیار نوشتہ و گفتہ کہ حضرت سید در زمان خود ثانی غوث الاعظم بودہ اند یعنی بدرجہ قطبیت و غوثیت رسیدہ اند و سماع بلامزامیر شنید و چون غواص دریای معانی بود لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنہ یکہزار و چہل بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

سید احمد گیسو دراز ابن سید محمد مہدی کالپوی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی مرید پدر خود است جامع علوم ظاہر و باطن و سکر و جذبہ و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار ہندی و فارسی گفتے و با منکران و مدعیان نداکردہ مناظرہ کردے و مسایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی را علانیہ تقریر کردے و بعد ادای نماز فرایض سہ بار کلمہ توحید باواز بلند گفتے و چون نقشبندیہ با او بمسئلہ توحید مناظرہ کردندے از ایشان متنفر بودے و او را با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و بعیت ایشان نمودے و سید محمد گیسو دراز را بسیار دوست داشتے و بمتابعت وی لقب خود گیسو دراز نہادہ و جوامع الکلم شرح اسماے حسنے و مشاہدات در حقایق و معارف ہر دو تصنیف او است و وفات وی در سال یکہزار و پنجاہ و ہشت بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

خواجہ سید حسن قدس سرہ از اعاظم اصحاب خواجہ عبید اللہ احرار است و مادرش بعد وفات پدرش او را بعمر پنج سالگی بخدمت خواجہ عبید اللہ آوردہ برای تربیت تفویض نمود و شیخ او را قبول نمودہ تربیت نمود تا آنکہ کامل و مکمل شد وفات وی در سنہ نہصد و نہ بودہ است رحمہ اللہ تعالی کذا فی الخزینہ۔

خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سرہ در خزینۃ الاصفیا در ذکر خواجہ خاوند میگوید کہ خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب بسید آنا و از دیگر

جانب شیخ فریدالدین عطار میرسد (ذکر سید آتا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او نمیکنند که علوی بود یا نه و حال آنکه در اکثر مقام طریقه او انست که بیان نسب سادات مینماید و
در نفحات و رشحات اصلا اشاره بسیادت او نرفته والله اعلم بالجمله در مشایخ نقشبندیه بشیخی معروف و مشهور است
و اهل علم و تقوی بوده احوال وی آنچه در خزینه است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند بخاری است و حضرت خواجه در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان با ایشان میکرده
اند و دختر خود را بوی تزویج نموده خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول بتحصیل علوم ظاهری کوشیده بعد
از ان بصحبت خواجه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نفحات گفته که چون خواجه
نقشبند حواله تربیت بسیاری از طالبان با ایشان میکرده اند که میفرموده علاء الدین خیلی بار برمن سبک کرده
است لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجه الاتم والاکمل با ایشان بظهور پیوسته است و بمین صحبت
وی بسیاری از طالبان بمرتبه تقص بقرب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی که عالمی مشهور است بصحبت
وی رسیده فیض یاب گشته (چنانکه در ذکر سید شریف گذشت) و خواجه محمد پارسا کلمات وی را جمع نموده
بعضی از ان مذکور میگردد که میفرموده سابقه عنایت ازلی را می باید دید و از امید واری بان عنایت
بی علت و طلب آن عنایت لحظه غافل نمی باید بود و از استغنا خود را آنگاه می باید داشت و اندک
حق را سبحانه بزرگ می باید شمرد و ترسان و لرزان باید بود و میفرموده از مزارات مشایخ کبار زیارت
کننده بهمان مقدار فیض میتواند گرفتن که صفت آن بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه
نموده و در ان صفت در آمده اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهد مقدسه بعد صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم که صلوا علی حیثما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالیه
اهل قبور را هم اعتبار دارد در جنب شناختن صفت ایشان و در ان توجه و در ان زیارت و با این همه
خواجه بزرگ قدس الله سره میفرموده مجاور حق سبحانه تعالی بودن احق و اولی است از مجاورت خلق
حق عز و جل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که

تو تا کی گور مردانرا پرستی ... بگرد کار مردان گرد رستی

مقصود از زیارت مشاهد اکابران دین می باید که توجه بحق بود سبحانه روح آن برگزیده حق را وسیله کمال
توجه بحق گردانیدن چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهراً با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه

باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که خاص مر خدای را باشد عزوجل با نعت که ایشان از اظاهر
آثار قدرت و حکمت بنید والا ان صفت بوده تواضع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب
چهارشنبه بستم رجب سنه ۸۰۲ سنه اثنین وثمانمائة بوده و در خزینه آورده که وقتی علمای بخارا درباب
رویت حق سبحانه تعالی باهم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگوید آنجناب از منکران
مهلت سه روزه گرفته بمنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت حلقه طالبان
طریقت نزد ما بنشینید این مسئله حل خواهد شد ایشان بران عمل نمودند در سیوم آنچنان حالت بر
ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق است بعد از ان دست ارادت بدامان
آنحضرت زده صحبت او اختیار نمودند و بمدارج عالی رسیدند رحمه الله تعالی و او را از دختر خواجه بهاء الدین
نقشبند چهار پسر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجه مبارک و علاء الدین نام داشتند۔

سید محمود بن سید شریف خوارزمی البخاری الکشمیری قدس سره مشهور است بخواجه خاوند حضرت
ایشان در خزینه آورده که وی از اولاد خواجه علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب او بانیطریق
بعطار میرسد که محمود بن شریف بن ضیا بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره صاحب
خزینه بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلطی نمود چراکه در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی
مذکور شده دران ذکر تاج الدین نمود پس درین مقام اقرب بصواب ان نماید که گویند تاج الدین بن
علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار بغیر از دختر خواجه نقشبند زوجه دیگر داشت که
از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قباحت است چراکه کتب تواریخ آنچه پیش نظر است در آن
ذکر تزویج دیگر بغیر دختر خواجه بهاء الدین مذکور نیست والله اعلم بالصواب وی جامع کمال ظاهری و باطنی و مظهر
جمال صوری و معنوی بوده و در طریقه نقشبندیه رتبه عالی داشت و مرید خواجه اسحاق نقشبندی بود
علاوه این نسبت و سیه نیز داشت باین طریق که محمود من روح خواجه بهاء الدین نقشبند عن عبد الخالق
الغجدوانی عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم الگرگانی عن ابی
عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن جنید البغدادی عن السری السقطی
عن معروف الکرخی عن داود الطائی عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن امیر المؤمنین علی المرتضی
کرم الله وجهه و وی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعضی از ان در کتاب

موجود است دوی در زمان ہمایون بادشاہ در کشمیر آمد خلق کثیر بحلقۂ اعتقاد او درآمدند و قبولے تمام یافت و نواب افتخارخان مرید او بود و پانزدہ روز قبل از موت خود اطلاع دادہ بود کہ در فلان تاریخ خواہم مرد و چون روز شانزدہم رسید بعد نماز مغرب این بیت مولانا عبدالرحمن جامی را۔

اے لیے غنچۂ امید بکشاے		گلے از روضۂ جاوید نماے	

تکرار نمودہ قبل از عشا سر بسجدہ نہادہ جان عزیز بجان آفرین تسلیم نمود و کان ذلک ثانی عشر من شعبان سنۃ اثنین و خمسین و الف و بعد وفات او چون نعش او را برای غسل بر تختہ نہادند عقدۂ نبد شست شد و قریب بود کہ بکشاید وی ہر دو دست فراہم آوردہ عقدہ را محکم گرفت تا کشف عورت نشود و چون نعش وی را در قبر نہادند دیدند کہ لب مبارک او میجنبید گویا چیزے میخواند و حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ میران سید جلال الدین کہ صدر الصدور بود بامر تجہیز و تکفین وی قیام نمودہ و اکبر و جہانگیر و شاہجہان بادشاہان معتقد او بودند و از نزد ایشان قبولے تمام یافتہ رحمہ اللہ تعالے۔

سید معین الدین ابن خاوند محمود خوارزمی البخاری الکشمیری قدس سرہ وی از علماے مشایخ و کبراے علماے کشمیر بودہ و در زہد و ورع و تقوے و اتباع شریعت و ترویج سنت و ترفیع بدعت لا ثانی بود و تقریر و تحریرش مقبول علما و صلحاے وقت او بودہ و مشایخ عظام و علمای کرام را رجوع تمام بوے بودہ و علماے عہد مثل ملا محمد طاہر ابن علامہ حیدر و ملا ابوالفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاہر و مولانا عبدالغنی و مولانا مفتی شیخ احمد وغیرہم معتقد او بودند و از وے استفتا مینمودند و حسب استدعاے علمای عہد کتاب نماو ای نقشبندیہ کنز السعادت در شریعت و طریقت تصنیف فرمود و رسالہ رضوانی در مناقب پدر خود نوشتہ و در انکتاب نسب آباے خود تا خواجہ علاء الدین عطار بطوریکہ در ذکر پدرش مذکور شدہ رسانیدہ و سلسلہ پیران خود باینطور میرساند کہ معین الدین اخذ علم ظاہر و باطن از پدر خود سید محمود نمودہ وہو عن محمد اسحاق سفید کے عن احمد الکاستانی عن مولانا لطف اللہ عن احمد عن القاضی مولانا محمد عن عبید اللہ الاحرار قدس سرہم و چون پدرش حسب فرمان شاہجہان بادشاہ در لاہور سکونت درزید او حسب حکم پدر بخانقاہ کشمیر سجادہ نشین شدہ در تعلیم و ہدایت خلق سعے موفور نمود و خلفاے وی با تالیم و دور و دراز

رفتہ ہدایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعظمی در محرم سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج است و قبر وی در کشمیر مزار است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ ۔

سید آدم بنوری الحسینی قدس سرہ از خلفای شیخ احمد سرہندی است و از مشاہیر مشایخ مجددیہ است در خزینہ آوردہ کہ اول از حاجی خضر تعلیم طریقہ گرفت بعد از ان بخدمت خواجہ احمد رسید بدرجہ کمال پیوست در اوایل حال از علوم ظاہری بہرہ نداشت روزی در واقعہ دید کہ ہاتف غیبی باد میگوید کہ ای آدم قران چرا نخواندی عرض کرد کہ الہی تو فادی حالا ہم تعلیم فرمای فی الحال دست نورانی پدید آمد و بر سینہ بے کینہ وی مس نمود قران حفظ نمود و علوم ظاہری تعلیم گرفت مولانا بدر الدین مصنف کتاب الحضرت میگوید کہ آدم بنوری باوصاف اتباع سنت و رفع بدعت موصوف و بکمال استقامت شریعت و طریقت معروف بود ہزاران طالبان حق بتوجہ وی بکمال رسیدند در خانقاہ وی ہزار طلبہ بودند طعام بایشان میداد و از جانب پدر حسینی بود و جد مادری او اگرچہ بظاہر از افغان شہرت داشت گر آدم سید صحیح النسب بود از اولاد امام موسےٰ کاظم چنانچہ خود آدم بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نمودہ و بسیار کسان معتقد او شدند و قبول تمام یافت چنانچہ شاہجہان بادشاہ از کثرت اجتماع مریدان او متوہم شدہ بمشورت وزیر خود سعد اللہ خان اقامت او در لاہور تجویز نمود و گفت شما بوطن خود روید او باستماع این حکم فی الحال متوجہ وطن خود گشت و از انجا بسفر حجاز رفت و بعد ادای حج بزیارت مدینہ منورہ رفت و انجا برحمت حق پیوست و قبر او در جنت البقیع ست نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادت بود بعضی از انہا در خزینہ مذکورست و در انکتاب ذکر او طویل است اینقدر از انجا ملخص نمودم و کتاب الحضرت و تذکرہ آدمیہ و مناقب الاولیا و مناقب الحضرت و تذکرۃ الاولیا و سفواۃ الاتقیا و روضۃ الاسلام از مناقب او پر است و وفات او سیزدہم شوال سنہ یکہزار و پنجاہ و سہ بودہ رحمہ اللہ تعالےٰ ۔

سید لقمان مجددی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از اعاظم خلفاے شیخ احمد است نہایت بزرگ و جامع بود در میان سیادت و شرافت و زہد و ورع و علم و حلم و دیانت و در طریقت و شریعت قدمی محکم و پای راسخ داشت و بسیاری از وے ہدایت شدند و بدرجہ کمال رسیدند و صاحب کرامت

وخوارق عادت بود وفات او بتاریخ پنجم صفر سنه یکهزار و شصت و در مجمع الاولیا سنه یکهزار و پنجاه و هشت نیز گفته رحمه الله تعالے۔

سید علیم الله قدس سره وی از اعاظم خلفاے سید آدم بنوری ست و از کبرای اولیا و سید حسینے و بنهایت متقی و کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لاثانی بلا عبد الحکیم سیالکوٹے میگوید که وقتے حضرت سید مرا یک روپیه عنایت نمود آنرا در کیسه خود انداختم تا چند سال آن روپیه در کیسه من بماند به برکت آن گاهے کیسه من از روپیه خالے نبودی هر قدر که خرج میکردم از غیب پیدا میشد وفات او در سال یکهزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالے خزینه۔

سید نور محمد بداؤنی قدس سره وے عالم بود بعلوم صرف و نحو و منطق و معانے و حدیث و تفسیر و جامع بود در شریعت و طریقت خرقه اجازت از شیخ سیف الدین داشت و در اتباع سنت جدی داشت که وقتے اول پاے راست در بیت الخلا نهاد ازین سبب تا سه روز منقبض خاطر ماند و از دنیا و اهل آن بنهایت مجتنب و محترز بودی و بنان خشک اکتفا نمودے و صاحب تصرف قوی و مستجاب الدعوات بود وقتے زنے پیر نزد شیخ آمد و اظهار نمود که دختر باکره داشتم از چندے روز مفقود گشت شیخ بعد مراقبه فرمود که دختر تو فلان وقت خواهد آمد انشاء الله تعالے چون آن دختر همون وقت رسید گفت در فلان صحرا ایستاده بودم که مردے بزرگے رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید زنے فاحشه یکے از مریدان شیخ را بدام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ درمیان مرد و زن حائل گشت زن بگریخت و آن مرد تائب شد وفات او بقول شیخ مظهر جان جانان بتاریخ حادی عشر ذی القعده سنه خمس و ثلثین و مائة و الف بوده رحمه الله تعالی خزینه۔

سید شاه ابو البقا قدس سره جامع بود در علوم ظاهرے و باطنی و موصوف باوصاف صوری و معنوے از شیخ عبد الوهاب مجددے فیض یاب گشت و از کاملان وقت گردید و بزیارت حرمین الشریفین فائز گشت و در سنه یکهزار و یکصد و سے و شش برحمت حق پیوست و قبر او در کشمیر است رحمه الله تعالے خزینه۔

شمس الدین معروف بمرزا جان جانان ابن مرزا جان قدس سره علوی بود از اولاد محمد حنیفه ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رض آبا و اجداد او امراے نامدار پادشاهی بودند و قرابت بخاندان

سلاطین تیموریه میداشتند چنانچه امیر عبد السبحان که جد وی بود نبیره دختری اکبر بادشاه بود و جده وی دختر اسد خان وزیر است و جد وی از اولیای وقت بود تسبیح جمادات بگوش وی میرسید و پدرش مرزا جان ترک دولت و منصب شاهی نموده در خاندان عالیه قادریه مرید شاه عبد الرحمن قادری شد و بزهد و تقوی عمر گذرانید و چون مرزا جان جانان متولد شده بتربیت او مشغول گشت تا آنکه از جمیع فنون و علوم ظاهری بهره کامل حاصل نمود چون عمرش بشانزده سالگی رسید پدرش برحمت حق پیوست و مرزا جان جانان اول بسلسله نقشبندیه مجددیه در آمد و اول بصحبت سید نور محمد و بعد از ان بحاجی محمد افضل و حافظ سعد الله و محمد عابد پیوست و بکمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت و خوارق عادات و مستجاب الدعوة بود چنانچه روزی از راه بیابان میرفت ناگاه باران شدید نازل شد و هوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الهی نخواهم که باران بر یاران من نبارد و من بار نقاخشک بمنزل خود رسم حق تعالی دعای وی مستجاب نمود همچنان شد تا منزل بود باران بشدت می بارید و یک قطره بر او و بر یاران او نیفتاد ولادت او در جمعه وقت صبح یازدهم رمضان سنه احد عشر و مایة و الف و وفات لیلة تاسع محرم سنه خمس و تسعین و مایة و الف بوده تاریخ ولادت او مولد صاحب شرح و تاریخ وفات او عاش حمیدا و مات شهیدا نوشته اند پیوسته دعا میکرد که الهی آرزو دارم برآوردی بدرجه رفیعه شهادت برسان همچنان شد که شبی شخصی مغل همراه دو کس دیگر نزد شیخ آمد و شیخ تواضعا پیش آن بحضرت پیش آمد انشقی گفت مرزا جان جانان توی گفت آری او در از غم گوله طپنچه زد بعد سه روز بهمان زخم شربت شهادت نوش فرمود رحمه الله تعالی خزینته -

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوهانی قدس سره معروف بلعل شاه باز قلندر وی از سادات عظام حسینی ست و نسب او بامام بر حق امام حسین علیه السلام میرسد که سید عثمان بن کبیر الدین بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاه بن خالد الدین بن محب بن مشتاق بن نور الدین بن اسمعیل بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم و سلسله طریقت او این ست که سید عثمان مرید سید ابراهیم ست و وی مرید شیخ عاقل شهید از سکندر شهید از مرتضی سبحانی از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه میگوید مولف که سلسله طریقت اینجا بیان نموده شده نهایت ضعیف و بغایت بعید است چه در نسب او با امام جعفر به نه واسطه میرسد

از وی تا امام جعفر صادق یازده طبقه ست و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است هما نا در بیان احدی الطریقین چیزے غلطی واقع شده والله اعلم بحقیقة الحال انتی و وی صاحب کمالات ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بظهور می آمده وے خلیفه شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتانی بود چون جذب و مستے بغایت داشت پابند احکام شرعیت نبود وفات وی در سال هفتصد و بست و چهار است و قبر وی در سند ست که اشهر مزارات اندبار است و قبولے تمام داشت از مزار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشود انتی خزینه ذکر او خارج از وضع اینکتاب است لیکن چون شهرت وی در زمرهٔ اولیا در دیار هندوستان بروجه اتم است لاجرم دریکتاب ذکر نمودم والله اعلم بحقیقة الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السهروردی البغدادی البهرایچی قدس سره وی از کاملین روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پدر او سید نظام الدین در حادثه هلاکو خان از بغداد بدیار هندوستان افتاد بقصبهٔ بهرایچ متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت سید علاء الدین جاودسے که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی است و با سلطان المشایخ نظام الدین بداؤنی معصر بود حاضر شد و بکمالات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جهانگیر سمنانے چشتے فیض کامل حاصل کرد وفات او در سال هفتصد و هفتاد ست و قبر وی در بهرایچ مزار است و وی عمر نهایت دراز یافته چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چراغ دهلی تا زمان اشرف جهانگیر در حیات بود خزینه انتی میگوید مولف که تعجب است از صاحب خزینه که میگوید میر ماه عمر دراز یافته از زمان سید نصیر الدین تا زمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال درمیان ست چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت میباشد پس مراد از زمان چه داشته اگر او را ابهر سید نصیر الدین گوید اندکے برمحل میگوید والا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه طفل صغیر باشد نیز بطوالت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میر ماه پنجاه و یکسال درمیان است کما لا یخفی۔

سید علیم الدین بلادینی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از ترمذ ست

واو بلباس اغنیا کسب سلوک میکرد و از کبار اصحاب و خلفای مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت مخدوم اشرف جهانگیر که شیخ مشهور ست رسیده و او نوکر سلطان ابراهیم بود و پته پلاون جاگیر
یافته باشارهٔ مخدوم اشرف جمشید سکونت نمود لیکن بسبب غلبه هنود جمعیت دست نمیداد لاجرم
از مخدوم جمشید استمداد نمود و او در قلعه پلاون آمده قلعه را مستحکم ساخت و دعا کرد که سادات پلاون تا
قیام قیامت درانجا باشند و سال وفات سید اشرف و علیم الدین یک است که در سنه هشتصد
و هشت هر دو وفات یافتند و باهم نهایت محبت و ارتباط و خط و کتابت میداشتند رحمه الله تعالی علیهما

سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سره معروف بجوله شاه ذکر سید عثمان ابن محمود در
محل خود گذشته وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام
اوچ روانه پنجاب شد و بمقام چک سروا که از مضافات کلانور است رسیده بخدام فرمود که اسپان
و مواشی را آب دهند ایشان حسب فرموده آب را گرفته بر چاهے سارنگ که زمیدار آنده بود رفتند
زمیدار اجازت نداد باستماع این خبر حضرت سید برآشفت و نیزه دستے خود بر زمین زد فی الحال
چشمهٔ آب نمودار گشت و چاه سارنگ خشک گشت و بمعاینهٔ این کرامت پیش حضرت سید آمد و اسلام
آورد و بر دست او بیعت ارادت نمود وفات آنجناب احدی عشر ربیع الثانی سنه احدی عشر
والف بوده رحمه الله تعالی خزینه -

سید بهاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود البخاری الاوچی قدس سره ذکر پدر بزرگوارش
عنقریب بالا گذشت و نسب او بمخدوم جهانیان میرسد بطوریکه در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت مظهر کرامت و خوارق عادت بود و ولے مادرزاد است و در اوان صغر رغبت
خاطر او باسپ بسیار بود هر کسیکه اسپ گلی پیش او آوردے دعا کردے تا حاجت او روا گشتے این خبر
فاش گردید و جوق جوق مردمان پیش او مے آمدند و بمقاصد خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب
رنجید و گفت الٰهی این پسر را که باعث کشف اسرار الٰهی است از دنیا بردار دعاے پدر در حق
او مقبول افتاد بعمر ده سالگی برحمت حق پیوست هادی عشر ربیع الاول سنه ثلث و الف
رحمه الله تعالی خزینه -

سید میران محمد المشهور بموج دریا ابن بهاء الدین البخاری الاوچی قدس سره وی از سادات

عظام و مشاہیر مشائخ سہروردی است نسب او بمخدوم جہانیان بنہ واسطہ باین طریق میر سید میران محمد ابن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین بن جلال الدین مخدوم جہانیان وی در زمان خود شیخ العصر و مقتدای زمانہ بود و در ولایت قدر بلند و رتبہ ارجمند داشت و او حسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چتور گڈھ امد و درباب فتح قلعہ چتور گڈھ امداد و دعا فرمود چون قلعہ فتح شد ... یے عظیم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کثیر بعلاقہ پنجاب بعلاقہ پرگنہ پٹیالہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاے جاگیر مزبن بمواہیر شاہے نزد اولادش موجود ست چون بعضے دیہات او در لاہور بود انتخاب خود در لاہور سکونت نمود وسے جا لنگر خانہ بیکے بلاہور بوم موضع خان قناسبوم بتمام پسیان واہ جاری نمود و مساکین و مستحقین نان از مطبخ او میرسید روزی شخصے در محفل او بزبان پنجابے گفت کہ سید سنے نباشد و یک چوبین نباشد و نیز از سابق مشہور است کہ سید در آتش نمے سوزد این چنین سید صحیح النسب و اصیل کجا است باستماع این سخن حضرت سید در جلال امد و دیگی از چوب طلب فرمود و مہر دو پارا و یکدان ساخت و آتش افروخت و برنج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ ببین کہ سید سنے ہم میباشد و دیگ ہم چوبین میشود و آتش ہم سید را نمے سوزد او را سہ پسر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند ذکر شہاب الدین مے آید ولادت سید میران محمد در سال نہصد و چہل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و عمر وسے ہفتاد و سہ سال رحمہ اللہ تعالےٰ خزینہ۔

سید سلطان جلال الدین حیدر بن صفی الدین بخارے الاوچی قدس سرہ برادر حقیقے میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کمالات صوری و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و با دنیا و اہل دنیا کارے نداشت و در تجرید و تفرید یگانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بخود خواندے چون وسے بدنیا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق بسر بردے وفات وی در سال یکہزار و شانزدہ و قبرش در لاہور است رحمہ اللہ تعالےٰ خزینہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوچی قدس سرہ از مشائخ عظام و سادات ذوی الاکرام ست و بخوارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس (کہ خاصیت ان سنگ این است کہ اگر اہن باہن دمس رسانند زر خالص میگردد) از راہ امتحان باو داد گفت انرا زیر مصلای

من بنه او بنهاد و برفت چون بعد از مدتے باز آمد و طلب سنگ خود نمود گفت از جائی که نهاده بردار چون مصلا را برداشت دید که صدها سنگ پارس زیر مصلای او موجود ست گفت سنگ من کدام ست حضرت سید سنگ او را بدست او داد آن شخص بمعاینه این کرامت از انکار توبه نمود و مرید گشت وفات وی باقوال معتبر سنه یکهزار و سی و نه قبر وی در لاهور ست رحمة الله تعالے علیه ـ

سید شهاب الدین نهر ابن میران محمد موج دریا بخاری الاوچی اللاهوری قدس سره سیادت و ولایت و کرامت موروثے داشت یگانه وقت خود بود و قطب زمانه خود است تمام عمر در ذوق و شوق و هدایت خلق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور رسیده آمد. نقلست که شیر شاه حاکم پنجاب خود را صحیح النسب سید انست و دیگر کسے از سادات هندوستان را نجیال نمی اورد و از راه فرط غرور و انکار سادات شیرے را در قفس کرده تبری از چوب و زنجیر از آهن مهیا ساخت و تنوری از آهن راست کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیده تکلیف میداد و میگفت که اگر شما سید نجیب و اصیل اید پیش شیر بروید و در تنور گرم درائید و به تبر چوبین زنجیر آهنی را بشکافید و هر کس از سادات که این کار نمیکرد در محبوس میساخت چنانچه بسیار کس از حضرات سادات نزد وی محبوس گشتند چون این خبر حضرت شهاب الدین سید خود با یک غلام رفیع نام متوجه مقام شیر شاه گردید و نزد قفس شیر رسید قفس را کشاد و گوش وے گرفته بیرون کشید و گفت حیف ست که چون تو شیرے در قفس باشد هر جا خاطر تو خواهد برو. شیر راه بیابان پیش گرفت بعد از ان زنجیر آهنی را از تبر چوبے بشگافت شیر شاه باستماع این خبر حاضر شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد که شما از سادات کرامید یک نشانے دیگر که عبارت از داخل شدن تنور ست باقیست فرمود مضایقه نیست بس همانوقت تنور گرم شد و حضرت سید رومال خود بمحمد رفیع عطا فرمود و اشاره کرد که در تنور برو بگو یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم محمد رفیع حسب فرموده عمل او در آن تنور گرم بسلامت بیرون آمد بادشاه بمعاینه این کرامت معتقد و مرید گشت و از همه مال و املاک خود برخاست و سادات محبوس را رها داده اموال خود بایشان بخشید و بصحبت حضرت سید بوده تا آنکه وفات یافت و وجه خطاب نهر انست که معنی لفظ نهر شیر است روزیکه قفس شیر بشکست از شیر شاه این خطاب یافت و بعضے میگویند بسبب آنکه بغایت خوبصورت و باجمال و بارعب بود هیچکس رو بروی او در علم ظاهری و باطنے طاقت گفتگو نداشت پدرش

ویرا انجناب نهر انجا طلب ساخت ولادت او باقوال صحیح در سنه نهصد و شصت و پنج و وفات او در سال یکهزار و چهل و یک و بعضے هفت گفته اند و قبر وے در بهوگے وال عزا خلق است و تعمیر پخته بر گنبد او نمودن ممنوع است و کسیکه عمارت پخته نمود ببلا مبتلا گشت رحمه الله تعالے خزینه۔

سید عبد الرزاق مکی قدس سره از مریدان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الدنیا و زاهد و متقی جامع کمالات ظاهری و باطنے بود و او از سادات عظام سبزوار است اول از غزنی در پشاور و بعد ازان بدهلی رسیده و بزمرهٔ سپاهیان بادشاه منسلک گشت بعد ازان بجذب جاذب حقیقے بخدمت سید میران محمد رسیده تارک دنیا گشت و ویرا از دنیا و اهل ان بغایت نفرت بوقوع امد تمام شب بصحبت پیر خود گذرانیدے و تمام روز در حجره بعبادت حق مشغول ماندے وفات وی در سال یکهزار و چهل و هشت و قبر وی در لاهور است که بگنبد نیلگون اشتهار دارد رحمه الله تعالے۔

سید شاه جمال قادری سهروردی لاهوری قدس سره شیخے بود جامع کمالات ظاهری و باطنی سلسلهٔ او بانیطریق بشیخ شهاب الدین سهروردے میرسد که شاه جمال اخذ طریقت از لکرا بیگ و وی از شاه معروف از جعفر الدین از فقیه الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش بهاء الدین زکریا ملتانے از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی رحمهم الله تعالے و وی از سادات حسینے است اولاد وے در سیالکوٹ ساکنند و او صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوه بود چنانچه دودمل نام شخصے هندو از قوم کهترے بامید اولاد نزد او امدے تا شیخ دعا بکند که حق تعالے اورا اولاد عطا نماید روزے چند خربوزه اورد و شیخ انرا قبول نمود و ازانمیان دو خربوزه بوے داد و بنماز عصر مشغول گشت او پنداشت که شاید شیخ این دو خربوزه براے کندیدن پوست بمن دادند تا بعد نماز تناول فرمایند لهذا مشغول کندیدن پوست گردید و یک خربوزه را تراشید شیخ از نماز فارغ شده گفت هی چکردی این دو خربوزه براے ان بتو دادم تا با زن خود بخوری و حق تعالے دو پسر شما عطا فرماید اکنون یکے را که تراشیدے خوب کردے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان که مرید من خواهد گشت و دیگر هندو که پسر تو باشد همچنان شد که شیخ فرموده بود که بعد از نه ماه دو پسر توام متولد شدند یکے ازانمیان مختون بود دودمل پسر مختون را بحضرت سید رسانید سید اورا بفرزندے قبول نمود و فخر الدین نام نهاد و بدولت ظاهری و باطنے رسانید هنوز هم اولاد فخر الدین بوده اند که خودرا منسوب بانجناب میسازند و فخر الدین

بحالہ حجرہ‌ئی مور در لاہور سکونت داشت رحمہ اللہ تعالی قصہ وفات او اینست کہ در اربعین نشستہ بود
و دروازہ حجرہ را مسدود نمودہ بود بعد سہ روز دیوار پیش حجرہ بسبب بارش بیفتاد خدام خواستند کہ
دروازہ را کشادہ حضرت سید را بیرون ارند کہ ناگاہ اوازے امد کہ ہر چہ شدنی بود شد قبر بالائی
این حجرہ تعمیر کنید و این را مدفن ما تصور سازید پس ازان روزن نشان قبر بالاے سقف ان حجرہ راست
کردند و ان حجرہ را بحال خود گذاشتند و این حادثہ بتاریخ چہارم ربیع الاول سنہ یکہزار و چہل و نہ
در عہد دولت شاہجہانی رو دادہ و انحضرت عمر طویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود رحمہ اللہ تعالی خزینہ

سید محمود بن محمد بن عثمان البخاری الاوچی اللاہوری قدس سرہ کہ مشہور است بشاہ بہر نگ
برادر حقیقی سید عماد الملک و پسر پنجم سید محمد بن عثمان است کہ ذکر او بالا گذشتہ در فقر و تجرید شانی
عالی و رتبہ بلند داشت از دنیا و اہل ان مجتنب و مستغنی و طالبان حق را بحق رسانیدے و
بطالبان غیر حق رغبت نفرمودے دعاے وے در حق بیماران براے شفا تاثیر تمام داشت
و فرمودہ بود کہ ہر مریضے کہ خاک قبر ما بخورد یا سنگریزہ ان در گلو باویزد شافی مطلق او را شفا خواہد
داد چنانچہ این رسم ہنوز جاری است وفات وی در سال یکہزار و پنجاہ و سہ و قبر او در لاہور است
رحمہ اللہ تعالی خزینہ۔

سید زندہ علی بن عبد الرحیم بن صفی الدین بن میران محمد موج دریا بخاری الاوچی قدس
سرہ ذکر میران محمد در محل خود گذشتہ وے عابد و زاہد و متقی بود سلسلہ ارادت بخدمت
اباے کرام خود داشت بعد وفات پدر بر سجادہ مشیخت قیام نمود نقلست کہ در جاے مقبرہ جد او
میران محمد اب چاہ ہاے ان سرزمین بغایت شور و تلخ بود سکناے انجا بذریعہ خدام او استدعاے
دعاے اب شیرین نمودند گفت کہ چاہ نو بکنند کہ شیرین خواہد شد ان شاء اللہ تعالی چون چاہ
نو کندہ شد اب شیرین و سرد برامد بعد ازان بتدریج شوریت اب ازان سرزمین رفع گشت ولادت
او در سال یکہزار و پنجاہ و وفات او در سنہ احدی عشر و مایۃ والف و قبر او بیرون مقبرہ موج
دریا بخاری کہ بخانقاہ زندہ امام مشہور است رحمہ اللہ تعالی خزینہ۔

سید مسعود بن ساہو بن عطاء اللہ البہرائچی قدس سرہ علوی است از اولاد محمد بن الحنفیہ
و خواہرزادہ سلطان محمود سبکتگین است نسبے تمام و حسبے وافر داشت و القاب او پیر بہلیم و رجب

سالار و میان غازی و بالے میان و بالا پیر و اٹھیلا و سلطان شہیدہ و سید الشہدا است و سالار
مسعود غازی نیز اشتہار دارد در اتقادات و شجاعت ممتاز وقت خود بود پدرش میر ساہو والی
کاہلر بود و بسعی او بسے فتوحات نمایان واقع گشتہ کفار ہند شکستہ و خستہ گشتند و وقتیکہ سلطان محمود
بسومنات رسیدہ بغزو کفار مشغول شد سید مسعود با فوج کاہلر بخدمت او رسید و سعے
بلیغ نمود تا سلطان تخیاب گشتہ تبان را زیت خانہ برادر تا اشکند بت پرستان ہنود
بوزیر او حسن میمندی التماس نمودند اگر سلطان این بت ہا و انشکستہ باز ابس دہد بوزن بت
جواہرات پیش کش میدہیم حسن راضے شد و بسلطان معروض نمود کہ از شکستن این
بت ہا چہ فایدہ بت پرستے دفع نخواہد شد بلکہ اگر استدعاے ہنود بدرجہ قبول رسد
نفعے عظیم و بیت المال مسلمانان رو میدہد سید مسعود کہ حاضر مجلس بود گفت اے وزیر
میخواہے کہ اذر را بت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش مشہور خواہد شد ازین سبب وزیر خجل گشت و بادشاہ
نیز از ان ارادہ باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با نتظار فرصت
مے بود سلطان این امر را معلوم نمودہ اقامت او نزد خود مصلحت ندیدہ او را بکاہلر نزد
پدرش رخصت نمود او بکاہلر رسیدہ لشکرے فراہم اوردہ بر دہلے تاخت نمود
بفضل الٰہی دہلے مع توابع کہ در دست کفار ہنود بود بر دست او فتح گشت شش ماہ در
انجا بسر برد و از انتظام ان نواحے فراغت نمودہ بسمت میرٹھ رفت و ان ناحیہ نیز مفتوح گشت
و اہالیے انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد ازان متوجہ قنوج گشتہ با کفار انجا محاربہ نمود و ان
ناحیہ نیز مفتوح گشت و خود بمقام ستر کہ قیام نمودہ میر حسن عرب را بطرف جنوب قصبہ مندبہ و اکاسی
با لشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شہید شد بعد ازان سید اعز الدین را بطرف گوپامو در
نواحے ان متعین فرمود و نیز بعد محاربہ عظیم در انجا شہید شد و چون خبر بلواے کفار در بہرایچ
مسموع حضرت سید گشت متوجہ انجانب شد بعد رسیدن او در بہرایچ فتنہ انجا فرو نشست پس سید
مسعود در بہرایچ و پدرش میر ساہو در ستر کہ قیام نمودند بعد از دو ماہ پدرش بعالم بقا خرامید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنکاش فتنہ نمودند و جنگ ہای عظیم فی مابین لشکر اہل اسلام و کفار بوقوع امد و ہر روز جنگ برین منوال بود تا آنکہ

بتاریخ چهاردهم رجب سنه چهارصد و بست و چهار تیری در گلوی انجناب رسید و بد نصیب از اسپ بیفتاد جان بحق تسلیم نمود قبر وی در بنراریچ ست مشهور و معروف مزار و مطاف خلق است و بسبے خوارق وکرامت از مرقد او جاری است در سالے بوقت عرس خلق کثیر بزیارت او میروند و حاجات خود از خدا میخواهند و انجناب بکمالات ظاهرے و باطنی رسیده و معاصر خواجه محمد چشتی و ابو یوسف چشتی بود و بعضے گویند که با خواجه معین الدین چشتی معاصر بود رحمه الله تعالے ذکر او در خزینه طویل است اینقدر مختصر از انجا است ۔

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سره وی از اکبر اسے مشایخ و قدمای اولیای خطه ملتان است و نسب او بانیطریق بامیر المومنین علی مرتضے میرسد که احمد بن زین العابدین بن عمر بن عبد اللطیف بن بہاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسے بن صالح بن عبد الغنی بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق الے اخر النسبة از طفلی اثار بزرگے در ناصیه او هویدا بود از پدر خود او لاد ستفیض گشته بعد از ان بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانے رضی الله عنه رسیده بدرجه کمال رسید و بعد ازان زمانے بصحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی بسر برد و بعد ازان بصحبت مودود چشتی پیوسته خرقه خلافت یافت و در علم ظاهر تلمیذ محمد اسحاق لاهورے است پیوسته طالب قوت حلال بودے شبانے کردے گوسپندان چرانیدے و بکار کشتکارے پرداختی و بموضع سودهره که دیهی ست متصل وزیراباد رفته بکناره دریا رخت اقامت نهاد و بعبادت حق مشغول گشت و خلایق بسیار از و بهره دارین یافتند از انجا که حاجتمندان از دے محروم نرفتی لاجرم لقب او سخی و سرور گشت داد و صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود عمر بخش نام شخصے بیمار شد چون متعلقین او از صحت او مایوس شدند با مید دعا بخدمت سید امدند بے انکه سخنے بگویند انجناب قدرے خاک برداشت بدیشان داد و گفت این را بخورانید انشاء الله تعالے شفا خواهد یافت همچنان گردند او شفا یافت روزے با یکے از روسای سودهره گفت که در ده شما نزد فلانکس مادیان اسپے خوب است اگر بفروشد خریده کنم چون این سخن بمالک اسپ بنا منظور کرد و گفت من اسپ ندارم و اسپ خود دو بجائے نهان ساخت چون این خبر بسید رسید گفت اگر او اسپ ندادا سپ خود بخود خواهد امد همچنان شد که اسپ

خود بخود بدر راه حاضر گشت وانجناب براو سوار شده رفت نمود انغلبکه مالک اسپ را بعد ازان بنوعی از خود راضی ساخته روزی شخصی جونا نام کرئیس بود بخدمت سید التماس نمود که پسرم مفقود الخبر گشته دعا کنید که بیاید فرمود که امروز خواهد آمد همانروز بیامد همچنین کرامت او بسیار است وانجناب دختر سید عبد الرزاق و دختر کسنوخان حاکم ملتانرا بزنی گرفته بود حاسدان ازین سبب قصد جان او کردند واو را مع برادرش وزوجه وپسرش سید سراج الدین بی سبب بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند شهادت او در سنه سبع وسبعین وخمسمایه بوده وقبر او زیارتگاه خلق است دعای خلق در انجا استجاب میشود رحمه الله تعالی خرینه ـ

سید احمد بن علی الترمذی اللاهوری قدس سره ملقب بتوخته

وی از مشایخ عظام وسادات لاهور بود نسب وی باین طریق بامیر المؤمنین علی مرتضی میرسد که احمد بن علی بن حسین ثانی بن حسین محمد مدخ بن ناصر بن موسی بن علی بن علی اصغر بن علی ابن الحسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم وی از ترمذ بهندوستان آمد و در لاهور بمحله جهل بیبی سکونت ورزید وسبب تلقیب وی بتوخته آنست که شبی شیخ وی ویرا از اندرون حجره آواز داد و نزد خود طلب نمود چون بر در حجره حاضر شد دروازه حجره از اندرون بسته بود وی از غایت ادب اطلاع حاضری خود نداد و تا صباح بر در حجره ایستاده ماند شیخ وقت صبح چون حال بر انمنوال دید بغایت خوشنود گشت و بتوخته ملقب ساخت ومعنی توخته بزبان ترکی ایستاده است ووفات وی در سنه ششصد ودو وقبر وی بمحله جهل بیبی اندرون طویله غلام محی الدین قریشی است رحمه الله تعالی خزینه

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللاهوری قدس سره

وی از اعاظم مشایخ وکبرای اولیای لاهور است وجامع بود درمیان علوم ظاهری وباطنی از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه وی در سنه پانصد وسی وپنج از ترکستان در لاهور آمد وسکونت نمود ودهنگامه مشیخت گرم ساخت وکرامت وخوارق عادت بسیار از وی بظهور آمده علمای لاهور معترف وبمقر مشیخت وی گشتند وقبولی تمام یافت وخلقی کثیر بحلقه ارادت او در آمدند وحضرت خواجه معین الدین حسن السجزی الچشتی را با وی بسیار محبت بود ونوقبر او میمود ووفات وی در رجب

سنه ششصد و چهار است رحمه الله تعالی خزینه.

سید حسین خنگ سوار مشهدی قدس سره از سادات مشهد است نسبت ارادت بسلسله آبای خود داشت و برای ستر حال در لباس اهل دنیا بودے و بصحبت اغنیا بسر بردے و کمالات معنوی هم کسب کردی به نیت شهادت همراه سلطان معز الدین سام در هندوستان آمد و سلطان بعد فتح هندوستان او را برفاقت قطب الدین ایبک در دهلی گذاشت قطب الدین او را بحکومت اجمیر که تختگاه راے پتهورا بود مامور ساخت چون وی در اجمیر رسید با خواجه بزرگ سید معین الدین چشتی قدس سره نسبت ورزید و از یاران محرم آنجناب گشت و چون بسعی او خلقے کثیر هنود اندیار نزد خواجه بزرگ بخلعت اسلام مشرف شدند لاجرم هنود را عداوت وے پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت شب او را مع اصحاب او بقتل آوردند و وقت صبح خواجه معین الدین مع اصحاب خود برو نماز گزارد و با جمیع شهدا بر بلندی کوه مدفون ساخت و این واقعه بقول صاحب معارج الولایت در سال ششصد و ده بوده رحمه الله تعالی خزینه.

سید عزیز الدین مکی اللاهوری قدس سره از سادات عظام و اعاظم علما و کبرای اولیای اهل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفة الواصلین اصل وی از بغداد است و سلسله طریقت وی بسید الطایفه جنید بغدادی میرسد اول از بغداد به مکه معظمه آمد و تا دوازده سال در آنجا قیام نمود و بمجاورت بیت الله معتکف ماند و بخطاب پیر مکی مخاطب گشت (ظاهراً اهل عجم او را باین لقب خواندندے) بعد از آن عازم هندوستان شد و در سنه اربع و سبعین و خمسمائة که سلطان شهاب الدین غوری بمحاصره لاهور قیام میداشت وارد لاهور گشت و خسرو ملک بن ظهیر الدوله که حاکم آن ولایت بود از محاصره بتنگ آمده استمداد دعا از وے نمود آنجناب فرمود که تا شش سال دیگر ترا امانست بعد از آن حکومت این دیار بقبضه ملوک غوریه داده اند همچنان شد که حضرت سید فرموده بود که آنسال سلطان شهاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و بعد شش سال فتح نمود و حضرت سید در لاهور سے و شش سال بتدریس علوم و تلقین طالبان مصروف ماند و خلقے کثیر را بحق رسانید توفی رحمه الله سنه اثنی عشر و ستمائة قبر وے در لاهور است خزینه.

سید اسحاق گازرونی لاہوری المشہور بمیران بادشاہ قدس سرہ شیخے است صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و شیخ الشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ اوحد الدین کرمانے داشت از گازرون چون بلاہور آمد مدتے مدید بہدایت خلق مصروف ماند علما و سادات لاہور در حلقہ اطاعت او در آمدند و مہمات ظاہری و باطنی بوی برجوع میداشتند در تحفۃ الواصلین آوردہ کہ او عمر طویل یافتہ ہر کسیکہ نزد وے آمدے ہدایت شدے شخصے نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود آن شخص مغایبت آغاز کرد و دشنام داد حضار مجلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی بکنے کہ بسزای خود رسد حضرت شیخ دعا نمود آن شخص بیہوش بیفتاد چون بہوش آمد تایب شد و بشیخ اعتقاد آورد و فرمود در حق وی دعاے نیک ساکردم تا حق تعالے او را چشم عطا کرد کہ مرا بشناخت تاریخ وفات وے سنہ ست و ثمانین و سبعمائتہ بودہ و بعضے بسم اللہ الرحمن الرحیم را تاریخ وفات وے گفتہ اند قطعہ

سید اسحاق ولی کریم	گشت چو زین دہر بجنت مقیم
سال وصالش عجب آمد ز دل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الریشی الاویسے الکشمیرے قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیرہ خلیفہ پدر خود است و از بابا ہلال کشمیرے نیز فیض گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری در عنفوان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین والے کشمیر خواست کہ دختر خود بوے دہد وی باستماع این خبر در کوہ میردار سے متوارے گشت و بعبادت مشغول شد تا بکمال ظاہرے و باطنی رسید وقتے سلطان زین العابدین جشنے عظیم نمودہ بود و حضرت سید نیز در انجا مدعو بود چون دران جشن بعضے امور غیر مشروع بعمل آمد حضرت سید را غضب مستولے شد و خود را در آب انداخت ہرچند غواصان بحکم سلطانے تبلاش او پرداختند نیافتند سلطان را عیش منغص شد رو بشہر نہاد چون برابر باغیکہ برکنار جوی ست رسید دید کہ حضرت سید بر لب آب بدوختن خرقہ مشغول است کہ دمے بمعاینہ این حالت از صدق سر خود بر پاے او نہاد و بالحاح تمام او را بکشتے آوردند و چون از کشتے فرود آمد متصل محل بحوش شاہ قیام نمود و سلطان خانقاہی عالے در انجا بنا فرمود و اقعہ شہادت او در تواریخ اعظمے آوردہ کہ چون سادات بیہق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جمعی از امرا راحمدوا من گیر شده مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانہ بادشاہ سید حسین وزیر را با چہار دہ کس متعلقینش بقتل آوردند و ہمانوقت جمع از مفسدان بصومعہ مخدومی درآمدہ آنجناب را شہید نمودند آنجناب درانوقت این اشعار فے البدیہہ بر زبان آورد رباعی

نیم آن رند جہانگرد مسیحا نفسے	کہ من این ہر دو جہانرا بشمارم بخسے
اگر از عشق تو ام سر برود گو برود	لیکن این سر نہان تو نگویم بکسے

الیضاً منہ قطعہ

من فارغم ز مصلحت اہل روزگار	میدان یقین کہ گشتن من است بیگناہ
اکنون بیا و شور بخوان بر مزار من	تا روی ظالمان ستمگر شود سیاہ

و فرمودہ کہ برائے غسل من تختہ از غیب ظاہر شود مرا بران غسل دہند و بخاک سپارند پس علی الصباح دیدند کہ تختہ صندلین بر روی دریا بمقابل خانقاہ بر آب موجود دست بر داشتند و بران غسل دادند و در خانقاہ دفن کردند و کان ذلک فی سلخ ذی القعدہ سنہ تسع وثمانین وثمانمائۃ و شہید کشمیر تاریخ وفات او است رحمہ اللہ تعالے رحمۃً واسعۃ۔

سید محمد غوث نیشاپوری گوالیاری قدس سرہ از اعاظم مشایخ و کبرائے اولیائے متاخرین ہندوستان است اخذ طریقت از حاجی حمید از شاہ قاضن از شیخ عبداللہ شطاری نمود و تربیت باطنی از روح پر فتوح غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالے عنہ یافت وجد او از سادات نیشاپور بود وی سیاحت بسیار کردہ و از بسیارے از مشایخ فیض یاب گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوزہ آب مقدار سبو بر کتف و مصلے در بغل و عصا در دست بگر دید سے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را اکرام کرد و در کنار گرفت و نصیرالدین ہمایون بادشاہ معتقد او بود و او را تصنیف بسیار است چون جواہر خمسہ و اوراد غوثیہ و بحر الحیات و معراج نامہ لیکن بر معراج نامہ علما معترض شدند و محضری ساختہ قصد ایذائے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این در وقت بیہوشی نوشتہ شدہ پس از قصد ایذائے او باز آمدند وفات او در سال نہصد و ہفتاد و چہار است رحمہ اللہ تعالے رحمۃً واسعۃ۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سره علوی بود از کبار مشایخ متأخرین است جامع علوم ظاهری و باطنی بر اکثر کتب درسی حواشی و شروح نوشته مرید سید محمد غوث گوالیاری ست که ذکر او بالا گذشت چون علمای گجرات بسبب معراج نامه بر سید محمد غوث معترض شده فتوای قتل او دادند و مواهیر خود بران ثبت نموده از شیر شاه اجازت قتل او خواستند پادشاه متأمل شده این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوا برای دستخط نزد سید وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدیدن سید محمد غوث رفت و با دل دیدار معتقد او گشت کاغذ فتوی را پاره نمود و بعلمای عصر گفت که این بحالت بیهوشی نوشته شده این را اعتباری نیست وفات وی در سال نهصد و هشتست رحمه الله تعالی خرینه۔

سید غیاث الدین دولت شاه گیلانی لاهوری قدس سره وی مردی بزرگ و متقی بود در طریقت خلیفه پدر خود است و از دیگر مشایخ سلاسل بهره کامل و حصه وافر نصیب او گشته و وی احب اولاد پدر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان جهانگیری که از امرای دولت همایونی ست بوده و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد که غیاث الدین بن عبد القادر بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوهم بن محمود بن اسماعیل بن داود بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن الغوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهم و پسرش سید کرام الدین خلیفه او بوده بعد وفات پدر بر مسند مشیخت و ارشاد نشست و وفات او در سال نهصد و نود و سه بوده و قبر او بیرون لاهور متصل مقبره پدر او بوده رحمه الله تعالی خرینه۔

سید محمد غوث بن شاه فتح محمد بن ابوبکر بن عبد القادر ثانی گیلانی لاهوری قدس سره از سادات کرام و مشایخ عظام لاهور است بعد فوت پدر بر مسند ارشاد نشست و خلق کثیر بحلقه ارادت و اعتقاد او در آمدند وفات او در سال یکهزار و چهار بوده قبر او متصل قبر پدر خود ست و نواب محمد زمان خان که از جمله امرای اکبری بود گنبد عالی بر قبر او بنا نموده رحمه الله تعالی خرینه۔

سید محمد بن احمد بکهلی کشمیری قدس سره از اعاظم خلفای شیخ یعقوب صرفی کشمیری است بعد وفات شیخ بر مسند مشیخت و ارشاد نشست در ترک و تجرید و تفرید یگانه زمان و در توکل یکتای وقت خود بوده بحدیکه تمام سال گرما سرما بیک قمیص بسر بردی باستدعای

والی بکمبلے از کشمیر بلا انجا رفت و توطن ورزید و وفات وی رابع محرم سنہ احدی و خمس عشر والف بود رحمہ اللہ تعالے خزینہ۔

سید یوسف محمد باتنجی کشمیری قدس سرہ اول از تجاران کشمیر بود بعد ازان جاذب عشق حقیقے او را بخود کشید تا بکلے تارک شدہ بخدمت شیخ یعقوب صوفی رسید و حسب اجازت او بحرمین الشریفین رفت و از بسیارے مشائخ استفادہ نمود و بعد ازان بکشمیر معاودت نمودہ در قصبہ بارہ مولا متوطن گشت و ہمانجا در سنہ احدے عشر والف برحمت حق پیوست و تاریخ وفات وے امجد مشائخ بود گفتہ اند رحمہ اللہ تعالے خزینہ۔

میر صالح المتخلص بکشفی قدس سرہ صاحب انوار جلیہ و مدارج عالیہ و جامع علوم دینی و دنیاوی و صاحب خوارق و کرامت مشہورہ بود و خلیفہ شاہ نعمت اللہ بسلسلہ عالیہ قادریہ بود و در دیگر سلاسل ہم اجازت تلقین داشت در حالت ذوق اشعار نیکو گفتے وفات وی در سال یکہزار و شصت است رحمہ اللہ تعالے خزینہ۔ و دیوان کشفی کہ دیوانی است لطیف از تصنیف اوست۔

سید ابو تراب المعروف بشاہ گدا الحسینی الموسوی القادری الشطاری الشیرازی اللاہورے قدس سرہ اصل وی از شیراز است حسینے بودہ از اولاد امام موسی کاظم رضی اللہ تعالی عنہ و از خلفائے سید وجیہ الدین گجراتی است و نسب او باین طریق با امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میرسد کہ ابو تراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن عبد الوہاب بن عبد الہادی بن ابو البرکات بن انور علی بن عبد اللطیف بن محمد شریف بن ابو المظفر بن عبد الباقی بن ابو الحسن بن عبد العزیز شیرازی بن عبد اللہ بن محمد امین بن قدرت اللہ بن موسے بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن ہارون بن امام موسے کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضے رضی اللہ تعالے عنہم و نسبت سلسلہ او بطریقہ شطاریہ باینطریق میرسد کہ ابو تراب از وجیہ الدین گجراتی از محمد غوث گوالیاری از شاہ حمید از شاہ قاذن از شیخ عبد اللہ شطاری قدس اللہ اسرارہم و در سلسلہ قادریہ باین طریق است کہ ابو تراب از وجیہ الدین گجراتی از محمد غوث گوالیارے از شیخ طیفور حاجے از شیخ ابو الفتح ہدایت اللہ از شاہ قاذن از عبد الوہاب از عبد الرحمن از شیخ محمود از عبد الغفار از محمد از

عبدالرحیم از ابوبکر تاج الدین از پدر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی الله تعالی عنهم و قاضی محمد لاهوری و شیخ فاضل دهلوی و شاه جمال رهتاسی و لعل گدا و احمد گدا و شهباز گدا که هر سه در لاهور آسوده اند از خلفای وی اند وفات وی بتاریخ چهاردهم شوال سنه یکهزار و هفتاد و یک است و قبر وی در لاهور است رحمه الله تعالی خزینه۔

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکشمیری قدس سره او را سه برادر دیگر بودند او از همه خورد بود لیکن بعظمت و بزرگی خدا داد از همه سر بود اول بسلسله قادریه از پدر خود بیعت نمود بعد ازان از مشایخ وقت در سلسله سهروردیه وغیره فیض یاب شد و بخطاب پیر سلاسل مخاطب گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی خلافت طریقه نقشبندیه مجددیه یافت اهالی کشمیر تمامی هنود را که پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود سوخته بودند ازین سبب ناظم کشمیر عریضه بخدمت شاه جهان بادشاه فرستاده بادشاه جمیع علما و مشایخ کشمیر را طلب نموده خدمت سید هم در انیان ماخوذ شده بالآخر بدعای وی همه کس ازان بلیه نجات یافتند وفات وی در سال یکهزار و هفتاد و دو بوده قبر وی در کشمیر است رحمه الله تعالی خزینه۔

سید حمید بن سید بن فتح محمد بن حاجی ابوبکر بن عبدالقادر الجیلانی اللاهوری قدس سره از سادات عظام و مشایخ کرام است جامع علوم ظاهر و شرافت است تمام عمر در هدایت و ارشاد بسر برد وفات وی چهارم محرم سنه یکهزار و نود بوده و بمقبره آبای خود مدفون گشته رحمه الله تعالی خزینه۔

میر هاشم منورآبادی قدس سره از عظمای خلفای سید محمود منور کشمیری است و تحصیل علوم ظاهری از علامه حیدر کشمیری نموده و حضرت علامه ویرا متبنی ساخت و بفرزندی بنواخت و بعد خود قائمقام خود نمود وفاتش در سال یکهزار و نود و هفت است رحمه الله تعالی خزینه۔

سید محمد بن عبدالله الجیلانی الکشمیری قدس سره نسب وی بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد که محمد بن عبدالله بن محمود بن عبدالقادر بن عبدالباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثانی بن علی بن شمس الدین محمد بن یحیی بن شهاب الدین احمد بن عماد الدین بن ابوصالح نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر

الجیلانی رضی اللہ تعالے عنہم وے اول تجرید میگذرانید و میل مناکحت و اختلاط با نسوان نداشت آخر
بایماء غیبی نکاح کرد و بسال یکہزار و نود از تاتار بکشمیر آمد و قریب صد کس از عیال و خدام با وی بودند
و وی مقتداء اہل توکل بود و بظاہر ہیچ دخلے نداشت آنچہ از فتوحات میرسید بمستحقین میداد و برائے
فردا چیزے نگاہ نمیداشت باین وطیرہ زندگی میکرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی از بود و سواے
آن از مشایخ سہروردیہ کسب کردہ بمقام کشمیر فیض یافت وفات وے در سال یکہزار و یکصد و ہفدہ ست
رحمہ اللہ تعالے خزینہ۔

سید طاہر بن الحسین بن عبد الرحمن الاہدل الزبیدی قدس سرہ ہو الولی الشہیر السید

الشریف العلامۃ ذو الولایۃ والامامۃ الحافظ الفقیہ مسند الدنیا بالمکہ از منہ الشریفہ اعنایا محدث
الدیار الیمانیہ و فقیہما باجماع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چہار و وفات او روز چہار شنبہ ہفدہم
ربیع الاول سنہ نہصد و نود و ہشت (برین تقدیر عمرا و نود و چہار سال بودہ) و قبر او بشہر زبید بباب
سہام نزدیک مشہد شیخ صیاد ست والبیع و ابن زیاد و طنبداوی وغیرہم از مشایخ اویند رحمہ اللہ
تعالے ۱ع ا س از نور السافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت

او ابو القاسم است محدث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و تلمذ باقی علم دین از ابو الفتح بن عبد الباقی بن احمد
وغیرہ نمودہ وفات وے سابع ربیع الاول سنۃ ست وستمائہ بودہ و قبر وی بباب حرب بغداد
است رحمہ اللہ تعالے ۱ع ا س از بہجۃ الاسرار

سید عبد اللہ بن علی بن عبد اللہ عیدروس قدس سرہ ہو السید الکامل العالم العامل

فخر السادات العیدروسیہ و نقطہ پرگار سادات علویہ توفی لیلۃ الخمیس خامس عشر ربیع الاول سنۃ
خمس وثلثین وماتہ الف و قبر وے در سورت است و تاریخ وفات او مولانا علے شاطرے
و سید عارف عبد اللہ بن جعفر مدہر از لفظ تنعم فے الجنات بر آوردہ اند و قصیدہ طویلہ سید مدہر در
مدح او گفتہ و تلمیذ و مرید وے سید علوی بن شیخ باعبود در قصیدہ طویلہ از لفظ فخر الاکابر استخراج
نمودہ رحمۃ اللہ تعالے ۱ع ا س

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری المکی الشافعی قدس سرہ ہو السید الجلیل ذو المجد الاثیل

والاصل الاصیل خاتمة المحققین شیخ الاسلام والمسلمین شمس المعارف والعلوم ترجمان المنطوق والمفهوم المتفق
علی امامته والمجمع علی ورعه وجلالته وفات وی وقت اذان ظهر در مکه معظمه روز پنجشنبه بست و هفتم ربیع الثانی
سنه یکهزار و سے و هفت است شمس الدین رملی واحمد بن القاسم عبادے وغیرهما مشایخ
اویند و شیخ عبد الله بن سعید باقشیر و شیخ علی بن جمال وغیرهما تلمیذ اویند رحمه الله تعالی ۱۰۳۷ س از عقد الجواهر
سید اسعد البلخی المدنی قدس سره او و شیخ العارف احمد الشناوی در تحقیق و توفیق همسر و همنان
بودند هر دو از سید صبغة الله اخذ نعمت نمودند و او از سید روح الله و سید اسعد را کتابے است
بر الفصوص محمد بن اسحاق القونوی که بر وضوح منهج قویم وی دلالت میکند وفات او روز شنبه دوم
ربیع الثانی سنه یکهزار و چهل در مدینه منوره بوقوع آمده رحمه الله تعالی ۱۰۴۰ س از عقد الجواهر
سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی بکر بن باعلوی بن احمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف
المکی قدس سره هو امام المرشدین واستاد الاستاذین شیخ الاسلام والمسلمین العارف بالله
الداعی الی رب العالمین غوث الندا وغیث الجدا او در زمان خود همچون جنید در علم طریقت و مانند غزالی
در شریعت و مثل ابن عربی در علم حقیقت بود ولادت او به بندر شحر در سنه یکهزار و دو بوده وفات
او در مکه معظمه بعد نماز جمعه چهار دهم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و یک بود (برین تقدیر عمر او شصت و نه
سال بوده) اخذ علم نمود از سید ناصر الدین احمد و عقیل علی و چند دیگر از سادات تریم و از سید عبد الله بن
علی صاحب الوهط گویند نیکوترین صورت او را تربیت نمود و پیشتر عادت نمود بحرمین شریفین و در ایجاد
... کامل یافت و خلایق بسیار بوی رجوع آوردند و دی و دوام مستعد بودے بر خیر و بجز از طاعت
یک ساعت هم مشغول بغیر نبودے و دفن او بروز شنبه در ناحیه قبر ام المؤمنین خدیجه الکبری بوده وقت
اشراق رحمه الله تعالے ۱۰۷۱ س از عقد الجواهر
سید احمد بن ابی بکر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوے المکے قدس سره وی سید جلیل و
عارف بالله و از اولیاے صالحین ست و اخذ علم از پدر خود و از علماے عصر خود در حرمین نموده وفات
او در روز جمعه هفدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و یک در مکه بوده و قبر او در معلاة بمقبره بنی علوی
است رحمه الله تعالی ۱۰۷۱ س از عقد الجواهر
سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن السقاف باعلوی قدس سره هو السید العلامة الصوفی

توفے سادس جمادی الاولیٰ سنہ احدی والف بہ بندر شحر جہے معروف بندرو تبرک بہ نسبتہ تعالیٰ اعراس

سید صبغۃ اللہ بن روح اللہ الحسینے المدنی قدس سرہ ہوالسید الجلیل قطب مدار الراسخین فی العلم واحل الفحول وقطب اہل الاشارات والامام الاصول جبل عرفات العرفان وجبل مستعصم رحال المعطف والمحان خلق از اہل سلوک از وے مستفیض گشتند مولانا سید میرزا و سید اسعد بلخی و شیخ احمد اشناوی بہرہ وافر از فیض او بردا شتند بنام باب الوحدۃ ورسالہ اراءۃ الدقایق سنے شرح مراۃ الحقایق از مصنفات اوست وفات او السابع والعشرین من جمادی الاولیٰ سنہ خمس عشر والف در مدینہ منورہ بود رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از عقد الجواہر

سید احمد بن حسین بن عبد اللہ العیدروس التریمی قدس سرہ ہو الشیخ الآیۃ العارف باللہ والولی الشہیر العلامۃ وی از سادات مشایخ طریقت است وفات یافت در ہفتم جمادی الاولیٰ سنہ ثمان وستین وتسعمایۃ در تریم رحمہ اللہ تعالے اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن محمد بن عبد الرحمن الاسقع الفقیہ باعلوی الملک قدس سرہ ہو السید الولی العارف باللہ الصالح المجذوب الشریف وی از اولیاے عارفین ومجذوبین صاحب کرامت مناقبش خارج از حد حصر است وموہبتش در عالم منتشر و عبد اللہ عیدروس ؒ حق وے گفتہ اما عبد اللہ بن محمد فلہ نوبتہ تقرب سنے السماء ونوبتہ تقرب سنے الارض توفی ثامن عشر من جمادی الاولیٰ سنہ اربع وسبعین وتسعمایۃ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی التریمی قدس سرہ ہو السید الجلیل العالم العامل العارف الولی الکامل ولادت او سنہ اربعین او ثمان واثنین وستمایۃ ووفات ؒ یوم الاربعاء رابع عشر جمادی الاولیٰ سنہ احدی وثلثین وسبعمایۃ وعمر وے نود وپنج سال یا قریب بان بودہ قبر وی در تریم ست رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب النور

سید محمد بن عبد العزیز بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانے قدس اللہ اسرارہم توفی ببغداد سابع جمادی الثانے سنہ اثنین وثلثین وستمایۃ رحمہ اللہ تعالیٰ الاعراس بہجۃ الاسرار

سید شیخ بن عبد الرحمن السقاف باعلوی قدس سرہ او سید وعارف باللہ ست

از پدر خود و از دیگران تربیت یافت و وفات وی چهارم جمادی الاول سنه سبع وعشرین وثمانمائیه بوده و قبر وے در زنبل ست زیارتگاه عام ست رحمه الله تعالے اعراس از کتاب العزر

سید شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس دولت ابادی

قدس سره هو السید الجلیل العلامة الشریف وفات وی روز سه شنبه پنجم رجب سنه یکهزار و چهل و یک وقتیکه بعزیمت دولت اباد از شیبول سفر کرده بود پس نعش او را در دولت اباد برده هشتم رجب دفن نمودند و کتاب سلسله از تصنیفات او است رحمه الله تعالی اعراس

سید شیخ بن باعلوی بن عبد الله باعبود باعلوی قدس سره

وے سید جلیل ست و عالم عامل و عارف بوده از طبقه سید احمد بن عمر الهندوان ست وفات وی نزدیک مشهد حمزه رضی الله تعالے عنه دوازدهم رجب سنه یکهزار و یکصد و بست بوده شب نجیا که جمع میشوند دران اهل حرمین براے زیارت مشهد مذکور و شیخ حرم اجازت داد که دفن او همدرانجا شود لیکن سادات ال باعلوی بدان راضی نشده حسب وصیت او نعش او را در مدینه برده در بقیع نزد قبه اهلبیت دفن نمودند رحمه الله تعالے . اعراس

سید احمد شیخان باعبود المکی

قدس سره هو السید الجلیل الشریف ذو الحسب الباذخ المنیف ولادت او در بندر مخا بود و وے از اکابر مشایخ صالحین و اولیاے کاملین بود و حاتم زمان در کرم وجود و پهلوان وقت در علم و عفو دوی قدس الله سره براے اکثرے از اصحاب خود نقد و لباس سالانه مقرر داشت وحق تعالی او را در تجارت چنان برکت عطا فرموده که صاحب املاک و دولت گردید و در مکه سکونت ورزید وی نابینا شده بود بعد ازان بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفت و بخدمت یکی از اولیاکه حضرت نبی را بجناب وی دررسید و درخواست کرد از حضرت رسالت بپرسد که زیارت او مقبول شد یا نه بشرط مقبول شدن درخواست نماید که یک چشمش بینا شود پس بالتماس ان وے از حضرت سبنے ارشاد شد که زیارتش مقبول ست و دو چشمش بینا خواهد گشت همچنان شد که حضرت رسالت فرموده بود وفاتش روز جمعه ثامن رجب سنه خمس واربعین والف در جده بوده بعد ازان بپرسش سید سالم نعش او را در مکه اورده در مقبره ال باعلوی بمعلاة دفن نمود رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت او لیلۃ ثامن ذی الحجہ سنۃ ثمان واربعین وخمسمایۃ ووفات وی ثالث رجب سنۃ احدی عشر وستمائت وہمان روز در بغداد بمقبرہ حلبہ مدفون شد کذا فی الاعراس نقلا عن بہجۃ الاسرار ووی رحمہ اللہ عالم متقی ومتورع بود اخذ علم طریقت از پدر عالیقدر خود نمود وازوی اولاد وی وغیرہم نمودند وآبود بر جادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالی ۔

سید علوی بن محمد الحداد باعلوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلۃ الاثنین غرہ رجب سنۃ اثنین وسبعین والف رحمہ اللہ تعالی اعراس از غایۃ القصد والمراد فی مناقب عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہو السید الجلیل العارف باللہ از کبار اولیاء اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد وہشتاد وہفت و وفات او شب چہار شنبہ چہاردہم شعبان سنہ نہصد وچہل وچار بتریم بودہ وہمانجا مدفون شد رحمہ اللہ تعالی اعراس از نور السافر

سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ وی عارف کامل وصاحب احوال باہرہ وکرامت ظاہرہ بود واز اجلہ سادات است ولادت او در بلدۂ تریم روز شنبہ بماہ جمادی الاخر سنہ نہصد وچہل ونہ ووفات او روز جمعہ ہفدہم شعبان سنہ یکہزار وبست وچہار در بندر بروج واقع شدہ ودفن او در ہمانجا در صحن خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالی اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن محمد باعلوی المدنی الملقب الحضرمی قدس سرہ وی عالم کامل وولی وعارف بودہ ولادت او در بلدہ قسم کہ شہر یست از شہرہای حضرموت در سنہ یکہزار وپانزدہ ووفات وی روز چہارشنبہ اول شعبان سنہ یکہزار وہشتاد وپنج در مدینہ بودہ ووی در بلدہ قسم بعد بلوغ رسیدہ قرآن واندکے از فقہ درس گرفت وبعدہ بکتب قوم (ظاہر آمراد از قوم صوفیاست) مشغول شد ودر طاعات کوشش بلیغ نمود واز گروہی از علماے شہر تریم کہ گوش وہر شل ایشان نشنیدہ وچشم فلک ہمتاے ایشان ندیدہ اخذ نمودہ واکثر ملازمت صالحین ومصاحبت عارفین کردی بعدہ قصد حج بیت اللہ الحرام وزیارت پیغامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد ومجاورت مدینہ اختیار نمود در رباط العشرہ ورا داہ ہجرت خود قرار داد ودر وسط حجرہ از مردمان منزوی شد وسیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روزی در روضهٔ خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام قندیلی که بالای قبر شریف
آویزان بود در میان محاطهٔ قبر فرود افتاد چون در مدینه دران زمان ازوی فاضل تری نبود لاجرم
باستصواب و اتفاق اهل مدینه و فرمان سلطان او مخصوص شده قندیل را بر او زد رحمه الله تعالی
[illegible] از عقد الجواهر

سید حسین بن المحقق سید محمد بن محمود الکرمانی قدس سره وی جامع کمالات ظاهری و باطنی
بود [illegible] لطایف و ظرایف بی نظیر بود در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوست ترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بمرگ رسید سید حسین را خلیفه خود کرد و برای
او اجازت [illegible] علما و سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی او رفته جمال یوسف او را مشاهده
[illegible] استمداد می کردند وفات وی بیست و یکم شعبان سنه هفتصد
[illegible] تعالی [illegible]

سید [illegible] بن علی بن علوی بن الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی الشهیر بمولی الدویلة قدس
سره [illegible] وفات وی روز دوشنبه دهم شعبان سنه هفتصد و شصت
و [illegible] الغرر

سید مصطفی بن عمر بن عبد الله بن عیدروس قدس سره وی سید سادات کرام و واسطهٔ عقد
[illegible] انتظام است و عالم عامل و عارف زاهد بوده وفات وی شب شنبه سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و دو [illegible] اتفاق افتاده رحمه الله تعالی [illegible]

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی [illegible] باعلوی التریمی قدس سره وی سید جلیل
[illegible] عابد زاهد است وی شدت ورع و تقشف داشت [illegible]
بتقلل از دنیا حکایات است که شاید در اولیای کبار مثل آن یافته نخواهد شد و ایشان را سوای
سبقت زمانی دیگر هیچ فضیلت بر وی نبود و از جمله کرامات اوست که چون [illegible] مردمان دیدند
[illegible] آب دریا [illegible] نوشید چون [illegible] طرف او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
جذبهٔ حق چنان باو رسید که از خود رفت و عقل او مختل گشت مگر حسب عادت نماز گزاردی و بعد ازان
از نهایت غلبهٔ شوق بمقتضای اینما تولوا فثم وجه الله اکثر چنان بودی که بغیر سمت قبله نماز گزاردی

وچهار روز باین حالت بوده روز شنبه بیستم رمضان سنه نهصد و هفتاد و سه در بلده تریم ارتحال
نمود رحمه الله تعالی اعراس از نور السافر

سید شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس التریمی الاحمدآبادی قدس سره وی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد النبوی فی مناقب بنی باعلوی از جمله تصانیف اوست و علامه
حمید بن عبد الله السندی در مناقب او کتابی تالیف نموده و علامه احمد بن علی الیسکری المکی در کتاب
نزهة الارواح و النفوس ذکر وی نموده ولادت او در بلده تریم در سنه نهصد و نوزده و وفات وی بیستم رمضان
سنه نهصد و نود در احمدآباد بوده در صحن خانه خود مدفون گشته و بالای قبر او قبه عظیم است رحمه الله تعالی
اعراس از نور السافر للسید عبد القادر که پسرش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی العلوی التریمی قدس سره
وی عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه و تصوف نموده و تلامذت والد خود بر خود لازم
گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف بسوی وی آوردند و فتوی های مشکل پیش وی می آوردند
و او باحسن وجوه حل آن می کرد سوای این محاسن وی بسیار است وفات وی روز دوشنبه یازدهم
رمضان سنه یکهزار و چهارده بوده و در مقبره تریم مدفون گشته رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید عبد الله العیدروس بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف باعلوی التریمی قدس سره وی
سید شریف و وسیع است عمرش پنجاه و پنج سال بوده ولادت او در عشره اول ذی الحجه سنه احدی
عشر و ثمانمائه و وفات او قبل زوال روز یکشنبه دوازدهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانمائه است
و قبر او در تریم زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی اعراس از النفحات العنبریه

عبد الله بن محمد بن احمد الشاطری باعلوی قدس سره وی از اکبر خلفا و مریدان خال خود
سید علی بن عبد الله العیدروس است و در جمیع علوم ظاهری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت وفات
وی آخر روز سه شنبه پنجم رمضان سنه یکهزار و یکصد و سی و سه و شب چهارشنبه قریب قبر
خال خود مدفون شد رحمه الله تعالی اعراس

سید علی بن عبد الله بن احمد العیدروس السورتی قدس سره وی عالم و وسیع است وی را
علامه میگویند و او صاحب بندر سورت است تاریخ ولادت او از لفظ شمس مشرق یعنی سنه یکهزار و چهل و نهم

وعمرش از لفظ جام یعنی ہشتاد و شش سال و وفات او از لفظ بحر الفضایل باکتاب مولانا کہ سنہ یکہزار و یکصد و سے و یک باشد می برآید و وفات او شب دوشنبہ ہیجدہم شوال سنہ مذکور بوده رحمہ اللہ تعالے ۱ھ اس

سید ابوبکر بن عبد اللہ العید روس التریمی العدنی قدس سرہ وی سید کبیر و علم شہیرست از اکابر اولیاست بلکہ قطب زمان خود بوده از شرق تا غرب جملہ عارفین شاہد اند یعنے اند ولادت او در سنہ ہشتصد و پنجاه و یک در بلدہ تریم و وفات او شب سہ شنبہ چہاردہم شوال سنہ نہصد و چہارده در عدن بوده و قبرش در انجا مشہور ہست مردمان از دور دراز بزیارت اومی آیند رحمہ اللہ تعالے ۱ھ اس از نور السافر

سید نور الدین علی بن عبد اللہ بن احمد بن ابو الحسن علی السمہودی قدس سرہ کنیت دی ابو الحسن ست از اکابر علمای محدثین ست شیخ عبد الحق محدث دہلوی در بسے از تعامات از وی استدلال نموده خصوصا در جذب القلوب الی دیار المحبوب قدم بر قدم او رفتہ و در لفظ سمہود اختلاف ست سمہود یا سمہود نون قبل میم است در ۱ھ اس ہمین دو قسم گفتہ شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمہود و سمہود نون رابعد میم ہمین دو قسم گفتہ واللہ اعلم در ۱ھ اس از نور السافر نقل نموده کہ وی نزیل مدینہ و عالم آن بوده و کتاب جواہر العقدین فی فضل الشرفین و کتاب وفاء الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب الخلاصہ فی اخبار دار المصطفی و غیر آن از مصنفات او است ولادت او در صفر سنہ ہشتصد و چہل و چہار و وفات او روز پنجشنبہ ہیجدہم ذی القعدہ سنہ احدی عشر و تسعمایہ بوده برین تقدیر عمر عزیزش شصت ہفت سال بوده ماه باشد ۱ھ اس میگوید مولف کہ کتاب عقد الفرید فی مسائل التقلید تصنیف اوست و در آن کتاب تقلید شخصی را باطل ساختہ رحمہ اللہ تعالے

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العید روس التریمی قدس سرہ کنیت او ابو محمد ست ہو السید الجلیل بحر المعارف والاسرار و مطلع شمس الانوار و صاحب الاشارات الدقیقہ والعبارات الرشیقہ شیخ الطریقین امام الفریقین ولادت او بسنہ نہصد و چہل و پنج در تریم و وفات او ہم در تریم در روز پنجشنبہ چہاردہم ذی القعدہ سنہ یکہزار و نوزده در مسجد بعد نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعہ خوانده شد و در مقبرۂ تریم قریب مسجد او کہ نور نام دارد مدفون شد رحمہ اللہ تعالے ۱ھ اس از عقد الجواہر والدر

سید احمد الهادی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعادی التریمی قدس سره هو السید الجلیل امام المنقول والمعقول العام فی الفروع والاصول وی ولی الله بلا ریب ونزاع الملازم نفسه النفیسه بالطاعة لله عز وجل والخضوع لدیه والانقطاع ولادت او در تریم بود بحرمین شریفین رفته در مکه متوطن شد وتا در انجا مقیم بود بملازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصری وشیخ احمد علان قیام نموده وفاتش صباح روز شنبه هشتم ذی القعده سنه یکهزار وچهل وهفت بوقوع امده ودر معلاة بحوطه سادات بنی علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعبود باعلوی المکی قدس سره وی سید جلیل وعارف بالله است وفات وی چاشتگاه روز یکشنبه نهم ذی القعده سنه یکهزار وچهل وشش بوده ودر معلاة نزدیک قبر پدر وجد خود مدفون شد (ووی اخذ طریقت از شیخ احمد بن علی الشناوی که از کمل مشایخ بود نموده چنانچه در ذکر شیخ احمد مذکور است) افاض الله علیهم الرحمة اعراس از عقد الجواهر

سید نعمت الله الهندی المکی قدس سره وی سید جلیل وعارف بالله است وی در سنه یکهزار وچهارده از هند بمکه رسیده بمجاورت بیت الحرام قیام نموده سالی چند در سجده وسکوت بسر برد بالاخر در شعب عامر استقامت نموده مناکحت فرموده وانجا او را چند پسر متولد شد وعوام الناس وطایفه اناث معتقد وی گشتند وچون از کسی چیزی میخواست وانکس وی را نمیداد میگفت برای تو تپ میفرستم پس انشخص را تپ لاحق میشد وفات وی شب پنجشنبه سیزدهم ذی القعده سنه یکهزار وچهل وهفت در مکه بوده ودر جای خود در شعب عامر مدفون شد رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید زین الدین بن عبد الله بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باعلوی التریمی قدس سره جد وی مشهور است بجمل اللیل وی سید جلیل وعارف بالله است ووی در قریه رغه از اعمال تریم متولد شد وبا جماعتی از اولیای صالحین منجمله ایشان جد مادری خود سید عقیل بن محمد باحسن صحبت داشت وسید محمد العیدروس صاحب سورت از جمله مشایخ او است بعد حج کرده در مدینه منوره اقامت نموده وهمدران اوقات در بقیع مدفون شده وی هیچ از مال دنیا پیش خود نداشتی بلکه هر چه بوی میرسید بالفور خرج نمودی وبخشش های فراوان کردی ونعمت بحساب از عالم غیب بوی میرسید وفات وی ششم ذی القعده سنه یکهزار وپنجاه وهشت بوده رحمه الله تعالی اعراس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبداللہ بن محمد بلفقیہ باعلوی العیدروسی المکی قدس سرہ وی سید جلیل و عارف باللہ است بمکہ متولد شد و ہم در انجا بحد رشد رسید و پرورش و براتربیت نیکو نمود و اجازہ از و فاین و خزاین پیش خود داشت بوسی علما فرمود وسی با کابر عصر صحبت داشتہ و بزرگان نیز بحدمت وی می آمدند و از دست برکت او استمداد می خواستند وی سرگردہ صاحب دلان بود وفات وی بمکہ بعد نماز جمعہ حادی عشر ذی القعدہ سنہ یکہزار و شصت و شش بودہ رحمہ اللہ تعالی اعراس عقد الجواہر

سید عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن احمد بن علی الادریسی المغربی الملقب بالمحجوب قدس سرہ وی سید عارف و صاحب کرامات است وی در سنہ یکہزار و چہل بقصد حج بمکہ آمد و مجاورت انجا اختیار نمود بعدہ بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیا بیمن رفت و انجا با سید عبدالرحمن بن عقیل باعلوی صاحب مخا و بسیار از اولیا ملاقات کردہ بمکہ مراجعت نمود و سکونت انجا اختیار فرمود و ملاذ اہل انجا و ملجای مسافرین ہر اقطار گردید و برای ہر خاص و عام طعام لذیذ مہیا میساخت و اکثر از مملکت ہند و مغرب و شام نذرہا برای وی می آمد و وی آنرا خرج فقرا مینمود و مرد مانرا اجلال و تعال خود بسوی خود میخواند و خود زہ او ان تابستان و زمستان خرقہ یک پارچہ و تاج و پاجامہ و کفش دیگر ہیچ نمی پوشید اما لباسہای فاخرہ و نقد بسیار بدیگران عطا مینمود و ویرا کرامات بسیار است ولادت او در مغرب سنہ یکہزار و بیست و سہ و تاریخ ورود او در مکہ در سنہ یکہزار و چہل و سہ کہ عمر او انوقت بیست سال بود وفات او روز چہارشنبہ ہفدہم ذی القعدہ سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود در مکہ اتفاق افتاد و قبر او در زاویہ سید سالم شیخان کہ از اولاد او خریدہ برای دفن خود در انجا وصیت نمودہ بودہ است رحمہ اللہ تعالی

اعراس از عقد الجواہر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ وی عالم و متقی است از والد امجد خود و شیخ ابی القاسم سعید بن احمد البنا علم فقہ اموخت وفات او بیست و پنجم ذی القعدہ سنہ ششصد در بغداد بود و ہمانروز در مقبرہ حلبہ مدفون شد رحمہ اللہ تعالی اعراس از بہجۃ الاسرار

سید غیور الدین علوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سرہ وی سید جلیل و عارف باللہ و صاحب احوال و کرامات است وفات او روز جمعہ دوم ذی القعدہ سنہ ششصد

و شصت و نه بوده رحمه الله تعالى اقتباس از کتاب الغرر و کتاب المشرع

سید شجاع الدین عمر المحضار بن عبد الرحمن السقاف علوی التریمی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله است وفات او در سجدهٔ نماز ظهر روز دوشنبه دوم ذی القعده سنه هشتصد و هشتاد و سه و قبرش بجنان بشاره تریم محروسه مشهور است و کراماتش عظیم است رحمه الله تعالى اقتباس از مشرع و غرر

سید عبد الله بن القطب الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره وی سید جلیل و عارف بالله است وفات او شب دوشنبه دهم ذی القعده سنه هشتصد و شصت و دو بوده رحمه الله تعالى اقتباس از کتاب الغرر

سید عبد الله بن علوی بن محمد الحداد باعلوی التریمی قدس سره وی سید جلیل و امام و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یکهزار و چهل و چهار که از لفظ ولد تریم امام کریم مستفاد میشود بوده و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از لفظ ولی جلی سنه برآید و وفات او بمدینه تریم بعد گذشتن ثلث اول شب سه‌شنبه هفتم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو که از لفظ ثمن الکرامات مستنبط میشود بوده رحمه الله تعالى اقتباس از کتاب نمانیه الشهد و المراد فی مناقب عبد الله الحداد

سید محمد بن عبد الله العیدروس التریمی قدس سره وی سید جلیل و شریف و علامه و عارف بالله است ولادت او در بلدهٔ تریم بسنه نهصد و هفتاد بود و وی در سنه نهصد و هشتاد و نه در بندر سورت آمد و قبه او در مسجد یکه جد شریفش شیخ عیدروس به بندر سورت بنا نهاده بود مشهور است و دعای مردمان دران جا مستجاب میشود و وفات او شب سه‌شنبه هفدهم ذی الحجه سنه یکهزار و سی در بندر سورت بوده رحمه الله تعالى اقتباس از عقد الجواهر

سید ابو بکر بن سالم بن عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله بن السقاف باعلوی التریمی قدس سره وی سید کبیر و ولی مشهور است و بر ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از آفاق بزیارت او می آیند و وی از مشایخ افراد بود و عالمی از برکات او منتفع گردیده وفات او شب یکشنبه بست و هفتم ذی الحجه سنه نهصد و نود و دو در قریه عینات که بفاصلهٔ نیم مرحله از تریم است بوده رحمه الله تعالى

اعراس از نور السافر-

سید محمد بن علی الباعلوی الملقب بالفقیہ المقدم التریمی قدس سرہ وہو القطب الوجود البرکۃ الشاملۃ لکل موجود بحر المعارف والحقائق رئیس زمانہ وبایزید عصرہ وادانہ ذوالاحوال الفاخرۃ والکرامات الباہرۃ والکمالات الظاہرۃ وفات او شب یکشنبہ سلخ ذی الحجہ سنہ ششصد و پنجاہ و سہ بودہ قبر او بمقبرۂ تریم زیارتگاہ عظیم ست وحوائج مردمان را تریاق مجرب ست رحمہ اللہ تعالیٰ - اعراس از کتاب العزر

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم المشہور بالتبیہ وصاحب وغہ قدس سرہ وے سید جلیل وعارف باللہ است وفات او شب دوشنبہ ہفدہم ذی الحجہ سنہ ہشت صد و چہل و پنج بودہ بمقبرۂ تریم مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب العزر ودر کتاب العزر ذکر او دراز است-

سید عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبدالرحمن الشیرازی النیشاپوری المعروف بجمال الدین المحدث قدس سرہ وی از مشاہیر محدثین است سلفا وخلفا وآباوابناے او نیز محدث بودہ اند روضۃ الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب سہ جلد ضخیم واربعین فی مناقب امیر المومنین وشرح صحیح مسلم وغیرہ از مصنفات اوست تمامی اوقات عزیز خود را بتدریس طلبہ وتصنیف کتب معتبرہ ووعظ ونصیحت وعزلت نشینی وخلوت گزینی صرف نمودہ روضۃ الاحباب کتابیست جامع کہ مثل آن کتابی مبسوط در سیر مصطفوی ومرتضوی واولاد کرام ایشان از نظر راقم حروف نگذشتہ وخود در آخر جلد اول مخاطبہ سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم سے گوید

چہ گویم یارسول اللہ ازین بیش	کہ من عاجز شدم زین گفتۂ خویش
تو میدانی کہ از اہل سیر کس	چنین جمعے نکرد الا من و بس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آوردہ کہ امیر جمال الدین عطاء اللہ سلمہ اللہ وابقاہ سدۂ سنیہ اش ملاذ طوائف اکابر واشراف است وعتبۂ علیہ اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مہر تنویرش مطرح اشعۂ انوار اسرار کتب الٰہی وصحیفۂ خاطر عالی مآثرش مہبط لوامع حقائق اخبار حضرت رسالت پناہی گنجینہ سینہ اش بجواہر زواہر علوم مشحون وعقود درر کلمات در مخزن باطن خجستہ میامنش مخزون تیر شمائل نبوی از مشارق جمال خجستہ کمالش طالع وشعشعۂ آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم وکمالش لامع رای علم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل وطبع مشکلکشایش حلال معضلات مواقف تاویل-

زبانش مظہر اسرار تحقیق	ضمیرش مظہر انوار تدقیق

جمالِ دین مزین زاہتمامش ‌‌‌‌ ‌ علومِ شرع حاصل ازکلامش
زتوضیحِ بیانش گشتہ روشن ‌ ‌ براہلِ علم ہر مشکل زہر فن

وآنحضرت مانندِ عمِ بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشتہ ودر سائر اقسام علوم دینیہ وانواع فنون یقینیہ ازمحدثان باستحقاق درگذشتہ چند سال درمدرسۂ شریفہ سلطانیہ درگنبدے کہ حالا مقبرۂ حضرت خاقان منصور ہست ودرخانقاہ اخلاصیہ بدرس وافادہ اشتغال داشتند ودر ہر ہفتہ یک نوبت درمسجد جامع دار السلطنہ ہرات بقلم ہدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت برالواح خواطرِ اعاظم اشراف واکابر مے نگاشتند اما الحال بنا برحب عزلت وگوشہ نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایند وتمامی اوقات مجستہ ساعات رامستغرق طاعات وعبادات ساختہ باذخار مثوبات اخروی مشغولی مے فرمایند سلاطین انام وحکام اسلام باقدام ارادت واعتقاد ملازمت آنحضرت رابرذمۂ ہمت واجب می دانند ودر ترفیہ حال وفراغ بال خدام عالی مقامش طریقۂ اشفاق مبذول میدارند بدانچہ می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضۃ الاحباب فی سیرۃ النبی والآل والاصحاب دراقطارِ آفاق اشتہارِ تمام دارد وبی شبہہ عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت مآب را درحیز خیال محال می شمارد وولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ بمیرک شاہ مشہور شدہ اند ایضاً درتکمیل علوم وفنون سیما علم حدیث یگانۂ زمانہ اند وبموجب تعیین حضرت واقف انار اللہ برہانہ درمقبرۂ منورۂ مذکورہ قائمقام پدر بزرگوارِ خویش بودہ بلوازم درس وافادہ قیام می نمایند وزمرۂ طلبہ بملازمت آن درس نمودہ ازنتائج طبع نقاد آن حضرت مستفید وبہرہ مند میگردند۔ وملا علی قاری درمرقاۃ شرح مشکوۃ گفتہ لما کان کتاب المشکوۃ المصابیح الذی الفہ مولانا الحبر العلامۃ والبحر الفہامۃ مظہر الحقائق موضح الدقائق الشیخ التقی النقی ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی الی قولہ لکن لکون ہؤلاء الاکابر غیر حفاظ الحدیث الشریف ولم یکن فی ایدیہم اصل صحیح یعتمد علیہ العبد الضعیف والشراح ما اعتنوا الا بضبط بعض الکلمات وکانت البقیۃ عندہم من الواضحات ما اطمأن قلبی ولا انشرح صدری الا بان جمعت النسخ المصححۃ والمقروءۃ المسموعۃ المصرحۃ التی تصلح للاعتماد وتصح عند الاختلاف للاستناد فمنہا نسخۃ ہی اصل للسید اصیل الدین والسید جمال الدین ونجلہ السید میرک شاہ المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہر ست کہ سید جمال الدین محدث ازمحدثین مشہورین است وافضل وارجح واوثق است نزد ملا علی قارے ازجمیع ازائمۂ مذکورین مثل علامہ

در شیخ عطیه سلمی و سید زکریا و شیخ علی متقی و بعد فاصله یسیره از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته ثم انی قرأت ایضا جمیع
احادیث المشکوٰة علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء الله الشیرازی الشهیر بمیر کلان وهو قرأ علی زبدة المحققین و عمدة المدققین
میرک شاه وهو علی والده السید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب وهو علی عمه السید اصیل الدین
الشیرازی روی انه ادرک من العلماء اعداداً وثمانین منهم المولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الجزری والشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
والعلامة السید الشریف الجرجانی وسمع منه مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی الی آخره۔

و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا گفته اما نسخ المشکوٰة المصححة المعتمدة المقروة علی
المشائخ الکبار کالجزری والسید اصیل الدین وجمال الدین المحدث وغیرها من النسخ الحاضرة فکلها بحذف النون۔
و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در رسالهٔ فیما علی الاسانید الشنوانیة در سند کتاب مشکوٰة میفرماید که ملخص آن اینست
که ملا ابراهیم میگوید که شنیدم تدریجاً از شیخ خود عارف بالله صفی الدین مدنی و اجازت داد مرا از شیخ خود ابو المواهب شنوی
از شیخین سید غضنفر نهروانی و عبد الرحمن الهاشمی و سید غضنفر از میر کلان از نسیم الدین میرک شاه از والد خود سید
جمال الدین محدث از عم خود سید اصیل الدین الی آخر الاسناد۔ و شیخ ابو علی محمد صفوی در رسالهٔ مدارج الاسناد گفته
مشکوٰة المصابیح للخطیب التبریزی از شیخ ما مذکور است بسندان بسوی شیخ سالم بصری از شیخ ابراهیم کردی از احمد قشاشی
از احمد شناوی از عبد الرحمن هاشمی و سید غضنفر نهروانی و سید غضنفر از میر کلان از نسیم الدین میرک شاه از پدرش
سید جمال الدین محدث از عمش سید اصیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة در
بسیاری از مقام از روضة الاحباب استناد نموده و در شرح سفر السعادة نیز در بعض مقام از و استناد کرده
بالجمله این خاندان عالیشان در علو نسب و سمو حسب بی‌نظیر است از حال این همه اسناد معلوم می‌شود که همه کسان
این خاندان در فن شریف حدیث اشتغال داشتند این خانه همه آفتاب است ہ مرأت آفتاب چه محتاج بیان است رحمهم الله تعالی

خاتمة الکتاب در ذکر آبای مؤلف و بندی از احوال پراختلال او باید دانست که رسم چنان افتاده است که اکثر کتابیکه
تالیف یا تصنیف میشود مردمان در طلب احوال مصنف و مؤلف میشوند لهذا سطری چند در احوال خود و آبای خود
تحریر در آوردم والا قابلیت آن نداشتیم که درین کتاب بذکر شئیم مسکن این فقیر موضع بوهار است و بوهار قریه است
از قرای بردوان و بردوان شهریست از شهرهای ولایت بنگاله که دار الامارت آن کلکته است و بوهار از ممّاری بر
فاصله ده میل واقع است جانب شمال آن و ممّاری اسٹیشن ایسٹ انڈین ریلویست مابین بردوان و کلکته و اگر از راه دریا
خواهند که در بوهار بیایند باید که در کلنا از کشتی فرود آیند و کلنا شهریست بر کنار دریای گنگ از کلنا تا بردوان شارع مستقیم است

بوهار بفاصلهٔ چهار میل بجانب مغرب کلنا در قناتی همون شارع واقعست و مکان فقیر متبرین بر لب شارع است
از کلکته تا کالنا هر روز اسٹیمر یعنی جهاز دخانی شد آمد میکنند و اگر خواهند که خطی بمؤلف نویسند در بوهار ڈاکخانه بوده است باید که
این نشان نویسند که بڈاکخانهٔ بوهار متعلقهٔ ضلع بردوان برسد اما نسب این کمینه با امام موسی کاظم باین طریق میرسد که
سید صدر الدین احمد ابن کریم الدین احمد ابن کفیل الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد امین ابن محمد علی ابن
ابن محمد ابن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبد الحکیم ابن بایزید ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
حسام الحق مانکپوری ابن راجی نور ابن راجی حامد شاه ابن قاسم ابن بیا الحق ابن شهاب الدین بن زین العابدین ابن
باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر بن حمزه بن حمزه بن امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین در شجرهٔ خاندان خود یافتم چون آن شجره بعض کهنه و جرید
و کرم خورده بود لهذا ما بین حسام الدین و سید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن ناماها
چند بوده یا عبارت دیگر مرقوم بود والله اعلم زوجهٔ امیر المؤمنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
سیدهٔ نساء العالمین است و زوجهٔ سید الشهدا امام حسین شهربانو بنت یزدجرد شهریار آخر ملوک عجم از نسل نوشیروان کسری است
و زوجهٔ امام زین العابدین علی بن الحسین فاطمه ام عبد الله بنت الحسن بن علی و زوجهٔ امام محمد باقر بن علی ام فروه بنت القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجهٔ امام جعفر صادق حمیده بربریه ام ولد بوده و زوجهٔ امام موسی کاظم ام ولد
بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق مانکپوری با دختر نصرت شاه برادر فیروز شاه کدخدا گردیده پرگنه
رهنتی که سالانه سه لک روپیه مدخل آنست بوجه جهیز یافته بمقام اتره که از بوهار بفاصلهٔ دو میل بجانب شرقی واقعست
سکونت نمودند بعد از ان چون سلطنت بنگاله بدست سلاطین تیموریه انتقال یافت آن پرگنه نیز ضبط گردیده اولاد
سید مذکور از اتره بجاهای مختلف پراگنده و منتشر شدند بعضی از ان بمهسر رفتند از مهسر سید محمد صادق با دختر خال خود
شیخ کرم الله مسماة ماهی بی بی کدخدا گردیده در بوهار سکونت نمودند و از وی سید صدر الدین که همنام جد اعلی حروف است
و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذی اقبال و جامع صفات حمیده بودند شمهٔ از احوال سید صدر الدین
رقمزدهٔ کلک بیان میگردد باید دانست که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست شان پرگنه رهنتی بوده بکمال فراغبالی
بسر بردند چون آن جایداد از دست شان برفت و عسرت و تنگی بآن جماعت راه یافت تا زمان سید محمد صادق سید ایشان نیز
پای صبر در دامن قناعت دراز نموده بحقیری از املاک موروثی که از جای دیگر بهم رسیده گذران اوقات مینمودند بعد از ان چون
با دختر خال خود مسماة ماهی بی بی بنت شیخ کرم الله مرحوم کدخدا شدند املاک شیخ کرم الله مرحوم نیز بدست آمد آنهم

قدری قلیل بوماهی بی بی نهایت عابده و صالحه بود و کثیر الصوم بود چنانچه از غرهٔ رجب تا عید الفطر سه ماه متوالی روزه داشتی بعد عید الفطر ستهٔ شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم از غره تا عاشوره ده روزه داشتی و در هر ماه ایام بیض سه و نیز دو هفته پنجشنبه و جمعه دو روز صایم بودی و این امر از زمان بلوغ تا دم مرگ از وی فوت نشد الا آنکه مریض بودی یا ایام معهودهٔ ممنوعهٔ زنان از آن امر خود را معاف داشتی و هر شب بآخر شب برخاستی و اگر حاجت غسل بودی در گرما و سرما غسل نمودی و تا زمانیکه شوهر داشته بود وقت خواب تا آب غسل مهیا نکردی بر بستر شوی خود نرفتی تا اگر حاجت افتد غسل نماید بعد از آن نماز تهجد گذاردی و بعد نماز تلاوت قرآن مشغول شدی تا صبح دمیدی و بعد نماز صبح بکار و بار خانه داری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم او بغیر ایام معذوری از وی فوت نشد او پیوسته آرزو داشتی که حقتعالی پسری ذی اقبال و صالح بوی عطا کند که بسبب آن رفع عسرت او گردد و مناجات میکرد که خدایا از کرم خود مرا فرزند سعید و ذی اقبال عطا کن که رفع عسرت من نماید و نذرت طلای مر اطعام دهد این از فضل تو بعید نیست و پیوسته وقت افطار بعد از این دعا میکرد

	گر د اجابت مستعان ذو الجلال عاقبت جوینده یابنده بود زانکه جد جوینده یابنده بود		کرم نیکر داز دعا و ابتهال گر گران و گر سبک شا بنده بود سایهٔ حق بر سر بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از مشاهیر مشایخ آن زمان و از کاملین آن وقت بود اتفاقاً وارد بوهار گشت بسیار کسان دست ارادت بدامن او دراز کردند ایشان زن و شوی هر دو یعنی سید محمد صادق و ماهی بی بی نیز بحلقهٔ ارادت او در آمدند ماهی بی بی از شیخ استدعای دعا برای فرزند خود نمود شیخ گفت امروز مرا مهلت دهید فردا آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز صبح بتقدیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از لا ولدی خود که پیوسته ملول می بودند ملالت شان امشب زیاده گردیده و روز دیگر شیخ بایشان بشارت داد که ای مادر تو همیشه یک پسر از خدای تعالی میخواستی حق تعالی دعای تو اجابت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تو ارزانی دارد و دو پسر پی هم عنقریب حق تعالی تو ارزانی دارد و خاطر جمع دار و منتظر لطف ایزدی باش اگرچه هر دو ذی اقبال باشند مگر یکی از آن مدیم المثل کم چشم باشد او کمتر دیده باشد بوجود این گفته شیخ بطرفیکه میخواست بدر رفت بعد از آن باندک روزگاری این هر دو برادر سید صدر الدین و سراج الدین یکی بعد دیگر بوجود آمدند بعد از آن سید محمد صادق ازین جهان فانی درگذشت ماهی بی بی را با این دو طفل صغیر هیچکس نبود با وصف عسرت غم بوی نیز

علاوه ان شد و رکار خود حیران ماند الغرض بسیار تکلیف بسر اوقات مینمود تا انکه پسران او سه و چهار ساله شدند بخاطر او گذشت که باتفاق بخدمت شیخ خود بر دم و طفلان را نیز سعادت قدمبوسی او حاصل کنانم این گفت و خرچه راه مهیا نموده و مرغ و برنج و غیره آنچه مقدور او بود برای مرشد خود برسم هدیه همراه گرفته پالکی سوار ه مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ بدیدن طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت الحمد لله که بشارتم براست شد بعد ازان دست دراز کرد طفل خورد سراج الدین را خواست که باغوش گیرد سراج الدین تبرسید و به نزد شیخ نرفت بعد ازان شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد او بے تامل باغوش شیخ رفت و از بازی خود حضرت شیخ را چنان محظوظ کرد که بے اختیار از زبان شیخ بر امد که این پسر شیر خصلت است ای مادر این پسر همان پسر موعود و مطلوب است این شیر است مثل او وی را اقبال و جاه کمتر دیده باشند بعد ازان تعلیمکه با تعویذ مینوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان بگرد دو سه بار بر زبان شیخ این الفاظ تکرار یافت الغرض ماهی بے بے از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه خود رسیده بپرورش طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الٰهی میبود بعد ازان طفلان را بمکتب چوگهریه فرستاد چوگهریه قریه است متصل هلسا از بهار بفاصله دو میل واقع است دران قریه ملا صاحبان رئیس انوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک مکتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میگرفتند بجد تمام بتحصیل علم مشغول شدند روزی در اثناے بازی با یکے از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو و زد و ضرب واقع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت انمیخی نمود ملا صاحب کسے بطلب صدر الدین فرستاد تا تادیب نماید دران زمان سید شاه مراد الله قدس سره صاحب تفسیر مرادیه که از خلفاے شیخ مظهر جان جانان است و از مشاهیر مشائخ مجددیه است اتفاقاً وقت از چندے وارد چوگهریه بود و بهدایت خلق مشغول بود و مردم اندیار بکلی معتقد او بودند بمجلس ملا صاحب بیامدند بعد ازان صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید حضرت سید تعظیمش برخاست و او را بالا نشاند مردمان از مشاهده ان حال متحیر شدند بعد ازان حسب الایماء شیخ صدر الدین را رخصت انصراف داد و ند بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این چنین طفل محقر را تعظیم نمودن چه معنی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و دعاے سید شاه غلام علی دستگیر و مادر او در حق او مستجاب شده عنقریب بپایه اوج عروج خواهد نمود اگر شما امروز با او کرامی انم شایست

پیش می برد و در وقت او متعاومت باو دشوار بودی زنهار که او را توہین مکنید و مهما امکن برعایت خاطر او کوشید سیدزاده یتیم است شمار اثواب آخرت نیز حاصل خواہد شد بعد از چندی سید موصوف بطرفیکه خواست از چوگهریه سفر نمود باز یکبار با اطفال ملا صاحبان واو ہمین طور معامله در اثنای بازی پیش آمد باز ملا صاحبان نصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را بیازارند باین اراده اطفال مع نوکران خود بقصد ایذای او در مکانیکه سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند خوندگار غلام غوث قدس سره ساکن نراین پور که قریه ایست متصل چوگهریه از خلفای سید شاه مراد الله قدس سره بود پیش آمد گفت ای شما چه خیال دارید ہمانا نصیحت حضرت شیخ فراموش کرده اید زنهار پیرامون این کار مگردید زمانه عروج او قریب رسیده است این گفته ایشانرا باز گردانید بعد از ان چون عمر او به پانزده سالگی رسید روزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقاً آنروز در خانه نان خورش نبود مادرش بر اشفقت وگفت از خدای تعالی پیوسته میخواستم که پسری صاحب اقبال بمن عطا کند که مرا بظروف طلای طعام دهد انکه بجز است برعکس آن مرا بانیکه طعام شما مهیا کنم صدر الدین را ازین سخن نهایت غیرت دامن گیر گرفت گفت ای مادر راست گفتی اکنون آنچه میسر آید مرا بده بعد ازین انشاء الله طعام من ترا مهیا کردن نخواهد شد پس مادرش آنچه میسر شد آنوقت او را پیش او نهاد طعام خورده پارچه مستعمله خود برهم بسته بمادر گفت که من از تو رخصت شدم اگر خدای تعالی مرا بازار زد نزد تو خواهم آمد والا این دیدار باز پسین است مادرش گریان شد وگفت کجا میروی وچه خیال داری گفت اول تحصیل علم مینمایم بعد ازان تلاش روزگار خواهم نمود اگر کامیاب شوم بقدر مسدوسے تو باز آیم والا نمی آیم مادرش گفت مگر خیال نوکرے داری گفت ار ے گفت آبا ے تو پیوسته پای صبر در دامن قناعت پیچیده داشته اند و با وصف قلت معیشت ہیچکس بذلت سوال یا نوکرے تن در نداده اند گفت ای مادر سوال که هرگز نیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم والا نزد دیگرے تابعداری نخواهم کرد خاطر جمع دار این گفته مادر را وداع نمود وبے زاد و راحله وبے رفیق طریق مرشد آباد که آنوقت دار الامارت ولایت بنگاله بود پیش گرفت و پرسی پرسان بهزار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً بایکی از روسای آن شهر در راه ملاقات گردید آن رئیس از وے پرسید که تو کیستی واز کجای وچه خیال اینجا رسیدی گفت من سیدزاده غریبم واز راه دور آمده ام و اراده تحصیل علم میدارم مگر ہیچ سبیل آن ندارم درین شهر باہیچکس

آشنا نیستم نمیدانم کہ کجا روم در کار خود حیرانم ان رئیس بشنیدن این سخنان بروی مہربان گشت و اورا
ہمراہ خود گرفتہ بوثاق خود بردہ با اطفال خود سپرد و گفت کہ این سیدزادہ طالب العلم را نیکو دارید ایشان
در خانہ او سکونت نمودہ بمدرسہ نظامت بتحصیل علم مشغول شد اتفاقاً مدرس نیز بملاحظہ جودت و
ذکاوت وی نہایت مہربان شد برین منوال بتحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راہ او از زیر مکانیکہ مرشد
زادہ یعنی نواب زادہ آنجا سکونت داشتے واقع بود مرشدزادہ میر محمد جعفر علی خان
ہر روز او را میدید و روز بروز نہال محبت او در سینہ خود نشاند تا آنکہ روزے او را
طلب کرد و پرسید تو کیستے و از کجائی و چہ شغل میداری گفت سیدزادہ غریبم و از علاقہ بردوانم
بتحصیل علم مشغولم فرمود من نیز بتحصیل علم مشغولم اگر تو نزد ما باشے طعام با من خورے و از پوشش خود بتو
دہم و برفاقت یکدیگر تحصیل علم نمائیم او ساکت ماند پرسید کہ چرا ہیچ جواب نمیگوئی گفت این
امر کہ حضرت شما فرمودند در حق من نعمت عظمی و موہبت کبرے است لیکن از دو امر میترسم اول آنکہ
در صحبت والے ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود آنوقت بغضب سلطانے گرفتار شوم
کہ طاقت تحمل آن ندارم دوم آنکہ اینوقت من وقت تحصیل علم است نہ وقت مصاحبت شاید حضرت
شما برائے مصاحبت مرا اختیار کنند و از تحصیل باز مانم نواب زادہ فرمود کہ ہرگز ترا از تحصیل باز ندارم
و بے ادبی ہائے تو نیز عفو سازم و اغماض نمائیم سید مذکور چون این شنید بکمال اطمینان بخدمت
مرشدزادہ رسیدہ اوقات بسر میبرد بعد از چندے ریاست نظامت
مرشدآباد بر میر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بعہدہ منشی گری سرفراز ساخت
اولا بمشاہرہ صد روپیہ مقرر نمود سید مذکور کار مفوضہ خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
تنخواہ و مرتبہ او ترقی میکرد تا آنکہ بعہدہ میر منشی مقرر گشت و بعد از ان مدار المہامی نظامت مقرر
گردید و منی بیگم نیز بر وی بسیار مہربان شد و بملاحظہ امانت و دیانت او او را بپسر خواندی و عہدہ
دیوانی خود باو تفویض ساخت چون سید موصوف را از ہمہ جانب مرفہ الحالی بہم رسید و مال و دولت
و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست کہ بملاقات مادر بیاید و از احوال برادر نیز خبر
بگیرد درین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزہ گرفت
و چون از منی بیگم صاحبہ کہ بمادر کمپنی مشہور بود استدعائے رخصت نمود بیگم صاحبہ پرسید کہ بچہ ضرورت

میر دی گفت که دو ضرورت دارم اول مدتی است که از ملازمت مادر محروم مانده ام و حال آنکه
مادر پیوسته این آرزو داشت که بظروف طلائی طعام خوردی اکنون وقت که خدای تعالی مرا وسعت داده ظروف
طلائی پیش او برم دیگر آنکه کدخدا نشده ام میخواهم که کدخدا شوم بیگم صاحبه فرمود که بس مبارک است مگر برای
مادر خود ظروف طلائی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بنما گفت که تا حال
چیزی نساخته ام بوطن رفته طیار خواهم ساخت پس بیگم صاحبه از سرکار خود زیورات طلائی مرصع سترآیاتے
عروس و ظروف های طلائی که یک کس طعام خوردن تواند مع سامان نقرای مانند سلفچی و آفتابه وغیره
مرحمت فرمود سید مذکور رخصت انصراف یافته شادان و خندان بوطن مالوف رسید مادرش بقید حیات
بود بر سلامتی احوال و حصول دولت و اقبال پسر سعادت شکر بجا آورد سید برادر خود را دید که او هم از تحصیل
علم فارغ گشته هر دو برادر مر یکدیگر را دریافته بسی خوشحال شدند و هر دو برادر کدخدا شدند صدر الدین بمقام
جهیلو که قریه ایست از قرای بردوان با مسماة دولت النساء بی بی بنت قاضی حافظ طالب الله که رئیس
آن قریه بود کدخدا شد و سراج الدین بمقام نلڈانگا که قریه ایست از قرای هوگلی متصل اسٹیشن پاچینظم
بی بی بنت سید خوندگار بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین قدس سره بودند کدخدا گردید بعد
از آن قرار بران یافت که سراج الدین بامور خانه داری معروف ماند و صدر الدین بر سر روزگار خود رود
کار و بار بر همین وتیره بود اقبال و دولت هر روز در ترقی شاد ماهی بی بی بمقصود خود فایز گشته
باندک زمانی شادمان و شکرگذار حضرت رحمن بجوار رحمت ایزد منان پیوست در تقریب فاتحه و طعام
مساکین و داد و دهش بی اندازه بوقوع آمد تا چهل روز هر روز جوق جوق مساکین می آمدند و طعام میخوردند
بعد از آن چون نوبت حکومت انگریزان در آمد اول فوجداری ذمه دولت انگلشیه شد لارڈ کلائیت
اول گورنر جنرل هندوستان برای عهدنامه با نظامت در مرشد آباد رفت صدر الدین از جانب
نظامت برای گفتگوی این امر مامور گردید مگر هیچ نوع گورنر مذکور الشان را بدام خود آوردن نتوانست
هرچند که تطمیع و تخویف نمود فایده بران مترتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که رای من با رای
سید موافق نمیشود باید که ناظم شخصی دیگر را باین امر نامزد فرماید ناظم بر طبق آن عمل نموده شخصی دیگر را
باین امر مقرر فرمود تا حسب خواه انگریزان که در آن حرج نظامت بود عهدنامه نوشته شد و بی حضور سید دستخط جانبین
بوقوع آمد بالجمله در نظامت مرشد آباد از عهد صوبگی میر محمد جعفر علیخان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله
و نواب مبارک الدوله سید مبارک علیخان بهادر فیروز جنگ یکی از معتمدین شده و جز حسن خدمت

از بارگاه اسمان جاه حضرت ظل سبحانی سلاله امیر تیمور گورگانے سلطان ابو المظفر جلال الدین شاه عالم
بادشاه غازی نور الله مضجعه که اخر ملوک تیموریه است رسیده نهایت مسرور شده سند تولیت پرگنه بائیس
هزار یعنے بست و دو هزاری محالات اوقاف حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزی گنج روان
گنج بخش قدس سره که او را جلال محمد نیز گویند بمسند ایمه پرگنه بهشتی که سابق جد او سید سلیم الحق در عهد دولت
نصرت شاه بادشاه بنگاله من وجه جهیز یافته بودند عطا فرمود نقل هر دو سند در اخر این فصل داده
خواهد شد و بعد ازان از نظامت متواتر عطیات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات
کلکته و ایمه چک سرکیشن نگر که سالانه محاصل ان سه هزار روپیه انگریزی بعد ادای خراج سالانه چهار صد
و بست و پنج روپیه میباشد و سند تولیت همون پرگنه بائیس هزاری مرحمت شد بعد ازان چون
درین ملک دولت انگلشیه قایم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان امد مستر بارل صاحب بعهده
اجنٹے مرشد اباد مامور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده
نزد لارڈ وارن هسٹنگ صاحب که گورنر جنرال هندوستان بود سفارش نمود گورنر ند کور بکمال قدر شناسے
قبول نمود و بمعاینه قابلیت او نهایت محظوظ شد و حسب مشورت دولتین بقیام کلکته مامور نمود و روز بروز
سید موصوف نزد او رو بترقی نهاد و در بندوبست ده ساله هر سه صوبجات بنگاله و بهار و اوڑیسه شریک نمود یکی از مشیر مملکت
گردید برین اقتدار پایدار بماند تا ازین جهان رحلت نمود و سند تولیت پرگنه بائیس هزاری از دولت
انگلشیه نیز حاصل کرد کار خیر از سید موصوف بسیار جاری شده بود مدرسه بنیاد نهاد و بحر العلوم
ملک العلما مولانا عبد العلی محمد ابن مولانا نظام الدین احمد اللکنوی الانصاری را بمشاهره یکهزار روپیه
مدرس اول مقرر نمود و مدت شانزده سال بحر العلوم درین مدرسه بسر بردند و مسلمانان بنگاله
که پیشتر ازین تحصیل علوم عربیه از هندوستان مینمودند ازان مشقت باز رستند زبان عربے
در بنگاله گویا ازهمین مدرسه جاری شد و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه
مولانا سید معظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع بردوان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول مدرسه
عالیه کلکته و قاضی سید محمد ساکن نیوگهریه مفتے اضلاع مرشد اباد و راجشاهی برادرش قاضی سید
حامد الله خان قاضی القضاة بنگاله مقام کلکته و برادر علاتیش قاضے سید عبد الودود قاضی القضاة
مدراس و دیگر خلایق لاتعد و لاتحصی تلامذه بحر العلوم اند ازین مدرسه تحصیل علم نمودند او لا اند بسه

کاہے بود بعد ازان در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ مدرسہ پختہ دو منزلہ تعمیر نمود تاریخ این مدرسہ در کتابہ انچہ نوشتہ اینست

گرد چون تعمیر صدر الدین مبارک مدرسہ — شد اساس علم قایم زین مبارک مدرسہ
خواستم تاریخ سال از عالم بالا عزیز — علویان گفتند روشن این مبارک مدرسہ

اندرسہ اکنون بان شان و شوکت نیست لحمد اللہ کہ تا این زمان جاری است بعضی از احباب بطور خوش مزاجے بمن گفتند کہ بقیہ بکہ در وقت جد بزرگوار تو مدرسہ جاری بود ایموقت چرا نمیکنی گفتم کہ

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید — دیگران ہم بکنند انچہ مسیحا میکرد

و سید موصوف در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت مسجدی متصل مدرسہ بنا نمود کتابہ مسجد اینست

سید صدر نسب صدر دین — کرد مرتب چو حریم خدا
گفت سروش از پے تاریخ ان — وقت نماز است بمسجد بیا

و سید موصوف مقید بصوم و صلواۃ بودند و مادام الحیات گرد مناہے نگردیدہ اند از عنفوان شباب تا دم مرگ گاہی زنا و استعمال مسکرات نکردہ اند نہایت متواضع و ذے خلق و جواد بودند و مسافر خانہ بنا نہادہ اند ہنوز جاری است و دو کد خدائی نمودہ بودند چون از زوجہ اول کہ مسماۃ دولت النساء بی بی بنت حافظ طالب اللہ باشد اولاد نشد در مرشد آباد با جگنا بی بی بنت سید واجد علی مرحوم کہ یکی از اعیان انشہر بود مواصلت نمود و از بطن جگنا بی بی یک پسر سید کفیل الدین کہ جد راقم حروف است و یک دختر مسماۃ بنت الفاطمہ بوجود امدند و از دولت النساء بی بی عقب نماندہ پس سید موصوف ہمین پسر و دختر را وارث گذاشتہ و میراث فراوان از ہر قسم ترک نمودہ بعمر ہفتاد و پنج سالگی و چہاردہم رمضان سنہ احدے عشر و مائتین والف انتقال نمود چنانچہ تاریخ وفات او اینست۔

زہجری الف و دو صد و یازدہ — ز رمضان بودہ شب چاردہ

و قبر او در تکانیکہ قدم رسول صلعم است بودہ متصل مسجد بوہار و قبر زوجتین او در دو پہلوی وی است زیارہ و محاسن سید بسیار است برین قدر اکتفا نمودیم بعد از وفات او سید کفیل الدین صغیر بود املاک او تا زمان بلوغ او بحفاظت گورنمنٹ رفت کہ انرا کورٹ آف وارڈس گویند

بعد از بلوغ او ہمہ املاک واپس یافت نقد فراوان بدست او افتاد خیلے جوا دبر امراز جود وسخاوت
درگذشته بدرجہ اسراف رسیده باہمہ روزگارے انہمہ نقد بر باد رفت و نوبت بقرضداری رسید
احوال صرف او نقل میکنند والعهدة علی الراوی کہ یک لک روپیہ بعہد و زر شریف نمود اوایل عمر اگرچہ
بلا ابالے گذشته مگر در آخر عمر تدارک آن نموده از جمیع معاصی تائب شد و نزد شاه نور محمد پنجہ بند کہ ولی
کامل و مشهور آن زمان بود او را پنجہ بند از آن گویند کہ ہر روز پنجہ طیار ساخته بپارچہ میفرستاد یکے از
اسباب پنجہ میخرید و یکے از بفقرا میداد و یکے از بخادم خود میداد و یکے از بخوراک خود صرف مینمود
بر ہمین و تیره زندگی کرد و متاہل نشده و اوقات عزیز خود بصلاح و تقوی گذرانیده و بیعت نمود بعد از آن
سالے چند کہ بزیست صوم و صلوات و تلاوت قران و نماز تہجد از وی فوت نشد و اوقات عزیز خود
را باوصف بودن املاک کثیر بنقل کتاب معروف داشت و لباس خشن پوشیده و با دختر خوند کار سید
محمد ساکن جهیکا علاقه ضلع ہوگلی کہ از اولاد سید شاه معین الدین کرمانی است و سجاده نشین آنجا بود
مسماة زبیده بیبے بیبے وصلت نموده یک پسر سید کریم الدین احمد را کہ پدر راقم حروف است وارث
گذاشته در حدود سنہ ثلث و اربعین و مائتین و الف انتقال نمود و عمر او آنوقت قریب چهل
و سہ سال بود قبر او در زوجه او پائین مکان قدم رسول است جانب مشرق زینه شمالے
در یک محوطه سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بعمر سیزده سالگی رسیده مگر بسکه ذی ہوش عاقل
و منتظم بود در ہمان خورد سالے از انتظام خود ہمه دیون پدر ادا نموده و در املاک ترقی ہا نموده و تولیت
محالات اوقاف حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزے قدس سره مانند جد و پدر خود بر داخته
حسن انتظام تمام نموده مدرسه و مسافرخانه بطور شایسته جاری داشت مدرسه سابق کہ بحر العلوم
دران سکونت میداشتند شکسته شده بود آنرا تجدیداً تعمیر ساخت اکنون ہمان مدرسه او قایم است
و کتابہ مدرسه سابق برین مدرسه نصبست بالجملہ درین دیار بعقل و فراست ہر کسے او را مے ستود
و عقلای روزگار او را برخود ترجیح مے نہادند و بمشورت او محتاج میبودند و اعیان و رؤساے اطراف
با او بکمال محبت و اتحاد واقع شده و نہایت خوش خلق و صاف معامله و مقید بصوم و صلوٰة
بوده و با خیر النساء بیبے بنت مولوی محمد ساجد صدیقے کہ بعہده منصفے مامور بود کد خدا گردیده
پسر کہ راقم حروف و ہر دو برادرانش سید سراج الدین و سید صفے الدین و یکدختر معصومه بیبے را

وارث گذاشته بتاریخ بست وہشتم ساون سنه یکہزار دو صد و شصت چهار بنگالے مطابق سنه یکہزار دو صد و ہفتاد چهار ہجرے از جہان فانی در گذشت شعرا و علما تاریخ وفات وی را بطور تعزیه نوشته اند منجمله آن دو تاریخ مذکور میگردد مولوی سید رسول بخش حسینی مرحوم مغفور ساکن پنڈوہ متعلقه ضلع ہوگلی که مدرس اول مدرسه جلالیه در انوقت بودند و این فقیر ہیچمدان تلمیذ او است این قطعه گفته

کریم دین که خوش خلق بود و نسبش با مہد		درون باغ جنان رفت گفته بسم الله		
چو خواستم که شماریم سال واقعه اش		بگفت ہاتف غیبم و بیغ واد یلاه		

و مولوی حبیب الدین صاحب سلمه الله تعالی که پیشتر قاضی عدالت بردوان بودند و کنون بجای مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول در مدرسه جلالیه اند قصیده در تاریخ وفات او گفته بودند که بیت آخر آن این است

	گشت تاریخش ز میان حساب		دخل الجنة سے المادسے	

و قبر او در زیر قدم رسول متصل مسجد بو بارجانب جنوبی زینه شمالی که مدفن جمیع اقارب و آبا او است بوده است رحمهم الله تعالی آما راقم حروف بماه اسن سنه یکہزار و دو صد و چهل و نه از سنین بنگالی مطابق سنه یکہزار و دو صد و پنجاه و نه ہجری متولد شده چون بسن تمیز رسیده برای تحصیل علم داخل مدرسه جلالیه شده از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفاده نمود چون عمر بپانزده سالگی رسید انوقت فواید ضیائیه یعنی شرح مولانا عبد الرحمن جامی بر کافیه میخواندم که پدرم رخت اقامت بسرای جاودانی برد چونکس از بزرگان چنان شفیق نبود که کار و بار خانه داریم بر سر گیرد و مرا برای تحصیل علم فارغ گذارد لاجرم اوقات خود بخش نموده بعضی از آن بتحصیل علم صرف مینمودم و دیگر اوقات بشغل خانه داری بسر میبردم ازین طرف راه و رسم زمینداری نیز ہیچ نمیدانستم لیضرورت بشورت عمال بر کارها سرانجام میدادم و دو سال دران امر بکنوع کار دار داشتم و از تحصیل علم تا بضرورت فارغ شدم مگر پیوسته اوقات خود بشغل کتاب مینی مصروف داشتم ہیچگاه خود را ازین شغل معذور نداشتم اشتیاق من بمطالعه کتب تواریخ و سیر زیاده شد و در ضمن آن اندکی بطرف کتب حدیث نیز شغل نمودم بعد ازان حسب گردش روزگار ناپایدار بمصایب گوناگون مبتلا شدم گاہی بامراض سخت مبتلا شدم و گاہے بمرگ ازواج خوب و مرغوب ملول گشتم و متواتر فرزندان و برادر زادگان و برادر خود را در اعدام عیوند نمودم و وقتی بسبب کجفہمی حکام خوس نیز شدم مگر الله تعالی ازان بلیخاتم داد و زیاده از چهل ہزار روپیه در ان حرج شده و حکم ماتحت منسوخ و مستر دگردید بہمین تا که بیان حوادث خود کنم ذکرش ناکردن اولی تراست

ذکر الوحشة وحشة! الحمد حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود وسبوغ نظری نموده از امراض صحت و عافیت بخشیده و
و بعوض زوجه‌های سابق و اطفالان کم عمر زوجه دیگر و فرزند و برادرزاده نعم البدل روزیم گردانیده و بعوض حبس
در عزت و توقیرم مرتبه رسانیده که هرگز قابل آن نیستم تعز من تشاء و تذل من تشاء شان او است اکنون در محکمه
بردوان عملی نیست که شریک آن نیستم در رود سیس اسکول کمیتی مدنی میر بودم چون انجام از جانب گورنمنت موقوف
شد در دو سکلت بورد و لوکل بورد ممبر و در میونسپل کمشنر هستم و این هر سه عهده از جانب گورنمنت تفویض شده
و آنریری مجسٹریت نیز هستم و حکام ضلع و امرای باتین ملتجی مرا از راه رحمت توقیر می‌کنند و جناب معالی القاب لفٹننٹ گورنر
بهادر بنگال سابق و حال بر من نظر رحمت مبذول داشته و میدانی نمود و ریسی جناب گورنر جنرل بهادر هند و ستان
که نایب سلطنت اند حاضر میشوم و در دعوت انمکان عالیشان نیز مدعو میشوم و از قانون سلاح هم پارس نوکر با سلاح
از راه مرحمت گورنمنت بری شده‌ام انچه گفتم غرض از ین تفاخر نیست حاشا و کلا همینقدر است که ذکر نعمت شکرگذاری حضرت حق است
و بندگان بان مامور اند لقوله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث لاجرم تعمیل فرمان نموده‌ام و بیان شکر نعمت های حق بر این بنده عاصی چندان
است که بیان آن نتوانم نمود لاجرم از ان مقصر مانده برین یک مصرعه ختم میکنم شکر نعمت های تو چندانکه نعمت های تو
اگرچه ان همه رتبه نزد معززین بیان نمودن محل فخر نباشد مگر در حق این حقیر ذلیل خوار این مرتبه ها نیز
فوزی عظیم و منتی جسیم از حضرت حق است علاوه ان از هر قسم مصائب که ربانی باختم انه اگر بیان نمایم دفتری میباید
شاید اکنون امیدوار از لطف باری آنکه این عمر ضایع کرده را روزی چند که درین بقیه ناپایدار [illegible] و ذلت
مبتلا نگرداند و مدیون و بی‌ایمان از دنیا نبرد و وارث نیک بگذارد و پسرم عبد الوارث را که این کتاب [illegible] نعمت شکر
گذاری ولادت او تالیف شده عمر دراز اقبال و ایمان و سعادت ارزانی دارد و دوران جهان
بصفت غفاری و ستاری برمن داد و جاده کند یا رب ذنبی عظیم و عفوک اعظم منه بیت

	در خور عفو تو نکردیم گناهی نه مجبوری که معذرت بدارم		شرمنده ازانیم که تا روز مکافات چرا فضلت نه پرداز د بکارم

الحمد لله و المنة که این نامه باتمام رسید بتاریخ بست و هفتم صفر سنه یکهزار و سه صد و چهار هجری
روز جمعه وقت نصف النهار بمقام بوبار ضلع بردوان که مسکن این مولف ضعیف است ختم الهدی
بما هو خیر شروع در تالیف این نسخه بتاریخ نهم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و [illegible] نموده شده
پس در مدت یک سال و شش ماه باتمام رسید الحمد لله علی ذلک انا سلسله تلمذ راقم حروف

انیست کہ این فقیر از مولوی سید رسول بخش ساکن بوہار محلہ محلات سید وہ ضلع ہوگلی کہ مدرس اول مدرسہ عالیہ
بوہار بودند کہ فقیر را من جد متولی آن مدرسہ ہست تلمذ نمودہ و وی از مولوی محمد وجیہ مدرس اول مدرسہ عالیہ کلکتہ و وی از
مولوی سید محمد سعید حسینی ساکن جوگمرہ مدرس اول مدرسہ عالیہ کلکتہ و وی از برادر خود مولانا سید معظم حسین مفتی عدالت
ہفت اضلاع بردوان و وی از بحر العلوم ملک العلما مولانا عبد العلی لکھنوی الانصاری مدرس اول مدرسہ عالیہ
بوہار و ز بان جد اعلای راقم حروف بودہ و وی از پدر خود مولانا نظام الدین صاحب شرح مسلم الثبوت وغیرہ و وی
از پدر خود مولانا قطب الدین قدس اللہ اسرارہم و افاض علینا فیوضہم و برکاتہم و آخر دعوانا ان الحمد للہ
رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی خیر خلقہ سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ و اشیاعہ اجمعین الی یوم الدین

سند شاہی بابت ورسیت امیہ بوہار

شاہ عالم بادشاہ غازی
دستخط ابو المظفر جلال الدین محمد



دریں وقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد کہ موضع بوہار درسبت عملہ پرگنہ نہٹی
متعلقہ چکلہ بردوان سرکار ساتگام مضافات صوبہ جنت البلاد بنگالہ کہ مبلغ دو صد و ہشتاد روپیہ حاصل است
منجملہ محال خالصہ شریفہ برای مصارف علما و فضلا و مدرسہ و تلامذہ و قدمہ بقعہ شریفہ در وجہ انعام التمغا رسیادت پناہ
میر صدر الدین با فرزندان بمبانی تصدیق دیادہ داشت و توفیر و آنچہ از حسن تردد برجمع آن بیفزاید از ابتدای
تاتمان بربیع تنکوزئیل حسب الضمن مقرر باشد باید کہ فرزندان نامدار کامگار والا تبار و وزرای ذوی الاقتدار
و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مہمات دیوانی و متکفلان معاملات
سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابداً و موبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلی کوشیدہ موضع
مذکور را درسبت نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خالداً و مخلداً متصرف او با فرزندان بازگذارند و از جمیع وجوہ تغیر و تبدل
مصون و محروس دانستہ بعلت پیشکش صوبہ داری و فوجداری و مال وجہات و سائر اخراجات مثل قلعہ و
محصلانہ و داروغانہ و شکار و بیکار و دہ نیمی مقدمی و صد دوئی قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکالیف
دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع القلم شمارند و درین باب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانستہ ہر سال سند
مجدد نطلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و انحراف نورزند تاریخ یازدہم شہر جمادی الاول سال سنہ یکم از جلوس والا زیب تحریر یافت

سجع شرح ضمن بموجب سیاهه دفترین بدفتر رسیده حکم صادر شد که موضع بوبار در بست عمله پرگنه رنهتی متعلق چکله بردوان سرکار ساتگام مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله منجمله محال خالصه شریفه برای معارف علما وفضلا ومدرسه وتلامذه وخدمه بقعه شریفه در وجه انعام التمغا بسیادت پناه میر صدر الدین با فرزندان نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن بمعافی توفیر وتصدیق دیادداشت از تشان بیع تنکوزئیل مرحمت فرمودیم واقعه ۱۱ جمادی الاول سنه ۱۲ جلوس ...

نقل خط انور

سجع ... این سند کرده بدهند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه دعاگو شب و روز بدعای ازدیاد عمر و دولت بدرگاه الٰهی استعانت مینماید و جماعه کثیر همراه دارد از تفضل خسروانه امیدوار است که موضع بوبار در بست عمله پرگنه رنهتی متعلقه چکله بردوان سرکار ساتگام مضاف صوبه جنت البلاد بنگاله برای معارف علما وفضلا ومدرسه وتلامذه وخدمه صادر ووارد در وجه انعام التمغا دعاگوی با فرزندان بمعافی تصدیق ویادداشت وتوفیر مرحمت شود وبنام متصدیان دفترین وتحتمزین شوند که فرمان والاشان وغیره اسناد تیار کرده بدهند

شرح دستخط نایب وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آنکه مطابق دستخط بعمل بیارند۔

برنیکه شرافت ونجابت مرتبت امامت وایالت منزلت فرازنده لوای شوکت وحشمت طرازنده بساط ابهت وعظمت اعتضاد خلافت وفرمانروائی اعتماد سلطنت وکشورکشائی ظفر پیرای معارک جهانبانی عیش آرای محافل کامرانی جوهر مرات حقیقت ... فرزند ... هم دم ... محابس خاص محرم خلوتسرای صدق واخلاص کارفرمای سیف وقلم تدبیر آموز امور عالم زبده فدویان خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک پایه مدار امیر ونیر ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنة پادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام اعتماد الدوله آصف جاه برهان الملک ابو المنصور خان صفدر جنگ شجاع الدوله یحیی خان آصف الدوله بهادر هزبر جنگ یار وفادار سپه سالار رستم هند



تاریخ ثبت ۱۷ شهر جمادی الثانی



فی التاریخ ۲۲ جمادی الاول



سنه جلوس والا

سند شاہی بابت تولیت پرگنہ بائیس ہزاری



دستخط بادشاه

متصدیان مہمات حال واستقبال وچودهریان وقانونگویان ورعایا ومزارعان وسائر سکنه وعموم متوطنه محالات اوقاف پرگنه بائیس هزاری اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع تولیت روضه مبارک قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محالات اوقاف که از قدیم در تحت تصرف روضه مبارک مذکور است بسیادت ونجابت پناه شرافت ورفعت دستگاه ایست دلیل پایگاه سید صدر الدین مفوض ومرحمت گشت مشار الیه نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن بتولیت روضه مبارک پنڈوه مقرر بوده در تمامی محالات اوقات مع میشها ودریاها متعلقه پرگنه مذکور ولوازم ولواحق آن قابض ومتصرف ودخیل باشد باید که وزراے فدوی الالقاب وامرای عالی مقدار وحکام کرام وعمال کفایت فرجام ومتصدیان مهمات دیوانی ومتکفلان معاملات سلطانی وکرودیان حال واستقبال ابداً ومویداً در استقرار واستمرار این حکم مقدس ومعلی کوشیده پرگنه مذکور را خالداً ومخلداً بتصرف تولیت او با فرزندان بازگذارند واز صوادم تغییر وتبدیل مصون ومحروس دانسته بعلت پیشکش صوبداری وفوجداری ومال وجهات وسائر اخراجات مثل قلعه ومحصلانه وداروغانه وشکار وبیکار وده نیمی ومقدمی وصدودوئی قانونگوئی مزاحم ومتعرض نشوند واز کل تکلیف دیوانی ومطالبات خاقانی یکبارگی معاف ومرفوع القلم شمارند ودست بردار باشند وهر سال سند مجدد نه طلبند ودیگری را شریک وسهیم مشار الیه ندانند وموی الیه را الیق ومتولی مستقل روضه مبارک دانند واز سخن صلاح وصوابدید موی الیه که هر آینه مقرون بخیر وحسنات باشد بیرون نروند وسبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرچ اعراس روشنی وترمیم وتعمیر روضه منوره وتدریس طلبه حسب اختیار خود در آورده بدعای دولت ابد مدت شاغل وموظف باشد وموی الیه مخیر نیست که کسی را کدامی اشیا متعلقه پرگنه مذکور استمراری یا مقرری یا لم جمعی بهبه دهد دریناباب تاکید اکید وقدغن بلیغ دانند وحسب المسطور بعمل آرند واز حکم قیض توام والا تخلف وانحراف نورزند۔ فی التاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۳ جلوس والا تحریر شد

ضمن نوید

هفده ضمن باسم صدر الدین منصب تولیت روضه حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات

اوقاف واقعہ پرگنہ بائیس ہزاری سرکار جنت آباد مضاف صوبہ جنت البلاد بنگالہ۔

تاریخ نہم شہر صفر المظفر سنہ [illegible] جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید داخل نمودہ شد

تاریخ ہفتم شہر صفر المظفر سنہ [illegible] جلوس والا داخل سیاہہ حضورات داخل فہرست نمودہ شد

تاریخ ہفتم شہر صفر المظفر سنہ [illegible] جلوس والا نقل بدفتر دیوان السلطنۃ العالیہ رسید موافق فہرست است

سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکتہ

شاہ عالم بادشاہ غازی
فدوی موتمن الملک مبارک الدولہ
سید مبارک علی خان بہادر
فیروز جنگ

مقرری زمین باوست سرکاری موتمن الملک مبارک الدولہ سید مبارک علیخان بہادر فیروز جنگ حسب قبولیت منشی سید [illegible] الدین آنکہ موازی چہار بسوہ زمین باوست واقع مقام کلکتہ کہ بجمع ماہانہ چہار روپیہ سالانہ چہل و ہشت روپیہ شمار زمین مرقومہ با حداث مکانات و عمارات پٹہ مقرری دادہ شد باید کہ نسلاً بعد نسل بادای مالگذاری دخیل و متصرف باشند کہ ہر ہیچ ایام بجمع مرقومہ زیادہ طلبی وغیرہ لوازم خالصہ شریفہ بعمل نخواہد آمد و نیز خزانہ ضبطی نخواہد شد۔ تحریراً فی التاریخ ہفدہم شہر [illegible]

حدود اربعہ
مقدار زمین چہار بسوہ

جنوبی	غربی	شرقی	شمالی
حویلی انعامی حسب سند	زمین سرکاری	زمین سرکاری	کوچہ نافذہ

سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنہ بائیس ہزاری

مہر
نواب ناظم بنگالہ

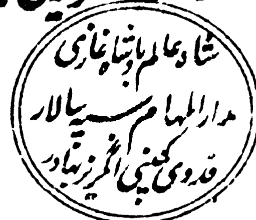
متصدیان مہمات حال و استقبال و چودہریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان و سائر سکنہ و عموم متوطنہ محالات اوقاف پرگنہ بائیس ہزاری متعلقہ پنڈوہ مضاف صوبہ جنت البلاد بنگالہ بدانند کہ خدمت تولیت روضہ منورہ قطب الاقطاب حضرت شاہ جلال تبریزی قدس سرہ مع محالات اوقاف آن از تغیر میر احمد الحسینی [illegible] بنام سید صدر الدین حسب الضمن مفوض و مقرر گشتہ باید کہ موصی الیہ را متولی روضہ منورہ مذکور و محالات اوقاف آن بلا صوادم تغیر و تبدیل نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن مستقل دانستہ لوازم و لواحق امورات متعلقہ آنجا بموصی الیہ

متعلق شناسند وسبیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا وکافه برایا محالات اوقاف مذکور وزائرین وخدمه روضهٔ منوره مسطور را از حسن سلوک خود راضی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقه پردازد و حاصلات محالات اوقاف مذکور را مطابق معمول بخرج عرس و روشنی و تدریس طلبه و ترمیم روضهٔ منوره در آورده بدعای دولت متوظف باشند درین باب تاکید دانند تباریخ دوم شهر جمادی الثانی سنه [illegible] قلمی شد

مقرر ضمن خدمت تولیت روضهٔ منوره قطب الاقطاب حضرت شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات اوقاف آن از تغیر میر احمد بسیادت ونجابت پناه سید صدر الدین مقرر گشته

سنه [illegible] جلوس والا تباریخ ۴ شهر جمادی الثانی نقل بدیوانی رسید — سنه [illegible] جلوس تباریخ دوم شهر جمادی الثانی نقل معائنه حضور شده

سند گورنمنٹ انگریزی بابت تولیت پرگنه بائیس ہزاری



متصدیان مهمات حال و استقبال و چودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان و سائر سکنه و عموم متوطنه محالات اوقاف پرگنهٔ بائیس ہزاری متعلقه پنڈوه مضاف صوبهٔ جنت البلاد بنگاله بدانند که تولیت روضهٔ مبارک قطب الاقطاب مخدوم شاه جلال الدین تبریزی قدس سره مع محالات اوقاف که از قدیم در تحت تصرف روضهٔ مبارک مذکورست آنزا من ابتدای سنه [illegible] بنگله از روی سند ناظم بسیادت ونجابت پناه سید صدر الدین مفوض و مرحمت گشته درینولا سند مطابق آن بمهر دیوانی مدار المهام کمپنی انگریز حسب الضمن بموصی الیه عنایت شد مشار الیه نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن تولیت روضهٔ مبارک مقرر بوده در تمامی محالات اوقاف معمولی قابض و متصرف باشد باید که آنها موصی الیه را الیق و متولی مستقل روضهٔ منوره بلا مزاحمت تغیر و تبدیل دانسته لوازم و لواحق امورات متعلقه آستانهٔ مبارک و محالات اوقاف مذکور را باو متعلق شناسند و هر سال سند مجدد طلب نه نمایند و دیگر برایشان شریک مشار الیه ندانند و از سخن صلاح و صوابدید موصی الیه که هر آینه مقرون بخیر و حسنات باشد بیرون نروند و سبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرج اعراس و روشنی و ترمیم و تعمیر روضهٔ مبارک و تدریس طلبه در آورده بدعای دولت ابد مدت شاغل و متوظف باشد درین باب تاکید دانند۔

بتاریخ چهاردهم ماه ستمبر سنه [illegible] انگریزی مطابق یکم ماه آسن سنه [illegible] بنگله موافق بیست وششم شهر جمادی الثانی سنه [illegible] هجری قلمی شد مصر
ضمن نویسند مقرر امن تولیت روضهٔ مبارک قطب الاقطاب مع پرگنه بائیس هزاری محالات اوقاف متعلقه
بنده مضاف صوبهٔ جنت البلاد بنگاله من ابتدای سنه [illegible] بنگله بسیادت ونجابت پناه سید صدر الدین نسلاً بعد نسل و
بطناً بعد بطن مقرر ومرحمت گشته تاریخ چهاردهم ماه ستمبر سنه [illegible] عیسوی مطابق یکم ماه آسن سنه [illegible] بنگله موافق بست وششم شهر جمادی الثانی سنه [illegible]

سند زمین انعامی شیب تله اسٹریٹ کلکته

شاه عالم بادشاه غازی
فدوی مؤتمن الملک مبارک الدوله
سید مبارک علی خان بهادر
فیروز جنگ

سند انعام یک قطعه زمین افتاده بمهر مؤتمن الملک مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر فیروز جنگ واقع تاریخ یازدهم
شهر رجب المرجب سنه [illegible] شرح آنکه داروغه ومشرف وعمله وفعله مقام کلکته علاقه سرکار بدانند که یک قطعه زمین افتاده قابل
سکونت که زر خریده سرکار بوده چون محب با اخلاص عزیز القدر سید صدر الدین برای سکونت خود درخواست نموده
نظر بر محبت منشی موصوف زمین مرقومه را بطریق انعام التمغا معاف ومرحمت نموده شد باید که اما انشا الیه مزاحم
ومتعرض نشوند تا بخاطر جمع مع فرزندان قابض ومتصرف آنجا بوده بدعای دولت ابد مدت شاغل ومنوطف می بوده باشد

مقدار زمین یازده بسوه وحدود اربعه

حد شرقی	حد جنوبی	حد شمالی	حد غربی
زمین دهرام میا	زمین اجودهرام میا	کوچه نافذه	کوچه نافذه

چٹھی بابت سارٹیفکٹ آف آنر یعنی سند عنر ازی

نمبر (۱۰۰) از جانب انڈر سکرٹری لفٹننٹ گورنر بهادر بنگاله بکمشنر بردوان پولیٹیکل ڈپارٹمنٹ یعنی بهرهٔ سلطنت مقام
کلکته تاریخ پنجم فروری سنه [illegible] عیسوی

صاحب من مامور شده ام تا که خط آنصاحب نمبر ۶۴ مورخه ۱۲ فروری که بشمول خط مجسٹریٹ بردوان که برای
دادن سند عزت بسید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشته شده بجواب این خط لفٹننٹ گورنر می فرمایند که
بخط صاحب مجسٹریٹ بردوان خوش اطواری درجهٔ اعلای سید صدر الدین ثبوت یافته معزی الیه خوشنود و راضی
شده اند مگر معزی الیه از راه مسرت ظاهر میکنند که سید موصوف را دربابو گوبند چند [illegible]

منقضی شده است که برای آن مجسٹریٹ سپارش نموده بودند چراکه ان معززین که این سند ها خواهند یافت بتاریخ گذشته اول جنوری فہرست شان مرتب و تمام شده است۔

نہایت ممنون چاکر شما

اس جی کروفورڈ انڈر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

نمبر ۴۳ از محکمہ کمشنری بردوان تاریخ ۱۶۔ فبروری ۱۸۶۰ء نقل چٹھی مورخہ پنجم فبروری نمبر ۱۸۰ نزد مجسٹریٹ بردوان فرستاده شود حسب الحکم کالی پد و مکرجی پرسنل اسسٹنٹ کمشنر بردوان

نمبر ۹۲ نقل خط ہذا بسید صدر الدین احمد داده شود تاریخ ۲۷۔ ستمبر ۱۸۶۰ عیسوی

چٹھی برات از پاس سلاح

۱۰۔ جنوری ۱۸۵۹ عیسوی بری کرات این اشتہار اول کلاز مطابق ۹ (اف) که آنرا ہز اکسلنسی گورنر باجلاس کونسل ۶۔ مارچ ۱۸۵۹ء بقانون ایلحہ ہندوستان ۱۸۶۰ء مشتہر فرموده جناب لفٹنٹ گورنر بہادر این حکم نافذ میکنند که سید صدر الدین احمد ساکن پوار بھانہ تنکھیہ علاقہ ضلع بردوان را مع چہار کس ملازمانش باستثنای آن دفعات که برای توپ اسباب تارپیڈو جنگی ہوائی بان و آلات ساختنی ایلحہ بارود و گولی متعلق است از تمامہ اوامر و نواہی کارروائی و عملدرآمد بری کرده شود که بقانون مذکوره بالا بدفعات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ارشاد است

جی ویراڈکار چیف سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

برای آگاہی کمشنر بردوان متعلق خط شان نمبر ۱۳۶۳ ٹی + جی۔ مورخہ ۳ جنوری ۱۸۵۹ء و سید صدر الدین احمد و ماتحت ڈویزن شان مجسٹریٹ ہر ضلع و سب ڈویزن و برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شد بحکم جناب لفٹننٹ گورنر بنگالہ بمقام کلکتہ ۱۸۔ جنوری ۱۸۵۹ء

آر ڈبلیو کارلائیل قائم مقام انڈر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ نمبر ۲۷ جی + جی +

از دفتر کمشنر بردوان ڈویزن ۱۶۔ فبروری ۱۸۵۹ عیسوی مجسٹریٹ بردوان را که متعلق آن مراسلہ نمبر ۱۹۱ جی مورخہ ۱۵۔ دسمبر گذشتہ ختم شده است برای واقفیت سید صدر الدین احمد و مجسٹران سب ڈویزن آن ضلع نقل فرستاده شد

انودا پرشاد گھوس پرسنل اسسٹنٹ کمشنر

سرکولر نمبر ۲ جی بردوان مجسٹریسی ۱۲۔ فبروری ۱۸۵۹ء برای اطلاع سید صدر الدین احمد نقل فرستاده شد

مجسٹریٹ بقلم اف + ای + پارجیٹر

از جانب کلکٹر بردوان بسوی پرایوٹ سکرٹری گورنر جنرل بهادر هندوستان

مرقومه مقام بردوان ۲۰ - نومبر ۱۸۵۱ عیسوی

ای عزیز برنده خط هذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت جهت حاضری بسوی گورنر جنرل بهادر
تزوم مستدعی شدمن درین ضلع بعهده کارگزاری از جانب گورنمنٹ زاید از پنج سال مقرر هستم من گفتن میتوانم
که آن شخص معزز مقام اعزاز را قابض شده اند و فی الواقع ایشان درمیان همه مسلمانان اینجا از همه کس
مقدم اند و برای رفاه عام اعانت می نمایند و من اعتماد میکنم که ایشان بامثال نواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن هر قدر که من میدانم گفتن میتوانم که خواهش سید صدر الدین احمد برای حاضری بسوی منظور کرده شود

مرقومه شما ڈبلیو آر لارمنی کلکٹر بردوان

سند الیه بنام شیخ عبد الباقی که جد مادری سید صدر الدین بودند

صاحبقران ثانی
شاه جهان بادشاه
غازی

بسم الله الرحمن الرحیم

دستخط بادشاه محمد شجاع
بهادر

درین وقت نشان والاشان سعادت عنوان شرف نفاذ یافت که چون بعرض انور رسید که موجب
سند رفعت پناه احمد بیگ موازی یکصد بیگه زمین مزروع و افتاده از موضع چک بهگوتی پور وغیره من
اعمال پرگنه نیتی سرکار ساتگام در وجه مدد معاش شیخ عبد الباقی وغیره مقرر است بنا بران امر والاقدر
جلیل الشان شرف صدور یافت که موازی مذکور از محل مسطور حسب الضمن بدستور سابق بشرط قبض و تصرف
و قائم در وجه مدد معاش آنها مرحمت فرمودیم که حاصلات آن را صرف معیشت خود نموده بدعای دوام دولت
ابد پیوند اشتغال نموده باشند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار استقرار کوشیده
اراضی مزبوره را بتصرف آنها واگذاشته اصلاً و قطعاً تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند و علت مال و جهات
سائر اخراجات و محترفه و بیگار و شکار و تکرار زراعت و باغات و مقدمی و فوجداری و شقداری و زمینداری
و تانونگوئی و چودهرائی و سلامی و پیشکشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
هر سال سند مجدد طلب ندارند۔

فی تاریخ ۷ - ۲ شوال سنه ۱۰۶۳ھ

خلاصهٔ شرح ضمن اینکه بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بستم شهر رمضان سنه جلوس مبارک همایون
موازی یکصد بیگهه زمین مزروع وافتاده واقعه موضع بهگوتی پور من اعمال پرگنه رهتی سرکار ساتگام در وجه
مدد معاش شیخ عبد الباقی وغیره مرحمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره اشتغال نموده باشند

خاتمة الطبع

روائح ازهار کلام حمد وشکر بهار آفرینی ست که گلستان جهان را گلهای گوناگون مرتب ساخته و بوستان جنان را
بنعمهای بوقلمون مرتب ساخته ولوائح انوار سخن صلوة وسلام بر سید انامی که آرایش گلشن رسالت از دست وزیبایش
چمن هدایت با دست محمد وآله العظام واصحابه الکرام الی یوم القیام اما بعد درین ایام نضارت انضمام حدیقهٔ خبر
اولیا وروضهٔ سیرت اصفیا اعنی کتاب نایاب موسوم به روائح المصطفی من ازهار المرتضی که مشتمل بر ترجمه و
احوال برکات اشتمال حضرات اهل بیت اطهار وعترت کبار جناب سید ابرار واخیار اخیار است واز نخلبندی
نخلبند گلزار معانی وفصاحت وآبیاری روش بند چمن بحار ربانی وبلاغت عندلیب گلشن منقبت آل اطهار
هزار داستان چمن مدحت اصحاب کبار عالم جلیل فاضل نبیل فرید عصر وحید دهر والا مناقب جناب مولوی سید
صدر الدین احمد صاحب مهتمم مدرسهٔ جلالیه بوهار رئیس اعظم ومتوطن قصبهٔ بوهار ضلع بردوان
ادامه الله السبحان بالفیضان وصانه عن طوارق الزمان چمن جاوید بهار وگلشن بیخار شده حسب
ایمای مصنف ممدوح العهد بآبیاری انتظام گل گلزار اخلاق حمیده وثمر شجر اشفاق پسندیده عالی مناقب
برادرم معظم حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب لکهنوی مالک مطبع احمدی وآبیاری اهتمام
احقر الانام عاجز محمد عبد الصمد عفا عنه ربه الاحد نبیرهٔ حاج سید جناب محمد مصطفی خان
عفا معفو بعد نظر ثانی واصلاح کاپی وپروف از حضرت مصنف سطور
نقل کاصل لاثانی چمنستان مطبع احمدی واقع کانپور در ماه مبارک
محرم الحرام سنه یکهزار وسیصد وهفت هجریه علی صاحبها
الوف الصلوة والتحیه شگفته وشاداب
ومطبوع وسیراب
شد



۴۲۵۰

فہرست کتاب سوانح المصطفیٰ من آثار المرتضیٰ

حرف الالف

حرف الباء

حرف التاء

حرف الجیم

حرف الحاء

صفحہ



اشتهار

بفضل وعنایت بغایت پروردگار این روضهٔ جاوید بهار
وحدیقهٔ بی‌خزان و بی‌خار یعنی کتاب فیض نصاب روائح المصطفی
من آثار المرتضی متضمن تراجم و احوال برکات اشتمال ائمهٔ اخیار
آل اطهار جناب رسول مختار و اخبار رصد و نسبت اولیاے کبار
رضی عنهم الله العزیز الغفار تالیف عاجز نیازمند بارگاه صمد السید صدر الدین
احمد العلوی الموسوی الحنفی القادری البوهاری البردوانی تصحیح فرمایش
عاجز در مطبع احمدی واقع کانپور حلیهٔ طبع در برکشید و حق تصنیف او
محفوظ است کسی بدون اجازت من یا وارثانم قصد طبعش نفرمایند و از
تاوان و خسران عدو حکمی سرکار احتراز نمایند هر قدر نسخ مذکوره
مطلوب بود از کمترین به مقام قصبهٔ بوهار ضلع بردوان طلب نمایند
و هر کتابیکه بر خاتمهٔ او مهر اینجانب ثبت نباشد مال مسروق
بدانند و قطعاً از خریداریش احتراز و پرهیز فرمایند فقط

المشتهر
عاجز کمترین سید صدر الدین احمد البوهاری
البردوانی